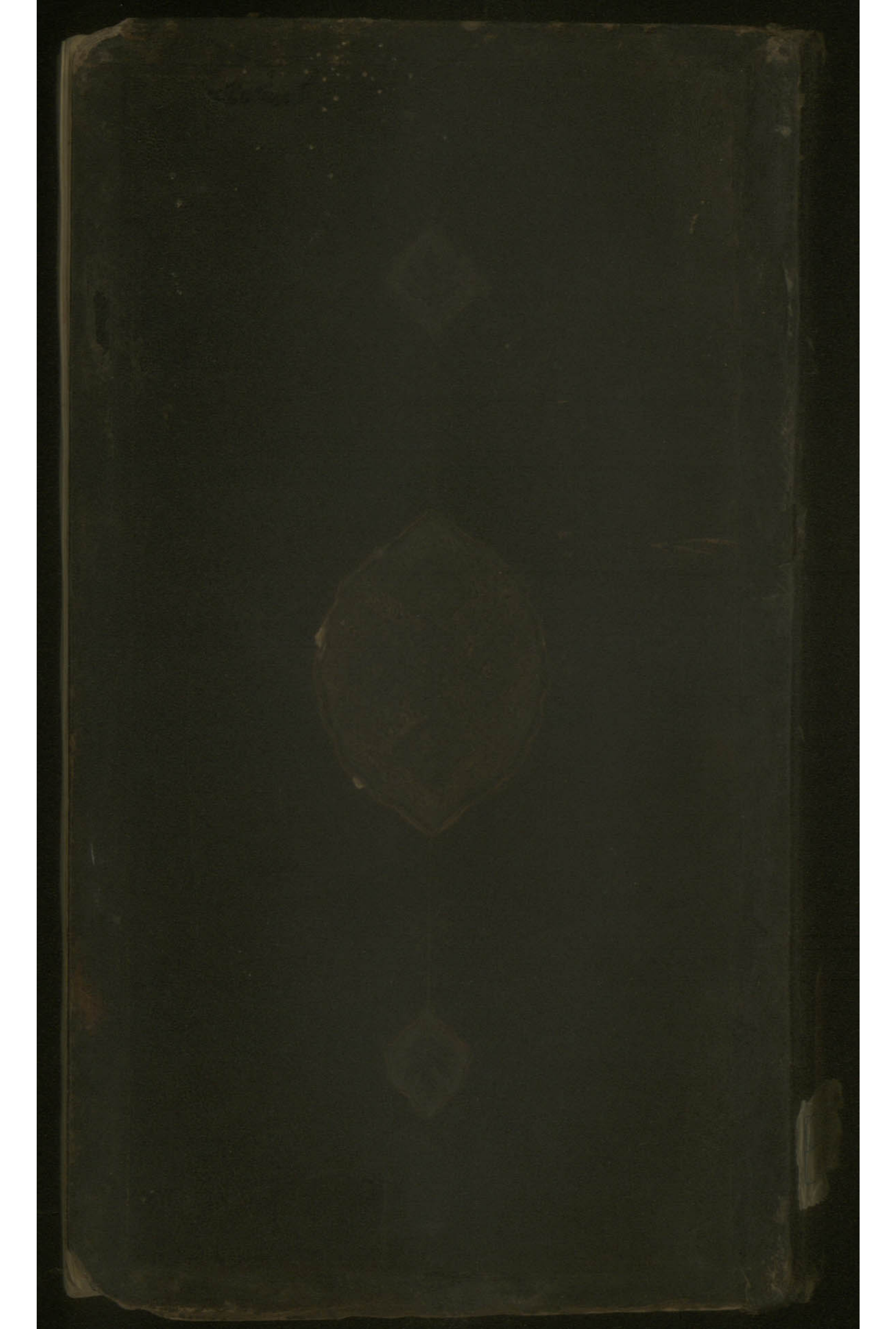




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر قران (خلاصه المنهج)
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۵۲۱۶
۵۱۲۳
۵۳۶۰
بازدید شد
۱۳۸۲
۵۱۲۳


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر قران (خلاصه المنهج)
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۶۵۲۱۶
۵۱۲۳
بازدید شد
۱۳۸۲


سوره مریم علیها السلام مکیست و نود و هشت آیت ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول
صلی الله علیه وآله گفت که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را ده عدد هر که ذکریا را راست
داشت و او را دروغ داشت و یحیی و عیسی و مریم و موسی و هرون و ابرهیم و اسحق و یعقوب و
اسمعیل را ده حسنه بنویسد و بعدد هر که او را خدای انباز گفت و نگفت ده حسنه
بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا
اذ نادی ربه نداء خفیا قال رب انی وهن العظم منی و
اشتعل الراس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا و انی خفت الموالی
من ورائی وکانت امراتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا
عبدالله عباس گفت کهیعص نامی است از نامهای خدای تعالی کلبی گفت ثنائیست که خدای
خود را گفته است سعید بن جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که این حروف هر یکی نشان نامیست از نامهای
خدای تعالی کاف از کریم و کافی و کبیر و ها از هادی و یا از رحیم و عین از علیم و عظیم و
صاد از صادق و اشارت به کاف آنست که او بسنده و کفایت کننده خلقانست و
به یا اشارت نماینده بندگانست به راه و بخشنده و بخشاینده و مهربانست و به عین عالم به سر
خلایق و پنهان و آشکاری ایشان و به صاد صادق الوعد و راست گوینده وعده از دیدگا



... که این نام مهترین خدای زمین و آسمانست و گفته اند که این سوره و آیت
و معنی آنست که این سوره یاد کرد رحمت خدای تست بنده خود را زکریا چون وی خدای خود را
بخواند بآواز پوشیده و گفته اند که قسمست و معنی آنست که بحرمت این سوره بار خدایا
این حاجتها که در اول ایشان این حروف گفت که یاد کردن خدای تو بنده خویش را زکریا به
رحمت وی بود آنگه زکریا خدای خود را بخواند و دعا کرد دعای پوشیده و بنده ادب را از ریا
دور باشد و گفت بار خدایا استخوان من ضعیف شد یعنی سست و بی قوت شدم و
تخصیص استخوان از برای آن کرد که در اندام آدمی سخت تر از استخوان چیزی نیست چون
سست شد گوشت و عصب و دیگر اجزا بطریق اولی سست شد رحمت خدای وی را اجابت
دعای وی بود چون از خدای فرزند خواست گفته اند که دعای پوشیده و برای آن کرد تا
او را ملامت نکنند از آنکه در وقت پیری و ضعف از خدای فرزند خواست واشتعل الرأس
شیبا و پیری موی سرم سپید کرد و افروخته شد و سپیدی [illegible]
یعنی پیری همه سرم را بگرفت سیاهی موی را [illegible] ظلمت کرد و سپیدی را [illegible] روشنی
آتش چنانکه ظلمت بنور [illegible] میشود سیاهی به سپیدی پیری [illegible] میشود چنانکه در جایی
می افتد [illegible] دیگر [illegible] سپیدی موی چون [illegible]
[illegible] ولم اکن بدعائك [illegible] و من هرگز [illegible] خواندن تو [illegible]
نبوده ام و هرگز ترا بخواندم که مرا اجابت نکردی بلکه هرگاه که ترا خواندم از درگاه تو [illegible]
بازگشتم چون [illegible] حال خود عرضه کرد در شرح حال ایستاد و گفت انی خفت
الموالی من ورائی بار خدایا من میترسم از پسران عم خود از پس مرگ من ایشان
این کیش الخلاف بجای نیارند و [illegible] ضایع سازند و در معصیت مال [illegible] صرف کنند و از
ذات [illegible] وانی خفت الموالی قلت یعنی میراث
خواران من و کسانی که [illegible] میراث من [illegible] کس نیست که میراث من گیرد
آن معنی که موالی [illegible] برای آنکه گفت که پسران عم وی بدترین [illegible] بنی اسرائیل
بودند [illegible] که او را در معصیت صرف کنند [illegible] و فرزند نبود و گفت

وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وزن من هم نازاینده است ۸ اوز
فرزندی بیاید خداوندا مرا از نزدیک خود فرزندی کرامت کن که وی او میراث
میراث من از عنبری که این فرزند ولی را اولیا و دشمنان تو باشد مرا فرزندی باشد
وارث اولی يَرِثُنِي وَيَرِثُ از من میراث گیرد و از آل یعقوب این ماش و ایشان از اخوال
زکریا بودند و زکریا از فرزندان هرون بن عمران بود برادر موسی بن عمران مخالطه
گفته‌اند او آن عمران بود که پدر مریم که مادر عیسی را وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا
و بار خدایا این کودک را پسندیده خود گردان یعنی و فسق و لطف فرمای تا پسندیده
و مرضی باشد و آیه دلیلست بر آنکه از پیغمبران میراث گیرند و حقیقت میراث مال باشد
نه نبوت و علم میراث پس بند فرظلم بر تنها و سوان باشد و نبوت مصلحت من دون
گردند از ظاهر آیه دلیل را باشد و شبهه آنکه گویند خبر حجت نکند غضب را
از میراث آیت که زکریا پسر خورد و گفت وَلِيًّا و گفت و نه چیزی میراث برای آنکه
در طلب نکردست که فرزند بر سنت خواسته و ظاهر آنست که او طلب فرزند کرد خواه
زن خواه دختر يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ
نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ
امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ
خدای تعالی دعای زکریا را اجابت کرد و ویرا به فرزند بشارت داد و گفت ای زکریا ما ترا
مژده میدهیم بکودکی نرینه و بفرزند شایسته نام وی یحیی که پیش از وی او را هم نام
نبوده و پس از هم نام وی نکرده است و این نام خاص وی است سعید بن جبیر گفت سَمِيًّا
مانند و شبیهی نکردیم مجاهد گفت برای آنکه مثل او نبوده معصیت کرده و نه معصیت
کرده این سنت اهل بیت درست نیست برای آنکه پیغمبران همه ایچنین بوده‌اند و گفته‌اند
که برای آنکه وی را مثل نبود که بر زنان میل نبود و برای آن مثل او که از زن عاقر در وجود آمده
و هیچ فرزندی از زن عاقر که نازاینده است در وجود نیامده زکریا علیه السلام گفت رَبِّ أَنَّى
يَكُونُ لِي غُلَامٌ بار خدایا مرا پسری آید و زن من نازاینده بود در وقتی که جوان

بودم و به غایت پیری رسیدم استخوانم خشک و مفاصل سست شده و آب پشت
نمانده و نیست شده آن وقت که سبب رحمت و فرزند نبود اکنون که هردو سبب خلل یافته
فرزند چگونه باشد قَالَ كَذَلِكَ خدای گفت چنین است حال که میگوئی
الکه‌اسید اگر دو گفت قَالَ رَبُّكَ خدای تو گفت بر من آسانست و من ترا
بیافریدم و تو هیچ نبودی آن خدای که لا شیء را شیء کند و از ناموجود موجود در بشد
را که بر خلاف عادت از مرد پیر و زن پیری نازاینده فرزندی پدید آرد
قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ
لَيَالٍ سَوِيًّا فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ
سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ
الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا
بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ
وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا زکریا علیه السلام گفت بار خدایا مرا
نشانی و علامتی پدید کن که بدان علامت بدانم و بدان نشان بشناسم که آنچه مرا
بشارت دادی بدان واقع شده و حاصل آمده خدای تعالی گفت نشان و علامت
تو آنست که تو با مردمان سخن نتوانی گفت سه شبانروز با آنکه تو تندرست باشی از گنگی و
غیر آن که ترا از سخن گفتن منع کند اینجا ثَلَاثَ لَيَالٍ گفت و در سوره آل عمران
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ معلوم شد که زکریا سه شبانروز سخن نتوانست گفت مردم و مردم بر عادت
خود در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید و در بگشاید تا با وی نماز کنند فَخَرَجَ
عَلَى قَوْمِهِ پس بدان آمد او را از محراب و اشارت کرد به ایشان که تسبیح
کنید یعنی نماز کنید بامداد و شبانگاه و این اشارت درست کرد که بنوشتند
که بر زمین نوشت تا ایشان خواندند و از آن حال آگاه شدند يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ
بِقُوَّةٍ تا زکریا را فرزند دادیم چون یحیی داد و را گفتیم ای یحیی فرا گیر کتاب را بقوت
که ما ترا دادیم و به جدی و جهدی داد و را حکمت دادیم و نبوت داد کودکی رسانید

وروا بود که خدای تعالی در حال صبی کودکی را پیغمبری دهد برای آنکه این بکمال عقل
متعلق است ودور روا بود که در حق پیغمبران بمعجز خرق عادت کند یحیی او عیسی را در حال
کودکی پیغمبری داد چه خرق عادت در حق پیغمبران ممتنع نیست روایت کرده اند که
کودکان یحیی را گفتند که بیا تا بازی کنیم گفت ما للعب خلقنا ما را از برای بازی
نیافریده اند و او همیشه گریان بودی زکریا دلتنگ بودی گفت بار خدایا
از تو فرزندی خواستم تا مرا بوی تسلی باشد مرا فرزندی دادی که دردل من
خطاب آمد که ای زکریا تو از من ولی خواستی و اولیای من چنین باشند وَحَنَانًا
مِنْ لَدُنَّا و دادیم او را رحمتی از نزدیک خویش و شفقتی و محبتی و زکوة و پاکی
و طهارت و زیادتی وَكَانَ تَقِيًّا و یحیی علیه السلام پرهیزکار بود و با مادر و پدر
نیکوکار بود و مردی متکبر و عاصی نبود و بر مردم تجبر نکردی و در خدای عاصی
نگشتی سلام ما و سلامت را او بود در سه مقام که از آن هر سه با وحشت تر
مقام نبود در روزی که زاده در وجود آمد خود را خارج از مقام دید که در وی
بود روزی که بمیرد چیزی را ببیند که هرگز ندیده باشد و روزی که برانگیزند او را
خود را در محشر عظیم ببیند و گفته شد که سلامت او از خبث شیطان در وقت
ولادت و از غوا و اغوا در وقت ملاعنت و آن روز که بمیرد از هول مطلع و از روز
که او را زنده کنند از اهوال قیامت و صعوبت دوزخ در خبرست که یکی روز یحیی
و عیسی علیهما السلام بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را گفت شفیع من باش نزدیک
خدای که تو از من بهتری عیسی علیه السلام گفت تو از من بهتری برای آنکه سلام را خود
من کردم و سلام را بر تو خدا کرد وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ
مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا
إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ
مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ
لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم

در کتاب مریم که دختر عمران بن ماثان است آنگه کناره شد جایی که متصل بود بجانب
مشرق و گفته شده که جایی که آفتاب در میان بود برای آنکه این دو متصل زمستان
تابستان بود و حسن بصری رضی الله عنه گفت ترسایان برای آن روی بمشرق
کنند که مریم علیها السلام مکان شرقی گرفت و برای آنکه گوشه گرفت که غسل حیض
خواست کردن فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا از پیش ایشان حجابی گرفت
و پرده بست گفته شد یا بکناره رفت و خلوتی گرفت تا کسی وی را از عبادت باز ندارد
و او سخن مردم نشنود مقاتل گفت در پس کوه شد و غسل میکرد ناگاه کرد جبرئیل علیه
السلام را بصورت برنایی دید ایستاده و نیکوروی و جعد موی یاد کرد حق جل
و ذلک قوله فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا بفرستادیم بوی روح خود را یعنی
جبرئیل را علیه السلام و او بصورت آدمی نیکوروی تمام خلقت پیش مریم شد مریم
از وی بترسید و به او آرام بگرفت و گفته اند که مراد از روح عیسی علیه السلام است تا
عیسی را بوی فرستادیم یعنی او وی در وجود آوردیم و پیامبر زدیم و قول اول نظام
آیه لایق تر است چون مریم جبرئیل علیه السلام را دید بصورت مردی بیاد گفت
من پناه بخدای بخشاینده میبرم اگر تو تقی و پرهیزکاری و از خدای میترسی و از عذاب
وی خبر داری گفته شد تقی نام مردی بود در آن روزگار از جمله مصلحان یعنی
اگر تو طریقه آن مرد داری من از تو بخدای پناه میبرم و گفته اند که تقی نام مرد مفسدی
بود که از پی زنان رفتی او را بعکس تقی خواندند جبرئیل علیه السلام گفت إِنَّمَا
أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ من فرستاده خدای توام آمده ام تا ترا فرزندی دهم
پسر پاکیزه و پارسا قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ
أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً
لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا
قَصِيًّا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ
هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي مریم علیها السلام چون

این سخن بشنید گفت مرا چگونه فرزند باشد که دست هیچ آدمی بمن نرسیده است و من
هرگز بی سامان کاری نبوده‌ام و کاری ناشایست نکرده‌ام قَالَ كَذَٰلِكِ جبرئیل علیه السلام
گفت چنین گفته است خدای تو با محبت است که تو میگوئی خدای تو میگوید که این بر من آسانست
که ما از تو فرزندی آفرینیم تا قدرت خود را آشکارا گردانیم و او را آیتی و نشانی گردانیم از کمال
قدرت خود برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از نزدیک خود بر ایشان و آن کاریست
قضا رانده و حکم کرده و چون میان جبرئیل و مریم این مناظره رفت جبرئیل پیراهن
مریم را بر گرفت و باد در آستین وی دمید در روایتی دیگر آمده است که پیراهن از تن مریم بود
در حال مریم بار گرفت چون پیراهن در پوشید و آن روایت پیراهن در تن فَانْتَبَذَتْ بِهِ
پس مریم با آن حمل که در شکم وی پدید آمد بگوشه رفت بجائی که از قوم خود دور
بود کلبی گفت مریم را پسر عمی بود یوسف نام او را گفته که مریم آبستن است بیاید و سنگ
همچنان بود خواست تا وی را بکشد جبرئیل علیه السلام آمد و بانگ بر وی زد و گفت مکن
تا او را تعرض نرسانی که حمل او از روح القدس است دست از تعرض وی بداشت و بر
طریق خدمت با وی بود فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس مریم را درد زادن
پدید آمد وقت وضع حمل شد آن درد زادن وی را با آن تنه درخت خرما آورد مریم
در زیر آن درخت بنشست مفسران در مدت حمل خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که نه ماه بود
و بعضی گفته‌اند که هشت ماه و این آیه خاص بود عیسی را علیه السلام که فرزند هشت ماهه
خدای تعالی نزاده است که بماند و گفته‌اند که شش ماهه بود و گفته‌اند به سه ساعت بود
و این قول مقاتل و سلیمانست حمل به یک ساعت و تصویر به یک ساعت و وضع حمل به یک ساعت
و وقت وضع پیش از زوال بود جهان روز مریم ده ساله بود عبد الله عباس گفت که
حمل و وضع به یک ساعت بود خدای تعالی میان حمل و وضع فصلی نکرد چون مریم نزدیک
آن درخت خرما آمد و آن درختی بود خشک گشته و سال خورده و فصل زمستان بود
و سرمای سخت مریم بنشست و پشت بآن درخت داد و درخت در حال سبز شد و برگ
برآورد و خوشهای رطب از وی آویخته شد و این دو معجزه بود یکی آنکه درخت خشک بود

تا جان

و تازه شد دوم آنکه نه وقت رطب و خرما بد آمد از ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که آنجا درخت خرما نبود خدای تعالی
از جای دیگر درخت آنجا آورد و تر و تازه گردانید و آن جایگاه را که عیسی در وجود
آمد بیت لحم گویند مریم چون بار بنهاد فرو ماند و اندیشه کرد که چگونه با قوم خود گویم
و با ایشان چه عذر آورم این سخن از من کی قبول کنند از نزد ایشان گفت کاشکی
من از این پیش بمردمی و فراموش مردمان شدمی فریاد کرد گفت نَسْيًا مَنْسِيًّا
چیزی باشد که پس آن را نشناسند و نام نبرند و گفت نسی آن رگوی باشد که زنی
حایض آن را بیفکنده باشد چون مریم این سخن با خود گفت حق تعالی عیسی علیه السلام
بسخن آورد تا از زیر مادر خود آواز داد و گفت نگر تا اندوه نداری و غم نخوری که خدای
تو زیر تو جوی آب روان کرده است و صالح را کرده در وجود آورده است مفسران گفته‌اند
سری جوی خرد باشد و خدای تعالی در پیش مریم جوی آب روان کرد و حسن اگر دو جوی
را از آن سری خواند که سری ای بحری وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ
رُطَبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا
فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا فَأَتَتْ
بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ
مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۵۵۵۵۵
خطاب با مریم علیها السلام حق تعالی مریم را گفت بجنبان این درخت خرما را و
بجنبانی تا بیفشاند بر تو خرمای تر و رطب تازه که حالی آن را چیده باشند و از درخت
باز کرده ربیع بن خثیم گفت زنان را بهتر از خرما و بچه را بهتر از عسل منفعتی نزدیک
من برای آنکه خدای تعالی مریم را خرما داد و گفت [illegible] مردمان را عمرو
بن میمون گفت زن چون دشوار زاید و را خرما باید داد عایشه گفت از سنت است
که خرما را بخایند و در دهن کودک نهند آن ساعت که زاده باشد و او که رسول خدای

جوشی

چنین کرده اند اهل اشارت گفته اند که در آن وقت که خدای تعالی مریم را گفت
وهزي اليك بجذع النخلة ای مریم درخت خرما را بجنبان مریم گفت
بار خدایا پیش ازین که تندرست بودم و رنجور نبودم روزی من ساخته بی آنکه من از وی
بایست کرد اکنون مرا میفرمایی که درخت خرما را بجنبان تا خرما پیدا شود گفت از بهر
آنکه همه دل تو آن وقت کلی با من بود اکنون گوشه دلت به عیسی تعلق دارد چون بعضی از دلت
به فرزند بستی روزی تو به کوشش درخت بار بستم   توکلی علی الرحمن فی
کل حاجة   ولا تترکن الجهد فی شدة الطلب   الم تر ان الله قال لمریم   وهزی
بجذع النخلة یساقط الرطب   ولو شاء ان تجنیه من غیر هزة   جنته ولکن
کل شیء له سبب   برخیز و فشان درخت خرما   تا نشاد شوی کنون بیمارش
کان مریم تا درخت نفشاند   خرما نفتاد در کنارش   آنگه جبریل علیه السلام
مریم را گفت ای مریم ازین چشمه ما بخور و ازین آب بنوش و به عیسی چشم روشن باش
و خوشدل و شاد باش فاما ترین پس اگر از آدمیان کسی را که خواهد که با تو سخن گوید تو
با وی سخن مگوی و وی را بگوی که من نذر کردم خدای را روزه صمت و روزه صمت
در شرع ایشان سنت بود و آن آن بود که با کس سخن نگفتندی خدای تعالی وی را
به این فرموده بود تا مردم با او سخن نگویند و از اینجا گفته اند که خدای تعالی اول او
گفت که نذر روزه کن تا چون خبر دهی که روزه دارم و این روزه را سبب گرداند از
آنکه سخن است و بگو از این روزه ایشان تباه گشتی پس چنانکه گفته اند که مریم این
معنی به اشارت معلوم ایشان کرد و هر گفت به سخنی که خدای تعالی از آن خبر داده
و گفت فاشارت الیه اگر این اشارت را از سبیل مجاز قول خوانند دیگر آنکه گفته اند که وی این
سخن با بعضی از علما گفته است به سخنی که گفتند فلن اکلم الیوم انسیا من امروز
با هیچ آدمی حرف نزنم فاتت به قومها تحمله الآیة ۵۵
مریم عیسی را برگرفت و بنزدیک قوم خود آمد کلبی گفت پسر عمش یوسف او را برگرفتی و به غاری
برد چون ایام نفاس بگذشت او را برگرفت و به میان قوم خود آورد و از اینجا او را متهم کرد

به یوسف پیش از آنکه کار شش روشن شود در جزیرت که عیسی علیه السلام در راه او با وی در خواب
سخن گفت و او را دل خوش داد و گفت ای مادر ترا بشارت باد که من بنده خدایم
برگزیده و مسیح و چون مردم مریم را دیدند با کودک شگفت شدند و نکوهیدند چه
او از خاندان نبوت بود و پدران او صالحان بودند و او سخت نیکو سیرت
بود از او بدیع برآمد ایشان از آن حال گفتند ای مریم کاری شگفت آوردی و چیزی
زشت و منکر کردی این لایق تو نبود که از تو در وجود آمد این کار سخت بدیع است
تو نشانه بودی و پدران تو صالحان و مادران تو نیز چنین بودند یا اخت هارون
پدر تو مرد بدی نبود و مادر تو زنی فاسده و فاجره و بی سامان نبود این هارون
برادر پدری وی بود و به زهد و صلاح مشهور و معروف سدی گفت نسبت او با
هارون کردند برادر موسی از آنجا که وی از نژاد وی بود چنانکه یکی را از قبیله تمیم گویند
یا اخا تمیم بعضی گفته اند هارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل و را در صلاح و تقوی
نسبت کردند و دیگر گفته وی مردی فاسق بود در سبیل تقریع و شتم گفتند یا اخت
هارون   فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد
صبیا قال انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا و
جعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة
مادمت حیا وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا والسلام علی یوم
ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا چون شنیدند زبان ملامت بر مریم دراز کردند و از هر نوع
سخنها با مریم گفتند مریم اشارت به عیسی علیه السلام اشارت کرد که از وی بپرسید
گفتند این سخن سخت تر است از این و این از آن کرده سخت تر که از او پرسیم
کودک خورد نداند و نتواند پرسید ما چگونه سخن گوییم با آنکه کودکی باشد در گهواره بود
گهواره و کنار او در شیر خوردن چون مریم اشارت به عیسی علیه السلام کرد که این حال از
وی پرسید و در این وقت مردم سنگها برگرفته بودند تا مریم را سنگسار کنند
چون عیسی به سخن درآمد گفتند به نام علیم این کار از بزرگی گفتند با غلام من است

تو کیستی و چه کسی ای کودک عیسی وی از ایشان بگردید تا که علیه السلام جواب داد و گفت
ای غلام اگر از در سخن گفتن دستوری دادند با من بگوی که تو کیستی گفت انی عبد الله
من بنده خدایم اول سخن که به زبان عیسی رفت اقرار بود به عبودیت تا رد باشد
بر ترسایان که به الهیت او گفتند همچنین امیر المومنین چون دانست که جماعت غلات
در حق او آن گویند که وی لایق نباشد همیشه گفتی انا عبد الله و اخو رسول الله
و نفس نکنن خود این ساخت سبحان من قومی بانی لا عبده سبحان آن خدای
که همه و مارتبش علی آنست که او بنده اوست درین جواب دو گروه است غال و مفرط
گفت من بنده خدایم تا رد باشد بر غالیان که افراط کنند و از حد خود ببرند او را
انکه گفت اخو رسول الله برادر رسول خدایم تا رد بر ناصبیان مقصر که او را پایه خود
بخشند گفت برادرم و پایه و منبر برادری از پایه خلافت برتر باشد انکه گفت
لا نبی بعدی الا کذاب این کلمه را پس از من هر که دعوی نبی کند برای انکه تا
وی بود جز خدا را نپرستید و وی جز شخ ای خود در زمین هیچ وقت بت پرستید و شرک
نیاورد و هر که جز او بود ایمان وی پس از کفر بود بت پرستیده بود بت را سجده کرده و
چنانکه عیسی علیه السلام را پیش از بلوغ و وقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد و گفت
انی عبد الله و کمال عقل دادند تا بار نبوت بکشید و گفت انی عبد الله آتانی الکتاب خدای
مرا کتاب داد و پیغمبر گردانید و دستوری دادند تا تزکیه نفس خود کرد و گفت و
جعلنی نبیا وجعلنی مبارکا خدای مرا مبارک و خجسته کرد هر کجا که باشم و شرح حال خود داد و
گفت و اوصانی بالصلوة والزکوة و مرا نماز و زکوة وصیت کرد و فرمود تا زنده
باشم و علی علیه الصلوة والسلام را نیز پیش از بلوغ کمال عقل داد تا رسول صلی الله علیه و آله وسلم
او را دعوت کرد و محل او قابل دعوت آمد پیش از وقت باسلام درآمد و دیگران را بعد
و پس از وقت زخم تیغ او باسلام درآورد و انکه او به قدم اختیار به اسلام درنیامد
و مار از سر وی برآورد و بارش دستوری دادند تا تزکیه نفس خود کرد و گفت سبقتکم الی
الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی و مقدم او را اهل جنان مبارک آمد برکت قدم وی

در اسلام درآمدند او سابق بود و دیگران لاحق باز که بوصایت نماز و زکوة رسید
آن وصیت وی را کردند اگرچه دیگر را کردند بعضی قبول نکردند و آنان که قبول
کردند بعضی یکی قبول کردند از نماز و زکوة و اگر قبول کردند هر دو در دو وقت کردند و
از دور آدم تا منتهی حق عالم کسی آن دو جمع نکردند در یک حال مگر امیر المومنین علی
علیه السلام که یؤتون الزکوة وهم راکعون همانکه عیسی علیه السلام تا
گفت انی عبد الله غلو کنندگان غلو کردند و گفتند المسیح ابن الله و افراط کردند و گفتند
وجعلنی نبیا تا جهودان تفریط کنندگان تفریط کردند و گفتند هو ابن یوسف
النجار امیر المومنین علیه السلام گفت انا عبد الله تا غالیان افراط کنند و
نگویند که او خداست افراط کردند و گفتند که او خداست و گفت اخو رسول الله تا ناصبیان
تفریط کنند و به امامت او نگویند تفریط کردند و گفتند که او امام نیست و به این رها
نکردند و گفتند که ایمان وی محل قبول نیست که ایمانش در حال صبا بود و در آن سن
کودکان را ایمان نباشد بعد از دعوت رسول صلی الله علیه و آله و این طعن که میزنند بر رسول صلی الله
علیه و آله برگشتن است اگر دانست که وی اهل دعوت نیست او را دعوت کرد تا دادن او را
و دیگر آنکه وی را دعوت کرد و دعوت او مر خدای بوده باشد پس وی را اهل تکلیف
بوده باشد و از وآتانی الکتاب ظاهر آنست که در آن حال که این سخن گفت خدای
تعالی وحی کرده وی و وی را پیغمبری داد و سخن گفتن پیش از وقت معجزه او بود و این استثنا
جایست و دیگر آنکه معنی آنست که پیغمبر شناسد و مرا کتاب خواهد دادن و معجز خواهد
کرد و این معجز مرا بوده باشد برای ارهاص ساخت وحی ما از تبع وقت عیسی علیه السلام
چند گاه به بود دیگر گفت چهل روزه بود و باقی مفسران گفته که یک ساعته بود و گفت
وجعلنی مبارکا مرا مبارک کرد هر کجا که باشم هر کجا او بودی بیماران و
اصحاب آفات و عاهات برو آمدندی و دعا کردی خدای تعالی شفا دادی وی و اگر در
جایی قحط بودی و باران نیامدی برکت قدم او باران آمدی و خصب و خیر پیدا شدی
وبرا بوالدتی مرا وصیت کرد که با مادر نیکویی کن و با او نیکوکار باش

و اطاعت او دارم و رضای او جویم و نکردم او را و نیاوردند مشکری به بخت یعنی با من الطاف
کرده و خواهد کردن که من عنه آن اختیاری و بدبختی نکنم و سلام بر من باد از خدای که
سلامت بهشت آن روز که مرا بزادند و آن روزی که بمیرم و آن روزی که مرا برانگیزند
و برانگیخته زنده و باین سلام گفته شد که اشارت بسلامی که متوجه بود به یحیی در این
مواطن سه گانه گفته شد که عیسی علیه السلام در حال کودکی هم اینها را سخن پیش گفت خدای
تعالی ازو حکایت کرد و این سخن گفت تا وقت عادت روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه و آله که او گفت که هیچ کس پیش از وقت سخن نگفته مگر او یوسف علیه السلام فی قوله
وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و کودک مشاطه دختر فرعون و عیسی علیه السلام
و صاحب جریج که فرزندان اصحاب اخدود وی را بسوختند و حدیث کودک یوسف و عیسی
گذشت و حدیث دختر مشاطه دختر فرعون بیاید و اندکی ازین سخن و قصه آنست که عبد الله
عباس از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد و گفت شب معراج بویی شنیدم که از آن
خوشتر نشنیده بودم گفتم این چه بوییست جبرئیل علیه السلام گفت بوی مشاطه دختر فرعون
او زنی مومنه بود و ایمان پنهان داشت روزی سر دختر فرعون شانه میکرد شانه از
دستش جدا شد و گفت بسم الله و شانه برگرفت دختر فرعون گفت نام پدرم بردی گفت نام
خدای خود را و خدای ترا و خدای پدرت را خواستم گفت پدرم را بگویم گفت هرچه خواهی
کن برفت و پدر معلوم کرد فرعون او را بخواند و گفت خدای تو کیست گفت رَبُّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای آسمان و زمینست فرعون فرمود تا حوضی از مس ساختند و
آتش عظیم برافروختند و فرزندان او را یک یک در آتش انداختند در پیش او تا آخرین
فرزند او و آن خردترین فرزند او شیرخواره کودکی بود و آواز داد و گفت اصبری یا
اماه فانا علی الحق ای مادر صبر کن که ما بر حقیم او را در آتش افکندند و در پیش او استخوان
و این بوی سوخته ایشانست و اما صاحب جریج ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرد که مرد عابدی بود در صومعه وی را جریج گفتندی مادرش روزی بیامد
تا بر او سلام کند او را آواز داد و گفت یا جریج او نماز میکرد و با خود اندیشید که اختیار

صلوتی علی امی نماز را بر مادر اختیار کردم نماز را قطع نکرد و جواب مادر نداد و مادر
برفت دوم و سوم بار بیامد هم جواب نداد مادر دلتنگ شد گفت خداوندا او را از
دنیا مبر تا آنکه زنان بدکار پارسا روی نگرد در این شهر نزدیک صومعه او بستانی
بود گوسفند چرانیدی و شبانی روی شد زنی بدکار پارسا از شهر بیرون آمد روزی
بر شبان با آن زن فساد کرد و زن آبستن شد و بزاد پس این کودک را به کجا گفت
صاحب صومعه را امردم از شهر بیرون آمدند و صومعه او را خراب کردند و او را پیش
حاکم شهر بردند چون به محله زنان بدکار رسیدند ایشان بنظاره بیرون آمده بودند
او در یکی نیت ایشان را نمی دانست که دعای مادر در وی اثر کرد بخندید مردم گفتند این
مرد را بسیار نیست بیش که هیچ نخندید مگر در محله زنان بدکار زنان خندید چون او را
پیش پادشاه بردند و حال عرضه کردند گفت این کودک کجاست که بر من حواله میکنند
آن کودک را بیاوردند جریج دست بر انگشت او نهاد گفت ای غلام ای کودک پدر تو کیست
آن کودک بآواز فصیح گفت فلان الراعی فلان مرد شبانست مردم متعجب
فرو ماندند و خدای تعالی برآن ساحت او پیدا کرد گفتند صومعه تو را دو بار
از زر و سیم کنیم گفت نخواهم همچنانکه بود بسازند دیگر در صومعه شد و بعبادت
خدای مشغول گردید و قصه کودک اصحاب الاخدود در سوره والسماء ذات البروج بیاید ان شاء
الله تعالی ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا
كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي
غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ
آن شخص که وی گفت که من بنده خدایم و بندگی خود را معترف عیسی بن مریم است

ذلک کہ ترسایان دعوی می کنند که او پسر خداست و آنچه ما گفتیم از ذکر عیسی علیه السلام
گفتار حق است که ایشان در وی شک میشوند یا خود عیسی ابن مریم گفتار حق است که کلمهٔ
خداست که در وی خلاف می کنند و میگویند که او پسر خداست پسر خدا نیست از آنکه شایسته
که خدا را فرزند باشد و او فرزند بگیرد نه از جهت ولادت و نه بر طریق تبنّی چه از این دو هیچ
بر خدای روا نیست سبحانه پاکست و منزه از آنچه ترسایان در حق وی میگویند اِذَا قَضٰی
اَمْرًا چون بکاری حکم کند و خواهد که تا باشد بر و متعذر نبود و دشوار نیاید از روی
مثل خیال که تا باشد یکی از شما گوید کن این مراد وی باشد بی باشد زیرا که بوی رسید
و این بر طریق تشبیه است وَاَنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ وخدای که الله است خدای منست و خدای
شما او را بپرستید که راه راست اینست یعنی اعتقاد کردن که خدای جهانیان است و
او را همتا و انباز نیست در عبادت و عبادت او را واجبست از آنکه او مستحق
عبادتست این راه راستست فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ پس آن جماعت از میان
ایشان اختلاف کردند قومی گفتند او خداست و آن یعقوبیان بودند و گروهی
گفتند که او پسر خداست و آن نسطوریان بودند و گروهی گفتند ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ
و ایشان اسرائیلیان بودند و گروهی گفتند دروغ زنی بود که او را پدری پیدا نبود
و آن جهودان بودند آنگه فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ کَفَرُوْا وای بر کافران از حضور روز
بزرگ که روز قیامتست اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ بشنوا و بینا اند ایشان در
روز که پیش ما آیند یعنی نیک شنوند و نیک بینند و در دنیا از شنیدن حق و دیدن
کر و کور بودند از آنکه نظر نکردند و حق را نشناختند و علم بدان حاصل نکردند امروز که علم
ضروری شد و آنچه غیب بود عیان گشت چه شنوا و بینا اند لکن الظالمون الیوم
در دنیا در ضلالت بودند و گمراهی روشن وَاَنْذِرْهُمْ خطابست برسول علیه السلم
که ای محمد آگاه کن و بترسان این کافران را از روز حسرت و پشیمانی یعنی از روز قیامت
و شداید و عقوبت آن و این روز را روز حسرت خوانند برای آنکه حسرت باشند کافر
و عاصی گویند معصیت چرا کردیم و مومن مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردیم شاید که برای

آن روز حسرت گویند که حسرت گشته بود و در این روز پوشیده ها را ظاهر کرد اند و سرها
را فاش کنند یَوْمَ تُبْلَی السَّرَآئِرُ و برای آنکه روز عجز و درماندگی باشد همه عاجز و درمانده
و حیران باشند و از آنجا حسرت خوانند بیشتر برای آنکه از رفتن باز مانند اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ
در وقتی که کار بگذارند و از حساب فرو آزند و ایشان در غفلت اند و نمی دانند و ایمان
نیارند و در کفر میبرند این حسرت که خدای داد از احوال ایشان میکنند که مرا
دنیا وَهُمْ فِیْ غَفْلَةٍ ایشان در آن وقت که حکم کرده شد از کار دنیا
غفلت باشند و از دنیا یاد نیارند ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلوات
الله علیه و آله گفت روز قیامت مرگ را بیارند گا گویی کبش املح ندا در دهند ای این مرگست
آنگه فرمایند تا وی را بکشند و این ندا در دهند که اهل الجنة خلود و لا موت
ای اهل بهشت شما را جاودانیست که هرگز مرگ نباشد آنگه رسول صلی الله علیه و آله
این آیه بر خواند وَاَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ ای ذبح الموت
وَهُمْ فِیْ غَفْلَةٍ و اشارت کرد بدست فرا دنیا و گفت ایشان از دنیا
غافلند مقاتل گفت اگر نه آنست که خدای حکم کرده است بخلیند اهل دوزخ
همه در این حال از غم و حسرت بمردندی و ذبح مرگ و کشتن او بر طریق تمثیل است
یعنی چنان پیدا آرند که آن کبش املح مرگست چون او را بکشند طمع منقطع در آن کرا
زنده شود و چنین طمع منقطع کس را در دوزخ در آنکه بمیرد و مرگ آزاد در آن باز رهد
اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ آنکه بر طریق وعظ و تنبیه گفت که ما زمین را و هر چه در زمین است
میراث برگیریم از آنکه همه اهل زمین بمیرند و هیچکس زنده نمانند که میراث از ایشان
برگیرد و پس باشند بس میراث ایشان بطریق اولی ما را باشد و برای آن میراث خوانند
که صورت میراث دارد یعنی همه بمیرند و هیچکس نماند که میراث برگیرد همه بگذارند و ما
رجوع کنند و ما جزای عمل ایشان بدهیم بر وفق آنچه کرده باشند وَاذْکُرْ
فِی الْکِتٰبِ اِبْرٰهِیْمَ اِنَّهٗ کَانَ صِدِّیْقًا نَّبِیًّا اِذْ قَالَ

لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ
شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي
أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ
كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ
الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا و یاد کن ای محمد صلوات الله علیه و آله
درین کتاب قصه آن حدیث ابرهیم را علیه السلام که او چیزی بود در راستی همه
گفتارهای او صدق بود و همه کردارهای او حق اذ قال لابیه چون گفت ابرهیم
پدر خود را آزر مخالفان گفته‌اند پدر ابرهیم را آزر نام بود و آزر لقب او بود و نامش
تارخ ابن ناحور و نزدیک اهل شیعه و روایات اهل بیت پدر نبود عمش بود و در بعضی
از اخبار هست که جدش بود از قبل مادر و او مربی بود و مربی را پدر شاید
که پدر پیغمبران کافر باشد که از قول اهل اسلام ایشان نوشته بود و رسول صلی الله علیه و آله
گفته است لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات و کافر را
بوصف طهارت نکنند وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ یعنی گردیدن تو در
اصلاب پدران سجده کننده خدای را پرستنده يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ای پدر چرا
می‌پرستی جمادی را آنکه نشنود و نه بیند و از تو هیچ عنا و کفایت نکند نفعی به تو
تواند رسانیدن و نه مضرتی از تو دفع تواند کردن و این بر سبیل تقبیح صورت حال و
تسفیه احلام از آن گفت که ... تا جمادی را پرستند ابرهیم علیه السلام
اول طلب علت کرد از آزر در پرستیدن آنچه نشنود و نه بیند یا از آنکه مستحق عبادت
نکرد الا منعمی که نعمتهای وی را غایت و نهایتی نباشد و از منعم ... باشد
روزی رسانند که اصل نعمتها از وی باشد انگه دیگر او دعوت کرد با متابعت خود
بانکه گفت يَا أَبَتِ ای پدر من بمن آمده است آنچه تو نیامده است و مرا آن داده
که ترا نداده از علم بخدای تعالی و صفات او و توحید و عدل و علم و ثواب و عقاب

پس ای پدر متابعت من کن و پیروی نمای تا من ترا براه راست کشم و راه نمایم
ترا براه راست انگه دور انی کرد از عبادت شیطان و پرستیدن دیو و گفت يَا أَبَتِ
ای پدر من لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ مپرست دیو را و او بت مپرستید ولیکن چون
پرستیدن بت باغوای شیطان بوده فرمان وی گفت شیطان را مپرست که شیطان
همیشه خدای را عاصی بوده است و نافرمانی و پیشگاری و گردن کشی نموده انگه وی را از
بد انجام و عاقبت بد بترسانید و تخویف کرد انگه گفت يَا أَبَتِ ای پدر من
إِنِّي أَخَافُ من می‌ترسم از خدای که او بخشنده و مهربان است از سبب عصیان
و مخالفت فرمان عذابی بتو رسد از باب خذلان و تخلیه انگه تو یار شیطان و دوست
دیو باشی و ترا ولایت شیطان لازم شود برای انکه وی را راستی این خذلان و تخلیه را
سبیل عقوبت باشد قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ
سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ
وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ
بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ آزر گفت ای
ابرهیم تو از خدایان ما رغبت میگردانی و از عبادت ایشان اعراض میکنی و
آن نمی‌خواهی از این باز ایست و از این سخن دور شو و اگر نه ترا برنجانم و دشنام
دهم و بسنگ سار کنم و گفته اند که گفت ترا از خود دور کنم و از ... احتراز
کرد که من گفتم از من هجرت کن و از پیش من برو تا ... من را ... عبد الله
عباس گفت ملیا ای سلیما یعنی از پیش من برو به سلامت تا من ترا ... بدرد
و رنج ... ابرهیم علیه السلام گفت سَلَامٌ عَلَيْكَ ...
رفتم سلام بر تو باد و این سلام وداع است که در حال وداع بسلام کنند و
... بسلامت دعا کنند و بعضی گفته اند که این جواب آنست که او گفت لَئِنْ
لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ ما این را انکار نه باشد که خدای گفت وَإِذَا خَاطَبَهُمُ

الجاهلون قالوا سلاما ، جواب سفاهت ایشان چنان حلیمان سلام گویند
تا از ایشان سلامت مانند مفسران دیگر گفته‌اند که این سلام نگاه داشتن حق ابوت و
تربیت کرد انگه گفت سأستغفر لك ربي ، زود بود که آمرزش خواهم برای
تو از خدای خود اگر ایمان آوری بخدای و بت پرستی باز گذاری که او خداییست که همیشه
بر من بخشایت مهربان بوده است و گفته‌اند وعده استغفار برای آن کرد که آذر او را هم
درست که وعده ایمان داده بود چنانکه گفت وما كان استغفار ابراهيم
لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه ، دیگر آنکه او این را اصل عمل گفت و
در عمل عفو شکایت از کفار . واعتزلكم ، و من از شما دور شوم و از این بتان که
شما ایشان را بدون خدا می‌پرستید و من خدای خود را خواهم و خوانم و او را پرستم
پس حق عبادت و پرستش است و من دانم که هرگز به عبادت و پرستیدن او بدبخت نیم
چنانکه پرستندگان این بتان بدبخت شوند و گفته‌اند که هرگز من به دعای خدای خود بدبخت
نشوم برای آنکه مرا اجابت کند و نومید نگرداند . فلما اعتزلهم
وما يعبدون من دون الله وهبنا له اسحق ويعقوب و
كلا جعلنا نبيا ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا
لهم لسان صدق عليا ، از آنکه ابراهیم از ایشان برید و دور شد و
از آنچه ایشان آن را می‌پرستیدند بدون خدای از بتان بخشیدیم او را فرزندی چون
اسحق و فرزندزاده چون یعقوب و هر یکی را پیغمبری کردیم و خلعت پیغمبری پوشانیدیم و
دادیم ایشان را از رحمت خود که نبوتست دلیلش اهم يقسمون رحمة
ربك بکلی گفت انواع نعمت از مال و فرزندان و گردیم برای ایشان زبان راست بلند
و بزرگوار یعنی ثنا و ستایش از ملتی که جمله اهل ملک از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان
ایشان را نیکو گویند و گفته‌اند که معنی آنست که ما ایشان را پیغمبر کردیم به زبان صدق
و علو بر خدای شاهستند . واذكر في الكتاب موسى
انه كان مخلصا وكان رسولا نبيا وناديناه من

جانب الطور الأيمن وقربناه نجيا ووهبنا له من رحمتنا
أخاه هرون نبيا واذكر في الكتاب إسمعيل إنه
كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا وكان يأمر
أهله بالصلوة والزكوة وكان عند ربه مرضيا ، یاد کن ای
محمد درین کتاب قرآن موسی را که مردی به اخلاص بود در عبادت و از زیاد بود و
او پیغمبری بود فرستاده بخلق از قبل خدای بلند قدر و بزرگ مقدار . وناديناه
و ما او را ندا کردیم و آواز دادیم از جانب راست کوه و آن کوهیست میان مصر و مدین
و ندا این بود که إني أنا الله رب العالمين انگه او را نزدیک گفت و این در شب آدینه
بود و ما او را به حضرت خود نزدیک کردانیدیم تا کلام ما بشنود عبد الله عباس گفت به
حجاب علایش نزدیک بود تا صریر قلم که بر لوح محفوظ می‌رفت بشنید و گفته‌اند که محل و منزلت او نزد
ما چون منزلت بنده بود که خداوند شد برای کرامت به خود نشستن نزدیک کردانیدیم و بخشیدیم
او را از رحمت خود برادر او هرون پیغمبر را چون از ما درخواست کرد و گفت واجعل لي
وزيرا من أهلي هرون ، انگه گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز یاد کن اسمعیل
که او پیغمبر راست وعده بود چون وعده دادی خلاف نکردی گفته‌اند مردی بود گفت در
بعضی مواضع اینجا باش تا نزدیک تو آیم گفتی گفت او یک سال آنجا مقام کرد و مقاتل گفت
سه روز و او رسول با منزلت و مرتبه بود و اهل خود را او قوم خود را به نماز و زکوة امر فرمود
و او نزدیک خدای پسندیده بود . واذكر في الكتاب إدريس
إنه كان صديقا نبيا ورفعناه مكانا عليا أولئك
الذين أنعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم وممن حملنا مع نوح و
من ذرية إبراهيم وإسرائيل وممن هدينا واجتبينا إذا
تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا وبكيا ، یاد کن ای محمد
صلوات الله علیه در قرآن ادریس پیغمبر را که او راست گوی بود برداشتیم او را به مکان
بلند و درجه عالی گفته‌اند بهشت خواسته است مالک ابن صعصعه گفت که رسول صلوات الله

علیه گفت شب معراج که مرا به آسمان بردند ادریس را به آسمان چهارم دیدم و سبب بردن
وی بر آسمان بود که روزی می‌رفت در گرمای آفتاب گفت خداوندا من یکروز گرمای آفتاب
طاقت نمی‌آرم آن فرشته که موکل آفتابست و حامل وی ثقل گرمای آن بر آن چگونه باشد خداوندا
بر وی سبک گردان و گرمای آفتاب از وی ببر و از آن فرشته را راحت پدید آمد گفت خداوندا
این از چه سبب است گفت بنده من ادریس دعا کرد اجابت کردم گفت بار خدایا
او مشتاق بنده است مرا دستوری ده تا وی را ببینم دستوری یافت بیامد و گفت و بر
وی سلام کرد و بنشست ادریس علیه السلام از وی خبر باز پرسید و را الفتی پیدا گشت گفت میخواهم
که ملک الموت را بپرسی و گویی تا از اجل من خبری کند تا من در شکر و عبادت بیفزایم گفت
این از دست من برنیاید و لیکن کوشم تا آنچه ممکن باشد از کرامت و تکلیف در حق تو به
جای آرد آنگه آن فرشته وی را برگرفت و به آسمان برد جای که آفتاب بر می‌آمد او را آنجا
بنهاد و نزدیک ملک الموت رفت و گفت بحاجتی آمده‌ام گفت آنچه بدست من باشد
ببندولت(?) گفت مرا دوستی است که وی را ادریس خوانند اگر ممکن باشد در اجل وی
تاخیر کنی تا در عبادت خدای تعالی بیفزاید گفت این تعلق بمن ندارد اما این توانم کرد که در
وقت وفات وی را معلوم کنم تا تو وی را معلوم کنی تا او مستعد آن باشد و کار خود ساخته
گرداند آنگاه دیوان آجال برگرفت و نگاه کرد و تحت وفات وی را معلوم کنم تا تو او را
معلوم کنی و گفت شما که درین عمرهای دراز او میرد گفت چگونه گفت از آنکه نوشته‌اند
که این بنده نزدیک مطلع آفتاب میرد و او کی آنجا رسید گفت من وی را آنجا رها کردم
گفت پس هم اکنون چون برسی او مرده باشد آن فرشته باز آمد ادریس را مرده یافت
از خدای درخواست تا وی را زنده گرداند به آسمان برد فذلک قوله تعالی و رفعناه
مکانا علیا وهب بن منبه گفت هر روز از عبادت ادریس چندان به آسمان بردندی
که عبادت جمله اهل زمین و فرشتگان از آن چندان تعجب کردند که ملک الموت را آرزوی
دیدار وی شد از خدای دستوری خواست و به زیارت وی آمد به صورت آدمی و
سلام کرد و بنشست ادریس علیه السلام صایم الدهر بود به وقت افطار طعام آورد

بهشت

او طعام

او طعام نخورد و همچنین تا سه روز ملک الموت در مصاحبت ادریس علیه السلام بود ادریس را
تعجب آمد که وی سه روز طعام نخورد از وی پرسید که کیستی گفت من ملک الموتم از خدای
دستوری خواستم تا با تو صحبت دارم دستوری داد ادریس گفت چون خدا ترا با
من صحبت کردم با تو حاجتست و آن آنست که قبض روح من کنی تا من سختی جان
کندن و مرگ بچشم و وی را بجای آورد تا بشم(?) خدای تعالی وحی فرستاد که قبض
روح ادریس کرد و آنگه روح وی را با وی رد کرد و گفت آرزوی دیگرم آنست که مرا
به آسمان بری تا دوزخ بنگرم و بهشت و دوزخ را بمن بنمایی تا ببینم خدای تعالی ملک
الموت را دستوری داد تا او را به آسمان برد و بگردانید و بدوزخ برد تا بدید آنگه به بهشت
برد و در بهشتها بگردانید چون به آنجا رسید که جای وی بود بنشست و گفت بیرون نیایم
چون بیرون نیامد نشست ملک الموت علیه السلام گفت که بر خیز گفت که زمین آمد و تو که مرا آنچه
موافقست فتحا لکم الی الله بملکوت(?) پیش خدای فرشته خدای تعالی گفت رها کن وی را که
اگر بلیات و محن و تکالیف دنیا که می‌بایست کشید کشید و اگر مرگ میبایست چشید چشید
و اگر احیا و اعاده می‌بایست دید دید و اگر به دوزخ که رسید بایست گذر کرد و اگر در بهشت می‌بایست
رسیدن رسید وی را رها کن که بجای خود نشسته است فذلک قوله تعالی
و رفعناه مکانا علیا چون خدای ذکر این پیغمبران کرد چون ادریس و
از ذکریا تا ادریس گفت که این جماعت آن کسانند که خدای تعالی بر ایشان نعمت
کرد از پیغمبران بجاه و رفعت و منزلت از فرزندان آدم و از آنانکه ایشان را برداشتیم
با نوح پیغمبر در کشتی و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از آنکه ما ایشان را هدایت
کردیم و راه نمودیم به اسلام یعنی بیان و الطاف و ایشان را برگزیدیم اذا تتلی
چون بر ایشان خوانند آیات خدای را سجده کنند و از خوف خدای بگریند که ایشانند
که ایمان مومنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و قوم او قوله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا فاولئک

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ
الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا
لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا
تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا چون حق سبحانه
ذکر پیغمبران و صالحان کرد و از گفت و کردار ایشان خبر داد ذکر جماعتی کرد که از پس
ایشان ماندند گفت که بماندند از پس ایشان جماعتی بازماندگان که نمازها ضایع کردند
و پیروی هوای نفس و شهوات کردند گفته‌اند که ایشان جهودانند که از فرزندان پیغمبران
بودند و پیغمبران ایشان را گذاشتند ولیکن سیرت ایشان نداشتند مجاهد و قتاده گفته
که آن در امت آید که ایشان نمازهای فریضه رها کنند و به خمر و زمر و فواحش مشغول
شوند ابوسعید خدری در این باب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که این پس از
شصت سال خواهد بود از هجرت من امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت این آنگاه باشد
که بناها کنند و در آنجاها منظره نشینند و جامه‌های مشهور پوشند وهب گفت فَخَلَفَ
مِنْ بَعْدِهِمْ شرابون للقهوات لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون
اللذات تارکون الجماعات مضیعون للصلوات ایشان که این افعال کنند
روز بود که ایشان به غوایت و خیبت و نومیدی رسند و از ثواب او نومید باشند
عبدالله عباس گفت غی نام وادی است در دوزخ که اهل دوزخ از گرمی آن پناه به خدای برند
و آن جای زانیان و مدمن خمر و آکل ربا که از ربا توبه نکند و از ربا خوردن باز نایستد و جای
کسی که مادر و پدر عاق شوند و گواهی به دروغ دهند و زنی که فرزندی از شوهر وی نباشد
بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکسی که او توبه کند از این جماعت و عمل صالح
کند آنانکه توبه کنند و کار خود به اصلاح بازآرند ایشان را به بهشت برند و بر ایشان
به هیچ خیر ظلم نکنند و از ثواب ... ایشان هیچ خیر باز نگیرند ایشان را به بهشتهایی
که خدای تعالی وعده داده است بندگان خود را به غیب یعنی آن وعده داده از ایشان
غایب بودند از پیغمبران شنیدند و آن را تصدیق کردند و این وعده که خدای تعالی داده

عشاهر

شده وی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا در آن بهشت سخن بیهوده و باطل نشنوند مگر سلامی
که شنوند از یکدیگر و از فرشتگان و از خدای چنانکه گفت سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ
الرَّحِيمِ و ایشان را باشد در بهشت روزی ایشان در بامداد و شبانگاه اهل
دنیا را ای آنکه در بهشت شب و روز نباشد تا بامداد و شبانگاه بود و گفته‌اند که
عرب در روزگار خود هر که او قوت چاشتی و شامی خوردی او را منعم خواندندی
یعنی اهل بهشت متنعمان باشند و این دو وقت را از بهر آن گفت حسن گوید که هر که در این
دو وقت پیش طعام خورد همیشه تندرست باشد و با سلامت باشد تِلْكَ
الْجَنَّةُ الَّتِي این آن بهشت است که به میراث دهیم از بندگان ما کسی را که
وی پرهیزکار باشد و میراث را ای آن گفت که در خبر است که خدای تعالی برای
هر بنده مکلف جای معین کرده است در بهشت و دوزخ چون مرد ایمان نیاورد
و اختیار طاعت کند جای وی در دوزخ به کافران دهد و چون کفر نیارد و معصیت
نکند جای وی در بهشت بمتقیان دهد وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ
رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ
رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ
اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا مجاهد گفت که روزی جبرئیل
علیه السلام از وحی باز ایستاد و نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌آمد چون
بیامد رسول صلوات الله علیه گفت ما حبسک عنا چه باز داشت ترا از ما گفت من
چگونه آیم که در میان تو کسانی باشند که ناخن نمی‌چینند و سبلت نمی‌گیرند و مسواک
نمی‌کنند و این آیه آورد قتاده و مقاتل و جمعی از مفسران گفته‌اند که جهودان رسول صلی الله
علیه و آله را پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذوالقرنین و روح حضرت گفت
سَأُخْبِرُكُمْ غَدًا و لم یقل إِنْ شَاءَ اللَّهُ جبرئیل روزی چند نیامد عکرمه
گفت چهل روز مجاهد گفت دوازده روز تا مشرکان گفتند ان رب محمد قد ودعه
و قلاه چون جبرئیل علیه السلام آمد گفت ای برادر کجا بودی که ما را آرزو ...

ده از او بسیار شد گفت یا رسول الله ما بنده گان مأموریم جز به فرمان خدای کار
نتوانیم کرد اگر گویند برویم برویم و اگر گویند مرو نرویم و این آیه آورد که وما
نتنزل الا بامر ربك له ما بين ايدينا بفرمان خدای تو فرود میآییم او راست آنچه
پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس گذاشتیم از دنیا و آنچه میان اینست از برزخ
که میان دو نفخه باشد و این چهل سال باشد ابتدا خلق ما او راست و آجال ما را نهایت
او راست و آنچه میان این دو است از عمر دنیا او راست آنچه باقیست از دنیا
و آنچه گذشته است و آنچه در میان اینست از مدت عمر ما او راست آنچه پیش ماست
و آنچه میان اینست یعنی آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمینست این جمله خدا راست
و مقدور است بامر و فرمان اوست و خدای تعالی ای محمد علیه السلام هرگز فراموشکار
نبوده است و نباشد تا ترا فراموش کند اگر خواستی که تو دعوی میکنند در این مدت
فرستادی که ایشان روی رواست رب السموات والارض
اوست خداوند آسمان و زمین و هر دو ملک اوست و آنچه در میان آسمان و زمین
است او راست در عبادت وی صبر کن هیچ وی را تا می شناسی همنامی و او را
مثلی و نظیری میدانی او را الله خوانند قادر باشد بر اصول النعم و فروع
نعم تا وی مستحق عبادت بود چنانکه وی است پس چون وی را شبیه و نظیری نیست وی را عبادت
کن که سزاوار عبادت اوست ويقول الانسان ءاذا ما مت
لسوف اخرج حيا اولا يذكر الانسان انا خلقناه
من قبل ولم يك شيئا فوربك لنحشرنهم والشياطين ثم
لنحضرنهم حول جهنم جثيا ثم لننزعن من كل
شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا ثم لنحن اعلم بالذين
هم اولى بها صليا مراد بدین انسان ابی بن خلف الجمحی است که
وی روزی پاره استخوان آورد و رسول را گفت بسبیل انکار داشتی اگر چون من بمیرم مرا زنده از گور
بیرون خواهند آورد خدای تعالی روی رد کرد گفتار وی را حجت به آنکه گفت

که این آدمی

که این آدمی اندیشه میکند که ما او را بیافریدیم پیش از این و او هیچ چیزی نبود چون آفرین
شی اول ما بر وی متعذر نبود اولی و اخری که دوم بار آفریدن هم متعذر نباشد آنگه
قسم یاد کرد فوربك بحق خدای تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ما ایشان را
حشر کنیم و برانگیزیم با دیوان و جمع کنیم میان ایشان در حشر است که خدای تعالی فرماید در
قیامت تا هر کافری را با دیوی که او را اغوا کرده باشد بسلسله با هم بندند پس آنگاه
حاضر گردانیم ایشان را گرد بر گرد دوزخ بر زانو افتاده گروه گروه ثم لننزعن
پس بیرون آوریم از هر گروهی و از هر جماعتی که ایشان متشیع و معتقد یکدیگر بوده
باشند آنکس را که طغیان و عتو او بر خدای تعالی و امر وی سخت تر و بیشتر بوده باشد
و طاغی تر یعنی آنکس را که جرم و گناه کارتر باشد ابتدا بوی کنیم پس آنگه بدیگران ثم
لنحن اعلم پس ما عالم تر و داناتریم بکسانی که ایشان اولیتر باشند بآتش
دوزخ معذب باشند و ملازم آتش دوزخ باشند وان منكم الا
واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا
ونذر الظالمين فيها جثيا هیچکس نباشد از شما الا که وی وارد دوزخ
باشد و این بر خدای حکم کرده واجبست یعنی این وعده است از خدای که محال که این
نشود و نباشد و جمله مفسران برآنند که این ضمیر در حتم الامی که او گفت که همیشه
زمره کورست و آن خبرست که آن الحسی چو انشد برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده است که الحمی حظ کل مؤمن من النار یعنی تب نصیب هر مومنی است از دوزخ و آن
ورود حضورست نه دخول و قول عبد الله بن مسعود و قتاده و عکرمه گفته که ورود دخولست
الا آنست که آیه خاصست به کافران دون مؤمنان آنکه گفته که مراد مرورست
گفته که اگر چنین باشد هیچکس نماند از پیغمبران و امامان الا که بدوزخ شوند و این خلاف
اجماعست دیگر آنکه خدای تعالی فرموده ان الذين سبقت لهم منا الحسنى اولئك
عنها مبعدون لا يسمعون حسيسها گفت که مومنان از دوزخ دور
باشند و آواز آتش نشنوند و کسی در دوزخ شود چگونه آواز آتش نشنود پس ورود

حضور باشد چنانکه گفت وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ و آنانکه گفته‌اند که معنی
دخولست تمسک کرده‌اند بدین آیه که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ روایت کرده‌اند که ابو
سمیه گفت که ما را در بصره خلاف افتاد در ورود در روزی جابر بن عبد الله انصاری
را دیدم از وی پرسیدم اشارت به گوشهای خود کرد و گفت که این هر دو گوش من کر باد اگر نه از
رسول صلوات الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت ورود دخولست و هیچ بر و فاجر
نماند الا که در دوزخ شود ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه
بر ابراهیم علیه السلام تا دوزخ فریاد کند از مؤمنان و گوید جز یا مؤمن فان نورک
اطفأ لهبی بگذر ای مؤمن که نور تو آتش مرا فرو نشاندی و از ابو هریره روایت کرده‌اند که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ مؤمن نباشد که ورا سه فرزند بمیرد که وی
پیش از بلوغ الحلم در دوزخ نباید مگر چندانکه سوگند راست شود حسن بصری گفت
دو برادر بودند یکی از برادری پرسید برادر دیگر وی را خبر کرد و گفت در قرآن خوانده
هیچ جا که خلقان در دوزخ شوند گفت بلی گفت هیچ خوانده که همه بیرون آیند
گفت نه گفت پس چرا خندیدی از آن خجل شد و دیگر وی را خندان نیافتند تا آنکه بجوار
رحمت حق پیوست و اخبار وارد است از جمله آنست که عبد الله مسعود گفت که صراط
راهی است بر دوزخ نهاده و مانند پلی تیزتر از شمشیر و باریکتر از موی بر آن صراط
همه را گذر باید کرد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون باد روند و بعضی چون اسبان
تازی ایشان می‌روند و فرشتگان می‌گویند اللهم سلم اللهم سلم خالد بن
معدان گفت که اهل بهشت چون در بهشت رسند گویند که نه خدای ما را وعده داده بود که گذر
ما بر دوزخ باشد ما دوزخ ندیدیم ایشان گویند شما از دوزخ گذشتید که فسرده بود دوزخ
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا پس باز پس نجات دهیم از دوزخ پرهیزگاری را که پرهیزگار
بودند و بگذاریم در دوزخ آنها را که ستمکار بودند پرهیزکار مؤمنانند و ستمکاران
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله

علیه و آله و سلم که وی گفت روز قیامت از دوزخ بیارند از آنکه لا اله الا الله گفته است و در
دلش مثقال ذره خیر باشد چنین گوید که ضحاک گفت از رسول علیه السلام خبری من
که من از آن منکر بودم و خواستم و از پی آن حدیث به مدینه آمدم در مسجد رسول علیه السلام
دو حلقه دیدم و دو پیر را دیدم نشسته بودند و پرسیدم که ایشان کیستند گفتند که یکی ابو سعید
خدری و دیگری ابو هریره من ابو سعید را گفتم خبری از رسول صلوات الله علیه من رسیده است
و من در آن شکم و برای آن آمده‌ام تا بدانم که آن را از رسول علیه السلام گفته است یا نه گفت آن
خبر که است گفتم این می‌گویند که رسول صلوات الله علیه گفته است ان قوما یخرجون
من النار بعد ما صاروا فحما یعنی گروهی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه ایشان از
سوختگی انگشت شده باشند ابو سعید خدری اشارت کرد به گوش و گفت سمعت
رسول الله و الا فصمتا که خلقان در قیامت بر سه طبقات باشند بعضی آن باشند که
بی حساب و کتاب به بهشت روند و آنان پیغمبران باشند و دیگر از احسان کنند آنان را
که حسنات بیش از سیئات باشد به بهشت برند و آنان که مقابل باشند خدای تعالی فرماید
تا ندای در عرصات قیامت دهند و آنکه به بهشت برند و آنانکه سیئات بیش از حسنات
بود خدای تعالی بر ایشان رحمت کند و عفو کند و به بهشت برد و این شفاعت کنم تا پس دیگر
که اهل آن شفاعت باشند و اگر از این دو چیز بود و برابد دوزخ برند و به خدا از گناهش عفو
کنند و آنکه به بهشت برند چون خدای تعالی خواهد ایشان را از دوزخ بیرون برد مالک را دفع
تا هوای دوزخ را صافی کند از دود که دورت منافقان از درک الاسفل بنگرند مؤمنان را
بینند ایشان را از پس سل طین کوبند الستم مصلین الستم صائمین پیشه نشان
نمازگزار بوده و شما روزه‌دار بودید شما نیز امروز اینجا با ما گرفتارید مؤمنان گویند یا رب خدا
ما را بر طعنه دشمنان طاقت نیست خدای تعالی گوید جبرئیل را برو و جمله مؤمنان را از دوزخ
بیرون آور جبرئیل علیه السلام بیاید و جماعتی بسیار را از دوزخ بیرون آرد دیگر باره گوید برو
هر که در دل او مثقال ذره ایمان است او را از دوزخ بیرون آر او بیاید و جماعتی بسیار
از دوزخ بیرون آرد دیگر بار او گوید برو هر که در همه عمر خود یکبار لا اله الا الله گفته باشد

او را از دوزخ بیرون آورد جبرئیل علیه السلام بیاید و جمله مومنان را از دوزخ بیرون
آورد و در دوزخ نماند مگر کافران اگر مومنان را بیارند و در چشمه که آن را عین
الحیوان گویند از آن چشمه خود را بشویند تمام سیماهای سیاهی از اندام ایشان برود
و اندک اثری در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشان را ببینند گویند ایشانند
که از دوزخ بیرون آورده اند خدای تعالی آن نشان را ببرد و بر خطی از فرشته دهد آزاد عتقاء
من النار آزاد کردگان خدااند از آتش دوزخ وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ
اٰیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ خَیْرٌ
مَقَامًا وَاَحْسَنُ نَدِیًّا وَکَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ
اَحْسَنُ اَثَاثًا وَرِءْیًا چون بر ایشان خوانند یعنی بر کافران چون نضر بن
الحارث و غیر ایشان و خویشان او از فرستش آیات قرآن واضح و روشن
کافران متنعم و توانگران مومنان درویشان و محتاج را گویند اَیُّ الْفَرِیْقَیْنِ
کدام از این دو گروه اند ایشان که بگرویدند محمد علیه السلام نگرویدند یا آنان که بگرویدند بهتر به
منزل و مسکن و جای و مقام گردن و محفل و مجمع ... خانمان جای و مقام و خورد و خورش
و لباس و پوشش ایشان بهتر است یا آنکه بگرویدند محمد علیه السلام میکردند و این سخن از آن
گفتند که مومنان درویش ضعیف حال کهن جامه بودند و با کافران با جامه‌های نو
و هیئات نیکو حق تعالی گفت چون عذاب ما در آید ایشان را آن تنعم و فراخی و
کثرت مال و حسن و جمال چه سود گفت ای بسا که ما هلاک کردیم و دمار برآوردیم پیش از
ایشان از قومی و گروهی که ایشان نیکوتر بودند متاع و آلات و جامه و لباس و منظر
نیکو همه چیزی از ایشان بهتر بودند که بدان مغرور شدند و فرشته کردند
قُلْ مَنْ کَانَ فِی الضَّلَالَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا حَتّٰی اِذَا رَاَوْا مَا
یُوْعَدُوْنَ اِمَّا الْعَذَابَ وَاِمَّا السَّاعَةَ فَسَیَعْلَمُوْنَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکَانًا
وَاَضْعَفُ جُنْدًا وَیَزِیْدُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اهْتَدَوْا هُدًی وَالْبَاقِیَاتُ
الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَخَیْرٌ مَرَدًّا گوای محمد علیه السلام

الکفر را که او در ضلالت کفر باشد مهلت دهد خدای او را و بکشد و بیفزاید در عمر وی
کشیدنی و کوری و نکالی گرچند اگر خواهد که دراز عمر وی را هیچ سود نکند
حَتّٰی اِذَا رَاَوْا تا آنگه ببینند آنچه ایشان را بدان وعید کرده‌اند یا وعده داده‌اند
اما العذاب که ایشان در دنیا و اما قیامت که برخیزد آنگه بدانند که این کافران که کیست
که جایگاه بترست و لشکر او ضعیفتر جای مومنان در بهشت بتر جایی کافران در دوزخ
وَیَزِیْدُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اهْتَدَوْا و هرچه ایشان خدای تعالی مهتدیان را و راه یافتگان را
هدایت و لطف و باقیات صالحات که عمل آخرت و کار آن جهانی است نزد یک خدای
تو بهترست ثواب و پاداش و نیکوترست به بازگشتن یعنی عاقبت و سرانجام
اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ کَفَرَ بِاٰیَاتِنَا وَقَالَ لَاُوْتَیَنَّ مَالًا وَّوَلَدًا
اَطَّلَعَ الْغَیْبَ اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا کَلَّا سَنَکْتُبُ
مَا یَقُوْلُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا یَقُوْلُ
وَیَاْتِیْنَا فَرْدًا ای شخصی را که کافر شد به آیات ما و گفت که بدهند مرا مال
و فرزند مسروق گفت که خباب بن الارت گفت که مرا دینی بود در عاص بن وائل تقاضی را رفتم
او شدم مرا گفت وام تو ندهم تا به محمد کافر نشوی گفتم والله که من هرگز به محمد علیه السلام
کافر نشوم تو بمیری و زنده شوی و هرگز از من این نبینی او گفت اکنون برو چون من زنده شوم
آنجا مرا مال و فرزندان باشد آنجا بدهم خدای تعالی این آیه فرستاد کلبی و مقاتل گفتند که خباب
مردی آهنگر بود برای عاص کار کردی و عاص در خواستی تأخیر کردی تا وقت موسم و او مردی
سهل جانب بود روزی عاص اندر رخت کرد و عاص گفت این چه حجتی است که تو میکنی مرا از این نکرده
خباب گفت آن رخت که من و تو بر یک دین بودیم تو را بیاسودم کردی امروز دین مسلمانی
دارم و کافر دست از دوم تا حق خود بستانم عاص گفت نه شما میگویید که در بهشت زر و سیم باشد
گفت بلی گفت پس مهلت کن تا آنجا هم بر طریق استهزا اگر آنچه میگویند راست باشد بیش من
آنجا بیشتر از نصیب تو باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت آیا دیدی این مرد را که بآیات
ما کافر شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهند داد در بهشت آیا او بر غیب مطلع گشته است

وآنچه بر لوح محفوظ است و برا معلوم شده است و به حقیقت اینست که او را بهشت
خواهند بردن یا از نزدیک خدای عهدی گرفته است و خدای با وی عهد کرده است
که ورا به بهشت برد مجاهد گفت این عهد کردن و گفتن لا اله الا الله است یعنی او این
کلمه گفته است و ایمان آورده است از آنکه نه چنین است او را باشد که او این کلمه بگوید قتاده
گفت عمل صالح از پیش فرستاده است آنگه گفت کلا نه چنانست که او
می پندارد سنکتب زود بود که بنویسیم آنچه میگوید و بیفزاییم او را از عذاب افزودنی
و بنزدیک وست از مال آن از میراث گیریم و او تنها بی مال و بی فرزند باشد پیش ما آید
واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا کلا
سیکفرون بعبادتهم ویکونون علیهم ضدا الم تر انا
ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا فلا تعجل
علیهم انما نعد لهم عدا این کافران گرفتند جز خدای خدایان و
ایشان را پرستیدن تا آن بتان و آن خدایان ایشان را عزی باشد پرستیدن
آن بتان عزیز شوند گمان بردند که اگر یک خدای عزت باشد چه خدایان بسیار عزت بیشتر باشد
آنگه ایشان را زجر کرد و باز داشت از این گمان و پندار و گفتار باطل و گفت چنانکه پنداشتند که
ایشان کافر شوند به عبادت و پرستیدن این بتان و از ایشان و از پرستیدن ایشان
تبرا کنند و گویند ما کنا مشرکین و این بتان را بت پرستان را
لعنت کنند ویکونوا علیهم باشند این کافران را آلهه و بتان خویش ضد یعنی
کشنده که ذلا و هوانا یعنی ایشان را پرستیدند تا عزیز باشند ایشان خود را ذلت
ذلی و هوانی یعنی خوار و حقیر بودند مجاهد گفت ضدا یعنی در خصومت با ایشان باشند
بلکه با ایشان باشند یعنی طلب ایشان در عبادت معبودان بدون خدای خطا آید اکنون ای محمد
صلوات الله علیه گفت رسول خود گفت الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری یعنی ببایدی
که ما فرستادیم دیوان را بر کافران که ایشان را چنانکه گفت وکذلک نولی
بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون تؤزهم ازا

تا این شیاطین کافران را از علاج کشند و غزل کرد اینند و به وسوسه و اغوا از طاعت
با معصیت برند فلا تعجل علیهم پس تو بر ایشان تعجیل مکن و به عقاب
و عذاب ایشان شتاب منمای که روزها و ماهها ایشان میشماریم برای ایشان یعنی
برای عذاب ایشان عدا شمردنی و گفته اند انفاس ایشان میشماریم
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی
جهنم وردا لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ الرحمن
عهدا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا
تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا
ان دعوا للرحمن ولدا یاد کن ای محمد علیه السلام روزی را که ما حشر کنیم
و برانگیزیم متقیان را از و ترسکاران را و گرد کنیم بنزدیک خدای بخشاینده که معمور رحمت
خود شان گردانید چنانکه طلب کننده گان عطا جویندگان بخشش بنزدیک خدای و بنزدیک
بزرگان روند و وفد گروهی باشند که بطلب عطا پیش کسی روند و گفته اند وفدا ای رکبانا
یعنی شتر سواران باشند و در خبر می آید که چون علی ... با جسم و بر قربانهای خود نشینند و
از برای این گفت که اشتران و بتان خود را تعظیم کنند که ایشان در عیانت شتران باشند
عبد الله عباس گفت بر اشتران باشند که پالانهای آن از زر باشد و زمامها از زبرجد
و امیر المومنین علی علیه السلام گفت والله که ایشان را حشر نکنند مگر بر قدمهای ایشان
یعنی پیاده و برای ایشان شتران آرند با پالانهای زر و ... بارنهای ما ... اگر خواهند
بر دند و اگر خواهند ... بن محمد گفت از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که او گفت
من رسول الله را گفتم یا رسول الله وفد ملوک چند انگه باشند سواران باشند وفد خدای چگونه باشند
گفت یا علی چون مومنان از پیش خدای باز گردند و فرشتگان باستقبال ایشان در آیند
با اشترانی با پالانها و زمامهای از زر هر مرکبی حله افکنده که قیمت آن از همه دنیا بیشتر
باشد هر مومنی خود را آن نشیند و بر مرکبی نشینند مرکبان ایشان روی بهشت
آرند چون به در بهشت رسند فرشتگان به استقبال آیند و گویند السلام علیکم

عنده

طبتم فادخلوها خالدين وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم گناه کاران
را به دوزخ و ایشان در دوزخ روند در تشنگی و وردی جماعتی باشند یعنی جماعتی
را به دوزخ برم و ورد تشنگانی باشند تشنه که به آب آیند یعنی ایشان را تشنه به دوزخ برم
و این قول عبد الله عباس است لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ ایشان را ملک شفاعت
نباشند و کس ایشان را شفاعت نکند و کس را از ایشان شفاعت نباشد و شاید که این
سخن خبر از آن باشد که در آن روز هیچ کس را ملک شفاعت نباشد الا کسی که نزدیک
خدای عهد گرفته باشند ابن عباس گفت کس را شفاعت نباشد الا کسی را که گواهی داده خدا را
به توحید و از حول و قوت خود بری باشد و امید جز به خدای ندارد و صادق علیه الصلوة و
والسلام گفت مراد به این عهد وصیت است که مرد عند حصول اجل وصیت کند که
رسول صلوات الله علیه و آله گفت من لم يحسن الوصية عند موته كان ذلك نقصا في مروته و
عقله و مروءه کسی که نزدیک مردن وصیت نیکو نکند آن نقصان باشد در عقل و مروت
وی و گفته که ملک شفاعت نباشد إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر برای کسی که او عهد گرفته باشد
نزدیک خدای از عهد توحید و عدل و مانند آن آن که گفت وَلَا يَشْفَعُونَ
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ عبد الله مسعود گفت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که
روزی صحابه خود را گفت ايعجز احدكم ان يتخذ كل صباح ومساء عند الله عهدا
آیا عاجز است هر یکی از شما که در هر بامداد و شبانگاه بگوید اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ
لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى
نَفْسِي تُقَرِّبْنِي مِنَ الشَّرِّ وَتُبَاعِدْنِي مِنَ الْخَيْرِ وَإِنِّي لَا أَثِقُ إِلَّا
بِرَحْمَتِكَ فَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا تُوَفِّينِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ چون این بگوید مهر بر نهند و در زیر عرش بنهند چون
روز قیامت باشد منادی ندا کند این الَّذِينَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِ عَهْدًا

آیا کجااند ایشان را نزدیک خدای عهدیست کجااند ایشان را به بهشت برند وَقَالُوا
اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا جهودان گفتند عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند
که عیسی پسر خداست و مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدااند سخن ایشان
این بود که گفتند که خدای فرزندی گرفت و وی را فرزند است براستی که چیزی گران
منکر آوردی و سخن زشت گفتی که نزدیک شد که از زشتی و سختی این آسمانها از یکدیگر جدا
شوند و پاره پاره گردند و کوهها در روی افتند و شکسته شوند و از جای خود در روند و بر جای
نمانند از آنکه ایشان خدای را فرزند خواندند و فرزندی وی حواله کردند عبد الله
عباس و ابی کعب گفتند آسمان و زمین و جمله خلایق بترسیدند جز جن و انس و
فرشتگان به خشم آمدند و دوزخ به زفیر آمد چون خدای را فرزند گفتند وَمَا
يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَ
كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ
وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا و سزاوار نیست
خدای را و نشاید که فرزند گیرد چه در حق او این معنی محال باشد إِنْ كُلُّ مَنْ
فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست هر آنکه در آسمان و زمین است الا که روز قیامت
پیش خدای آید بنده وار ذلیل و مهین و خوار و حقیر یعنی هیچ معبود نباشد الا
که او مقر و معترف باشد به عبودیت و بندگی خدای او دعوی نکند خود را الهیت چنانکه این جماعت
دعوی دارند از خدای وی لَقَدْ أَحْصَاهُمْ ایشان را شمرده است به سبیل
اجمال و تفصیل و دانسته احوال و اعمال ایشان هیچ چیز از علم او بیرون نیست و از
دانش او خارج وَكُلُّهُمْ آتِيهِ و همگنان پیش وی آیند روز قیامت
تنها نه ایشان را مال باشد و نه فرزند و نه خدم و حشم آنچه داشتند بگذاشته باشند

چنانکه گفت وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ
نگرفتار آنچه داری مغرور مگردی بسی برسانند که تو بنده مرده آنچه کرده دروده آنچه داشت گذاشت
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را خدای تعالی
در دل مردمان دوستی کند و در دل ایشان دوست گرداند و گفته اند که معنی آنست که خدای
تعالی ایشان را دوست دارد و عبدالله عباس گفت در میان ایشان دوستی نهد تا یکدیگر را
دوست دارند براء بن عازب گفت که آیه در شان امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد از آنکه در
رسول صلی الله علیه و آله وسلم خدای وی را گفت ای علی بگوی که اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي
عِنْدَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً بار خدایا مرا از نزدیک خود
عهدی کن و مرا در دل مومنان دوست گردان خدای تعالی این آیه فرستاد ابوهریره
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که چون خدای بنده را دوست دارد
جبرئیل علیه السلام را گوید که من فلان را دوست دارم تو نیز او را دوست دار جبرئیل
علیه السلام او را دوست دارد آنگه جبرئیل در آسمانها ندا کند و گوید خدای تعالی
فلان را دوست دارد شما نیز وی را دوست دارید اهل آسمانها وی را دوست دارند آنگه
محبت او در دل اهل زمین افکند اهل زمین او را دوست دارند و هر که را خدای دشمن دارد با
همین معامله کنند آنگه گفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ پس این قرآن را بزبان تو
آسان گردانیدیم و روان کردیم تا بشارت دهی متقیان را و بترسانی کافران را
و بترسانی بوی گروهی سخت خصومت را رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت که ان ابغض
الخلق الی الله الالد الخصم خدای تعالی از بندگان آن را دشمن دارد که او سخت خصومت بود
آنگه تهدید کرد کافران را و گفت وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسیار که ما هلاک کردیم
پیش از ایشان گروهی و اهل روزگار که از ایشان هیچ اثری نماند ای محمد هیچکس از
ایشان در جستن تو می آید و هیچکس را می بینی از ایشان یا می شنوی یعنی همچنان هلاک
شدند که هیچکس را از ایشان آواز نمی آید و نمی شنوند و ایشان از اینان با مال و عدد بیشتر
بودند و خصومت ایشان سخت تر بود و حال ایشان اینست حکم اینان همچنین باشد که ایشان را از

ایشان

ایشان بهتر نبشد
و به قوت زیادت
صد و سی و پنج آیتست ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که
خدای تعالی سوره طه و یس پیش از خلق آدم علیه السلام به هزار سال بر خواند چون
فرشتگان بشنیدند گفتند خنک امتی که این آیه بر ایشان فرستد و خنک زبانی که بدین
لغت سخن گوید و خنک سینهٔ که حامل این باشد و گفت اهل بهشت از قرآن هیچ
نخوانند مگر طه و یس و هر که این سوره بخواند او را ثواب مهاجر و انصار بدهند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذْكِرَةً
لِمَنْ يَخْشَى تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى
الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى وَإِنْ تَجْهَرْ
بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مفسران در معنی طه اختلاف کرده اند عبدالله
عباس گفت قسم است بنامی از نامهای خدای تعالی و این نام خداست عکرمه گفت
به زبان حبشه طه به معنی یا رجل است یعنی ای مرد مقاتل بن حیان گفت معنی آنست که
طا الارض بقدمیک زمین را به هر دو قدم بر زمین نه و گفت سبب آن بود که رسول
صلی الله علیه و آله در نماز یک پای بر زمین نهادی تا رنج بیشتر بود و ثواب بیشتر باشد
~~خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت سبب آن بود که رسول علیه السلام در نماز~~
~~یک پای بر زمین نهادی تا رنج بیشتر بود و ثواب بیشتر باشد خدای تعالی این آیه فرستاد~~
و گفت هر دو پای بر زمین نه محمد بن کعب گفت قسم است به طول و فضل و یه است
خدا جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت طه طهارت اهل بیت رسول است
آنگه این بخواند که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

ویطهرکم تطهیرا گفته‌اند طه درخت طوبی است و یا یا و به است
کنایه از قسم یا نخه و النار پنداری که سوگند به بهشت و دوزخ خورده و گفته‌اند طه را
معنی این است که یا طامع الشفاعة الامه و یا هادی الخلق الی الله رسول علیه السلام
را میگوید که ای طمع دارنده شفاعت برای امت وای راه نماینده خلایق بحق
و یا طاهر من العیوب و یا یا ای علام الغیوب ای پاک و پاکیزه از عیبها و
ای راه نماینده و خلایق طلب نماینده عیبها و طا پاک باشد پنداری که گفته است
ای ماه شب چهارده ما این قرآن را نفرستادیم که تو رنجه شوی مغیره بن حبش گفت
رسول صلی الله علیه و آله چندانی بر پای بایستادی که پایهایش سیاه شدی گفتند که
یا رسول الله خدای تعالی ترا آمرزیده است این همه رنج چرا بر خود مینهی گفت
افلا اکون لله عبدا شکورا خدا را بنده شاکر نباشم مقاتل گفت ابو
جهل و هشام و نضر بن الحارث چون عبادت رسول علیه السلام و اجتهاد وی
دیدند گفتند شقی محمد بربه محمد بدبخت شده و در کار گشته بسبب دین خدای خود خدای
فرمود ای محمد ما قرآن را نفرستادیم تا تو رنجه و بدبخت شوی برای آن فرستادیم
این قرآن را تا یادکرد و پندی و موعظتی باشد کسی را که از خدای خود بترسد
و خدا ترس باشد و به قرآن متعظ گردد برای این تخصیص وی کرد چنانکه گفت انما
انت منذر من یخشیها تنزیلا قرآن که نازل است از خدای که زمین را آفریده
و آسمانهای بلند را آفریده و خدا است که بر عرش مستولی شده او راست آنچه در
آسمانهاست و در زمینهاست و آنچه در میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر خاکست و
ثری خاک نمناک باشد عبدالله عباس گفت زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب
و هر دو طرف [illegible] ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده است و طرفی
از ماهی در زیر سنگی است سبز که سبزی آسمان از ویست و آن سنگ بر سر گاویست
و پایهای گاو در ثری و زیر ثری کس نداند که چیست مگر خدای تعالی و آن گاو دهن باز کرده
است چون دریاها همه یکی شود در شکم آن گاو شود و دریا خشک شود و آن

تجهر بالقول آمده گفت ای محمد علیه السلام اگر سخن بلند گویی او داند و السر و اخفی
پوشیده‌تر باشد از سر ابن عباس گفت سر آن باشد که با کسی بگویی پنهان و
پوشیده‌تر از سر آنست که در دل آری و با کس نگویی و به روایتی دیگر از وی آنست
که در دل داری و اخفی آنکه در دل نداری و پس از آن بکنی هم این معنی است که بعضی حسن گفته
سر موجودات و اخفی معدوم چه خدای عالم است بموجودات و معدومات الله لا
اله الا هو خدای تعالی یکیست از وی خدا نیست و هیچ مستحق عبادت نیست که
این نام روی [illegible] توان کرد مگر وی او راست نامهای نیکوتر برای آنکه او
مستحق آنست وهل اتیک حدیث موسی اذ رای
نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی
آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما
اتیها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک
بالواد المقدس طوی هیچ آمده بود ترا استفهام است و
مراد تقریر و تشبیه یعنی بتو آمد حدیث موسی بن عمران چون بدید آتش را وهب
بن منبه گفت این آنکه بود که دختر شعیب را با خود گرفت و مدتی آنجا مقام کرد
از شعیب دستوری خواست تا بیاید و مادر را ببیند شعیب دستوری داد بر خواست
و زن را برداشت و زن حامله بود و در بعضی او از راه عدول کرده بود در شب تاریکی
از شبهای زمستان سرد بود باد و باران و برق و رعد و آن شب آدینه بود
و زن را درد زه آمد موسی علیه السلام سنگ و آهن برداشت چندانکه آهن را بر
سنگ زد آتش فرو می آمد موسی از خشم سنگ و آهن بر زمین انداخت آوازی آمد
که ای موسی ما را داشتگاه تو نیستیم ما بجز فرمان خدای تعالی بیرون نیاییم امشب
آتشی که در عالمست بنشانده موسی علیه السلم متحیر فرو مانده نگاه کرد از دست چپ
راه آتشی بدید از دور فقال لاهله اهل خود را گفت شما در اینجا باشید که
من آتشی دیدم از دور تا بروم و شما را از آن آتش پاره بیاورم یا بر آتش هادی و

راه نمایند به یابم که ما را راه نماید و یا بر او بر دو یا بر آتش راه نماید فلما اتیها چون مو
علیه السلام برابر آتش آمد رسید درختی از پایان تا به سر سبز از آتش شعله
افروخته و تسبیح فرشتگان بشنید و نوری عظیم دید بترسید و متعجب فرو ماند خدای
تعالی دل او را قوی گردانید و او را بجای بداشت از آن درخت آمد که ای موسی
انی انا ربک من خدای توام نعلین از پای خود بیرون کن و پای برهنه شو که تو
به وادی مقدسی تا برکت این وادی به قدم تو رسد که آن وادیست که در برکت نو
دیده اند و گفته اند برای آتش فرموده اند که پای برهنه بوده اند دلیل و علامت
تواضع باشد یعنی متواضع باشد یعنی متواضع و فروتنی باش اهل اشارت گفته اند
نعل کنایت است از اهل یعنی دل خود را از شغل اهل و ولد خود فارغ کن و گفته اند نعل
وی پوست مردار بود برای این وی را گفته نعلین بیرون کن و این وجه بعیدست
و از پیرت عمران دور موسی علیه السلام چون این کلام بشنید و احتمال آن داشت
که کلام بعضی از جنیان باشد لابدست که خدای تعالی علمی از اعلام معجزه قرین آن گرداند
باشد تا به منزله گواه باشد برای آن دعوی چه یکی سخن از درخت شنود [illegible]
بنت وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِنَّنِي أَنَا
اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي
إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا
تَسْعَىٰ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ
فَتَرْدَىٰ من ترا برگزیدم ای موسی برای نبوت و پیغمبری بشنو و گوش
فرادار آن را که به تو وحی کنند که منم خدای و جز از من خدای نیست مرا پرست
عبادت من کن و در عبادت من کس را با من شریک مگردان و نماز را به پای
دار برای یاد کردن من تا مرا یاد کنی و یاد کرد مرا چیزی نیامیزی با یاد کردن ام
تسبیح و ثنای خود مقابل گفت معنی آنست که هر گه که ترا نماز گذاشته یاد آید که من بگذارده ام
بگذار و بیان این تاویل آنست که انس از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که او گفت که

فرمن

من نسی صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها ان الله تعالی یقول اقم الصلوة
لذکری بدرستی که قیامت آینده است و آمدنی نزدیک بود که آن را نیز پوشم و بگویم
که آمدنی است از غایت اکرام او دست مراد پوشیدن آن عبد الله عباس و بیشتر مفسران
گفته اند یعنی منت أَكَادُ أُخْفِيهَا فِي نَفْسِي ای فی غیبی خواستم که در
نفس خویش یعنی در ضمن خویش نیز پوشم گفته شده در مصحف عبد الله مسعود چنین است
که أَكَادُ أُخْفِيهَا مِنْ نَفْسِي فَكَيْفَ أُظْهِرُهَا لَكُمْ نزدیک است
که از خود پوشیده دارم شما را چگونه بر آن اطلاع دهم حسن بصری و سعید جبیر أَخْفِيهَا
خوانده و حقی به معنی اظهر باشد یعنی نزدیک است که آن را ظاهر گردانم و بدید آرم ٥
لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ تا جزا داده شود هر نفسی را به آنچه کرده باشد و در آن سعی نموده و بر
وزارت عامه معنی آنست که قیامت را پوشیده کرده ام تا جزای هر نفسی بر وفق عمل او
داده شود چه اگر وقتش معلوم بودی مکلفان را اول عمری بودی به آخرت می و این در
تکلیف خلل باشد فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا پس باز ندارد ترا از گرویدن
از قیامت و از پی تصدیق قیامت کسی که ایمان ندارد به قیامت و متابعت هوای
نفس خود کرده اگر چه هلاک شوی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ
قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ
فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ فَأَلْقَاهَا
فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا
سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ
بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى
چیست ای موسی آنچه در دست داری یعنی در دست راست و خدای تعالی دانست که موسی
چه در دست دارد سوال از آن بود تا موسی را انسی پدید آید به کلام خدای و گستاخ
شود و وجهی دیگر آنست که تا پشیمه کند وی را بدان معجزات که از وی خواست پدید آمد
خارق عادت و نیز از برای آنکه تا وقتی که مار گردد از وی نترسد موسی علیه السلام جواب

داد و گفت هِیَ عَصَایَ این عصا و چوب سفر من است گفت این را چه کنی و بر چه کار آید گفت بر وی تکیه کنم در وقت استراحت و در آن وقت که خواهم که از جوی بجهم و بر این عصا برگ از درخت فرو کوبم برای گوسفندان خود و مرا بدین حاجتهای دیگرست گفته‌اند که هیبت بر موسی مستولی شد و زبانش از سخن گفتن منقطع گشت این سخن را بر سبیل اجمال گفت عبد الله عباس گفت زاد و متاع خود در آن عصا نهادی و او بر فتی و چون خسته شدی و چون تشنه شدی بر وی نشستی در زیر راه او را اسوار شدی و وقت تنها در راه با وی سخن گفتی تا انس بودی وی را بدان و جایی که طعام نداشتی بر زمین زدی آنچه او را بایستی از قوت و طعام آن روز بر آمدی و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمه آبی پدید آمدی و چون در آفتاب بودی به زمین فرو زدی در حال شاخ بکشیدی و برگ بیاوردی و سایه گستردی و هر میوه که وی آرزو بودی پدید آمدی و چون بخفتی او را شبانی گوسفندان بداشتی و چون بچاهی رسیدی و دلو نبودی عصا را بچاه فرو کردی دراز شدی و آن شعبها بر شکل دلو شدی و آب بر آوردی برای خود و گوسفندان و چون شب در آمدی به زمین فرو زدی همچون دو مشعل از وی روشنایی تافتی چنانکه [illegible] معنی قوله وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَیٰ خدای تعالی موسی را گفت أَلْقِهَا این عصا را بیفکند از دست بیفکند چون ماری گشت بزرگ که سنگ را فرو بردی و درخت را بشکستی و می‌شتافت از طرف موسی علیه السلام چون این بدید بترسید خدای تعالی وی را گفت ای موسی بگیر و مترس چون این بشنید چنان دلیر شد که دست در میان مار کرد و او را بگرفت اینجا گفت آن عصا مار گشت و جای دیگر گفت ثعبان گشت و ثعبان مار نر باشد و جای دیگر گفت کَأَنَّهَا جَانٌّ و نوعی دیگر از مار خورد باشد و این احوال آن دارد که اول مار کوچک بود بتدریج بزرگ شد تا ثعبان گشت و دیگر آنکه این معنی به کرات و مرات بود در یک حال مار بود و در حال دیگر جان بود و در دیگر حال ثعبان بود و دیگر آنکه در سرعت و نشاط جان بود و در فتح و استخراجان بود اول اشارت

کفته‌اند

گفته‌اند که چون موسی عصا بیفکند افتاد و ماری گشت آهنگ موسی کرد موسی بگریخت خدای تعالی ندا کرد که ای موسی این نه آنست که میگفتی هِیَ عَصَایَ این چوب عصای تست پس او دید که از چوب دست خود گریزد گفت بار خدایا این چه حالت گفت این از برای آنست که تا بدانی که بر من اعتماد باید کرد و حکمت در آنکه عصا را در آن مقام مار کرد آن بود که تا موسی علیه السلام مستأنس شود و بداند که در آن عصا معجز نهاده‌اند تا چون پیش فرعون بیفکند اژدها گردد از وی نترسد و دیگر آنکه آن را معجزه کرد تا آوردند که آن کلام که از درخت شنید کلام آنست که این خرق عادت فعل است قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ خدای تعالی گفت بگیر این عصا را و مترس که ما او را به حالت اول بریم و باز عصا کردانیم وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ و دست باز بر و زیر بغل خود برود در زیر بازوی خود کن تا بیرون آید سپید و بی علت و آفت از پیسی و غیر آن موسی علیه السلام دست در بغل کرد و بیرون آورد چندان نور از وی میتافت که آفتاب را غلبه کرد آیَةً أُخْرَىٰ و این را آیتی و معجزه دیگر تا بنماییم ترا از آیات بزرگتر بزرگترین خود اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ حق تعالی چون موسی علیه السلام را پیغمبری داد و معجزات وی را گفت اکنون پیش فرعون رو و او را دعوت کن که او طاغی شده است و پای از حد خود بیرون نهاده است و دعوی خدایی میکند موسی علیه السلام دست بر آورد و درین حال گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ای خدای من و قتی دل من روشن گردان و این گرفتگی و قبض و دلتنگی از من زایل گردان مفسری فی الحال کرده‌اند شرح صدر را اندر

قوله الم نشرح لک صدرک ارشکافتن دل سینهٔ رسول صلوات الله علیه
آنکه بر این آیه باطلست چه اتفاق در حق موسی بن عمران بوده است اولی و اجدری که در حق رسول
علیه السلام بوده باشد چه او از موسی علیه السلام و علی نبینا السلام از جمله پیغمبران بهتر
بوده موسی گفت خداوندا دلها در فرمان تست دلتنگی و گرفتگی از دل من بردار
و کار من آسان گردان یعنی رسالت و پیغمبری که مرا فرمودی بر من آسان کن
واحلل عقدة من لسانی و بند گره از زبان من بگشای تا مردمان
سخن من بهتر فهم کنند گفته‌اند در زبان موسی علیه السلام گره بود که بعضی از حرفها را در
نتوانستی گفتن و سبب آن بوده به روایت عبدالله عباس که روزی موسی در کنار
فرعون بود دست برآورد و طپانچه بر روی فرعون زد و ریش او را به دست
گرفت فرعون گفت آسیه را که این دشمن منست که مرا از وی خبر داده‌اند و من او را
در کنار خود میپرورم او را میباید کشت آسیه گفت او کودکست و نداند و اگر خواهی
که بدانی که او نیک از بد شناسد من تو را معلوم کنم فرمود تا طشتی از آتش حاضر کردند و طبقی
از جواهر و در پیش موسی علیه السلام نهادند موسی علیه السلام خواست تا دست
به جواهر برد جبرئیل علیه السلام بیامد و دست او را به سوی آتش برد تا او انگشتی از آتش
برداشت و در دهن نهاد زبانش بسوخت و دستش بسوخت برای آنکه طپانچه بر
روی فرعون زده بود موسی علیه السلام گفت خداوندا این کاریست که تعلق به زبان دارد
و من سخن درست نمیتوانم کرد بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من
بدانند و این کاری که تو مرا فرمودی نه کاری آسانست که تنها از دست من
برآید مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا معاونت کند از اهل من هرون علیه السلام
را که برادر منست وزیر من گردان و پشت مرا به او قایم گردان و محکم کن و او را در کار من
که پیغمبریست شریک من گردان و این دعا را از بهر پیغمبری خدای کرده باشد و با شرط
بشرط مصلحت یعنی اگر دانی که او صلاحیت این کار دارد او را پیغمبری ده و با من
فرست خدای تعالی دانست که او را این کار میشاید دعای موسی اجابت کرد

کی نسبحک

کی نسبحک کثیرا هرون و موسی هر دو بیکجای با یکدیگر تسبیح تو کنیم
و ذکر و ثنای تو گوییم بسیار که تو خداوند عالم و دانا و بینایی باحوال موسی خدای
تعالی دعای وی مستجاب کرد و مراد وی در کنار وی نهاد و گفت قد اوتیت
سؤلک یا موسی به درستی که دادند ترا مراد تو و بر آوردند حاجت تو ای موسی عجب که موسی را یاری بایست
در نبوت که او را وزیر باشد و معاون برادری بایست و او را به فرعون بنی عون
فرستاده بود نه رسول ما که به کافه خلایق فرستاده‌اند از پریان و آدمیان
و هر یکی از بزرگان قریش فرعونی بوده او را وزیر نبایست یعنی او را وزیری بودی که برادر
او بود فرستادهٔ خدا خلیفهٔ او بود از پس وی او را گفت یا علی انت منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تو از من بجای
منزلت هرونی از موسی جز پیغمبری امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را اثبات
هر منزلتی که هرون را بود از موسی کرد و نبوت را به لفظ استثنا کرد و اخوت نبوت
مستثنی است و از جمله منازل هرون یکی اخوت بود و یکی خلافت و وزارت فی
قوله واجعل لی وزیرا من اهلی هرون و خلافت فی قوله
هرون اخلفنی فی قومی پس علی ابن ابی طالب این مرتبه ثابت
باشد ولقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا
الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه
فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یاخذه عدو لی و
عدو له والقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی
اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله ٥
فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن وقتلت
نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا فلبثت سنین
فی اهل مدین ثم جئت علی قدر یا موسی و بار تو
منت نهادیم یا موسی بار دیگر یعنی جز این بار بار تو نعمت و منت نهادیم و آن آن بود که ف

بود که وحی کردیم بمادرت و الهام دادیم وی را و در دل او انداختیم چنانچه گفت در خواب
بر او نمودیم و گفتیم او را که ای مادر موسی فرزند را در تابوت گذار و تابوت را بدریا
انداز تا دریا او را بساحل افکند و مراد از دریا رود نیل است یَأْخُذْهُ
وا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمن من و دشمن او یعنی فرعون که او دشمن منست و دشمن او
و آنچنان بود که فرعون در خواب دید که از محله بنی اسرائیل آتشی بدل آمد و گرد سرای
او را فرا گرفت معبران گفتند که از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاکت تو و ملک
تو بر دست وی باشد بفرمود تا هر چه پسر می زادند از بنی اسرائیل می کشتند و
هر چه دختر بود رها میکردند سالی چند برین بر آمد هر فرزندی که از بنی اسرائیل در وجود آمد
هلاک میکردند بنی اسرائیل کم شدند فرعون را گفتند که بنی اسرائیل منقطع خواهند شد
و کسی نباشد که کار ما بکند فرعون گفت یکسال پسران را می کشند و یکسال رها میکنند
هرون در آن سال که رها میکردند از مادر زاد و موسی آن سال که می کشتند پسران را در
وجود آمد چون مادر موسی را وضع حمل شد بدانست که بکشند خدای تعالی در دل وی انداخت
تا تابوتی ساخت از چوب و آن تابوت را مؤمن آل فرعون ساخت یعنی حزبیل و
پاره پنبه محلوج در آنجا نهاد و موسی را در آنجا نهاد و بندها را به قیر استوار کرد و در
رود نیل انداخت آب آن را ببرد بعضی گویند که رود آب بسرای فرعون بود آب وی را
آنجا برد فرعون و آسیه در تخت بودند آب که در برابر میرفت دیدند دیگر مردمان شدند و فرعون
نگاه کرد تابوتی دید بفرمود تا بگرفتند و پیش آوردند تابوت را دید قفلی بر
آن نهاده قفل را بگشادند و سر تابوت برداشتند کودکی در آن دیدند فرعون گفت این را بباید
کشتن آسیه گفت او را بگذارید که ما را سود کند شاید از وی نفعی بود ما او را فرزند
خود کنیم و به فرزندی بپذیریم فرعون گفت چنین کنیم آسیه فرعون را محبتی و
دوستی از وی در دل آمد چنانکه خدای تعالی گفت وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي
افکندم بر تو از خود دوستی افکندم یعنی ترا دوست کردم و چنان کردم که هر که ترا بدیدی
دوست داشت او را قتاده گفت خدای تعالی ملاحتی در چشم وی نهاد که هیچکس او را ندید الا که

دوست

دوست داشت او را وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي و تا تربیت کرده شوی و طعام و شراب داده شوی
بنظر من إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ آنگه خواهرت میرفت و میگفت راه نمایم شما را بر اهل
بیتی و خانه ای که وی را کفالت کنند و آنچنان بود که آسیه او را برگرفت به دایگانی
کس فرستاد و دایگان بیاوردند او شیر هیچکس نپذیرفت و این حدیث در مصر
فاش شد و طلب دایه کردند خواهر موسی بیامد و نام او مریم بود و ایشان را گفت
من شما را بر اهل بیتی راه نمایم که وی را بپذیرد گفتند بلی بیاید و مادر موسی را بیاورد مادر موسی
بیامد و پستان در دهن او نهاد او پستان مادر خود را بگرفت و شیر خوردن گرفت آسیه گفت ترا
بباید آمدن و این کودک را شیر باید داد و گفت مرا اینجا نتوانم آمدن من دیگر کودک
دارم و خانه ام ضایع میشود کودک او را به من دهید تا من او را بشیر دهم و نیکو دارم
چون دیدند که بجز از وی شیر نمیخورد به ضرورت او را به وی دادند و ذلک قوله فَرَجَعْنَاكَ
باز گردانیدیم ترا با مادرت تا چشم او بتو روشن شود و اندوهگین نباشد و این از جمله نعمتهایی
است که خدای با وی میشمرد و دیگر از نعمتهای خدای بر وی آنست که وی را گفت وَ
فَتَنَّاكَ فُتُونًا و تو مردی را بکشتی از قبطیان و ایشان در طلب تو بر خواستند
تا اگر بیابند بکشند ترا از آن غم و اندوه نجات دادیم و امتحان کردیم ترا امتحان کردنی
یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم یعنی ترا خالص گردانیدیم از بهر نبوت و گفته اند فتون
آن بود که او را در محنتی می افکندند پس از محنتی یکی آنکه او را در آن سالی زاد مادرش که کودکان
را می کشتند آنگه او را در رود نیل افکندند آنگه بدست فرعون افتاد آنگه قصد کرد فرعون بکشتن
او چون طپانچه بر روی او زد و انگشت در دهن نهاد و زبانش بسوخت آنگه قبطی را
بکشت به خطا نه به قصد کشتن او گفتند ما ترا با این همه محنتها امتحان کردیم جبائی گفت
معنی آنست که تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاشش تا آن ده سال مزدوری شعیب علیه السلام
بایست کرد فَلَبِثْتَ سِنِينَ پس درنگ کردی در میان اهل مدین مدت ده سال و
مدین آن شهر بود که شعیب علیه السلام در آنجا بود و از آنجا تا مصر هشت مرحله بود
وهب گفت بیست و هشت سال در مدین بود ده سال مزدوری کرد برای ایشان که

شعیب علیه السلام بوده باشد وشش ده سال با دختر شعیب بوده وبی کفت بیست وشش سال

در مدین بوده سیال مزدوری کرد برای شعیب علیه السلام وشش ده سال با دختر شعیب بود وا

فرزند زاد ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بمقداری از زمان که در آن مقدر است رسیدن او بوحی

آنچه آن چهل سال باشد وکفته‌اند آنکه اند آمدنت بوده بر تو مقدر کرده ومقابل کفت

علی قدر قوله تعالی وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۞ اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوكَ بِاٰيَاتِي

وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ۞ اِذْهَبَا اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰى ۞ قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا

نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغٰى ۞ قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي

مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَاَرٰى ۞ فَاْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ

فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِاٰيَةٍ

مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ۞ اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا

اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ۞ ترا برای خود ... ام

وبه الطاف خود مخصوص کردم برای رسالت وپیغمبری را برکزیدم تو با برادر رونده

با آیات ومعجزات وبینات من وسستی مکنید در یاد کردن من یعنی مرا فراموش مکنید

وهمیشه یاد کنرم باشید وکفته‌اند که معنی آنست که سستی مکنید در رسانیدن رسالت

پیغام من اِذْهَبَا بروید پیش فرعون که او از حد درگذشت وطاغی شده چون نزدیک

او رسید بگوئید او را کفتار نرم وسخن خوش این سخن خوش ونرم مانند آن باشد که کفت

فَقُلْ هَلْ لَكَ اِلٰى اَنْ تَزَكّٰى هیچ رغبت می‌کنی از آنکه پاکیزه شوی از کفر

وشرک بیرون آئی لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ باشد که او اندیشه کند وبترسد درا

آید یعنی او از رفق ولین آن کنید که کسی طمع ایمان از او دارد اگرچه من میدانم که وی ایمان

نیاورد وبر کفر اصرار کند سدی وعکرمه کفته اند که به او خطاب بکنیت کنید وچنین کوئید

یا ابو العباس یا ابو الولید اهل اشاره کفته‌اند سخن لطیف کوئی که او بر تو حق تربیت دارد ونرا

پیری کرده است حق حضانت دارد بر تو او را وعده ده بر امیان وجوانی که آن پیری باشد

داده

ملک او پادشاهی او وقت مردن با وی ماند حسن بصری گفته هرون درین وقت در

مصر بود وموسی در مدین چون از پیامبری درراه نبوت داده او را موسی از خدا درخواست

که هرون را یار من گردان در نبوت ما هردو با هم رویم خدای تعالی اجابت کرده وحی

کرد به هرون که برادرت به پیغمبری می‌آید به فرعون من ترا یار او کردم در نبوت شما

هردو دستیار دعوت فرعون شوید وموسی در راه است به استقبال

وی رو وهرون یک مرحله باستقبال وی رفت ویکدیگر را از احوال خود خبر دادند

یحیی بن معاذ چون این آیه بخواند بگریست وگفت هذا رفقک بمن یقول انا الله فکیف

رفقک بمن یقول لا اله الا الله این رفق ولطف است با کسی که گفت انا الله پس چگونه

باشد رفق وی در حق کسی که بگوید لا اله الا الله ابو القاسم بن حبیب گفت هذا رفقک

بمن عاداک فکیف رفقک بمن والاک هذا رفقک بمن آذاک فکیف رفقک بمن

اقترف هذا رفقک بمن استکبر فکیف رفقک بمن استغفر قَالَا رَبَّنَا موسی

وهرون گفتند خداوندا ما میترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند وما را ابقا نکند بکشند

چه او پادشاهی با سلطنت خدای تعالی ایشان را گفت لَا تَخَافَا مترسید که من با شما ام

دعوت شما می‌شنوم وآنچه با شما گوید وشما را می‌بینم وآنچه با شما کنند یعنی از شما غافل

نیستم شما را نگاه دارم او بر شما سلطنت نکند وبیداد نتواند فَاْتِيَاهُ پیش او روید

وبگوئید که ما هر دو رسولان خدای توایم ما را فرستاده است تا ترا دعوت کنیم وبگوئیم

تا دست از بنی اسرائیل بداری فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ دست از بنی اسرائیل بدار و

ایشان را با ما فرست وعذاب مکن ایشان را وکارهای درشت سخت مفرمای ما آیتی و

معجزه آورده‌ایم از خدای تو به تو آیه آنست که دعوی می‌کنیم وبر این دعوی حجتی و

برهانی داریم ما پیغام رسانیدیم وآنچه گفتنی بود گفتیم وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ

اتَّبَعَ الْهُدٰى وسلام رستگاری وسلامت کسی راست که متابعت راه راست

کرد عذاب وسختی کسی راست که او را در دروغ داشت واز قبول کردن حق سر بگردید اِنَّا

قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا بدرستی که ما را وحی کرده‌اند وما را اعلام کرده‌اند که عذاب بر آنکس

اسرائیلیم

که او خدای را و عمه او را به دروغ دارد و پیش ریشان کند قال
فمن ربکما یا موسی قال ربنا الذی اعطی کل شیء
خلقه ثم هدی قال فما بال القرون الاولی قال
علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی
الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها سبلا
وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی
کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی
النهی موسی و هرون پیش فرعون شدند و رسالت پیغام از خدای خود بگذاردند
فرعون ایشان را گفت خدای شما کیست ای موسی خطاب با موسی از برای آن کرد که با وی
انبساط داشت یا از برای آنکه دانست که هرون فصیح تر است از برای آن با وی خطاب کرد
یا از برای آنکه اصل نبوت موسی بود موسی جواب داد و گفت خدای ما آنست که داد هر چیزی
را آفرینش او یعنی صورت او که موافق منفعت او باشد یا داد هر چیزی را که آفریده بخلق
آن محتاج باشد آنکه او را بآن راه نمود و تحصیل آن روی ایشان کرد آنید فرعون گفت
فما بال القرون الاولی حال امتان گذشته و گروهان پیش چگونه است
واین گفت که موسی وی را گفت انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
مثل داب قوم نوح وعاد یعنی حال ایشان چگونه است در سعادت و شقاوت
موسی علیه السلام گفت علم ایشان نزد خدای منست و او دست عالم به احوال ایشان
و آن علم در کتاب نوشته است یعنی در لوح محفوظ لا یضل ربی ولا ینسی
خطا نکند خدای من آنرا و برو غلط نشود و از وضایع نگردد و فراموش نکند چه او عالم با
الذات است هر چه صفت معلومی دارد معلوم وی است الذی جعل لکم الارض
آن خدای که زمین را از برای شما فرشی کرد تا بر او بخسپید یا گهواره تا در او آرام گیرید
و برای شما در زمین راهها پیدا کرد تا در وی بروید و به مقاصد و مطلوب خود برسید و
از آسمان آبی فرو فرستاد یعنی باران آنکه از معاینه با خبر دادن از غیب خود آمدن بر

پس

پس تعظیم بلفظ جمع و گفت فاخرجنا به پس بسبب این باران بیرون آوردیم
از زمین از انواع و اصناف گیاهان مختلف بجنس و شکل و به رنگ و به طعم و به
طبع و بوی بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سپید و بعضی سیاه و بعضی
و بعضی سرد و بعضی تر و بعضی خشک و بعضی تلخ و بعضی شیرین
و بعضی سودمند و بعضی زیان کار و بعضی درد و بعضی دوا و تا
بدانی که به طبع نیست و به بخت نیست و به ستاره نیست جز فعل قادر عالم حکیم مرید نیست
که بحسب مصلحت چنانکه خواست و مصلحت شناخت پدید آورد و بیرون آورد تا تو نوبهار
بنگری و به روی نظر کنی راست حکمت باشد در ذات و از زیادت و نقصان و راه نیابند
ترا بکمال قدرت کاری وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
چون حق تعالی بیان کرد که به این آب که فرو فرستادیم از آسمان به زمین انواع نباتات
بیرون آوردیم که بعضی طعمه شماست و بعضی طعمه چهارپایان و ایشان را نام کرد بر
سبیل اباحت و گفت کلوا وارعوا انعامکم بخورید آنچه طعمه
شماست و غذای شما را شاید و آنچه ستوران را شاید بچرانید چهارپایان خود را در آن که
ذکر آن کرده شد و شرح آن داده آمد آیاتی و دلالاتی هست خداوندان عقل را
منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها
نخرجکم تارة اخری ولقد اریناه آیاتنا کلها
فکذب وابی قال اجئتنا لتخرجنا من ارضنا
بسحرک یا موسی فلنأتینک بسحر مثله فاجعل بیننا و
بینک موعدا لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی
قال موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس
ضحی فتولی فرعون فجمع کیده ثم اتی چون
حق تعالی یاد کرد نعمت کرد بندگان را یاد داد که اصل خلقت ایشان از چه بوده
است گفت شما را از زمین آفریدیم یعنی پدر شما را آدم علیه السلام و جنس شما را از خاک

هم از زمین آفریدیم ما آن منی که نطفه از طعام است و انواع طعام از زمین وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ
دیگر بار شما را به زمین بریم و اجزای شما را خاک گردانیم چنانکه به ابتدا از او آفریدیم
به انتها مرجع با او باشد و بار دیگر هم از زمین بیرون آوریم شما را یعنی روز قیامت
این همه برای آنست تا بدانی که ترا از گنجینهٔ ریشه که از خاک و هیچ ذلیل‌تر نیست و ترا از آن
آفریدیم اصل اینست موطوء بالنعال والاقدام آنچه اصل تست در زیر قدم همه جای
نهاده‌اند با اگر عاقل باشد آنرا در وقت مفاخرت تاج چه سازد و گفته‌اند بازگشت
خواهیم بردن ما آمل درازی که اجل کوتاهست به عمارت قصور رفت چه سعی کنی که جای
تو همین بس القبور رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تمسحوا بالارض
فانها بکم برة خوشتن را در زمین که مایه وی آید در شغل نیست شما را اصل
از وست و نشوت در وست و انجام حشر با وست تا زنده بر پشت خود سوار دارد و چون بمیری
در شکم خود بستر گرداند أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا
منفعت در وست و معاشت از وست و معادت با وست این برای آن گفت تا بسازی
با وحشت داری و خوشتن را از آنچه جز وست رها کرده داری وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و
شما را بیرون آوریم بار دیگر برای آن گفت تا بدانستی که جای تو جای دیگر است و سرای
تو سرای دیگر عمارت این سرای مشغول گردی که سرای قرارت سرای عقبی
گذشتنی است نه سرای مقیم شدن و ایستادن الدنیا دار ممر والاخرة دار مقر فخذوا
رحمکم الله من ممرکم لمقرکم و من زادکم لمعادکم و من عمرکم لرحیلکم و من مالکم لمالکم
الکهف وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا نمودیم آیات و دلالات خود یعنی آنچه موسی
را دادیم از آیات و معجزات همه بفرعون نمودیم و فرعون آن را بدروغ داشت و ابا کرد
امتناع نمود از قبول حق و مراد به آیات معجزات همه بفرعون نمودیم که آیات
چون فرعون فرو ماند در دفع آن شواهد گردن نشست آن همه سحر کرده گفت أَجِئْتَنَا
لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ ای موسی آمده تا ما را به جادوی خویش از شهرها
در زمین ما که مصر است بیرون کنی ما نیز بیاریم سحری جادوی که مانند آنست میان ما و میان

خود موعدی پدید کن و میعادی نه که ما و تو آن را خلاف کنیم و آن در مکانی باشد
و موضعی که مستوی آن باشد یعنی صحرایی هموار و بعضی گفته‌اند کلبی گفت سوی حد
المکان جز از این جایگاه که ما در او هستیم این ساعت قَالَ مَوْعِدُكُمْ
موسی علیه السلام گفت موعد شما روز زینت است گفته‌اند که این روز عیدی بود ایشان را
سعید بن جبیر گفت روز بازاری بود که خود را بیاراستندی و آن بازار زینت بود
وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و آنکه مردمان را از عادت جمع کنند در وقت چاشت
برای آن این سحره و ساحران کنند گرد ساحران و جادوان را و کید و مکر خود در پس
آنکه به وعده گاه خود آمد عبد الله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند و گفته‌اند
چهار صد مرد بودند با هر یکی چند داری و چوب و رسن قَالَ لَهُمْ
مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ
وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا
النَّجْوَى قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ
مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى
فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ
اسْتَعْلَى چون فرعون و قوم او با سحره و ساحران در روز میعاد در آن مکان
جمع شدند موسی علیه السلام وعظ گفت ایشان را و دعوت کرد و از خدای بترسانید
و گفت وَيْلَكُمْ وای بر شما بر خدا دروغ میسازید و دروغ را بوی نسبت
کرده به عذاب بیخ و بن شما را بر کند و شما را مستاصل گرداند چنانکه از شما هیچ اثری نماند
وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى خایب و نومید باشد آنکه بر خدا افترا کند ایشان
یعنی ساحران با یکدیگر منازعت کردند و مشورت نمودند در آن کار که میان ایشان بود
و با یکدیگر راز گفتند که منازعت ایشان در آن بود که موسی علیه السلام ایشان را وعظ
و دعوت کرد ایشان گفتند که این مرد به ساحران نماند و سخن او سخن ساحران
در ای ایشان این بود گفتند اگر موسی علیه السلام ما را غلبه کند متابعت او کنیم

قالوا ان هذان لساحران گفتند ساحران که امروز ایشان اند که این دو
مرد یعنی موسی و هرون علیهما السلام دو ساحرند دو جادو و میخواهند که شما را از زمین شما
که مصر است بیرون کنند به سحر و جادوی خویش و میخواهند که راه و دین شما و طریقه بزرگوار شما را
ببرند و گفته اند که طریقه کنایت از وجوه و اشراف است این قول عبد الله عباس است و گفته اند
که مراد بنی اسرائیل بودند فاجمعوا کیدکم فرعون گفت آن ساحران
و جادوان را که عزم کنید بر کید خویش یعنی بر سحر و جادوی و حیله که ساخته اید پس
بیائید همه یک صف و یکدست و یک زبان باشید و گفته اند که مراد به صف نمازگاه است
یعنی عیدگاه است و به درستی که امروز ظفر آن را باشد که او غالب شود
قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی
قال بل القوا فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم
انها تسعی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا
لا تخف انک انت الاعلی جادوان موسی را گفتند ای موسی اول تو
عصای خود بیفکن یا ما اول بیفکنیم و این بر وجه ادب گفتند چون ایشان این قدر
ادب نگاه داشتند و از موسی علیه السلام دستوری خواستند خدای تعالی ایشان را
توفیق هدایت داد موسی علیه السلام گفت نه اول شما بیفکنید از بد ایشان چوبها و رسنها
را بیفکندند فاذا حبالهم پس ناگاه که نگاه کردی آن رسنها و چوبهای
ایشان چنان نمود از سحر و جادوی ایشان موسی را اما فرعون را که ایشان میشتابند
و میروند پس موسی علیه السلام در نفس خود ترسی یافت و ترس موسی از آن بود که اطلاق
آن سنگ بود که چون جاهلان نظر بکنند گمان برند که آنچه موسی علیه السلام میکند هم
از این جنس است و میان شبهه و حجت فرق نتوانند کرد ما موسی را گفتیم لا تخف
مترس از آنچه می بینی و هیچ اندیشه مدار که آنچه با تست حق است و آنچه با ایشان
باطل و حق بر باطل غالب باشد تو بر ایشان غلبه کنی و تو بلند تر از ایشان و زبردست
تر از ایشانی والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا

انما صنعوا

انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث اتی
فالقی السحرة سجدا قالوا امنا برب هرون و موسی
قال امنتم له قبل ان اذن لکم انه لکبیرکم
الذی علمکم السحر فلاقطعن ایدیکم و ارجلکم
من خلاف و لاصلبنکم فی جذوع النخل و لتعلمن
اینا اشد عذابا و ابقی ای موسی مترس و آنچه در دست راست داری
بیفکن تا فرو گیرد و فرو برد آنچه ایشان کرده اند به درستی که آنچه کرده اند حیلت و
کید جادو است و مکر که جادوان ساخته اند و جادو هر جا که آید فلاح نیابد و ظفر نبیند
و بهره و کام نیابد هیچ جای رسید موسی علیه السلام را خطاب آمد که القی بیفکند از
موسی علیه السلام عصا را بیفکند اژدها شد و بجماعت آن چهار صد خروار چوب
و رسن ها که ساخته و مجوف کرده و به زیبق پر کرده فرو برد که از آن اثری باقی نماند است
در روی هیچ اثری پیدا نشد چون ساحران این حال بدیدند و ایشان در ساحری ماهر
بودند و اول نظر دانستند که آن سحر نیست چه انواع را ایشان پوشیده نبود و ایشان را
حجت موسی علیه السلام چنان یقین شد که هیچ حال دفع آن ممکن نبود همه به سجده
در آمدند چنانکه پنداشتند که کسی ایشان را به سجده انداخت آورد چنانچه گفت فالقی السحرة
سجدا ساحران به روی افکنده شدند در حال که سجده کنندگان بودند در خبر
که چون ایشان افتادند خدای تعالی جای ایشان را در بهشت به ایشان نمود قالوا
امنا گفتند که ما ایمان آوردیم به خدای هرون و موسی علیهما السلام و این از برای آن
گفتند تا کسی گمان نبرد که به این خدای فرعون را خواستند قال امنتم
فرعون ایشان را گفت ایمان آوردید به موسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم
انه لکبیرکم الذی او استاد شماست مهتر شما شما را این سحر و جادو
او تعلیم کرده است و از وی آموخته اید من فرمایم تا شما را دست و پای ببرند از خلاف
یعنی دست راست و پای چپ و الکه شما را بر دار کنم بر تنهای درختان خرما و درخت خرما از

برای آن حشر بسیار کرد تا دراز تر باشد و با مل و بیم پس آن را پسندید که اولین گیر
عقوبت برین وجه فرمود فرعون بود و شما دانید که از میان ما و شما یعنی میان او و
موسی عذاب کدام سخت تر است و باقی تر قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا
جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ
إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَا
وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ
ایشان فرعون را جواب دادند و گفتند که ما ترا برنگزینیم بر آنچه بما آمد و از حجتهای
واضح و دلیلهای روشن و بر خدای که ما را بیافرید و از جنت سخت کرده شد
که وَالَّذِي فَطَرَنَا سوگند باشد یعنی بحرمت آن خدایی که ما را بیافرید که ما
ترا برنگزینیم بر آنچه بر ما معلوم شد از ادله و حجج پس تو آنچه خواهی کردن میکن و آن را که
بر آن عزم کرده از کار ما با تمام رسان و حکم کن بر آنچه میخواهی که تو حکم درین زندگانی
میتوانی کردن و فردا در آخرت حکمی نباشد ما ایمان آوردیم بخدای خود تا بیامرزد
گناهان ما را و آنچه تو ما را اکراه بدان داشتی از سحر و جادویی که کردیم در حرب
که با تو رسید که غالب که شد و دست گرا بود گفته مر آن و موسی را او گفت آمنت
بِرَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ و فرعون گفت از دل [illegible] گفت ای و الله گفت
بدید و سنگی سیاه دید تا روی بیشم که در زیر آن سنگ بمیرد و سنگی سیاه دید
انسیه سر سوی آسمان کرد و گفت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ
خدای تعالی در بهشت جای او بنمود و جان بداد سنگ روی [illegible] بود وَاللَّهُ
خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و خدای جل جلاله بهتر است و باقی تر و ما اختیار بهتر کردیم [illegible]
بر فانی إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ
لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ

يانا

ولقد اوحينا

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا
فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ فَأَتْبَعَهُمْ
فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ
فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ امروشان [illegible] هر که با پیش
خدای شود گناهکار یعنی کافر او را جای دوزخ است از آن نمیرد تا بیاساید و زنده نبود
زندگانی که دیدار آن راحت باشد بلکه زندگانی بود که مرگ از آن بهتر باشد
هر که پیش خدای آید مومن و کار نیکو کرده او از آن گروه و جماعت باشد که ایشان را
درجهای بلند تر باشد جَنَّاتُ عَدْنٍ آن درجها چه باشد بهشتهای مقام
کردن که در وی مقیم باشند و از زیر آن اشجار [illegible] در زیر درختان او جویهای روان باشد
و آن جویها [illegible] که همیشه باشد و [illegible] از سرک پاک [illegible]
و در کلبی گفت [illegible] وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا ما وحی کردیم موسی را او گفتیم که
بندگان را یعنی بنی اسرائیل در شب از مصر بیرون برد و چون دریا پیش آید
عصا بر دریا زن و راه خشک در دریا از برای ایشان پدید کن تا ایشان در وی
لَا تَخَافُ دَرَكًا در آن راه و نترسی از آنکه فرعون شما را دریابد و
وَلَا تَخْشَىٰ و از غرق شدن دریا نترسی فرعون لشکر خود را از عقب بنی اسرائیل
برد و از پی ایشان رفت و از آنکه بود وقت هلاک فرعون و نجات بنی اسرائیل
خدای تعالی گفت [illegible] ایشان [illegible] و برون در شب ایشان [illegible]
کردند و بنی اسرائیل ششصد هزار بودند و فرعون و لشکر جمع شدند [illegible]
هزار مرد بر اثر ایشان برفتند چون به کنار دریا رسیدند بنی اسرائیل از پیش دریا
دیدند و از عقب دشمن موسی را گفتند ما چه کنیم خدای تعالی موسی علیه السلام را
فرمود عصا بر دریا زن تا راه خشک پیدا شود موسی علیه السلام عصا را بر دریا زد بنی
اسرائیل گذر کردند فرعون با لشکر چون بدریا رفت [illegible] ایشان رسید از دریا آنچه
به ایشان رسید بجایی که آن را وصف نتوان کرد و باز گفت آن در عبارت زبان نیاید

یعنی از غرق شدن و هلاک ایشان وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و قوم خود را فرعون
گمراه کرد و هلاک کرد ایشان را و ایشان را راه ننمود و نجات نداد یا بنی
اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم وواعدناکم من
جانب الطور الایمن ونزلنا علیکم المن والسلوی
کلوا من طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا فیه فیحل
علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی
وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی
وما اعجلک عن قومک یا موسی قال هم اولاء
علی اثری وعجلت الیک رب لترضی . ای فرزندان یعقوب
شما را برهانیدیم از دشمن یعنی فرعون و وعده دادیم شما را جانب راست
کوه طور تا آنجا موسی را توریه دهیم و آنچه صلاح شما در آنست در توریه بیان کنیم و
فرو فرستادیم بر شما مرغ بریان و ترانگبین و شما را گفتیم بخورید طعامهای پاک و
پاکیزه و حلال از آنچه شما را روزی کردیم و گفتیم طغیان مکنید آن نعمت را و
کشتن حرام را حلال مکنید که خشم من بر شما فرود آید و هر که خشم من بوی فرود آید
هلاک شود و در دوزخ افتد وانی لغفار و من آمرزنده ام بسیار مر
آن را که توبه کرد و از گناه بازگشت و ایمان آورد و عمل صالح کرد از نماز و روزه
و زکوة و آنکه ثابت و دایم ماند بر اسلام و بر آن بمرد زیرا که اسلام گفت مراد آنست که
علم بیاموزد تا بدان برود و در خبر اهل بیت ثم اهتدی الی ولایت
علی بن ابی طالب علیه السلام و ولایت امیرالمؤمنین علی را بیابد و تولی بوی کند
وما اعجلک خطابست بموسی علیه السلام که ای موسی ترا چه چیز شتاب کند
و از نزدیک قوم تو که قوم خود را بگذاشتی و بیامدی این قوم آن جماعت اند که
ایشان برگزیده تا کلام خدای بشنوند ایشان را در راه رها کردم و او از پیش رفت
و ایشان را گفت شما از پی من بیایید که من سخت مشتاق شده ام بحضرت حق جل جلاله

چون برسید خدای وی را گفت ای موسی ترا چه چیز شتاب فرمود از پیش قوم تو بیاورد
گفت ایشان اینک بر اثر من می آیند و من شتافتم تا طلب رضای تو کنم و تو از من
خشنود شوی قال فانا قد فتنا قومک من بعدک
واضلهم السامری فرجع موسی الی قومه غضبان
اسفا قال یا قوم الم یعدکم ربکم وعدا
حسنا افطال علیکم العهد ام اردتم ان یحل
علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی قالوا
ما اخلفنا موعدک بملکنا ولکنا حملنا اوزارا
من زینة القوم فقذفناها فکذلک القی السامری
فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا
الهکم واله موسی فنسی قال فانا قد فتنا
قومک حق تعالی گفت ای موسی ما قوم ترا که بگذاشتی و هارون را بخلافت
بر ایشان بگماشتی از پس آمدن تو اینجا ایشان را امتحان کردیم و سامری
ایشان را در ضلالت انداخت مگر تا خدای تعالی چگونه نمود حوالت امتحان و ت
کلیف با خود کرد و حوالت ضلالت با سامری اگر ضلالت خدای کردی حوالت
با سامری نبودی چنان گفته اند ششصد هزار مرد بودند همه به گوساله مفتون
شدند جز دوازده هزار مرد که ایشان بماندند و گوساله نپرستیدند فرجع
موسی موسی علیه السلام باز آمد بنزدیک قوم خویش خشمناک و دلتنگ
ایشان را گفت ای قوم نه شما را خدای وعده نیکو داد و آن آن بود که من شما را
کتاب دهم که در وی بیان حلال و حرام باشد یعنی توریه افطال علیکم
العهد این روزگار دراز آمد بر شما از پس من که رفتم یعنی بس روزگاری بر شما
چرا چنین کردی با خود شما خواستید تا بر شما فرود آید از خدای شما خشمی و عده که مرا داده
بودی و با من عهد کرده از آن خلاف کردی و آن وعده آن بود که ایشان ایمان

اقامت کنند و هم بر آن باشند که موسی ایشان را گذاشت ایشان وعده موسی را خلاف
کردند و گوساله پرستیدند ایشان موسی را گفتند مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا
ما وعده تو را خلاف نکردیم بقدرت و طاقت خود این مؤمنان گفتند
که ما مالک نبودیم و نتوانستیم دفع آن کردن که سامری کرده و گفتند این سخن
گوساله پرستان ایشان گفتند که وعده تو که خلاف کردیم از آن بود که ما مالک
خود نبودیم سامری ما را غلبه کرد و از جهت سامری که او بود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا
لیکن ما برداشتیم بارهای گران از زیور و زرینه قبطیان که به عاریت از ایشان گرفته
بودیم آن را بیفکندیم و سامری چنین بیفکند آنچه با وی بود از زر و حلی
در پیش آن نهاد و گفتند که معنی آنست که ما بیفکندیم زینتها و زیور آن قوم در
آن کوهی که آتش در آنجا برافروخته بود و او نیز بینداخت چنان نمود که هم از
آن حلی و زیورست که بر سر آن نهاد خود آن نبود از آن خاک انداخت که از قدم
جبرئیل علیه السلام برداشته بود فَأَخْرَجَ لَهُمْ بیرون آورد برای ایشان
گوساله شیئ بیچاره که او را بانگی بود چون بانگ گاو عجب چیز گفت سامری از اهل
کرمان بود و منافق بود چون قوم خود را سی روز وعده داده بود خدای تعالی
ده روز بیفزود گفتند که موسی علیه السلام به وعده باز نیامد سامری گفت سبب
نیامدن او این حلی آل فرعون بود که شما به عاریت ستدید و با خداوندان ندادید آن را
بیارید تا از آن پیرایه [illegible] بیاورند و آنچه او داشت با آن ضم کرد و به سه روز
گوساله زرین ساخت مرصع به انواع جواهر الکه از آن خاک که جبرئیل علیه السلام
بر آن پا نهاده بود قبضه برگرفته بود از آن خاک بر شکم آن گوساله انداخت
از او آوازی برآمد چون آواز گوساله و جبرئیل علیه السلام را بدان سبب توانست
دیدن که او از جمله آن کودکان بود که بعهد فرعون می‌کشتند و در شکاف کوه پنهانش
جبرئیل علیه السلام ایشان را از پر خود شیر میداد از آنجا شناخت چشم وی بود تا جبرئیل
علیه السلام را بدید و هر که پیش موسی علیه السلام آمدی از موسی علیه السلام شنیده

بود که

بود که خاک از قدم جبرئیل علیه السلام بردارند بر هر جا که زنند به آواز درآید از عادتی
که خدای رانده است و او از حیوانات گوساله برای آن اختیار کرد که اهل آن روزگار
و کسانی که بموسی علیه السلام ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جمله
ایشان بود و پیش از آنکه دعوی خدایی کند از آنجا گفت که أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَىٰ و قبطیان گفتند وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ [illegible] گفت سامری
آن گوساله بصنعت ساخت چنانکه چون باد در زیر او دمیدندی باد در شکم
گوساله افتادی و از گلوی او برآمدی و مخرق گلوی وی چنان ساخته بودی که
آوازی که از آنجا حاصل شدی مانند آواز گاو بودی آنگه آن را بیاوردند و در مهب
باد نهادندی و پیرامن او دایره کردندی تا باد در شکم او شود آنگه ایشان را
جمع کرد و گفت بیایید و بنگرید که برای شما از آن حلی چه ساختم بیامدند گوساله دیدند
[illegible] مرصع به انواع جواهر در نگاه میکردند که ناگاه بادی برآمد و در شکم
گوساله افتاد و از حلقوم وی برآمد از وی آوازی شنیدند چون آواز گاو و ایشان
که آن دیدند همه سجده کردند و گفتند هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ
فَنَسِيَ این خدای شماست و خدای موسی موسی خدا را فراموش کرده است و بطور
رفته است طلب او   أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا
وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا   وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ
مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ
فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي   قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ
عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ   أَفَلَا يَرَوْنَ
صورت استفهام است و مراد بدین توبیخ و تشنیع ایشانست و خطاب گفت
آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند که او هیچ گفتار را رد نمیکند یعنی اگر با او سخن گویند جواب
ندهد و مالک منفعت و مضرت ایشان نیست   وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ
هَارُونُ ایشان را گفت هارون پیش از این ای قوم که شما بدین فتنه در امتحان

که شما را گوساله ندهند و آزمایش جزای شما واقف شده کار شما خدا جنت بخشیده و خدای مکرده ایشان
جواب دادند که هرون را که همیشه برین منهج باشیم و از پرستیدن او فرو نرویم تا که موسی
نزدیک ما آید هرون از ایشان کناره شد با آن دوازده هزار مرد که با او بودند
و باقی قوم گرد بر گرد عجل می گردیدند و گاهی سجده می کردند و رقص و نعره می زدند و نشاطی
کردند موسی علیه السلام چون از دور آواز شنید با هفتاد مرد که با وی بودند گفت بانگ فتنه
ایشان این آواز فتنه است و چون هرون را دید او را در کنار گرفت و او را پرسید هرون
همه را احوال باز گفت قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ
رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ
لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ
بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا
سَامِرِيُّ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً
مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي موسی هرون را
گفت ای هرون ترا چه منع آمد که چون این کار حادث شد و تو دیدی که ایشان همه گمراه
شدند از پی من نیامدی و مرا ازین کار آگاه نکردی و در فتنه ایشان معصیت کردی
و در امر من عاصی شدی و گفته اند که معنی اینست که وی را گفت ای هرون ترا چه باز داشت
از متابعت کردن من چون ایشان را دیدی که گمراه شدند چرا متابعت من نکردی
و تابع من نشدی در زجر کردن ایشان و قتال کردن با کافران بجهت خشم و موسی علیه السلام
در کار خدای عظیم خشم گرفتی چون دید که قوم وی گوساله پرست شدند پس از آنکه همه
آیات و معجزات دیده خود را نگاه نتوانست داشت الواح بینداخت و در برادر خود آویخت
چنانکه کسی از حال خشم در خود افتد و موسی علیه السلام خود وی پس خود گیرد و موسی سروی
خود بگرفت هرون گفت ای پسر مادر من ذکر مادر از آن کرد تا شفقت و رحمت در حرکت آید و
از منع آید از آنچه می کند و گفته اند که این بر وجه کنایت گفت چنانکه یکی گوید دست از سر و
ریش من بدار که من درین کار بی جرم هم و ازین مطالبه و مواخذه مکن و گفته اند در آن روزگار

عادت این بود که بجای مصافحه و معانقه این معامله کردندی و منظور بودی برای آنکه سخن گوید
بود به خاطر آمد این دو وجه بود و لایق نیست إِنِّي خَشِيتُ من ترسیدم که تو
گویی چه کردی که فَرَّقْتَ در میان بنی اسرائیل افکندی و قول مرا امر مرا رقبه
نکردی من ترا گفتم أَصْلِحْ میان ایشان به اصلاح آر تو تفرقه کردی و فتنه در میان
افکندی به قتال کردن هرون گفت من این نکردم صبر کردم تا تو باز آیی و تلافی این کار کنی
چون موسی سخن هرون بشنید عذر او قبول کرد روی با سامری آورد و گفت فَمَا خَطْبُكَ
چیست کار بزرگ تو ای سامری یعنی چه کردی و چه کار عظیم است که آن از دست تو بیامد
سامری گفت من چیزی دیدم که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل علیه السلام و از اثر جبرئیل
و قدم وی قبضه خاک بر داشتم پس آن را در شکم گوساله انداختم و تحسین کرد با تو گفتم
نفس من مرا این داشت و این کار را ازین سامری است و بدین کار دعوت کرد
قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ
لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ
عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ
اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا موسی علیه
السلام سامری را گفت روا نیست که با تو آمیخته شوند که تا بی بود آنکه گفت لا مساس
عذاب سامری در دنیا بار کردند که او را از همی لقمه مردمان به کلی منع کردند و مردمان
سخن گفتن با وی و نشستن و طعام خوردن منع کردند و اگر اتفاق افتد که به کسی بیش
با عضو کسی عضوش برسد هر دو را تب آید در پا بان ما و خوش باشد و از آن در میان مردم
و اگر کسی آشنا کوید لا مساس باید که تو من ای و من تو را نیم و گفته اند که در زندگی
تا اکنون باقی مانده اند در حرمت که موسی علیه السلام خواست که سامری را بکشد حق
تعالی وی را منع کرد که دست از وی دار او را مکش که او سخی است و رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود تجافوا عن ذنب السخي فان الله آخذ بيده كلما عثر از سر گناه
خواهد در گذرانید که خدای تعالی دست وی گیرد هر گاه که وی اندر آید وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا

و ترا ای پیامبر وعده و نویدیست از خدای که آن را با تو خلاف نکند و آن وعده
وا از تو در نگذرانند و تو از آن در نگذری وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ
این معبود خود که او را خود گرفته و روی بوی آوردی و همه روزه وی را پرستیدی
ما او را بسوزانیم و آنگه بدریا پاشیم و فشانیم یعنی خاکستر او را و کشفد
را به سو هامون بپاشیم و این دلیل است بر آنکه وی حیوان بوده است همچنانکه جماد بود آن را
که حال این بود و با وی این معامله بود آن کی خدای را نشاید خدای شما آن خدایست که جز او
وی خدای نیست واسع شد برهمه چیز علما یعنی علم وی برهمه چیز رسیده و محیط برهمه
چیز باکرده و همه چیز در علم وی نهفته كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا مَنْ أَعْرَضَ
عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَ
سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ
الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا
عَشْرًا همچنین قصه کنیم و بر تو خوانیم از اخبار گذشتگان و پیشینیان که
این قصه کردیم و ما ترا از نزد یک خود ذکری دادیم یعنی قرآن که در وی گذشته آنچه
محتاجند از امور دین هر که روی بوی آورد و آن را چیز دیگر سعادت و نجات یابد و هر
که از او اعراض کند و روی بگرداند و در آیات و دلالات او که دلالت بر توحید او
روز قیامت بار گران گناه بر دارد و در آن بار گران گناه جاوید باشند یعنی در عقوبت
آن و مراد بوزر عقوبت است و بد چیزی و باریست ایشان را آن روز قیامت آن بار گناه
يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ روزی که در آن صور در دمند و گناهکاران را در
آن روز حشر کنیم و برانگیزیم و گرد آرند سیاه روی و کبود چشم و این علامت دوزخیانست
گفته مراد از این کبود نابینایانست یعنی ایشان را نابینا برانگیزند يَتَخَافَتُونَ
بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ با هم نرم نرم گویند که در دنیا مگر ده روزی به آوازی نرم و آهسته گو
چه آن روز در نظر ایشان آید از هول آن روز با یکدیگر گویند إِن لَّبِثْتُمْ

بمانده در دنیا مگر ده روز یا ده شب مدت بودن ایشان در دنیا یا در گور کوتاه و اندک
شمرند از درازی مدت آخرت نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ
يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ
الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا
لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ
لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا
ما عالم تریم و داناتر بدانچه ایشان گویند آنگه کی از ایشان گوید و او بهترین و فاضلترین
ایشان باشد از روی عقل که شما مقام نکرده اید در گور مگر روزی ایشان را مقام
در گور اندک آید از آنکه از هول و احوال پسین بی خبر بوده باشند ای علی حالی گفت این
پس از عذاب گور گویند یعنی از آنکه عذاب گور منقطع شد تا با کنون این مقدار است
و روا باشد که این آنان گویند که ایشان را عذاب گور نباشد آنگه رسول را گفت
این کافران ترا از کوهها پرسند بگوی خدای تعالی آن را خرد کند چون ریگ و آن
آنگه باد را بروی گمارد تا در عالم پراگنده کند و گفته اند در دریا ریزد فَيَذَرُهَا
پس بگذارد زمین کوهها را یعنی جای و مقام و مقر ایشان را زمین هامون نرم که در وی
هیچ بلندی و پستی نبینی و هیچ نشیب و فرازی نبینی بعضی گفت امت سخت و درشتی
بر روی زمین هیچ عمارت نبینی همه خراب باشد و پست گردد و آن روز که کار و حال
چنین باشد یعنی روز قیامت همه خلقان متابعت داعی کنند آن داعی که خلقان
را به عرصات قیامت خواند و آن اسرافیل علیه السلم باشد که در صور دمد و بر صخره
بیت المقدس بایستد و خلقان را به محشر دعوت کند خلایق از جوانب اطراف روی بوی
آورند و از او میل نکنند و در نگذرند و عصیان و مخالفت نیارند و بدانرا که همه را در آن
روز می باشند و آوازهای همه فرو نشیند و ساکن گردد و کس را زهره نباشد که از هیبت
آن روز آواز بر دارد فَلَا تَسْمَعُ نشنوی مگر آوازی ضعیف و پوشیده عبدالله
عباس گفت همس آواز نرم باشد يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ

إلا من أذن له الرحمن ورضي له قولا يعلم ما بين أيديهم
وما خلفهم ولا يحيطون به علما وعنت الوجوه للحي
القيوم وقد خاب من حمل ظلما ومن يعمل من الصالحات
وهو مؤمن فلا يخاف ظلما ولا هضما آن روز در قیامت
باشد و شفاعت سود ندارد الا آن را که خدای دستوری دهد که در خواه شفاعت کند
و گفتار او پسندیده آید نزدیک خدای تعالی در حق وی از انبیا و ائمه و مؤمنان
و گفته اند که معنی آنست که در آن روز سود نکند مگر شفاعت کسی که خدای وی را دستوری
دهد در شفاعت کردن و گفتار پسندیده بود يعلم ما بين أيديهم وما
خلفهم خدای داند آنچه در پیش ایشان باشد از احوال ایشان حال و استقبال
و آنچه از پس ایشان بود و باشد یعنی در روزگار گذشته یعنی خدای بداند از ایشان
آنچه گذشته است و آنچه آینده است نیست بر ایشان دارند و آنچه روی به آن دارند و
ایشان را علم محیط نباشد و ندانند معلومات خدای را و خاضع و خاشع
گردد خدای را آن خدای را که زنده و پاینده است و مراد به وجوه اصحاب
وجوهست و تخصیص روی بر آن کرد که شریفترین عضوی آدمی روی است و روی
بر روی است و شاید که مراد به وجوه روساء بزرگان باشند وقد خاب
و بی نصیب که بی بهره ماند آنکه وی حمل ظلم و بیدادی بود یعنی آنکه وی کافر باشد
وی خایب و نومید باشد از رحمت خدای و هر کس که وی عمل صالح کند در این
که مومن باشد از ظلم نترسد و از شکستگی و نقصان حق خود نترسد عبدالله
عباس گفت که نترسد که از حسنات وی چیزی نقصان کنند و در سیئاتش افزایند
وكذلك أنزلناه قرآنا عربيا وصرفنا فيه
من الوعيد لعلهم يتقون أو يحدث لهم ذكرا
فتعالى الله الملك الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل أن يقضى
إليك وحيه وقل رب زدني علما ولقد عهدنا

إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزما چنانکه فرستادیم
بر تو این آیات که مشتمل است بر وعده و وعید و فرستادیم تو قرآن را به زبان عربی
و مکرر گردانیدیم در وی از انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند
از عقاب آخرت و پرهیز کنند از معاصی یا این قرآن ایشان را شرفی و بزرگی حاصل کند بسبب
ایمان و پند و موعظتی و عبرتی به بار آرد فتعالى الله الملك الحق بزرگوار
است پادشاهی که سزاوار است به پادشاهی او را حق است و دیگر را باطل چون ذکر
قرآن کرد در سبیل استطراد رسول علیه السلام را گفت که چون جبرئیل علیه السلام وحی
آورد تو به خواندن تعجیل مکن پیش از آنکه وحی گذارده شود و تمام گردد و آیه مفسر آن که
سبب نزول آن بود که رسول صلوات الله علیه قرآن بر وی خواندی از حرص در آن تعجیل
می کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت قرآن بر صحابه خود می خوان و ایشان را
بیاموز تا آنکه تنگ معانی و مجمل آن را مفصل باز شناسی و از خدای تعالی زیادتی
علم خواه و بگوی خداوندا مرا علم بیفزای و دانش مرا زیادت گردان ولقد
عهدنا إلى آدم ما عهد کردیم و وصیت نمودیم آدم را که گرد درخت نگردد
طاعت شیطان ندارد آدم آن عهد و وصیت را فراموش کرد و ما او را عزم نیافتیم
بر معصیت یعنی عرض او مخالفت فرمان ما نبود قتاده گفت عزما او صبرا او را صبر و
شکیبایی نیافتیم و عزم ارادتی باشد مقدم بر فعل و ای توطین نفس بر فعل
وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس
أبى فقلنا يا آدم إن هذا عدو لك ولزوجك فلا
يخرجنكما من الجنة فتشقى إن لك ألا تجوع فيها ولا
تعرى وأنك لا تظمأ فيها ولا تضحى فوسوس
إليه الشيطان قال يا آدم هل أدلك على شجرة الخلد
وملك لا يبلى فأكلا منها فبدت لهما سوآتهما
وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة وعصى آدم ربه

فعوتی وبادکن ای محمد صلی الله علیه وآله چون گفتیم ما فرشتگان را که ای فرشتگان آدم
را سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که او ممتنع شد و امتناع کرد و سجده نکرد ما گفتیم ای آدم این
ابلیس دشمن تست و دشمن زن تو حوا مبادا که شما را به وسوسه از بهشت بیرون کند
آنگه گفت ای آدم تو رنجه شوی و بدبخت گردی اسناد شقاوت با آدم کرد و حوا را بی
آنکه مراد به شقاوت تعب و رنجست در طلب روزی و نفقه و این مرد را آن را باشد نه زن را
از آنکه نفقه زن بر شوهر واجب بود سعید جبیر گفت که آدم علیه السلام چون بزمین آمد
برای او گاو ورزا سرخ آوردند آدم بر آن گاو کشت و زراعت میکرد و زمین را
می شورید و عرق میریخت از پیشانی خود و میگفت این آن شقاوتست که خدای تعالی
مرا گفت فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى إن لك ألا
تجوع فيها تر او این بهشت آنکه تا اینجا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی در
زمین همچنین نیست که اینجا گاه سیر باشی و گاه گرسنه گاه پوشیده و گاه برهنه
وانك لا تظمؤا فيها وا گرسنه نشوی در بهشت و حرارت گرما نیابی و این چهار
چیزی که طعام و شراب و لباس و مسکن است که از آفتاب و سرما نگاه دارد از ضرورت است
که مدار کفاف آدمی بر آنست و از این چاره نیست فوسوس إليه الشيطان
دیو وسوسه خود به آدم علیه السلام رسانید یعنی آدم را وسوسه کرد و او را گفت
ای آدم راه نمایم ترا بر درخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نشود که ابلیس آدم
علیه السلام را گفت حال تو چونست در بهشت گفت همه بهشت مرا مباحست تا هر جا از
او میخورم خز یک جنس درخت ابلیس در این حال گفت من ترا درخت خلد راه نمایم که
هرکس از آن بخورد جاوید در بهشت باشد و ملکی که کهنه نشود آدم علیه السلام گفت
آن درخت کدامست ابلیس گفت آن درخت که ترا از آن منع کرده اند آدم گفت
من از این درخت تناول نکنم و از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض از این نصیحت
تو است و خیر تو آدم علیه السلام به سوگند آن ملعون فریفته شد و ظن او چنان بود که
کسی بسوگند بدروغ نخورد آدم و حوا از آن درخت بخوردند و بی در آمد و جمله از تن

ایشان در ربود ظاهر شد عورت ایشان و تاج از سرشان برداشت ایشان
چون برهنه ماندند در ایستادند و برگ درختان بهشت در هم میدوختند تا از
وی عورت پوشش ساختند و گفته اند برگ انجیر بود وعصى آدم ربه
آدم علیه السلام مخالفت امر خدای خود کرد و معصیت یعنی مخالفت باشد اگر
واجب باشد و اگر سنت و از ثواب بی بهره و خایب گشت چون با دلیل عقلی
معلوم است که پیغمبران مخالفت امر خدای نکنند و اینجا مخالفت امر سنت پس این
مخالفت سنت بوده باشد و خدای تعالی چنانکه امر به واجب کند به سنت نیز کند
و مخالفت امر سنت بر معصیت بوده باشد اگر گویند بدین قاعده لازم آید که پیغمبران
خدای همیشه عاصی باشند چه ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات گوییم پیغمبران
این لفظ اجرا نکنند برای آنکه این لفظ در عرف مخصوص شده است به فعل
قبیح و تارک واجب اما مجازا روا باشد چنانکه گویند خدای تعالی فلان پیغمبر را به کاری
فرمود و وی عاصی شد و در لغت و موده و غی در کلام عرب بمعنی خیبت آمده است
چنانکه شاعر گفت فمن یلق خیرا یحمد الناس امره ومن یغو لا یعدم
على الغي لائما یعنی هر که مال دارد مردمان او را حمد کنند و کار او ستوده دارند
اگرچه نباشد و هر که او درویش باشد و از مال جانب او را بر درویشی ملامت کنند و تهمت
نهند یعنی ملامت کننده بسیار یابد ثم اجتباه ربه فتاب
عليه وهدى قال اهبطا منها جميعا بعضكم
لبعض عدو فاما ياتينكم مني هدى فمن اتبع هداي
فلا يضل ولا يشقى ومن اعرض عن ذكري فان له
معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعمى قال رب
لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا قال كذلك اتتك
اياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى پس آنگه خدای تعالی
او را برگزید و توبه او قبول کرد و به بهشت داد و راه نمود به آن کلمات که چون آن کلمات

گفت وا و حوا بخواند خدای تعالی توبه او قبول کرد گویند که چون آدم گناه نکرد
چرا توبه کرد و توبه جز از گناه نباشد جواب آنست که توبه طاعتی است از طاعات حظ
او حصول ثواب بود و توبه را اثری نیست در اسقاط عقاب به تفضیل باشد پس
توبه طلب ثواب باشد و قبول توبه ضمان ثواب و توبه پیغمبران از سبیل خضوع
و خشوع و اخبات و انقطاع باشد بخدا و عوض از او تحصیل ثواب و درجات
در این آیه معنی لطف است چنانکه وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى
قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا خطاب به آدم و حوا است چون اصل آدمیان
بودند ایشان را بمنزلت جمله ذریتشان گردانید و خطاب با همه کرد و گفت بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ گفتند به آدمست و ابلیس ایشان را گفت یعنی آدم و حوا را که فرو
شوید از این بهشت بعضی از شما دشمن بعضی شید شما همه دشمنان یکدیگرید اگر بیاید شما را
آید از من هدایتی و لطفی و پیغمبری و کتابی هر که او متابعت آن کند و پیرو آن باشد
او گمراه نباشد در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت بیرون کردن از بهشت عقوبت نبود
تا گویند که آدم چون گناه نکرد چرا او را از بهشت بیرون کردند زیرا که عقاب مضرتی
باشد مستحق مقرون به استحقاق و اهانت و این فوت منفعت باشد از آدم و فوت
منافع عقاب نباشد که اگر بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودندی چه در مقدم منافع
را نهایت نیست که به ایشان توان رسانید حاصلا پس اخراج از سبیل مصلحت بود
آنچه تعلق مصلحتی دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد تا شاد و راحت نگردند بود
مصلحتی در آن بود که آنجا باشند و چون شاد گردند مصلحت بگردید و صلاح آن باشد
که از آنجا به زمین آیند و خدای تعالی آدم را خود برای زمین آفریده چنانکه گفت إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي و هر که اعراض
کند از ذکر من یعنی از قرآن و نظر کردن در دلایل و تبیانات او را معیشتی باشد تنگ
زندگانی تنگ ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم از تفسیر این
آیه که مراد به معیشت ضنک عذاب گور است و فشار و تنگی او قتاده گفت این معیشت

او را در دوزخ باشد ضحاک گفت کسب حرامست عبد الله گفت هر آن مالی که به بنده
از بندگان خود دهم اگر اندک باشد و اگر بسیار و هر او در آن خیری نباشد از
معیشت ضنک بود معنی آیه آنست که هر کس که از ذکر خدای و رای خود عدول
کند روزی بر وی تنگ شود اما بسیار کافران را می بینیم که معیشت بر ایشان
فراخ‌ترست از آنکه بر مومنان معنی آیه آنست که آنان که به قیامت اعتقاد ندارند
هرچه نفقه می کنند آن را غرامت شمارند برای آنکه بر آن ثواب و عقاب
و آن را عوض طمع ندارند آن خرج و نفقه بر ایشان سخت آید ابو سعید خدری
گفت این معیشت تنگ آنست که چون در گورش نهند گور بر وی تنگ شود چنانکه پهلوها
بشکند بگذر کنند و بر وی مسلط کنند در گور نود و نه اژدها را که هر یکی را هفت سر باشد
ما را و را میدرند و گوشت او را می خورند تا به روز قیامت و اگر یکی را از آن ماران یکدم
در زمین دمد هرگز زمین نبات نرویاند سعید بن جبیر گفت بدین قناعت و حرص نفی
دو کل هر که از ذکر من اعراض کند قناعت از او بستانند تا سیر نشود وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ و حشر کنیم روز قیامت او را نابینا عبد الله عباس گفت از حجت نا
بینا بود حجتی نبود او را آن از خیر و طریق ثواب نابینا بود یعنی هیچ راه نه
گوید خداوندا مرا چرا نابینا برانگیختی و بنده گردی و من بینا بودم و این دلیل
میکند بر آنکه عمی آفت چشمست می بود که گفت من در دنیا خود بینا بودم به حجت خود
یعنی شبهه را میدانستم که حجتست قَالَ كَذَٰلِكَ خدای تعالی می فرماید
همچنین کردی آیات ما را که به تو آمد در و نظر نکردی و به او بینا نشدی و ترک آن
نکردی و آن را فراموش کردی همچنین امروز ترا فراموش کنند از ثواب و بگذارند
تا در عقاب وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ
بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ أَفَلَمْ يَهْدِ
لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ
فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ و همچنین جزا دهیم هر کسی را که اسراف کند و پای از حد خود بیرون نهاد و فسق ورزد و به آیات خدای ایمان نیاورد و آزار او روا داشت و عذاب آخرت و رنج قیامت و دوزخ سخت زشت و باقی و پاینده تر و این آیه دلیل است بر آنکه معیشت عذاب گور است یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و بدبختی و غرامت در خرج و نفقه عیال أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا آشکار او نمود و عبرتی و پندی نشد آنکه مشاهده می کنند و معاینه می بینند آثار و منازل و جایگاه بسیار از جباران و گردنکشان که ما ایشان را هلاک کردیم از عاد و ثمود و غیر ایشان که هر وقت که در پیش تجارت شام میروند و می بینند و هستند که درین عبرتی و موعظتی و دلالتی است خداوندان عقل را وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ و اگر نه از برای حکمی است که صادر و سابق گشت از خدای تو در تأخیر عذاب ایشان و اجل مسمی که نهاده شد و نام برده مر ایشان را تا حجت بر ایشان لازم گردد هر آینه که عذابی ایشان را لازم بودی و هلاک ایشان را واجب شدی چنانکه لازم شد بر امت سلف فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم صبر کن بر آنچه ایشان میگویند و تسبیح کن بحمد خدای خود پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی پیشین و دیگر برای آنکه این هر دو نماز در نیمه آخرین روز است وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در ساعتهای شب یعنی نماز شام و خفتن عبدالله عباس گفت مراد نماز شب است و بهشتی در شب که از ندو أَطْرَافَ النَّهَارِ و کنارهای روز یعنی نماز پیشین بقول قتاده و گفته و مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ نماز شام است و خفتن و دیگر است که در طرف آخرین آن روز است و

و برین وجه تکرار برای اختصاص نماز و اوقات نماز کرد لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ بشفاعت و بدرجه که یابی وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خطاب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و مراد امت اوست از جمله مکلفان گفت چشم مکش و منگر بآنچه ما دادیم و تمتع گردانیدیم باین اصناف و انواع این کافران را از زینت و آرایش دنیا از مطاعم و ملابس و مشتهیات آنچه نفس ایشان میخواهد و دل ایشان میخواهد و آرزوی تمنای آن میکند از انواع مال و ملاهی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا تنظروا الی من هو فوقکم وانظروا الی من هو اسفل منکم فانه اجدر ان لا تزدروا نعمة الله علیکم در کسی منگرید که مال او بیش از شما باشد بلکه در کسی نگرید که فروتر از شما باشد که آن اولیتر باشد که نعمت خدای بر خود حقیر ندارید و در این معنی شاعری بیتی دو گفته

زمانه پندی آزادوار داد مرا
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
زمانه پند مرا گفت و چشم دل بگشا
که از زمانه نه پند است و پای در بند است
بر آن کسی که فزون از تو آرزو چشم مکنی
بدان نگر که بحال تو آرزومند است

ابو رافع گفت که رسول صلی الله علیه و آله مرا بر دیگری جهود فرستاد تا از او قرض خواست گفت من چیزی بی رهن به قرض ندهم رسول صلوات الله علیه را سخت آمد خدای تعالی این آیه فرستاد لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ما ایشان را نعمت حیات دنیا دادیم تا ایشان را امتحان کنیم و بیازماییم تا شکر آن و ادای آن حقوق از آن قیام می نمایند یا اگر شکر گویند نعمت در زیادت کنیم و اگر کفران آرند این نعمت را از ایشان بگردانیم

و به عذاب آخرت مبتلا گردانیم وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی خدای تو در آخرت
بهتر است از این باقی تر و از این روزی که نعمت نبوت را بهتر است از آنچه ما ایشان را
به آن ممتنع گردانیده ایم اکرام کردن مر او را و گفت بفرمای اهل بیت خود را و زیر
دستان و قوم خود را و امت خود را به نماز و تو بر نماز و کید از دن نماز و فرمودن
نماز صبر کن و پیوسته عبادت بجای آور و غم روزی مخور که ما ترا روزی رسانیم
و ما از تو می خواهیم تا خود و اهل بیت خود را روزی دهی ترا و اهل ترا ما روزی دهیم
عاقبت پسندیده و بهتر انجام نیکو اهل تقوی و پرهیزکار راست از ابو سعید
خدری روایتست که چون آیه آمد رسول صلوات الله علیه و آله بر خانه فاطمه و علی
ابن ابی طالب علیهما السلام می آمد مدت یک ماه در وقت هر نمازی و میگفت
الصلوة رحکم الله وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ کافران گفتند
چرا محمد صلی الله علیه و آله به ما آیتی و معجزی نیارد از خدای خود از آنکه ما از وی
می خواهیم ایشان را گفته شد نه به ایشان آمده و معجزه و آنچه در صحف اولین
و کتب پیشینان است یعنی چون رسول صلوات الله علیه خبر دهد ایشان را از آنچه
در کتب اول از توریه و انجیل و زبور و صحف و آن نه دیده و نخوانده و نشنیده
و اخباری که بکند مطابق خبر بود و در این کتابها این نه آیه است
و معجزه باشد و وجهی دیگر آنست نه این آیه که ایشان اقتراح میکنند از پیغمبران دیگر
اقتراح کردند چون آیه بفرستاد ایمان نیاوردند حال ایشان نیز همانست اگر آنچه
میخواهند بنماییم و ایمان نیاورند مستحق عذاب استیصال گردند چنانکه ایشان
گشتند وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ
قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ
آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ
فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ
اهْتَدَى و اگر ما ایشان را هلاک کنیم به عذاب پیش از فرستادن

رسول و اظهار آیات لَقَالُوا ایشان گویند روز هلاکت و روز قیامت که ای
خدای ما چرا به ما رسول نفرستادی تا متابعت آیات کردیمی پیش از آنکه ذلیل
شویم و هلاک گردیم قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ بگوای محمد صلی الله علیه و آله و
سلم بگوای محمد که هر یکی از ما منتظر است و چشم میدارد ما منتظر فتح و ظفر و نصرتیم
که خدای ما را وعده کرده است ما را بر شما و شما منتظر گردش روزگار و دایره بد آمد
بر ما فَتَرَبَّصُوا پس چشم دارید بنگرید بدانچه شما توقع می کنید صورت
امر است و مراد تهدید فَسَتَعْلَمُونَ و زود بود که ببینید که خداوندان راه
راست که بوده اند و کیست آنکس که او راه یافته است ما یا شما تمت بعون الله تعالی

صد و دوازده آیه است از ابی کعب روایتست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت هر که سوره الانبیاء بر خواند خدای تعالی روز قیامت حساب وی
آسان کند و هر پیغمبری که ذکر ایشان در قرآنست بر او سلام کنند و درود دهند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ
مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ
وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ خدای تعالی در این آیه وعظ فرموده از قیامت و
نزدیک آمدن وی خبر فرموده تا مکلفان اندیشه کنند و کار قیامت ساخته گردانند
و گفت نزدیک آمد مردمان را حساب ایشان یعنی روز قیامت که در آن روز حساب
و شمار خلقان کنند و از کرده و گفته ایشان باز خواست کنند و به قلت زمان

باقل مسافت مکان باشد میان دو چیز و از اینجا گفته اند که کلما هو آت قریب
هرچه آمدنیست آمده است آورده اند که قیس بن ساعده را دیدند بر شتر نشسته در
سوق عکاظ مردم را وعظ میکرد و میگفت ایها الناس ان من عاش
مات ومن مات فات وکل ما هو آت آت هر که زنده است بمرد فایت شد
وهرچه آمدنیست آمده است یعنی بحکم آمده وهم فی غفلة وحال آنکه
که ایشان در غفلت و بی آگاهی اعراض می کنند از آن وعده و ل مینمایند و ترک
میکردند از حساب قیامت غافل و از اندیشه کردن در عاقبت و سر انجام کار
خود معرضند ما یاتیهم نیامده بایشان هیچ ذکری و نیامد هیچ یادکردی
یعنی کتابی وهم ادیه این ذکر قرآنست به اتفاق نیامده ایشان را هیچ ذکری محدث
و قرآن تو نزدیک خدای ایشان الا که استماع کنند آن را و شنوند و در حال
شنیدن بازی کنند در آیت دلیل است بر آنکه قرآن محدث است برای آنکه قدیم
اسم محدث بر وی جاری کرده است و محدث نقیض قدیم باشد و بعضی ایشان گفته اند
که مراد ذکر محدث الا استمعوه دلیل است بر بطلان قول ایشان که مسموع
کلام باشد نه ذات کلام مسموع باشد و ذات محدث نی اما انکس که خدای را محسوس
محسوس همراه کرد است گوید عجب باشد که همراه مسموع گوید لاهیة
قلوبهم دلهای ایشان بلهو و طرب پنهان با یکدیگر راز گفتند آنها که ظالمان
اند و گفتند هل هذا الا بشر مثلکم این محمد صلی الله علیه و آله
مثل شما آدمی است و وی را بر شما هیچ مزیتی نیست انجه میکند و میگوید
سحر است جادوی افتاتون السحر شما به سحر و جادوی می آیید و حال آنکه شما
می بینید و میدانید که آن سحر است قال ربی یعلم
القول فی السماء والارض وهو السمیع العلیم بل
قالوا اضغاث احلام بل افتریه بل هو شاعر فلیاتنا
بایة کما ارسل الاولون ما آمنت قبلهم من

قریة اهلکناها افهم یؤمنون وما ارسلنا
قبلک الا رجالا نوحی الیهم فسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا
یاکلون الطعام وما کانوا خالدین بگوای محمد صلی الله
علیه و آله وسلم که خدای تعالی سخنی که در آسمان و زمین باشد آن داند و شناسد
این سخن که شما پنهان میگویید گر آن میگویید چگونه از او نشناسد شناسد و داند که او خدای
شنوا و داناست ذکر قول کرد برای آنکه او عامست آشکارا و نهان را شامل است که
اخراب کرد از آن و گفتند که این که از آن گفته سخنی دروغ است که از خود افترا کرده
است و فرا هم بافته و از این نیز هم بازآمدند و گفتند او شاعرست و سخن او شعرست
و این همه از عجز و تحیر گفتند بی اندیشه و این اقوال متناقض از جهل گفتند و
برای آنکه اضغاث احلام را هیچ معنی نباشد و از اینجا خوابهای شوریده را که اصل
ندارد اضغاث احلام خوانند و آنچه گفتند که او میگوید از خود و می نهد
بر خدای میبندد دروغ و باطل گفتند برای آنکه ایشان را به کرات و مرات گفته
که اگر آنچه وی آورده است مفتریات فاتوا بعشر سور مثله مفتریات
شما بیارید و آنچه گفتند که او شاعرست همه هرزه و باطل گفتند برای آنکه ایشان
آن بودند که شعر شناختند ایشان همه فصاحت داشتند و بعضی شاعر بودند چون
از این همه فرو ماندند گفتند فلیاتنا بآیة کما ارسل الاولون
گو بیار آیتی و دلالتی و معجزتی چنانکه پیغمبران پیش آوردند و ایشان آیات و دلالات
و معجزات فرستادند حق سبحانه و تعالی گفت ما آمنت قبلهم من قریة
پیش از ایشان اهل هیچ شهری و هیچ دهی که ما ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند
بآنکه ایشان آیه آیه یعنی چنانکه اولیشان را آیات فرستادیم ایمان نیاوردند
بآنکه آیات و معجزات به ایشان آمدی ایشان ایمان خواهند آوردن بآنکه این
آیه آید یعنی چنانکه اولینشان را آیات فرستادیم ایمان نیاوردند اینان نیز اگر آیات

و نشنیم ایمان بیاورند و مخالفت کنند اگرچه پیشتر ایشان مستأصل شوند چنانکه این
شدند چون آن کافران رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند هَلْ هٰذَا
اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ این محمد آدمی است مثل شما حق تعالی جواب ایشان داد و نفرستادیم
وَمَا اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ اِلَّا رِجَالًا پیش از تو پیغمبران را که فرستادیم
مردان بودند و پیغمبری چون ایشان را نفرستادیم وحی جز مردان نیامد اگر در شبهت
وی را اما چون برابر می‌کنند چرا از پیغمبری وی و آن مردان که ما بایشان وحی
کردیم بپرسید از اهل ذکر یعنی از علما بپرسید تا اهل ذکر کیست معمر از اذن خلافت
از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که او گفت اهل ذکر ما هستیم و مراد به ذکر رسول
یعنی فاسئلوا آل محمد از آل محمد بپرسید و همچنین روایت از صادق علیه السلام ذکر کرد
و خدای تعالی رسول را ذکر خوانده است در قول ذِکْرًا رَسُولًا حسن بصری گفت
مراد اهل تورات و انجیل‌اند ابن زید گفت مراد اهل قرآن‌اند که خدای تعالی قرآن را
ذکر خوانده در قول وَاَنْزَلْنَا اِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ و فایده در سؤال
از ایشان آن است اگرچه در قول ایشان یعنی جهودان و ترسایان حجتی نیست که چون
مجرد وصف تواتر باشد خبر ایشان علم ضروری حاصل شود چون تشنه بود با در
مشاهده دیگر آنکه ایشان خصمند اعتراف ایشان حجت باشد وَمَا جَعَلْنَا
هُمْ جَسَدًا ما این پیغمبران را شخصی نیافریدیم که او طعام نخورد چون ایشان را
آدمی آفریده‌ایم چون دیگر آدمیان هر آینه ایشان را گزیر نباشد از آن از طعام و
شراب و ایشان جاوید نبودند و فانی شدند هیچ آدمی جاوید نماند و مانند این است
این آیه وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ اَفَاِنْ
مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ
فَاَنْجَیْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَاَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ لَقَدْ
اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ کِتَابًا فِیهِ ذِکْرُکُمْ اَفَلَا ٥
تَعْقِلُونَ وَکَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْیَةٍ کَانَتْ ظَالِمَةً وَاَنْشَأْنَا

بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِینَ فَلَمَّا اَحَسُّوا بَأْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا
یَرْکُضُونَ لَا تَرْکُضُوا وَارْجِعُوا اِلٰی مَا اُتْرِفْتُمْ فِیهِ
وَمَسَاکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ وَقَالُوا تسئلون
یَا وَیْلَنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ پس ما وعده که ایشان را دادیم از وعد
ظفر و نجات از دشمن و اهلاک کافران آن وعده راست کردانیدیم و در آن
وعده با ایشان راست گفتیم پس ایشان را رها کردیم و آنان را که ما خواستیم با ایشان
از ایشان و متعدیان را اهلاک کردانیدیم لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ بشما
فرستادیم کتابی که در آن کتاب ذکر شماست و شرف شما و ذکر بمعنی شرف باشد چنانکه
وَاِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ و در این کتاب آنچه شما محتاج آیید از
کارهای دینی آن را در می‌یابید و عقل خود را کار نمی‌فرمایید و اندیشه نمی‌کنید وَ
کَمْ قَصَمْنَا و ای بسا که شکستیم و خراب کردیم از شهرها و دیهها که اهل
آن ظالمان و ستمکاران بودند و کافران و ما ایشان را به گناه ایشان هلاک
کردانیدیم و از پس هلاک ایشان قومی دیگر بیافریدیم و رسل ایشان را اتباع پس اگر
که اهل آن شهرها عذاب ما را بدیدند و در حس خود آوردند اِذَا هُمْ مِنْهَا
یَرْکُضُونَ یعنی ناگاه دیدی که ایشان از آنجا می‌دویدند و می‌گریختند
حق تعالی نزد آن ایشان را گفت بر سبیل تقریع و توبیخ لَا تَرْکُضُوا
تا حشر مکنید و مدوید و باز آیید با نزد آنچه مترف و منعم بودید از مال و ملک و
اسباب و مسکنهای شما اگر بر سبیل تهکم گفته باشد که از شما سؤال کنند و
بپرسند از آنچه بر شما رفت با حشم و خدم شما بیایند و از شما سؤال کنند که ما را آنچه میبوده
تا مسئال کنیم عبدالله عباس گفت تا از شما بپرسند که پیغمبر شما کجا گشت قتاده گفت تا
سایلان بیایند و از شما چیزی خواهند که شما منعم و متنعم اید ابن عباس گفت
آیه در حق اهل حضور آمد و آن دهی است به یمن و اهل آن عرب بودند خدای تعالی به ایشان
فرستاد پیغمبری نام او حنظله تا خدا را بخوانند و بدانند و بشناسند ایشان

و از آنکه تکذیب کردند و بکشتند خدای تعالی بخت النصر را بر ایشان برگماشت تا ایشان را
بکشت و خانهای ایشان را غارت کرد و زنان و فرزندان ایشان را ببرده
برده و چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت ایشان را گریختن
گرفتند و فرشتگان بر سبیل استهزا گفتند لا ترکضوا و از آسمان در آواز
آمد یا لثارات الانبیاء چون چنان بود به گناه خود معترف شدند و گفتند یا ویلنا
ای وای بر ما که ستمکار بودیم بر خود و بر خلق خدای ستم کردیم فما
زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین
وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین
لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین
بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و
لکم الویل مما تصفون وله من فی السموات
والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته
ولا یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
همیشه از گفتار یا ویلنا دعای ایشان بود و مقالت ایشان تا آنکه که ما ایشان را
هلاک کردیم و چون گیاه درویده و کشت بریده و فرو مرده گردانیدیم یعنی ایشان
بر جوع چون زرع تر و تازه بودند بتیغ عذاب ایشان را درویدیم و چون فروزنده
و سوزنده بودند خشم فرو میرانید ایشان را وما خلقنا السماء و ما این
آسمان و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است به بازی نیافریدیم برای منافع
خلقان آفریدیم تا از او نفع گیرند دینی و دنیاوی و در او نظر کنند و به صانع و
آفریدگاری رسند و وی را بدانند لو اردنا اگر خواستیمی آن را به بازی
گرفتیمی از نزدیک قدرت و توانایی خود چنانکه جز ما کسی را بر آن اطلاع نبودی
و گفته اند این رد بر کسانیست که خدا را فرزند گفته و مراد به لهو فرزند است یعنی اگر
ما زنی گرفتیمی یا فرزند از نزدیک خود گرفتیمی نه از آدمیان چون مریم و عیسی علیهما السلام

و غرض آن اگر این کردمی که فرزند گرفتمی لیکن نکردمی که این معنی بر ما روا نیست
بل نقذف بالحق علی الباطل بلکه ما حق را بر باطل بزنیم و جد را بر لهو
غالب گردانیم و جد لهو نیست کنیم و باطل را ناپدید گردانیم چون جنگی باطل نیست
و ناچیز گردد و این بر سبیل تشبیه و تمثیل است یعنی حجت را تشبیه به سلطان
چنان غالب و قاهر باشد که اگر محکم شود بر مغز او آید دماغ او را باطل کند و دعا
از وی بر آرد و آنگه آن کافران گفت شما را ویل و ای بر آنچه شما صفت می کنید خدای را
و بر وی روا میدارید از زن و فرزند و لهو و لعب وله من فی السموات
والارض و هر کس که در آسمان و زمین است خدای راست ملک اوست و در
دست تصرف اوست تا چنانکه خواهد میدارد و میگرداند و آنکه نزدیک وی اند
و از فرشتگان مقرب یعنی و بر مسافت ایشان با شرف و منزلتی که نزدیک
خدای دارند از عبادت و بندگی با وی سرکشی و گردن کشی نمی کنند و از عبادت او
خسته و ملول نمیشوند خدای را در شب و روز تسبیح میگویند و ذات مقدس وی را
از آنچه لایق حضرت وی نیست تنزیه می کنند و سست نمیشوند و ضعف نمیگیرند
ام اتخذوا آلهة من الارض هم ینشرون
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب
العرش عما یصفون لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون
ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم
هذا ذکر من معی وذکر من قبلی بل اکثرهم
لا یعلمون الحق فهم معرضون حق سبحانه و تعالی از آن کلام
اضراب کرد با ام منقطعه و در سخن کافران شروع کرد و گفت این کافران خدایانی
گرفته اند که از زمین اند یعنی از جنس زمین اند چون سنگ و چوب و آهن و روی و آنچه
بدین ماند از معادن که ایشان یعنی خدایان ایشان مردگان را زنده گردانند
از آنکه دعوی خدایی ایشان می کنند و استحقاق نام خدایی دارند الا آن ذاتی

که قادر باشد بر جمله مقدورات و شاید که مِنَ الْاَرْضِ از صله یُنْشِرُونَ باشد
یعنی خدایان که زنده گردانند از زمین مردگان را یعنی خدایی آن را باید گرفت که
بر احیا قادر باشد و بر اماتت نه دیگر دانند و از خاک بر انگیزد انگه گفت لَوْ كَانَ
فِيهِمَا آلِهَةٌ اگر در آسمان و زمین خدایان بودندی غیر از خدای آسمان و زمین
تباه شدندی پس چه خدایان باشند جز یک خدای و متکلمان دلیل ممانعت از
اینجا گرفته اند گفته اند خدای یکی است اگر دو بودی باشد میان ایشان ممانعت
ممکن بود و ممتنع نبودی پس نبودی بوده انگه یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن را و مراد
هر دو بر آمدی ما مراد هیچ یک بر نیامدی نبودی بوده انگه فعل ممتنع بودی از دو
قادر و این معنی معقول و این نبودی باشد با تفرقه در انگه مراد او بر نیامدی چون
همه قسمتها باطل شد این بماند که نشاید با خدا خدای باشد و او را شریکی
و انبازی باشد در الهیت فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ منزه است
خدای تعالی که خدای عرش عظیم است از انچه این کافران آن را صفت می کنند و ثنا
و بهتان می کنند لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ از انچه خدای کند سوال نکنند زیرا که
وی حکیم است افعال وی همه حکمت و صواب باشد و ایشان سوال کنند که چرا کردند از
انکه جهل و غفلت بر ایشان غالب است انگه گفت اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً یا ایشان خدایانی گرفته اند از دون خدای بگو این کلمه استفهام که
ایشان کرد انگه گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را که برین دعوی
که شما می کنید حجتی بیارید و برهانی بنمایید که مر آن حجت دعوی که آن در باب عاری
باشد مقبول نباشد انگه گفت هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ این قرآن ذکر
آنان است که با من ذکر اند از امت در انچه ایشان را بدان حاجت باشد از
حلال و حرام و قضایا و احکام و انچه مصالح ایشان بدان باز گردد و ذکر آنست
که پیش از من بودند از اخبار انبیا و امتان گذشته چنانکه رسول صلی الله علیه و
آله و سلم گفت در وصف قرآن فِيهِ خَبَرُ مَا قَبْلَكُمْ وَ

وَنَبَاءُ مَا بَعْدَكُمْ و فصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل انگه گفت بَلْ
اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نی که این هیچ حجت آفت آنست که بیشترین
ایشان نمیدانند لاجرم از او اعراض می کنند و زو بر می گردند
وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ اِلَّا نُوحِي اِلَيْهِ اَنَّهُ لَا
اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدُونِ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا
سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ
وَهُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
وَلَا يَشْفَعُونَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ
ما نفرستادیم پیش از تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ رسولی و هیچ پیغمبری
الا که وحی کرده شد که هیچ خدای نیست که پرستش را سزد مگر من که آفریدگار
جهانم مرا پرستید و جز از من خدای مگیرید ایشان یعنی کافران و مشرکان گفتند
که خدای فرزند گرفت و ایشان قبیله خزاعه بودند که گفتند فرشتگان دختران خدایند
سبحانه منزه است از انکه وی را فرزند باشد بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ
نی فرزندان خدای نیستند بندگانی اند گرامی و بزرگوار بر خدای سبقت نگیرند به گفتار
زیرا که آن نه از ایشان است از انکه خدای گوید و فرماید ایشان نیز گویند و بدان کار فرماید
هیچ نفرمایند و نکنند مگر به امر و فرمان وی يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
میداند انچه پیش ایشانست و انچه بعد از ایشانست عالم است به انچه می کنند
و نمی کنند و انچه تقدیم و تاخیر می کنند و ایشان شفاعت نکنند مگر کسی که خدای دین او را
پسندیده باشد و راضی باشد که در حق وی شفاعت کنند عبدالله عباس گفت
یعنی انکس را که گوید لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ و اصحاب وعید را در این آیه دلیلست که
بر انکه اهل کبایر را شفاعت نکنند و بر قول عبدالله عباس و بر قول دیگران رای انکه
رضی مطلق است مقید نیست شاید که بعضی از اعمال که کرده باشند پسندیده بوده

چه در میان اعمالی بود او را پسندیده که شفاعت برای آن باشد در حق او و اگر
گفت وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ و ایشان از تقصیر در اعمال ترسان باشند
و از خوف عقاب او تسبیح معصیت نکنند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ
إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ
نَجْزِي الظَّالِمِينَ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَجَعَلْنَا
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا
فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ وَجَعَلْنَا
السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ
حق سبحانه بر سبیل تهدید مشرکان را گفت که هر کس که گوید از فرشتگان من از
فرشتگان و از آدمیان و پریان که من خدایم و بی خدای اقتدا کار جهان
او را دوزخ جزا دهیم و همچنین پاداش دهیم ظالمان را و کافران را
گفت أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا نمی بینند این کافران و نمی دانند
که آسمان و زمین بسته و بر هم نهاده بودند و میان ایشان گشادگی و هوایی
نبود ما او را بگشادیم و در میان هوایی پیدا کردیم کعب الاحبار گفت خدا آسمان
و زمین آفرید و بر هم نهاده بود بادی فرستاد تا آن را از هم جدا کرد می گفت
و ابو صالح و سدی گفت که جمله یک طبقه بود آن را بشکافت و هفت طبقه کرد و زمینها
همچنین هفت طبقه کرد و گفته اند آسمان را به باران گشاده کرد و زمین را به نبات
و بنیش وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و ما هر حیوانی که او هم از آب آفریده ایم و نظیر آیت
وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ آیا تصدیق می کنند و باور ندارند

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و ما در زمین کردیم و پیدا کردیم کوههای
سخت و بلند تا زمین ساکن و ثابت گردد و ساکنان زمین را نجنباند و مضطرب
نگرداند و در کوهها راه پدید کردیم و شکافها پیدا گردانیدیم و جمله زمین را مسخر
ایشان گردانیدیم تا در سهل و جبل او مسکن سازند و در طلب معاش خود و رزق به هر کجا که خواهند
میروند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا و آسمان را
سقف کردیم نگاه داشته از آنکه کس تعرض تواند کردن به نقص و هدم و این
معنی طمع دارد یعنی به رفعت و احکام و انحا رسانیدیم که خلل بها راه نیابد و محفوظ گشت
و از شیاطین نگاه داشتیم بر جوم تا استراق سمع نکنند چنانکه گفت وَ
جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و این کافران از آیات و دلالات
آسمان و زمین اعراض کرده اند و از اندیشه و تفکر در آن روی بگردانیده اند
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَ
الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ
مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ
فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ او آن خدایست که شب و روز آفرید
و آفتاب و ماه آفریده تا آفتاب آید روز باشد و ماه آید شب كُلٌّ فِي
فَلَكٍ هر یکی از آفتاب و ماه و ستارگان در فلک خود شنا می کنند و فلک عبارت
از مجری و مدار ماه و آفتاب است و گفته اند که فلک موجی است مکفوف که مجری ماه و آفتاب
و ستارگان در وی است برای این سباحت گفت عبدالله عباس گفت يَسْبَحُونَ
میگردند و میروند در فلک خود به خیر و شر و شدت و رخا و برای آن به کنایه عقلا
از و خبر داد که فعل عقلا با او حواله کرد و برای آن به لفظ جمع گفت که مراد ماه و آفتاب
و ستارگان است وَمَا جَعَلْنَا و ما هیچ آدمی را در دنیا خلود و جاودانگی
نداده ایم و پیش از تو کسی در دنیا جاودان نمانده اند تا تو نیز جاودان بمانی که گفته اند

نزول این آیه آن بود که کافران گفتند نتربص به ریب المنون ما انتظار مرگ
محمد می کنیم حق تعالی آیه فرستاد و گفت اگر ایشان چشم مرگ تو نهاده اند ما هیچ
کس را در دنیا جاوید نکرده ایم که اگر تو بمیری ایشان جاوید باشند كل
نفس ذائقة الموت هر شی که جان دارد شربت مرگ بچشد و تلخی و شدت مرگ بوی رسد و ما شما
را بیازماییم و امتحان کنیم به بدی و نیکی به بیماری و تندرستی و درویشی و توانگری
و زندگانی و مراد به امتحان و ابتلا از خدای تعالی آن باشد که تکلیف باشد و شما را
بازپسین با ما آرند و تاویل و مرجع شما با ما باشد یعنی سرایی که ما را در آن حکم باشد
و آنجا کسی دیگر را حکم نباشد چنانکه در دنیا هست وَإِذَا رَآكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي
يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ
كَافِرُونَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ
آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ
لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ چون این کافران ترا
ببینند نگیرند ترا مگر به افسوس یعنی ترا افسوس دارند و با یکدیگر گویند که این مرد
ذکر خدایان شما به بدی میکند و ذکر مطلق در عیب و دشنام استعمال کرده اند چنانکه
گفت سمعنا فتى يذكرهم ای یسبهم یعنی شنیدیم که جوانی خدایان ما را دشنام
میدهد و ایشان یعنی کافران به ذکر خدای و توحید وی و کتاب وی کافرند
پس ایشان اولیترند به استهزا کردن از تو از آنکه ایشان بر باطلند و تو بر حق
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سبب نزول این آیه آن بود که کافران تعجیل
عذاب کردند و گفتند که اگر راست میگویی این که خواهد بود حق تعالی خواست که

هم

ایشان را

ایشان را نهی کند از استعجال عذاب اول ابتدا بجنبت آدمی کرد برای آنکه او
در کارها تعجیل میکند و نهی کرد ایشان را از تعجیل در کارها و گفت از جهت آن
نیست از آنکه شما را عجلت و شتاب زده آفریده اند و این طبیعت و سرشت
شماست عبدالله عباس گفت مراد به این انسان آدم است چون خدای تعالی
آدم را می آفرید چون روح به سینه او رسید و خواست که بنشیند تعجیل کرد چه
گفت چون روح به زانوی وی رسید نگاه کرد میوه بهشت دید تعجیل کرد خواست
تا پیش از تمام خلق بر پای خیزد و گفته اند خدای در روز آدینه نماز دیگر آدم
هنوز خلقت او تمام نا شده تعجیل کرد و گفت یا رب استعجل بخلقي قبل غروب
الشمس بارخدایا آفریدن من تعجیل کن پیش از آنکه آفتاب فرو شود و گفته اند
این از مقلوب و تقدیر آنست که خلق العجل من الانسان تعجیل را از آدمی
آفریدند و گفته اند که عجل گلست یعنی آدمی را از گل ساختند و بر این تقدیر مناسب
است به این گفت سَأُرِيكُمْ آيَاتِي آنست که آن خدایی که قادر
بود که آدمی را از گل بیافریند قادر باشد بر آنکه آیاتی که اقتراح می کنند بنماید
و وجهی دیگر آنست که خدای تعالی آدم را به تعجیل بیافرید نه به تدریج چنانکه آدمی را
خلقت به نه ماه تمام کرد آفرید و دیگر آنکه خوی و طبیعت آدمی تعجیل و شتاب
زدگی است تا پنداری او را خود از آن آفریده اند و آنکه گفت تعجیل مکنید
در آیات من زود باشد که آیات خود بنمایم وَيَقُولُونَ مَتَىٰ
هَٰذَا الْوَعْدُ این کافران میگویند که این موعد و وعید که تو میدهی از
نزول و ظهور آیات که خواهد بود و این وعده قیامت که میگویی کی خواهد بود
اگر راست میگویید لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند این کافران
در زمانی و هنگامی که نتوانند که آتش از رویها و پشتهای خود باز دارند و منع
کنند و ایشان را هیچ یاری نکنند و چنین باشد که عذاب از ایشان باز دارند
و معلوم ایشان گردد صدق آنچه ایشان را به آن وعده میدادند [illegible] دانستند که

ایشان ناطلبند انگه گفت بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً یعنی که این قیامت ناگاه به
ایشان آید و ایشان را مبهوت و متحیر گرداند ایشان نتوانند که آن را دفع کنند
و از خود بگردانند و نه ایشان را زمان دهند و مهلت دهند
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ
مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ
أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ
أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ
وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
حق تعالی رسول صلی الله علیه و آله را دل خوشی میدهد و میگوید که تو اولین کسی
نیستی از رسولان که کافران وی را افسوس داشتند بدرستی که پیش از تو با
پیغمبران استهزا داشته اند و در سخن ایشان در باب حشر و نشر و ثواب و
عقاب افسوس کرده اند تا با پیغمبران اقدام نمایند کردن در صبر کردن و ایشان
را منتظر عذاب باید بود که به ایشان رسید چنانکه به آن قوم رسید فَحَاقَ
الَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ پس فرود آمد به آنانکه سخریت و افسوس کردند جزای
ایشان به آن استهزا میکردند انگه رسول را گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
کیست آنکس که شما را نگاه میدارد به شب و روز از خدای یعنی از عذاب خدای و نگاه
از عوارض آفاتی که باشد در شب و روز و گاه و بیگاه و در خشکی و دریا ای ذوالنون
مصری گفت شبی از شبها بیرون آمدم شبی نور در روشن و ماهتاب در کنار نیل
پیرامن گردمی را دیدم که میرفت به شتاب چنانکه در وی رسیدم گفتم همانا که در این چیزی
باشد برابر او شدم بر کنار آب رسید و زغی بیامد و پشت به داشت تا آن گردم بر پشت
او نشست و عبور کرد من گفتم سبحان الله پاکا خدایی که این گردم را بی شنیدن ها

مینابار

نکرد من غنه عبور کردم چون بخشکی رسید دیگر باره با خستن گرفت و من برابر او میرفتم
نگاه کردم بر بالای دیدم مستی افتاده و ماری عظیم پیدا در سینه وی در آمده و قصد کشتن
و من وی داره و آن گردم بیامد و بر پشت آن مار نشست و او را نیشی زد و بکشت
و بینداخت و باز پس گردید من از آنحال اشگفت ماندم در بالین وی بایستادم
و به آواز بلند بیتها گفت آن دم یا نائماً و الجلیل یحرسه من کل سوء یدب
فی الظلم کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فوائد النعم
آن جوان فرا آمد از مرا خواب در آمد من آن حال را با وی حکایت کردم و دست من بوسه
کرد بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ که ایشان از ذکر
خدای برگشته اند و در آیات و دلایل و حجج آن نظر نمی کنند انگه بر سبیل تقریع و توبیخ
گفت أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ یا ایشان را خدایان هستند که از ما و عذاب
ما ایشان را حمایت کنند یعنی کسی از ما حمایت نخشند ما حمایت کنیم و نگاه داریم
خدایان ایشان ایشان را چگونه حمایت کنند که نصرت خود نمی توانند کرد
و خود را از ما نگاه نمی توانند داشت و در صحبت کسی نتوانند رفتن که ایشان را
نگاه دارد بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ بلکه ایشان را تمتع دادیم و از نعمت
برخوردار ایشان کردانیدیم و متمکن کردیم از قبیل ملاذ و شهوات و پدران
ایشان را نعمت دادیم و تحمل عقوبت کردیم بر ایشان تا آنکه عمر ایشان دراز
گشت و حجت بر ایشان لازم شد انگه بر سبیل توبیخ گفت أَفَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند و نمیدانند که ما قصد زمین میکنیم و از اطراف و کنارهای آن می کاهیم
هر روز و هر سال طرفی از آن خراب میکنیم و گفته اند نقصان زمین مرگ علما و
خرابی بلاد باشد و چون خداوند سرای بمیرد سرای خراب شود و گفته اند
موت العلماء خرابی زمین به مرگ علما باشد هرگاه در و عالم صلحا نباشد آن دیار و آن
زمین خراب باشد و اگر چه بود آن را آباد دال شناسی چون حال امت که ما اطراف
زمین را نقص و کم میکردانیم آیا ایشان غالب اند شده غلبه نتوانند کرد رسول را

باچندین معجزات قُل اِنَّمَا اُنذِرُكُم بِالوَحيِ وَلا
يَسمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ اِذَا مَا يُنذَرُونَ وَلَئِن مَسَّتهُم
نَفحَةٌ مِن عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
وَنَضَعُ المَوَازِينَ القِسطَ لِيَومِ القِيَامَةِ فَلَا تُظلَمُ نَفسٌ
شَيئًا وَاِن كَانَ مِثقَالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ اَتَينَا بِهَا وَكَفَى
بِنَا حَاسِبِينَ وَلَقَد آتَينَا مُوسَى وَهَارُونَ
الفُرقَانَ وَضِيَاءً وَذِكرًا لِلمُتَّقِينَ اَلَّذِينَ يَخشَونَ
رَبَّهُم بِالغَيبِ وَهُم مِنَ السَّاعَةِ مُشفِقُونَ هٰذَا
ذِكرٌ مُبَارَكٌ اَنزَلنَاهُ اَفَاَنتُم لَهُ مُنكِرُونَ
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم این کافران را که شما را بوحی میترسانم و اعلام
میکنم کار من اینست و بدست من چیزی نیست الا که شما را عَلَى كُلِّ حَالٍ
حمل کنم قبول کردن کار من نیست چه شما بمثابت کرانید در اصغا کردن و گوش
فرا نا داشتن چرا این وَلَا يَسمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نشنوند کران خواندن
سوی آن شنوانیدن و این بر سبیل مبالغه است در تشبیه و نمود که ایشان در عدم
اصغا بمنزلت کرانند والا در حقیقت شنوا بودند چنانکه شاعر گفت
لقد اسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حيوة لمن تنادي اِذَا مَا يُنذَرُونَ
چون ایشان را بترسانند وَلَئِن مَسَّتهُم نَفحَةٌ و اگر درسد شمه ای و نفحه از
عذاب خدای به ایشان رسد از آن بوی نا خوش گویند ای وای بر ما ظالم
و ستمکار بوده ایم بر نفس خویش و هرچه کردیم از بدی با خود کردیم وَمَا نَضَعُهُم
ترازوی برای روز قیامت و این ترازوی راست چنانکه اهل سنت از داد
عدل و انصاف به راستی یعنی چنان رود آنجا که سنجد ای ترازو بر سنجه است
و گفته اند ترازوی باشد که وی را دو کفه باشد یعنی اعمال وی سنجند در
خبرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج ترازوی دیدم او حکمت

مکافات

مکافات از وی به راستی شرق تا مغرب بود گفتم بار خدایا این ترازوی که در آید
و چه پر شود گفت به عزت من که بهم چیزها در آرم فَلَا تُظلَمُ نَفسٌ شَيئًا
و هیچ نفس ظلم نکنند و حق او کم نکنند و کم نگذارند او از ثواب طاعت و هیچ
باز نگیرند و در عقاب هیچکس نیفزایند و اگر آن چیزی که کرده باشند بمقدار دانه
سپندی باشد ما آن را بمیان آریم و رها نکنیم که ضایع شود و ما بسیم آن
شمار کنندگان و بسنده ایم و حساب همگنان را برآریم اینکه گفت وَلَقَد
آتَينَا موسی و هرون را فرقان دادیم یعنی توریة که فرق کننده است میان
حق و باطل و معجزاتی که فرق کرد میان حق و باطل فرعون را و روشنی و یاد
کردی متقیان را و پرهیزکاران را آن پرهیزکارانی که از خدای بترسند
در غیب یعنی در حالی که کسی را بر ایشان اطلاع نباشد جز از خدای از وی بترسند
و از گناه باز ایستند و اجتناب نمایند و ایشان از قیامت ترسان باشند
وَهٰذَا ذِكرٌ مُبَارَكٌ و این کتاب که قرآنست ذکریست با برکت
که آن را فرو فرستادیم شما آن را انکار می کنید و باز می نشینید
وَلَقَد آتَينَا اِبرَاهِيمَ رُشدَهُ مِن قَبلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ اِذ
قَالَ لِاَبِيهِ وَقَومِهِ مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنتُم لَهَا
عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ
لَقَد كُنتُم اَنتُم وَآبَاؤُكُم فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
قَالُوا اَجِئتَنَا بِالحَقِّ اَم اَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَل
رَبُّكُم رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَاَنَا
عَلَى ذٰلِكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ و به راستی که ما ابراهیم را دادیم
رشدی که او را شاید و این رشد راه یافتن او بود بوجوه مصالح او و بجهت
او ارشاد ساخته از ادله و بینات و حجج که او را به توحید رساند و گفته اند که
مراد نبوتست یعنی او را پیغمبری دادیم پیش از موسی و هرون و ما به صفات [illegible]

و اخلاق پسندیده وی عالم و دانا بودیم و چون وی را اهلیت خلت یافتیم
وی را خلیل خود کردیم در وقتی و زمانی که پدر خود را یعنی عمش را آذر گفت و قوم خود را
گفت ما هذه التماثيل چیست این صورتهای بی جان و کالبدهای
بی روح که بر آن ایستاده اید و آن را می پرستید یعنی بتان صورت اشخاص
است و مراد تقریع است و توبیخ ایشان جواب دادند و گفتند ما پدران خود را
یافتیم که ایشان را می پرستیدند ابراهیم علیه السلام گفت هر آینه که شما و پدران
شما به عبادت بتان در ضلالت و گمراهی روشن بوده اید ایشان را سخن منقطع
گشت و هیچ نتوانستند گفتن جز آنکه استبعاد کردند و گفتند ای ابراهیم این که میگویی
حق آورده یا با خود تو از جمله بازی کنندگانی و آنچه میگویی از سر بازی و لهو
لعب میگویی ابراهیم علیه السلام گفت بل ربكم چه جای بازیست
و مقام لعب آنچه میگویم جد میگویم بلکه خدای شما خدای آسمان و زمین است
که از ایشان آفریده و من بر این گواهم بر الهیت وی و آنکه آفریدگار آسمان و زمین
و اوست که پرستش سزاوار است وتالله لأكيدن
أصنامكم بعد أن تولوا مدبرين فجعلهم جذاذا
إلا كبيرا لهم لعلهم إليه يرجعون قالوا من
فعل هذا بآلهتنا إنه لمن الظالمين قالوا سمعنا
فتى يذكرهم يقال له إبراهيم قالوا فأتوا به على
أعين الناس لعلهم يشهدون قالوا أأنت فعلت
هذا بآلهتنا يا إبراهيم قال بل فعله كبيرهم
هذا فاسألوهم إن كانوا ينطقون چون ابراهیم
علیه السلام دید که ایشان اصرار می کنند در پرستش بتان و نمی شنوند گفت
خدای که من پرستم و دیگری نپرستم با بتان شما بعد از آنکه شما پشت برگشتید و
بروید می به و قاده گفتند که این سخن ابراهیم علیه السلام در سر گفت اما یک کس

بشکنند

بشکنند و برفت در مردم افشا کرد و چنین گفت ایشان را عیدی بود در سالی
که جمع آنجا حاضر شدندی و چون از آنجا بازگشتندی پیش بتان شدندی و سجده
کردندی بتان را و طعامها بیاوردندی و پیش ایشان نهادندی و گفتندی
بازگشت در آنجا بدان آمدیم و از ایشان چون از عید باز آمدندی آن طعامها
بخوردندی عم ابراهیم علیه السلام گفت ای ابراهیم با ما به عید نمی آیی تا آیین
و رسم ما ببینی و بدانی که دین ما چگونه است که راغب گردی ابراهیم علیه السلام
گفت مرا رغبتی نیست در دین شما و عید شما عمش الحاح کرد برخاست و برفت
چون بعضی از راه برفت خسته شد و پایش بگرا گشته بنشست و گفت إني
سقيم گفته که بیش آمده و گفته اند که نوبت تب بود وی را و گفت إني
سقيم مرا وقت تب و من نتوانم آمدن که مرا تب آغاز میکند این بگفت و
در راه بخفت و مردم روی میکند گشتند چون مردمان همه رفته شدند و جز از
ضعیفان و بازماندگان نماندند او برخاست و گفت تالله لأكيدن
أصنامكم خدای که با بتان شما کید کنم و کاری کنم که مقصود از آن
پوشیده باشد آنگه بیامد و به بتخانه اندر آمد و آن صنمی بود بزرگ و بت
بزرگ در برابر نهاده و کهتر از وی زیرتر از وی و فروتر از وی و کهتر از وی
نهاده و همچنین بر این نسق هر چه فروتر بود کهتر بود ابراهیم علیه السلام تبری
در دست داشت در آمد و همه را خرد کرد و بر سبیل استهزا می گفت ما لكم
ما نا كلون و ما لكم لا تنطقون چیست شما را که هیچ
نمیخورید و چیست شما را که هیچ سخن نمیگویید چون همه را خرد شکست برفت
و آن تبر را بر دوش آن بت مهین نهاد و برفت و ذلک قوله فجعلهم
جذاذا ابراهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد الا آن بت بزرگ
که آن را نشکست تا باشد که ایشان با وی رجوع کنند و با دین وی و
چون ایشان از عید بازگشتند و بر عادت خود به بتخانه آمدند بتان را شکسته

دیدند و تبر بر دوشش مهتر نهاده گفتند که این فعل با خدایان که کرده است
هر کس که این فعل کرد او از جملهٔ ظالمان باشد قالوا گفتند آن ضعیفان و نا
ماندگان قوم که ما از ابراهیم علیه السلام شنیدیم و تالله لأكيدن أصنامكم
انجا ایشان از او شنیده بودند بی تبان و دشنام ایشان بود و این ذکر معنی
سب است یعنی ما از جوانی ابراهیم نام شنیدیم که این بتان را دشنام میداد و عیب
میکرد و ابراهیم علیه السلام این معنی را از کسی پنهان نکرد و اگر ابراهیم این سخن
بر ملا نکردی غرض وی باطل شدی چون ایشان شنیدند که ابراهیم علیه السلام دشنام
میداد تهمت بر وی نهادند و گفتند او را بیارید بر چشمهای مردم یعنی چنانکه مردمان
او را ببینند تا گواهی دهند بر او تا که سخن وی را شنیدند چون وی را حاضر کردند
گفتند که با خدایان این کار که کرد که ایشان را خرد و شکسته کرد و تبر بر دوش
بت بزرگتر نهاده و گفتند این را بت مهتر کرده است گفتند چرا کرده است
گفت برای آنکه خشم گرفته است و گفت چرا با وجود من این بتان کهتر را او خود را
می پرستند آنگه گفت از ایشان بپرسید اگر سخن توانند گفتن در معنی این آیه وجوه
بسیار گفته اند یکی از جمله آنست که این وجه تقریر فعل است مر نفس خود را یعنی ابراهیم
علیه السلام چنان تقریر کرده است بر سبیل تعریض که این فعل من کرده ام و این را
از معنی تعریض کلام خوانده اند و تفسیر آنست که او نسبت این فعل با بت بزرگ کرده است
تا دروغ لازم نیاید این سخن چنان است که مثلا تو نامه نیکو نوشته باشی یا
قصیده و غزل گفته یکی تو را گوید که او هیچ نتواند نوشت و هیچ شعر نتواند گفت این
نامه تو نوشته و این شعر تو گفته تو در جواب وی چنین گویی نه تو گفتی و نه تو نوشتی بر
سبیل استهزا که این بزرگتر کرد گفته اند که مراد تو گفت بشنود و نطق
یعنی این فعل بت مهتر کرد بپرسید از ایشان اگر سخن گویند یعنی خوبان بپرسید و
جواب دهند این فعل وی کرده باشد و اگر جواب از ایشان محال بود این فعل
نیز از وی محال بود و وجهی دیگر آنست که اگر چه ظاهر کلام خبر است معنی او در سخن

و تقدیر رتبت چنان انگاریده که کسی بیاید و فعلی کند آنگه از وی بپرسید که چرا کردی او گوید
که من نکردم این بت مهتر کرد شما از وی قبول می کنید یا نه گوید چرا قبول نکنند
ایشان گویند از برای آنکه او حیات ندارد و فعل از او محال باشد آنگه گوید از ایشان
بپرسید تا ایشان گویند چگونه ابراهیم از جا دگر ایشان آلت گفتن شنیدن ندارند
چون را این معترف شدند بر ایشان حجت لازم آمد با خود گفتند و اندیشه کردند که
پرستیدن بت که حال ایشان این باشد باطل باشد و انچه روایت کرده اند
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت الا سه بار و به
این همه جدال کرد از دین خود یکی آنکه گفت انی سقیم دیگر گفت انکه فعله کبیرهم سوم
آنکه پادشاهی میخواست تا سارا را از وی بستاند گفت انها اختی او خواهر
منست یکی آنست که او خبر واحد است ایجاب علم نکند دیگر آنکه مراد رسول آنست که
ابراهیم هیچ نگفت که ظاهر او دروغ بود الا سه بار آنچه گفت فعله کبیرهم
بیان کرده شد و آنکه گفت انی سقیم در جای خود بیاید ان شاء الله و آنکه
گفت سارا را که او خواهر من است مرادش آن بود که او خواهر من است در دین
فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ
الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا
هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا
يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا
تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا حَرِّقُوهُ
وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ قُلْنَا يَا نَارُ
كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا
فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ چون ابراهیم علیه السلام این سخن
گفت و حجت لازم شد ایشان به خود باز گشتند و گفتند شما بید که ظالمید در

این قصه و حادثه به وی گفتند در بن سؤال او ظالمید اصنام حاضر بودند او را از ایشان
باید پرسید نه از او گفتند مراد اینست که ظالمید در عبادت اصنام ثُمَّ
نُکِسُوا عَلیٰ رُؤُسِهِمْ پس از شرم و خجالت و شور سر در پیش
افکندند و گفتند تو دانی ای ابراهیم که این بتان سخن نگویند و نتوانند گفتن حجت
بر ایشان لازم شد و ابراهیم علیه السلام زبان ملامت برگشاد و در خطاب
ایشان کرده گفت آیا بدون خدای بهر چیزی را پرستید که شما را نفع نرساند
مضرت نتوانند و نتوانند لطافت و چه شما را دلتنگ کرده اند شما را پرستید چرا
خدای شما عقل ندارید و هیچ نمیدانید که قالُوا حَرِّقُوهُ ایشان چون در
ماندند و حجت نداشتند و با ابراهیم علیه السلام برنیامدند دست بسطوت و ظلم
زدند و گفتند که او را بسوزانید و خدایان خود را نصرت و یاری دهید اگر شما کاری
خواهید کرد ای عجب تو خشم خود را از بی نیازی با بسوزی مه هیبت فانید تو درست سوزد
و اهل فرو کار تو همین کنند چون از حجت فرو مانند دست در شغب زنند و اگر
از شغب کاری بر نیاید دست به کشتن برگان زنند و خواهند ترکی زک حق
کنند خواجه منصور فغیت گفت بنو الاعمام مجموعون من
کل زاویة ینبون او لاد علا ابنه اذا قلت مولا
کم علی تجمعوا علی و قالوا انثمن معاویه گفته اند
سخن که وی را بسوزانید این مردی گفت نام وی هیزن خدای تعالی او را به زمین فرو
برد و او فرو شد به زمین و تا روز قیامت فرو می شود نمرود فرمود تا ابراهیم علیه السلام
را بگرفتند و در خانه باز داشتند و ایشان ساز آتش در پیش گرفتند حایطی
بساختند و هیمهای خشک در آنجا می انداختند تا هر کسی را که حاجتی بود و یا بیماری
داشت یا امید قضای حاجت داشت اصلاح کار خود به هیزم و آتش بسته
بشمار می آوردی و در آن حایط انداختندی محمد بن اسحق گوید که یکماه هیزم جمع کردند

بشارت

که از

که از بالای آن خطره چون کوه برآمد انگه از جوانب آتش در نهادند و ابراهیم علیه السلام
را دست و پای ببستند و در منجنیق نهادند و با آتش نهاده اند اختند در
جزیست که در آن وقت همه خلقان بنالیدند بخدای تعالی جن و انس و فرشتگان
گفتند بارخدایا در زمین یک مرد موحد است که ترا میپرستد و میسگند اذی
مادی را با آتش بسوزند بار او پیغمبری ده ما را در نصرت ابراهیم گفت بروید اگر
از شما یاری خواهد یاری کنید و اگر توکل کند با من کار از وی فرشته که بر باد این
موکل است آمد و گفت ای ابراهیم اگر خواهی بفرمای تا باد را بر این آتش کارم تا همه را
فرو نشاند فرا هیچ کرد نخواهد گفت نخواهم فرشته که موکل آب بود بیامد
و گفت اگر خواهی باران را بر این آتش کار رهم یا در عالم را پسنده کند گفت نخواهم
اصناف فرشتگان می آمدند که از وی یاری خواه گفت نخواهم حسبی الله مراحه
بست چون او را در پله منجنیق نهادند گفت اللّهُمَّ اَنْتَ الْواحِدُ
فِی السَّماءِ اَنَا الْواحِدُ فِی الْاَرْضِ لَیْسَ فِی الْاَرْضِ یَعْبُدُكَ
غَیْرِی حَسْبِیَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِیلُ چون ابراهیم را از
منجنیق انداختند جبرئیل علیه السلام در هوا به وی رسید و گفت هَلْ
لَكَ مِنْ حاجَةٍ ای ابراهیم هیچ حاجت داری اَمّا اِلَیْكَ فَلا
فَلا حاجَة حاجت دارم اما به تو نه گفت پس حاجت خود بخواه گفت حسبی
من سؤالی علمه بحالی مرا کفایت از سؤال و خواست که او حال میداند با نبی
که احتیاج داند چه حاجت سؤال کردن باشد و درین حال حق سبحانه و تعالی
آتش را فرمود یا نارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاماً ای آتش سرد
باش و با سلامت باش ابراهیم علیه السلام عبدالله بن عباس گفت اگر خدای نگفتی
بَرْداً وَسَلاماً ابراهیم علیه السلام از سرما هلاک شدی ابراهیم را
در راه فرشتگان باز گرفتند و مر او را آهسته بر زمین نهادند و خدای
تعالی چشمه آب خوش پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس و یاسمن و انواع شکوفه

گرد او گرد وی بدید کعب الاحبار گفت آتش از ابرهیم علیه السلام هیچ نسوخت
مگر آن بندی که بر وی بود و خدای تعالی آتش را از آن حالت و هیبت که بود بگر
دانید گرما و سوختن از وی بسته اهل اخبار گفته‌اند که ابرهیم علیه السلام هفت روز
آنجا بود و هر که بپرسیدی از ابرهیم علیه السلام که در میان آتش چگونه بودی گفت
در همه عمر از آن خوشتر وقتی نبود در خبر است که چون خدای تعالی گفت یا نار
کونی بردا و سلاما هر آتش که در دنیا بودی همه فرو مردی ابن
عباس گفت خدای تعالی فرشته را فرستاد بر صورت مردی تا با وی نشست
و حدیث میکرد تا موحش نشود جبرئیل علیه السلام جامه و پیراهنی از حریر بهشت
بیاورد و در وی پوشانید و گفت خدا ترا سلام میرساند و میگوید که هیچ
اندیشه مدار که آتش دوستان مرا نسوزاند و نمرود علیه اللعنه هیچ شک نکرد که
ابرهیم علیه السلام در حال سوخته باشد از کوشک خود نگاه کرد تا حال ابرهیم
ببیند وی را دید در میان آتش نشسته و در پیش او چشمه آب و پیرامن او از باغ
و ریاحین و مردی دیگر را دید بر شکل وی با وی نشسته و آتش گرد ایشان در آمده
ابرهیم را گفت این چه حالت است این بوستان و مرغزار از کجا آمد گفت خدای من پیدا
کرد برای من گفت این کیست که با تو نشسته بود گفت فرشته ظل است خدای مرا
فرستاده است که تا مرا انسی باشد نمرود گفت بزرگ خدایست خدای تو که با تو این همه
نعمت میکند ولیکن ای ابرهیم گرد بر گرد تو حصاری است از آتش بیرون نمیتوانی
آمدن گفت توانم گفت بیا تا به بینم ابرهیم علیه السلام از آنجا بیرون آمد و آتش
بر وی هیچ زیانی نکرد نمرود گفت ای ابرهیم مرا میباید که از برای خدای تو قربانی کنیم
که بس بزرگوار و کامگار خدایست این خدای تو گفت چه قربانی کنی گفت چهل هزار گاو
قربانی کنم از برای او ابرهیم علیه السلام گفت قربانی تو نپذیرد تا نه بر این
دین باشی که من هستم گفت من ملک خود و دین خود رها نکنم اما قربانی
کنم اهل سیر گفته‌اند ابرهیم علیه السلام را چون در آتش انداختند شانزده ساله



بود و چون اسحق را قربان خواست کرد هفت ساله بود و چون ساره اسحق را بزاد
نود ساله بود و از پس ذبح اسحاق و فدیه او دور و دیر نماند و در اخبار
اهل بیت رسول است که ابرهیم اسمعیل را قربان کرد نه اسحق را و رسول صلی الله
علیه و آله گفته است انا ابن الذبیحین و رسول صلوات الله علیه از فرزندان اسمعیل است
وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا و آن کافران خواستند که با ابرهیم کید کنند و
کید ایشان را باطل کردیم و ایشان را خاسر و زیان کارترین مردمان کردیم ٥
وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا
فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً
وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً
يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاِقَامَ
الصَّلٰوةِ وَاِيتَاءَ الزَّكٰوةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ
وَلُوطًا اٰتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ
الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ اِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ وَاَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا
اِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ و ما برهانیدیم ابرهیم و لوط را از دست نمرود
او بنده وی و لوط پسر برادر ابرهیم بود و با ابرهیم ایمان داشت و او پسر
هاران بن تارخ بود و ایشان را برادر دیگر بود نام او ناحور و تارخ پدر این هر سه
کس بود و ساره دختر عم ابرهیم بود او نیز ایمان داشت به ابرهیم علیه السلام
و در آن وقت که رفتیم این زن و آن کودک بودند که به ابرهیم ایمان داشتند
از آنجا برهانیدیم به زمینی که ما برکت کردیم و در آن زمین برای جهانیان و آن
زمین شام بود و برای آن مبارک خواند که جهان هیچ آبی خوش نبود الا که آب
از زیر صخره بیت المقدس بیرون می آید قتاده گفت برای آنکه دار الهجره پیغمبران است
و هر چه از زمین بکاهد در شام بکاهد و بر فلسطین افزاید و از زمین حشر

نیز شیث و عیسی علیه السلام که فرود آمد اینجا فرموده و آمده و هلاک دجال اینجا باشد ابو
قلابه گفت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که فرشتگان قرآن بر
گرفتندی و به شام بنهادندی تاویل آن کردم که در آخر الزمان چون ایمان ضعیف شود و
فتنها بسیار شود مسلمانان به بیت المقدس گریزند و در خبرست که چون کعب
الاحبار به شام منزل ساخت عمر کس فرستاد و گفت چرا به مدینه نماندی که مهاجر
رسولست جواب گفت در کتاب اول خوانده ام که شام گنج خداست در زمین و خدا را
اینجا گنجی است از بندگان او محمد بن اسحق گفت از کوثی رفت و هجرت کرد به شام
و ساره با او بود و لوط چنانکه گفت فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ
إِلَى رَبِّي از حران آمدند بی آنجا بود از آنجا به مصر رفت آنگه از مصر به شام
رفت بجایی فرود آمد که آن را سبع خوانند از زمین فلسطین و آن بیابانست
و لوط به زمین مؤتفکه فرود آمد و از میان ابرهیم و لوط یکروزه راه بود خدای
تعالی لوط را به اهل آن شهر فرستاد وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ و بدادیم ابرهیم را
اسحق و یعقوب که پسر اسحاق بود و پدر یوسف علیه السلام نَافِلَةً یعنی
زیادتی و بدین پسری عبدالله عباس گفت ابرهیم علیه السلام از خدای فرزند خواست
خدای تعالی او را اسحق داد و یعقوب بر سر وی فرزند فرزند را نافله برای آن
خواند که فرزند فرزند زیادتست چنانکه نماز نافله بر فریضه زیادتست و غنیمت
را نافله برای آن خوانند که زیادتی است که این امت را بود و کسی دیگر را نبود از
امتان گذشته وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و همه را صالح کردیم
توفیق صلاحیت دادیم و الطاف کردیم با ایشان که بدان آن جهت را صلاح
کردند با صلاحیت نبوت و اهلیت رسالت باشند و این همه مان را امامان و
مقتدا ایشان کردیم که رهنمایان ما به راه راست میکنند و راه مینمایند بحکم ما و مردمان
را دعوت میکنند به راه راست و دین حق وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و به ایشان
وحی کردیم فعل خیرات و انواع عبادات از نماز و روزه و زکوة و ایشان ما را

نافلة بل

پرستنده

پرستنده بودندی و عبادت ما کردندی و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت و علم و
شریعت و برهانش دادیم او را از آن ده که پیدا شدم نام وی بود و اهل آن ده به
فعلهای بد کردند و کردارهای زشت از لواطه و غیر آن که پیش از آن کسی آن
را به فعل نیاورده بود و بسیار از منکرات ایشان قوم بد بودند و بیرون از
فرمان خدای و امر حق بیرون آمده و او را یعنی لوط را در رحمت خود کردیم و در
میان اهل رحمت جای دادیم و او از جمله صالحان و نیکوکاران بود
وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ
فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ
شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ
حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ
وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ
لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ
و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم نوح را که چون ندا کرد و خدای خویش را
بخواند پیش ازین که ابرهیم و لوط را دعا اجابت کردیم از آن قوم که آیات ما را
دروغ داشتند از نوح و اهل ایشان و به درستی که قوم نوح کردی بودند ما
ایشان را غرق کردیم و هلاک گردانیدیم وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و نیز یاد کن
داود و سلیمان را که پسر داود بود چون حکم کردند زرع در کشتی و زرع عنب
میخواستند که رزی بود انگور بسیار آورده إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ
چون به شب چرا کرده و رزی که گوسفندان قومی و آن را تباه کرده و نیز ده و

رمه ای گوسفند دو مرد نزدیک داود علیه السلام آمدند یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب
گوسفند صاحب زرع گفت یا رسول الله دوش گوسفندان این مرد زرع من تباه کردند
داود علیه السلام گفت برو اندیشه تا بهای زرع چند است و بهای گوسفند چند
بود اندیشه صاحب گوسفند را گفت گوسفندان به او ده بعوض زرع او بستان چون
بازگشتند سلیمان ایشان را دید گفت پدرم میان شما چه حکم کرد گفتند چنین و چنین
گفت اگر حکم من کردمی بخلاف این کردمی ایشان رفتند و داود را گفتند داود
سلیمان را بخواند و گفت بگوی تا چگونه حکم کردی گفت گوسفند به صاحب زرع دادمی
و انتفاع میگرفتی بشیر و پشم و بچه او تا باشد و زرع بخداوند گوسفند دادمی تا کشتی
و عمارت میکردی تا بحد اول بازآمدی که بر آن بود و آنگه زرع بخداوند و گوسفند را بخداوند
چه مرضی داد اما آنچ آن این باشد و این آنرا داد و گفت نیکو گفتی جزاک الله
و مقاتل گفت شبانی فرا زرع کرد بکنار درختی فرود آمد و گوسفندان در زرع
این مرد رفتند و تباهی کردند روز دیگر پیش داود آمدند داود چنان حکم کرد و
سلیمان را دید همچنان حکم کرد که گفته آمد زهری روایت کرد که در عهد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم اشتری از آن براء بن عازب به شب در حایط بعضی
از انصار رفت و تباهی کرد پیش رسول صلوات الله علیه رفتند رسول علیه السلام
این آیه برای ابن عازب برخواند حکم کرد بانچه اشتر تباه کرده بود و گفت بر اصحاب
ماشیه آنست که مواشی خود را در شب نگاه دارند و بر اصحاب زرع و حوایط که به روز زرع
خود نگاه دارند اصحاب اجتهاد در صحت اجتهاد باین تمسک کردند و گفتند
سلیمان این حکم به اجتهاد کرد و اگر اجتهاد درست نبودی سلیمان علیه السلام
نکردی جواب این آنست که مسلم نیست که سلیمان آن حکم به اجتهاد کرد بلکه حکم
مرد از قبل وحی بود بدلیل آنکه خدای تعالی فرموده فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَیْمَانَ ما سلیمان را اعلام کردیم و اعلام خدای جز بوحی نباشد

اگر گویند مراد الهام و القاست در دل گوییم الهام و القا چون از قبل خدای
تعالی باشد هم وحی باشد و به این نص که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ از خطا
ایمن باشیم و فرقی نباشد در این و نص دیگر آنکه حکم کردن داود به وحی باشد هر
اجتهادی که برخلاف آن بود نقض آن بود و علما که در اسلام کسی نشاید گفتن
که اجتهادی بود که نقض وحی خدای کند و اگر ایشان هر دو به اجتهاد گفتند
وحی لغوی بود پس آنچه ایشان هر دو کردند به وحی و الهام خدا بود و معنی آن
بود که حکم و قضیت بود برای آنکه چون داود علیه السلام به قیمت زرع گوسفند
به داود جواب بود و چه غرامت صاحب گوسفند بود و به آنچه سلیمان کرد هم صواب بود
از آنجا که عوض از زرع و گوسفند انتفاع باشد چون مدت فساد زرع و گوسفند
و منافعش در دست صاحب کرد خواست تا زرع به اصلاح شدن همانا غرض حاصل
باشد و گفته اند که آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود درست جز که خدای آن را
منسوخ کرد و نسخ آن اعلام کرد سلیمان را و حکم ناسخ او معلوم کرد این شد و
این ممتنع نباشد جواب دیگر آنست که در اخبار آورده اند که داود علیه السلام
را خنده پیدا بود او خواست تا بداند که خلافت و نیابت او را که شایسته است از
خدای درخواست تا باز نماید خدای تعالی به این طریق اعلام کرد آنکه حق تعالی
گفت وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا ما هر یکی را از داود و سلیمان
حکمی و علمی دادیم و این دلیل است بر آنکه ایشان هر دو راست حکم کردند وَ
سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود پیغمبر کوهها را مسخر کردیم
تا با او تسبیح میکردند و نیز مرغان را مسخر کردیم و گفت داود علیه السلام در بیابان
رفتی و تسبیح کردی کوهها و مرغان با او همچنان تسبیح کردندی و ما این بکردیم که کوهها
و مرغان را با او به سخن درآوردیم تا تسبیح گفتندی و این معجزات برای وی ظاهر کردیم
و ما وی را تعلیم کردیم و چون جنس او را صنعت زره گری و بافتن زره تا لباس
باشد شما را آن را در پوشید و در حرب خود را از زخم تیر و شمشیر نگاه دارید و لین

کسی که زره راست کرد داود بود و چون خدای تعالی آهن را در دست او نرم کرد بر آن حلقها
می‌کرد و داوری هم می‌کند به آسانی داود را به آتش حاجت نبود تا شما را نگاه دارد از حرب
کارزار و آفت آن و این نعمت بزرگ است پس شما شکر نعمت خدای خواهید کردن یا کفران
کردن وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ وَمِنَ
الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا
لَهُمْ حَافِظِينَ و مسخر کردانیدیم مر سلیمان را باد سخت که به فرمان او
می‌رفت تا به آن زمین که بر آن برکت کردیم از شام و بیت المقدس پس مفسران گفته‌اند
سلیمان علیه السلام را بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ در طول و
عرض و چون سفر خواستی رفت بفرمودی سپاه لشکر را بر آن بساط نشاندی
و باد عاصف را فرمودی تا بساط را برگرفتی و در هوا بردی آنگه باد نرم را فرمودی
تا براندی بدانجا که وی خواستی بامداد یک ماهه راه بردی و شبانگاه یک ماهه راه باز
آوردی وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ و ما بر همه چیز عالم و دانا بودیم و همچنین مسخر
کردیم مر سلیمان را جمعی که از دیوان که از برای او غواصی کردندی و از دریا جواهر برآوردندی
و برای او کارهای دیگر کردندی از هرچه سلیمان علیه السلم فرمودی و ما ایشان را
نگاه دار بودیم تا از فرمان او بیرون نیامدندی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ
مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ
و یاد کن ایوب را چون ندا کرد و خدای خود را بخواند و در آن ندا گفت خداوندا من
رسیده بیماری و رنج و محنت و تو ای خدای که بخشاینده‌ترین بندگانی بر من ببخشای
و این محنت را از من کفایت کن وهب منبه گفت ایوب مردی از اهل روم بود و نسب
ایوب بن اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم علیهم السلام و

و مادر او از فرزندان لوط بود و خدای تعالی او را برگزیده و پیغمبری داد و
مال بسیار چندانکه سواد شام بثنیه و جبل او را بود و او را در آنجا همه صنف
انواع مال بود از گاو و گوسپند و شتر و از توانگرترین اهل روزگار خود بود و
او را پانصد گاو داشت که بدان کشت کردی با هر جفت گاو بنده مملوک بود
از آن او و هر بنده با زن و فرزند و مال و تجمل و او را گاوان ماده بودند با او
سه چهار بچه و او را زنی بود نام او رحمت و از آن زن فرزند داشت گفته‌اند
هفت فرزند پسر و هفت فرزند دختر داشت و او مردی با جمال و نیکو روی
و خوش خوی بود و پرهیزکار و بسیار خیر و مشفق بر خلقان خدای و نیکو
کار با درویشان و خوش خوی و مهمان دار و خویش و مال خویش را وقف
کرده بود بر یتیمان و درویشان و ابنای سبیل و شاکر نعمت بود و چون ابلیس در
کار او عاجز شد خواست که وی را وسوسه کند و بهری از وظایف عبادت
بر وی تباه گرداند نتوانست گفت بار خدایا امروز ترا در زمین هیچ بنده نیست عابد
و شاکرتر از ایوب و تمامی این شکر عبادت او از آن است که تو او را مال و
فرزندان و اسباب بسیار داده‌ای گمان چنان است که اگر وی را امتحان
کنی و مال از وی باز ستانی و فرزندان بگیری او صبر نتواند کرد و کفران آرد به تو
حق تعالی گفت او مرا بنده ایست نیکوست در سرا و ضرا او اگر جمله نعمت او به محنت بدل
کنم هیچ کفران نیارد وهب گفت عند این حال ابلیس گفت بار خدایا مرا بر
مال وی مسلط گردان گفت کردم ابلیس بلاهای او را همه روی تباه کرد و بلاها
گردانید ایوب علیه السلم در شکر بیفزود آنگه گفت مرا بر فرزندان او
مسلط گردان گفت کردم گفت مرا بر تن او مسلط گردان گفت کردم مگر دل
او و زبانش و در حدیث و حکایات اباطیل بسیار آورده است و این نوع
هیچ روا نباشد و چگونه خدای تعالی ابلیس را که دشمنترین بندگان است او را بر
دوستان خود مسلط گرداند و کدام عاقل این روا دارد و در بیماری او بسیار

شناعت ولایت کرده اند و گفته اند که او را هفت سال بکناسه از کناسات بنی
اسرائیل انداخته بودند و کرم در اندامهای وی افتاده و هیچکس نتوانست که از نزدیک
بگذرد از بوی او و این در حق پیغمبران کی روا دارد که او قدر ایشان بداند و هیچ چیز
از منفورات روا نباشد بر پیغمبران نه از قبل خداوند و نه از قبل ایشان برای آنکه مدلول
بود با نقض غرض قصد هم تعالی و او از این منزه است اما سختی بیماری و تزاید آلام و
تکاثف امراض روا باشد که خدای تعالی با پیغمبران کند بر سبیل امتحان برای لطف
و اعتبار و در بار آن اعواض عظیم باشد مادام که بیماری نباشد که مردم را از
ایشان نفرت آید از برص و جذام و جنون و قروح منفرد احوالی که آن را قبیح
منظری باشد و آنچه گویند و چیزی که مستشنع باشد اما آنکه خدای تعالی مال ایوب
ببرد و فرزندان او را بازستاند و او را انواع بیماری ها مبتلا کرد این همه روا باشد
اما نه بر وجهی امثال در مدت بیماری و خلاف کرده اند وهب گفت سه سال
کعب گفت هفت سال گفت عبد الله عباس و بیشتر مفسران گفته اند هفت
سال بود و ... که در مدت بیمار پیغمبری او بیش کس وی ایمان آورده
یکی از اهل ... گفتند و دو مرد دیگر از ولایت او که یکی را یکدم نام بود و
دیگری را صافر ایشان مرد و آمدند وی را بپرسیدند یکی از ایشان کهل بود و دیگر
برنا روزی در آمدندی و او را بپرسیدندی و بازگشتندی روزی با یکدیگر گفتند که همانا ایوب
گناهی عظیم کرده است که خدای را بر او رحمت نمی کند این جوان با ایشان خصومت
کرد و گفت شما نمیدانید که ایوب پیغمبر خداست و برگزیده وی است می پسندید که این
رنج و عقوبت از گناهی است که او کرده باشد نمیدانید که خدای تعالی دوستان خود را
امتحان کند و ایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان را به مردمان نماید و خدای
تعالی ایوب را هر دو حال امتحان کرد هم به نعمت و هم به محنت در نعمت شاکر یافت
و در محنت صابر این گفتند و بخندیدند ایشان گفتند راست گفتی و شک
نیست الکشن را که خدای او را حکمت داده پیغمبری و برکت باشد و این فضلی بود از خدا

از این کفر توبه کردیم و گفته اند که ایشان این سخن را به حضرت ایوب گفتند ایوب
از این دلتنگ شد چون آن جوان ایشان را ملامت کرد ایوب علیه السلام
گفت مرا هیچکس نبینند که گناه کرده ام که آن عقوبت آنست بار خدایا اگر دانی که من هیچ
شب نروزه داشتم که از طعام سیر بودم و در علم طلب من گرسنه بود ... طعام نوبی
دادم و اگر دانی که من هرگز این پوشیدم و برهنه ای را جامه الا که اول او را
بپوشانیدم مرا از این محنت ... جبرئیل علیه السلام آمد که ای ایوب
مدت محنت بسر آمد دعا کن تا خدای ترا شفا دهد او دعا کرد و گفت رب انی
مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ در خبرست که در ایام بیماری
ایوب قطره ای ... اصحاب بلا ... وی دعا می خواستند دعا
می کرد و خدای شفا می داد و را گفتند چرا خود را دعا نمی کنی گفت شرم دارم از
خدای که هشتاد سال در نعمت و عافیت بودم اکنون که این روزی چند مرا ابتلا
کرد از عافیت خواهم تا چندانکه در نعمت بودم در محنت باشم دعا نکرد وی و
انس مالک از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که خدای تعالی ایوب را
ابتلا کرد به بیماری هشتاد سال در آن بماند همه از وی طول شدند مگر دو مرد
از اصحاب وی روزی یکی گفت یا نبی الله ترا چه خطا افتاده است که این محنت
گرفتار شده گفت من خود را خطائی نمیدانم جز آنکه پیش از من آن بود که
چون دو مرد با یکدیگر خصومت کردندی یکی در میانه از ضجارت دلتنگی سوگند
خوردی من بیامدی و کفارت سوگند وی بدادمی که مبادا که از ضجارت سوگند
به دروغ خورده باشد و ایوب علیه السلام چون به قضای حاجت بر خواستی اهل
وی دستش گرفتی تا بجای خود رسیدی آنگه وی را بازآوردی چون فارغ شدی آواز
دادی او بیامدی و دستش گرفتی روزی بر عادت وی را بر دو بازگشت و انتظار
منتظر آنکه وی را آواز دهد خدای تعالی هم در آن جای به ایوب وحی کرد ٥
اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ او پای بر زمین زد

چشمهٔ آب پدید آمد از آن آب بخورد هر رنجی که در درون وی بود همه زایل شد و در آن
چشمه غسل کرد هر رنجی که در تن وی بود و مبتلا بدان زایل شد و قوت و جمال در رنگ وی
وی باز آمد نیکوتر از آنکه بود و ایوب علیه السلام هم از آنجا به تلی رفت بلند
و بنشست چون دیر شد زنش دل مشغول شد بیامد ایوب را بجای خود ندید بر بالای
پشته نگاه کرد مردی دید او را نشناخت گفت ای جوانمرد هیچ آگاهی از این مرد بیمار را
که ضعیف و زار که اینجا بود گفت شوهر من است گفت اگر بینی بشناسی گفت چگونه
نشناسم که سالهاست که با وی ام جوان گفت من ایوبم خدای تعالی منت نهاد بر من
و رنج از من برداشت و گفت که ایوب را دو انبار بود یکی جو و یکی گندم خدای تعالی
ابر را فرمان داد تا بر آن هر دو انبار زر و درم بارید یکی را از زر و دیگری را از درم و
چنان پر شد که از وی بیرون ریخت حسن بصری گفت خدای تعالی ایوب را
به انواع بلا مبتلا گردانید و بیماری وی دراز شد تا خویشان و دوستان
همه از وی ملول شدند و همه وی را رها کردند مگر زنش رحمه که او را خدمت کردی
طعام و شراب آوردی و ایوب را هر چند که رنجش سخت تر شد شکر و
صبرش بیشتر شد ابلیس در کار او درماند با اصحاب و اتباع خود گفت مرا چاره
نیست مرا چاره و حیله آموزید در کار وی ایشان گفتند که ما چه توانیم کرد ما هر چه
دانیم از مکر و حیله از تو فرا گرفتیم کجاست که آن عالمیان را از راه ببردی
و بر آن پدر همه خلقان آدم ظفر یافتی گفت آن از جهت زن بود گفتند
حیله هم از این جهت بدست گیر گفت رای اینست بیامد و رحمه را دید که از برای
ایوب چیزی می‌جست وی را گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت فلان جای نیمه جان
در گور زار افتاده است در این مانده چون وی را اندوهناک یافت گفت
زار باد و سیه آمد آن مال و جمال و فرزندان او که هیچکس را آن نبود که
وی را اکنون آن همه رفت و هر روز کار او تباه تر است و هرگز به آن روز که بود
از این نوع بسیار بگفت تا که رحمه را به فریاد آورد و در جزع و فزع باز آمد و گریستن

اکنون

اکنون وی را گفت مرا این دوای را دانم اگر نصیحت من بشنوی رحمه گفت آن چیست
گفت این گوسپند از من بستان و بنام من قربان کن تا خدای او را عافیت دهد
آن گوسپند بستد و بیامد و ایوب را گفت یا نبی الله میخواهی تا از این محنت و رنج
خلاصی یابی مردی طبیب آمده و مرا نصیحت کرد و قصه با وی گفت اکنون
این گوسپند بنام وی قربان کن که او گفت شفای تو در اینست ایوب علیه السلام
گفت ای کم خرد آن دشمن خداست ابلیس که بیامده و ترا از خرد برداشت و در کار گمراهی
بباید تو آورده و ترا آنچه گفت قبول کردی اندیشه نکنی که آن همه ما را خدای داده بود
هم خدای دیگر عوض آن را دهد وهب گفت چون مدت محنت ایوب بسر آمد و ابلیس
از کار او عاجز شد بگردید به صورت مردی با جمال با سپاه در زی پادشاهان
بر اسپی نیکو نشسته و پیش رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است
گفت نیک رنجور است و بیمار گفت مرا میشناسی من خدای زمینم و آن بیماری
رنج و تلف مال و هلاکت فرزندان همه من کردم از آنکه وی مرا رها کرده و خدای
آسمان را می‌پرستید اگر تو مرا یک سجده کنی من آن همه رنجها را زایل کنم و مال و فرزندان
باو دهم گفت ایوب علیه السلام را بگویم و بی حکم او نکنم گفت اگر این نکنی ایوب را
بگوی تا یکبار که طعام خورد با اول بسم الله الرحمن الرحیم نگوید و با آخر الحمد لله رب
العالمین تا از وی خشنود شوم و وی را شفا دهم و مال و فرزندان باو بازدهم
رحمه بیامد و ایوب را خبر داد ایوب بر وی خشم گرفت و گفت امروز همه روز
رفته و با دشمن خدای ابلیس در مناظره رفته و گوش بحدیث محال او کرده
والله که اگر خدای مرا از این رنج شفا دهد ترا صد چوب بزنم برو از پیش من او را براند
چون او برفت ایوب علیه السلام تنها ماند و نزدیک او هیچ طعامی و دستیاری
و مونسی نبود روی بر زمین نهاد و گفت رَبِّ اِنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمِینَ چند بار بگفت وی را آواز دادند که سر بر دار
که خدای تعالی دعای ترا استجابت کرد و پای بر زمین زد ایوب علیه السلام پای

بر زمین نهاد از زیر پای ایوب چشمه آب جوشش روان شد از آنجا غسل کرد هر رنج که
بر اندام وی بود زایل گشت پای خود را بار دیگر بر زمین زد چشمه دیگر پدید آمد شد از
آن آب بخورد هر رنج که در اندرون وی بود همه زایل گردید و خدای تعالی جوانی به وی
داد جبرئیل علیه السلام حله از بهشت آورد و در وی پوشانید و هر مال و ملک
که وی را بود خدای تعالی آن را مضاعف گردانید و ابری برآمد و ملخ زرین بارید
و در حدیث آمده که هر قطره آب که از سینه وی فرو چکید ملخی زرین شد ایوب
علیه السلام آن را به دست جمع کرد وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردم گفت
بلی یا رب ولیکن این برکت تست و از برکت و کرامت تو سیر نگردم و آنگاه از آنجا برخاست
و بر بلندی نشست با جمال جوانی که وی را بود زنش چه گفت اگر چه مرا رانده شرط
نباشد او را رها کردن پای وی را بر جای خود نیافت بر آن طلبنده می شد مردی را
بدید شرم داشت که از وی بپرسید ایوب آواز داد و گفت ای زن گرامی چه خواهی
گفت آن مرد بیمار را که اینجا بود و گفت بشناسی تا وی را به تو نمایم و را چه باشد
گفت وی شوهر من باشد گفت اگر ببینی بشناسی گفت چگونه نشناسم گفت او
به که ماند گفت به تو ماند بیش از آنکه بیمار نبود ایوب علیه السلام گفت آن منم و خدای تعالی
مرا محنت به نعمت بدل کرد آنگه دست در گردن یکدیگر کردند زاری که به ایشان دست
از گردن یکدیگر رها نکردند تا هر مالی که ایشان را بود خدای تعالی مضاعف کرد چون رنج
زایل شد ایوب علیه السلام در غم آن افتاد که سوگند خورده بود که زن را صد چوب بزند
خدای تعالی وحی کرد به وی گفت وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا
تَحْنَثْ دسته از شاخ درخت بگیر که صد عدد باشد و در هم بند و یکبار بر
وی زن تا سوگند راست شود ایوب چنان کرد ابوالقاسم بن حبیب گفت
این سخن که ایوب گفت رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ شکایت نبود تا
منت نفرمود إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ نباشد بلکه این
عرض وصف حالست که در میانه دعا تعبیه کرده است چنانکه در عقب دعا لفظ

اجابت آمد

اجابت می آید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ دعای او را مستجاب کردیم و اجابت عقب
دعا با شکایت نه در عقب شکایت فَكَشَفْنَا مَا بِهِ باز بردیم از وی آنچه رنج
بود از رنجوری و بیماری و بدادیم او را فرزندان او و کسان او آنها که مرده
بودند خدای تعالی ایشان را زنده کرد و پس از آن هم چندان دیگر فرزندان داد
او را بعد وی که بودند برای رحمت ما بر وی و یادگاری و تذکیری مر خدای پرستان را

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ
مِّنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم
مِّنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ
أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا
أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ

یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسمعیل بن ابرهیم را علیهما السلام
و ادریس پیغمبر را که اخنوخ است و ذا الکفل را عبد الله عمر گفت از رسول صلی الله
علیه و آله شنیدم که در بنی اسرائیل مردی بود ذا الکفل نام او مردی فاسق بود
یک روز زنی را شصت دینار داد و او را پیش خود برد چون خواست که با وی خلوت
کند آن زن را دید بلرزید و بگریست گفت ترا چه بوده است گفت من هرگز این کار
نکرده ام گفت پس چرا آمدی گفت ضرورت و حاجت مرا برین حمل کرد مرد گفت
رو که ترا مسلم کردم و زر به تو دادم و توبه کردم که دیگر بعد ازین هرگز هیچ معصیت
نکنم آن شب او را وفات رسید بر در سرای او نوشته یافتند که خدای تعالی
ذا الکفل را بیامرزید اعمش روایت کند از منهال بن عمرو از عبد الله الحارث
که پیغمبری قوم خود را گفت کیست از شما که تکفل کند که همه روز روزه دارد و همه شب نماز گزارد
و در شب و در کار مردمانی به نسبت من بجای آرد و خشم نگیرد جوانی برپای خاست
گفت من این تکفل کنم گفت بنشین دیگر باره باز گفت که کیست که این تکفل کند هم او بر

بپای خواست گفت بنشین بار سیوم گفت هم او بپای خواست آن پیغمبر وصیت
بوی کرد و او را بجای خود بنشاند او در میان مردم حکم میکرد و نشست و
نانی را کار می بست و خشم میگرفت روزی شیطان بیامد تا او را بخشم آرد
در سرای او برد و جهد میکرد ذوالکفل گفت تو کیستی گفت مردم کاری دارم کی را
بفرستاد گفت این را نمی خواهم دیگری را بفرستاد گفت این را نمی خواهم از سرای
بیرون آمد و گفت کرا می خواهی تا با تو بیاید بکار تو گفت ترا خواهم دست او را
بگرفت و ببازار برد و او را بگذاشت و برفت … ذوالکفل برگشت با سکینه و وقار و به خانه
آمد و هیچ خشم نکرد مردم او را ذوالکفل نام کردند مجاهد گفت چون یسع پیر شد
اندیشه کرد که از خلیفه کند که بجای او باشد گفت در حیات خود میخواهم که
حکم چگونه خواهد کرد در میان قوم خود برخاست و گفت کیست از شما که مرا تکفل
کند به سه خصلت بروز روزه و بشب نماز و در کارها خشم نکند مردی حقیر مجهول
برخاست و گفت من تکفل کنم این سه خصلت را آن روز بازگردید دیگر روز چون
قوم حاضر شدند بپای خواست و هم این سخن گفت کس نخواست مگر هم او مرد او را
خلیفه کرد مرد به کار خلافت قیام کرد دیگر روز چون قوم حاضر شدند
برپای خواست و هم این سخن گفت کس نخواست مگر همان مرد روز روزه و شب نماز
میکرد و همه روز در میان مردمان حکم میکرد جز یک ساعت که بقیلوله …
ابلیس اصحاب خویش را می گفت علیکم بفلان هیچ کس بدین فلان تا بر او ظفر یابید
گفتند ما را بر او هیچ راهی نیست گفت من چاره سازم در کار او آنگه …
در آن وقت که او به خوابگاه آمد در زد به صورت مردی گفت کیستی که در میزنی
گفت پیری مظلوم که بر وی ظلم می کند او برخاست و بیرون آمد و او را برپای میداشت
و قصه کرد که بر من چه ظلم کرد و چندان گفت که وقت نماز دیگر اندر آمد و وقت
قیلوله فوت شد وی را گفت برو خصمان خود را حاضر کن آن وقت است
که من به حکومت بنشینم او برفت و به حکومت بنشست و میان مردمان حکم میکرد

وانتظار

و انتظار میبرد تا آن پیر مظلوم باز آید نیامد تا دیگر روز بامداد در وقت قیلوله
گردن چون او خواست که بخوابد پیر آمد و حلقه بر در زد گفت کیست گفت من آن
پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم با آی در فلان وقت حکومت گفت خصمانم چون بنشینند
و ایشان مردمان ظالمند و قصه دراز کرد و آن روز نیز خواب را بر وی حرام
کرد تا وقت نماز دیگر روز کار او ببرد برفت و آن روز هم نیامد روز سیوم مرد
را بگفت که از شبانروز بخواهم بود مردی را بر در سرای بداشت و گفت
اگر کسی آید که این در بزند راه مکن تا من یکساعت بخوابم که رنجور شده ام چون بخوابید
دیگر باره آمد تا در بزند آن مرد رها نکرد بسیار جهد کرد آن ملعون از سوراخ در
اندرون رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد گفت کیست گفت همان پیر مظلوم
آن مرد آواز داد و گفت نه ترا گفتم که کسی را اینجا رها مکن گفت این نه از آن جهت
من آمد برخاست و بیامد مرد را در اندرون سرای بیافت و در همچنان بسته بود گفت
گمان برم که تو دشمن خدای ابلیسی گفت هستم و خواستم که ترا بخشم آورم گفت
الحمد لله الذی اعصمنی منک سپاس آن خدای را که مرا از تو نگاه داشت
ابلیس خایب و نا امید از وی بازگشت و او را ذوالکفل خوانند به جای گفت او پیغمبری
بود از بنی اسرائیل و او را از برای آن ذوالکفل خوانند که او را از خداوند نصیب
تمام بود از ثواب همچنانکه امتش را بود او را و کفل در لغت نصیب بود و ذا
النون اذ ذهب مغاضبا و خداوند بی را یعنی یونس بن متی را چون رفت
خشمناک بر قوم خویش از آنجا که اصرار کردند بر کفر عبد الله عباس گفت یونس
و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بحرب ایشان آمد و از ایشان
نه سبط و نیم را ببرد به غارت و دو سبط و نیم را باز گذاشت خدای تعالی وحی کرد
شعیب پیغمبر که بر ذلک خرقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی تا به
پیغمبری قوم امینی را بفرستد که در دل ایشان افکنده ام که بنی اسرائیل را او …
باز دو او ایشان را باز فرستاند پادشاه به قوم خود گفت کیست که این کار را شاید

در مملکت او نیز ... بودند مردم گفتند که شاید سبب این کار یونس است پادشاه
یونس علیه السلام را گفت یونس گفت خدای مرا بعثت کرده است و نام مرا
برده و گفته که تو پس دیگری بفرست او گفت ترا باید رفتن گفت من نتوانم رفت
پادشاه برو ابرام کرد پس او از خشم پادشاه و از آنکه قوم روی اشارت
کرده بود برفت و ذلک قوله وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا از آنجا پیاده به
خشم به کنار دریای روم کشتی در دریا می شد و قوم بسیار و مال بسیار در آن
کشتی نهاده در یا رسیده دریا آشفته شد و کشتی نزدیک هلاک و غرق شدن
رسید گفتند در میان ما مردی عاصی است باید که او را بجوییم و رسم و عادت ما است
که در مثل این حادثه قرعه اندازیم بنام هر کس که برآید وی را به دریا اندازیم که یکی مرد هلاک
شود او به که کشتی با هر چه در وی است یونس علیه السلام از آن میان برخاست
گفت من آن بنده که گریخته ام مرا به دریا افکنید که دریا ساکن شود گفتند معاذ الله
تو سیمای صالحان داری و این حدیث تو لایق نیست و ما قرعه این کار کنیم
قرعه افکندند بنام او برآمد تا سه بار چون سه مرتبه بنام وی برآمد او برخاست
و خود را به دریا افکند ماهی بیامد و وی را فرو برد و گفته اند که او را برگرفتند تا در دریا
اندازند ماهی بزرگ بیامد و دهن باز کرد گفتند لابد او را به دریا می باید انداخت
باری در دهن ماهی انداختن معنی ندارد جانب دیگر رفتند همان ماهی بیامد و دهن باز
کرد گفتند مگر این طعمه وی خواهد بودن او را بینداختند ماهی او را فرو برد و در
خبر است که چون وی را به دریا خواستند انداخت خدای تعالی وحی کرد به نون که ای نون
بنده مرا در یاب که من شکم ترا زندان او گردانیده ام و بطن ترا روزی چند مقام او
کرده ام امتحان را مگر با پوست او را نخراشی و اندام او را نیازاری که او طعمه تو نیست
آن ماهی یونس را فرو برد دیگری بیامد و او را فرو برد و دیگری بیامد و آن هر دو را فرو
برد فذلک قوله فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ الثلاث و این سه تاریکی بود و گفته اند
که ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی اما آنکس که گفت که خشم او بر خدای بود

از آنجا که قوم خود را وعده داده بود به عذاب آن قوم چون علامت عذاب دیدند ایمان
آوردند خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت و یونس علیه السلام از ایشان
غایب شد چون بشنید برفت خشم گرفته ز خواست از آن سبب نشناخت و
گفت که من با میان قوم خود نشوم دروغ زن که ایشان مرا بشناسند این قول باطل است
برای آنکه این بر پیغمبران روا نباشد و نیز آنکس که او خدای را بشناسد خوف
از او و عقاب و نصرت باشد بعزتی و آنکس که او بر خدا اعتراض و عتاب روا دارد
خدای را نشناسد و آنچه حسن بصری گفت که سبب خشم او آن بود که خدای
تعالی او را به ارسال سوی ایشان فرستاد تا انذار کند و گفت بار خدایا مرا روزی مهلت
ده تا برگ بسازم گفت مهلت نیست آن کار را از آن زود تر باید که تو نیکو همی
گفت چندان مهلت ده که نعلین در پاکنم گفت مهلت نیست او به خشم آمد فخرج مغاضبا
ربه و در صفت خشم که بر خدای خود این قول باطل است برای آنکه خدای تعالی
پیغمبر کسی را اختیار کند که منقاد باشد او امر خدای را و از آن وجه که او فرمانبر
و نشاید که خدای با پیغمبران و غیر ایشان آنقدر مضایقه کند و در ما نکند که کار سازی
کنند و آنچه از آن چاره نباشد باز ندارد که تکلیف ما لا یطاق باشد
فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ یونس علیه السلام گمان برد که ما بر وی تکلیف
تنگ کرده ایم و سخت بار [illegible] و ضحاک و غیر ایشان گفته معنی این است
که او پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم [illegible] او با سامحت و مساهلت کنیم فَنَادَىٰ
فِي الظُّلُمَاتِ پس یونس علیه السلام آواز داد و ندا کرد در میان
آن تاریکی شب و دریا و شکم ماهی گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ خدای
منت که تو پاکی و منزه از هر چه نه لایق تو باشد و من از جمله ظالمان و ستمکارانم
مفسران گفته اند که یونس علیه السلام چهل شبانه روز در شکم ماهی بود و
گفته اند هفت شبانه روز و گفته اند سه شبانه روز و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه
گردانید تا یونس عجایب دریا دید و آن ماهی او را در هفت دریا گردانید و

و خدای تعالی مخرق عادت حیات او را بر جای بداشت بی هوای لطیف که او حذر
کردی چون ماهی بقعه دریا رسید یونس علیه السلم آوازی شنید گفت این
چیست وحی آمد به او که آواز تسبیح دوابست در دریا او درین حالت گفت لا
اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ : آن،
بودی که او ظلمی کرده باشد بلکه این بر سبیل انقطاع گفت و شاید که ترک ندبی
کرده باشد و ترک ندب نقصان ثواب باشد و ظلم در لغت نقصان بود و وجهی دیگر
آنست که من از جمله ظالمان نیم از آنان که ظلم کنند و ظلم ایشان را و ایشان
و ایشان آدمیان چنانکه یکی از ما گوید انا انا بشر و البشر یخطی و یذنب یعنی
آن باشد که او مخطی و مذنب باشد بلکه مراد که جنس نفس خود باشد فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ ما اجابت کردیم و از غم برهانیدیم او را و همچنین که او را برهانیدیم مومنان را
نیز از غم برهانیم صادق علیه السلام گفت عجب از آنکس که او از چهار چیز ترسد
چگونه پناه با چهار چیز نبرد اگر او را غمی باشد چگونه با این کلمه گریزد که لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ و میشنود که خدا
تعالی در عقب آن میگوید که فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ
كَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و اگر از کسی ترسد چگونه نگوید حَسْبُنَا
اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِیلُ و میشنود که خدای تعالی در عقب آن میگوید که
فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ و اگر از مکر کسی
ترسد چگونه نگوید که وَاُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیرٌ
بِالْعِبَادِ و میشنود که خدای تعالی در عقب آن میگوید که فَوَقَاهُ اللّٰهُ
سَیِّئَاتِ مَا مَكَرُوا اگر از چشم بد بر چیزی بترسد چگونه نگوید که
مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و میشنود که
خدای تعالی در عقب آن میگوید که اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مَالًا
وَوَلَدًا فَعَسَی رَبِّی اَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْرًا مِنْ جَنَّتِكَ

شهر بن حوشب از عبدالله عباس روایت کرده که یونس علیه السلم را خدای
پس از آن فرستاد به جمعی که از شکم ماهی بیرون آمده بود یعنی که گفت عقب
این قصه در صافات وَاَرْسَلْنَاهُ اِلٰی مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ یَزِیدُونَ
و قومی دیگر گفته اند که پیش از آن فرستاده بود او را به جمعی چنانکه در سیاقت قصه
روشن است در سوره یونس علیه السلام وَزَكَرِیَّا اِذْ
نَادٰی رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیٰی وَاَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ
اِنَّهُمْ كَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُونَنَا
رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِینَ و یاد کن ای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم زکریا را چون بخواند خدای خود را و گفت ای خدای
من لَا تَذَرْنِی مرا تنها رها مکن و بی فرزند که از تو نیکوترین وارثانی
و این سخن که گفت که وی را عقبی و فرزندی نبود که بجای او بنشیند و میراث او گیرد
و برای آن گفت که اَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ او را میراث خود از خدای دریغ
نبود و دانست که عالم جمله میراث خدای را خواهد بود و دل او در بند فرزند که بجای او نشیند
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ما او را اجابت دعای کردیم و بدادیم و بخشیدیم وی را فرزند
چون یحیی علیه السلام و جفت او را از برای او به اصلاح آوردیم یعنی پس از
آنکه عقیم بود و صلاحیت ولادت نداشت او را با حال خود به ولادت بردیم تا
زاینده شد و صالح ولادت را اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که این پیغمبران
که ذکر ایشان رفت در خیرات مسارعت کردند و شتاب زدگی مینمودند
و ما را میخواندند به رغبت و رهبت یعنی به امید و ترس و ما را خاضع و خاشع و فرو
تنی کردند آن پیغمبران وَالَّتِی اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَنَفَخْنَا فِیهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَةً لِلْعَالَمِینَ
اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ

فاعبدون وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا
راجعون فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن
فلا کفران لسعیه وانا له کاتبون وحرام
علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون
حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج وهم من کل حدب
ینسلون واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة
ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة
من هذا بل کنا ظالمین و نیز یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله
آن زن را که خود را نگاه داشت و پارسا شد یعنی مریم علیها السلام ما از
روح خود در وی دمیدیم و او را پسری دادیم عیسی علیه السلام و او را آیتی
و دلالتی و معجزی گردانیدیم جهانیان را ان هذه امتکم
امة واحدة در بسیری که این است امت شما مجاهد گفت یعنی این دین مسلمانی
دین شماست در آن حالتی که یکی است و در وی هیچ خلافی نیست و من خدای تمام
شما را پرستید و عبادت برای من کنید آنگه گفت فتقطعوا امرهم
بینهم کار خود را در دین پاره پاره کردند در میان خویش و قوم یعنی در دین مختلف
شدند و هر یکی طریقی و ملتی نهادند آنگه تفصیل نهند گفت کل الینا
همه با ما خواهند آمد و رجوع همه با ما خواهد بود جزای هر یک دهم که با وی باقی باشد
و کردار نیکو کند و مؤمن باشد سعی او را و رنج او را اگر آن نباشد و ضایع نشود
ملک شکور بود در موقع قبول افتد و عمل او را از برای او نویسیم تا ره عوض کنیم
و او را آن جزا دهیم وحرام علی قریة و حرامست بر شهری و دهی
که ما اهل آن را هلاک کردیم که باز آیند و بعضی گفته اند که حرام بمعنی واجب است
یعنی واجب است بر اهل شهری که آن را هلاک کردیم باز نیاید که هلاک شد کافر شد
و ما هرگز باز نیاریم زجاج گفت معنی آنست که حرام بر اهل شهری که هلاک کرده باشیم

بقول

بقول بعض ایشان برای آنکه ایشان باز نیایند و توبه نکنند جابر الجعفی گفت
از باقر علیه السلام حدیث رجعت پرسیدم این آیه بر خواند که بازین آیه دلیل
نتوان کرد بر صحت رجعت برای آنکه ظاهر آیه آنست که حرامست بر دهی و شهری
که ایشان را هلاک کرده باشیم باز نیایند و این آنست که از صادق علیه السلام
پرسیدند که وقت رجعت که باز آید گفت من محض الایمان محضا او محض الکفر
محضا گفت مؤمن محض و کافر محض دلیل برین قول خدا است بر عقب این آیه که ه
حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج تا آنگه که ایشان بگشایند سد
یاجوج و ماجوج را و ایشان از هر پشته و بالایی بلند فرود می آیند برای آنکه رجعت
برای صاحب الزمان باشد و خروج او و بر عقب یاجوج و ماجوج و آنکه عیسی علیه السلام
از آسمان فرود آید و این نزدیک مهدی باشد پس آن آتشی از قعر عدن بیرون آید
که مردم را بحشر راند واقترب الوعد الحق و نزدیک شد وعده
حق که قیامت است و گفته اند آنست که چون یاجوج و ماجوج بیایند وعده حق نزدیک
شود یعنی قیامت برخیزد و دلیل این تأویل حدیث حذیفه است که او گفت اگر مردی
اسب کره دارد چون یاجوج و ماجوج بیایند به آنجا رسیده باشد که بر وی توان
نشستن که قیامت برخیزد و گفته اند که معنی آنست که چون سد یاجوج و ماجوج گشاده
گردد و ایشان از هر پشته فرود آیند وعده حق نزدیک گردد پس آنگه چشمهای
کسانی که ستمکاران بودند همی باز مانده و بر هم ننهاد از حسرت و ترسناکی گویند آن
ظالمان و کافران که ای وای بر ما ما در غفلتی بودیم ازین کار و این کار را فراموش
کرده بودیم بلکه ما ظالم بودیم با این روز ما را بیان نمودند آنگه گفتار پیغمبران را
باور نداشتیم و آنچه ایشان ما را از آن خبر دادند قبول نکردیم
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم
لها واردون لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها
وکل فیها خالدون لهم فیها زفیر وهم فیها

لا یسمعون إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى
أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزُنُهُمُ
الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا
يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ و در سختی که شما
و آنچه از او می‌پرستید از غیر خدای از اصنام و ایشان هیزم دوزخ خواهند بود ضحاک
گفت حصب سنگ ریزه باشد که ما در آن دمیم ایشان را چنان در دوزخ ریزند که
سنگریزه أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ آن دوزخی که شما در شوند و باشید در آن
دوزخ و اینجا ورود به معنی دخول است اگر بر سبیل احتجاج گفت با کافران و تنبیه کرد
ایشان را بر خطاب و گفت ایشان را که اگر این بتان شما خدایان بودندی در دوزخ
نشدندی و ایشان همه در دوزخ جاوید باشند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ
ایشان را در آنجا زفیر و ناله غمگین باشد که از آن غم عظیم تر نباشد چون غم عظیم باشد
ناله از آن غم عظیم باشد وَهُمْ فِيهَا و ایشان نشنوند در دوزخ هیچ
سخنی که ایشان را در آن خیری و راحتی باشد و گفته‌اند از آن نشنوند که در تابوتها
باشند از آتش و آن را به مسمارها محکم کرده باشند و در قعر دوزخ اندازند
هیچ نبینند و هیچ نشنوند و گمان چنان برند که کس را از اهل دوزخ عذاب نیست
جز ایشان را و از آنکه ذکر کافران کرد در حدیث مؤمنان و صالحان گرفت و
گفت إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ آنان که سبقت برده و پیشی گرفته برای ایشان
از ما وعده نیکو بهشت برایمان و اعمال صالحه ایشان و آن بهشت است و ایشان
از دوزخ دور باشند و دور گردانیده و آواز دوزخ نشنوند و حس آن نیابند
وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ و ایشان در آن چیزی باشند
از نعمت و راحت و مرادی که دلهای ایشان خواهد و نفسهای ایشان جوید
خالد و جاوید باشند اندوهگین نکرداند ایشان را و نترساند ایشان را ترس مهتر

عبدالله عباس گفت که این نفخه بازپسین باشد به دلیل وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي
الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حسن بصری
گفت آنگه باشد که گویند بنده را به دوزخ برید که مستحق دوزخ است ابن جریج گفت
آنگه باشد که مرگ را به صورت گوسفندی سیاه و سپید بکشند و اهل دوزخ و بهشت
در وی نگرند و این منادی دهند یا اهل الجنة خلود و لا موت ابدا و یا اهل
النار خلود و لا موت ابدا وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و فرشتگان
به استقبال ایشان آیند و گویند این آن روز شماست که شما را وعده کرده‌اند گفته‌اند
سبب نزول این آیه آن بود که روزی رسول صلوات الله علیه در مسجد الحرام نشسته بود و
قریش در حطیم نشسته و سیصد و شصت بت نهاده بودند و آن را سجده می‌کردند رسول
صلی الله علیه و آله نزد ایشان رفت و با ایشان مناظره می‌کرد نضر بن الحارث
در رسول علیه السلام در سخن آمد و وی را مخصم کرد و حجت بر ایشان لازم شد رسول صلوات
الله علیه بر ایشان خواند که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ایشان دلتنگ شدند از آنجا برخاستند عبدالله
عباس گفت زبعری را دیدند و گفتند که امروز ما را محمد علیه السلام چنین و چنین
گفت گفت اگر من حاضر بودمی وی را خجل کردمی و به حجت بر وی غالب آمدمی برفتند و
رسول علیه السلام را خبر کردند و گفتند یا محمد تو می‌گویی إِنَّكُمْ وَمَا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ گفت آری گفت این
بر تو است برای آنکه عزیر در میان باشد که معبود جهودانست و عیسی علیه السلام
که معبود ترسایانست و فرشتگان که معبود بنو ملیح اند از عرب رسول علیه السلام
گفت معبودان ایشان شیاطین اند ایشان را دعوت کردند به آن و آن معبودان
به آن رضا دادند خدای تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ
مِنَّا الْحُسْنَى الآیه و دیگر آنکه مراد به این بتانند نه کسی که لفظ ما آورده گفت
إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ و ما غیر عقلا را باشد و دیگر آنکه مخاطبه

در این آیه شده کسانی که بوده‌اند ایشان بت‌پرست بوده در خبر است که روزی امیر
المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام والتحیة والاکرام این آیه
بخواند و گفت وانا منهم من از آن کسانم که در حق ایشان عنایتی پیش
شده از الطاف و توفیق چنانچه گفت سبقت لهم من الله العنایة فی البدایة
وظهرت الولایة فی النهایة   یوم نطوی السماء کطی
السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین   ولقد کتبنا فی
الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون   ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین   یاد کن ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم آن روز را که در نوردیم آسمان را در نوردیدن سجل مر نامه‌ها را
بدانکه عبدالله عمر و سدی گفته‌اند سجل نام فرشته است که اعمال بندگان نو
چون بنده ختم عمل به استغفار کند خدای تعالی گوید بسته تو با در نوردد این نوشته بوسیله
و گفته‌اند سجل نام دبیر رسول صلوات الله علیه در معنی طی دو وجه گفته‌اند یکی آنکه
آسمان و زمین را در نوردیم پس از آنکه آن را چون نامه کشاده کرده‌ایم دوم آنکه طی
عبارت است از کم و خفا و مراد اعلام بود و نیست کردن آسمانها را با عدم بریم پس از وجود
کما بدأنا اول خلق نعیده   یعنی خلق را چنانکه بیافریدیم اول بار
آوریم و اعادت کنیم او را بر آنکه مر سر برهنه و پای برهنه و تن برهنه و ختنه
ناکرده چنانکه در آیتی دیگر گفت   ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة   مجاهد از عایشه روایت کرد که یک روز رسول صلوات الله علیه در
حجره من آمد و عجوزه پیش من بود از بنی عامر مرا گفت این کیست گفتم احدی خالاتک
یکی از جمله خالات من است و تو او را دعا کن تا در بهشت رود گفت هیچ پیره زن
در بهشت نرود آن زن مضطرب شد و گریستن گرفت رسول صلوات الله علیه و آله

و نمود دیگری که خدای تعالی هر زنان را جوان گرداند و آنگاه ایشان را به بهشت برد
الا ترا انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا   آنگه گفت [illegible]
عربا اترابا غزلا   و اول کسی که جامه بپوشانند ابراهیم خلیل علیه السلام باشد
عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت بلی گفت واسوأتاه وا
سوأتاه از یکدیگر شرم ندارند رسول علیه السلام گفت آن روز هر مردی و زنی
و زن چنانکه هر دو گرفتار است آنگه این آیه برخواند   لکل امرئ منهم
یومئذ شأن یغنیه   عبدالله عباس گفت معنی آنست که ما همه چیزی
به فنا بریم چنانکه اول بود   وعدا علینا   یعنی آنکه این وعده است که
ما بر خود واجب کرده‌ایم یعنی این بعث و نشور   انا کنا فاعلین
هر چیزی که ما این خواهیم کردن و ما میتوانیم کردن و جز از ما کسی دیگر نتواند کردن
ولقد کتبنا فی الزبور   ما نوشتیم و ثبت کردیم در زبور پس از
ذکر سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفته‌اند مراد به زبور جمله کتابهاست منزل
و مراد به ذکر لوح محفوظ است یعنی نوشتیم در کتابها پس از آنکه در لوح نوشته
بودیم عبدالله عباس گفت مراد به ذکر توریت است و زبور کتاب داود است
و بعضی گفته‌اند مراد به ذکر قرآنست و زبور کتاب داود علیه السلام است و بعد
به معنی قبل است چنانکه درین آیه   والارض بعد ذلک دحیها
ان الارض یرثها   ما درین زبور نوشته‌ایم پس از آنکه در کتابهای
دیگر نوشته بودیم که زمین بهشت را میراث بندگان صالح ما گیرند چنانکه گفت و
اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء   عبدالله
عباس گفت مراد زمین دنیاست یعنی ما نوشتیم و حکم کردیم که زمین دنیا را
بندگان صالح ما به میراث گیرند بیان این قوله تعالی لیظهره علی الدین
کله   وهب منبه گفت در چند کتاب خواندم از کتب اوایل که خدای تعالی
نمود من زمین را به میراث به بندگان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دهم

واین از محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند و دلیل برین آنست که لام در الانس
لام تعریف جنس است استغراق باشد و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ
صالح دلیل عصمت او کند برای آنکه چون یکی از ما گوید و گواهی دهد بر صلاحیت
شخصی از ظاهر وی بر صلاح داند و چون خدای تعالی داننده ظاهر و باطنست
صالح نگوید الا کسی را که در ظاهر و باطن صالح باشد و این جز معصوم نباشد
پس این صالح امام بحق مهدی آخر الزمان صلوات الله علیه باشد که از شرف نام
حبیب وی را باشد و او را بلفظ جمع یاد کرد برای توقیر و تعظیم او و را ویشان
که مراد او بود و اصحاب او عصمت او بدلیل معلوم باشد و دیگران مجوز العصمة
باشند ما را معلوم نباشد اما شاید که نزدیک خدای تعالی معصوم باشند
و عصمت شخص جز خدای نداند و خلق را عصمت شخصی معین را نباشد از آنکه
ایشان دانند ورد او باشد که باطن خلاف ظاهر باشد و آنکه گفت
اِنَّ فِي هٰذَا بدرستی که درین سخن که رفت از هلاک کافران و دولت
مومنان یا درین قرآن بلاغی و رسیدنی است بمراد و مقصود که وی خدای
پرستان را وَمَا اَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد علیه السلام
مگر برای رحمت عالمیان و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گفته
خدای را بر کافر هیچ نعمتی نیست برای آنکه گفت ما ترا برای رحمت جهانیان فرستادیم
و وجود رسول صلوات الله علیه در دعوت و لطف باشد جهانیان را و آنکه ایشان
یعنی کافران اجابت دعوت او نکردند از ایشان بود نه از رسول علیه السلام و
بر فرمود به وجود او عذاب استیصال از ایشان برداشته و در دنیا عذاب
ایشان نفرستاد و این رحمتی باشد ایشان را قُلْ
إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ
وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ إِنَّهُ

يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَإِنْ
أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قَالَ
رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ
مَا تَصِفُونَ بگوای محمد صلی الله علیه و آله وسلم بمن وحی میکنند
که خدای تعالی شما را خدای است که جز او هیچ خدای نیست شما این وحی ایمان
می آرید و آنچه شما را می فرماید مطیع و منقاد آن میشوید تو ای محمد برسان و بترسان
اگر ایشان بر گردند و ایمان نیارند بگوی من خبر دارم شما را بر سویت و راستی و
انصاف و حق همه درین خبر و انذار یکسان کرده ام و قومی را دون قومی
تخصیص نکردم بلکه براستی و بی میل و محابا همه را اعلام کردم وَإِنْ أَدْرِي
و نمیدانم که این شما را وعده داده اند نزدیک است و دور است یا نزدیک بعضی گفته اند که آیه
منسوخ است بتو اَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و این درست نیست برای آنکه نسخ
در اخبار نرود و این خبر است و دیگر آنکه تاریخ این معلوم نیست و نیز جمع میان و این
هر دو آیه ممکن است از آنکه اول محمول بود بر اجمال و اجمال دوم بر تعیین
وقت در اول گفت وَاقْتَرَبَ الْحَقُّ یعنی آنچه رفت از گذشته نزدیک است
که بیشتر شد و کمتر مانده و مراد آیه دوم این بود که من ندانم که کی خواهد بودن و چند مانده
است اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ خدای میداند آنچه آشکارا
میکنید و میگویید از گفتار و آنچه آن را نهان میپوشید نهان و آشکارا یکسان است
و داند و من نمیدانم شاید که تاخیر عذاب از شما فتنه و امتحان باشد تا شما را
پاکیزه و خالص گرداند چنانکه در آتش وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و تمتعی تا
بوقتی اجال شعبی گفت چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد چون صلح
خود دولت را بدین داد معاویه وی را گفت خطبه کن و مردمان را از این حال
خبر ده تا خبردار باشند حضرت خطبه کرد و درود و حمد و ثنای خدای گفت الکیس
الکیس التقی و احمق الحمق الفجور و ان هذا الامر الذی اختلفت انا و معاویه

اما حق امری کان احق به و اما حق کان لی فترکته طلباً لصلاح الامة این کار که من و معاویه در وی خلاف کردیم یا حق مردی بود که وی بدین سزاوارتر است یا حق من بود و من آن را بگذاشتم برای صلاح امت آنگه این آیه برخواند وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قل رب احکم بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای حکم کن و این کار را بحق و خدای تعالی حکم جز بحق نکند و در این چند وجه گفته‌اند یکی آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدین متعبد بود ما را در این ثواب باشد چنانکه ما را در دعا کردن رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتن اللهم اعلی درجته و تقبل شفاعته و ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون والآخرون و این دعا بیت اگر ما نکنیم خدای تعالی خود این بکند اما ما را در این نفع و لطف و ثواب است و وجه دیگر آنست که مراد بحق عذابست یعنی میان ما و ایشان حکم کن بعذاب خدای تعالی این دعا بقبال روز بدر بپاسخ ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق و گفته‌اند که معنی آنست که رب احکم حکمک وربنا الرحمن المستعان و خدای تعالی بخشاینده است بر بندگان و آنکه یاری از او خواستند در کارهای این جهان و آن جهان بر آنچه شما میگویید و صفت می‌کنید از حالی که برخلاف آن بوده و شما پنداشته‌اید و گمان برده خدا و رسول خود را بر بدایت کرده و نصرت داده و ایشان را در آنچه گمان برده‌اند خایب و خاسر کرده‌اند تمت بعون الله تعالی

بگوید و آنچه از آنجا که وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی تا آنجا که عذاب یوم عظیم است هشتاد و هشت آیه است از ابی کعب روایت است که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که هر که سوره الحج بخواند او را چندانی ثواب دهند که حج کرده و عمره کرده باشد بعدد کسانی که حج و عمره گزارده باشند ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید حق سبحانه و تعالی در این آیه تخویف و تهدید کرده است جمله آدمیان را از مرد و زن و مومن و کافر و بنده و آزاد و اما کودک و دیوانه از این آیه بدلیل عقل خارجند ای مردمان بترسید از عذاب خدای و از سطوت او بپرهیزید و از مخالفت و معصیت او که زلزله قیامت چیزی بزرگست و واقعه و حادثه سخت و بیشتر کسانی که معدوم را شیء گویند بدین آیه تمسک کنند و گویند که زلزله قیامت معدومست و خدای تعالی آن را شیء خوانده است یوم ترونها روزی که زلزله قیامت ببینید در آن روز هر زنی شیر دهنده مشغول گردد از بچه وی را باشد و هر زنی که آبستن باشد بار خود را بنهد و بچه بیندازد از شدت و سختی آن روز و مردمان مستان باشند در خبرست که این دو آیه در جنگ بنی المصطلق فرود آمد در شب و ایشان قبیله‌ای از بنی خزاعه و مردم در این شب همراه رو بودند رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا بانگ نماز کردند و مردم بایستادند رسول صلوات الله علیه این آیه بر مردمان خواند مردم همه بگریستند و هیچ وقت چندان نگریسته بودند که در آن شب چون روز شد کسی زین از پشت اسب فرو نگرفت و خیمه نزدند و طعام نپختند بعضی متفکر نشستند و بعضی دلتنگ نشسته بودند رسول علیه السلام گفت دانید که آن روز چه روز خواهد بود گفتند خدا و رسول خدا اعلم فرمود که آن روز خدای تعالی آدم علیه السلام را گوید برخیز و از فرزندانت گروه دوزخیان را بدوزخ فرست او گوید از چند گوید از هزار نهصد و نود و نه کس بدوزخ فرست و یکی را به بهشت چون این حدیث

بشنیدند از ایشان سخت آمد بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بود گفت
ابشروا و قاربوا و سددوا یعنی مژده دهید و خوشدل باشید و با مردم نزدیک شوید و کار
به صلاح آرید و درست ادا باشید که با شما دو خلق هستند که در ایشان کثرت عظیم
است آنگه گفت من امید دارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشدل شدند
گفت امید میدارم که نصف اهل بهشت شما باشید ایشان شاکر شدند و حمد ایزد تعالی
کردند دیگر بار گفت امید میدارم که دو بهره اهل بهشت شما باشید ایشان تکبیر
تکبیر کردند آنگه گفت جمله اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف
امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی به پهلوی اشتری
یا موی سپیدی در گاوی سیاه و آنگه امت من هفتاد هزار به بهشت شوند بی شمار عکاشه
برپای خاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم حضرت فرمود خداوندا او
را از آن جماعت گردان دیگری برخاست و گفت مرا نیز دعا کن رسول صلوات الله
علیه گفت سبقک بها عکاشه او برین بر تو سبقت کرد و من
النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ
مَرِیدٍ کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ
یَهْدِیهِ اِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنْ کُنْتُمْ
فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ
مُخَلَّقَةٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْاَرْحَامِ مَا
نَشَاءُ اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا
اَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ
اِلَی اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا
وَ تَرَی الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ
وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ آیه در تفسیر است

آمده که او با رسول علیه السلام مجادله کردی و گفتی فرشتگان دختران خدایند و
قرآن افسانه پیشینیان است و خدای قادر نیست بر زنده کردانیدن مردگان خدای
تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که هر که او از سر جهل و عناد است وَ مِنَ النَّاسِ
و از مردمان کسی هست که جدال میکند در آنچه در خدای رواست و آنچه روا نیست از
افعال و صفات بی علمی و دانشی و حجتی و برهانی و متابعت کند هر دیو سرکش را
که رد کند از حکم و فرمان خدای تعالی و سرکشد آنگه رسید متمثل گشت گویا که بر
آن شیطان نوشته اند که واجب کرده که هر کس که بدو تولی کند او را از راه دین
گمراه گرداند و از راه بهشت دور گرداند و راه نماید به عذاب آتش سوزان آنگه
خطاب کرد با منکران بعث و نشر و حشر و آنگه شما را زنده گردانید ای مردمان اگر
شما در شک و شبهه اید از کار بعث و نشر و آنکه زنده خواهد کرد چرا اندیشه نکنید
در ابتدای خلقت و آفرینش خود که ما شما را اول از خاک آفریدیم و آن یعنی
پدر شما را آدم یا غذای شما را که از آن نطفه حاصل شد ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ آنگه شما را که
فرزندان آدمید از نطفه آفریدیم و آن آبی است اندک که از پشت مردان و سینه
زنان در رحم جمع شود آنگه خون بسته برای آنکه پس از چهل روز از آن علقه گوشت پاره
شود مُخَلَّقَةٍ تمام بعضی اعضا پیدا شود و بعضی را عکس آدمی و گفت با صورت
و بی صورت گفتند بی عیب و با عیب لِنُبَیِّنَ لَکُمْ تا بیان کنیم شما را با آن حجت
و تدریج قدرت و حکمت خود را و معلوم گردد که آن خدای که قادر باشد که این
درجات می آفریند عبدالله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد خدای تعالی
فرشته را بر آن موکل گرداند و آن فرشته گوید یا رب خدایا مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ
مُخَلَّقَةٍ این تمام بود و درست باید اگر گوید نه رحم بیندازد و اگر گوید تمام خواهد
شدن گوید خداوندا نرینه خواهد بودن یا مادینه رزقش چیست اجلش چیست
سعیدست یا شقی وی را گوید برو و به لوح محفوظ نظر کن و آن را نسخه کن آن فرشته تمام
نسخه کند تا به آخر صفات وَ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ تا بیان کنیم شما را کمال قدرت

و بخواست حکمت خود بار گردانیدن اصل خلقت شما را از حالی بحالی و از نوعی
بنوعی وَنُقِرُّ و قرار دهیم در رحم آنچه خواهیم در رحمها آنچه خواهیم تا وقت
ولادت و آن اجلی بود مسمی و نام برده و وقت معین کرده و پس بیرون آریم شما را
از رحم و در آن طفلی کودک خورد ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس تا
برسید بغایت قوت و کمال عقل و تمامی خلقت و از شما کسی باشد که متوفی شود بکودکی
یا بجوانی بمیرد و از شما کسی هست که وی را باز پس برند و فروترین عمر آرند و آن حالت پیری
و خرفی باشد و حق تعالی پیری و خرفی را ارذل العمر خواند برای آنکه حالت ضعف و عجز و
نقصان عقل و تن باشد و از پس آن مردن صلاح نفس امید ندارد و دانند که آخر
عمر است و هر چه روزی آید نقصان زیادت تر خواهد بودن و از اینجا گفته‌اند که شیب
احد المیتتین لقد مات اولها و ما خرت احدیهما لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا کار او بر
جایی رسد که هیچ نداند پس از آنکه دانست و آن از نقصان عقل و فهم و دگرگون باشد
و او را انواع علوم گم شود و نسیان بر وی غالب گردد وَتَرَى الْأَرْضَ و می‌بینی
تو زمین را خشک و پژمرده و بی نبات پس چون فرو فرستیم باران را بر آن زمین
او بر خود بجنبد چون که حرکت و نشاط آید و اخبار از حرکت مرد شادمان باشد
وَرَبَتْ و جنبید و بلند گردد مراد آنست که بعقب رفتن باران بر آید و پشته
جز جایها که پای برو فرو شود وَأَنْبَتَتْ و برویاند از هر جنس و صنفی گیاه
نیکو و زیبا و این مثلیست که خدای زد برای عرب که ایشان منکر بودند
و مستبعد بعث و نشور و می‌گفتند که چگونه ممکن باشد که پس از آنکه مرده باشیم
و پوسیده شده و با خاک برابر شده باز زنده گردانند حق تعالی گفت این چه عجب
است آخر شما هر سال می‌بینید بفصل زمستان که زمین مرده می‌شود چنانکه
هیچ نبات نروید و اگر همه جهان بر روی بدی یک گیاه دیده نیاید و چون فصل
ربیع آید ما باران بر او فرستیم تا چون زنده شود و پنداری که بر خود بجنبد و نشاط
میکند و انواع گیاه بدید آید از وی آن خدای که این کند و برین قادر باشد

انذوی

تواند که شما را زنده گرداند پس از آنکه مرده باشید ذَلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ
فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ
ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا
خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ
بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این
برای آنست یعنی گردانیدن از حالی بحالی و زنده گردانیدن زمین بسبب آنست
که خدای تعالی که ذات حق است و وجود و ثابت و کمال قدرت او محقق است
و اوست که زنده گرداند مردگان را و او بر همه چیزها قادرست و آنکه قیامت آمدنیست
و در وی هیچ شکی نیست و خدای زنده کند و برانگیزد ایشان را که در گورها اند وَ
مِنَ النَّاسِ از مردمان کسی هست که جدل می‌کند چون نضر بن الحارث و غیر او
از منکران بعث بی علمی که او را باشد از علم ضروری وَلَا هُدًى و بی
بیانی و حجتی از علوم استدلالی و نظری بی کتاب روشن یعنی از قبل وحی و طریق
نقل ثانی عطفه بگردانیده دوش خود از خیلا و کبر برگردند و عدول نمایند از
قبول وحی تا گمراه گرداند ازین او بیر دیگر مردمان را و او راست از دنیا خزی و رسوایی
و بلاکی و آن روز بدر بود و بچشانیم او را روز قیامت عذاب آتش سوزان آنچه
رفت از خزی دنیا و عذاب آخرت او را آن بود و بسبب آن که دستهای تو مقدم
کرد و فرا پیش داشت از معصیت و فی لغت و دان حق و این دلیل است بر بطلان
مذهب مجبره که گویند ثواب و عقاب معلل نیست و خدای فاعل فعل است و
خدای تعالی فاعل فعل بندگان است برای آنکه خدای تعالی اضافت فعل بندگان
کرد علی ابلغ الوجوه وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تعالی ستم کننده نیست بندگان را و ظلم

مکند که ایشان را مؤاخذه کند به فعل خود یا به فعلی که ایشان نکرده باشند و در قاعده
مجبره هیچ ظلم در جهان نباشد الا که آن را مؤاخذه کرده باشد چه هیچ از ایشان
احداث فساد در [illegible] چون بنده نیک اندیشه کند از راه عقل روشن شود در هیچ
ظلم نکند اما مجبره در حد ای ظلم گشتند به اضافه ظلم وضع الشی فی غیر موضعه باشد و
خدای تعالی علواً کبیراً از موضع ظلم است بلکه موضع عدل و فضل است اگر
با بنده کار به استحقاق کند و چون عدل کند و اگر از عدل بگذرد فضل کند
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ
اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَٰلِكَ
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ
الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ان مردمان که پرستند خدای را بر
طرف از دین و بر کنار از آن مسلمانان آیه در حق جماعتی آمد از اعراب که به مدینه
آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی به زبان اظهار ایمان میکردند و بدل کفر
بودند ایشان را علمی نبود اگر نظری بود که سبب علم باشد الا که اگر ایشان را
کشتی رسیدی و [illegible] و مال ایشان زیادت شدی و اسبان
ایشان بچه نیکو آوردندی و زنان ایشان پسر زادندی گفتندی این محمد
علیه السلام مبارک مردی است و دین او حق است ما را دین او بودن صواب
و اگر بخلاف این بودی و هوای مدینه موافق نیامدی و ایشان بیمار شدندی
و چهارپایان ایشان بمردندی گفتندی این محمد نامبارک مردی است و این دین او هیچ
ندارد و ما تا در این دین آمده ایم جز زیان و نکبت [illegible] انقلب علی وجهه

هم از آن روی باز گشتی و برگشتی از دین مجاهد گفت علی حرف یعنی بر شک و
ضعف از اعتقاد و بصیرت و گفته‌اند این کنایت است از نفاق یعنی چون دین را پرستند
به زبان نه به دل اگر خیری بوی رسد آرام گیرد و دل او ساکن شود و اگر فتنه‌ای به
وی رسد از دینش برگردد و مضطرب شود خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
زیان کرد در دنیا و آخرت را در دنیا مشکوک [illegible] و در آخرت معذب
آخرت [illegible] روشن و زیان کاری هویدا که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست
يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ میخواند این هر دو کس و بر کار و در پرستند بدون خدای
آن را که او را از زیان نکند و نتواند کردن و سود نکند و نتواند رسانید و او اعتقاد
کرده است که او را سود کند و شفیع وی شود این غایت ضلالت و گمراهی است
يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ میخواند کسی را که زیانش نزدیکتر از سود است یعنی این بتان را
برابر اگر وی را نفع باشند ایشان را در آتش اندازند در دنیا و هیچ چیزی از
آخرت چگونه باشد لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ بد خداوند کاریست وی را و بد
ناصری و هم بد یاری است إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که خدای کسانی
که ایمان آوردند و کردار نیکو کردند در بهشت برد که میرود در زیر درختان جویهای
آب روان و خدای تعالی بکند آنچه خواهد با بندگان خود و کس را نرسد که بر
وی اعتراض تواند کرد چه افعال او همه حکمت و صواب باشد و روا و همه مصلحت
بود و حکمت مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ
هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ وَكَذَٰلِكَ
أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ
هر کس که پندارد و گمان برد از دشمنان رسول صلی الله علیه وآله وسلم
و بدخواهان وی که خدای وی را نصرت نکند و بر دشمنان ظفر ندهد در دنیا
و در آخرت و به خشم آرد او را الا که مطلوب برسد و خلاف مقصود پیش

گو او هم چنین خواهد ... درازاست آنچه او را به خشم آورده است او را آنکه بکس ندهد
در آسمان خانه خود رسنی بکشد خود را بیاویزد تا جائیکه گمان نیست که خشم را او تسلی
شده باشد گفته اند که خود را آویخته باشد گویند تا آنچه کرد از آن کیدی که خود را
بیاویخت آزاد کرد او را از خشم آورد و از وی ببرد و بر کرد ... وجه معنی لیقطع
اختنق باشد یعنی پس از آنکه رسن در سقف خانه خود آویخت آن را گو قطع کن
خود را ... خود را از آن رسن در آویزد با قصا فش بکرد و معنی آیه بدین عبارت
نگفته اند که هر کس گمان برد که خدای رسول خود را یاری نخواهد کرد در دنیا و
آخرت گو رسنی در سقف خانه خود اندازد و خویشتن را به گلو از آن رسن در آویزد
و پس اگر آن را ببرد و ببیند تا که او خشم او ببرد یا نه و آن چنان باشد که
ما گوئیم پس اگر کاری می تواند کرد این کار چنین خواهد بود اگر نه این خویش
جست ... را با خود ... پس با زنان گرا ... باشی ... بخشند ... باشی
این را گفته اند در جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که ایشان از اسلام
تقاعد کردند و گفتند ما می ترسیم که نباید که محمد صلوات الله علیه را نصرت نکنند
اگر ما در دین او شویم آنچه از ... جهودان است منقطع گردد ... خبر نرسیم
از هر دو طرف ... باشیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هر که این
گمان برد گو رسنی از آنجا که او ست در آسمان اندازد و از آن راه به آسمان رود
و ما دو آن قطع کن ... نصرت و خذلان از راه آسمانست دیگر تا آنچه کرد خشم
او را ببرد یا نه ... گفت ... نصرت ... یعنی هر که او به خدای بد گمان باشد
چنین پندارد که خدای او را روزی نخواهد داد در دنیا و آخرت گو رسنی در اندازد
و خود را بیاویزد وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ و چنانکه این فرستادیم
قرآن را فرستادیم آیاتی روشن و حجتهای واضح و خدای تعالی هدایت کند
... آن را که خواهد از آن کسانی ... که ایمان خواهند آورد با لطف کند
... که لطف وی را سود خواهد کردن
إِنَّ الَّذِينَ

آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ
وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ
وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا
لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ آنانکه ایمان
آوردند و بگرویدند و باور داشتند و آنان که جهود شدند و صابیان که از دینی
بدیگر شوند و ترسایان و گبران و آنان که با خدا شرک آوردند و بتان را با وی
در خدایی شریک کردند خدای میان ایشان جدا کند روز قیامت و حکم
کند میان حق و باطل و ممتاز گرداند ایشان را از یکدیگر محقان را به بهشت
روی و مبطلان را به دوزخ روی و خدای تعالی بر همه چیز گواه است ...
اندرین آیه ... است اد [illegible] للشیاطين و واحد للرحمن
چهار دیوان راست یکی خدای راست و آنچه خدای راست مسلمانی و آنچه
دیو راست این چهار گانه است از جهودی و ترسایی و گبری و مشرکی آنکه
گفت صابیان نوعی باشند از ایشان أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ
آیا نمی بینی و نمی دانی که خدای را سجده می کنند هر که در آسمانست و هر که در زمین است
و آنان که عقلا اند سجده ایشان بر حقیقت است و آنچه جمادند از آفتاب و ماه و
ستارگان و کوهها و درختان و حیوانات سجده ایشان از جهت دلالت
و مسخر شدن مر خدای را در آنچه ایشان را برای آن آفریدند و آنچه دلیل می کنند
که ایشان را صانع و آفریدگاریست قادر و عالم و حی و موجود و حاصل صفات
کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان وقت نظر در این چیزها خدای را
بشناختند ... که با وجود این نعمتها که کرده است مستحق عبادت و سجود

پنداری که سجده ایشان کردند ازانجا که بدعوت ایشان بود وکثیر من الناس
و بسیاری از مردمان مر خدا را سجده کنند و بسیاری عذاب بر ایشان واجب
است از انکه بر کفر اصرار کردند مجاهد گفت اگر او سجده کند جز خدای را سایه
سجده کند خدای را چنانکه گفت وظلالهم بالغدو والآصال
ومن یهن الله و هر کس که خدای او را خوار گرداند گرامی کننده
نباشد و خدای تعالی کند آنچه خواهد از اکرام و اهانت بر هر که خواهد آن حق
استحقاق باشد هذان خصمان اختصموا فی
ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار
یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما فی
بطونهم والجلود ولهم مقامع من حدید
کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا
فیها وذوقوا عذاب الحریق ابو ذر غفاری گفت آیه در شش
تن آمد از قریش که روز بدر با یکدیگر کارزار مبارزت کردند در حق خدای و دینش و
خصومت کردند عبیده و حارث و حمزه عبدالمطلب و علی ابن ابی طالب و شیبه و
عتبه ابنا ربیعه و ولید بن عتبه و قصه کارزار ایشان در بدر عبدالله عباس گفت این
خصوم اهل کتابند و مسلمانان اهل کتاب گفتند ما اولی تریم بحق رای که پیغمبر
پیغمبر ما و کتاب ما پیش از دیگرانست مسلمانان گفتند که حق با ماست ما محمد شما را ایمان می کنیم
که بگوید دیگران گفتند همچنان و کافرانند از مؤمنی که ایشان با یکدیگر خصومت
کردند در دین خدای خود پس آنها که کافرانند بریده شده برای ایشان جامها
از آتش دوزخ و در پوشانند ایشان را مقطعات نیران و جامهای خاصه
خود باشد آتشی که خدای تعالی تقدیر کرد بر قد و قامت ایشان آن را جامه خواند
یصب من فوق رؤسهم ریزند از بالای سر ایشان آب گرم ابن عباس
گفت که اگر مقدار یک قطره از آن آب بر کوه افتد کوه در حال گداخته گردد یصهر و

ما فی بطونهم یعنی گداخته کرده آن آب گرم در شکمهای ایشان هست
و پوستهای ایشان را و ایشان را باشد گرزها گرزهای آهنین که ایشان را
ایشان را بدان میزنند و عتاب می کنند و هر گاه که خواهند که از دوزخ بیرون آیند
از غمی که ایشان را باشد بگذارند و باز پس آرند در دوزخ برند و گویند
ایشان را بچشید عذاب آتش سوزان را بر سبیل دوام ان الله
یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من
تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب و
لؤلؤا ولباسهم فیها حریر وهدوا الی الطیب
من القول وهدوا الی صراط الحمید ان الذین
کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام
الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد
ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم
حق تعالی چون صفت یک خصم کرد و آن کافرانند ذکر دیگر خصم کرد و آن مؤمنانند
و گفت خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتهایی برد که در
زیر درختان آن جویهای آب میرود و ایشان را در بهشت پیرایند و زیور کنند در
پوشانند از دستبندها و گردنبندها از زر و مروارید مرصع کرده و جامهای ایشان در
بهشت از حریر باشد و در دنیا جامه حریر مردان را حرام کرده اند و در بهشت ایشان را
حلال باشد و بهشتی چه آرزو سازند چون انگشتری و دستبند از زر و غیر آن
وهدوا الی الطیب بشارت است که ایشان را راه نماینده بگفتار پاک
و هو قول لا اله الا الله چنانکه گفت الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و
گفته اند قرآنست و گفته اند که قولیست که در آن فحش نباشد و راه نموده ایشان را
راه خدای حمید و ستوده که پیشتر حمد و شکرست روایت کرده اند از رسول
صلی الله علیه و آله که گفت کسی منت کرد او حمد و شکر دارد از خدای ان الذین

كَفَرُوا آنان كه كافر شدند و مردمان را منع كرده بودند و بازداشتند از طريقى كه دانسته
بود و حجت بر ايشان قائم شده بود و منع مى‌كنند كه ايمان آورند و باز مى‌دارند و دعوت كرده با كفر و
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و نيز منع كردند و باز مى‌دارند از مسجدى كه آن مسجدى است كه ما
بخشاديم آن را براى جملهٔ مردمان تا قبلهٔ نماز ايشان باشد و معبد و
حج و عمرهٔ ايشان يكسان كرديم در آنجا كسى كه مقيم است در آنجا و كسى كه غريب
باشد از باديه آمده و بعضى گفته اند كه آمده و در آنجا يكسان كردانيم در منازل او مساكن
مقيم و مسافر نباشد از غريب تا در ايام حج كسى را منع كنند و حاج را منع كنند
از نزول آنجا كه خواهند و اين قول حسن بصرى است و در اخبار نيز آمده است و جمعى
مفسران را اين پسند مجاهد گفت مراد آنست كه مقيم و طارى در حرمت و دشت آنجا
كه از وقوف و مناسك و اركان حج يكسان باشند يعنى اگر اين بر همه كس واجب است
و كرايهٔ منازل در ايام موسم بعضى گفته حرام است و بعضى گفته مكروه است و ظاهر اخبار
اين اقتضا ميكند شافعى گفت حلالست وَمَن يُرِدْ و هر كه اراده كند در
او الحاد را و ميل كردن از حق به ظلم و عدوان ما او را بچشانيم عذاب دردناك
بعضى گفته اند كه معنى اينست كه هر كه خواهد كه كسى را از خانهٔ خداى و مسجد الحرام منع كند
ميل به وجهى ظلم ما او را عذاب اليم بچشانيم عبدالله مسعود گفت هيچكس نيست
كه او همت كند به سيئه الا كه بر او نويسند تا اگر مردى به عدن باشد و همت كند
كه مردى را بكشد به مكه يا معصيتى كند اگرچه نكند و آن عزم كرده باشد داخل بود
در تحت اين آيه بود و خداى تعالى او را عذاب اليم بچشاند مجاهد گفته اند كه مراد
به الحاد شرك است يعنى هر كه مردى را بكشد تا آنجا جز خداى را پرستند چنانكه
كفار مكه كردند و ديگران گفته اند كه الحاد استحلال الحرام در كعبه است حلال داشتن
و ارتكاب كبائر گفت عبدالله عباس گفت آن باشد كه قصد كشتن كند كسى را كه قصد
كسى نكند و ظلم كند براى آنكه روى ظلم نكنند مجاهد گفت سيئات در مكه مضاعف باشد
چنانكه حسنات و گفته اند كه مراد به الحاد جمله منهيات است از قول و فعل حتى قول الرجل

لا والله و بلى والله مجاهد گفت عبدالله عمر را دو خيمه بودى يكى در حرم و يكى در بيرون
حرم چون خواستى كه با اهل و قوم خود عتابى كند در خيمهٔ بيرون رفتى او را پرسيدند از آن
گفت براى آنكه ما را گفته اند وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و من الالحاد
قول الرجل لا والله و بلى والله وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ
الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ
رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ
عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا
وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و ياد كن اى محمد صلوات الله عليه و آله چون
دادم ابراهيم عليه السلام را مكان خانه مرجع و منزل او كردانيدم براى عمارت و
عبادت كردن حسن بصرى گفت بوانا اى انزلنا فرود آورديم ابراهيم عليه
السلام را مقاتل بن سليمان گفت دللنا عليه وى را جاى خانه دلالت كرديم
تا چگونه دلالت كرديم مفسران گفته اند را در اين خلاف است بعضى گفته اند بادى را بفرستاد
تا جاى آنكه خانه است پيدا كند و بعضى ديگر گفته اند بادى را فرستاد تا اساس
خانه رفت و بعضى گفته اند جبرئيل عليه السلام بيامد و ابراهيم را بنمود و خطى بكشيد
تا او بر آن بنا كرد و مكان جاى مستوى باشد كه در او متمكن توان شد و
توان گرفت و جمع بتقل را جمع كند از نمودى أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا
و وحى كرديم بدو و گفتيم كه با من شريك مياور و در عبادت من هيچكس را
انباز مدار يعنى عبادت خاص و خالص مرا باشند و خانهٔ مرا پاك كردانيد از اصنام
و اوثان و گفته اند از خون و سرگين چون قوم ذبائح كشتندى خون و سرگين در
بخاك ناپاك كردندى و گفت پاك كردان خانهٔ مرا براى آنكه آنجا طواف كنند و براى
آنكه آنجا نماز كنند و ركوع كنند و سجود كنند كه ان الكرام كردار ابراهيم را و گفت

نبات

ای ابراهیم ندا کن آگاه کردان مردمان را و بخوان تا حج کردن خانه و زیارت
کردن آن کنند گفته چون خانه بنا کردی اکنون مهمانان را بخوان و ندا کن ابراهیم
علیه السلام گفت بار خدایا آواز من کی رسد حق تعالی فرمود علیک
الاذان وعلی البلاغ بر تو آواز دادن و از ما رسانیدن ابراهیم علیه السلام
بر مقام بایستاد و گفته اند بر کوه ابو قبیس رفت و آواز داد یا ایها
الناس ان الله قد بنا لکم بیتا فحجوه ای مردمان خدای
شما خانه بنا نهاده است بیایید و حج آن خانه کنید و زیارت آن بجای
آورید حق تعالی آواز او را به همه عالم رسانید از شرق تا غرب بحدی که آنان
که در اصلاب مردان و رحم زنان بودند برسید و این بر سبیل مبالغه باشد یعنی
تا آنان رسید که در سابق علم بود که ایشان خواهند کردن همه جواب دادند
و گفتند لبیک اللهم لبیک یاتوک رجالا تا آواز ده تا ایشان پیاده آیند
پیاده آمده و بر اشتران ضامر و باریک میان و لاغر از هر راه دور می آیند
قصد این خانه می کنند ابوالقاسم بشر [?] کیستند طواف مردی کهل را دیدم
روی زرد شده و آثار رنج سفر در وی پیدا آمده و عصایی در دست گرفته طواف
می کرد و بر عصا اعتماد می کرد از ضعف و پیری پیش او رفتم و وی را پرسیدم
مرا گفت تو از کجایی گفتم از خراسان فرمود که خراسان کجا باشد گفتم
بود گفتم از بلاد مشرق است گفت از آنجا تا اینجا چند گاه آمده گفتم دو ماه
گفت پس دانم که تو هر سال به زیارت می آیی گفتم با این خانه گفتم از خانه تو
تا اینجا چند باشد گفت پنج سال اول است من از خانه بیرون آمده ام [?] از
پا من رنج پس من نیز در گفتن در راه پیر گشتم گفتم هذا والله الجهد البین
والطاعة الجمیلة والحب الصادق والله که این رنجی است عظیم و طاعتی نیکو
و محبتی صادق وی در روی من بخندید و این بیتها بخواند زر من
هویت وان شطت بک الدار وحال من دونه حجب و استار لا یمنعنک

لیشهدوا منافع لهم ان المحب لمن یهواه زوار بعد من زیارته
تا حاضر آیند منافع که ایشان راست سعید جبیر گفت تجارت است و این از
محمد باقر علیه السلام روایت است و گفته اند مراد عفو و مغفرت است و تا یاد کنند
خدای را و نام خدای را برند در ایام معلوم یعنی دهم ذی الحجه و گفته اند ایام تشریق
است برای آنکه ذکر شکر در ایام تشریق باشد و نیز گفته اند علی ما
رزقهم من بهیمة الانعام و این ایام تشریق باشد و آنانکه
گفته اند که ایام معدودات ایام تشریق باشد برای آن گفته اند حسب
محمد بن کعب گفت معلومات و معدودات هر دو یکی است علی ما رزقهم
بر آنچه خدای ایشان را روزی کرده است از بهیمه چهارپایان که آنجا کشند و بر
ذبح نام خدای برند و ذکر تسمیه است جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت
ذکر تکبیرست یعنی در عقب یازده نماز از پیش نماز پیشین از روز عید اضحی
فکلوا منها پس بخورید از آن قربانها و این امر بر سبیل اباحت است
برای آنکه در جاهلیت چون چیزی بکشتندی برای آنکه [?] خانه آن را نخوردندی
ایشان را فرمودند که بخورید و از آنجا طعام دهید مردم درویش را که اثر درویشی
و علامت آن بر وی پیدا باشد ثم لیقضوا تفثهم و
لیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق ذلک
ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه واحلت
لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا
الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله
غیر مشرکین به ومن یشرک بالله فکانما خر من
السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان
سحیق ذلک ومن یعظم شعائر الله فانها من
تقوی القلوب پس باید که بگذارید مناسک حج در ایام احرام

و وقوف به عرفات و مشعر و طواف و سعی و رمی بجا آرد و حلق و بعضی گفته‌اند
تفث ازالت وسخ و احرامست بحلق و غسل و گفته‌اند موی لب کم کردنست و ناخن
چیدن و موی بغل و عانه پاک کردنست وَلْيُوفُوا و تمام کنند نذرها که کرده
از حج و هدی و آنچه گفته باشند و طواف کنند خانهٔ گرامی بزرگوار با دیرینه را
عبدالله عباس گفت برای آن عتیق خوانده‌اند که او را آزاد کرده‌اند از تسلط
جباران باو را و با نبه و آزاد او بران گشتند بعد چنانکه گفت تبع بیامد تا خانه
کعبه را خراب کند چون ببغداد رسید فالجش درآمد زرکان لشکر و اطبا را نجوانده
گفتند ای ملک این خانه را خدایی هست که هر که قصد او کند بنده خدای او
باز دارد و هلاک وی اگر خواهی دریابی و کاری که هست بکن و آن [illegible]
او بیامد و اعتذار نمود تا خانه را کسوتی نیکو ساختند و در و پوشیده و اول کسی که خانه را
پوشانید او بود و هزار اشتر قربان کرد و اهل حرم را مبرات و صلات داد و بجای
گرایشان [illegible] آرا مطابخ نام نهادند از آنکه مطبخهای ایشان بود
و گفته‌اند برای آن عتیق خوانده‌اند که هرگز آن را مالکی نبوده است از آدمیان و حضرت
باقر علیه السلام گفت برای آنکه آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق چون همه جهان
غرق شد ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ ذکر او کرده و گفت هر که تعظیم کند
حرمتهای خدای را او را بهتر و نیکوتر باشد نزدیک خدای ابن زید گفت
حرمات مشعر الحرامست و بیت الحرام و بعضی گفته‌اند جمله مناسکست و تعظیم
آن بر قضای حقوق و ادا و واجبات باشد و گفته‌اند جمله طاعات است و تعظیم ترک
او باشد وَأُحِلَّتْ لَكُمُ و حلال کرده شد شما را چهارپایان بر عموم
الا آنکه استثنا کرد و گفت الا آنکه بر شما خوانده شد در این آیه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ تا آخر آیه و بعضی گفته‌اند که در حال احرام صید
[illegible] وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ پرهیز کنید از این پلید یعنی آنکه آن را بتان [illegible]

اکر

و گفت از بتان برای آنکه رجس مشتمل است بر اوثان و غیر آن و در اخبار
آمده است که مراد نرد و شطرنج باشد که ببازند و جمله انواع قمار درین داخلست
و پرهیزید از گفتار باطل یعنی دروغ گفتن و اصحاب بعث گفته‌اند هر دو جمله
اقوال مذهب ناحق درین داخلند و بهتان و گواهی دروغ دادن باطل از [illegible]
که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر در خطبه بود و میگفت که گواهی
دادن بدروغ برابرست با شرک آوردن بخدای آنگه این آیه برخواند یعنی خدای
تعالی در یک آیه از هر دو نهی کرده است و گفت که گواه دروغ را از [illegible] بر آنکه در
در آتش کرده حُنَفَاءَ لِلّٰهِ بر طریق استقامت و راه سلامت ایشان [illegible]
کان برای فرمان خدای و گفته‌اند بگشتکان از ملتهای باطل با خدای [illegible]
آرند کان و موضعی دور افکنند کان خدای تعالی تشبیه کرد کافران را بکسی
که او از آسمان بیفتاد با زاو را مرغی در رباید یا بچنگال [illegible] که باد او را در گوشه
اندازد تنگ دور [illegible] که از انجا بر نتواند آمدن و هلاک کار خود باشد درمانده
و بازمانده و مضطرب باشد کافر چنین باشد اسیر و درمانده و عاجز و در [illegible]
حسن گفت تشبیه کرد اعمال کافران را در نفی ثبات و بی حاصلی بکسی که حال
این باشد یعنی چنانکه این را در حال افتادن ثباتی و در میانه مرغ او را در [illegible]
همچنین اعمال کافران و [illegible] کان محصول نباشد و گفته‌اند که این تشبیه
که مرکب بود و درین سببی که هر که بخدای شرک آرد حال او چون حال کسی باشد که از
آسمان بیفتد در میانه مرغ به سرعت وی را در رباید اجزای او در حواصل آن مرغ
متفرق و پراکنده شود یا باد او را در کوه دوری اندازد و شاید که تشبیه متفرق
باشد برین معنی که ایمان را در عظمی و بلندی به آسمان تشبیه کرده باشد و
آنکس که ایمان را بگذارد دوست دارد به کسی ماند که از آسمان بیفتد و هوای
مختلفه را به مرغ رباینده تشبیه کرده باشد و شیطان را که وی را در ضلالت
و گمراهی می اندازد به باد که کسی را در مکان بعید دور افکند ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ

ای امر و نسان که شنیدی کار اینست و شان این است اگر دکفت هر که تعظیم
کند شعائر خدای را و مراد به شعایر علامات و مناسک حج را برای شعائر خوانند
که ایشان اشعار کرده اند و اکاهی داده و بعضی گفته اند مراد بدنها است که آن را اشعار
کرده باشند و آن شتری باشد کارد در کوهان او زده که قارن یا حج را آورده و گفته اند
که شعائر الله دین خدای است یعنی تعظیم شعایر کند آنچه فربه و نیکوتر باشد اختیار
کند و در خریدن آن مکس نکند در صفت ما و قربانی و در بهای بر بد و در کشتن و در گرانبهای
پایان نبود که فانها پس بدرستی که تعظیم شعایر و مناسک از افعال خداوندان دلها
پرهیزکار و پرهیزکاری است و ذکر دل برای آن کرد که آن جای پرهیزکاری و تقوی
در دل جای گیرد اثر آن بر جوارح ظاهر گردد لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَلِكُلِّ
أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى
مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ
اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ
وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ شما را
در بن شتران منافع است تا وقت نام بردن از رکوب و حمل اثقال بر ایشان شیر
و بار کران بر آن نهید ابن عباس گفت این پیش از آن باشد که نام هدی بر و نهند
و تقلید و اشعارش کنند تقلید آن باشد که یک پای نعل در گردن انعام بندند
و اشعار آن بود که کوهان وی بشکافند تا خون آلوده گردد و بعضی دیگر گفته اند بل
اگر این کرده باشند اگر محتاج باشند به شیر وی از رکوب و شیر او منتفع شوند
و این از جمله فعل رسول علیه السلام روایت است و اجل مسمی آن وقت باشد که از مکه بیرون
آید یا آخر ایام حج و گفته اند تا به قیامت ثم محلها پس محل او تا به کعبه باشد
که خانه ایست و محل او حجی باشد که واجب باشد کشتن و بان آن جایگاه حرم را اگر

هدی برای حج باشد بمنی باید کشت و اگر برای عمره باشد به مکه باید کشت نزدیک
کعبه در پیش او وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر جماعتی را جای عبادت و قربانی
بدید کردیم حسن بصری گفت شریعتی که بآن منسک بود بدید و بر آن عبادت کردند
مجاهد گفت عبادت فی الذبح عبادتی کردیم ایشان را در ذبح و نسیکه ذبیحه باشد
و در شرع جمله افعال حج را از طواف و سعی و رمی و ذبح و غیر آن مناسک خوانند
لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ برای یاد کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر
او کنند از بهر آنچه روزی ایشان از بهایم انعام از گاو و گوسفند و شتر و گفته اند
مراد تسمیت است در وقت ذبح فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما یکی است چون
قربانی کنند جز برای وی نکنید و عبادت جز وی را مکنید که مستحق
عبادت نیست غیر از وی پس در اگردن نهید و طاعت او دارید در او امر و
وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و تو ای محمد بشارت ده متواضعان و فروتنان را و گفته اند
ساده دلان را که نه بر خدای آرمیده باشند وجلت گویند زمین ساده و هموار
را آنگه وصف کرد ایشان را و گفت آنان که وصف کرد ایشان را و گفت آنانکه
چون نام خدای برند و ذکر وی کنند دلهای ایشان بترسد و آنان که صبر کننده گان
باشند به هر آنچه به ایشان برسد از مصیبتها و آنان که نماز به پای دارند و
از آنچه ما ایشان را روزی داده ایم نفقه می کنند وَالْبُدْنَ
جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْ
كُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا
فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ
سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ
يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ
التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا
اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ

عن الذين امنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور
شتران بزرگ و فربه را برای شما از اعلام شریعت و مناسک کردیم که خدای آن را
به هدی کرده و بعضی نیز موده و اضافت شعایر بر وجه تعظیم است لكم فيها
خير شما را در آن خیر و نیکویی است یعنی منافع دنیا و ثواب آخرت چون
برای خدای قربان کنید پس نام خدای بر آن یاد کنید صواف بر سه دست
و پای ایستاده و گفته‌اند که چون شتر خواهند که بکشند یک دست او با بغل ببندند
تا او بر سه قوایم بایستادی و بعضی گفته‌اند دستهای او را با بغل باید بستن و دنبال
رها کردن و گوسفند را دو دست و یک پای باید بست و ذکر آنست که در حال ذبح
بگویی بسم الله والله اکبر عبدالله عباس گفت آنست که گوید الله اکبر
ولا اله الا الله اکبر والله اللهم منک ولک فاذا وجبت جنوبها
پس چون بر پهلوی افتد و اشتر افتادن با پهلو برای حیات بود و یعنی چون پهلو
وی بر زمین آید و این عبارتست از بیرون آمدن جان بتمامی از وی فكلوا
منها از آن ذبیحه بخورید و قانع را و معتر را از آن و هیده اصحاب ظاهر گفته‌اند اکل
و اطعام هر دو واجبست و گروهی گفته‌اند اکل سنت است و اطعام واجب و
بعضی گفته‌اند اکل مباح است و اطعام واجب و مذهب ما آنست که ثلثی بخورد بر سبیل
استحباب و ثلثی به قانع دهد و ثلثی بمعتر قانع آن بود که قناعت کند بانچه بوی دهی
و سوال و الحاح نکند و معتر آن بود که سوال کند و گفته‌اند آن سایل که احتیاج
خود فرا نماید و نخواهد زید بن اسلم گفت قانع درویش باشد و معتر دوست
زیارت کننده که او را ذبیحه نباشد بخانه دوستی شود که او را ذبیحه باشد
بطمع آن كذلك سخرناها لكم ما این بهایم را مسخر شما کردیم چنین
که می‌بینید تا باشد که شکر نعمت ما کنید لن ينال الله لحومها
بخدای نرسد و نیابد گوشتهای و خونهای آن ذبیحه این آن رای آن گفت که در جاهلیت
چون ذبیحه بکشندی خون او در دیوار کعبه بمالیدندی بر وجه تقرب خدای تعالی

گفت

گفت گوشت و خون او به خدای تعالی نرسد که شما خون او در دیوار کعبه پلید
تقرب بخدای کنید لکن آنچه از شما بخدای رسد پرهیزکاری و اجتناب از
معاصی و صدق نیت باشد و خلوص اعتقاد كذلك سخرها
خدای مسخر کرد این بهایم را برای شما تا خدای را بزرگ یاد کنید و تکبیر و تحمید
وی گویید بر آن هدایات و الطاف که با شما کرد و اعلام دین که شما را بیاموخت
از ارکان حج و مناسک آن و بشر ای محمد علیه السلام مژده ده نیکوکاران را
ان الله يدافع عن الذين امنوا بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد از
آنان که ایمان آورده‌اند خدای کید دشمنان ایشان المکیار به قهر و بجبار
بعجب و خدای تعالی دوست ندارد هر خیانت کننده‌ای کافر نعمت را خاین
آن بود که اظهار نصیحت کند و کتمان غش یا از برای نفاق یا از برای آنکه مال
بغدر ببرد و گفته‌اند که كفور در این آیت کسی است که ذبیحه بنام غیری برد
اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله
على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم
بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله
الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات
ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن
الله من ينصره ان الله لقوي عزيز الذين ان
مكناهم في الارض اقاموا الصلوة واتوا
الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر
ولله عاقبة الامور آیه در شان مهاجران آمد که مکیان
ایشان را از سرایهای خود بیرون میکردند به ظلم و ایشان را بانواع رنجها می
رنجانیدند هر وقت یکی پیش رسول صلی الله علیه و آله آمدی سر شکسته و زده
شده و دشنام داده و شکایت کردی رسول صلوات الله علیه صبر فرمودی

و کسی بر وی صبر کن که خدای تعالی مرا به قتال امر نفرموده است چون رسول علیه
السلام هجرت کرد و به مدینه آمد خدای تعالی این آیه فرستاد و دستوری
داد مومنان را در قتال مشرکان و این اولین آیه است که در باب قتال آمد
و بعضی گفته اند که آیه در باب قومی مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان در مکه
ماندند بعد از هجرت رسول صلی الله علیه و آله چون بیرون آمدند از مکه تا مدینه آیند
مشرکان ایشان را منع کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را
رخصت کرد در قتال آنان که با ایشان قتال کنند و گفت دستوری داده
شد کسانی را که با ایشان قتال کنند در قتال کردن ایشان بِأَنَّهُمْ
ظُلِمُوا بسبب آنکه با ایشان ظلم کردند و خدای تعالی بر نصرت این مومنان قادر
و توانا است تا کسی گمان نبرد و نپندارد که بر وجه اعجاز خدای میکند و اگر خدای
تعالی خواهد به نصرت خواند بلی که تواند کرد و لیکن مصلحت تکلیف چنان کرده است
که بنده در سرای تکلیف بجز به کاری بار ندارد الَّذِينَ أُخْرِجُوا ایشان
آنانند که ایشان را از خانها و سراهای خود بیرون کردند به ناحق بلکه به ظلم و
جور و هیچ موجبی نبود جز از توحید و این موجب آنست که او را دوست دارند
و مومنان را نیکو کنند نه آنکه بر ایشان ظلم کنند و ایشان را از سراهای خود
بیرون کنند از آن هیچ نبود مگر این که گفتند خدای ما الله است و این گفتن موجب
رنجانیدن و اخراج نیست و گفته اند الا بمعنی لکن است یعنی ایشان را هیچ حقی
نیست در اخراج مومنان لکن برای آنکه ایشان بخدای میگویند که ایشان را بیرون
کردند و مثال این آنست که یکی گوید ما ابغضنی الا انی اقول الحق مرا دشمن میدارند
مگر برای آنکه من میگویم وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ و اگر نه دفع خدای بودی مردمان را
بعضی به بعضی بجهاد و اقامت حدود و تسلیط اهل اسلام را بر اهل کفر و اهل شرک برا
منهدم شدندی و خراب گشتی و شکسته شدی صومعهای رهبانان
قتاده گفت صومعهای صابیان و بیع و کلیسیاهای ترسایان و صلوات و کنشتهای

جهودان و مسجدهای مسلمانان می‌یابد گفت مراد به صلوات نمازهاست که اهل
کتاب و مسلمانان که ایشان را ساخته باشند بعضی گفته اند که مراد نمازهای مومنانست
یعنی چون مسلمانان جای نماز کنند بر خیزند ایشان یعنی کافران نماز ایشان را
ببرند برین قول معنی قطع نماز ایشانست و گفته اند معنی آنست که در ایام رسالت
عیسی علیه السلام صومعهای ترسایان را خراب کردند و در شریعت موسی
علیه السلام کنشتهای جهودان و در شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
مسجدهای مسلمانان نمازگاههای اهل ذمت را بر مسجد مسلمانان تقدیم برای
آن کردی که آن مقدم بود و اول آن خراب کردند و گفته اند برای آنکه آنچه نقص ازو باشد
بازپس دارند چنانکه گفت وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ و نیز او اقتضای
ترتیب کند آنکه وصف مساجد کرد بآنکه ذکر خدای در و بسیار کنند وَ
لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و خدای نصرت کند آنرا که دین خدای را نصرت کند و پیغمبر
او را یاری کند و خدای تعالی توانای با عزتست و منعتست کسی که او غالب نشود
و دیگر همه کس غالب آید الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ آنانکه نصرت کنند
دین خدای را آنانند که اگر ما ایشان را تمکین کنیم در زمین نماز بپای دارند و
زکوة دهند و امر معروف و نهی منکر قتاده گفت ایشان اصحاب رسولند
ابو العالیه گفت اهل نج نمازست تمکین دادن آن باشد که فعل آن درست کند
از قدرت و آلت و نصب دلالت و صحت و سلامت و غیر آن وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ
الْأُمُورِ عاقبت کارها و بازگشت و سرانجام آن همه با خدایست و مرجع آن
و تقدیر او است محمد باقر علیه السلام گفت ما ایم این جماعت که خدای تعالی صفت ایشان
کرد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ
قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَ
أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ
ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ فَكَأَيِّنْ

مِن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ
عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ اگر
ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم تکذیب می کنند و بدروغ میدارند این کافران
پیش از این قوم نوح نوح را بدروغ داشتند و عاد هود را و ثمود صالح را و
قوم ابراهیم ابراهیم را و قوم لوط لوط را و اصحاب مدین شعیب را و فرعون و قوم او موسی
را این کاری عجب نیست که خاص ترا باشد و ترا افتاده دل خوش دار که با پیغمبران دیگر
همین کرده اند و من این کافران را مهلت داده ام و تعجیل عذاب نکرده ام
تا حجت بر ایشان موکد گردد و عذر ایشان باطل شود و پس از مدت مهلت
تمام ایشان را بگرفتم و عذاب فرستادم پس چگونه بود انکار من و تغییر من
نعمت را بر ایشان نعمت فرستادم و نعمت را با محنت مبدل کردیم و راحت را
به رنج و امن را به خوف فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ بسا شهرها و دهها را
که ما هلاک کردیم و حال آن بود که اهل آن ظالمان و ستمکاران بودند پس این
شهر خاویه افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقف افتاده و انگه دیوار بر سقف و بسا
چاهی فروگذاشته از انکه خداوندانش نمانده اند و آن چاه معطل مانده است از آب
کشیدن پس از انکه در وی منازعت کردند از انکه آب نزدیک ایشان عزیز بودی
اکنون آن چاه را کسی نمی کشد و بسا کوشک افراشته به گچ و سنگ محکم کرده که
آن را از خداوندش خالی کردیم که کسی ساکن آن نیست ضحاک گفت این به حضرموت است
در جایی که آن را حاضورا گویند و آن چهار هزار مرد و زن بودند که بصالح ایمان
داشتند با صالح به حضرموت آمدند چون به آنجا رسیدند صالح را وفات آمد و آن
جایگاه را حضرموت برای آن نام نهادند و حضرموت خواندند که موت صالح علیه
السلام در آنجا بود و شهری بنا کردند و آنجا را حاضورا نام نهادند و آنجا مقام
کردند و مردی را از خود امیر کردند که نام او جهلس ابن جلاس ابن سوید بود و او را
وزیری بود نام او نجاریب ابن سواده مدتی آنجا ماندند و فرزندان پیدا کردند

و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند و بت پرستیدن پیش گرفتند
خدای تعالی پیغمبری به ایشان فرستاد نام حنظلة بن صفوان و او مردی بود شتر
بان در میان ایشان وی را از بازار بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک
کرد و این چاه معطل ماند و آن کوشک که بنا کرده بودند بی ساکن و کوشک
نشین ماند و از ایشان کس نماند أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى
الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ
سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ
لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ آیا
این کافران سیر نمی کنند در زمین و نمی روند تا بنگرند و ببینند آثار کسانی
که ایشان را هلاک کردیم تا در آن نظر کنند و اعتبار گیرند ایشان را دلها باشد
که بدان دلها بدانند و دریابند یا گوشها که بشنوند احوال و اخبار ایشان فَإِنَّهَا
لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ که امروز ایشان آنست که ایشان را سر کور شده و لیکن دلها
ایشان کور شده است که در سینه دارند یعنی که ایشان احوال گذشتگان
و آثار ایشان نمی بینند و نمی شنوند نه از کوری چشم سر ایشانست بلکه از کوری
چشم دلهای ایشانست که آنند فِي الصُّدُورِ برای آن گفت و اگر چه دل خود
در سینه نباشد که قلب محتمل معانیست قلب النخل گویند دل درخت را و قلب لشکر
گویند میان لشکر را تا از این ممتاز شود چنانکه قول به زبان و به اشارت و کتابت
مستعمل بود آن را به زبان مخصص کرد و گفت يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ آیه در شان نضر بن الحارث آمده است که کافران
تعجیل میکردند عذاب را و می گفتند که اگر راست میگویی بگو تا خدای

تو ما را عذاب کند حق تعالی گفت آیا از تو تعجیل عذاب می کنند و عذاب می خواهند
و من وعده کرده ام ایشان را و وعده من خلاف نباشد خدای تعالی این وعده
روز بدر بجای آورد و ایشان بتیغ امیر المؤمنین ع بضرب و کشتگان هلاک شدند
پیش از آنکه بعذاب آخرت گرفتار شوند و روزی از روزهای آخرت که ایشان را عذاب
کنند نزدیک خدای تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون هزار سالست از این
سالها که شما میشمرید عبد الله عباس گفت آن ایامی که خدای تعالی در آن آسمان و زمین
آفرید از این ایام بود محققان اهل معانی گفته اند که این و آن که گفتند فی یوم
کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت است و این بر طریق مبالغه
گفت چنانکه یکی از ما گوید هر روزی پنج هزار سال است و مراد شدت و
استطالت و گرانی حال باشد چنانچه شاعر گفت و یوم لا اراک
کالف شهر وشهر لا اراک کالف عام و مانند این در اشعار عرب و عجم
بسیار است وکاین من قریة بس شهرها که اهل آن شهر را دادیم
و در عذاب ایشان تعجیل نکردیم و ایشان ظالمان بودند آنکه ایشان را بعذاب
بگرفتیم و مصیر و مرجع ایشان با ما بود قل یا ایها الناس
انما انا لکم نذیر مبین فالذین آمنوا و عملوا
الصالحات لهم مغفرة ورزق کریم والذین
سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک اصحاب الجحیم وما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی
القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم
یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل ما یلقی
الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم
وان الظالمین لفی شقاق بعید بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
این مردمان را که من شما را ترساننده ام و بیان کننده وعید او را روشن کرداند

پس آنکسانی که ایشان از خدای بترسیدند و ایمان آوردند و کردار نیکو کردند
ایشان را از خدای آمرزش هست و روزی بزرگوار و آنان که سعی کنند و شتاب
نمایند در ابطال آیات ما و روی طعن زنند و شعر و سحر خوانند معاجزین
چون کسی که معارضه کند با کسی با وی لجاجه کرداند خواهند که خدای را عاجز کردانند
و بر وی غالب شوند ایشان در دوزخ ملازمان آتشند وما ارسلنا
من رسول ولا نبی جمع مفسران گفته اند که سبب نزول این آیه
آن بود که رسول علیه السلام چون نفرت قوم خود را دید از وی و آنکه هر چه ایشان را
بیشتر دعوت کردی ایشان از وی دورتر بودندی رسول علیه السلام تمنا
کرد با خود که چه بودی اگر خدای تعالی آیاتی فرستادی که دل ایشان خوش شودی
تا با ایمان نزدیک شدندی و این از سر حرص گفت بر ایمان ایشان خدای تعالی
سوره والنجم را فرستاد رسول علیه السلام آن روز در مجمعی بود و خاص و عام از مشرکان و
مسلمانان و مشرکان سوره را بر ایشان میخواند چون بدانجا رسید که افرایتم
اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری این جمع
مفسران گفتند که شیطان علیه اللعنه بر زبان او راند تلک الغرانیق العلی
منها الشفاعة ترتجی چون مشرکان و قریش بشنیدند گفتند محمد علیه
السلام خدایان ما را بستود و رسول علیه السلام خود از آن بی خبر بود چون سوره
بآخر رسید سجده کردند مسلمانان و مشرکان بر موافقت کردند مگر ولید مغیره
و سعید بن عاص که ایشان مرد دشت سنگریزه برگرفتند و می گفتند که
محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدایان ما را بستود جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
ای محمد این چه بود که کردی چیزی خواندی که ما بر تو نفرستادیم رسول علیه السلام تنگدل
شد خدای تعالی برای دلخوشی وی این آیه فرستاد بر آنکه این باطل است نشاید
که خدای تعالی شیطان را تمکین کند از آنکه تلبیس از دل باشد و حق از باطل و
برخیزد که یکبار هیچ گوید و دیگر آنکه شیطان قادر باشد که بر زبان کسی سخن گوید و

روا نباشد که این را پیغمبر بسبیل سهو گفته باشد که مثل این سهو از پیغمبران روا نباشد
و دیگر انکه ممکن نباشد که گویی قصیده خواند و در میان قصیده یک بیت هم از آن وزن
و هم از آن قافیه به سهو گوید اما آنچه معتمد است در تفسیر آیه آنست که خدای تعالی
رسول را خبر داد در بسبیل تسلیه که ما هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم الا آنکه او چون
خواندی شیطان در میان خواندن حرفی افکندی از کلامی و وسوسه تا بروی مشتبه
خواندی خدای منسوخ کردی و زایل کردانیدی آنچه شیطان آن را القا کرد
از وسوسه پس آنکه محکم کردی آیات خود را و محل است که بعضی مشرکان که جایی و حی
به پیغمبر نزدیک بود و چون رسول علیه السلام ذکر بتان ایشان کردی این بود که او
چیزی گوید که ایشان را دل خوش کند از بی قصه ایشان سخت گرفت و ایشان
کلمات بگفت آنان که دور بودند گمان بردند که این را کفر است یا گفته نقل کرده و
وجه نسبت این با شیطان برای آن کرد که گوینده را شیطان گفت از آنکه او از
شیاطین انس بود و دیگر آنکه این به اغوا و وسواس شیطان کرد و آن قول اول
از عبدالله و سعید جبیر و ضحاک روایت کرده اند و دلیل بر صحت این قول آنست
که معلومست از عادت مشرکان که ایشان چون رسول علیه السلام قرآن خواندی
در آن میان شعر خواندندی و سخن لغو گفتندی تا رسول علیه السلام را به غلط
افکنند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا
الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مجاهد گفت معنی
آنست که چون وحی دیر شدی بر رسول علیه السلام او تمنای وحی کردی شیطان
در آن میانه او را دل مشغول کردی که وحی منقطع شد خدای تعالی نسخ آن کرد در
به انزال آیات حسن بصری گفت رسول علیه السلام در میانه خواندن والنجم ملک
الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی ایمانه بوسواس شیطان و مراد
این بود او را که نزدیک بر مذهب شماست و دیگران گفته اند که رسول علیه السلام
بر سبیل تهکم و استهزا گفت و بر طریق طعن بر ایشان کرد و سپید است که آن

قرآن

قرآنست خدای تعالی بیان کرد که این نه قرآنست ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ خدای
تعالی آیات خود را محکم و ثابت کند تا هیچ چیزی در وی راه نیابد که او را باطل کند و
مختلف گرداند و خدای تعالی عالم است به اقوال و احوال ایشان و محکم کار است
و آنچه کند بر وجه حکمت کند در حسب مصلحت آنکه بیان کرد غرض خود در تمکین شیطان
از القای کلام و انداختن سخن در میانه خواندن رسول علیه السلام قرآن را و گفت
برای آن کردیم تا بکند از آنکه شیطان القا می کند ابتلا و امتحان منافقان را در
بیفزاید و مومنان را در بعضی آن منافقان که در دلهای ایشان بیماری و نفاق است
و آنان که دلهای ایشان سخت است به کفر و شرک یعنی این برای آن کردیم تا تکلیف
سخت شود بر منافقان و کافران خدای را بود که یک بار تکلیف سخت کند و یکبار سهل
چه غرض او از تکلیف تعریض منزلت ثوابست و هر چه سخت تر بود ثواب بیشتر
بود و گفته اند که معنی آنست که لِيَجْعَلَ لنسخ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً
یعنی تا نسخ آنچه شیطان افکند و باشد فتنه کند و امتحان برای آنکه به بعض فعل شیطان
خدای فتنه نکند اما آنکه در دل ایشان بیماریست منافقان باشند به اتفاق مفسران
و آنانکه سخت دل باشند کافران و مشرکان باشند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ یعنی
که این ظالمان که ذکر ایشان رفت از کافران در خلاف و عصیانی دور اند
یعنی سخت عاصی اند در خدای و به غایت دور اند از رحمت او وَ
لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا
بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ
عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ
بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ

عَذَابٌ مُهِينٌ و عوض دیگر این آن بود که نباید هست کسانی که ایشان را
علم داده‌اند به خدای و حکمت وی که هر چه کند محض حکمت و عین صواب باشد که این
و آن حق است از خدای و صادر است از جهت وی به او ایمان آورده‌اند و دلهای ایشان
خاضع و خاشع گردد و چون اراده آن سازد خدای تعالی راه نماینده است آنان را
که ایمان آورده‌اند بر راه راست اما به لطفی که به ایشان کند تا بر ایمان ثبات نمایند
و اما هدایت کند ایشان را در قیامت به بهشت تا آنچه در دین مشتبه باشد آن را
تاویلی درست کند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنان که کافر شدند
و در شک و شبهه‌اند از قرآن و این شک از ایشان زایل نخواهد گشت تا آنکه قیامت
ناگاه به ایشان رسد یا عذاب روزی نازاینده به ایشان آید و این عاقبت
از شدت و سختی یعنی سخت که شد که مراد به این روز روز بدر است و این روز را از برای
آن عقیم خوانند که کافران در آن روز کشته شدند و به شب نرسیدند و این روز ایشان را
شب زاده نشد و برای آنکه فرزندان زنان در این روز کشته شدند پس گویی که
ایشان عقیم بودند و هیچ فرزند نزادند و گفته‌اند که مراد روز قیامت است و عقیم
برای آن گفت که آن روز را شب نباشد و از وی شب نزاید و آنجا است که در عرف
گویند که از روز شب زاید و روز شب زاید الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ملک و پادشاهی
آن روز خدای راست و ملک همیشه از خدای بود هر آنکه در دنیا گذشته‌گان داده
و پادشاهان به دست گرفته‌اند و حاکمان حکم می‌کنند فردای قیامت کسی را حکمی و ملکی
ملک همه خدای را باشد و حکم او کند میان ایشان و تولای آن با او باشد و ملک
اتباع معتقد نباشد آن را که او را اهتمری بود و حکم حق باشد یعنی که حکمت آن
و حوت کند از آنچه باشد لَهُ الْحُكْمُ فَالَّذِينَ آمَنُوا اما آنان که مومن شدند
و ایمان آوردند و عمل صالح کردند در بهشتهای با نعمت باشند و آنان که کافر شدند
بخدا و آیات او را دروغ داشتند ایشان را عذابی بود خوار کننده و گفته‌اند این آیت
در حق قومی بود که رسول ایشان را بگرفت از جمله مشرکان و عقوبت کرد ایشان را

بجزای آنکه روز احد کرده بودند با مسلمانان از مسلمانان وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ
اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَكِيمٌ حلیم
ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ
و آنان که هجرت کردند در راه خدا و وطن خود رها کردند برای خدا و طلب رضای او
و موافقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه ایشان کشته شدند و یا بمردند خدای
ایشان را روزی دهد روزی نیکو در خبر است که صحابه رسول علیه السلام را گفتند
یا رسول الله اینان که شهید شدند و کشته شدند دیدیم که ایشان را خدای تعالی
درجات و خیرات داد و ما با تو هم جهاد می‌کنیم اگر بمیریم ما را چه باشد خدای تعالی
این دو آیه فرستاد و ایشان را با هم یکسان کرد و حدیث سلامان بن عامر گفت
روزی دو جنازه بیاوردند یکی از آن کشته و دیگری از آن مرده و مردم به تشییع جنازه
کشته بیشتر رغبت کردند و کسی در پی جنازه آن مرده نرفت فضالة بن عبید پس
گفت ای قوم میل و رغبت شما به جنازه کشته می‌بینم بخدای که من باک ندارم که مرا از هر
کدام گور از این دو گور برانگیزند یعنی گور کشته و گور مرده و این شنیده که خدای تعالی
می‌گفت وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ
مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ و خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است ایشان را
در جایی برد که بدان راضی شوند و آن را که پسندند یعنی بهشت جاوید و خدای تعالی

دانا و بردبار است شتاب نکند بعذاب کافران چه شتاب آنکس کند که از
فوت ترسد و کسی از قبضه قدرت او نجهد ذلك ومن عاقب این حکم
و قصه که شنیدی تو رسید و این برای بشه و تقریر کلام گویند انکه ابتدا کرده
گفت ومن عاقب و هر کس که او عقوبت کند مانند آن که او را عقوبت کرده باشند
و این را از سبیل مجاز برای ازدواج عقوبت خوانده و بحقیقت عقوبت نیست ثم
بغي عليه انکه ازو ظلم کنند خدای تعالی او را نصرت کند یعنی اگر کسی ظلم این
مظلوم را دوست باید ظالم خود را عقوبت کند باز این ظالم بر این مظلوم که عقوبت
بواجب کرده باشند دست یابد خدای تعالی یار این مظلوم باشد و خدای
تعالی عفو کننده و آمرزنده گناهان باشد ذلك بان الله این نصرت
مر آن مظلوم را بسبب آنست که او قادرست و از علامات قدرت او است
که شب را در روز می برد و روز را در شب می آرد یعنی روز به سر شب در می آرد
و شب را بر سر روز از شب کاهد و در روز افزاید و از روز کاهد و در شب
افزاید و این برای آن گفتند تا بدانند که او قادرست و هیچ قادر به قدرت این
نتواند کرد و خدای تعالی شنونده جمله مسموعات و بیننده جمله مبصرات است
و مرجع این دو صفت راجع با جنبش ذات شرط آفت یعنی آنچه میگویند
میشنود و آنچه می کنند می بیند ذلك بان الله هو الحق این
صفت خدا را بسبب آنست که خدای حق او است و الهیت او را سزد و آنچه
پرستند آنرا میخوانند از بتان همه باطل است خدا است که او بلند قدر و بزرگوار
است تنقیح الم تر ان الله انزل من السماء ماء
فتصبح الارض مخضرة ان الله لطيف خبير له
ما في السماوات وما في الارض وان الله لهو الغني
الحميد الم تر ان الله سخر لكم ما في الارض و
الفلك تجري في البحر بامره ويمسك السماء ان تقع على

الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحيم
وهو الذي احياكم ثم يميتكم ثم يحييكم
ان الانسان لكفور ای نبی یعنی محمد امی خطاب به رسول
علیه السلام یا بر مخاطبی که لایق خطاب باشد خدای تعالی از آسمان آبی فرو فرستاد
یعنی باران گیاه سبز گشت و خدای تعالی لطیف است علم او رساننده و بیننده کارهای
خبیر است و آن مصالح ایشان لطف کند و نیک خبیر است مصالح ایشان
شناسد و آنچه مصلحت در آن باشد دهد له ما في السماوات
او راست هرچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و او خدایست بی نیاز و ستوده
پرستش آنکه ذی احسان کنند و شکر گویند الم تر ان الله ای نبی و مبدا ای
که خدای مسخر کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و چهارپایان برای آنکه
تا منقاد شما باشند و کشتی را در دریا مسخر کرد بامر و به فرمان وی مرکبی که شما می
خواهید و آسمان را نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد مگر به فرمان او و او
مردمان بخشنده و مهربانست وهو الذي احياكم او است آن
خدای که شما را زنده کرد از نیست به هست بحقیقت که آدمی کافر نعمت عظیم است
یعنی این نعمتها که بر شمردیم کی از آن ذکر هیچ را شکر نمیگذارد و بدل شکر
کفران می آورد لكل امة جعلنا منسكا
هم ناسكوه فلا ينازعنك في الامر وادع الى
ربك انك لعلى هدى مستقيم وان جادلوك
فقل الله اعلم بما تعملون الله يحكم بينكم
يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون الم تعلم
ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض ان
ذلك في كتاب ان ذلك على الله يسير و مرای
و هر گروهی را جای عبادت نهادیم که گروهی ایشان الف دارند و خوان آن با

که عبادت در آنجا کنند و اصل منسک در لغت عرب جای باشد که مردم را
الفت بود به آن جای برای عبادت یا کاری از کارهای خیر باشد عبد الله عباس
گفت منسکا ای عیدا مرا امتی را عیدی کردیم و قتاده گفت جای قربانی بود و ذبایح
خود ای کشند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ باید که در باب قربانی با تو
منازعت کنند یعنی ایشان را به گفتار ایشان التفات مکن و ایشان را
مقام آن نده که با تو منازعت کنند روایت کرده اند که بدیل بن ورقا و غیر او از
کافران خزاعه رسول و اصحاب را گفتند چگونه است که شما آنچه خود می کشید می خورید
و آنچه خدای میکشد نمی خورید این آیه آمد فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ
در کار دین باید که با تو منازعه نکنند و تو دعوت کن و با خدای خود خوان مردمان
را که خواهد او را بپرستی و اگر این کافران از این در گذرند و مجادله کنند بگوی که
خدای تعالی عالم و داناتر است به آنچه شما می کنید حوالت این کن که من جزای
ایشان را به نزد هم اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ خدای حکم کند در میان شما
در آنچه خلاف می کنید امروز و روز قیامت حکم کند اگر بدانند که حق کیست
و باطل کیست خدای در این آیه آدمی را بیاموخته است که چون از منکران
حق مجادله کنند و دلیل گوییم و او گوش باز نکند حوالت با خدای کنیم و گوییم که به
قیامت پیدا شود که حق کدام و باطل کدام است الم گفت چگونه روی پوشیده
باشد احوال و افعال ایشان خدای که عالم باشد به هر چه حادث شود در آسمان
و زمین عالم باشد به آن و چگونه نباشد که آن همه پیش از آنکه حادث شود در محفوظ
نوشته و ثبت کرده و این بر خدای آسانست وَيَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ
بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ وَإِذَا تُتْلَى
عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ

یتلون

يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ
النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
می پرستند جز از خدای آن بتان را که در صحت عبادت ایشان هیچ حجتی
و دلیلی نیست نه از جهت عقل نه از جهت نقل مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
آنچه نفرستاد در صحت عبادت ایشان حجتی و برهانی آنچه ایشان را به آن
علمی نیست و هر دعوی که از حجت عاری باشد ایجاب علم نکند و سکون
نفس وی حاصل نکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران کافران را در
قیامت هیچ یاری و یاوری وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانند بر
ایشان آیات روشن ما و حجتهای واضح بازشناسی ای محمد علیه السلام
در روی ایشان انکار را یعنی روی ترش کنند و اظهار کراهت نمایند و
عداوت ظاهر گردانند خواهند که حمله آرند بر آنان که ایشان آیات ما را که قرآنست
خوانند و ایشان را برانند و برنجانند قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ
ذَٰلِكُمُ بگوی ای محمد صلوات الله علیه که من شما را خبر دهم به چیزی بتر از آن
و آن آتش دوزخست یعنی این کافران شنیده اند قرآن را و از آن همه کراهت اظهار
می کنند اگر دوزخ ببینند و عذاب آن چه خواهند کرد آن آتش
دوزخ که خدای تعالی وعده کرده است کافران را و بد جای بازگشتن آتش
دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا
لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا
وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا
يَسْتَنْقِذُوهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ مَا قَدَرُوا
اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ
الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

خطابست با مشرکان که ای مردمان مثلی زده شد و داستانی نهاده
آمد است فاستمعوا له آن داستان را بگوش بشنوید قصه خوش و حکایت
را بعد یاد نیدو را مثل خوانند برای استحقاق و غرابت آن از سبیل تشبیه
بعضی از امثال سایره و درین مثل که زده شد تسفیه رای و دانش ایشان کرده است
و اظهار جهل و ضلالت ایشان ازانجا که ایشان صورتهای بی جان را که ساخته
دست ایشانست آن را خدای خوانند و آنچه کسی باشد که او قادر باشد
بر جمله مقدورات و عالم باشد بجمله معلومات ایشان را در آن مثل او گفت
ان الذین تدعون من دون الله آنان که شما ایشان را خدای
میخوانید و عبادت بجای می آرید لن یخلقوا ذبابا ایشان هرگز مگسی
نیافرینند و نتوانند آفرید و اگر همه معبودان شما جمع شوند تا مگسی بیافرینند نتوانند
آفریدن ازانکه ایشان جمادند و از جماد فعل مستحیل بود و چون از حیوان کسی که
ایشانست مستحیل است ازجماد که نباشد اولیتر که مستحیل باشد و چون در
مخلوقات از مگس حقیرتر چیزی نیست و بی قدرتر مخلوقی نیست و ایشان او را
آن قادر نیستند انچه بیش ازین باشد اولیتر که قادر نباشند و از مگس ضعیف
تر چیزی نیست اگر مثل مگس چیزی از ایشان برباید نتوانند که آن را از مگس باز
گیرند و از دست مگس باز ستانند ضعف الطالب والمطلوب گوینده مگس ربایند است
ضعیف است و مطلوب که بتانند هم ضعیفند و این مثل ازین گفت که مشرکان را
عادت بودی که بتان را به انگبین بیالودندی و مگس بر ایشان جمع شدی و انگبین
بخوردی ایشان باز آمدندی گفتندی که خدایان ما انگبین خوردندی ضحاک گفت ضعف
العابدون والمعبود عابد و معبود هر دو ضعیفند ابن زید گفت ایشان را
عادت بود که بتان را به انواع حلی و جواهر بیاراستندی خدای تعالی این مثل برای
این زد انگه گفت ما قدروا الله حق قدره نشناختند خدای را از آن
شناختن و تعظیم نکردند حق تعظیم کردنش چه اگر شناختندی و عظمت وی بدانستندی

ه و او را شریک نیاوردندی و انباز نگرفتندی او بی آن را که از مگس عاجز
آمد و با وی برنیاید ان الله لقوی عزیز خدای جل جلاله قادر
بقوت و عزیزی با عظمت بخلاف اقسام که ایشان عاجزند و ضعیف و ذلیل
و همین الله یصطفی خدای اختیار کند و برگزیند از فرشتگان و رسولان
و از مردمان رسولان سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان گفتند ءأنزل
علیه الذکر من بیننا از میان همه خدای تعالی پیغمبری بمحمد داد که یتیم
ابوطالب است خدای فرمود چه انکار است و چه تعجب خدای برگزیند از فرشتگان
آن را که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان آن را که خواهد
چون نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام ان الله سمیع بصیر
خدای تعالی شنونده مقال ایشانست یعنی آنچه پیش ازانکه ایشان بوده
بوده آنچه باشد پس ازانکه ایشان را به فرزند و کارها با خدای تعالی راجعست
و باز همه چیزی با وی است یا ایها الذین امنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم و
افعلوا الخیر لعلکم تفلحون وجاهدوا
فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل
علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم
ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی هذا
لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا علی
الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة واعتصموا
بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر
حق تعالی امر کرده است بنماز اولا که آن بزرگترین عبادتهاست انگه بغیر
آن که به افعال خیر بر سبیل عموم گفت یا آنان که گرویده اند و تصدیق کرده اند
کنند و در نماز رکوع و سجود تمام بجای آرید نافع گفت مردی از اهل مصر عبدالله

عمر گفت من رسول را دیدم که این سوره میخواند و در دو جایگاه سجده کردی یکی اینجا
و دیگر آنجا که گفت إِنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ پس این سوره بفضیلت بود بر دیگر اهل شیعه در چهار سوره سجده بیش
نیست الم تنزیل و حم سجده و والنجم و اقرأ وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ
خدای خود را پرستید و خیرات و مبرات کنید و کارهای نیکو تا باشد که فلاح
یابید و به بهشت باقی و جاوید برسید ابن عباس گفت خیر صلة الارحام و
مکارم الاخلاق یعنی آنچه می‌کنید از طاعت و عبادت و خیرات کنید برای
اعمال خود توکل کنید اگر فلاح و ظفر می‌جوئید وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ و در راه خدا جهاد کنید با دشمنان دین و با نفس باز
کوشید در منع کردن و باز داشتن از هوا و مراد جهاد کردن با نفس که بزرگترین
جهادست چون نفس که بزرگترین جهادست و رسول علیه السلام برای این معنی
فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر حق جهاده سزای جهاد کردن
وی یعنی چنانکه واجب باشد در منع زدن و جدا باشد بر حسب جهد و طاقت
عبدالله مبارک گفت جهاد و نفس خود باشد هُوَ اجْتَبَاكُمْ او شما
را برگزید برای دین خود و بر شما در دین حق حرجی و تنگی ننهاد و نکرد بلکه سهل
داشت لطف و اضافت با تکالیف بنی اسرائیل که ایشان را تا یکدیگر را
نکشتندی توبه ایشان مقبول نبود عبدالله عباس را از این آیه پرسیدند
گفت مراد آنست که ایشان را تا یکدیگر نکشتند توبه ایشان مقبول نبود و
مراد آنست که خدای تعالی بندگان را از گناه خلاص داده بکفارت و بعضی
گفته‌اند که مراد آنست که اوقات نماز بر شما تنگ نکرد مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ
متابعت ملت پدرتان ابراهیم کنید ابراهیم را پدر امت خواند زیرا که عرب
از فرزندان اسمعیل‌اند و اکثر عجم از فرزندان اسحق‌اند از برای آنکه ابراهیم رسول
خداست و رسول پدر امت است و مراد از ملت او آن چیزهاست از شریعت او

که موافق شریعت رسولست چه رسول علیه السلام بشرع هیچ پیغمبری منسخ
نبود و این از برای آن گفت تا همگنان باین شریعت راغب گردند و میل
کنند چه طباع بموافقت آباء و اجداد مایل‌اند هُوَ سَمَّاكُمُ
الْمُسْلِمِينَ ابراهیم شما را مسلمان نام نهاد و مسلمان خواند و از خدای
خود این درخواست آنجا که گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ
و گفته‌اند که هو کنایت است از نام خدای یعنی خدای شما را مسلمان نام نهاد
پیش از این زمان و درین زمان یا درین کتاب که قرآنست لِيَكُونَ الرَّسُولُ
تا رسول علیه السلام گواه باشد بر شما بقبول کردن و طاعت داشتن و بر مطیعان
و عصیان عاصیان گواهی دهد و شما نیز گواه باشید بر زبان از امت سلف که پیغمبران آمدند
و پیغام رسانیدند و چون خدای تعالی شما را باین کرامت خاص گردانید و این مرتبت
و مرتبت داد این را مقارن و مقابله کنید بشکر کردن و فرمان بردن و عبادت
و بندگی بجای آوردن فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس نماز بپای دارید و زکوة مال
بدهید وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و دست در خدای زنید و ملازم دین و طاعت
وی باشید و گفته‌اند که از شر دشمنان پناه بخدای دهید که او خداوندگار
شماست او مالک امر شماست نصرت و یاری از وی خواهید که وی نیکو خداوندیست
و نیکو یاری و
یاورست شما را

صد و هشده آیه است ابی بن کعب از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که این سوره
بخواند فرشتگان وی را بروح و ریحان بشارت دهند و روز قیامت دیده
چشم وی روشن گردد در وقت آمدن ملک الموت برای قبض کردن و جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم او به سعادت کند
و هر که در هر آدینه بخواند منزل او در فردوس اعلی با پیغمبران باشد و مرسل الله علیهم
بسم الله الرحمن الرحیم

قد افلح المؤمنون الذين هم في صلوتهم خاشعون
والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة
فاعلون والذين هم لفروجهم حافظون الا
على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم
غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم
العادون والذين هم لاماناتهم وعهدهم
راعون والذين هم على صلوتهم يحافظون
اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم
فيها خالدون براستی که فلاح و ظفر یافتند و به مراد و مقصود خود
بجای جاودانه رسیدند آنان که ایمان آوردند و خدای را و فرشتگان را
و پیغمبران را و کتابها را باور داشتند آن مومنان که در نماز با خاضع و خاشع
و متواضع و ترس کار باشند مجاهد گفت خشوع آن باشد که چشم را بنهند لم از ترس
خدای ابن سیرین گفت آن باشد که در نماز چشم بر جای نگاه سجده دارد و در
موضع سجده داشته شد و در بدایت شرع چون نماز کردندی از جوانب نگرستندی
چون آیه نازل شد چشم را نگه داشتند ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام
که چون بنده در نماز ایستد خدای تعالی به وی نگرد و چون بنده به جای دیگر نگرد
خدای تعالی گوید ای بنده من به تو می نگرم تو به که می نگری که ترا از من بهتر
باشد روی بمن آور که از من بهتر ترا کسی نیست عطاء گفت خشوع در نماز آن باشد
که در نماز با جوارح خود بازی نکند در خبر است که رسول علیه السلام مردی را دید که نماز
می کرد و دست در محاسن خود فرو می آورد اگر این مرد را دل خاشع بودی ابوذر
غفاری از رسول علیه السلام روایت کرد که چون یکی از شما روی به نماز آورد رحمت
خدای روی به وی آورد نباید که بسنگ ریزه مسجد بازی کند حسن بصری مردی را
دید که با سنگ ریزه مسجد بازی می کرد و در عقب نماز می گفت اللهم زوجنی

من الحور العین حسن بصری گفت بئس الخاطب انت تخطب وتلعب به
خواهشنده تو از خدای خطبه میکنی و دست بازی میکنی بعضی دیگر گفته اند خشوع در نماز
آن بود که به همه همت نماز را باشد نه آنکه تن در نماز باشد و به دل در بازار ابو
العباس پس جوالقی مردی بود جوال فروش وزی جوالی به کسی داده و فراموش کرده
هر چند اندیشه کردی یادش نیامد روزی به نماز رفت در نماز شروع یادش آمد که به که داده
به دکان آمد و گفت شاگرد را ای فلان یادم آمد که جوال را به که داده ام گفت
چگونه گفت در نماز بودم یادم آمد شاگرد گفت ای استاد تو در نماز بودی
یا در جوال جستن اگر دن مرد خویشتن را دریافت و به طلب علم رفت چندان
علم بیاموخت تا مفتی شد ابوبکر واسطی گفت در خشوع نماز آن باشد که نماز
خالص برای خدای کند و از و عوض طمع ندارد [illegible] بن دینار گفت نزدیک
امام زین العابدین علیه السلام نشسته بودم مردی درآمد و او گفت نماز دانی
من خواستم تا وی را از هم و خاک حضرت [illegible] دیگر گفت یا بازم سهلا فان
العلماء حلماء [illegible] پس گفت بنشین که علما حلیم و رحیم باشند آنکه روی
پاسیل کرد و گفت آری نماز دانم گفت پیش از نماز بر تو فریضه چیست برای نماز
گفت هفت چیز واجب است نیت طهارت و طهارت کردن و روی به قبله
آوردن گفت به چه نیت از خانه بیرون آیی گفت به نیت زیارت گفت به چه نیت در مسجد در
آیی گفت به نیت عبادت گفت به چه نیت قیام کنی به نماز گفت به نیت خدمت
گفت به چه نیت کنی این خدمت گفت به نیت عبودیت و معرفت خدای را به وحدانیت
گفت روی به چه قبله آری گفت به سه فریضه و یکی سنت گفت آن کدام است گفت
توجه به قبله فریضه است و نیت تکبیر احرام و دست برداشتن نزدیک آن
سنت است گفت تکبیرات چند است گفت نود و پنج واجب و باقی سنت
و گفت به چه در نماز روی گفت به تکبیر گفت زبان نماز چیست گفت نظر جای سجده
گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیر گفت تحلیل نماز چیست گفت سلام گفت

جو هرش چیست گفت تسبیح گفت شعارش چیست گفت اصلش چیست گفت قیام نماز
چیست گفت صلوات بر محمد و آل محمد گفت سبب قبولش چیست گفت ولایت ما
و البراءة من اعدائنا ولایت ما و بیزار شدن از دشمنان ما گفت هیچ حجت
را نگذاردی کسی را رخوداً لکه بر خواست و گفت والله اعلم حیث یجعل رسالاته
عبد الله از رسول علیه السلم روایت کرد که چون خدای تعالی بهشت بیافرید و در آنجا
ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ
گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ کس نگذشته او را گفتی سخن گوی بهشت عدن ما آواز آمد
و گفت قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون انا حرام علی کل بخیل و مرا گفت فلاح یافتند مؤمنان
که در نماز خاشع باشند و من حرام بر بخیلان و مرائیان والذین هم
عن اللغو معرضون و آنان که از سخن باطل و جام و سهو و اعراض کنند لغو
باطل باشد و دروغ گلبی گفت خلف وعده باشد والذین هم آنانکه
ایشان فاعل کوة باشند یعنی زکوة مال دهند چون بر ایشان واجب باشد
و این لفظ از الفاظ فصیحی قرآنست و در کلام عرب و اشعار ایشان آمده است
که امیه بن ابی الصلت گفت المطعمون الطعام فی السنة الازمة والفاعلون للزکوة
و آنان که اندامهای خود را از حرام نگاه دارند و از زنان دور دارند مگر از زنانی
که بر ایشان عقد بسته باشند و ایشان را در نکاح خود در آورده باشند یا آنچه
دستهای ایشان را است مالک شده یعنی کنیزکانی که خریده باشند
فانهم غیر ملومین که ایشان در نگاه داشتن فرجهای خود از ایشان
ملوم و مذموم نباشند چه این دو نوع زنان که عقد کرده باشند و آنان که ایشان را
خریده باشند شرع ایشان را حلال کرده است فمن ابتغی وراء ذلک
و هر که در ورای آن بجز که ما حلال داشتیم در میان بهره داران از زنان طلب دارند و به
خلاف این دو سبب خواهند که وطی کنند پس ایشان فعل ایشان باب

عادیان باشند یعنی از حد در گذرندگان و تعدی کنندگان ایشان اند و در گذرندگان
والذین هم لاماناتهم و آنان که امانتهای خود را مراعات
کنند و عهدی که کرده باشند نگاه دارند و آنان که ایشان بر نمازهای
خود مداومت نمایند و محافظت وقت نماز خود و شرایط آن کنند مگر از
نماز ابتدای آن کرد که در اول وصف ایشان کرد به خشوع یاد کردن و در آخر
ذکر ایشان کرد به محافظت نماز و نگاه داشت آن کان اولئک
اولئک هم الوارثون آنان که موصوف اند بدین صفات ایشان
که وارثانند ایشانند که در بهشت جاوید و دائم باشند
لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه
خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین ثم
انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم
القیامة تبعثون براستی و حقیقت که بیافریدیم آدمی را از چیزی
که از سلالت و خلاصه بود از گل یعنی جوهر آدمی اول از گل آفریدیم پس آنکه جوهر او را
نطفه کردیم در جای قراری که با مکانت و استوار است آن جوهر در آنجا می ماند به قرار
رحم است و آن را صفت کرد به صفتی که آن صفت قرار گرفته است در آن جای
قرار پس آنکه بیافریدیم آن نطفه را علقه کردیم یعنی خون بسته پس آنکه آن
خون بسته را مضغه کردیم یعنی پاره گوشت را استخوان کردیم و در آن استخوان
گوشت پوشانیدیم پس آنکه خلق دیگر آفریدیم از آنجا که جوانش گردانیدیم بعد
از آنکه جمادی بود و در جزوی از اجزای وی بود و ودیعت نهادیم از غنی ...
قطره و واپ خلقت آنچه هیچکس که آن را نشنیده و ندیده و صفت آن نتواند

کرد که او شنیده و وی جلت قدرته چه اگر حق تبارک و تعالی درین آیه شریفه
آنوقت پس فرزندان آدم را دوست و به حقیقت آدمی را از گل آفرید از برای آنکه نطفه
از کلیت که از غذاست و غذا یا حیوانی باشد یا نباتی اگر حیوانی باشد حیوان هم
از غذای دیگر متولد شده است و به عاقبت به نبات رسد و نبات را آب و
گل حاصل شود پس معلوم شد که اولاد آدم از سلاله طین متولد شده اند و از
اینجاست که خدای تعالی فرموده منها خلقناکم شما را از خاک زمین
آفریده ام و اگر گفتی او را از نطفه آفریدم به آنکه آدمی جسمی است گرم و تر و هر گاه که
گرمی و تری اثر کند بخاری از وی متصاعد شود و متحلل گردد و اگر آن تحلل
دایم باشد آن جسم باطل شود پس آفریدگار تعالی دانسته پس تعهد بر خاک کرد که
چون مردم غذا خورند آن غذا بدل جسم متحلل گردد و چون غذا به معده رسید از وی
جسمی چون کشکاب غلیظ متولد شود و در معده نضج یابد آنچه از وی لطیف باشد به
جگر آید و آنچه کثیف باشد به امعا فرو شود و تا این غایت نضج تمام باشد
باشد و آنچه از غذا به جگر رسد در وی پخته شود و بعد از پخته شدن خون متولد گردد
و کفی بر سر آن آید و آن صفراست و دردی از آن جدا آید و آن سودا است و آن را
سپرز بکشد و زیادتی آبی که خورده باشد و با غذا آمیخته شده از وی جدا
شود و گرده آن را به خود کشد و بقیه خونی که در وی بود غذا کرده شود اگر به مثانه
در آید و از مثانه براه کمیز احلیل جدا شود و تا این غایت هضم دوم تمام شده
باشد و چون از جگر به رگها درآید و در رگها نضج تمام حاصل شود و آنچه فضله آن
نضج باشد به عرق و شوخ جدا شود و تا این غایت هضم سیوم تمام شده باشد
و خون از رگهای باریک همچون موی به اعضا سر رسد و بر روی اعضا افتد و تا این
غایت هضم چهارم تمام شده باشد اگر قوت جاذبه اعضا آن اجزا را به اندرون
خود کشد و چون غذا به هضم چهارم رسد و بر روی اعضا افتد و خاصیت هر یک
از اعضا در وی پدید آید طبیعت قدری از آن ماده باز بستاند و به ماده عجب بنی

درآورد و آن را اصل حیوان گرداند و چون تولد آدمی از نطفه است و از خون مرد و از
غایت رطوبت بسته و نسبت رطوبت با حرارت غریزی چون روغن باشد در
فتیله چنانکه آتش فتیله گرفته است و پیوسته از اجزای روغن خبری تحلیل
می کند همچنین حرارت رطوبت را تحلیل می کند و چون رطوبت فانی شود حرارت
غریزی منطفی شود و چون چنین بود بقای شخص ممکن نبود طریقه ساخته شد که
ابقای نوعی حاصل شود و آن چنانست که در وقت انفصال نطفه لذتی حاصل
شود تا حیوان از برای آن لذت مباشرت مشغول گردد و نطفه از صلب
به رحم رسد و فرزند در وجود آید و چون نطفه به رحم رسد چون کره شود از
آن سبب که جرم نطفه خورد است و رحم بزرگ به است [illegible] رحم از گردی در آید از هم
جواب و از این سبب آن نطفه گرد شود و در زمین اشکال از قبول آفات
شکل کره است و چون منی به رحم رسد روز سیم بر ظاهر آن گرد غشا صلبت
آید همچنین که خمیر از مرز سنگ ببندد و تسمیه به است غشا بر روی خمیر ظاهر گرداند
و حکمت این آنست که چون غشا گرد جسم بر آید حرارت غریزی در باطن او جمع شود
و قوی گردد و چون حرارت غریزی قوی گردد عمل قوت مصوره به تدبیر خالق
عالم کامل شود و آن اجزای روحانی را به واسطه آن غشا حفظ کامل باشد
و چون حرارت غریزی در باطن او جمع بخارات متولد گردد و منفذی جوید پس
بدان منافذ و مجاری در آن جسم پدید آید و به واسطه آن خلقت او تمام بود
و آن غشا آنست که آن را مشیمه خوانند و بدانکه چون نطفه در رحم افتد به
شکل کره شود یعنی گوی گردی و آنچه اجزای روحانی باشد در میان جمع شود و آنچه
اجزای کثیف است گرداگرد در آید و در این مقام نیز سبحانی عجب ظاهر میشود و آن آنست
که انسان عالم صغری است و جمله جهان عالم کبری است پس همچنانکه عالم
اکبر کره است عالم اصغر کره است و چنانکه عالم اکبر در خلاف متنهای معلق
است بحفظ خالق عالم اصغر نیز معلق ایستاده است در فضای رحم و حرارت بحفظ خالق

عالم اصغر معلق ایستاده است در فضای رحم به حفظ و حراست حق تعالی عالم و
آسمانهای معلق را بنا خواند وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا
آن بنا و هی بود که او را بر قرار گاهی نشاند و افلاک در هوا معلق است آن را بنا از
بهر آن گفت که در احکام خلقت همچنان بود که آن بنا که از او محکمتر نباشد همچنین
نطفه اگرچه در فضای رحم معلق است لیکن چون حفظ خدای تعالی مر آن را به غایت
کمال است لاجرم آن را مکین خواند ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ
رسول خدای در آفرینش آدم خبر داد که خمرت طینة آدم بیده اربعین صباحا
اینجا نیز خبر داد که آفرینش فرزند آدم علیه السلام چهل روز تمام شود چنانکه فرمود
یجمع خلق احدکم فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم علقة مثل ذلک ثم مضغة مثل ذلک
ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ فیؤمر باربع کلمات
فیکتب رزقه واجله وعمله وشقی او سعید و آن حالت که در مدت چهل روز
اعضا پدید آید لیکن کمال آن احوال آنگاه ظاهر گردد که این سه چهل بگذرد ثُمَّ
خَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا پس آن پاره گوشت را که خون بسته بود
استخوان کردیم و ذکر استخوان کردیم و ذکر استخوان برای آن کرد که تولد استخوان
از نطفه سخت عجیب است از آنکه وی در غایت رطوبت و استخوان در غایت صلابت
و گوشت جسمیست متوسط میان نرمی و سختی پس معقول چنانست که نطفه اول گوشت
پدید آید آنگاه استخوان چنین است زیرا که استخوان اصل تست و گوشت تبع
اوست و بعضی از وی اعضای حیوان بر دو طبعت و خاصیت نیست بلکه بر دو
مصلحت است پس باید که حدوث از قدرت و ارادت باشد نه طبعت و علت
و انگه گوشت را استخوان پوشیده کرد فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
و در آفرینش گوشت حکمتهاست بعضی از آن آنست که منبع حس و قوت حکم
حرکت دماغ باشد از بهر آنکه هرگاه که میان دماغ و میان عضوی سدی افتد
آلتی میباید که قوتها در وی بگذرد و به جملهٔ اعضا رسد و آن آلت اعصاب است جمله را

از دماغ

از دماغ اعصاب بر روییدند و آن را به جملهٔ استخوانهای تن پیوسته کرد تا چون
جنبش و حس و حرکت در آن اعصاب بگذرد نتواند که آن استخوانها بجنباند
لکن عصب سخت باریک بود و خوف آن بود که از میانه بگسلد و بر عصب
استخوان متصل نشد اتصال کامل پس خالق حکیم گوشت را بیافرید و آن عصب
را بسط باز کرد و عصب را با گوشت بیامیخت و آن را به استخوان متصل کرد و نیز
گوشت به طبع گرم و تر است پس آن گرمی در گوشت باقی باشد پس گوشتی که
در بدن آدمی است به سبب قوت حرارتست در بدن و حرارت تن از او باشد
و آن گوشت در تن همچنان باشد که محلوج در جبه و از بهر آنست که هرکه لاغر
باشد سرما گیر باشد و اگر گوشت نبودی استخوانها شکسته گشتی از بهر آن که از آن
بعضی بزرگست و بعضی خرد است چنانکه دو سفال چون بر یکدیگر باشد بر هم سایده
و شکسته گردد پس آنگاه آن را خلقی دیگر کردیم ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا
آخَرَ بدانکه طبیبان گفته اند که هرگاه که خلقت اعضا در مدتی حاصل
شود چون مثل آن مدتی مضاف شود حرکت اعضای وی تمام شود و
چون ضعف آن مجموع مدتی مضاف شود چنین مثل از رحم منفصل شود مثلا
اگر سی روز اعضا پدید آید چون شصت روز شود اعضا کامل گردد و چون صد و
بیست روز دیگر بگذرد از رحم منفصل شود و مجموع آن صد و هشتاد روز بود و
آن شش ماه باشد و این کمترین ایام حمل است و اگر اعضای او در چهل روز
متولد شود در نود روز تمام شود و چون صد و هشتاد روز بگذرد چنین منفصل
شود و آن نه ماه بود بدانکه اقسام مخلوقات بر سه قسمت یا همه روحانی باشند
یا همه جسمانی و روحانی یا مرکب باشند از روحانی و جسمانی آنان که همه روح محض اند
ملایکه اند همه نوراند و علوی و قدسی و مبرا از صفات شهوت و غضب و نقصان
و آنان که همه جسمانی اند حیوانات و نباتات و معادن اند این هر دو قسم در
وجود آمدند قسم سوم ماند و آن چیزیست که مرکب باشد هم از جسمانی و هم از روحانی

جدا وی از عالم خلق و روح وی از عالم امر چنانکه فرمود الا له الخلق و
الامر و دور شش مرتبه را اول سلاله دوم نطفه سیوم علقه چهارم مضغه
پنجم عظام ششم لحم و این هر شش تعلق بجسد دارد انکه مرتبه هفتم چنانکه فرمود
ثم انشاناه خلقا آخر اشاره بروحست انگه فرمود فتبارک
الله احسن الخالقین بزرگوارست خدای که نیکوترین آفریننده گانست
و خود شناخت زیرا که ترکیب کردن میان جان و تن کاری عجب است از انکه روح
نورانیست و جسد ظلمانی روح علویست جسد سفلی و روح لطیف است و جسد
کثیف روح را همت معرفت حق باشد و شروح او ذکر حق باشد و رجوع او
با حضرت حق جسد را لذت محسوسات باشد از اکل و شرب و شهوات پس
معلوم شد که جمله احوال جسد بر ضد روح است پس ترکیب کردن میان جان و تن بر آن مانند که
محالست چون در وجود آمد دلیل شد بر کمال حکمت و قدرت و جلال الهیت صانع
عالم تقدس و تعالی و قول احسن الخالقین دلیل است بر بطلان قول
آنان که گفتند لا خالق الا الله برای انکه خدای اثبات کرد خالقی
غیر او را اگر غیر او خالق نبودی جایز نبودی گفتن احسن الخالقین چنانکه روا نیست
گفتن الآلهه برای انکه این کلمه کفرست باجماع چنانکه دیگر انکه خلق اخراج و خروج
مقدور باشد از عدم بوجود با بر تقدیر و این در افعال ما بسیارست پس
ممتنع نباشد که ما را خالق خوانند الا انست که سمع منع کرده است از انکه ما را
باطلاق خالق خوانند روا بود که خالق خوانند با قید چنانکه خالق الادم گویند
و چنانکه رب مطلق نگویند بلکه مقید گویند رب الدار و رب المسجد آورده اند که رسول
علیه السلام دبیری بود نام او عبد الله ابن ابی سرح چون این آیه آمده بود او
مینوشت چون به آخر رسید گفت فتبارک الله احسن الخالقین
وی را گفتند بنویس که خدای تعالی چنین فرستاده است او با خود گفت اگر محمد علیه
السلام پیغمبرست که قرآن بر وحی می کنند من نیز پیغمبرم که این آیه در دل من افکنده

مرتد شد و از مدینه بگریخت و بمکه رفت ثم انکم بعد ذلک
لمیتون پس شما بعد از این که آفریده شده اید و در قید حیات آمده اید پس
شما روز قیامت زنده کنند و برانگیزند ولقد خلقنا
فوقکم سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین
وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض
وانا لقادرون فانشانا لکم به جنات من
نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة
ومنها تاکلون وشجرة تخرج من طور
سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین و ما آسمانها
پیدا کردیم از بالای سر شما هفت راه یعنی هفت آسمان بعضی را بر بالای بعضی
عرب هر چیزی را که بر بالای چیزی باشد آن را طریقه خوانند و گفته اند برای آن طرایق
خوانند آن را که راههای فرشتگانست و ما از خلقان غافل نیستیم بلکه احوال
ایشان مطلعیم و افعال ایشان عالمیم تا هر یکی را بسزا جزا دهیم و گفته اند
که معنی انست که ما غافل نیستیم از حفظ این هفت آسمان هر یکی را معلق میداریم حسن گفت
ما غافل نیستیم از انچه این خلق را بکار می آید از باران که سبب معاش است
و غفلت ذهاب المعنی عن النفس باشد و مرجع این بنفی علم بود وانزلنا من
السماء ماء و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی آب باران چون از
آسمان فرو آوردیم باندازه حاجت بزمین فرو بردیم تا بوقت خود از چشمه ها از
بیرون می آید جویهای زمین همه از آسمانست و ما آن را در زمین ساکن گردانیدیم و
بر حسب احتیاج بتدریج از زمین بیرون می آید و چنانکه آن آب را از آسمان آوردیم
توانیم که قادریم بر انکه آن آب را ببریم تا این خلقان همه از تشنگی بمیرند و زمین همه
خراب گردد فانشانا لکم پس پیدا کردیم برای شما بسبب این آب
بوستانها از درختان خرما و انگور شما را در آن بوستانها میوه های بسیارست

از هر نوعی و تخصیص خرما و انگور از برای آن کرد که میوهٔ اهل حجاز خرما باشد
و از اهل طایف چیزی گفت ایشان که آن را شناخته و دیگر آنکه این دو نوع میوه
را ذخیره توان نهاد و خشک توان کرد و از وی دوشاب و غیر آن توان گر
و شاید که تخصیص وی از برای تفضیل شان باشد و از ناشناسند و درخت
دیگر آفریدیم که آن از طور سینا بر می‌آید و آن درخت زیتونست و آن کوه را سینا از آن
آن خوانند که کوهی مبارکست و سینا بمعنی برکت باشد معمر گفت طور سینا کوهی
باشد که بر وی درختان بسیار باشد و این کوهیست که موسی علیه السلام با خدای
تعالی مناجات کرد و بزیتون هم اولین کوهی که زیتون رویانید طور بود و گفته‌اند
اولین درخت که در زمین رست زیتون بود تنبت بالدهن میروید روغن را
و نان خورش نان خورندگان را یعنی زیتون که از آن روغن کشند و با نانش خورند
وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم
مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة و
منها تاکلون وعلیها وعلی الفلک تحملون
ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا
الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون فقال
الملأ الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر
مثلکم یرید ان یتفضل علیکم ولو شاء
الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی
آبائنا الاولین ان هو الا رجل به جنة
فتربصوا به حتی حین قال رب انصرنی
بما کذبون بدرستی که شما را در چهارپایان عبرتی و پندی
هست آن را تامل کنید و در آن نظر و اندیشه کنید از گاو و گوسفند و شتر
نسقیکم می‌نوشانیم شما را و می‌چشانیم از آنچه در شکمهای ایشانست

از شیر

از شیر ولکم فیها و شما را درین چهارپایان منفعتهای بسیارست
از تحمل اثقال و انتفاع به اصواف و اشعار و اوبار ایشان و از ایشان
میخورید و غذای خود میسازید وعلیها و بر این چهارپایان بزرگ شتران
شما را حمل میکنند که بر ایشان می‌نشینید که بارهای گران بر ایشان می
نهند در خشکی و بیابانها و در سفر و دریا در کشتی بر دارید و در این همه نعمتها
که خدای تعالی با شما کرد اندیشه کنید و شکر نعمت بجای آورید و منعم خود را که
معبود مطلق است پرستید ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم
نوح علیه السلام را به پیغمبری به قوم او فقال پس نوح گفت ای قوم
من فرستاده و رسول خدایم خدا را پرستید که شما را جز وی خدای نیست و در عبادت
با وی هم باز گیرید فقال الملأ الذین کفروا گفتند اشراف
و بزرگان قوم او نیست این مرد که نوحست مگر آدمی مانند شما و این از آن گفتند
که ایشان را گمان بود که پیغمبران از جنس آدمی نباشند چون نوح علیه السلام دعوی
پیغمبری کرد ایشان را عجب آمد و گفتند او میخواهد که بر شما بزرگی کند و افزونی
جوید ولو شاء الله و اگر خواستی خدای فرو فرستادی فرشتگان را به پیغمبر
این هم از سخنان ایشانست که گفتند که اگر خدای تعالی خواستی که پیغمبری فرستادی
نه آدمی ما سمعنا ما نشنودیم مثل این در پدران گذشته یعنی نشنیده‌ایم
که در میان پدران بشری بجنس آدمی آمده باشد و دعوی پیغمبری کرده باشد
و پدران ما نگفته‌اند که از جنس آدمیان پیغمبری از خدای پیش شما خواهد آمد این
الکه گفتند ان هو نیست این نوح مگر مردی که بوی دیوانگی باشد یعنی او مردی
دیوانه است فتربصوا به چشم دارید و منتظر باشید بوی یعنی
بهلاکت او تا زمانی که بهتر شود ازین دیوانگی یا بمیرد نوح از قوم خود چون چنین شنید
بر ایشان دعا کرد و گفت بار خدایا مرا یاری ده بر ایشان و نصرت کن و غالب
گردان که مرا تکذیب می‌کنند و دروغ می‌دارند فاوحینا

إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ
أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ
اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقُلْ
رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا
لَمُبْتَلِينَ ما وحی فرستادیم به نوح که کشتی بساز و راست کن
بحفظ ما و نگاه داشت ما و به فرمان و اشارت ما فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا
چون فرمان ما در آید و آب از تنور بر آید علامت ایشان کرده است در باب
ایشان و هلاک ایشان و گفت کرد وقت هلاک ایشان آنگه باشد که
من بفرمایم آبی را آورم از میان تنور تافته خدای تعالی از میان آتش آب
برآورد و در عهد نوح و در بدایت طوفان و آخر طوفان آتش در میان آب به
آورد و ما ایشان را در میان آب به آتش بسوختیم و ذلک قوله أُغْرِقُوا
فَأُدْخِلُوا نَارًا چون علامت طوفان ظاهر گردید و آن به جوشیدن
آب باشد از تنور فَاسْلُكْ تو ای نوح در کشتی بر از هر نوعی جفتی
جفتی نر و ماده و نیز اهل خود را و قوم خود را در کشتی آور آنان را که تو ایمان آورده
اند مگر آن کسی که گفت از عذاب وی سابق شده است از جهت تو از آنکه او
کافر است و تو در باب کافران با من خطاب مکن و سخن مگوی که ایشان
لا محاله و ناچار غرق خواهند شدن فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ
چون تو در کشتی راست شده باشی و نشسته و آنان که با تو در کشتی نشستند شما بر
کشتی مستولی و غالب گردید و کشتی بر سر آب روان گردد خدای را شکر

کنید

کنید و حمد و ثنای وی بر زبان رانید و بگوئید که شکر و سپاس خدای را
که ما را از گروه ظالمان و کافران نجات داد و از ایشان رهانید و بگوی
بار خدایا فرود آوردی مبارک و میمون و تو بهترین فرود آرندگانی إِنَّ
فِي ذَلِكَ در این حدیث و قصه که رفت از قصه نوح علامتهاست مر آن
اندیشه کنندگان را و درستی امر و شان و کار است که ما ابتلا و آزمایش
کنندگانیم و بسیار آزمایش کنیم خلایق که قوم نوح علیه السلام را آزمودیم ثُمَّ
أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ فَأَرْسَلْنَا رَسُولًا
مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا
تَتَّقُونَ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ
وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ
إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ پس آنگه پیدا کردیم از پس ایشان
گروه دیگر را و فرستادیم در میان ایشان پیغمبری و مفسران گفته اند که این قوم عاد
بودند و این پیغمبر هود علیه السلام بود و هود قوم خود را گفت خدای را پرستید که شما
را جز از وی خدای نیست آیا شما از خدای نمی ترسید قَالَ الْمَلَأُ
اشراف قوم و سادات او گفتند آنان که کافر بودند و رسیدن به سرای بازپسین
که قیامت است دروغ داشتند و ما ایشان را در این زندگانی در نعمت انداخته بودیم تا
ایشان در نعمت در گرفتند که این پیغمبر نیست مگر آدمی همچون شما از آنچه
میخورید او نیز میخورد و از آنچه شراب یعنی آب که شما می آشامید او می آشامد یعنی او
نیست که از طعام و شراب مستغنی باشد بلکه او نیز همچون شما محتاج طعام و شراب
است پس چگونه پیغمبر باشد وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر چنان باشد که شما فرمان برید
آدمی را مانند شما به حقیقت که شما آنگاه عظیم خاسر و زیان کار باشید

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَ
عِظَامًا أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ
لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ
نَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ قَالَ رَبِّ
انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ
نَادِمِينَ آیا این شما را وعده میدهد که شما چون بمیرید و در زیر خاک شده
باشید و استخوانهای شما را زنده کردهشده و از گور ها بیرون آورند هَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ چه دورست و بغایت دورست آنچه شما را وعده میدهند و
شاید که هَيْهَاتَ بموضع صدر باشد یعنی دوری باد و دوری آنچه را که شما را
وعده میدهند إِنْ هِيَ نیست زندگانی مگر زندگانی دنیا ما این در دنیا
می میریم و زنده میشویم یعنی این گروه وجود می آئیم و میمیریم ما را بعث نکنند و بر
نینگیزند نیست گوینده این دعوت پیغمبری میکند مگر مردی که بر خدا افترا کرده و
دروغ بسته و ما او را راستگوی نداریم و تصدیق نکنیم قَالَ رَبِّ
گفت این پیغمبر که ای خداوند من یاری کن و نصرت ده بآنچه مرا تکذیب می کنند و
دروغ میدارند گفت که بعد از اندک زمانی باشد که از کار ایشان بر تکذیب
میکنند پشیمان شوند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ
فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ثُمَّ أَنْشَأْنَا
مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ
أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا
تَتْرَى كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا
بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا
لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ پس گرفت ایشان را صیحه و بانگ عذاب

بحق و استحقاق و این صیحه جبرئیل علیه السلام بود که آوازی کرد چون ایشان
بشنیدند همه بر جای خود بمردند فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردیم ایشان را
خاشاک رود یا گیاه افکنده سیاه شده و ریزه ریزه گشته فَبُعْدًا
پس هلاکت باد و دوری از رحمت خدای گروه ستمکاران را یعنی کافران را
ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس بیافریدیم پس از آنکه ایشان را هلاک کردیم و بیافریدیم
گروهان دیگر را مَا تَسْبِقُ پیشی نگیرد و سابق نشود هیچ امتی و گروهی بر
اجل خود آن اجلی که وی را زنده باشند و نباشد و نیز هیچ کس پیش از اجل و
بعد از اجل نمیرد و در اجل تقدیم و تاخیر نباشد پس آنگه بفرستادیم تا ایشان
پیغمبران خود را پیاپی بر عقب یکدیگر هر گاه که یکی از امتان رسول ایشان
آمدی ایشان رسول خود را بدروغ داشتند و بعضی را از ایشان هلاک کردیم
و ایشان را حدیثها گردانیدیم که قصه هلاکت ایشان می گویند و احوال
ایشان را اگر یاد کنند و این لفظ را در تنبیه استعمال کنند
در خیر فَبُعْدًا پس هلاکت باد گروهی را که ایمان نیاوردند
ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا
وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ
مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا
مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ
آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ
پس آنگه فرستادیم موسی را و برادرش هارون را با نشانهای خویش و حجتی
هویدا و روشن و مراد بسلطان عصاست و تخصیص او برای آنست که
اصل معجزات و بهترین وی بود و معجزات بسیار و متعلق بوی بود چون شکافتن

دریا و روان شدن آب از سنگ بسبب زدن عصا بر آن و ما موسی را به این
آیات پیش فرعون فرستادیم و اشراف قوم او فَاسْتَكْبَرُوا
پس ایشان تکبر کردند و قوم متکبران بودند ایشان که ترفع میکردند و خود
را از آن برتر میدانستند که به موسی و خدای موسی ایمان آورند فَقَالُوا پس گفتند
ایشان أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ آیا ایمان آوریم و بگرویم به دو آدمی
دو آدمی که ایشان هر دو مانند ما اند یعنی موسی و هرون و قوم ایشان
که بنی اسرائیل‌اند ما را پرستنده و خدمتها می‌کنند و این از برای آن گفت
که بنی اسرائیل را بنده و خدمتکار خود کرده بودند فَكَذَّبُوهُمَا
فرعون و قومش موسی و هرون را پس دروغ داشتند بسبب تکذیب ایشان بود که
موسی و هرون را که از جمله هلاک شدگان گشتند یعنی ایشان را هلاک کردیم
وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم موسی را الکتاب یعنی توریت تا باشد
که ایشان مهتدی شوند و راه یافته گردند وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ
ما پسر مریم را و مادرش را آیتی و حجتی کردیم برای آنکه ما قادریم بر اختراع
و ابداع که بر سبیل ابتدای بی واسطه چیزی آفرینیم و آیت و حجت در هر دو یکی بود و آن
آن بود که عیسی را بیافریدیم بی پدر و مریم را بار دادیم بی مرد برای این آیه گفت
آیتین و گفته‌اند که بعد ازینش آیت است که ما هر یکی را آیتی کردیم با این که ما ایشان و کار
ایشان را آیتی کردیم برای آنکه آیتی که منحصر بود شان ایشان بوده تخلص از آن
چه عیسی مولودی بود بی پدر و مریم آبستنی بود بی مجامعت مردی و ایشان را
یعنی عیسی و مادرش را جای دادیم و یا جای بردیم که پسندیده بود و بلند ذات
قرار و آب روان بود سعید بن المسیب از عبدالله سلام روایت
کرد که مراد دمشق است قتاده و کعب گفته‌اند مراد بیت المقدس است
که این زمین به آسمان نزدیکتر است از همه زمینها مقاتل و ضحاک گفته‌اند مراد آن
و آن زمین است که در آن توان نشست و مسکن ساخت و معین آبی باشد که

که بر

که بر روی زمین رود يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وَإِنَّ هَذِهِ
أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ
فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا
لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى
حِينٍ أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ
وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ
ای پیغمبران و فرستادگان بعضی گفته‌اند خطاب با عیسی است و بعضی گفته‌اند خطاب
با رسول است علیه السلام بلفظ جمع آنکه پیغمبران دیگر را با وی ضم کرد و این امر اباحت
است كُلُوا بخورید از طعامهای پاکیزه و لذیذ و بعضی گفته‌اند این امر بر سبیل
وجوبست یعنی از وجه حلال خورید نه از حرام و عمل صالح کنید که من عالمم به آنچه
شما می‌کنید و دانایم وَإِنَّ هَذِهِ و بدرستی که این امت شما است یک
امت گفته‌اند که مراد به امت دین است یعنی شما یک دینید و این قول ابن جریج
است نظیر إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ای علی دین و ملة و گفته
اند که مراد جماعت است یعنی جماعتی که شما یکی‌اید از آنکه جمله بر یک شریعتید جبائی
گفت مراد آنست که شما همه یک امتید از آنکه آفریده منید من خدای شمایم مرا
پرستید و از من بترسید و از معاصی اجتناب کنید فَتَقَطَّعُوا پس از آنکه
ایشان یک امت بودند اما در خلقت و اما در ملت کار خود را یعنی دین خود را پاره کردند
گروه گروه گروهی از ایشان دینی را اختیار کردند و کتابی را جز از این کتاب دیگران
با جهودان که به موسی و توریة ایمان داشتند و به عیسی و انجیل کافر شدند و
ترسایان به موسی و توریت کافر شدند و هر دو گروه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و قرآن کافر شدند و این قول مجاهد و قتاده است و بعضی گفته‌اند که هر یک برای
خود نوشته نهادند و کتابی ساختند که به آن حجت کردند بر صحت مذهب خود زبرا

یعنی کتابها برین قول جمع از زبور باشد و بر قول اول زبرها جمع زبره باشد یعنی پاره پاره
كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی ازاین گروهان مختلفه که دین خود را مختلف و
متفرق کردند بآنچه نزدیک ایشانست از دینهای باطل و کتابها و شبهتها مختلف
خوشدل و شادمان‌اند از آنجا که اعتقاد کرده‌اند که آن حق است و ایشان بر
حق‌اند فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ پس بگذار ایشانرا در جهل و نادانی
ایشان چون حجت منقطع شده و دلیل قبول نمی‌کنند تا زمان مردن ایشان در
قیامت که چون بآن وقت رسند بدانند که بر حق بوده‌اند یا بر باطل
أَيَحْسَبُونَ آیا می‌پندارند ایشان که آنچه مدد دادیم ایشانرا بدان هم
از مال و خواسته و پسران که ما ایشانرا مسارعت می‌کنیم در خیرات و ثواب
بدیشان هم مثل از [illegible] و [illegible] در نیکویی کردن با ایشان نه
که ایشان نمی‌دانند که ما این مهلت ایشانرا بر سبیل استدراج می‌کنیم و به تدریج
و اندک اندک ایشانرا بهلاکت می‌رسانیم و ایشان خود مانند بهایم‌اند [illegible]
نمی‌کنند که ایشانرا [illegible] را حجت با مسارعت در خیر إِنَّ الَّذِينَ
هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا
يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ
أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ وَلَا نُكَلِّفُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا
وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ
حق تعالی چون ذکر کافران و فاسقان کرد از پی ذکر اوصاف مؤمنان و
متقیان کرفت تا معلوم و منکشف باشند که هر چیزی در مقابل خلاف ضد خود بیک

خدا کرد و گفت آنان که ایشان از ترس خدای خود مشفق باشند و خشیت
ظن بوده و وصول مضرت و ظن عدم وصول مضرت یعنی جانب را مضطرب دارد و
اشفاق حذر باشد یعنی حذر کنند از معاصی خوف خدای را و آنکه بآیات خدای
بگروند و ایمان آرند یعنی بکتاب او که مشتمل است بر آیات در او بود که مراد آیات
دلایل معجزات باشد که دلیل صدق پیغمبران دالند کنند و آنان که بخدای کس
نیارند و در عبادت کسی را با وی شریک نگردانند وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ
و آنان که می‌دهند آنچه می‌دهند و دلهای ایشان خایف و ترسان بود از آنکه رجوع
ایشان و بازگشت با خدای ایشان باشد چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلم
ترسان از دوزخ داشت و طعام می‌داد و می‌گفت لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا
عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا عایشه روایت کرد از رسول علیه السلام که این
آیه می‌خواندکه وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا من گفتم یا رسول الله ایشان آنانند
که زنا کنند و خمر خورند و دزدی کنند و بدین افعال معاصی از خدای ترسند گفت
نه آنان باشند که نماز کنند و روزه دارند و صدقه دهند و ترسند که از ایشان
نپذیرند و آن قرائت شاذ است برای آنکه جز عایشه کسی روایت نکند و
أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ ایشان آنانند که در خیرات و در کارهای نیکو مسارعت
می‌کنند و ایشان هر آن خیرات را سابقند یعنی رها نکنند که ایشان فوت
شود و بر ایشان سبقت گیرد وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و ما هیچ نفسی
را تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع و طاقت وی بود یعنی صفات که ما برشمردیم تکلیف
ما لایطاق نیست که بدان نتوان رسیدن بلکه کاری سهل و آسانست چه در عدل ما نشاید
که ما تکلیف ما لایطاق کنیم وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ما نامه است که حق
یعنی نامه اعمال بندگانی که در معصیت نوشته باشند فرشتگان موکل بر ذر
و بر ایشان هیچ ظلم نکنند و حق ایشان هیچ نکاهند و ایشان را

به آنچه بکرده اند موافقت نکنند و این همه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره که گفتند
بل قلوبهم . که دلهای ایشان یعنی کافران در غفلت و شکی
است ازین روز و ازین نامه و جزا دادن و لهم اعمال و ایشان را
عملها و کارهاست از جز این در مستقبل ایام که ایشان آن خواهند کرد و
این سبیل معجزه است که رسول علیه السلام خبر داده از غیب باعلام خدای تعالی
و خبر موافق مخبر بود و بعضی گفته اند که اعمال کافران جز اعمال مؤمنان باشد که ذکر
ایشان رفت حتی اذا اخذنا مترفیهم
بالعذاب اذا هم یجارون لا تجاروا الیوم انکم منا
لا تنصرون قد کانت آیاتی تتلی علیکم
فکنتم علی اعقابکم تنکصون مستکبرین
به سامرا تهجرون افلم یدبروا القول
ام جاءهم الاولین ام لم یعرفوا رسولهم
فهم له منکرون تا آنگه که بگرفتیم مترفان و متنعمان
ایشان را و مترف آن بود که رها کنند در ملک و نعمت تا بمراد خود میرسد
بالعذاب . بعذاب قحط و گرسنگی و این آنگه بود که رسول علیه السلام بریشان
دعا کرد و گفت اللهم اشدد وطأتک علی مضر و اجعلها علیهم سنین
کسنی یوسف بار خدایا عذاب بر مضریان سخت گردان و ایشان را قحطی ده چون قحط
سالهای یوسف خدای ایشان را به قحط ابتلا کرد تا حال ایشان بجای
رسید که مرگی مرداری با سگی بود بخوردند و بعضی از ایشان فرزندان خود را هم
بخوردند عبدالله عباس گفت مراد به عذاب شمشیر بود روز بدر اذا هم
یجارون چون ایشان را به عذاب بگرفتیم ایشان جزع و فریاد بر
آوردند و بعضی گفته اند که آواز توبه کردن بر داشتند ایشان را گفتند
که فریاد و زاری مکنید امروز که شما را نصرت نکنند و یاری ندهند و کسی ما

که شما را

که شما را از دست ما خلاص کند قد کانت آیاتی در پیشی که آیات
ما را پیش از آنکه بر شما میخواندند و شما بر پی باز میگشتید به عقب و این باز گشتن
باشد از پس چنانکه روی به آنجانب بود مستکبرین به تکبر
کنندگان بسبب خانه کعبه بر دیگران و آنکه گفتندی نحن اهل الله و نحن جیران
الله ما اهل خدا ایم و همسایگان وی ایم و شاید که معنی این بود که
استکبار کنندگان به کتاب آنگه آیات در معنی کتابست یا به رسول و این استکبار
به معنی تکذیب باشد سامرا سمر کنندگان بتکذیب رسول و قرآن و طعن کردن
در آن و سمر سخن گفتن باشد در شب پیرامن کعبه نشستندی و حدیث کردندی
تهجرون بیهوده میگویند و هذیان و یاوه در میگویند از رسول علیه السلام
و سمر عبارتی از قصه رسول کردن گفتار وی آنکه گفت افلم یدبروا
القول آیا ایشان اندیشه و تفکر نکردند در آن قول یعنی در قرآن تا بدانستند
که او حجت و دلالت کنند بر صدق رسول علیه السلام که آمد به ایشان آنچه
پیغمبران ایشان نیامد یعنی بعث پیغمبر و کتاب و تعجب ایشان از بعثت و انکار
ایشان از سبب این و پیغمبران پیش ایشان ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم
السلام بودند و ایشان همه پیغمبران بودند چرا ایشان کتاب را و پیغمبری را
انکار کردند و پیغمبران را رد داشتند لا تنفروا مضر و لا ربیعة فانهما کانا مسلمین مضر را
و ربیعه را دشنام مدهید که ایشان مرد و مسلمان بودند ام لم یعرفوا
رسولهم با خود ایشان پیغمبر خود را که محمدست صلوات الله علیه نشناختند
تا او را انکار کنند او را بشناسند و شرف و زیرکی و امانت او میدانستند
انکار او چرا میکنند ام یقولون به جنة بل
جاءهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون و
لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات و الارض
و من فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن

ذکرهم معرضون ام تسئلهم خرجا
فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین و انک
لتدعوهم الی صراط مستقیم و ان الذین لا
یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون یا این
کافران میگویند که با این محمد علیه السلام خوبی هست و دیوانگی ایشان
میدانستند که او دیوانه نیست و عاقل ترین جهانیانست ولیکن او چیزی می آورد که خلاف
رای و هوای ایشانست و دفع آن نمیتوانستند کردن ازین سبب بهتان جنون
و دیوانگیش میگفتند بل جاءهم بالحق نه که به ایشان حق
آورد و بیشترین ایشان حق را کارهند و اگر آن بودی که حق را متابعت
هوای ایشان کردی آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه فاسد
گشتی و تباه شدی یعنی آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمینست و حق
قابیست اگر حق تبع هوای ایشان بودی باطل بودی نظم عالم و قوام عالم باطل
گشتی و خراب شدی و این از برای آن گفت که داعی حسنات باشد و هوای
داعی قبایح و اگر حق متابعت هوا کند آنچه داعی حسن بود داعی قبیح گردد و فساد
و اختلاط پدید آید و ادله باطل شود و وثوق برخیزد از آنچه نشسته اند از مدلول ادله و هم
ایمن نباشند از وقوع ظلم و ناقت بر خبر و به وعده و وعید و ایمن نباشند
از انقلاب حال حکیم و گفته اند که مراد به حق اسلامست یعنی اگر اسلام متابعت
هوای ایشان کند و شرک گردد خدای عالم را هلاک کند و قیامت ظاهر گرداند
جای گفت مراد به حق توحیدست یعنی اگر توحید من را مراد و هوای ایشان بودی
یار ایشان ازین بودند و اگر چند بودی آسمان و زمین تباه بودی چنانکه گفت لو
کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا بل اتیناهم
بذکرهم نه که ما به ایشان آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی
که ذکر ایشان و شرف ایشان در آنست چنانکه گفت و انه لذکر

لک و لقومک

لک و لقومک و گفته اند که به ایشان ذکری آوردیم که در آرزوی آن بودند
و میگفتند لو ان عندنا ذکرا من الاولین چون آن ذکر به
ایشان آوردیم ایشان از آن ذکر روی بگردانیدند و قبول نکردند ام
تسئلهم خرجا یا تو ایشان را خرجی میخواهی یعنی مزد اثبات رسالت
اندک مزدی مطلبی از خرجی فخراج ربک پس عطای خدای
تو بسیار است بهتر و نیکوتر داد و نیکوترین روزی دهنده کالنست ابو العالیه
گفت خراج آن بود که بر تو واجب بود اخراج آن از مال و خرج آن بود که تبرع
کنی به آن فخراج ربک خیر یعنی ثواب و رزق او و انجا و ثواب او
انجاز بهترست و نیکوتر از عطای خلق و انک لتدعوهم و تو ایشان را
به راه راست دعوت میکنی و میخوانی و آن راه دین اسلامست و آنان که
به قیامت ایمان ندارند از آن صراط که راه حق دین اسلامست برگردند و
دور میشوند ولو رحمناهم و کشفنا ما
بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون و لقد
اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و
ما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب
شدید اذا هم فیه مبلسون و هو الذی انشأ
لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما
تشکرون و هو الذی ذرأکم فی الارض
و الیه تحشرون و هو الذی یحیی و یمیت و
له اختلاف اللیل و النهار افلا تعقلون
و اگر ما بر ایشان رحم کنیم و آنچه به ایشانست از مضرت و محنت
و بلا دفع کنیم و آن محنت از روی ایشان باز بریم و ایشان ترا لجاج کنند
و در ضلالت و طغیان خود سرگشته و متحیر شوند و در آن مانند و اگر که کنند

دیار دیگر بسر آن روند چنانکه گفت وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا وَلَقَدْ
أَخَذْنَاهُمْ و ما ایشان را بگرفتیم بعذاب و ایشان مطیع نشدند
و فروتنی نکردند از برای خدای خود و تضرع و بیچارگی نکردند در خبرست که چون
ثمامة بن اثال الحنفی ایمان آورد و بیمامه رفت نگذاشت که میره طعامی بمکه از
خدای تعالی اهل مکه را بقحط مبتلا کرد تا چنان شدند که استخوانهای مردگان
بخوردند ابوسفیان نزدیک رسول الله آمد و گفت سوگند میدهم ترا بخدای و به
حرمت خویشی نه دعوی میکنی که ترا برای رحمت عالمیان فرستاده اند گفت
بلی پدران شما را بشمشیر هلاک کردی و پسران را بگرسنگی چرا این اطفال و کودکان
نبخشایی و رحمت نکنی خدای تعالی فرمود که اگر ما بر ایشان رحمت کنیم و این رنج
و قحط از ایشان باز داریم ایشان بار دیگر با سر استکبار و گردن کشی روند چنین
که چون ما ایشان را بعذاب شمشیر بگرفتیم در روز بدر از ایشان هیچ
استکانت و خشوع پدید نیامد و از آنچه بودند بهتر نشدند حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا
تا آنگه که بگشودیم بر ایشان دری از درهای عذاب سخت و آن قحط و گرسنگی که قحط
بتر از کشتن و اسیر کردن است ایشان نومید شدند در آن عذاب آنگه
ایشان را تقریع و توبیخ و ملامت کردند و نعمتهای خود با یاد ایشان داد
و گفت اوست آن خدای که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آلت شنیدن
و دیدن و دانستن است شما اندکی که گزارید شکر خدای را محل نکرد از آنکه نعمت از شما
باز دارد و اوست آنکه بیافرید شما را در زمین و پراکنده کرد برای توالد و تناسل
و توالد و حشر شما با او باشد در آخرت برای اجزا او اوست آن خدای که زنده گرداند
و بمیراند آفریدن و میرانیدن وی تواند چنانکه بیافرید و بمیراند و چنانکه
بمیراند زنده گرداند و او راست اختلاف روز و شب و آمد شد و زیادت و کم
ایشان أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و بعقل تمییز نکنید و خرد نمی
نیوشید و عقل انکار نمی فرماید بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا

الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَ
عِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا
هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ
لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ
لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ
أَفَلَا تَتَّقُونَ بلکه ایشان گفتند مانند آنچه پیشینیان گفته قَالُوا
گفتند آیا چون ما بمیریم و استخوانهای ما خاک گردد و گوشت از ما جدا گردد و
استخوانهای ما پوسیده گردد ما را باز انگیزند این آنان گفتند که انکار کردند
که خدای تعالی قادرست بر اختراع اجسام آنگه باز نمیدانند که او چیزی که قادر بر
احداث کردن او از روی قیاس آسان تر باشد از ابتدای آنکه گفتند وَلَقَدْ
وُعِدْنَا این ما را وعده کردند و پدران ما را پیش از این هم وعده بعث و
نشور کردند آنگه چون واقف نشدند بر حقیقت آن گفتند نیست الا افسانه مردم
پیشینیان یعنی این وعده بعث و نشور افسانه است بگو تو ای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ایشان را بر سبیل احتجاج و سرزنش که این زمین کراست با هر چه در وست
اگر شما میدانید بهر حال که بسته خدا را او شناسند تا این را که خدای را اقرار کنند
تو عند آن حال جواب ایشان بگوی که خدای راست پس شما اندیشه نکنید که آنکس
که قادر باشد که زمین با هر چه در زمین است بیافریند قادر باشد که احیای موتی
کند و اعاده مردگان پس از آنکه خاک شده باشند قُلْ مَنْ رَبُّ
السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ بگو کیست خداوند آسمانهای هفت و خداوند عرش بزرگ
تا ایشان جواب دهند و بگویند خدا است که نام او الله است قُلْ أَفَلَا
تَتَّقُونَ بگو که آیا شما نمی ترسید که با چندین دلایل با خدای شریک و انباز
میکنید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ

شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون
سيقولون لله قل فانى تسحرون بل اتيناهم
بالحق وانهم لكاذبون ما اتخذ الله من ولد
وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما
خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما
يصفون عالم الغيب والشهادة فتعالى عما
يشركون بگو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم که کیست آنکه ملک
ملکوت و هر چه هست بدست وی است و او حمایت کند و زنهار دهد و کس را
حمایت نتواند کرد بگوید آنکه او برین صفت بود و گویند خدا است بگو
ایشان را پس چگونه از این سحر شده و منکر اند شما را از توحید خدا
بل اتيناهم بالحق بلکه ما حق آوردیم ایشان را آنچه گفتیم که شرک
باطل است و صفت فرزند باوی محالست و ایشان دروغ میگویند در آن
دعوی که میکنند که خدا را یکیست و انباز و فرزند ما اتخذ الله من ولد
خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت و آنچه مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدایند
و جهودان گفتند عزیر پسر خدا است و ترسایان عیسی را پسر خدا گفتند دروغ
گفتند وما كان معه و نبود با او و نباشد هیچ خدای که اگر بودی
بعضی را بعضی ترفع و علو جستی و هر یکی از ایشان خواستندی که او بزرگ باشد
و هر یکی از ایشان آنچه آفریدی ببردی و آنرا فرمود و خود منفرد گشتی و مملکت وی از
دیگری ممتاز شدی و چون آن نیست و ملک هر یکی از ایشان ممتاز
خارج نیست معلوم شد که خدا یکی است و او منزه است از آنکه وی را شریکی بود
باشد و پاکست از آنکه وی را آن صفت میکنند عالم الغيب والشهادة
داننده پیدا و پنهان و آشکارا و نهان شناسنده این خدا که صفت او است
تعالی و برترست از آنچه با وی شرک آرند قل رب اما

اما تريني ما يوعدون رب فلا تجعلني في القوم
الظالمين وانا على ان نريك ما نعدهم لقادرون
ادفع بالتي هي احسن السيئة نحن اعلم بما يصفون
وقل رب اعوذ بك من همزات الشياطين و
اعوذ بك رب ان يحضرون حتى اذا جاء
احدهم الموت قال رب ارجعون لعلي اعمل
صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو
قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون
بگو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم که بار خدایا اگر بمن بنمایی آنچه ایشان را
بآن بیم کردند از عذاب مرا در جمله ایشان که ظالم‌اند مگردان و در عذاب
با ایشان قرین مکن و این بر سبیل خضوع و انقطاع فرمود و این آیه دلیلست
که آنچه داننده که خدای تعالی نخواهد کرد دلالت ای آنچه خواهد کرد از وی بخواهند
بر سبیل خضوع و خشوع و تعبد چه اگر رسول علیه السلام این دعا کردی و اگر نه
خدای تعالی او را در جمله کافران عذاب نکردی که این ظالمی کند یا جاهلی وانا
على ان نريك و ما قادریم و توانا بر آنچه ایشان را به آن وعده میکنیم از
عذاب و هلاکت که با تو نماییم یعنی تعجیل کنیم تا تو ببینی حسن بصری گفت که خدای
تعالی خبر داد رسول علیه السلام را که امت او را عذاب کند و خبر نداد که در حال حیات
او باشد یا بعد از وفات وی را فرمود که دعا کن تا اگر در حال حیات او باشد
تو در میان ایشان نباشی عبدالله و جابر بن عبدالله روایت انصاری کرده اند
که رسول علیه السلام در حجة الوداع گفت او به منی بود لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب
بعضكم رقاب بعض وايم الله لئن فعلتموها لتعرفني في كتيبة يضاربونكم فغمز من
خلفه ملك الا به فالتفت وقال على فنزلت الايات گفت پس
کافر مشوید گردن یکدیگر بزنید و بخدای که اگر کافر شوید و گردن زنید شما بشناسید

مرا در میان لشکری که با شمشیر می‌زنند در موقف که این سخن گفت و دوستی حب
و برا عذر کردند با رسول خدا کرده و گفت با علی پس این آیات فرود آمد ادفع بالتی
هی احسن دفع کن و باز دار بدی را از خود به خصلتی که آن نیکوتر باشد
و بهتر و آن اعراض کردنست از آنچه می‌کنند و می‌گویند و مقابل کردن آن با احسان
نیکویی کردن و چون ایشان سخن منکر گویند تو در برابر حجت گویی و موعظت
کن و پند ده ایشان را اما از آنچه می‌گویند و می‌کنند بروجه لطف انکار کرده
انگه بر سبیل تهدید و وعید گفت ما عالم‌تریم به آنچه ایشان می‌گویند و صفت
می‌کنند از احوال تو بر خلاف آنست یا نچه ایشان بر سیم و جزای ایشان بر
سبیل برای ایشان در کنار ایشان نهیم انگه رسول را فرمود که بگو که من پناه
با تو می‌دهم ای خدای از نزغات شیاطین و وسوسهای ایشان و همز و غمز آسان
بر کردن و نمراز هردو کمتر واعوذ بک و پناه می‌دهم با تو از انکه شیاطین به
نزدیک من آیند و مرا وسواس کنند و از حق مشغول گردانند عبد الله عباس
گفت این در وقت خواندن قرآن بوده و بر همه احوال بر سبیل عموم حمل کردن اولیترست
حتی اذا جاء احدهم الموت ایشان در چنین کفر و معاصی و تقصیر
باشند در کار آخرت که ناگاه مرگ ایشان در آید در حال امتنای کار رجوع و باز
گشتن گفت چون آید یکی از ایشان مرگ در آن وقت گوید خداوندا
مرا باز گردانید و به دنیا فرستید و مهلت دهید تا تلافی تقصیری که کرده‌ام بکنم
در آنچه گذاشته‌ام از مال و فرزند که گذاشته‌ام از زکوة و نماز و ترک واجبات لعلی
اعمل صالحا باشد که من کار نیکو کنم در آنچه گذاشته‌ام از طاعت و
خیرات کلا ردع است و زجر وی را از این سخن که گوید و آرزو که خواهد
و انکار و استبعاد است آن را و هیچ حقیقتی نیست که اگر وی را باز گردانند باری
دیگر همان کند که کرده است و این خود هرگز نباشد و از پس ایشان حاجزی و
برزخ هست تا به روزی که ایشان را حشر کنند و برانگیزند یعنی روز قیامت عبد الله

ولکن

عباس گفت برزخ حجاب بود سدی گفت اجل است قتاده گفت بقیت
دنیاست و آن مدت که از میان مرگ و بعث باشد از رسول علیه السلام
روایت کرده‌اند که چون مومن در وقت مرگ فرشتگان را ببیند او را
گویند بر طریق امتحان میخواهی ترا بازگردانیم با دنیا او گوید من دنیا
سرای رنج و محنت خواهم که پیش خدای روم و از این محنت وارهم و اما چون کافر
فرشتگان را ببیند گوید رب ارجعون ای خداوند مرا بازگردان و این
خطاب فرشتگان راست بدین روایت کرده شده و گفته‌اند که خطاب
با خداست و لفظ جمع برای آن تعظیم است فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن
ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن
خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
فی جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم
فیها کالحون الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم
بها تکذبون چون صور دردمند میان ایشان هیچ
نسبتی نباشد که ایشان را سود کند و از نسب ایشان نپرسند که نسب تو
چیست بپرسند که عمل تو چیست و چه کردی روز قیامت به سبب فزع نفخه پدر و فرزند
و از حال یکدیگر نپرسند از انکه میان ایشان تفرقه کرده باشند پدر از فرزند و
فرزند را از پدر جدا گردانیده باشند و هر یک بخود و کردار خود مشغول باشند
تا از غصه آن پروای نباشند با دیگری نپردازند تا از حال وی بپرسند عبد الله عباس
گفت این در نفخه اول باشد که یکدیگر را نپرسند اما در دوم نفخه اول باشد که
یکدیگر را بشناسند و از یکدیگر حالها پرسند و در بعضی احوال از شدت و صعوبت
اهوال از سوال مشغول نشوند را ذان گفت نزدیک عبد الله مسعود و این برای
آنست که من مردی حبشی‌ام مرا دور کرده‌اند و ابنیار از نزدیک خود کرده‌اند و مرا گفت

پیش آید و هر از وی یک حق بستانند میان من و او کسی دیگر نبود و انکه گفت چون روز
قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا دست بنده و پرستار گیرند و منادی ندا کند
بر سر جمله حاضران که این فلان است پسر فلان هر کس که پیش او حقی است گو بیا
مطالبه کن اصحاب حقوق شادان شوند زن شاد شود و در شوهر خود آویزد و برادر در
برادر زند انگه خواند فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
خدای تعالی گوید حق ایشان بده و گوید بار خدایا از کجا آورم دنیا رفت و دول دنیا رفت
و فانی شد و هیچ چیزی نیست گوید از ثواب اعمال او بگیرید و به اصحاب حقوق
او دهید به مقدار حق ایشان تا خشنود شوند انچه او را باشد به عیان جهت
دهند اگر او را به مثقال حبه از خردل حسنه بماند آن را مضاعف گردانند و بدان او را
بهشت برد انگه بر خواند که إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ
حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا و اگر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بار خدایا
وی را عملی نیست و باقی نماند و او را مطالبه اند که در برابر حقهای ایشان افتد
گوید گناهان ایشان کم کنید و بر وی نهید و او را به گناه او و گناهان ایشان
به دوزخ برید این قول اصحاب حدیث و مذهب اصحاب اخبار و مذهب محققان است
که عمل کس به کس نشود و به گناه کس کس را نگیرند لقوله وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ
إِلَّا مَا سَعَى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى اما اصحاب مظالم
که مردمان را بر ایشان حقها باشد خدای تعالی از اعواض این ظالم ایشان را
خشنود گرداند و اگر داند که اعواض ظالم به آن وفا نکند وی را تمکین از ظلم کردن نکند
و این قول مرتضی است که او گفت خدای تعالی هیچ ظالمی را تمکین نکند از ظلم الا
انکه او را چندانی عوض باشد ثابت مستحق که در حال انتصاف توان کردن میان
ظالم و مظلوم فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که ترازوی حسناتش گران
بود یعنی هر کس که حسناتش بسیار بود چنانکه از ترازوی مثقال در ترازوی نشیند ترازو
بدان گران شود ایشان ظفر یافتگان و رستگاران باشند و هر کس که به عکس

بالله

این بود تا از وی حسنات وی بیشتر باشد پس ایشان آنان‌اند که نفس خود را
زیان کرده باشند یعنی نقصان حظ خود کرده باشند از ثواب در دوزخ جاودان
باشند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ آتش دوزخ رویهای ایشان را
بسوزد و ایشان در آن ترش روی باشند عبدالله مسعود گفت کلوح چه
باشد گفت انکه لبها از هم باز شود چنانکه دندانها پیدا شود و انکه گفت سر
گوسفند بریان کرده دیده‌ای دندانها پیدا شده همچنان باشد ابو سعید خدری
از رسول صلوات الله علیه روایت کرد درین آیه که گفت چون بدو رسد لب
زیرین او بر بالا چندانکه به میان سرش رسد و لب زبرش چندانی که فرو رسد
که به نافش رسد أَلَمْ تَكُنْ آیاتی در آن دوزخیان را گوید آیا نه آیات
من شما را آمد و آن را بر شما میخواندند و شما تکذیب آن میکردید و دروغ میپنداشتید
قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا
قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا
ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ
إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ
لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ
تَضْحَكُونَ ایشان در جواب گویند که بار خدایا آیات تو بما آمد
اما شقاوت و بدبختی ما بر ما غالب بود شقاوت مفرطی بود که به عاقبت رسید و
سعادت منفعتی بود که عاقبت رسید و معصیت را شقاوت را بآن خواند که
عاقبت آن دوزخ و عذاب و عقاب باشد وَكُنَّا قَوْمًا و ما در دنیا
گروهی بودیم از راه گشته و حق را یک سو نهاده انگه دعا کنند و درخواست
محال کنند گویند بار خدایا ما را ازین دوزخ بیرون آور و به دنیا بر که اگر تو ما را باز
به دنیا بری و ما باز گردیم با پیکار و بار معصیت گردیم ستمکاران باشیم

و به آنکه گویند اگر ایشان را به دنیا آرند باز به معصیت شوند برای آنکه شهوت
عاجل باشد و مهلت در پیش امل دراز باشد و از اینجا گفت وَلَوْ رُدُّوا
لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ حسن بصری گفت این آخر کلام دوزخیان
باشد دیگر از پس این سخن نکنند ایشان را از سخن گفتن بلکه گویند
اخْسَئُوا فِيهَا در شوید در دوزخ و دور باشید چنانکه سگان دور باشند
و با من سخن مگویید درین باب که مسموع نخواهد شد و عقاب از شما رفع نخواهد کرد
إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مرا بندگی گرامی و ایشان آنند که گروهی از بندگان
من در دنیا می‌گفتند در وقت دعا و تضرع ای خدای ما ما ایمان آوردیم و تصدیق
کردیم ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین رحمت کنندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا پس شما کافران ایشان را به افسوس گرفتید و بر ایشان
استهزا کردید تا بحدی رسانیدید استهزای ایشان مشغول شدی و
كُنْتُمْ مِنْهُمْ و شما از ایشان و حال ایشان و کار ایشان می‌خندید
و بر تضرع ایشان استهزا می‌کردید إِنِّي جَزَيْتُهُمُ
الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ قَالَ كَمْ
لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا
قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَفَحَسِبْتُمْ
أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ
لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
من جزا دادم ایشان را امروز به صبری که ایشان کردند در دنیا به حقیقت این

مومنان

مومنان اند که رستگاران شدند از دوزخ و ظفر یافتند که به بهشت رسیدند قال
کم لبثتم سؤال کنند از ایشان که شما چند گاه در زمین بودید
جواب گویند روزی یا بعضی از روزی از شمارکنندگان بپرسی و این برای آن
گویند که خدا از ایشان ببرد که چند گاه در دنیا بودند و از شدت و سختی
باشد که فراموش کنند و شاید که از برای استقلال و استحقار گویند
که پس مقامی نبوده را در دنیا نسبت با لا نهایتی و گفته‌اند که مراد مقام
ایشان است در گور ایشان را سؤال کنند که چند گاه است که شما مرده‌اید
و در شکم زمین اند ایشان از آنجا که مرده بودند ندانند گویند که روزی یا بعضی
از روز و از این معنی از شمارکنندگان بپرس یعنی فرشتگان که ایشان حفظ
اعمال بندگان دانند قال ان لبثتم گفت خدای ایشان را
که شما مقام نکرده‌اید مگر اندکی اگر بدانید و این تصدیق است که خدای ایشان را
کرد در قلت و اندکی سالهای ایشان در دنیا به اضافت با جلود ایشان
در دوزخ و توبیخ است ایشان را بر غفلتی که در دنیا بر آن بودند افحسبتم
آیا پنداریدید شما که ما شما را به عبث آفریده‌ایم و به بازی و آنکه شما را با ما بازگشت نخواهد
بودن او روایتی گفت شنیده‌ام که خدا را فرشته‌ایست که هر روز می‌گوید
الا لیت الخلق لم یخلقوا ای کاشکی خلقان را نیافریده بودندی و ای
کاشکی چون آفریده بودندی بدانستندی که ایشان را به چه کار آفریده‌اند و
به چه کار مشغول خواهند بود و اندیشه کردندی که ایشان چه می‌کنند و در
چه چیز گفته‌اند که خدا خلقان را برای نعمت بر ایشان آفرید چه غرض در
خلق جمادات نفع احیاست و غرض او در خلق احیا نفع مکلفانست عاجلا
و آجلا تا بهری منتفع شوند و در بهر نظر کنند و تحصیل معارف کنند
تا بدان مستحق ثواب شوند از صادق علیه السلام پرسیدند که خدای تعالی خلقان را
چرا آفرید گفت برای آن تا نعمتهایی که در علم ازل مقدر او بود اظهار کند خلقا

دلالت او اقامت احسان خود کند بر ایشان اگر گفت ان الله خلق
الخلائق وکان غنیا من خلقهم لم یخلقهم لجر
منفعة ولا لدفع مضرة ولکن خلقهم واخبره
الیهم وارسل الیهم الرسل لیفصلوا بین الحق و
الباطل فمن احسن کان کافاه بالحسنة ومن اساء
کافاه بالسئات خدای تعالی خلقان را بیافرید و از ایشان مستغنی بو
د از برای جر منفعتی آفرید ایشان را نه برای دفع مضرتی ایشان را بیافرید و
لیکن ایشان را بیافرید و پیغمبران فرستاد در ایشان و بیان حلال و حرام کرد ایشان را و
پیغمبران را فرستاد در ایشان تا تفصیل و فرق کنند میان حق و باطل و هر که احسان
او را مکافات کند بهشت دهد و هر که بدی کند او را مکافات کند به دوزخ
قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون حیث
گوید خدای تعالی از تکلیفات غرض آنست که ازین عبادت بمنزلتی رسند که ممکن
نیست و در حکمت نیکو نیست ایشان را بدان نعمت رسانیدن الا ازین
طریق چنانکه در کتب اصول بیان کرده است که خدای تعالی خواست تا آنچه مکلفان
را بدو رسد از سبیل استحقاق و مقرون به تعظیم و تبجیل و در حکمت نیکو
نباشد تا مستحق را تعظیم کردن پس تکلیف ایشان را به تحمل آن تکلیف مستحق شدند
تا آن نعمت را برفیع ترین وجهی رسانند و این از غایت کرم اوست جل جلاله
اگر پادشاهی خود گفت تا بندگان خودش را تعلیم باشد شاکر شدن وی گفت فتعالی
الله الملک الحق بزرگوار است و بلند قدر خدای که پادشاه بحقیقت
اوست و پادشاهی او را سزد چه او دوم خدا نیست و از خداوند عرش
بزرگوار است ومن یدع و هر کس که خواند و پرستد با خدای خدای دیگر را
بر خدای وی هیچ حجتی و برهانی نباشد حساب او و شمار او نزدیک خدای وی
باشد و فلاح و ظفر نیابد که امروز شان آنست که کار قرآن فلاح و ظفر

نباشد و هرگز پیروز نشوند انکه رسول خود را دعا کردن آموخت و گفت بگوی رب
اغفر یا خدایا مرا بیامرز و بخشای و تو بهترین و نیکوترین بخشایندگانی
چه بخشایش همه از بخشایش تست آورده اند که عبدالله مسعود بر مبتلایی
وین آیه از اینجا که افحسبتم انما خلقناکم عبثا تا آخر سوره
در گوش او خواند نیک شد و برپای خواست رسول علیه السلام گفت چه خواندی
در گوش او گفت این آیتها رسول صلی الله علیه و آله گفت بدان خدای که جان من
به امر و فرمان اوست که اگر بنده با یقین این آیه بخواند بر کوه کوه از جای بشود.

هشتاد و چهار آیتست ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم گفت که هر که سورة النور بخواند خدای تعالی بعدد هر مؤمنی که باشد از
گذشتگان و آیندگان ده حسنه بنویسد هشام بن عروه از عایشه روایت
کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت زنان را بر غرفها منشانید و هر
ایشان را نوشتن میاموزید دوک رشتن بیاموزید و سورة النور

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات
بینات لعلکم تذکرون الزانیة و
الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة
ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد
عذابهما طائفة من المؤمنین این سورتیست که فرستادیم
آنرا و پدید کردیم در وی بیان احکام از بیان حلال و حرام
و شرایع و احکام و معنی فرضناها بمعنی آنکه واجب کردیم

و ابو عمرو آنست که یک تفصیل دادیم و بیان کردیم حلال و حرام و بعضی دیگر گفته‌اند
برای ما که بیند احکامست از وقت نزول تا به قیامت قیام ساعت وَأَنزَلْنَا
فِيهَا و فرو فرستادیم ما در وی آیاتی روشن و دلالتی واضح تا بود که اندیشه کنید
در وحی او باطل شناسید الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زنی زنا کننده و
مردی زنا کننده را بزنید هر یکی را از ایشان صد تازیانه که موجب طلبست
با وی بی عقد یا شبهه عقد و آن وطی در فرج باشد و مرد عاقل و بالغ و کامل و حکم
زنا باقرار ثابت شود یعنی اگر او را اختیار با کمال عقل از خود چهار بار دهد گواهی
چهار مسلمان عادل و آزاد که در یک مجلس گواهی دهند گواهی ایشان را
بزنا در فرج و معاینه عضو در عضو کالمیل فی المکحل و اگر بدین وجه گواهی
دهند گواهی نشنوند بر مرد و زن رجم ثابت شود چون محصنی و محصنه باشد
و دو مرد و چهار زن بر رجم ثابت نشود همه را حد قذف باید زد و در احکام امیر المؤمنین
علیه السلام است که در یکروز پنج کس را پیش او آوردند بزنا و ایشان
گواهی دادند بفرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و دیگری را نیم حد
و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند گفتند یا حضرت حادثه یکی است و چندین حکم
گردید مختلف چرا چنین کردید حضرت فرمود اگرچه حادثه یکی است اما احوال
مختلف است آن را که رجم فرمودم محصن بود و بر محصن رجم بود به اجماع
و آن را که حد زدم محصن نبود و بر نامحصن حد تمام بود و آن را که نیم حد زدم بنده بود
و بر بنده نیم حد آزاد است و آن را که تعزیر کردم کودکی بود و بر وی حد نباشد
او را ادب باید کرد ادب فرمودم تا دیگر نکند و آن را که رها کردم دیوانه
بود و بر دیوانه تکلیف نیست وَلَا تَأْخُذْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
و نباید که بگیرد شما را رافتی و شفقتی بسبب ایشان در دین خدای یعنی نباید
که رحمت و رافت شما را بر آن حمل کند که حد خدای را رها کنید و اقامت نکنید
خالد گفت عبید الله عمر را کنیزکی بود زنا کرد او را بدست من داد و گفت این را

بزن بر پشت و پاها و اندامهای دیگر نه بر جنب او را گفتم فاین انت عن
قوله وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ گفت بهر حال بایست
کشتن او را خدای تعالی جلد فرموده و او را قتل نفرموده سعید بن
المسیب گفت مراد آنست که ضرب زنا باید موجع و مولم و حد چنان باشد که زن
دیده باشند اگر برهنه یا نیمه باشند حد برهنه زنند و اگر با جامه بوده باشد جامه
بر تن او زنند و مرد را بر پای ایستاده حد زنند و زن را بنشانند و بر همه اعضا بزنند
الا بر رو و فرج إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اگر شما
به خدای ایمان آورده‌اید و به روز بازپسین یعنی قیامت نباید که شما را در
راندن حد بر ایشان رافتی و رحمتی باشد که بسبب آن ترک حد کنید و
یا کم از حد بزنید و باید که در وقت عذاب ایشان یعنی حد ایشان جمعی از
مومنان حاضر باشند و کمترین ایشان دو کس باشد مرادی گفت نزدیک
ابو برزه اسلمی بودم جماعتی از مسلمانان دیدم حاضر کرده بود و کنیزکی را حد
خواست زدن بفرمود تا جامه بیاوردند و گرد دامن وی بستند او بفرمود تا او را
پنجاه تازیانه زدند آنگه برخواند وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
ابو هریره گفت اقامت حدی بزمینی اهل آن را نیکتر باشد از چهل شبانه
روز باران حذیفه یمانی از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت یا معشر
الجن والناس اتقوا الزنى فان فيه ستة خصال ثلثا
في الدنيا وثلثا في الآخرة از زنا بپرهیزید که در وی شش
خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن سه که در دنیاست آنست
که آب روی ببرد و درویشی آورد و عمر بکاهد و آن سه که در آخرت است
آنست که خشم خدای واجب کند و حساب بد بود و خلود دوزخ او ملازم دوزخ
بود انس روایت کرد از رسول علیه السلام که اعمال امت من هر شب جمعه بر
من عرضه می‌کنند دو بار خشم سخت تر باشد بر زنا کنندگان و ...

گفت هیچ زانی نیست و نا آنکه در وی تش نشود و هیچ زانیه نیز و تا گور نشود

الزَّانِی لَا یَنْکِحُ اِلَّا زَانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَ
الزَّانِیَةُ لَا یَنْکِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذٰلِکَ
عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَالَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ
یَاْتُوْا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَاجْلِدُوْهُمْ ثَمَانِیْنَ جَلْدَةً
وَلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُوْنَ
اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ
رَّحِیْمٌ گفت سبب نزول آیه آن بود که مهاجران چون بمدینه آمدند
در میان ایشان درویشان بودند در مدینه جماعت زنان بدکار بسیار بودند
درین کار معروف و توانگر بودند این درویشان را طمع افتاد که ایشان را بزن
کنند از آنجا که ایشان را در مدینه جای نبود و مالی از رسول علیه السلام
دستوری خواستند که ایشان را در نکاح آرند خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح
ایشان از مسلمانان منع کرد اینست چه همه زانی بودند و همه مشرکان و گفت
زن زناکننده و مرد زناکننده در نکاح زنان صالحه و پارسا رغبت نکنند
و رغبت در زانی باشد همچون او زناکننده باشد که وی کافر بود تعظیم و
تشنیع کار زنا جمع کرد میان زنا و شرک و زن زناکننده نخواند الا مرد زنا
کننده و آنکه مردان صالح را در و رغبتی نباشد و لکن مردان زناکننده را در
ایشان رغبت بود در اینست را مقدم داشت برای آنکه سیاق آیه برای عقوبت
ایشانست و در جنایت زن در زن کار منشا جنایتست و اصل داد و است
و زانی را تقدیم برای آن کرد که سیاق آیه برای آن ذکر نکاح است و مرد درین اصلست
و مبتدا طلب از اوست و گفته اند که ظاهر آیه اگرچه خبرست معنی آنست که باید که
چنین باشد و گفته گفت آیه در زنانی آمد زناکننده که در مکه بودند و از مشاهیر ایشان
بدین بودند صواحب رایات علمها زده بودند تا ایشان را بدان بشناسند یکی ام

مهذول

مهذول بود کنیزک سایب ابن ابی السایب المخزومی و دیگر کنیزک صفوان بن
امیه و غیر ایشان و خانهای ایشان را خرابات خواندندی و به خانهای ایشان
خزیده که و زانی زمعی در جاهلیت عادت بود که مردم فقیر و مایه زنان بدکار بسیار را
به زن کردندی به طمع کسب ایشان و جمع درویشان را این اندیشه افتاد از رسول
علیه السلام دستوری خواستند خدای تعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشان را
از مناکحه ایشان بعضی دیگر گفته اند مراد به نکاح وطی است نه عقد یعنی زنا نکنند با
زنان زانیه مگر زانی یا مشرک و با مردان زناکننده و کردن نیز هم مگر زن زن
باشد که نکاح مشرکان روا نیست بی خلاف و نیز نکاح زانیان مادام که زنا می
کرده باشند اگر توبه ایشان ظاهر باشد وَالَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ
حق تعالی چون حد زانی و زانیه گفت بیان حد قاذف آن باشد که مردی یا رسا
یا زنی پارسا را گوید ای زناکننده و گویند و چهار گواه ندارد که گواهی دهند
آنچه گفته باشد این گوینده را هشتاد تازیانه بایدزدن چنانکه گفت وَالَّذِیْنَ
یَرْمُوْنَ و آنان که دشنام دهند زنان را پارسا را یعنی شوهر دار را و چهار
گواه نیارند به آنچه گفته باشند از نسبت کردن آن زنان با زنا فَاجْلِدُوْهُمْ
بزنید ایشان را هشتاد تازیانه یعنی هر یکی را از ایشان و گواهی ایشان
هرگز قبول نکنند و ایشان فاسقانند این سه حکمست که بر ایشان کرد یکی
وجوب حد و دیگر قبول نکردن شهادت و سیوم حکم بفسق و حد قذف موروث
باشد همچون مال وارثان نسبی را نه سببی را ابو حنیفه گفت که موروث نباشد
و شافعی در یک قول موافقت و در قول دوم عصبه را باشد و قول سیوم جمله
وارثان را باشد نسبی و سببی و چون در زنا به یار حد زده باشند در قذف
بار چهارم بکشند و گفته اند که چهار بار در بار پنجم بکشند معتزلان گفته اند که آیه عامست
مستثنا ولست به جمله زنان مومنه محصنه را سعید جبیر گفت در باب عایشه آمد
و گواهی قاذف مسموع نباشد مگر که توبه کند و توبه او آن باشد که گوید دروغ گفتم آنکه گواهی

او قبول کنند و این حکم داخلست در تحت استثنا اگر حد زده باشند و اگر زده
باشند و این موافق مذهب شافعی و مذهب ابو حنیفه و اصحاب آنست که داخل
نیست در استثنا بلکه استثنا راجع است با قول خدا وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ و به توبه حد از وی ساقط نشود در رای آنکه آن حد متعلق و حق است اگر عفو
کند ساقط شود اما حد زنا اگر توبه کند پیش از آنکه گواهان بر وی گواهی دهند حد
ساقط شود و اگر پس از آن باشد نشود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنکه توبه کنند
این استثنا راجع است به هر سه جمله نزدیک شافعی و اصحابش و نزدیک ابو حنیفه
با جمله آخرین و نزدیک ما بر مقتضای دلیل است اگر دلیل دلالت کند برجوع به جمله
با همه راجع بود و اگر نه با هر کدام که دلیل دلالت کند به ظاهر راجع با جمله خود باشد
چنانکه در آیه هست که به ظاهر استثنای توبه رد کردیم با فسق دلیلش با نفی شهادت
و در سقوط حد توقف کردیم بر دلیل دیگر شرعی که ما را راه نمود و ما نگوییم این استثنا
حد ساقط شود چنانکه توبه کنند از پس آنکه قذف کرده باشند و دشنام داده
و اصلاح کنند پشیمان باشند بر آنچه کرده باشند و عزم کرده باشند که
دیگر نکنند و خویشتن را در دروغ زن کنند آنکه اسم فسق از ایشان زایل گردد
فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستیکه خدای آمرزنده و مهربانست بیامرزد
بخشایش وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ
يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ
أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ
أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَ
يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ
إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ
عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

و آنان که دشنام دهند زنان خود را و ایشان را گواهان نباشند که گواهی
دهند بر آنچه گفته باشند مگر نفسهای ایشان یعنی جز از ایشان کسی دیگر گواه
و گواهی نده فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس گواهی از ایشان چهار گواهی باشد
یعنی چهار بار قسم خورد به خدای در آن دعوی که میکند از جمله راست گویانست
و گواهی پنجم آنست که گوید لعنت خدای بر وی باد اگر وی در آنچه میگوید از جمله دروغ
زنانست سبب نزول آیه آنست که عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس روایت
کرد که چون خدای تعالی این آیه فرستاد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ
الآیه سعد عباده گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود درآیم و مردی را با زنم
خفته یا در میان پایهای وی نشسته او را بجنبانم و بزنم تا چهار گواه آرم
چون باز آیم وی بر خاسته و رفته باشد اگر آنچه دیده باشم و با
گویم هشتاد تازیانه بر من زنند این عجب حکمیست رسول علیه السلام گفت یا
معشر الانصار میشنوید که میگوید مهتر شما یا رسول الله او را ملامت مکن که او مردی
غیور است هرگز زن نکرد الا بکر و هیچ زن را طلاق نداد که کسی او را بزنی کند
سعد عباده گفت تن و جان من فدای تو باد من میدانم که این حقست و از خدایست
جل جلاله ولیکن مرا از این عجب آمد رسول علیه السلام گفت حکم خدای چنین است
سعد گفت صدق الله وصدق رسول الله ایشان در این بودند که برادر عم سعد
هلال ابن امیه از … بستان که او را بود باز گشت و در خانه رفت مردی را
دید که با زن وی خفته … هیچ نگفت و آمد نزدیک رسول علیه السلام
و رسول علیه السلام با صحابه نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالتی افتاده و من
این به چشم خود دیدم و این را دفع نتوانم کرد رسول علیه السلام از این حال متغیر شد
و اثر کراهت بر وی ظاهر آمد هلال گفت یا رسول الله من دانستم که ترا از این حال خوش
نیاید خدای میداند که من راست میگویم و حق میگویم و خدای تعالی مرا از این فرج دهد
رسول علیه السلام قصد کرد که وی را حد زند انصار گفتند که این محنت ما را ابتلا داد …

وبدانچه سعد گفت درافتادم بلال احد زنند و گواهی نشنوند این کار عظیم است
رسول علیه السلام درین بود که آثار وحی بروی ظاهر شد صحابه شاد شدند
و گفتند ان شاء الله فرجی باشد ما را ازین چون رسول علیه السلام از [غشیه]
وحی درآمد گفت خدای فرج داد هلال را و شما را ازین حادثه و این صحابه خواند اکنون
گفت این زن را حاضر کردند و از وی این حال پرسید چون حاضر شد گفت دروغ
میگوید یا رسول الله رسول علیه السلام گفت خدای داند که از شما کدام دروغ زنست
هلال گفت والله که من صادقم و او دروغ گو هم رسول علیه السلم گفت ملاعنه کنید هلال
گفت بفرمان رسول علیه السلام هر دو را پیش خود بداشت روی ایشان بقبله کرد
هلال را گفت بگوی اشهد ان لا اله الا الله اشهد انی بالله انی لمن الصادقین
سوگند میخورم بخدای که از جمله راستانم درین دعوی و چهار بار برپای خواست و این
سوگند بگزارد بار پنجم روی بوی کرد و گفت ای هلال اتق الله از خدای بترس
که عذاب دنیا از عذاب آخرت آسانترست و عذاب خدای از عذاب آدمیان بترست
اگر ترا چیزی برین داشته است از آن باز آی و توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب
ولعنتست بر دروغ زن هلال گفت والله که خدای مرا برین عذاب نکند که من
راست میگویم گفت بگوی لعنت خدای بر وی باد اگر او از دروغ زنانست هلال گفت الخامسة
رسول علیه السلام روی بزن آورد و گفت چگونه سوگند خوردی گفت [illegible]
گفت بگوی چهار بار که اشهد انی بالله انه لمن الکاذبین یعنی سوگند میخورم بخدای
که این مرد از دروغ زنانست درین دعوی که میکند زن چنین گفت بار پنجم رسول علیه السلم
او را وعظ کرد و گفت ای زن از خدای بترس که رسوایی دنیا آسانترست از رسوایی
آخرت و عذاب خدای سخت ترست از عذاب مردمان و آن بار پنجم موجب خشم
خداست ساعتی فرو ماند انگه با خود گفت قوم خود را رسوا نکنم گفت که خشم خدا
بر وی باد اگر این مرد راست گویست درین که گفت انگه رسول علیه السلم میان ایشان
جدایی کرد و حکم کرد که فرزند زن راست و او را نسبت با هلال نکنند و این زن را

ایلان

بزن منفی خبر نکنند پس انگه رسول علیه السلم گفت اگر این زن فرزند آرد و بر
فلان صفت باشد شوهر راست و اگر بر فلان صفت باشد آنرا که بروی متهم
کردند او راست فرزند بر صفت گرد آمد او را با هیچ پدر نسبت نکردند و او بزرگ
شد و امیری مصر افتاد و مدتها در دست او بود و او را [illegible] از عبد الله عباس
و مقاتل آمده است که سبب نزول آیه آنست که چون این آیه آمد والذین یرمون
المحصنات الآیه رسول علیه السلام روز آدینه این آیه بر منبر خواند عاصم
بن عدی برخواست و گفت یا رسول الله یکی از ما چون زنی خود را با مردی بیند حالی
ندارد که خاموش شود چون بگوید هشتاد تازیانه اش بزنند و گواهیش نشنوند
و مسلمانان فاسقش خوانند الا انکه چهار گواه بیاورد و چون وی طلب گواه رود
مرد کار خود کرده باشد و رفته رسول علیه السلام فرمود که حکم اینست این عاصم
را پسری بود نام او عویمر و زنی داشت نام او خوله بنت قیس یک روز عویمر
در سرای رفت شریک بن السحماء را دید با زن خود خوله نشسته عاصم را خبر کرد عاصم
گفت انا لله وانا الیه راجعون آدینه دیگر بمسجد رسول حاضر آمد و
گفت یا رسول الله از انچه ترا پرسیدم در آن آدینه بآن مبتلا شدم در اهل
بیت خود رسول علیه السلام گفت آن چیست گفت چنین حادثه افتاده است پسر عمم
عویمر و این زن نیز دختر عم ایشانست و شریک نیز پسر عم ایشانست رسول علیه السلام
کس فرستاد و ایشانرا بخواند اول روی به عویمر کرد و گفت از خدای بترس و در
اهل و دختر عمت بهتان منه عویمر گفت بخدای یا رسول الله که من راست میگویم و شریک
را بر شکم وی دیدم و او را حملی که هست از من نیست و من چهار ماهست که با وی خلوت
نکرده ام رسول علیه السلام روی بزن کرد و گفت ای زن از خدای بترس و انچه کرده
براستی خبر ده گفت یا رسول الله عویمر مردی غیورست او را غیرت برین حمل کرد که مرا دید که
شبها بیدار بودم و با یکدیگر حدیث کردیم این را بر آن میگوید رسول علیه السلام
شریک را گفت چگویی گفت همچنینست که این زن میگوید خدای تعالی این آیه فرستاد

رسول علیه السلام فرمود تا آواز دادند الصلاة جامعة و مردم حاضر آمدند و رسول
منبر برآمد و آن هر دو را پیش خواند و مرد را گفت بگو سوگند میخورم بخدای که او
زنا کرده و من راست میگویم در آنچه میگویم وی گفت انگه بگوی سوگند میخورم بخدای
که این حمل از منست و من راست میگویم که من بشبه یک را از شکم وی ندیدم دیگر
راست میگویم درین سیوم بار گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که این حمل نه
از منست و من راست میگویم بار چهارم گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که من
چهار ماهست که با وی خلوت نکرده ام انگه بار پنجم گفت بگوی که لعنت بر مرد باد
اگر دروغ میگوید انگه وی الگفت بنشست و خوله را گفت برخیز و بگوی سوگند میخورم
که او شوهر یک را با من در یک جای ندیده بدین وجه که او دعوی میکند و او در دروغ
درین دعوی بار سیوم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که من از او آبستن نشدم و او
دروغ میگوید بگفت بار چهارم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که او مرا هرگز هیچ
فاحشه ندیده و او دروغ بر من مینهد بگفت بار پنجم گفت بگو خشم خدای بر خوله باد اگر
این مرد راست میگوید گفت رسول علیه السلام فرمود تا از میان ایشان جدایی
کردند انگه گفت اگر نه سوگندها بستی مرا در کار ایشان رای بود دیگر گفت بنگرید
این فرزند را اگر اصهب باشد یا رنگ سیاه زند از شریک بن السحماست و اگر سپید
رنگ و سبط ساق باشد از وی نیست چون بزاد فرزند بر شبه یک بود پس این
شهادت گواهی است یا سوگند به مذهب و مذهب شافعی و مالک بسیاری از بعض
سوگند است و به مذهب ابو حنیفه و اصحابش و زهری و حماد گواهی است دلیل بر مذهب
اول عموم آیت و قول رسول علیه السلام در حدیث شریک بن السحماء لولا الایمان
لکان لی و لها شأن اگر نه این سوگندها بودی شهادت اسکنند خوانند و حد قذف
از حقوق ادمیان است استیفاء آن واجب شود بی مطالبه صاحب حق
و میراث برسد چون حقوق خدای متعلق بحقوق ادمیان میراث نرسد
و تغلیظ لعان بچهار چیز باشد بلفظ و موضع و وقت و جمع اما الفاظ انچه در آن آیت

نافی است

نافی است و اما موضع شریف ترین بقعه باید در آن شهر و اما وقت بعد از نماز دیگر چنانکه
در خبر سر یک آمده و اما جمع چنانکه رسول علیه السلام درین خبر فرمود تا گفتند
الصلاة جامعة و شافعی همین گفت و ابو حنیفه گفت این معتبر نیست و چون
مرد لعان کرد میان زن حد از مرد ساقط شد و نسب فرزند از وی منتفی شد
و حکم فراش زایل گشت و زن بر مرد ابدا حرام شد و حد بر زن واجب شد
مگر انکه خود در ابا کند به لعان انگه حد از وی ساقط شود و اگر [illegible]
با سلف به دیگر با حکم لعان ثابت نشود و شافعی را دو قول است در
و لعان فسخ طلاق و فسخ به مذهب شافعی است و ابو حنیفه گفت طلاق است
و این وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ و باز دارد و دفع کند از زن
عذاب یعنی حد زنا را انگه او نیز سوگند خورد بخدای که این مرد درین دعوی دروغ
زنست و مذهب ابو حنیفه آنست که عذاب حبس است وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
و اگر نه فضل خدای و رحمت وی بودی و انکه خدای توبه پذیرد درست کاران و در
کهنا است شما همه هلاک شده بودید و عذاب شما را رسید
إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ
شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ
لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا
إِفْكٌ مُبِينٌ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ
لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ
حق تعالی این آیه در حق جمعی فرستاد که ایشان تهمت کردند عایشه را
و سبب آن بود که رسول علیه السلام را عادت چنان بود که چون بسفر شدی
قرعه زدی بنام زنان هر کس که نام وی برآمدی او را با خود بردی درین غزات

که غزوه بنی المصطلق بود و قرعه بنام عایشه برآمد و این از پس آن بود که آیه حجاب
آمده بود و خدای زنان را فرموده بود که از مردان روی بپوشند عایشه گفت رسول
علیه السلام هودجی فرمود برای من و مرا در آنجا نشانده برفت و آن غزو بکرد و
بازگشت چون بنزدیک مدینه رسیدیم در شب فرود آمد من برخواستم در شب بار
دیگر که با من بود از لشکرگاه دور رفتم بقضای حاجت چون بازآمدم عقدی بود مرا
از مهره یمانی برگردن داشتم دست بمالیدم مانده بود گمان بردم که در آنجا گم
کردم که بقضای حاجت رفته بودم برخواستم و تا بدان جای شب تنها و باز آن جای رفتم
و در آنجا بسیار طلب کردم و بیافتم در ماندم و رسول علیه السلام از رفتن من خبر
نبود تا که از آنجا رحیل کردند و لشکر رفت و آنان که هودج من داشتندی بیامدند
و هودج بر شتر نهادند و پنداشتند که من در هودجم و برفتند من بازآمدم در
آن منزل هیچ آدمی ندیدم آنجا که شتر من بود دست بمالیدم عقد را بیافتم
برگرفتم و همانجا بنشستم خواب بر من غلبه کرد بخوابیدم و اندیشه ام آن بود که
از پوشیدگان من کسی بطلب من آید چون خبر یابند چون بیدار شدم صفوان
بن المعطل السلمی در آن منزل که پیش از آن بود بمانده بود و از لشکر بازمانده بود
می آمد بر شتری نشسته چون مرا بدید بشناخت از آنکه پیش از حجاب مرا دیده
بود لا حول کرد و استرجاع نمود و پیاده شد و با من هیچ سخن نگفت شتر را خوابانید
تا من بر نشستم و زمام شتر بدست من داد تا بدان منزل که رسول علیه السلام فرود
آمده بود در وقت گرما بود و از کار من بی خبر بودند چون شتر من از دور پیدا
شد عبد الله ابی سلول و جماعتی از منافقان بر سبیل طعن گفتند که
زن پیغمبر را با مردی بیگانه از راه بیابان می آید چه امین توانند بود از آنکه غیبان از زنان
چه رفته باشد این حدیث در سرها بگردید بگفتند و ما از این بی خبر بودیم و حسان بن ثابت
شاعر هم در آن جمله بود که این گفتند و حمنه بنت جحش و غیر ایشان و مردم
این حدیث در زبان گرفتند و من از آن بی خبر و سبب آن بود که چون

به مدینه

به مدینه آمدیم من بیمار شدم و بیماری من یکماه کشید و رسول علیه السلم با من بآن
عادت نبود و من میدیدم سبب چیست و چون درآمدی گفتی بیمار چونست
و برفتی و یکساعت بنزدیک من ننشستی تا آنگه من از بیماری بهتر شدم شبی از
شبها با جماعتی زنان بقضای حاجت بیرون آمدیم و عادت چنان بود که آنجا در
سراها جای طهارت نبودی زنان بیرون شدندی تا در شهر جایی که خرابه بودی در
آنجا شدندی و از جمله زنان ام مسطح با ما بود و او پای در زمین آمد بیفتاد مسطح برو
در یاد مسطح من گفتم حرام دی مسلمان را دشنام میدهی که بدر حاضر بود و این
مسطح از خویشان ابا بکر بود و از جمله اصحاب افک بود مادرش گفت مرا میدانی
که او در حق تو چه گفته گفتم نه گفت او در حق تو چنین و چنین گفته است من دلتنگ
شدم و بدانستم که آن از کی است رسول با من از کی بود و از رسول دستوری خواستم
تا بخانه پدر روم مرا دستوری داد من برفتم و مادر را گفتم که در حق من چه میگویند
ایشان گفت چنین و چنین چه میگویند و رسول از این سبب دلتنگ است
ولیکن با اچیزی نگفت من در گریستم و نشستم و شب و روز میگریستم و بیماری
من عود کرد و رسول علیه السلام اسامه بن زید را و علی ابن ابی طالب علیه السلام را
بخواند و در باب من با ایشان مشورت کرد اما اسامه گفت سخن اصحاب غرض را نباید
شنید و اما علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت رای تو یا رسول الله قوی تر باشد
در هر کاری رسول علیه السلم بریره را بخواند و او زنی بود که با من در سرای بود گفت
عایشه را چه میگویند دانی گفت والله یا رسول الله که هرگز از وی هیچ خطایی و نهیی
ندیدم جز آنکه کودک است و جوان و وقتها که خمیر کرده بودی از آن غافل شدی تا گوسفند
پاره از آن بخوردی رسول علیه السلام از سر دلتنگی به منبر برآمد و خطبه کرد و گفت یا
معشر المؤمنین من یعذرنی من رجل قد بلغنی اذاه فی اهلی ای قوم معذور دارید مرا از
مردی که بمن رنج رسید از اهل من و این عبد الله سلول خواست سعد معاذ برپای خواست
و گفت یا رسول الله من ترا از او معذور دارم اگر از قبیله ما بود گردنش بزنم و اگر

برادران ما است از خزرج آتش کارزار افروخت تا که دشمنی بنم سعد عباده و رئیس خزرج بود
برپای خواست و با سعد معاذ گفت و گوی کرد و عبدالله ابن سلول خزرجی بود و رسول علیه
السلام ایشان را خاموش کرد و از منبر فرو آمد و در حجره من آمد و
انی انصاری نزدیک من بود و من متفکر نشسته بودم گفت اگر بری‌ای خدای تعالی
برائت تو پیدا کند و اگر خطا کردی توبه کن که خدای تعالی توبه پذیرد من گفتم یا رسول الله خدای
داند که من ازین حدیث بری ام و کاری نکرده ام که مرا از خدای شرم باید داشت
ولیکن کس مرا باور ندارد و من چیزی دیگر نمیتوانم گفت مگر آنچه یعقوب علیه السلام
گفت فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون این
بگفتم و روی به دیوار کردم و ما به گریه شدم رسول علیه السلام در آن حال نشسته
بود که آواز وحی آمد و این آیات خدای فرستاد ان الذین جاؤا
بالافک عصبة منکم آنان که افک آوردند و دروغ گفتند
گروهی‌اند از شما و عصبه جمعی باشند از ده تا چهل عبدالله ابی سلول گفت بود و
او از جمله رؤسای منافقان بود و مسطح ابن اثاثه و حسان ابن ثابت و حمنه
بنت جحش لا تحسبوه مپندارید ای کسانی که بر شما دروغ گفتند و بهتان
نهادند که افک و دروغ و شما زیان است نه که شما را بهتر است برای آنکه شما را از این
مستحق ثواب شوید و چون بر آن صبر کنید مستحق ثواب گردید لکل امرئ
منهم مر هر مردی را است از ایشان آنچه اکتساب کرد از گناه یعنی جزای آن و بال
و عقوبت آن بوی رسد و دیگری کس نرسد والذی تولی کبره
و آنکس که همت کرد در بزرگتر زین و بیشترین از افک و دروغ و آن عبدالله ابی
سلول بود و گفته اند حسان ابن ثابت بود تا حدی که صفوان بن المعطل
چون این حدیث بشنید تیغ برگرفت و بر راه حسان بن ثابت آمد و تیغ بزد
مردم گرد آمدند و حسان را بجهانیدند و حسان نزدیک رسول علیه السلام آمد و
رسول علیه السلام این ضرب را از وی نهفت و آن را عذبه کرده به غلامی رومی

وخرماپستانی و حسان خرماپستان را به معاویه فروخت در عهد و ولایت وی به
مال عظیم و حسان ابن ثابت و بعد آن چند بیت گفت و دل عایشه بدست
آورد و بعضی گفته که نیک آمد مرا قول حسان که در جواب ابوسفیان میگوید

هجوت محمدا فاجبت عنه   وعند الله فی ذلک الجزاء
فان ابی ووالده وعرضی   لعرض محمد منکم وقاء
اتشتمه ولست له بکفو   فشرکما لخیرکما الفداء

و او را گفتند یا ام المؤمنین او نه آنست که او
را خدای میگوید والذی تولی کبره آنکس که کار بزرگترین
افک و بهتان دروغ کرد او را عذابی بزرگ باشد عایشه گفت بس [illegible]
آن عذاب که کور شده بود و زخم تیغ چشیده بود لولا اذ سمعتموه چرا
شما چون این سخن بشنیدی مردان مؤمن شما و زنان مؤمنه بخویشتن گمان نیکو
نبردند حق تعالی مؤمنان را همه یک نفس میخواند چنانکه درین آیه ولا
تقتلوا انفسکم یعنی اخوانکم المؤمنین و رسول علیه السلام
گفت المؤمنون کنفس واحدة همه مؤمنان یک نفس واحده اند و درین
آیه التفات است از مضمر با مظهر برای مبالغه را در تنبیه و ملامت و گفته اند که
معنی این است که ای مؤمنان چرا شما این سخن شنیده اید گمان نیک نبردید
چنانکه مردان مؤمن و زنان مؤمنه برونده بنفس خود و گفته اند که این
دروغ هویداست و ظاهر مفسران گفته اند که مراد به این ابوایوب است که چون این
سخن برفت و مردمان در زبان گرفته بودند ابوایوب مرزن را گفت تو چنین
کاری بکنی گفت معاذ الله گفت بهمه حال عایشه از تو بهتر آنکه مرد و متقی شده
و گفتند هذا افک مبین این دروغی روشن است لولا جاؤا
چرا نیاوردند بدین سخن که گفتند چهار گواه عادل چنانکه شرعست اگر کسی که
قذف کند و تهمت نهد وی را چهار گواه باید و چون این چهار گواه نیاوردند
ایشان نزدیک خدای دروغ زنانند و این خطاب به عایشه که خدای تع

بر آن ساخت و شناخت و آن گوینده گان را دروغ زن دانست و اما خواهر او
باشد که کسی او را به زنا نسبت کند و چون بگوید از او چیزها که او خواسته بود گواه
ندارد نزدیک خدای دروغ زن باشد وَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ
فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ
بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ
بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ
بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ
اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
اگر نه فضل و رحمت خدای خواستی بر شما که مسلمانانید هم در دنیا و هم در
آخرت بشما رسیدی در آنچه میگویید و شروع میکنید از این سخن الکه
دروغ عذابی دردناک إِذْ تَلَقَّوْنَهُ چون فرا گرفتی آن دروغ را از دهن
بعضی و بشنیدی در راست پنداشتی شما و بگشادید دهنهای خود و بعضی با
خود آنچه شما را بدان علمی حاضر نیست و می پنداشتی که آن آسانست یعنی خوار
می پنداشتی آن را که آن کوچک است و آن خود نزدیک خدای بزرگست صفت کرد
ایشان را به آنکه گناه ارتکاب کردند و رسیدن عذاب به ایشان به آن
متعلق کرد اینسه یک سخن گفتن به آن تا آن فاش منتشر شد و دوم آنکه
گفتند آنچه ندانستند و سوم آنکه آن را آسان و خوار پنداشتند وَ
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا چون این سخن شنیدی نگفتی که ما را نسزد و
روا نباشد که آن سخن گوییم و از بزرگی در نشستی این سخن تعجب نمودی و بگفتی
سُبْحَانَكَ پاکی و منزهی تو ای بار خدایا از این که گفتند و میگویند بهتان

بزرگ

بزرگست دروغی سخت و بهتان دروغی باشد که چون به صاحبش بشنود مبهوت
شود و متحیر گردد الکه گفت يَعِظُكُمُ اللَّهُ خدای تعالی وعظ میکند شما را
و پند میگوید از آنکه باز مانید از آن سخن یعنی باز ایستید از آن [illegible] اگر
شما مومنانید و بر خدای ایمان دارید وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
و خدای تعالی برای شما آیات و دلالات را هویدا میکند و روشن میگرداند
و خدای تعالی داناست و درست کار و درست گفتار است به احوال خلقان و عموم
عالمست و به حدیث عایشه و صفوان و برائت ساحت ایشان از تهمت
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي
الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ
يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ
مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ آنان که دوست میدارند و میخواهند که این فاحشه و زنا
و منکر در میان مومنان آشکارا شود یعنی عبد الله ابی سلول و اتباع
او منافقان ایشان را عذابی است دردناک در دنیا و آخرت و خدای تعالی میداند که
آن دروغ و بهتانست و شما نمیدانید و گفتند خدای داند به فاحشه نیز و شما
نمیدانید و اگر نه فضل خدای بر شما رسیدی و رحمت او و آنکه او خدای مهربان و بخشاینده
است شما را عذاب رسیدی در حال و هلاک گردیدی و این که تعجیل کرد در عذاب و تاخیر
کرد از فضل و رحمت اوست الکه گفت ای مومنان و گروه کان متابعت مکنید
گامهای دیو را و از پس او مروید و فرمان وی مبرید که او شما را بفاحشات و منکر

فرماید هر کس که شناعت دوست می‌کند فحش و زشت و هر کار زشت و منکر آن باشد
که بعقل و شرع منکر باشد و آن را انکار کند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و
اگر نه فضل و رحمت خدای بر شما از شما هیچکس پاکیزه و پارسا نبودی و لیکن
خدای بفضل و لطف خویش پاک میکرداند و توبه و آن را که خواهد و
از کناه برحمت و مغفرت خود و خدا شنونده کفتار شماست و داننده کردار و
احوال شما ابو الدرداء روایت کرد از رسول علیه السلام که او کفت هیچکس نباشد
که او دست کسی قوی دارد در خصومتی که او را بدان علم نبود والا که او در سایه
خشم خدای باشد تا از آن باز ایستد و هیچکس نباشد که او به شفاعت
رجوع و حدی از حدهای خدای ضایع کند الاکه با خدای خصومت کرده باشد
و لعنت خدای بر وی باشد تا بقیامت و هیچکس نباشد که او کلمتی
بر مردی مسلمان شناعتی کند و آن شکار اکر واندازد و به آن عیب و عار الاکه بر
خدای واجب باشد که او را در آتش دوزخ بگذارد و این کفت اصل این در
کتاب خداست فی قوله اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ
الآیه وَلَا یَأْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ
السَّعَةِ اَنْ یُؤْتُوْا اُولِی الْقُرْبٰی وَالْیَتَامٰی وَالْمَسَاکِیْنَ
وَالْمُهَاجِرِیْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَلْیَعْفُوْا وَلْیَصْفَحُوْا
اَلَا تُحِبُّوْنَ اَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ
اِنَّ الَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
لُعِنُوْا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِیْمٌ یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدِیْهِمْ
وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ و باید که سوکند
خورد خداوندان فضل و توانکری را نکه با هیچ چیز بخویشان و مهاجران و هم
و کفت باید که تقصیر کنند خداوندان مال اکه چیزی بخویشان و

درویشان

درویشان دهند و به آنان که هجرت کردند در راه خدا کفته‌اند که آیه در حق
مسطح آمده او پسر خاله ابوبکر بود و درویش بود و بمکری بود ابوبکر روزی نفقه
بکرد چون در حدیث افک خوض کرد نفقه از او باز کرفت خدای تعالی در حق او این
آیه فرستاد ابوبکر نفقه او بجای داد و بر عادت نفقه میکرد وَلْیَعْفُوْا وَ
لْیَصْفَحُوْا اکر عفو کنند و از سر کناه کاران در کذرند آیا دوست نمیدارید و
نمیخواهید شما را بیامرزد و از کناه شما در کذرد اکر میخواهید شما نیز در کذرید و عفو
کنید رسول علیه السلام کفت من لا یغفر لا یغفر الله له و من لا یعف لا یعف الله عنه
هر که بیامرزد کسی را خدای او را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدای از او عفو کند
و خدای آمرزنده و مهربانست اِنَّ الَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ الْمُحْصَنَاتِ
اکثر بر سبیل عموم فرمود هر کس که او قذف و دشنام دهد زنان پارسا را
بچیزهایی که از آن غافل باشند و بی‌خبر ایشان ملعونند در دنیا و آخرت و
ایشان را بود عذابی بزرک ابو حمزه ثمالی کفت مراد زنان مهاجرند که چون بمدینه
هجرت کردند و از پس رسول علیه السلام بمدینه رفتند مشرکان مکه ایشان را
طعنه زدند و کفتند که ایشان بفجور میروند و بعضی کفته‌اند مراد عایشه است
و بر عموم حمل کردن اولیتر بود الله تهدید کرد ایشان را و بر سبیل تهدید
از وعید و کفت یاد کن روزی را که در آن روز که کواهی دهند بر ایشان زبانهای
ایشان و دستهای ایشان و پایهای ایشان بآنچه کرده باشند در دنیا
و کفته‌اند که زبانهای ایشان بر بعضی از ایشان کواهی دهند یعنی بعضی کواهی بر بعضی
و کواهی دهند یَوْمَئِذٍ یُّوَفِّیْهِمُ اللّٰهُ دِیْنَهُمُ
الْحَقَّ وَیَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ اَلْخَبِیْثَاتُ
لِلْخَبِیْثِیْنَ وَالْخَبِیْثُوْنَ لِلْخَبِیْثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ
وَالطَّیِّبُوْنَ لِلطَّیِّبَاتِ اُولٰٓئِکَ مُبَرَّءُوْنَ مِمَّا یَقُوْلُوْنَ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ کَرِیْمٌ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ

آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا
وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم
لعلکم تذکرون آن روز که خدای تعالی تمام کرداند
ایشان را جزای حق ایشان انچه ایشان مستحق آن باشند و تمام ایشان شا
و بیسج باز نکرده اند که خدای تعالی حق است هویدا و روشن و هویدا کننده و
حق انکه گفت الخبیثات للخبیثین گفتارهای پلید و سخنهای زشت مردان زشت
پلید را شاید و آن گفت ایشان را و آن گفت از انکه فاحشه و ناشایست آشکارا
کنند و مردان پلید و ناپارسا گویند سخنهای پلید زشت و همچنین سخنهای پاکیزه
و نیکو مردان پاکیزه و نیکو گویند و ایشان بیزار اند از انچه در حق ایشان گویند
از سخنهای بد و زشت و گفته اند که سخنهای بد و پلید در وجود آید و ایشان باشند که چنین
سخنها گویند و مردان پلید و نابکار باشند که از ایشان سخنهای زشت واقع شود
و مردمان را بهتان نهند و آنان که پاکان و نیکان باشند مثل این نکنند و نگویند
و این معنی همانست که گفت قل کل یعمل علی شاکلته و از قول
عبدالله عباس و بشیر بن مغیره ابن زید گفت معنی آنست که زنان ناپاک
مردان ناپاک را شایند و مردان ناپارسا را زنان ناپارسا را شایند
و این معنی همچنانست که گفت الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة
و زنان پاک و پارسا مردان پاک و پارسا را شایند چه اینها از این که بگویند و ایشان
بیزار اند از انکه اصحاب افک در حق ایشان میگویند یعنی عایشه و صفوان که ایشان
که این در آخرت به وعده یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق
و با این وعده دیگر که لهم مغفرة ورزق کریم ایشان را
آمرزش باشد از خدای و روزی با کرامت یعنی در بهشت اما در دنیا شاید
که اتفاق افتد که مرد ناپارسا باشد و زن پارسا والله اعلم انکه خطاب کرد با مومنان
و گفت ای انکه ایمان آورده اید در خانها که آن نه خانهای شما باشد مروید تا انکه

دستها پیش شوید و سلام کنید بر اهل خانه یعنی دستوری خواهید و شما را دستوری
دهند عبدالله عباس گفت در آن چنین آمده است که حتی تستأذنوا
ولکن نویسنده خطا افتاد و بشر معزز بن گفته اند در آیه تقدیم و تاخیر است و تقدیر آنست
حتی تسلموا علی اهلها و تستاذنوا برای انکه سلام پیش از دستوری خواستن باشد
اول سلام کنند انگه دستوری خواهند تا در روند و به سلام کردن استیناس
حاصل شود و چون استیناس حاصل شد به دستوری در سرای باید رفت در خبر است
که مردی بدر حجره رسول علیه السلام آمد و گفت ادخل در آیم رسول علیه السلام کنیزک
را گفت این مرد نمیداند که دستوری چگونه باید خواست برو وی را بیاموز و بیا
و گفت با او چون دستوری خواهی اول بگوی السلام علیکم ادخل مرد بشنید
و گفت او را دستوری فرمود تا در سرای در آمد مجاهد و سدی گفتند استیناس
تنحنح است زینب زن عبدالله مسعود گفت که چون عبدالله مسعود خواستی که در سرا
آید در سرای گلوی خود پاک کردی که معلوم شدی که او در سرای خواهد آمد
انکه در آمدی خلیل احمد گفت استیناس استبصار است یعنی بنگرد که کسی هست یا نه مراد آنست
که در سرا بنگرد پیش از اعلام و استیذان مراد آنست که هر آینه نوعی از اختیار باخود
کس هست انجا دستوری خواهد اگر نباشد تکلف استیذان نکند روا نباشد در سرای
نگاه کردن ابوهریره از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت من اطلع فی بیت بغیر
اذنهم فقد حل لهم ان یفقاوا عینه گفت هر کس در سرای و خانه نگرد بی دستوری
ایشان اگر چیزی بچشم او زنند و چشم او را تباه کرده اند بر ایشان قصاص نباشد
و ثابت سهل بن سعد گفت مردی در بعضی حجرهای رسول علیه السلام نگریست رسول
علیه السلام را آنه قضیبی بر شانه بست گرفت گفت اگر دانستمی که در حجره نگریستی بر او
این در چشم وی زدمی عطا بن یسار گفت مردی رسول علیه السلام را گفت مرا
مادری هست چون نزدیک وی خواهم رفت دستوری خواهم گفت بلی گفت خدمت
او مرا باید کرد و هر روز چند بار پیش او باید رفت هر نوبت دستوری خواهم گفت آری

اگر گفت نه شاید که ما در را ببندیم یعنی گفت نه گفت پس دستوری خواه و گر
سه بار دستوری خواهید و جواب نیاید باز باید گردید ابو ایوب انصاری گفت یا
رسول الله علیه السلام اینکه گفتی که خدای تعالی میفرماید استیناس چه چیز است گفت آنکه
مرد چون در سرای شد تسبیح و تهلیل کند که اهل شنوند و از آنکه او در خواهد رفتن
ذلكم خير لكم این معنی آگاه کردن و دستوری خواستن
شما را بهتر است از تحیت جاهلیت که ایشان گفتندی حییتم صباحا و مساء او
این تعلیم و توقیف شما را برای آنست که تا باشد که شما متعظ شوید و پند گیرید
و آن کنید که شما را امر فرمودند در باب استیذان و غیر آن فان
لم تجدوا فيها احدا فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم و
ان قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو ازكى لكم
والله بما تعملون عليم ليس عليكم جناح ان
تدخلوا بيوتا غير مسكونة فيها متاع لكم
والله يعلم ما تبدون وما تكتمون پس اگر چنان
باشد که در آن خانها کسی را نیابید در مروید در آنجا تا آنکه شما را دستوری دهند
چه اگر در آنجا روید و کسی نباشد در آنجا بدزدی متهم شوید و اگر چیزی گم شود از آنجا تهمت
بر شما نهند و هم شما را رنجه وان قيل لكم ارجعوا و اگر گویند
شما را که باز گردید که باز گشتن شما را او پاکیزه تر باشد و از تهمت دورتر و خدا
تعالی عالمست بآنچه شما میکنید گفته اند چون آیه آمد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله
بسی خانات و سراها که در راه شامست که در آنجا کس نباشد آنجا نیز رویم بی
دستوری خدای تعالی این آیه فرستاد ليس عليكم جناح بر شما
بزه نیست که در خانها شوید که در آنجا کس نباشد و متاع از آن شما در آنجا باشد
اگر آنجا بی دستوری روید روا باشد مفسران گفته اند و در آن بیوت خلاف
کرده اند عطا گفت کاروان سراهاست و جایگاهاست که برای آینده و روندگان ساخته اند

که مردمان در آنجا روند و متاع خود در آنجا نهند می گفت در راه مدینه جایها بود که
ایشان بالانهای شتر را آنجا نهادند بعضی گفته اند آنجا نیز هم
بدستوری روید خدای تعالی فرمود آنجا روا است بی دستوری در رفتن این
حرج گفت بر عموم هر خانه است که در وی کس نباشد برای آنکه استیناس
برای آن می باید که تا ناگاه هجوم نکنند و چشم بر عورات نیفتد والله يعلم
و خدای میداند آنچه شما آشکارا می کنید و آنچه نهان میدارید چه او عالم
است بجمله معلومات بر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود قل
للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم
ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون وقل
للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن
ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن
على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او آبائهن
او آباء بعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن اوه
ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بني اخوانهن
او نسائهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين
غير اولي الاربة من الرجال او الطفل
الذين لم يظهروا على عورات النساء ولا يضربن
بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا الى الله
جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون بگو ای محمد
صلی الله علیه وآله وسلم مؤمنان را تا چشم برهم زنند و در نامحرم ننگرند
معنی آن اینست که چشم برهم خوابانند آنست که چشم خود نگاه دارند از آنچه
ایشان را نیست در وی نگاه کردن از روی عقل و شرع و از برای آن لفظ
من آورد که فایده تبعیض میدهد از آنکه غض بصر از همه چیزی واجب نیست از آنچه

واجبست که محرم باشد و یحفظوا فروجهم و فرجهای خود نگاه دارند
صادق علیه السلام فرمود که لفظ فرجها عبارتست از حفظ و نگاه داشتن آن از
زنا در همه قرآن مگر اینجا که مراد ستر عورتست یعنی چشم نگاه دارند تا چشم از
ایشان بر وی نگرد ابن زید گفت دلیل برین آنست که در اینجا من نیاورد
چنانکه در غض بصر ذلک ازکی لهم چشم نگاه داشتن و فرج نگاه داشتن
ایشان را پاکیزه ترست و به صلاح نزدیکتر و واجبست که در فروج برادر
خود ننگرد و زن را واجبست که در فرج خواهر خود ننگرد و خبر داد و گفت خدا آگاهست
بدانچه ایشان می‌کنند از نگاه داشتن چشم و فرج عباده بن صامت
گفت که رسول علیه السلام گفت که شش چیز را ضمان کنید تا من شما را بهشت
ضمان کنم چون حدیث گویید راست گویید و چون وعده دهید وفا کنید و چون
امانتی بشما دهند ادا کنید و فرجهای خود نگاه دارید و چشم خود از حرام باز دارید
و دست کشیده دارید تا من ضمان کنم شما را بهشت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از رسول صلوات الله علیه روایت کرد النظر الی محاسن المرأة
سهم مسموم من سهام ابلیس نگاه کردن به محاسن زنان تیریست
زهرآب داده از تیرهای ابلیس هر که چشم نگاه دارد از ایشان طلب
ثواب خدای را خدای او را بدل عبادتی کرامت کند که به ثواب آن شاد شود
گردد ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که چون مرد در نماز بود و زنی
بروی بگذرد او چشم از پس آن زن رها کند هم آن بود که چشمهای وی برود اکنون
حق تعالی فرمود که این تکلیف خاص مردان نیست زنان را نیز بگو زنان مومنه را
تا چشم نگاه دارند از مردان غیر محرم و نگاه نکنند و فرجهای خود نگاه دارند و در
فرج یکدیگر ننگرند و عورت خود بپوشند و خود را از زنا نگاه دارند و ستر
عورت خود کنند تا کس در ایشان ننگرد در خبرست که روزی رسول علیه السلام
در حجره فاطمه علیها السلام بود و مردی نابینای مادرزاد نام او عبد الله بن

ام مکتوم

ام مکتوم نزد رسول علیه السلام رفت حضرت فرمود که درآی او درآمد حضرت
فاطمه برخواست و در خانه رفت و از وی پنهان شد و از خانه بیرون نیامد تا آنکه وی
برفت رسول علیه السلام فرمود بر سبیل امتحان که ای فاطمه چرا از وی پنهان شدی
و او چشم ندارد و چیزی نبیند حضرت فاطمه فرمود من او را می‌بینم نه خدای
تبارک و تعالی گفته است وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
زنان مومنه را بگو تا چشم از نامحرم نگاه دارند و در ایشان ننگرند رسول
علیه السلام گفت الحمد لله الذی ارانی فی اهل بیتی ما یسرنی سپاس
آن خدای را که بمن نمود در اهل بیت من آنچه مرا آن شاد کرد ولا یبدین
زینتهن و آشکارا نکنند این زنان از زینت و آرایش خود الا آنچه ظاهر باشد
زینت آنست که زنان خود را بدان بیارایند از جامه و سرمه و خضاب حسن
بصری گفت جامه است و دلیل قوله تعالی خذوا زینتکم
عند کل مسجد عبد الله عباس گفت سرمه است و انگشتری و
دست برنجن و خضاب و جنین گفت روی است و کفهای دست عایشه
روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود لا یحل لامراة تؤمن بالله والیوم الآخر
اذا عرکت ان تظهر الا وجهها و یدها الی ههنا و قبض علی نصف
الذراع گفت هیچ زنی را نباشد که ایمان دارد بخدای و قیامت که چون بحد
بلوغ رسد الا روی و دست تا نیمه ساق دست و معنی خبر آنست که از زینت
این مقدار عورت نباشد و آن معنی که چون در نماز شود و نمازش درست
باشد و درست آنکه روی و کفهای دست و پای از زن عورت نباشد از آنکه
شاید که در نماز گشاده باشد ولیضربن بخمرهن و بگو زنان را
تا مقنعه‌های خود را بر گریبانهای خود زنند یعنی چنان ببندند که گریبانهای
ایشان پوشیده باشد به مقنعه‌ها تا پیدا نیاید و آنکه چنان گر
آن بود که روا باشد که زینت زنان را زنان ببینند و زنان ایشان زینت بپوشند

گفت وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و اظهار زینت نکنند این زنان مگر برای شوهران
خود یا پدران خود یا پدران شوهر خود یا پسران خود یا پسران شوهران خود یا
برادران خود یا پسران برادران خود یا پسران خواهران خود یا ایشان یا زنان
ایشان یا آنچه دستهای ایشان مالک شده یعنی کنیزکان ایشان
مراد به زنان مومنانند بموجب این آیه حلال نباشد زنان مومنان را که پیش
زنان کافران برهنه شوند الا که پرستاران ایشان باشند عباده گفت عمر خطاب
به ابو عبیده جراح نامه نوشت و او عامل او بود و گفت شنیدم که زنان اهل کتاب
با زنان مسلمانان یکجا به گرمابه میروند دانم زنان مسلمانان ببینند او پس
دانسته و منع کرد اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ عام است در جمله
زیردستان از بنده و پرستاران که رخصت است زنان را که زینت خود از ایشان
باز نپوشند ابن جریج گفت آیه مخصوص است به پرستاران دون بندگان و در قول
آنان که گفته‌اند که بندگان داخل‌اند مجمول بود بر آنکه بر غیر بالغ باشند یا بر آنکه
زینت ظاهره را اظهار کنند بر ایشان یا بر آنکه از کودکی زینت به ایشان بوده باشد
اَوِ التَّابِعِينَ یا تابعان که شمار ایشان باشند که ایشان را حاجت نباشد به زنان
عبد الله عباس گفت آنان باشند که متابعت قوم کنند به طمع طعام و در روایت
دیگر از او آنست که مراد عنین است مجاهد گفت ابلهی باشد که احوال زنان نداند
عکرمه گفت مجبوب یعنی خادم و گفته‌اند که پیری باشد که او را به زنان میل
نباشد و کودکان که بر عورات زنان مطلع نباشند و ندانند که عورت چه باشد از
آنجا که ایشان را شهوتی نباشد به زنان وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نباید
که ایشان به وقت رفتن پای چنین بر زمین زنند که معلوم شود آنچه خود بوده باشند
از زینت خود یعنی در وقت رفتن خلخال بجنبانند که کسی نداند که ایشان پای برنجن
و خلخال در پای دارند و در آن وقت زن بودی که رفتی و پای بر زمین زدی
یا یک پای خود بر دیگری زدی تا آوازی کند و آواز برنجن شنیدی و کس بشنیدی

بدانستی که او را پای برنجن است او را نهی کردی وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ و توبه
و با خدای گردید ای مومنان تا همه تایب باشید و فلاح یابید
وَاَنْكِحُوا الْاَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ
وَاِمَائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ
يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ
فَكَاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللّٰهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا
فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا
عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ
بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ حق تعالی در این
آیه امر کرد مکلفان را به آنکه بیوه زنان که تعلق به ایشان دارند و ولایت ایشان
در دست ایشان بود که ایشان را به شوهر دهند و این بر سبیل ندب بود و بعضی
داود گفت که بر وجوبست هر که حاجت دارد بر او واجب است که زنی آزاد را زنی
کند و دلیل آنکه ندبست قول رسولست علیه السلام النکاح سنتی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی نکاح سنت منست هر کس از سنت من رغبت بگرداند
او از من نیست فرموده که زنان بیوه را به شوهر دهید و مرد بی زن را زن دهید
اینهم مرد را گویند و هم زن را وَالصَّالِحِينَ و آنانکه نیک مردانند
آن بندگان و پرستاران شما و از درویشی ایشان مترسید که اگر درویش
باشند خدای تعالی ایشان را توانگر گرداند از فضل و نعمت خود و خدای
تعالی فراخ عطا و داناست و در نکاح کردن فضیلت بسیارست و ثواب آن
بی شمار و در ترک نکاح وعید است رسول خدای فرمود من احب فطرتی فلیستن بسنتی

الا و هی النکاح هرکه ملت من خواهد گو سنت من بردست گیرد و آن سنت نکاح
باشد و در خبر دیگر آمده که رسول علیه السلام گفت هرکه چیزی دارد که زن
تواند کرد و نکند از ما نیست و ابوهریره گفت از رسول علیه السلام شنیدم که
گفت شرارکم عزابکم یعنی بدترین شما عزبان باشند و گفت اذا تزوج احدکم عج شیطانه
یقول یا ویله عصم ابن آدم منی ثلثی دینه گفت چون یکی از شما زنی خواهد شیطان
بفریاد آید و گوید وای او را فرزند آدم ثلثی دین خود را از من حمایت کرد و در
حفظ گرفت من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر هرکه زن کرد یک
نصف دین خود در حرز آورد و گوید که نیمه دیگر خود را نگاه دارد و ابو امامه گفت از
رسول علیه السلام شنیدم که چهار کس باشند که خدای تعالی ایشان را
لعنت کند از بالای عرش و فرشتگان آمین گویند آنکه زن نکند و کنیزک نخرد
تا او را فرزند نشود و مردی که خود را به زنان مانند کند و خدای او را مرد آفریده
باشد و زنی که خود را به مردان مانند کند و خدای او را زن آفریده باشد و آنکه
[illegible] ایشان را معطل فرو گذارد و خرج ایشان را به ایشان ندهد خالد گفت
آن باشد که درویش بخندند گوید چا ما ترا چیزی دهیم چون سپاهی گوید نیست
[illegible] بن حکیم [illegible] آمد نزدیک رسول علیه السلام
شدم مرا گفت زن داری گفتم نه گفت کنیزک داری گفتم نه گفت تندرستی و توانگر
گفتم آری بحمد الله فقال انت اذا من اخوان الشیاطین تو از برادران دیوانی
یا رهبان نصاری باشی آن کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح
است و بدترین شما عزبان باشند و بدترین مردگان شما آنانند که عزب میرند آنگه
گفت شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ‌تر از زنان الا آنانکه زن دارند پاکیزه
[illegible] عکاف زنان صواحب داود و صواحب ایوب علیه
السلام و صواحب یوسف و صواحب کرسف گفتم کرسف کیست یا رسول الله گفت مردی
خدای را پرستید بر کنار دریایی سیصد سال بروز روزه داشتی و شبها بقیام [illegible]

شب فراز نشدی کافر شد بخدای از سبب زن که او را دوست داشت و دست
از عبادت بازداشت خدای تعالی او را دریافت ببرکت روزگار گذشته وی
و بحکم یا عکاف که زن کن که تو از جمله کافران باشی گفتم یا رسول الله زنی ده مرا پیش
از آنکه از اینجا برخیزم گفت من ترا دادم به نام خدای کریمه بنت کلثوم الحمیری را و عبد
الله مسعود روایت کرد که گفت رسول علیه السلام چون امت من هشتاد و یکم(?) [illegible]
بگذرد بحوت(?) من روا باشد که اختیار عزبت و عزلت کنند و بر سر کوهها عبادت
کنند ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله اگر درویش باشند
خدای تعالی ایشان را توانگر گرداند عبد الله عباس از رسول علیه السلام روایت
کند که التمسوا الرزق بالنکاح طلب روزی کنید به نکاح یعنی ممکن باشد به
اولاد از زن با شوهر فراخ روزی باشند از سبب او خیری و رزقی [illegible] این دیگر
[illegible] رسول علیه السلام گفت علیک بذات الدین تربت یداک
بر تو باد که زن دیندار خواهی که دستهات خاک آلوده باشد یعنی درویش و
معنی(?) آنست که در باب نکاح در بند مال مباش زن دیندار طلب کن که مال خدا
بدهد و خدای فراخ عطا و دانا است روزی بدهد به حسب حکمت خود و علمست بمصالح
خلق روزی مصلحت دهد [illegible] گفت ولیستعفف الذین لا یجدون
نکاحا [illegible] محمد صلی الله علیه [illegible] عفت و پارسایی کنند آنان که نکاح
نیابند یعنی طول و قدرت و استطاعت ندارند که زن کنند پاکیزه باشند تا او نکاح
کند تا آنکه خدای تعالی بی‌نیاز گرداند ایشان را از فضل خود و روزی و نعمت را او
فراخ گرداند والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب مکاتبت کنند
از جمله بندگان شما با ایشان مکاتبه کنید اگر در ایشان خیر دانید و معنی مکاتبه
آن باشد که غلام یا کنیزک را به بهای معلوم تا اجل معلوم با وی فروشند تا او آن
بها را برساند چون تمام برسد آزاد گردد و آن خیر که در او دانند رشد و صلاح
باشد و وقت را آزاد مال مکاتبه [illegible] که آیه در شان غلام آمد از آن [illegible]

عبد العزی که او خواجه خود را میخواست که مکاتب کند او منع کرد خدای تعالی
این آیه فرستاد و او مکاتبه کرد او وی با صد دینار و بیست دینار را از آن جمله
بخشید او و در مدت مکاتبت مال او ادا کرد و آزاد شد و او را در غزای حنین بکشتند
مذهب داود و عطا و عمرو بن دینار آنست و محمد بن جریر که مکاتبه واجبست
و مذهب ابو حنیفه و دیگر فقها آنست که سنت است و مکاتبه بر دو گونه بود مطلق باشد
و مشروط و مشروط آن باشد که او را گوید که اگر در مدت مکاتبت عاجز شوی از
ادای این مال کتابت آنچه داشته باشی مرا باشد و تو بنده باشی چون عاجز شود بنده
باشد و مطلق آن بود که به او این شرط نکند به آن مقدار که میگذارد از بهای
خود آزاد میشود و مشروط تا یکدرم مثلا باقی باشد آزاد نباشد و حکم او
او حکم بندگان باشد در آن خیر خلاف کرده اند عبد الله بن عمر و مالک بن
انس گفت خیر قوت یعنی اگر پیشه داند یا کسبی تواند کرد که آن ادای مال تواند کرد
و مجاهد و ضحاک از عبد الله عباس روایت کرده اند که مراد به خیر مالست یعنی
ان ترک خیرا ای مالا احمد حنبل گفت این وجه ضعیف است زیرا که اگر مراد
مال بودی گفتی ان علمتم لهم خیرا نه فیهم خیرا چنانکه گفتی لهم خیرا
ابو لیلی گفت سلمان غلامی داشت سلمان گفت با من مکاتبه کن گفت
مال داری گفت نه گفت مرا پس از او پاسخ الناس خواهی داد یعنی از گدایی و سؤال
مردان ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد گفت سه کسند که بر خدای واجب
است که ایشان را یاری دهد مردی که در سبیل خدای بیرون آید یعنی بجهت جهاد
و مردی که زنی کند تا خدای او را مستغنی گرداند و غلامی که مکاتبه خواهد
از خواجه و نیت ادا کند محمد بن سیرین گفت مراد به خیر اقامت صلوة باشد یعنی
اگر دانند که غلام اهل خیرست و نماز کند فَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي
آتَاكُمْ و بدهید ایشان را از مال خدای که بشما داده یعنی از مال زکوة از جمله
سهم الرقاب تا در وجه مال ادای کتابت کنند تا این خطاب کیست گفته اند با

خداوندان

خداوندان بندگان یعنی وجوب دارند ایشان را از حساب زکوة آنچه میسر شود
و گفته اند با جمله مکلفانست یعنی شما که مکلفانید یاری دهید ایشان را از
حساب زکوة آنچه بر ادای مال مکاتبت از زکوة و آنچه مقدار را باید کرد بعضی گفته اند
ربع مال و این روایتست از امیر المؤمنین علی علیه السلام و مذهب ثوری آنست
و گفته اند که آن را حدی نیست چندانکه خواهند و این بر سبیل استحبابست
بر دیگر بیشتر از اهل علوم و داود و اهل ظاهر گفته اند که آن را وجوب است
برای آنکه این سبیل زکوة خواست و زکوة واجبست ایشان را گویند زکوة داشت
اما برین تعیین یابی دادن مستثنیست سهل ابن حنیف از رسول علیه السلام روایت
کرد که او گفت من اعان مكاتبا في رقبته او غازيا في عسرته او مجاهدا في سبيل
الله اظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله هر که مکاتبی را یاری دهد در کار
رقبتش یا غازی را در عسرتش یا مجاهدی در جهاد سایه خدای تعالی سایه کند او
را در سایه عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایه او آنگه گفت وَلَا
تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ و اکراه مکنید و بر
پرستاران خود در زنا گفته اند این آیه در معاذه و مسیکه آمد پرستاران عبد الله ابی
سلول منافق که او اکراه کردی ایشان را بر زنا تا ضریبه او به او آوردندی این
عادتی بود در جاهلیت که پرستاران را بر زنا حمل کردندی چون اسلام آمد این
کنیزکان عبد الله ابی سلول را گفتند اگر این کار که ما می کنیم نیکست
بسیار کردیم و وقت آنست که باز ایستیم و اگر بدست شاید که دیگر نکنیم
خدای تعالی این آیه فرستاد که مقاتل گفت او ایشان را اکراه کردی بر زنا و
اجرت به وی دادندی یکی روزی در آمد و دیناری آورد و یکی دیگر بردی او گفت رو و
هم برین کار می باشید ایشان گفتند اسلام آمد و زنا حرام کرد و نیز این نکنیم
بیامدند و شکایت کردند با رسول علیه السلام خدای این آیه فرستاد و گفت ایشان را
اکراه مکنید بر زنا اگر ایشان اختیار حصانت و پارسایی کنند گفته شده یعنی

اند إِذَا أَرَدْنَ تَحَصُّنًا را یعنی اگر این نهی را اگر او مطلق میباید شد و ط
میباید گفت آن اگر چه شرط است إِذَا هُمْ مخصوص است یعنی اگر نظر فرست در این
معنی است بر عموم و جواب معنی آنست که نهی از چیزی چون مشروط بود و لازم نباشد
که حکم آن غیر از شرط بود و بخلاف او بود و دیگر بدلیل خطاب نزدیک محققان در این
سنت و دیگر آنکه اکراه جز با وجود کفتن نباشد چه اگر این کنیزکان مرید عفت
باشند و اگر او حاجت نباشد و کلمه ان را با ذرا یعنی این اجتناب کرده اند معلوم
شود که ایشان را آن فعل پیش از این رغبت و اراده بوده لِتَبْتَغُوا عَرَضَ
الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا کنیزکان را خود بر زنا کاران اجتناب کنند یعنی اگر تا
غرض و مال دنیا طلب کنند و هر که اکراه کند ایشان را خدای آمرزنده و مهربانست
آن کنیزکان که اگر او بر زنا داشته باشند بیامرزد و وزر و وبال آن بر آن کس
باشد که ایشان را اکراه کرده باشد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ
وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ
نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ
اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
بدرستی که فرو فرستادیم بشما آیاتی واضح و روشن در احکام و حدود و مثل
و داستانی از امثال آنها که پیش از شما بودند و بگذشتند و موعظتی و پندی مر
پرهیزکاران را و از جمله صفت آیات و آنست که گفت اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ عبدالله عباس گفت معنی نور آنست که خدای راه نماینده آسمانها

و زمین است

و زمین است به هدایت او مهتدی شوند و به نور او راه یابند و به معاونت
توفیق او راه برند چنانکه مردم در راه در تاریکی شب به روشنایی او راه برند
و مکلفان بلطف و توفیق او به راه نجات راه یابند پس او در این معنی با نور ماند
و این بر سبیل استعارات و تشبیه باشد ضحاک گفت خدای تعالی منور آسمان
و زمین است بماه و آفتاب و ستارگان و آراسته و زمین است به پیغمبران و
ائمه و علما و مومنان و بعضی از علما گفته اند که نور بر چهار وجه است نوریست متولد
و نوریست از جهت صفای لون و نوریست از طریق مدح اما نوری مستقلی چون نور
جرم آفتاب و ماه و ستاره است و نور متولد آن شعاع است که از ایشان بتابد
برما و آنچه صفای لون باشد چون نور جواهر و هر چیزی که در صفا نوری باشد
چون آبگینه و مانند آن و آن نور که از جهت مدح بود چنانکه گویند فلان نور العصر
و نور البلد و حقیقت نور جسمی باشد رقیق چنانکه ما می بینیم از شعاع آفتاب
و ماه و روشنایی آتش و حقیقت ظلمت جسمی باشد رقیق به هیئت سواد
چنانکه ما میبینیم از تاریکی سواد شب و چون جسم وصف خدای کردن روا نیست بحقیقت
روا نباشد اما بر سبیل مجاز روا بود و با معنی منور چنانکه عدل به معنی عادل بود
بر وجه تشبیه و دیگر آنکه نور از اعراض است محدث حالی جسم از طلوع و غروب از حدوث
و سقوط و خدای تعالی قدیم است و از امیر المومنین علی علیه السلام روایت
است که اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی خدای انتشار حق کرد در
آسمان و زمین تا آسمان و زمین به نور حق گشتند روشن با دلهای اهل آسمان و زمین
بنور حق منور گردانید تا حق را بشناختند مَثَلُ نُورِهِ صفت نور که
کار او عجب است و امر او شگفت همچون چراغ زده است در این ضمیر خلاف
کرده اند بعضی گفته اند عاید است به نام خدای یعنی مثال نور خدای در دل بنده
مومن و گفته اند مثل نور بنده مومن کعب الاحبار و سعید جبیر گفتند
مثل نور محمد علیه الصلوة والسلام عطیه از عبدالله عباس روایت کرد که مراد

بنور طاعت است و طاعت را نور خواند چنانکه گفت یسعی نورهم
بین ایدیهم و بایمانهم یعنی طاعت ایشان از پیش ایشان
و جانب راست ایشان میرود الا که مثل ذات آن نور را به چراغ دانی که در آن
چراغ باشد و گفته‌اند که مشکوة کوه باشد در دیواری که آن را منفذی نباشد
[illegible] گفت مشکوة قندیلی باشد که چراغی در او باشد و فرق کرده‌اند میان
چراغ و مصباح به آنکه مصباح چراغ آنست که روغن دارد و آنکه روغن و فتیله
در وی باشد و سراج فتیله باشد که میدرخشد و روشنی میدهد و بعضی
گفته‌اند که سراج و مصباح بهم نسبتی باشد لقوله وجعل الشمس سراجا
آفتاب را سراج و ستاره‌گان را مصباح خواند چنانکه گفت انا زینا
السماء الدنیا بمصابیح و گفته‌اند که مصباح و چراغ هر دو یکی است الا که
المصباح فی زجاجة این چراغ در آبگینه باشد برای آن گفت در
آبگینه که روشنایی آن ممنوع نباشد و محفوظ باشد از باد و آفاتی که بوی
رسد حق تعالی وجود نور خود را در دل مومن بچراغ در آبگینه و دل مومن بجای
آبگینه است و سینه مومن بجای مشکوة و این مثل را بی صفات [illegible]
که آن نور جای نهاد و حصین که آفات بوی نرسد و خرش ممنوع باشد آنکه
آبگینه را تشبیه کرد به ستاره‌گان درفشان گفت الزجاجة کانها
کوکب دری آن آبگینه پنداری که ستاره‌گان درفشانست گفته
اند که مومن از برکت این نور در میان چهار خصلت باشد از اعطی شکر و آن
ابتلی صبر و آن حکم عدل و آن قال صدق اگر چیزش بخشند شکر گوید و اگر ش ابتلا
کنند در بلی رساند صبر کند و اگر حکم کند عدل است که کعب الاحبار
گفت مشکوة محمد است و مصباح دل او است و نور علم و معرفت استوار در دل
او و توقد من شجرة مبارکة این آبگینه‌های [illegible]
افروخته باشد از درخت زیتون که او بسیار برکت درخت است و زیتون او [illegible]

درخت

درختیست که بعد از طوفان بر زمین رسته گشت و مفسران بهم برکت خواسته اند
در و لا شرقیة و لا غربیة آن شرقی نیست برای آنکه نیست او [illegible]
و شام میان مشرق و مغرب است حسن بصری گفت این درخت از درختان دنیا
[illegible] شرقی و غربی باشد جمعی مفسران گفته‌اند که این درخت در میان بیشه باشد
که هیچ کوی و وادی و را پوشیده نباشد و شماکاه همه روز آفتاب بر وی می
تابد نه آن بود که وقت شرقی یا در وقت غروب بر وی تابد تا توان گفت که
شرقیست یا غربیست و برین معنی قول آنست که هم شرقی و هم غربی و هرچه
چنین بود زیتون او پرورده باشد و روغن او روشنتر باشد بعضی گفته‌اند معنی
آنست که رستنگاه او در زمین باشد معتدل شرقی نیست که سردسیر باشد و
گرمسیر نیست که غربی باشد و تخصیص زیتون برای آن کرد که روغن او صافی
و روشنتر باشد و گفته‌اند که رستنگاه او در شام و بیت المقدس است که منزل
انبیا و اولیاست و زمین مقدس است و مفسران همه او را متبرک کرده‌اند و از جمله
ایشان ابن عباس است و از رسول علیه السلام روایت کرده‌اند که او گفت کلوا
الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة روغن زیت بخورید و در خود مالید که آن
درخت مبارکست عبدالله ابن ثابت انصاری [illegible] روغن زیت
بیاورد و گفت سرما را به این روغن چرب کنید [illegible] عصاره گرفت
و ایشان [illegible] و گفت از [illegible] رسول الله [illegible] روغن [illegible]
خدای یکاد زیتها یضیء [illegible] گفت نزدیک است که روغن او در [illegible]
دهد از صفا و [illegible] اگرچه آتش بوی نرسیده باشد نور علی
نور نور باشد بر نوری تراکم و تراکم از غایت صفا و روشنی [illegible]
بنور خود آن را که خواهد و مثلها زند برای مردمان ایشان اندیشه کنند
و به علم آن منتفع شوند و حق تعالی به همه چیزی داناست عبدالله عباس گفت
کعب الاحبار را از این آیات پرسیدم گفت این مثلی است که خدای تعالی زد

روشنش را اما مشکوة سینهٔ اوست و زجاج دل اوست و چراغ که در وست نور معرفت
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ نزدیک است که از محمد آشکارا شود هر کسی را اگر چه او
سخن نگوید چنانکه این روغن نیز نزدیک بود در روشنی دهی بی آتش از عبدالله عمر
روایت است که مصباح محمد است صلی الله علیه و آله و سلم خدا آتش در این آیه مصباح
خواند چنانکه در دیگر آیه اش خواند فی قوله وَسِرَاجًا مُنِيرًا و درخت
مبارک که این درخت از او گرفته ابراهیم پیغمبر است علیه السلام و برای آن
مبارک خواند که بیشتر انبیا از صلب او بودند و شرقی و غربی نیست یعنی جهود
و ترسا نیست برای آن که نه کرد از جهودی و ترسایی شرقی و غربی
که ترسایان روی بشرق کنند و جهودان روی بمغرب و او جهود و ترسا
نبود مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ
كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ نزدیک
است که محاسن اخلاق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محامد خلال او پیدا شود
مردمان را اگر چه او را وحی نیامده باشد نور نبوت بر سر نوری یعنی نبوت
از نسل نبوی منتقل از صلب که مشورت کرد که نشانه عبدالمطلب است زجاجه
عبدالله و مصباح رسول علیه السلام که صلب او بود و افروختن از درخت
مبارک نبوت که ابراهیم علیه السلام میراث یافت و گفته اند نور چراغ نور
رسول علیه السلام و درخت زیتون که نه شرقی و نه غربی مکی است و
مکه نه از ناحیت شرق باشد و نه از مغرب او بلکه میانه دنیاست ابو العالیه
گفت این مثلی است که خدای زد برای مومن مشکوة تن اوست و زجاج سینه
او و مصباح نور معرفت است در دل او و علم قرآن و درخت اخلاص اوست خدا را
بوحدانیت وحده لا شریک له مثل او چون درختی سبز که آفتاب
بروی رسد نه در وقت غروب و نه در طلوع همچنین در خورست از آفتابی که دیگر از
آن مبتلا کرده او از میان چهار خصلت است شکر در وقت عطا و صبر در

در وقت بلا و عدل در وقت حکم و صدق در وقت قول او و در میان مردمان چنان
باشد که زنده در میان مردگان اینکه گفت نُورٌ عَلَى نُورٍ و در میان
پنج نور میگردد کلامش نور باشد و علمش نور باشد و مدخلش نور باشد و
مخرجش نور باشد و مرجعش نور باشد در روز قیامت بانور میگردد و نور باشد
حسن بصری گفت مثل قرآن در دل مومن همچون چراغیست که بروشنایی او
مستغنی شده و از چراغها او فزون بلی اینکه در نقصان باشد مصباح قرآنست
و مشکوة دل مومنست و مشکوة دهن و زبان اوست و درخت مبارک
درخت وحیست يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ نزدیک بود که حجت قرآن روشن
شود او را پیش از آنکه بر خوانند چون در آن تفکر و تامل کند این قرآن نور است
در نور یعنی ادلهٔ سمعی است بر سر ادلهٔ عقلی اینکه گفت این نور الطاف و توفیق نور
است بر آن پس دیدم که خواهم از آن کسانی که ایشان را صلاحیت آن باشد
امام محمد باقر علیه السلام گفت مصباح نور علم است علیه السلام در سینهٔ
پیغمبر علیه السلام و زجاج سینهٔ علی ابن ابی طالب علیه السلام است که علم خود در سینهٔ
او ودیعت نهاد يَكَادُ زَيْتُهَا و نزدیک است که عالمی از آل محمد سخن گوید
بآن علم پیش از آنکه از وی پرسند نُورٌ عَلَى نُورٍ امامی موید بود و علم و حکمت
بر از امامی از آل محمد علیه السلام تا قیامت خدای تعالی بآن نور هدایت کند و راه
نماید آن را که خواهد اینکه لطف کند با وی چون داند که صلاحیت آن دارد و او هم
خبر دارد و عالمست
فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ
يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ
رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ

حساب این چراغ در خانهاست فِی بُیُوتٍ أَذِنَ
در خانهای او دوخته شود یا این کدام خانهاست سعید جبیر از عبدالله عباس
روایت کرد که این خانها مسجدهاست و مسجدها در زمین همچنان باشند در روشن
باشد اهل آسمان را که ستارگان اهل زمین را و هر کس زیارت مسجد خدای تعالی
کرده و حبیب خدای را که زایر خود را گرامی دارد انس مالک روایت کرد که یک روز
رسول علیه السلام این آیه میخواند مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله این خانها
کدامست گفت خانهای پیغمبرانست ابوبکر بر پای خواست و گفت یا رسول الله خانه فاطمه و
علی ازین جمله است گفت بلی ازین جمله است و این خانه فاضلترین خانهاست
از خانها در خانها که خدای تعالی دستوری داده است که از ایشان رفیع گردانند از روی
قدر و منزلت و در آنجا نام وی برند و خدای را در آنجا بامداد و شبانگاه مردانی که
وی را تسبیح کنند عبدالله عباس گفت مراد بدین تسبیح نماز است لقوله
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ یعنی در نماز بامداد است و آصال جمع اصیل است
پیشین و دیگر شام و خفتن را ابوهریره از رسول علیه السلام روایت کرد که هیچکس
نباشد که بامداد و شبانگاه به مسجد رود و مسجد را از جایگاه دیگر گزیند الا و
که او را نزدیک خدای تعالی نزلی باشد مهیا ساخته باشند چنانکه از شما یکی نزدیک
دوستی و به زیارت شد او را ساخته کند در کرامت او سهل بن سعد الساعدی
روایت کرد از رسول علیه السلام که هر که بامداد و شبانگاه به مسجد رود و از سبب
آن رود تا علمی آموزد از کسی یا کسی را علمی آموزد ثواب او ثواب مجاهدی
باشد که در راه خدا جهاد کرده باشد و غنیمت برده و هر کس
از برای این دو رود و چنان باشد که نظاره کاری رود و آوازی شنود و از دیگری سخن
رنجه دارد نماز گزارندگان را شنود و از ایشان نباشد انگه گفت رِجَالٌ
مردانند که ایشان را مشغول نگرداند هیچ تجارت و بازرگانی و بیع و شرا
از ذکر خدای تعالی که نماز است بخلاف آنان که چون بشنیدند که کاروان شام

آمد رسول

آمد رسول را در نماز رها کردند و رفتند به تجارت در ایشان به نظاره چنانکه
وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا و خشنود مردان
برای آن کرد در زمان نماز جمعه و جماعت منت و گفته اند که مراد به تجارت شرا است
برای آن در عقب آن ذکر بیع کرد و گفت لا بیع و شرا ایشان را از ذکر
خدای و که از نماز مشغول نگرداند و از زکوة دادن یعنی در اوقات نماز یعنی از
زکوة دادن بدین سبب عبدالله عباس گفت در آیه اخلاص طاعت خدای را جل
جلاله عبدالله عمر گفت آیه در شان جماعتی آمد که در بازار به تجارت مشغول
بودند چون بانگ نماز شنیدند درهای دکانها بستندی و به نماز رفتندی
ابوهریره از رسول علیه السلام روایت کرد ان المساجد اوتادا الملائکة
جلساؤهم مساجد را میخهاست یعنی ملازمان پیشه که فرشتگان هم نشینان
ایشانند اگر ایشان را نیابند طلب دارند و اگر بیمار شوند فرشتگان به عیادت
روند ایشان را و اگر در حاجتی باشند ایشان را یاری دهند انگه گفت جلیس
مسجد بر خصلتی بود از سه خصلت اداری مستفاد یا کلمه حکمت یا رحمتی منتظر
و صادق علیه السلام فرمود هر که به مسجد رود و پای بر هیچ تری و خشکی ننهد
که الا تسبیح کند برای او تا هفتم زمین و هم او گفت من کان القرآن حدیثه و المسجد
بیته بنی الله له بیتا فی الجنة هر که قرآن حدیث او باشد و مسجد او خانه
خدای تعالی برای او خانه بنا کند در بهشت و هم او گفت نماز در بیت المقدس
هزار نماز باشد و در مسجد اعظم صد نماز و در مسجد قبیله بیست و پنج نماز و در
مسجد بازار دوازده نماز و نماز مرد در خانه خود یک نماز باشد اما
قول آنان که گفته مراد بیوت خانه رسول علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام
او این صفات خود به ایشان است از ذکر خدای و بپای داشتن نماز و
دادن زکوة در خبر است که امیر المومنین علی علیه السلام در شبانه روزی هزار
رکعت نماز کردی ورای فرایض و سنن و همچنین امام زین العابدین علیه السلام

اما ایتاء الزکوة در اسلام و پیش از اسلام کس جمع نکرد میان نماز و زکوة جز
امیر المؤمنین علی علیه السلام که او در نماز زکوة داد در رکوع تا در حق او آمد که و
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون
انگه گفت با این همه عبادات که کنند از خدای خود ترسند یخافون یوما
می ترسند از روزی که در آن روز دلها و چشمها برگردد یعنی دلها مضطرب شود و چشمها
باز مانده و این هم از ایشان منقول است انا نخاف من ربنا یوما
عبوسا قمطریرا اضطراب و اندیشه در آن باشد که مرد هالک است یا ناجی
از اهل دوزخ است یا از دوستان حق تا اشرح راست شود یا نه حیرت سبب
باشد با بسیار عبادات کنند با ترس و خوف آنکه بیان کرد که این همه برای چه کرد
لیجزیهم الله برای آن تا خدای ایشان را جزا دهد به نیکوتر از آنچه کرده
باشند از ثواب و بیفزاید ایشان را از فضل و تفضل باشد که برتری بود از ثواب
و خدای تعالی روزی دهد آن را که خواهد بی حساب بی شمار والذین
كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن
ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده
فوفاه حسابه والله سريع الحساب او كظلمات
في بحر لجي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم
يكد يراها ومن لم يجعل الله له نورا فما له من
نور حق تعالی در این آیه اعمال کافران را مثل زد و تشبیه کرد به سراب
آب نمای چیست که از دور آب نماید و نباشد اعمال ایشان نیز چنانکه
عملی است که بر آن مستحق چیزی شوند و نباشند از آنجا که به موقع قبول نباشد
چون شرایط قبول حاصل نباشد گفت آنان که ایشان کافر هستند اعمال ایشان
در کردار ایشان چون کوره حیث که به زمین هامون و هموار باشد که از دور چون

نشسته

نشسته پندارد آب است انگه برو دید هیچ چیز نباشد چنین باشد
عمل کافران را که چیزی پندارند چنانکه گفت وهم یحسبون انهم
یحسنون صنعا چون به وقت جزا رسد هیچ محصول نباشد او را وانچه گمان برده
باشد بر خلاف آن باشد و وجد الله عنده و خدای را یابد نزدیک آن
یعنی جزای خدا را یابد در عمل خود یا خدای را یابد به شمار شمار کننده و جزا دهنده
وی شمار او تمام کند و جزای او به کمال بدهد و او خدای زود حساب است چه از
همه بیک بار برآید و منع نکند او را حساب بعضی از بعضی و این دلیل کند که خدای تعالی
متکلم است نه به آلت چه اگر متکلم بودی به آلت ممکن نبودی او را حساب کردن خلقان در یک
وقت انگه تشبیه دیگر کرد اعمال ایشان را در خالی بودن از نور و وصف کردن آن به
ظلمت از سبب بطلان او گفت اعمال ایشان چون تاریکیهاست در دریای دور قعر
و بسیار آب که موج او در بسته شده او را موجی که از زیر آن و بالای آن موجی باشد
و از بالای آن ابری و این جمله چون جمع کنند تاریکیها باشد بعضی بالای بعضی
یکی ظلمت دریا و یکی ظلمت موج و یکی ظلمت ابر عمل کافر را تشبیه به این سه
تاریکی کرد برای آنکه اعتقاد او تاریکی است و گفتار او تاریکی است که در حد
این تاریکیها تا بجایی باشد که اگر دست از آستین بیرون کند
نزدیک نباشد که او را ببیند بعضی مفسران گفته اند که مراد به ظلمات اعمال کافرانست
و به دریای لجی دل او و به موج آن جهل و شک و حیرت که غالبست و به سحاب دین و ختم
و طبع که بر دل اوست ابی کعب گفت در این آیه که کافر در پنج ظلمت است کلامش
ظلمت است و عملش ظلمت و مخرجش ظلمت است و مصیرش در قیامت ظلمت
و آن دوزخ است هر که او را خدای نور نکند او را نباشد یعنی هر که او را خدای لطف
نکند و هدایت نه او مهتدی نباشد مقاتل گفت آیه در شان عتبه آمد
که در جاهلیت طلب دین میکرد چون اسلام آمد کافر شد در خبر است که
رسول علیه السلام را پرسیدند که امت تو در قیامت بر صراط چگونه گذرند فرمود

کرامت من بر صراط به نور علی بن ابی طالب گذرنده علی بر صراط به نور من گذرد و من به نور او
و هر کرا تولی نکند او را نور نباشد ثم قرا ومن لم یجعل الله له نورا الله
فما له من نور الم تر ان الله یسبح له من فی
السموات ومن فی الارض والطیر صافات کل
قد علم صلاته وتسبیحه والله علیم بما یفعلون ولله
ملک السموات والارض والی الله المصیر الم تر ان
الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما
فتری الودق یخرج من خلاله وینزل من السماء
من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه
عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار
یقلب الله اللیل والنهار ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار آیا نمی بینی ای سید انبیا که خدای را هر که در آسمان و زمین است
تسبیح و تنزیه می کنند ذات پاک وی را از آنچه لایق نباشد به او از زن و فرزند
شریک و شبیه و افعال تسبیح و اخلال واجب و تسبیح و تهلیل آنچه در آسمان و
زمین است مر خدای را آنست که دلیل میکند بعجب خلق و بدیع صنع بر آنکه ایشان را
خالقی و آفریننده کاری هست مستحق تسبیح و تنزیه و مرغان صف افرازنده در هواها
خود گشاده تسبیح می کنند خدای را از آن جهت که حال دلیلست بر آنکه ایشان را
خالقی هست قادر بر آنکه آلت پریدن ایشان داده است و ایشان را بال گشاده در هوا
معلق داشته کل قد علم صلاته هر یکی را از ایشان خدای
تعالی نماز او میداند و تسبیح او میشناسد می گفت نماز مکلفان و
تسبیح غیر مکلفان و خدای عالمست و دانا به آنچه ایشان می کنند از افعال و
میکند از افعال اگر گفت ولله ملک السموات والارض
خدای راست ملک آسمان و زمین و او راست تصرف در آن تا چنانکه خواهد میگرداند

بر حسب مصلحت باز گشت همه به اوست الم تر ان الله آیا نمی بینی و نمی دانی
که خدای تعالی میراند ابر را آنگاه جمع می کند و با هم می آرد میان او تالیف می کند
اجزای او را بعضی ببعضی ثم یجعله پس آنگه آن را بر هم می نشاند و متراکم
و متراکب میگرداند پس می بینی باران را که قطره که از میان او بیرون می آید
وینزل و فرو می آید از آسمان از بعضی کوهها که در آسمانست از تگرگ
پس میبارانند آن تگرگ را پس عذاب به آنکس که میخواهد تا زرع و میوه او هلاک
کند و میگرداند این تگرگ را از زرع و میوه آنکس که میخواهد یکاد سنا
برقه نزدیکست که روشنایی برق چشمهای او را ببرد یقلب الله خدای
تعالی میگرداند شب و روز را و روز را میبرد و شب می آورد پس از عقب آن
و آن را عقب این کاه از شب میکاهد و کاه از روز و از این بر آن افزاید و از آن بر این
ان فی ذلک بدرستی که درین عبرتی و پندی هست و دلیلی و حجتی هست مر
خداوندان عقل را ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که یوذینی فرزندان
ادم را امر نجانند و روزگار را دشنام میدهند گو دشنام مدهید روزگار را که من روزگارم
می بدارد که حالهای روزگار را میگرداند این خیالست بدی الام یقلب الله
اللیل والنهار کار منست شب را و روز را میگردانم و روز را شب می
گردانم والله خلق کل دابة من ماء فمنهم
من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین ومنهم
من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل
شیء قدیر لقد انزلنا آیات مبینات والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم ویقولون آمنا بالله
وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من
بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین خداوند تبارک و
تعالی آفریننده هر جنبنده را که هست از آب هر جنبنده از آب آفرید و چون اسم دابه

ز عقلا و غیر عقلا واقع بود بر سبیل تغلیب لفظ من آورد و گفت فَمِنْهُمْ مَنْ
يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ بعضی از این دابه آنند که بر شکم میروند چون مار و
ماهی و کرم و بعضی آنند که بر دو پای میروند چون آدمیان و پرندگان و مرغان و
بعضی آنند که بر چهار دست و پای میروند چون انعام و بهایم و وحوش و سباع
و برای آن ذکر جانوران نکرد که ایشان بیشتر از چهارپایان روند که حکم ایشان
چون مشی ایشان باشند بر زمین حکم چهارپایان است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
خدای می آفریند آنچه میخواهد چنانکه میخواهد خدای تعالی بر همه چیزها درست و توانا و
وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ ما فرو فرستادیم آیاتی پیدا و
روشن و بیان کردیم ادله واضح و خدای تعالی راه نماید آن را که خواهد به راه راست
از لطف و حکم و نعمت انکه جزا داد از آنچه منافقان گفتند وَيَقُولُونَ آمَنَّا
بِاللَّهِ و میگویند این منافقان که ما ایمان آوردیم بخدا و پیغمبران خدا و طاعت
داشتیم این میگویند به زبان آنگه پشت می کنند و برمیگردند گروهی از ایشان
بعد از این گفتار که گفتند این آیه در حق مردی آمد منافق نام بشر و خصم او
جهودی بود داوری با جهودان در زمین خصومت افتاد جهود منافق را پیش پیغمبر آورد
منافق گفت بحکم او راضی نیستم که او حیف بکند بیا تا پیش کعب اشرف رویم که مهتر جهودان
است خدای تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ
أَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

ویخ

وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ چو پیغمبر فرمود
این منافقان میگویند که بخدا و رسول ایمان داریم و فرمان میبریم و ایشان
دروغ میگویند و بحقیقت مومن نیستند و علامت و نشان این آنست که
چون ایشان را دعوت کنند با خدا و رسول تا رسول میان ایشان حکم کند تو می بینی
تا کار و جمعی را که ایشان اعراض کنند و بحکم رسول راضی نشوند ابو القاسم بصری آورده
است که خصومت میان علی علیه السلام و عثمان بود در زمینی که از علی خریده بود و در آن
زمین سنگ بسیار بود و خواست که بر وی عیب کند پیش رسول علیه السلام رویم حکم آن
العاص گفت که پیش او روی بحکومت حکم برای پسر عم خود کند خدای تعالی این آیه فرستاد
و بیان کرد حال ایشان در ایمان و اسلام … که اگر حق ایشان نبود بحکومت
رسول راضی نشوند وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ و اگر خواهند ایشان را باشد پیش
رسول علیه السلام آیند مطیع و منقاد و گردن نهند حکم وی را آیا در دلهای ایشان
بیماری است یعنی نفاق خود شک افتاده اند و این خود چنین است اما استفهام
که کرد برای تعزیر و توبیخ کرد چنانکه یکی گوید جاهلی را که تا تو جاهلی و ترا علم نیست بر این کار
با انکه دانند که او چنین است با جهل و تو ترسند أَمْ يَخَافُونَ یا خود میترسند که
رسول خدای ایشان حیف کند و حکم بحق نکند اما گفت نه که ایشان را ظالم و ستم
کاره اند بر نفس خود و ظلم میکنند که از حکم رسول عدول می کنند و بحکم کعب اشرف راضی
میشوند انگه بیان حال مومنان کرد و گفت نه چنین مومنان و گفتار ایشان آن باشد
که ایشان را دعوت کنند با خدا و رسول خدای علیه السلام تا حکم کند ایشان گویند شنیدیم
و طاعت داشتیم مطیع و منقادیم حکم خدای را و حکم رسول خدای را و ایشانند که مفلحان
و رستگارانند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که طاعت خدای و رسول خدای را و فرمان
ایشان را منقاد شود و از لعنت ایشان بترسند ایشان ظفر یافتگان باشند
به مراد و رستگاران به مطلوب وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ

الله خبیر بما تعملون قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول
فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم و
ان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ
المبین سبب نزول این آیه آن بود که منافقان رسول علیه السلام را گفتند
اینما کنت نکن معکم یا رسول الله هر کجا که تو باشی ما باشیم
واگر روی بر دیم واگر مقام کنی با تو مقام کنیم وآنچه فرمان تو باشد انقیاد کنیم
واز آن در نگذریم و برین سوگند خوردند واین سوگند را بی نیت خوردند وچون
اندیشه کنند ایشان بر این سوگند متهم باشند از آنکه منافقان گفتند و سوگند خوردند
ایشان از آنجا که در دل نفاق داشتند و می پنداشتند که بمجرد گفتار از ایشان
باور دارند سوگند خوردند واز اینجا گفته است شاعر وفی الیمین علی ان
واعده دلیل انک فی المیعاد متهم حق تعالی فرمود که ای محمد علیه السلام
قل بگو این کافران را لا تقسموا سوگند مخورید طاعة فرمان بردن وطاعت
داشتن شما را از این سوگند خوردن بهتر وبسزاتر می باید گفت معنی آنست که این
چنین بزبان که به آن وفا نباشد و به آن کردار نباشد آن گفتار دروغ بود و
سوگندی بی اعتقاد وطاعتی است معروف به شما که منافقانید که بآن وفا باشد وبه آن
کردار نباشد آن گفتار دروغ بود یعنی طاعت شما مثل این باشد بدرستی که خدا
داناست بآنچه شما میکنید آگاهست از آنچه در دل دارید بگو ای محمد طاعت دارید خدا را
ورسول خدا را واگر رو گردید و اعراض کنید بر رسول آن باشد که بر وی نهاده است تکلیف
و بر شماست آنچه بر شما نهاده باشند شما را باز خواست کنند از آنچه شما کردید هر یکی آنچه
کرده باشد مطالبه کنند و جزا دهند واگر شما رسول را طاعت دارید و فرمان او
بر دید راه راست یابید و بر پیغمبر نیست الا رسانیدن نمودار و روشن و آن بود که دعوت
کند و برساند و آنچه لطف و اقدام و تمکین است بخدای تعلق دارد و آنچه امتثال
و منهی است و تولای فعل و گذاردن آن بر وجه ماموربه تعلق بمکلف دارد

وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و
من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
وعده داد خدای آنان را که ایمان آوردند از شما وعمل صالح کردند ایشان را که
خلیفه کند در زمین چنانچه خلیفه کرد کسانی را که پیش از ایشان بودند وتمکین کند از دین ایشان
آن دینی که بر ایشان پسندید ایشان را پس پسندیدن ایشان امن و خوف ایشان بامن
بدل کند ایشان در امنی مرا پرستند و هیچ چیز من شریک نیارند و با من انباز
نگردانند در طاعت و عبادت هیچ چیز را و هر که کافر شود پس از آن فاسقان بیرون
آیندگان باشند از فرمان خدای مراد به آیه گفت جمعی گفتند مراد جماعت
محمد اند که خدای تعالی ایشان را خلفای امتان گذشته کرد چنانکه آدم را خلیفه
جان کرد در زمین واز ایشان پاک کرد به ایشان داد همچنین خدای تعالی زمین
و دیار کافران و امتان گذشته پاک کرد و به امت محمد داد چنانکه گفت وجعلناکم
خلائف وخلیفه ایشان باشد که از پس گذشته باشند وبعضی گفتند که مراد
صحابه اند که خلافت کردند بعد از رسول علیه السلام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی
ابن ابی طالب علیه السلام که خدای تعالی در عهد ابوبکر ولایت عرب بگشاد و در عهد
عمر ولایت بعضی از عجم بگشاد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام است که مراد به این
خلیفه صاحب الزمان است علیه السلام خدای تعالی خبر داد به خروج او در
آخر الزمان و او را مهدی خوانند و امت بر خروج او اجماع کردند و خلاف در تعیین او
افتاد و دلیل صحت این وجه بر وجهای دیگر آنست که خدای تعالی وعده داد و
وعده به چیزی باشد که در حال نباشد و ملک رسول علیه السلام نقد بود و وعده
بود و این در عهد رسول علیه السلام بود که خدای تعالی ملک و شرایع منسوخ

کرده وزین از دیگران ستده و به رسول داد پس این وعده مبلغ رسول بوده باشد
دیگر آنکه بعکس از دین ستده و آن چه هست که خدای تعالی حکایت کرده بتبدیل خوف
به امن هم به آن جمله حاصل هست که گفته است و این جمله که گفتیم دلیل است و از
آنان می کنند که آیه را بر خلافت صحابه حمل کردند دیگر آنکه امت بر دو قولند قومی گفته اند
خلافت به نص باشد نه به اختیار و قومی گفته اند به اختیار باشد آنان که گفته
اند که خلافت به نص خدای باشد رسول علیه السلام خلیفه علی و فرزندان او را گفته
و آنان که به اختیار گفته اند به خلافت صحابه گفته اند پس آنکس که به خلیفه به استخلاف
خدای باشد جز علی باشد قول او قولی باشد ثالث خارج اجماع و آنان که در
حق صحابه دعوی کردند قول ایشان باطل است چرا اگر از خدای با پیغمبر نص بودی بر
امت و اجماع ایشان را ابوبکر حاجت نبودی و نص ابوبکر بر عمر و آنکه به مشورت و شوری
در امامت و خلافت عثمان دیگر گفت چنانکه آنان را که پیش از ایشان بوده اند که
خدای ایشان را خلیفه کرد آدم بود در قوله إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً و داود علیه السلم بود در قوله يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ و هرون علیه السلم بود در قوله اخْلُفْنِي
فِي قَوْمِي و معلوم است که استخلاف برین وجه در حق صحابه نبوده در حق
امت و اگر چنان بودی که وعده سابق شده بودی از خدای در حق ایشان به
استخلاف این صریح نص بودی و ایشان حاجت نبودی به اجماع امت و بیعت
ایشان و بگفتن از دین چنانکه در آیه صفت آن کرده در عهد رسول علیه السلام
بوده در عهد صحابه نه ام و هست این آن روز خواهد بود که رسول علیه السلام گفت
يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا و اما تبدیل خوف به امن معلوم است که این بر عموم حاصل نیست مگر در بعض
مواضع و این که گفت يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
پوشیده نیست که مسلمانی نیست با کافری الا اندکی است از بسیاری پس آیه

لایق نیست و معنی آن مطرد نیست الا بخلافت و امامت مهدی علیه السلام که رسول
علیه السلام بوی اشارت کرده و امت بر آن اجماع کرده اند بر جمله و اگر چه بعضی آن
خلاف کرده اند و رسول علیه السلام فرموده لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول
الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ
الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما گفت اگر از دنیا نمانده الا یک روز خدای تعالی
آن روز را دراز گرداند تا بیرون آید مردی از فرزندان من هم نام من باشد و هم
کنیت من زمین را پر از عدل و انصاف کند پس از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد
و این خبر مخالف و موالف روایت کنند و خلاف نیست در این و جابر بن عبد الله
الجعفی گفت چون این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ من گفتم یا رسول خدای را و رسول
خدا را بشناسیم و طاعت واجب میدانیم اولو الامر که اند که طاعت ایشان را
خدای تعالی با طاعت خود و طاعت تو مقرون کرده است گفت یا جابر خلفای و ائمه
مسلمانان علی ابن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد بن
علی المعروف فی التوریة بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقراه منی
السلام ثم الصادق جعفر ابن محمد ثم موسی ثم علی ابن موسی ثم محمد بن علی ثم علی
ابن محمد ثم الحسن ابن علی ثم سمیّی و کنیّی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده
ابن الحسن بن علی ذلک الذی یفتح الله علی یده مشارق الارض و مغاربها
ذلک الذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من
امتحن الله قلبه للایمان گفت ای جابر ایشانند اولی الامر که امامند و اولی
الامر خلفای منند و امامان مسلمانان از پس من اولین ایشان علی ابن ابی
طالب آنگه حسن آنگه حسین آنگه علی ابن الحسین آنگه محمد بن علی که او در توریة معروف
به باقر و تو او را دریابی یا جابر چون او را ببینی سلام من برسان آنگه صادق
جعفر بن محمد آنگه موسی بن جعفر آنگه علی ابن موسی آنگه محمد بن علی آنگه علی بن محمد

انکه حسن بن علی پس محمد بن حسن هم نام منست هم کنیت من خدای تعالی مشارق
و مغارب زمین را بدست او بگشاید و او از شیعه خود غایب شود غیبتی که بر قول امامت
او ثابت نماند مگر کسی که خدای دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم
یا رسول الله شیعه او را به او انتفاع باشد در غیبت او گفت ای والذی بعثنی
بالنبوة بدان خدای که مرا نبوت داد که ایشان بنور او منتفع باشند و به
ولایت منتفع باشند چنانکه از آفتاب وان جللها السحاب و اگرچه ابر روی او را پوشیده
باشد انکه گفت یا جابر هذا من مکنون سر الله و مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله
ای جابر این از مکنون سر خداست و از مخزون علم اوست باز پوش این را الا از اهلش
جابر گفت زمانی دراز بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا بگوید نزدیک علی بن
الحسین زین العابدین علیه السلام شدم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم
محمد بن علی علیه السلام از حجره زنان بیرون آمد و او کودک بود و بر سر دو گیسو
داشت جابر گفت من بنگریستم و پهلوهای من بلرزید و موی بر اندام من برخاست گفتم
در و بنگریستم اعرابی که رسول علیه السلام گفته بود در وی باز یافتم گفتم یا غلام اقبل
ای کودک روی بمن آور روی بمن کرد گفتم ادبر برگردید و پشت بمن کرد گفتم شمایل رسول
الله صلی الله علیه و آله و رب الکعبه خوبهای رسول خداست و شمایل وی است بخدای
کعبه و برا گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت علی ابن الحسین گفتم همانا تو باقر
کننده ای یا جابر پیغام رسول بگذار من گفتم رسول علیه السلام مرا بشارت داده است
که چندانی بمانم که ترا دریابم و گفت چون وی را دریابی سلام من بدو برسان
اکنون یا محمد بن علی رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما
دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام یا جابر گفت پس از
آن من پیش او آمد شد کردمی و از وی پرسیدمی و می آموختمی یک روز از من پرسید
پرسید گفتم و الله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من در نهی رسول خدای نباشم که رسول
علیه السلام مرا خبر داده است که شما ائمه اهل بیت از پس او احکم الناس صغارا و اعلمهم

کبارا لا تعلموهم فانهم اعلم منکم حلیم ترین مردمان باشند چون که خورد باشند
عالم ترین مردمان باشند چون بزرگ شوند ایشان را میاموزید که ایشان عالم تر از
شما باشند گفت صدق جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخدای که من بدین
مسئله از تو عالم ترم وَلَقَدْ اوتیتُ الحُکْمَ صبیًّا کُلُّ
ذٰلِکَ بِفَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنا وَ رَحْمَتِهِ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ
وَ اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّکٰوةَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ
لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا
مُعْجِزِینَ فِی الْاَرْضِ وَ مَاْوٰیهُمُ النّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِیرُ
یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَاْذِنْکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ
اَیْمانُکُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ
مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ وَ حِینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ
مِنَ الظَّهِیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ
عَوْراتٍ لَکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ
بَعْدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ
کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ
حَکِیمٌ نمازها بپای دارید در اوقات او و حدود و شرایط او بجای آرید
و زکوة مال بدهید و طاعت پیغمبر دارید و فرمان وی برید تا باشد که بر شما رحمت
کنند انکه گفت ای محمد علیه السلام مپندار که آنان را که بمن کافر شدند
که عاجز توانند کرد اینجا مرا در زمین از آنکه ایشان را عذاب کنم با حبس
ایشان را عذاب کنم که بازداشتم من توانم آنکه راه بندم با تکلیف
جبر کردن بر مکلفان جبر نکنند و اختیار دهم آنان که کفر اختیار کنند و
ماوای ایشان دوزخ است و بد جایی بازگشتن است دوزخ انکه خطاب کرد مومنان
و گفت ای مومنان را باید که دستوری خواهند از شما آنان که بندگان

شما اند و به حد بلوغ و خواب رسیده باشند یعنی از احرار آزادان ایشان نیز باید که
دستوری خواهند در شبانروزی سه بار یکی پیش از نماز بامداد و یکی وقت
قیلوله باشد و دیگر پس از نماز خفتن و انگه علت آن گفت که این سه عورتست یعنی
سه وقت که مردم درین وقت برهنه باشند و زمان برگشاده و با جامهای کار
و ازارهای رحب عبادت بیرون کرده باشند انگه گفت لَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ در شما و ایشان هیچ بزه نیست پس از این سه بار سه وقت و این
سه وقت اعورات را این آن گفت که مردم بخلل کنند ستر عورت را در و فرمود
طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ این بندگان و کودکان طواف کنندگان و گردندگان
اند بر شما بعضی با بعضی هر ساعت ایشان را کاری بود بنزد شما در سرای
آیند و بر شما حرجی نباشد كَذَلِكَ همچنین خدای بیان کرد احکام شرع را و
خدای تعالی دانا و محکم کار است مقاتل گفت آیه در شان زنی آمد که نام او اسما بنت مرثد
را غلام بود بزرگ وقتی ناگاه در سرای شد و او را از آن کراهت آمد که بر
حالتی بود که نخواست که غلام او را چنان ببیند او بیامد و گفت یا رسول الله این
غلامان و خدمتکاران ما در سرای می آیند در اوقاتی که ما را از آن کراهت است
خدای تعالی این آیه بفرستاد و فرمود تا دستوری خواهند وانگه در سرای
روند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ
فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ
نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ
غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ
لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ انگه گفت چون اطفال شما بحد بلاغت
رسند اما به احتلام یا انبات یا به چهارده سالگی باید که دستوری خواهند

چنانکه بالغان دیگر و همچنین خدای تعالی بیان میکند آیات خود را در احکام شرع
و خدای دانا و درست کار است انچه کند و فرماید از سر علم و حکمت باشد و زنانی
که نشسته باشند از حیض و ولد حیض و فرزند ایشان نباشد از پیری امید آن ندارند
که شوهر کنند از انکه از حد در گذشته باشند و صلاحیت آن ندارند بر ایشان حرجی
و بزه نیست در انکه فرو نهند جامهای خود را انکه [illegible] مقصود آنست که از بالای
جامه باشد غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ نه انکه قصد ایشان زینت باشد و الله
آشکارا کنند خیر را که ستر آن واجب باشد و اگر عفت کنند و بار سابی [illegible]
انکه این جامها بنهند و چادر در پوشند ایشان را بهتر باشد و خدای تعالی شنوا
و داناست میشنود انچه میگویند و میداند انچه می کنند و نهان میداند
لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ
بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ
صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا
أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ
تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
سعید جبیر گفت سبب نزول این آیه آن بود که نابینایان و لنگان و بیماران حرج
کردندی از طعام خوردن با تندرستان و گفتندی نباید که خورش ایشان بد آید که با ما طعام خورند
و تندرستان نیز احتراز کردندی از ایشان خدای تعالی این آیه بفرستاد و
گفت جمعی از صحابه رسول چون در خانهای ایشان طعام بودی تنها یکی از ایشان نخوردی

ایشان رفتندی و طعامی که یافتندی خوردندی نابینایان و لنگان
و بیماران از این تحرج کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و از زهری روایت کرده
که او گفت چون مسلمانان بغزا رفتندی کلیدهای خانه به کسانی دادندی که بجای
ایشان بودندی از جمله که نشستگان بودند نابینایان و بیماران و ایشان را
گفتندی آنچه خواهید از این خانه‌ها می‌خورید ایشان از آن تحرج آمدی و نخوردندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و در حقیقت او گفت لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ
بر نابینا و لنگ و بیمار حرج نیست و بر نفس شما از آنکه طعامی بخورید از خانه‌های
خود و ذکر فرزندان نکرد برای آنکه داخل شد در این که گفت مِنْ بُیُوْتِکُمْ زیرا که
آنکه فرزند مرد بعضی از اوست و حکم او حکم اوست یا خانه‌های پدران یا خانه‌های مادران
خود یا خانه‌های برادران و خواهران یا خانه‌های عمان یا خانه‌های عمتان یا خانه‌های
خالویان و خالتان خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ یا خانه‌های آنان که کلیدهای ایشان
بدست شما باشد عبدالله عباس گفت مراد وکیل است آیه در شان حارث
بن عمرو آمد که او با رسول علیه السلام به غزا رفت و مالک بن زید را بگذاشت در خانه خود
چون باز آمد او را نزار دید پرسید که ترا چه رسید گفت تا تو رفته‌ای از طعام تو نخوردم
تحرج را خدای تعالی این آیه فرستاد و در اخبار اهل بیت است که مرد را وا باشد
که از خانه این جماعت بی دستوری ایشان بقدر حاجت بی اسراف طعام خورد اَوْ
صَدِیْقِکُمْ یا از خانه دوستان [illegible] بر شما حرجی نیست اگر بخورید از خانه‌های
ایشان جمله یا پراکنده عبدالله عباس گفت پیش از نزول این آیه توانگران با
درویشان طعام نخوردندی گفته‌اند در حق آیه از بنی کنانه که ایشان از بنی لیث
بن عمرو گفتندی تحرج کردندی از آنکه تنها طعام خوردندی بسیار بودی که مردم نشستی
طعام ساخته در پیش نهادی و اگر تنها طعام نخوردی از بامداد تا به
شبانگاه و تا کسی بنزد آمدی که با او طعام خوردی اگر شب درآمدی و کسی نبودی آنگه
پس او طعام خوردی خدای تعالی این آیه فرستاد و آن حرج برداشت و گفت بر شما حرج

نیست از آنکه طعام بجمع خورید یا تنها خورید فَاِذَا دَخَلْتُمْ چون در شوید در
خانه‌ها و سراهای خود سلام کنید یعنی بر اهل آن سرای و ایشان را نفس
خواند از آنکه در دین و ملت اویند لقوله علیه السلام المؤمنون کنفس واحدة
و گفته‌اند که سلام کنید بر ایشان تا جواب دهند شما را و چون جواب عین
سلام واجب است همچنان باشد که آن سلام بر خود کرده باشد عبدالله مسعود
از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت السلام اسم من اسماء الله فافشوه
سلام نامی است از نامهای خدای تعالی فاش دارید آن را در میان خود
که مرد مسلمان چون به قومی بگذرد در ایشان سلام کند و ایشان جواب
دهند او را بر ایشان زیادتی درجه بود و اگر ایشان جواب ندهند آنکه از
ایشان بهتر و فاضل‌تر بود و پاکیزه‌تر بود یعنی فرشتگان جواب دهند و در خبر
که میان آنکه سلام کند و جواب دهد برای آنکه او ابتدا کرد و بعضی دیگر گفته‌اند معنی آن است
که چون در خانه خود باشی اهل خود را سلام کن و بر عیال خود و اگر در سرای کسی نبود السلام
علینا من ربنا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی اهل البیت و
رحمة الله و برکاته انس مالک گفت من خدمت حضرت رسول میکردم هرگز نگفت
در کاری که کردم چرا کردی و اگر چیزی بشکستی نگفتی که چرا شکستی و زیادت بدستی
بر تحکم و گفت که ترا سه خصلت بیاموزم که تا آن منتفع شوی گفتم بلی انت و امی
یا رسول الله گفت هر کس را از امت من که ببینی بر وی سلام کن تا عمرت دراز شود و
چون در خانه شوی سلام کن بر اهل خانه‌ات تا خیر و برکت خانه‌ات بسیار شود و نماز
سنت بجای آر عبدالله عباس گفت در این آیه معنی آن است که چون در مسجد شوی بگو
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین تحیة من عند الله تحیتی از نزدیک خدای
مبارک کَذٰلِکَ همچنین که بیان کرد بیان کند خدای تعالی برای شما آیات را تا بود که شما
دریابید و خردمند شوید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاِذَا کَانُوْا مَعَهٗ عَلٰی اَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوْا

حتی یستاذنوه ان الذین یستاذنونک اولئک الذین
یؤمنون بالله و رسوله فاذا استاذنوک لبعض شانهم
منهم واستغفر لهم الله ان الله غفور رحیم
مومنان بحقیقت آنانند که بخدای و پیغمبران ایمان دارند و چون با رسول علیه السلم
حاضر باشند بر کاری که میان ایشان جمع کرده باشند و ایشان را بجایی
آورده و از حضور حربی یا مشورت کردن در کاری یا نماز جمعه لم یذهبوا نروند از
انجا تا انکه دستوری خواهند از وی و بی اذن و اشارت وی متفرق نکردند ابو
حمزه ثمالی گفت مراد روز آدینه است که چون رسول علیه السلام بر منبر شدی مردی
را کاری پیش آمدی اقتضای حاجت یا تجدید وضو یا رنج و بیماری از مسجد بیرون نشدی
تا انگه برابر رسول علیه السلام آمدی و از وی باشارت دستوری خواستی پس او را
او را دستوری دادی تا او برفتی حق تعالی گفت آنان که از تو دستوری خواهند
برای بهره از کارهای خود ایشان را دستوری ده آنرا که خواهی دستوری کن
و آمرزش خواه از خدای برای ایشان که او خدای آمرزنده و مهربانست
لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء
بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین یتسللون منکم
لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان یصیبهم عذاب
الیم الا ان لله ما فی السموات والارض قد یعلم
ما انتم علیه و یوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا
والله بکل شیء علیم حق تعالی میفرماید که رسول را چنان مخوانید
و آواز مدهید که یکدیگر را خوانید مگویید یا محمد یا احمد علیه السلام چنین گویید یا رسول
الله یا نبی الله با توقیر و تعظیم و قیاس مکنید دعای رسول الله را در میان شما چون دعای
شما یکدیگر را چون رسول شما را خوانده باشد و حاضر کرده بی دستوری او مروید قد
یعلم الله الذین خدای میداند از شما آنان را که بیکدیگر پنهان میشدند که اندکی

این خبر خندق بود که رسول علیه السلام صحابه را فرمود تا خندق می کندند منافقان
بکلنگ فرو میخزیدند و در یکدیگر پنهان میشدند و میرفتند بی دستوری انگه گفت
فلیحذر الذین گو حذر کنند و بترسند آنانکه مخالفت امر رسول علیه السلام می
کنند از انکه فتنه به ایشان رسد یعنی قتل و آنان کشته شوند صادق علیه السلام
گفت سلطان جائر که بر ایشان مسلط شود یا عذابی دردناک که به ایشان
رسد انگه گفت الا ان لله بدانید که خدای راست انچه در آسمانها و زمینهاست
از انچه آفریده و بیت و ملک ملک اوست و قادرست و تصریف و تقلیب آن چنان که
میخواهد میگرداند و در وی تصرف میکند و این همه دلیل وجوب وجود و وحدانیت وی
و انکه خاصیت بر صفات کمال قد یعلم الله میداند انچه شما بر انید از احوال ظاهر
و باطن از اخلاص و نفاق و آن روز که باوی کردند و بحضرت وی روند خبر دهد ایشان
را بانچه کرده باشند و خدای تعالی بهمه خبر داناست و علامت جزا دهد ایشان را بانچه
کرده باشند از خیر و شر
اندک و بسیار هم
بعون الله
هفتاد و هفت آیه است از ابو امامه از ابی کعب روایت که رسول علیه السلم گفت که هر که
سورة الفرقان بخواند خدای روز قیامت او را از زمره مومنان حشر کند و او را بی حساب به بهشت فرستد
بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون
للعالمین نذیرا الذی له ملک السموات والارض
ولم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و
خلق کل شیء فقدره تقدیرا واتخذوا من دونه
آلهة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا
یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا و لا یملکون

موتا ولا حیوة ولا نشورا بزرگست و بزرگوار آن خدای
که فرستاد فرقان را بر بنده خویش عبدالله عباس گفت معنی آنست که برکت
آورد آن خدای که فرقان را فرو فرستاد دیگران گفته‌اند هم خالی لم یزل و لا یزال
حاصل بود و باشد که بر صفات کمال از قدیری و عالمی و حی و موجودی در لم یزل و ابدی
و کاری و [illegible] در لایزال چه این همه صفت خدای را مسلم بود و معنی در شرط
آن خدای فرو فرستاد فرقان را بر بنده خویش محمد و برای آن فرقان خوانند
که فارقست میان حق و باطل **لیکون للعالمین نذیرا** تا باشد این قرآن را بر بنده
خویش که محمد است ترساننده جهانیان را از آدمیان و پریان **الذی له ملک**
السموات والارض آن خدای که او را است پادشاهی آسمان و زمین و هیچ
فرزند نگرفت بر سبیل حقیقت و نه بر طریقت مجاز بخلاف آنکه جهودان گفته‌اند که عزیر
پسر خداست و ترسایان مسیح را و مشرکان فرشتگان را گفته‌اند
دختران خدا اند **ولم یکن له شریک فی الملک** و او را در ملک و پادشاهی
انباز و شریک نبوده و نیست بلکه مختص است بصفات الهیت که هیچ ذات
استحقاق عبادت ندارد الا او و کس با او مشارکت نکرده است در خلق آسمان
و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است بلکه هرچه آفریده است همه آفریده اوست
و همه چیز را آفریده و هر چیزی را که آفریده او را اندازه کرده بحسب حاجت و وفق مصلحت چنانکه
در هیچ تفاوت در هیچ خلقی نیست آنکه گفت این مشرکان فرا گرفتند و بدون
او خدایان که هیچ نتوانند آفرید بلکه ایشان همه آفریده اند و آنکه او آفریننده
و مخلوق باشند و او را آفریدن قدرت نباشد و الهیت را نشاید و ایشان مالک
نیستند نفس خود را هیچ مضرتی و منفعتی و دفع مضرتی نتوانند کرد از خود و نه جذب
منفعت توانند کرد بخود و آنکه این معنی برای خود نتوانند کرد از دیگری چگونه کنند و مالک
نیستند مرگ او زندگانی را و نه بر مرگ قادرند و نه بر زندگانی و نه برانگیختن پس از
مرگ زنده گردانند و خدای تعالی براین همه قادرست پس عقل چگونه اقتضا

کند

کند عبادت و رها کردن و در عبادت ایشان که جماد است آفریدگان
وقال الذین کفروا ان هذا الا افک افتریه
واعانه علیه قوم آخرون فقد جاءو ظلما و
زورا وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی
تملی علیه بکرة واصیلا قل انزله الذی
یعلم السر فی السموات والارض انه کان غفورا
رحیما وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام
ویمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون
معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة
یاکل منها وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا
مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال
فضلوا فلا یستطیعون سبیلا گفتند آنان که کافر بودند
این که محمد آن را قرآن میخواند الا دروغ که او افترا کرده است و از خود نهاده و
کرده و دیگران او را برین یاری کرده اند مفسران گفته‌اند که این نضر بن الحارث گفت
و با آن گروه جهودان را خواستند حسن بصری گفت عبید بن الحضر حبشی را خواست
او مرد کاهن بود و بعضی دیگر گفته‌اند [illegible] مردم را خواست یکی جبر نام و یکی یسار
نام و یکی عداس [illegible] حویطب بن عبد العزی خدای تعالی فرمود **فقد جاءو ظلما**
وزورا ایشان درانچه گفتند ظلم کردند و دروغ گفتند **وقالوا** و گفتند این
کافران که قرآن افسانهای پیشینیانست که محمد برای خود نوشته **فهی**
تملی پس افسانها را املا کنند بروی بامداد و شبانگاه بگوی ای محمد که
این قرآن را فرو فرستاد آن خدای که آشکارا و پنهان داند در آسمان و زمین
و غیب آسمان و زمین بر او پوشیده نیست و او همیشه آمرزنده و بخشاینده است
این پیغمبر را که طعام میخورد همچون ما و در بازارها میرود بطلب معاش چنانچه ما

مردم چرا فرشته را با او نباید فرود از آسمان تا با او نذیری و ترساننده باشد
تا انکه انکار او کنند آن فرشته تصدیق کند یا چرا گنجی زر بوی نمی افکنند تا او محتاج نباشد
به طلب معاش چنانکه ما یا چرا او را بوستانی نیست که او از آنجا خورد و آن
سخن بمراد باشد **وَقَالَ الظَّالِمُونَ** و این ظالمان و کافران گفتند
که شما متابعت نمیکنید مگر مردی را که با وی جادویی کرده اند آیه در قصه ابن ابی امیه
والعاص بن وائل و در سوره بنی اسرائیل گذشت انگاه جبرئیل پیش رسول
علیه السلام آمد گفت ای محمد بنگر که چگونه زدند مثلها و زدند و اقوال مختلف و
گفتند از انکه نبوتی مشترک باشد میان آدمی و فرشته **فَضَلُّوا** ایشان
از حق گم گشتند و حیران و سرگشته شدند نمیدانند که آن راه زنند و از نیت
گور هیچ نجس قرار نمیکنند و بران اقامت نمی کنند **تَبَارَكَ**
الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا بَلْ كَذَّبُوا
بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا
إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا
وَزَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ
دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا
وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ
الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ
مَصِيرًا لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ
رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا بزرگوار است و پادشاه آن خدایی که اگر
خواهد بزرگتر از انکه ایشان را میگویند بدهد بهشتهایی که در زیر درختان
او جویهای آب روان میرود و کوشکها که در بهشت دکو شکهای آن قصر
خوانند که دستها کوتاه باشد از انکه به آنان رسد که در آنجا باشند و آنانکه

برون

بیرون باشند قاصر باشند از عبدالله عباس روایت کرده اند که چون مشرکان
رسول را طعنه زدند بدرویشی رسول علیه السلام دلتنگ شد جبرئیل علیه السلام
و این آیه آورد و گفت یا رسول الله رب العزت ترا سلام میرساند و میگوید این
مشرکان ترا میگویند **مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ** ترا به این عیب
می کنند ما هیچ پیغامبر نفرستادیم الا که ایشان همین کردند **وَمَا قَبْلَكَ مِنَ**
الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي
الْأَسْوَاقِ در این بودیم جبرئیل علیه السلام را دیدیم در پیش رسول نشسته
بود اشتم که بگداخت یا دانه عدس گشت من گفتم چه بود ترا گفت یا رسول الله دری از
درهای آسمان گشادند که پیش از این هرگز نگشاده بودند اگر به رحمت باشد و اگر به عذاب
من از خوف عذاب خدای چنین شدم که این نیم که در به عذاب گشاده باشند
برای آنان که ترا طعن زدند و دلتنگ کردند و جبرئیل علیه السلام بگریست در
میان جبرئیل با جلال خود رفت و روی به رسول آورد و گفت یا رسول الله بشارت باد
ترا که این در رحمت بر تو گشادند و آن فرشته که می آمد رضوان بود خازن بهشت
ترا بشارت آورده است از خدای را بگماز تو خشنود است رضوان فرود آمد و سلام
کرد رسول علیه السلام را گفت خدایت سلام میرساند و ساعتی با وی بود و باز
بود و گفت این کلیدهای گنجهاست که در دنیاست اگر خواهی بردار و نصیب تو در حظ تو
از ثواب هیچ کم نشود بمقدار پر پشه ای رسول صلوات الله علیه روی به جبرئیل
علیه السلام کرد و گفت چون کسی با کسی مشورت کند جبرئیل اشارت به زمین کرد و گفت
تواضع لله تواضع کن خدای را رسول علیه السلام گفت مرا حاجت نیست من درویشی
را دوست دارم و بنده صابر و شاکر باشم رضوان گفت **أَصَبْتَ أَصَابَ اللَّهُ**
بِكَ الرَّشَادَ صواب گفتی که خدای ترا به رشاد رساناد و از آسمان ندا آمد جبرئیل
علیه السلام سر برداشت درهای آسمان را دید گشاده تا به زیر عرش خدای تعالی
امر کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود کرد از شاخی از شاخهای خود

فرو گذاشته بر دوزخ شده بود و بر آن خوشه غرفه از زبرجد سبز که آنرا هفتاد در
بود از یاقوت سرخ جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله چشم بردار رسول
بنگریست رسول علیه السلام چشم برداشت منازل انبیا را دید و منزل خود از همه بالای
همه انبیا منادی ندا کردی که راضی شدی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفت
راضی شدم بار خدایا بدانچه من خواستی دادن در دنیا ذخیره کن تا باشد مرا از
برای شفاعت امت در روز قیامت و روایت کرده اند که این آیه را رضوان فرود آورد
تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک آنگه گفت بل
کذبوا بالساعة نه که این کافران قیامت را تکذیب کردند و باور
نداشتند ما بساختیم برای آنان که قیامت را دروغ داشتند آتش دوزخ
چون ایشان را ببیند دوزخ از راه دور آواز ایشان بشنود و دوزخ را خشمی
و ناله گفته اند مراد آواز تغیظ است از آنکه تغیظ شنیدنی نباشد قطرب گفت
مراد آنست که تغیظ و خشم او ببینند و زفیر و آواز او بشنوند بعضی آواز
التهاب و درفشیدن او و آواز اشتعال او از خشم کرد و گفته اند تغیظ آتش را
باشد و زفیر اهل دوزخ را و روی کرده که رسول علیه السلام گفت من کذب
علی متعمدا فلیتبوأ بین عینی جهنم مقعدا هر که بر من دروغ نهد متعمدا گو
خویشتن را میان چشمهای دوزخ جای بساز گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم
باشد گفت نشنوی که خدای تعالی میگوید اذا رأتهم من
مکان بعید و شاید که این بر این معنی باشد چون ببینند ایشان را
خادمان دوزخ یا بر این معنی که دوزخ در مقابل ایشان آید چنانکه گفته اند الجبلان
تتراءیان متقابلان و اذا القوا و چون ایشان را در جای تنگ افکنند از دوزخ
در آن حال دستهای ایشان بازبسته باشند در خبر است که رسول را از این آیه پرسیدند
گفت والذی نفسی بیده بدان خدای که جان من به امر اوست ایشان را بدوزخ
افکنند چون آن حال و در آن جای ثبورا خواهند گویند وا ثبوراه و یا ویلاه و اویلاه

انس مالک روایت کرد از رسول علیه السلام که اولین کسی که او را حلهٔ آتش پوشانند
روز قیامت ابلیس باشد و آن حله از ابروانش بر بسته باشد چنانکه از پس
کشد بر دو فرزندان او از قفای وی میروند و او میگوید یا ثبوره و ایشان میگویند
یا ثبورهم تا بر کنار دوزخ باستند ایشان را گویند امروز یک ثبور مخوانید ثبور بسیار
خوانید آنگه گفت قل اذلک خیر بگو ای محمد که این بهتر است که وصف او
کرده شد از عذاب دوزخ از دوزخیان را یا بهشت خلد که وعده داده
متقیان را و این بر سبیل استهزاست و تهکم بود و آن چنان بود که یکی از
ما گوید تراز فعل چندین خیر است بر دیگری و بر دیگر چندین شر است آنگه گوید این بهتر
است یا آن بر طریق تهکم تا گوید او که بهر حال خیر از شر بهتر است همچنین ایشان
متهور شوند که ثواب بدان از عقاب به بهتر است کانت لهم آن بهشت مر
متقیان را بود و بازگشت ایشان با آن جای باشد و ایشان در آن بهشت باشند
آنچه خواهند و تمنا کنند و ایشان جاوید باشند و این بر خدای تو وعده است
خواسته و سؤال که در وحق بود بر خدای تو آن وعده را انجز که دیگر گوید در قرآن
و گفته اند که این مومنان از خدای خواسته اند در دنیا فی قوله حکایة عنهم
ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک پس این بهشت جای موعد
و این وعده مسؤلست و بعضی گفته اند مسؤلا ای واجبا چنان واجب باشد
که وی اگر نخواهند خواستنی بود کعب رضی گفت که وعده که فرشتگان خواهند
بطریق شفاعت بود فی قوله ربنا وادخلهم جنات عدن
التی وعدتهم ویوم یحشرهم وما یعبدون
من دون الله فیقول ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء
ام هم ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان ینبغی
لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء ولکن متعتهم
وآباءهم حتی نسوا الذکر وکانوا قوما بورا

فقد كذبوكم بما تقولون فما تستطيعون صرفا ولا
نصرا ومن يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا یاد کن ای
محمد صلوات الله علیه روزی را که ما در آن روز ایشان را حشر کنیم و برانگیزیم و گرد آوریم
آن معبودان را که ایشان می‌پرستند بدون خدای که حق تعالی بر طریق تشنیع این
مکلفان بر خطای ایشان در عبادت این بتان و معبودان گوید آیا شما گمراه
کردید بندگان مرا یا خود ایشان گمراه کردند جواب دهند و گویند عقلا بزبان
قال و بتان غیر عقلا بزبان حال که آیا ما را نرسد و نشاید که بدون تو خدایان و
دوستان گیریم و غیر ترا به خدایی بپرستیم چون از ما این نشاید چون بندگان را گمراه
کنیم ولیکن تو ایشان را امهال عمر و نعمت دادی و از آن منع کردانیدی تا ایشان
غافل شدند و مغرور گشتند و ذکر را که قرآنست فراموش کردند آن را رها کردند
و آن کار نکردند و ایشان مردمانی بودند گمراه گشتند و هلاک شدند و شقاوت
و خذلان ایشان را دریافت و گفته اند که بور آن باشد که در آن هیچ خیر نباشد
فقد كذبوكم شما را بدروغ داشتند بانچه شما به ایشان گفتید
داب شما را خبر دادید از قیامت و بهشت و دوزخ یعنی در دنیا شما را و شاید که
خطاب با مشرکان باشد یعنی درویشان و پیغمبران شما شما را اگر شرکا بنده
دروغ داشتند در آنچه گفتند و شما را تکذیب کردند پس نتوانند ایشان بگردانیدن
عذاب یعنی معبودان شما نتوانند که عذاب از شما بگردانند و نه آنکه شما را یاری
کنند و اگر خطاب با مشرکان باشد معنی چنین بود که بگو ای محمد علیه السلم
که شما که مشرکانید صرفی و نصر نتوانید کردن اصمعی گفت صرف توبه است و نصر
فدیه یعنی نه توبه قبول کنند و نه فدای و هر که ظلم کند از شما ما او را عذابی بزرگ بچشانیم
در آخرت وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا
انهم لياكلون الطعام ويمشون في الاسواق وجعلنا
بعضكم لبعض فتنة اتصبرون وكان ربك بصيرا

وقال الذین

وقال الذين لا يرجون لقاءنا لولا انزل علينا
الملائكة او نرى ربنا لقد استكبروا في
انفسهم وعتوا عتوا كبيرا يوم يرون الملائكة
لا بشرى يومئذ للمجرمين ويقولون حجرا محجورا
حق تعالی رد کرد در این آیه بر آنان که گفتند آن کافران که مال هذا الرسول
ياكل الطعام چنانکه این رسول اگر طعام میخورد و در بازار میرود گفت ای محمد
صلوات الله علیه آنچه ایشان ترا به آن عیب میکنند کاری بدیع و عجب نیست که
پیغمبران دیگر نیز همین کرده اند و در بازار رفته اند بعضی از اهل معانی گفته اند که مراد اینست
که ای محمد ما هیچ پیغمبر نفرستادیم الا که در حق ایشان همین می گفتند که در حق تو میگویند
وجعلنا بعضكم و ما بعضی را از شما فتنه و ابتلا کردیم مر بعضی را نا
بینا فتنه نابینا است و تندرست فتنه بیمار و توانگر فتنه درویش
و ناتوانگر درویشند شما چه صبر خواهید کرد و خدای تو همیشه بینا و دانا بوده
ما در آنچه ابتلا کرده است پس تو صبر کن ابو الدرداء از رسول علیه السلام روایت
کرد که ویل للعالم من الجاهل وویل للجاهل من العالم وای عالم را از دست جاهل
و وای جاهل را از دست عالم وای مالک را از دست مملوک و وای مملوک را از دست
مالک و وای غنی را از دست فقیر و وای فقیر را از دست غنی و وای قوی را از دست
ضعیف و وای ضعیف را از دست قوی و وای سلطان را از دست رعیت و وای
رعیت را از دست سلطان که اینان همه فتنه اند بعضی را آنکه گفت فهو قول وجعلنا
بعضكم لبعض فتنة اتصبرون وكان ربك بصيرا نقلست که
آیه در حق ابوجهل و ولید بن عتبه و نضر بن الحارث و امثال ایشان ابوذر و عمار و
صهیب و بلال را دیدند و گفتند ما اسلام آریم تا با اینان راست شویم خدای تعالی
این آیه فرستاد و مومنان را گفت صبر خواهید کرد در چنین حال و بر این شدت
و فقر که خدای تعالی این آیه فرستاد و مومنان را گفت صبر خواهید کرد در چنین حال

غافل و بی حرمت بلکه عاقبت بحال اکر او صبر کنید یا جزع کنید و ایمان آورید یا نیارید
انکه کفت که می کویند و کفتند آنان که امید لقای ما ندارند یعنی به قیامت ایمان
نداشتند و اعتقاد بعث و نشور و ثواب و عقاب نبود ایشان را او شاید که رجا
به معنی خوف بود و اینجا یعنی آنها که ایشان را از لقای ما یعنی از ما و عذاب ما ترسیدند
کفته اند که دوستکاران چرا ما را فرستاده نشد یا ما چرا خدای را معاینه نمی بینیم
ایمان نمی آوریم بر یکی ازین با دوستکان که به زمین آیند و بر صدق محمد علیه السلام
کواهی دهند یا معاینه ما خدای را بینیم حق تعالی فرمود لقد استکبروا
فی انفسهم سخت متکبر شده اند این کافران در نفس خود و از حد درگذشتند
بزرگ بجز از یکی ازین دو چیز قناعت نمی کنند مقاتل کفت عتوا غلوا باشد و این
سخن کفری است عظیم زین ظلمی شبهه و اشاعه و ردا این آیه و امثال این در اثبات
رؤیت هیچ متمسکی نیست چنانکه چند جا کذشت و ملاقات مقابله باشند
و مقاربه چنانکه کویند التقی الصفان و تلاقی الجبلان قال الله تعالی مرج
البحرین یلتقیان و رؤیت در باره کوه ممتنع است دیگر اتفاق مفسرانست
که آیه در حق کافران مشرک آمد که اثبات صانع نکردند و زیادت بر آنکه اثبات رؤیت
بانبی کردند انکه کفت یوم یرون الملائکة آن روز که ایشان
دوستکان را بینند هیچ بشارت نباشد ایشان را که مجرمان و کافران حجرا
محجورا باز داشتنی باد ازین عذاب باز داشت و منع کردنی منع کرده و کفت این
از اقوال دوستکانست کویند حرام و محرم است بر شما بهشت یعنی کفته اند عرب
کویند در وقتی که شدت یا کروهی ایشان را پیش آید حجرا محجورا ای زی
صنف مقاصد شخصی بحث و دشتی نیک می بینیم و این کلمه مشهور در وقت آن
کویند که دشمن در مقابله ایشان افتد وقدمنا الی ما عملوا
من عمل فجعلناه هباء منثورا اصحاب الجنة یومئذ
خیر مستقرا واحسن مقیلا ویوم تشقق السماء

بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا الملک یومئذ
الحق للرحمن وکان یوما علی الکافرین عسیرا
ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ
فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ
جاءنی وکان الشیطان للانسان خذولا
وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا
القرآن مهجورا باز آمدیم بانچه کردند ایشان از کردار چون موافق رضا
ما و مطابق ارادت ما نبود آن را باطل کردیم و در کار نکرفتیم و آن را کردی خاکی
نرم کردانیدیم در روزی که بادی سخت جهد آن را افشاند از آن هیچ نشان
نبود و هیچ حاصل نباشد ابو القاسم بلخی کفت احکام ما به اعمال ایشان رسید
آن را باطل و هبا کرد کفته اند که تشبیه کرده است حال کافران را و کردار
ایشان را از صلت رحم و ضیافت مهمان و اغاثت ملهوف بحال قومی که
ایشان در ملک حق عاصی شدند آن ملک را از ایشان بستد و آنچه ایشان کرده
باشند آن را باطل کرداند و از آن هیچ اثری نکذارد و این آیه را دلیل است
برانکه افعال ایشان هیچ به موقع قبول نبود از آنجا که شرایط قبول آن را حاصل
نبود از اسلام و قربه و غیر آن پس معلوم شد که مراد نفی قبول است نه
احباط معتزله اثبات می کنند اهل لغت کفته اند که هبا غباری باشد از دقیق که در
شعاع که قرص روزن کرد اصحاب الجنة خداوندان بهشت در آن روز
بهتر باشند جای قرار کرفتن و جای قیلوله کردن یعنی جایکاه اهل بهشت و خوابکاه ایشان
از اهل دوزخ بهتر است و این بر سبیل تهکم کفت و برای آن مقیل کفت که در خبر
آمده است لا ینتصف النهار یوم القیامة حتی یقیل اهل الجنة و اهل النار فی النار
روز قیامت به نیمه روز نرسد تا اهل بهشت و دوزخ خواب نکرده باشند ادوحه

گواهی بسیار است عبدالله عباس گفت برای آنکه خدای تعالی روز نیمه رسیده باشد
از حساب خلقان پردازد نیمی پیش از آن توقف رود که از بامداد تا نماز پیشین و
یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ و یاد کن آن روز را که آسمان باز شکافته شود یعنی آسمان
شکافته گردد و بشکافد و از بالای آن ابری پدید آید و فرود آرند و فرشتگان را فرود
آوردنی و در دست ایشان صحیفه اعمال بندگان باشد اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
پادشاهی برحق و حقیقت آن روز خدای بخشنده را است باشد آن روز بر کافران
روزی سخت و دشوار وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ روزی که ظالم و ستمکار دست
خود به دندان گزد و انگشت خود می خاید از حسرت و پشیمانی و گوید ای کاشکی
رسول را راهی گرفته بودمی و کاشکی با راه رسول رفتمی و انگشت به دندان گزیدن
کنایت از خشم باشد مفسران گفته اند در شان عقبه بن معیط و ابی بن خلف آمده
که ایشان با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز
آمدی طعام ساختی و اشراف قوم خود را حاضر کردی و او را با رسول علیه السلام
مجالست بودی وقتی از سفر باز آمد و بر عادت خود دعوت ساخت و جماعت را حاضر
کرد و رسول علیه السلم را نیز حاضر کرد چون طعام بنهادند رسول علیه السلم فرمود که
طعام تو نخورم تا آنکه بگویی اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و اسلام بیاری
او این کلمه بگفت و رسول علیه السلام طعام بخورد و ابی بن خلف غایب بود چون باز
آمد و این حدیث بشنید عقبه را ملامت کرد و گفت صابی شدی گفت صابی
نشدم ولیکن مردی در سرای من آمد و گفت هیچ طعام تو نخورم الا آنکه تو این
شهادت بگویی و من نخواستم که او از خانه من برود و طعام من نخورد این کلمه بگفتم تا او طعام
بخورد ابی گفت من از تو راضی نشوم الا آنکه او را تکذیب کنی و تف در روی وی
افگنی عقبه گفت چنین کنم و همچنین کرد و رسول علیه السلام گفت ترا چندان زندگانی
است که در مکه باشی و چون از مکه بیرون آیی بشمشیر ما کشته شوی و او را بروز بدر کشته شد
به تیغ و ابی بن خلف را رسول علیه السلام بدست خود بکشت در مصاف و خدای تعالی

این آیه فرستاد در شان ایشان ضحاک گفت چون عقبه تف در روی رسول علیه السلم
افگند تف باز گردید و بدو پاره شد و هر پاره از آن بر روی او افتاد و در روی وی
بسوخت و اثر آن تا مردن بر روی او باقی ماند و در تفسیر اهل البیت آمده که در حق
یکی از جمله دشمنان اهل بیت رسول است آنکه بیان کرد که او گفت یا لیتنی
کاشکی من فلان را به دوستی خود نگرفتمی که مرا گمراه کرد و از ذکر که قرآن است تا مرا
وی بگردانید از پس آنکه به من آمد و این همه از سبب شیطان و وسوسه او بود و
شیطان فرو گذارنده است و رها کننده وی در حسرت و جهالت و هلاکت از
راهش ببرد و آنگه در راهش بگذاشت و این آیه اگرچه بر سببی آمد در حق شخصی
حکم او عام است در هر دو دوست که اتفاق کنند در معصیت و بسبب دوستی
یکدیگر در خدای عاصی شوند و شاعران درین معنی سخن بسیار گفته اند و نظم آورده
چنانکه یکی از ایشان میگوید
تجنب قرین السوء واصرم حباله
فان لم تجد عنه محیصا فداره
وحب حبیب الصدق واحذر مراءه
تنل منه صفو الود ما لم تماره
دیک اقل ... ولا خیر فی
وده اذا قل ... وفاز من اذا فارقت حرفا ... یزین ویبدی العیب
واقلل اذا ما قلت قولا فانه
اذا قیل قول المرء قیل خطاؤه
و در معنی
واغلظ قول رسول است علیه السلم پس وی فدا کن که او گفت مثل الجلیس
الصالح کمثل الداری ان لم یحذک من عطره علقک من ریحه و مثل الجلیس السوء
کمثل صاحب الکیر ان لم یحرقک من شرار ناره علقک من نتنه و دخانه
همنشین نیک همچون مرد عطار است که چون با وی نشینی اگرچه عطر خود بتو ندهد اما از
بوی عطر وی بهره مند شوی و زیانی از وی با تو نماند و مثل همنشین بد همچو
خداوند کوره آتش است اگر ترا شرار آتش نسوزد دود در جامه تو گیرد و قال الرسول
حق تعالی شکایت رسول علیه السلم می کند با وی از قوم خود گفت که رسول من محمد
صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت که بار خدایا قوم من که دشمنند این قرآن را

مهجور کرده اند که او کرده اند و اورا بگذاشتند نخواندند و نشنیدند و نه در وی نظر و
اندیشه کردند تا در وی کار کنند و گفته اند که معنی آنست که او گفت خداوندا قوم
من این قرآن را سخن بیهوده و سحر گرفته اند که همه باطلست و باطل و از جنس سحر و الحان
انس بن مالک روایت کرد از رسول علیه السلام که هر که او قرآن بخواند و بیاموزد و
در مصحف آویزد و در وی نگرد و تعهد نکند روز قیامت در آویزد و گوید بار خدایا
این بنده مرا مهجور کرد از میان من و او حکم کن این رسول تو ...
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من
المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا ۝ وقال
الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة ۝
کذلک لنثبت به فؤادک ورتلناه ترتیلا ۝ ولا
یأتونک بمثل الا جئناک بالحق واحسن تفسیرا ۝ الذین
یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر
مکانا واضل سبیلا ۝ حق سبحانه و تعالی رسول را تسلی
و دل خوشی رسول علیه السلام را گفت ای محمد چنین بوده اند پیغمبران که پیش از تو بوده اند
و معنی جعلنا حکما وسمینا باشد یعنی با هر پیغمبری حکم کردیم تا هم
بر دوام دشمنی با او کنند گناهکاران یعنی کافران و حکم سبب تست حکم و بس باشد ترا
بسنده است اینکه حکایت کرد از آنچه کافران گفته که چرا قرآن به یکبار و یکدفعه محمد
علیه السلام نفرستادند چنانکه توریة و انجیل و زبور فرستادند خدای تعالی
فرمود چنین است یعنی ما این قرآن را پراکنده آیه آیه و سوره سوره فرستادیم
تا دل ترا بآن ثابت کردانیم و قوی گردانیم تا ترا آسانتر باشد یاد گرفتن که اگر بیکدفعه
بودی بر تو دشوار بودی و بعضی دیگر علما گفته اند خدای تعالی قرآن را برای آن متفرق
فرستاد که محمد پیغمبر بود امی نتوانست که از کاغذ خواند چنانکه پیغمبران خواندند بعضی
دیگر گفته اند که در ناسخ و منسوخ خواست بودن نشایست یکبار فرستادن چنانکه اگر

چون ناسخ در آمدی حکم منسوخ زایل شدی ورتلناه ترتیلا و ما آنرا گشاده
کردیم و هویدا و روشن گردانیدیم به تفسیر و تأویل و گفته اند تأویل آن بود که حرفها
ظاهر گردانند و مدات و تشدیدات هویدا و روشن گردانند اینکه گفت و
لا یأتونک و نیاورند هیچ مثلی و هیچ سخن عجبی که پنداری مثل است
در بطلان الا که ما آوردیم به جوابی حق را در بطلان آنکه از آن هیچ گریزی نبود ایشان را
و نیکوتر در معنی از سؤال ایشان یعنی فرستادن قرآن آیه آیه و سوره سوره وجهی
در آن در یابی نیز احسن بود از آنکه یکبارگی فرستادیدی و گفته اند که معنی اینست
که این کافران هیچ مثلی نیاورند با کار تو که آنرا باطل کنند با معنی در وی پدید آرند
الا که ما حق بیاوردیم که مثل ایشان را باطل کرداند و تفسیری و بیانی نیکوتر آریم
آنگه حال مشرکان را در مآل شرح داد و گفت الذین یحشرون آنان که
ایشان را حشر کنند در آنگه و بر روی کشند تا به دوزخ کشان ایشان
ایشان بدترین خلقان باشند بجای و جه جای ایشان دوزخ بود بدترین جای
است و ایشان گمراه ترین خلقان باشند ابو هریره از رسول علیه السلام
روایت کرد که خلقان را روز قیامت سه گروه حشر کنند گروهی سواران
باشند و گروهی را پیادگان که بقدم خود میروند و قومی گروهی را بر روی می کشند
ولقد آتینا موسی الکتاب وجعلنا معه
اخاه هرون وزیرا ۝ فقلنا اذهبا الی القوم الذین
کذبوا بآیاتنا فدمرناهم تدمیرا ۝ وقوم نوح
لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة
واعتدنا للظالمین عذابا الیما ۝ وعادا وثمود و
اصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا ۝ وکلا
ضربنا له الامثال وکلا تبرنا تتبیرا ۝ و
لقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء ۝ افلم

یکونوا یرونها بل کانوا لا یرجون نشورا ما موسی الکتاب
توریت دادیم و با او برادر او هرون را وزیر او گردانیدیم که معاون و یاری کننده
باشد حق تعالی هرون برادر را نبوت داد و ایشان را با یکدیگر پیش فرعون فرستادیم
با هر دو هم رسالت با یکدیگر باشند فقلنا پس گفتیم ما موسی و هرون را که بروید
با هر دو نزدیک قومی که ایشان آیات ما را تکذیب کردند با فرعون و قوم او را بسبب
تکذیب کردن ایشان هلاک کردیم بهلاک کردنی عظیم و قوم نوح را نیز آنگه پیغمبران را تکذیب
کردند غرق گردانیدیم چون تکذیب نوح کردند چنان بود که تکذیب پیغمبران است بسبب
بلفظ جمع یاد کرده از برای آنکه ایشان منکر جمع پیغمبران بودند چون براهمه وجعلنا
هم و کردیم غرق گردانیدنی و هلاک کردن ایشان را آیتی و عبرتی مر جمله
مردمان را که ذکر ایشان را بشنوند و قصه ایشان را خوانند و نهادیم و ساختیم
برای ظالمان که کافران اند عذاب دردناک وعادا وثمودا و نیز هلاک
کردیم عاد را که قوم هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند چون کافر شدند با ایشان
خداوندان چاهها در بیابان وهب گفت رس نام چاهی است معروف که در وی در
آنجا فرود آمدند و اصحاب مواشی و چهارپایان بودند و بت پرست خدای تعالی شعیب را
بایشان فرستاد بیامد و ایشان را باسلام دعوت کرد اجابت نکردند و بر کفر اصرار
کردند و شعیب را انذار کردند خدای تعالی فرمود شعیب را که من این کافران را عذاب خواهم
فرستاد و هلاک خواهم کرد عذر برانکه حجت لازم کن شعیب علیه السلام انذار کرد ایشان
و مهلتی داد التفات نکردند خدای تعالی چندانی که بر امن آن چاه بودند که ایشان
فرود آمده بودند به زمین فرو رفتند با جمله آنان که آنجا بودند از آدمی و چهارپایان و مالها
کرد ایشان شد و بعضی دیگر گفته اند چون سعید جبیر و ابن الکلبی ایشان بقیه قوم صالح علیه
السلام بودند خدای تعالی پیغمبری را بایشان فرستاد که او را حنظله بن صفوان گفتند
و بر زمین کوهی بلند آن را فتح گفتندی سیمرغ آنجا ماوی داشت و مرغی که از وی بزرگتر
مرغ نباشد و هیچ رنگ نباشد که رو باشد و او را گردن دراز بود عنقاش برای

آن خوانند که او از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی روزی هیچ
مرغ نیافت کودکی را دید که حلیت بر بود و دیگر روز دختری را برد و آن قوم شکایت
این مرغ با پیغمبر علیه السلام کردند و دعا کرد و گفت اللهم خذها واقطع نسلها
بار خدایا او را بگیر و نسلش منقطع گردان صاعقه بیامد و او را بسوخت و از او هیچ
نسلی نماند پس از آن آن قوم عاصی شدند و پیغمبر خود را بکشتند خدای
تعالی ایشان را هلاک گردانید کعب الاحبار گفت اصحاب رس اصحاب یس
بودند و رس نام چاهیست بانطاکیه که ایشان را بود و حبیب نجار که مومن آل یس
بود بکشتند و در آن چاه انداختند حضرت امام زین العابدین علیه السلام از
پدر بزرگوار خود علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که مردی از بزرگان بنی تمیم
نزدیک او آمد و از او پرسید که اصحاب الرس کیستند و در کدام عصر بودند و پیغمبران
ایشان که بود و جای ایشان کجا بوده و به چه هلاک شدند که در کتاب خدای دیدم
ذکر ایشان را و خبر ایشان نمیدانم امیر المومنین علی علیه السلام گفت مرا خبری
پرسیدی که کس از این پرسیده است پیش از این و کس ترا خبر ندهد پس از من
بدان ای اخا تمیم که ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر را پرستیدندی و آن درخت
را شاه درختان خواندندی و آن را یافث بن نوح کشته بود بر کناره چشمه که آن را
دوشاب گفتندی و آن چشمه برای نوح گشادندی پس از طوفان و ایشان را
اصحاب الرس از آن خواندندی که ایشان پیغمبر خود را در زمین کردند و ایشان
پیش از سلیمان بن داود بودند و ایشان را دوازده چاه بود بر کنار جوی که آن را
رس گفتندی از بلاد شرق و آن جوی را بایشان باز خوانند و در آن روزگار جوی
نبود از آن بسیار ترو آب دارتر و هیچ شهر از آن شهرها آبادان تر نبود و بسیار اهل تر
و بزرگتر از این ده که بود نام او اسفندیار و هر یکی ملک ایشان بود و پادشاه
ایشان را نام ترکون بن عابور بن یاوش بن سازن بن کنعان بود و آن
چشمه و این صنوبر در این ده بود و از آن درخت دانها گرفته بودند و در هر ده خود

برده و کشته و درختان بسیار از آن صنوبر در آنجا پیدا شده بود و ایشان آب
آن چشمه را بر خود حرام کرده بودند و از آنجا آب نخوردندی و چهارپایان را آب ندادندی
و اگر کسی از آنجا آب برگرفتی او را بکشتندی و گفتندی که این چشمه خدایان ماست
نباید که او را نقصان کنند و ایشان را هر سال عیدی بودی نزدیک آن درخت که بر
ایشان بود و هر ماهی از ده دیگر بیامدندی و آن درخت را بیاراستندی و انواع
جواهر که به وی صورتها بودی الکه گاو و گوسپند بسیار بیاوردندی و در آنجا قربان کردندی
و آتش را برافروختندی و آن ذبایح را در آتش افکندی و چون دود و بخار آن در هوا
شدی آسمان را بپوشیدی ایشان درخت را در بر گرفتندی و بگریستندی و تضرع
و زاری کردندی و گفتندی که ای خدای ما از ما راضی شدی از ما راضی شو شیطان
علیه اللعنه بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از ساق درخت آواز داد
مانند آواز کودکی که خشنود شدم از شما ای بندگان من و ایشان دل خوش
شدندی از آنجا برگشتندی و به لهو و نشاط مشغول شدندی و به خمر و معازف
آن روز و آن شب بجا آوردندی آنجا چون نزدیک آن ده بزرگتر شد که اهل آن ده
بایستادندی و استقبال کردندی از کوچک و بزرگ و آنجا سراپرده زدندی از دیبا
بر انواع صور نهاده بودی و آن را دوازده دروازه بودی برای مردی از ده و از بیرون
سراپرده درخت را سجده کردندی و اضعاف آن که نزدیک آن درختان کرده بودند
ابلیس علیه اللعنه بیامدی و آن درخت را شاخها بجنبانیدی و به آواز بلند آواز دادی که
و ایشان را وعدههای بسیار دادی ایشان سر برداشتندی و چندان نشاط و
خرمی کردندی که آن را حد نبود و به لهو و لعب مشغول شدندی دوازده شبانه روز به
عدد عیدها که ایشان را بودی و چون سال ایشان برگذشتی چون مدتی بر این بودند خدای
تعالی پیغمبری به ایشان فرستادی از فرزندان یهودا بن یعقوب علیه السلام نام
دراز در میان ایشان بودی ایشان را دعوت کردی با خدای خواندی اجابت نکردند
و اصرار کردند و کفر و طغیان از حد بردند پیغمبر ایشان نزدیک آن درخت صنوبر آمد

و آنچه ایشان میکردند بدید دلتنگ شد دعا کرد و گفت بار خدایا چنین بندگان
که اینها فرمانی از حد بردند و از عبادت این درخت باز نمی ایستند بار خدایا آیتی
بنمای در آن درخت و این درخت را خشک گردان خدای تعالی آن درخت را خشک
گردانید ایشان را سخت آمد و مضطرب شدند و گفتگوی در میان ایشان
افتاده و دو فرقه شدند گروهی گفتند که این از سحر این پیغمبر است که پیغمبر خدای آسمان و
زمینست خواست تا شما را به اطاعت خود درآورد گروهی دیگر گفتند که اینها
آنست که خدایان شما از شما خشم گرفتند از آنکه رها کردیم تا این مرد ایشان را
دشنام داد و عیب کرد بدین سخن جمله اتفاق کردند که این مرد را باید کشتن تا
رضای خدایان و معبودان خود حاصل کنیم بیامدند و کلنگها بجستند از
از زیر فراخ مانند چاهی در یکدیگر بنهادند تا به قرار زمین آن چشمه آنکه آبی که در
حاصل بود بر داشتند و در آنجا چاهی بکندند و آن پیغمبر را در چاه کردند و آن سنگ
را که از سنگ بود و بزرگ بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند گفتند تا ناله و
فریاد او این معبود ما شنود تا باشد که از ما راضی شود آن پیغمبر را در آن چاه کرده
و در آن چاه می نالید و خدا را یاد میکرد تا قبض روح او کردند که
جبرئیل علیه السلام گفت خدای تعالی این بندگان کافر نعمت را طول حلم دید
من مغرور کرد و پنداشتند که عبادت غیر من می کنند و پیغمبر مرا بکشتند من از
ایشان انتقام خواهم کشید و سوگند خورد به عزت خود که ایشان را عبرت و نکال
جهانیان کردم آنکه چون نوبت عید ایشان بود برای عبادت به عیدگاه رفتند
و سجده و قربانی کردند و به لهو و نشاط مشغول شدند خدای تعالی بادی سرخ
بر ایشان فرستاد ایشان از آن باد سخت برترسیدند و در یکدیگر پیوستند
خدای تعالی فرمان داد تا زمین در زیر ایشان سنگ و گوگرد گشت و ابری سیاه
از بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بیارید و ایشان در آنجا که بودند
شدند چنانکه از زیر درخت آتش افتاد قصه اصحاب الرس که بر سبیل حکایت

بعضی از اهل علم گفته‌اند که اصحاب الرس دو بودند یکی از ایشان مردمی بودند اهل خیم
و خداوندان مواشی بودند خدای تعالی پیغمبری به ایشان فرستاد او را بکشتند دیگر
ولی فرستاد ولی با ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره کرد و گفت شما چه می‌پرستید
گفتند خدای ما درین دریاست و دریایی بود که ایشان در کنار آن دریا بودند
و هر ماهی یکبار شیطان علیه اللعنه از آن دریا برآمدی و ایشان او را قربان کردندی
این ولی گفت اگر معبود شما از دریا برآید من او را بخوانم او پیش من آید و ذلیل و منقاد
شما ایشان او را بینند گفتند آری و برین عهد و میثاق کردند چون وقت آمد برفتند
شیطان از دریا برآمد چون خوکی گردن دراز بر چهار چون نشسته و تاجی بر سر نهاده
ایشان چون او را بدیدند سجده کردند این ولی گفت ائتنی طوعا او کرها بسم الله الکریم
آن شیطان پیاده شد در حال ذلیل وار پیاده پیش او و گفت آن دیگر از ترا
بیار و ایشان را نیز بیاورد همه ذلیل و اسیر پیش او بایستادند ولی گفت دیدید
که او اسیر و مسخر خدای منست که چگونه بنام خدای من ذلیل گشت اکنون گفت
برو او ذلیل و اسیر وار برفت و ایشان ایمان نیاوردند خدای تعالی بادی بر ایشان
گماشت تا همه را با آنچه داشتند از انعام و مواشی و اثاث و اموال در دریا ریخت این
پیغمبر با قوم خود بماند و آنچه توانستند که بر سر آب بود از غنیمت‌های ایشان غنیمت
گرفتند و این یک گروه بودند و اما اصحاب رس دیگر ایشان جماعتی بودند که ایشان
را چاهی بود که آن را رس خواندندی و ایشان را به آن نسبت کرد و عرض آن چاه
بر سه فرسنگ بود در میان آذربایجان و ارمنیه بود و بت پرست بودند و از
آن جانب که آذربایجان بود آتش پرست بودند و بهترین ایشان دختران خانه
را پرستیدندی چون سی سال بودی اجزای دیگری را به بت گرفتندی خدای تعالی
به ایشان پیغمبران می‌فرستاد و ایشان می‌کشتند در یک روز سی پیغمبر فرستاد
هر روز یکی را کشتند خدای تعالی پیغمبری فرستاد و او را فرید کرد ولی را با وی فرستاد
تا جهاد کند دعوت پیغمبران را بودی و جهاد و لیسا را آن ولی پیاده و با ایشان

جهاد کرد و حق می‌نمود ایشان با او قتال کردند خدای تعالی میکائیل را فرستاد
در وقتی که گندم دانه بوده و درین وقت زرع محتاج تر باشد تا آن جویی را
راه دریا کرد و آب آن دریا بحفره شد و از بالای چشمه‌ها و چشمگان را فرو برد و آن
بقیه را که آنجا مانده بودند از آب همه خشک کردند و هر کجا چشمه بود همه بی‌نبات گشتند
و چهارپایان ایشان را همه هلاک کردند و خدای تعالی بادی فرستاد تا هر چه
ایشان را بود از متاع و اثاث و مال و صامت پراکنده کرد در سر کوهها و بیابانها
و شکستها و آنچه ماند زمین را امر کرد تا خسف کرد و فرو برد در روز آمدند و ایشان
را هیچ خبر نبود که پوشیده گردید اندک عذاب این حال ایمان آوردند و ایشان مرتب
دیگر دو چهار زن بودند و دو کودک دیگر بی که مانده هلاک شدند به تشنگی آن گناه
چون ایشان هلاک شدند آنان که ایمان آوردند از زنان بازآمدند آن شهر خراب شده
بود و خانها زیر و زبر گشته خدای را به اخلاص بخواندند و گفتند خدایا ما را
اندکی بده و زرعی اندک خدا که آن بخشی کنیم و بسیار نباشد تا طاغی نشویم
خدای تعالی اجابت کرد و آن آب را بگشاد و پیش از آنکه خواسته بودند بدیشان
ارزانی کرد صدق نیت ایشان بر ایمان و طاعت خدای مدام کردند تا آنکه مرگ
به ایشان رسید پس از ایشان از نسل ایشان منافقان پدید آمدند در ظاهر
ایمان داشتند و در باطن کافر بودند خدای تعالی ایشان را زود که ایشت و ایشان
معاصی بسیار کردند و از جمله معاصی ایشان آن بود که عمل لواطه پیش گرفتند و زنان
مشتغل شدند شیطان پیاده بر صورت زنی گشتند از دلهات خبث ابلیس و
و ایشان را از اسحاق بیاموخت و پیش از آن کسی سحاق نکرده بود خدای تعالی
به اول شب صاعقه بر ایشان فرستاد و به آخر شب خسف و ایشان را هلاک
کرد و منازل ایشان خراب شد وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ
و هر یکی را از ایشان مثلی زدم و داستانی نهادم و همه را هلاک کردم آنکه
گفت وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ و آمدند این کافران را آن دهی که باران

بارانی بد و آن دههای قوم لوط بود و پنج ده خراب کرد خدای مردم آن ده را
هلاک کرد و یکی را رها کرد که آن عمل خبث نکرد و قریش از بهر تجارت بسوی
خود که شام رفتندی بر آن دهها گذر کردندی و هلاک آن دهها آن بود که بر آن
سنگ باریدند و سنگ بر ایشان زدند آنگه بر سبیل استفهام گفت أفلم
يكونوا آیا کافران قریش نمی بینند آن دهها را که هلاک کردیم بسبب
عصیان و طغیان ایشان و از آن اعتبار نمی گیرند و اندیشه نمی کنند که به
ایشان رسید آنچه بآنها رسید آنگه گفت ایشان را امید حشر و نشر نمی باشد
و از آن نمی ترسند از این سبب بر معصیت اقدام کردند وإذا
رأوك إن يتخذونك إلا هزوا أهذا الذي بعث الله
رسولا إن كاد ليضلنا عن آلهتنا لولا أن صبرنا
عليها وسوف يعلمون حين يرون العذاب من أضل
سبيلا أرأيت من اتخذ إلهه هواه أفأنت تكون
عليه وكيلا أم تحسب أن أكثرهم يسمعون
أو يعقلون إن هم كالأنعام بل هم أضل سبيلا
و چون ترا ببینند این کافران نگیرند ترا بجز بسخریت و استهزا یعنی هرگاه که ترا ببینند
بر تو استهزا و افسوس کنند این کافران و گویند این است آنکه خدای تعالی او را به پیغمبری
فرستاده گفته‌اند آیه در شان ابوجهل آمد و این گفتار او گفت وإن كاد
ليضلنا بدرستی که نزدیک بود که گمراه گرداند ما را از خدایان ما اگر نه آنکه صبر کردیمی
بر گفتن گمراه تر از ما آنگه خطاب کرد برسول علیه السلام و گفت آیا دیدی و دانستی
کدام کسی که هوای خود را خدای خود گرفت و آن آن بود که مشرکان سنگی را می‌پرستیدند
بپرستیدندی و چون بهتر از آن دیدندی آن اول شکستندی و دیگری را بپرستیدندی
و معبود خود ساختندی بهوای خود را پرستیدندی و آن او را معبود خود گرفتندی ابن عباس
گفت مراد هواست یعنی شهوت خود را پرستید و آنچه شهوت او آن بفرماید آن کند

چنا

چنانکه عابدان معبودان خود را پرستند و اطاعت ایشان می کنند أفأنت
تكون عليه وكيلا آیا تو وکیل و آیا نگاه دار او باشی چنانکه ترا
باید وی را از آن خبر کنی و وی را عبادت داری این تو نتوانی و مقدور تو نباشد مقدور
من باشد و من نکنم از آنکه حکمت در تکلیف مانع این شود از آنجا که تکلیف اختیاری
باشد نه اجباری آنگه گفت أم تحسب آیا تو می پنداری که بیشتر ایشان بشنوند
یا دریابند و فکر می کنند پس چنانست که نه شنوند و نه دانند إن هم إلا
كالأنعام نیستند ایشان مانند چهارپایان را از آنچه بسمع ایشان
فایده حاصل نشود ایشان نیز چون او نشنیده خوشش فایده نبیند
پس در این معنی با چهارپایان برابر باشند که ایشان از چهارپایان ضال و
گمراه ترند از آنکه چهارپایان کسانی که ایشان را اطاعت کنند باز شناسند
و طاعت او دارند و آن کافران که همیشه در نعمت خدا اند وی را نمی شناسند
و طاعت نمی دارند و شکر نعمت او بجای نمی آرند ألم تر إلى
ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم
جعلنا الشمس عليه دليلا ثم قبضناه إلينا قبضا
يسيرا وهو الذي جعل لكم الليل لباسا والنوم
سباتا وجعل النهار نشورا وهو الذي أرسل
الرياح بشرا بين يدي رحمته وأنزلنا من السماء ماء
طهورا لنحيي به بلدة ميتا ونسقيه مما خلقنا
أنعاما وأناسي كثيرا حق سبحانه بر نعمت خود منت می نهد
بندگان را تا نعمتش یاد آرند و در شکر نعمتش بفزایند گفت ای محمد علیه السلام
می نگری و نمی دانی که خدای تو چگونه بکشیده سایه را و بگسترانیده و حقیقت
ظل نابودن آفتاب بر جایی که آفتاب بر آنجا می باشد و ظل دایم باشد و فی سایه
باشد که گاه برود و گاه باز آید و بعضی گفته اند که ظل سایه بامداد باشد و فی

سایه نماز شام و خطاب اگرچه با رسول است امام او جمله مکلفانند می‌گوید
آیا نمی‌نگری به صنع خدای و قدرت او که چگونه سایه را ممتد و منبسط
گردانید تا مردم از وی منتفع شوند و اگر خدای خواستی مر این سایه را ساکن
گردانیدی تا هیچ حرکت نکردی همچنان در اصل درختان و بن دیوارها ماندی و از جای
خود زایل نشدی و هیچکس از وی منتفع نگشتی انبساط سایه را حرکت خوانده است
و عدم او را سکون خوانده است عبد الله عباس گفت بجعله دایماً لا یزول
اگر خواستی چنان کردی که دایم بودی و زایل نگشتی تا شما را انتفاع نبودی به آفتاب
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس آفتاب را بر سایه دلیل کردیم تا مردمان استدلال
سازند به آفتاب و به احوال آفتاب در سیر او بر احوال سایه در ثبات
و زوال و نقصش و اگر آفتاب نبودی نشناختندی و اگر نور نبودی ظلمت معلوم
نگشتی و سایه در طول و عرض و کثرت و قلت تبع آفتاب بود و سایه دراز شود
و چندانکه آفتاب بالا می‌گیرد سایه کوتاه‌تر می‌شود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ
إِلَيْنَا پس او را قبض کنیم این سایه را با خود یعنی آنچه گستریده بودیم زایل گردانیم اندک
اندک تا از وی هیچ نماند و وجهی دیگر در معنی آیه آنست که گفت که نمی‌بینی که خدای
تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمان را پس چون قبه بساط خود بر
زمین افکند و اگر خدای خواستی او را ساکن گردانیدی تا هم بر آن حالت ماندی آنگه
خدای تعالی آفتاب را بیافرید و او را بر آن سایه دلیل گردانید که از پیش میرود و بتا
از پس وی لیس این سایه بسبب آفتاب زاید و ناقص می‌گردد و آنگه نسخ کرد این ثبات
او را قبض کرد بقبض آسمان و شاید که مراد قبض او را باشد نزدیک بسبب قبض
اسباب وی و آن اجرام سماوی است که از او سایه باشد چون آن را به عدم
برد سایه نیز به عدم شود وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ
لِبَاسًا او است آن خدای که شب را برای آن لباس خواند که مردم را باز پوشد
به ظلمت خانکه لباس وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحت و آسایش شما

کرده قطع

کرده و قطع عمل شما تا از رنج عمل بیاسایید حق تعالی ظلمت شب را لباس و پوشنده
کرد و خفته را چون مرده و سبات را که خواب است همچون مرگ در مقابل این نشور
آورد و زنده کردن پس از مرگ و گفت روز را نشور کردیم تا در روز منتشر گردند و
طلب معاش کنند و وجه دیگر آنست که خواب را خواب نام کرد مرگ برای
آنکه نوم را به موت شبهی هست از اینجا گفتند که النوم اخ الموت قال الله
تعالی وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ
وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيَاحَ و او است آن خدایی که فرستاد بادها را نشرا ای احیاء را برای آنکه
زنده کردن زمینهای مرده پیش از باران که رحمت و شاید که مراد این بود
که فَتُثِيرُ سَحَابًا نشرا به این بادها ابر را منتشر و پراکنده گردانید
پس از آنکه باران ببارانند تا هر بار بر جای دیگر بارد وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک و پاک کننده و اگر بشرا خوانند
معنی این بود که بادها را بشارت دهنده رحمت خدای پیش از آنکه آن رحمت
برسد و ریاح را برای آن گفت که بادها چهارند شمال و جنوب و صبا و دبور و بادی
که نه از این چهارگانه باشد آن را نکبا خوانند و بادی که درخت را باردار گرداند
لواقح خوانند وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ و آنکه ثمره نبود و برگ را ارزد
آن را عقیم خوانند آنگه بیان غرض فرستادن باد و باران کرد لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً
مَيْتًا تا زنده کنیم به او زمین را که مرده است یعنی زمین خشک شده و بی‌نبات
را به وجود نبات و گیاه زنده گردانیم عبد الله مسعود گفت که از رسول شنیدم که
گفت که هیچ سال نباشد که باران او از سال دیگر بیشتر بود و لیکن خدای تعالی
روزیها بخشیده است آنچه هر سال که خلاف ایشان باشد به آسمان دنیا فرستد
به کیل و وزن معلوم و لیکن چون معصیت کنند خدای تعالی باران روزیهای
ایشان را به دریاها و بیابانها برد وَلِنُسْقِيَهُ تا این آب را شراب [illegible]

کردیم از جمله آنچه آفریدیم چهارپایان و آدمیان را یعنی حیوانات را با آن آب
دهیم و سیراب ایشان گردانیم وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ
لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ
شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا وَهُوَ الَّذِي
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا و باران را بگردانیم
در میان ایشان و قسمت کنیم ایشان در آن شهرهای مختلف و بیابانهای
متفاوت و اوقات متفرق هر جا بحسب مصلحت ایشان و حکمت بعضی را بیشتر
و بعضی را کمتر و در سالی دهیم بعضی را و در سالی نه دهیم و گفته‌اند که مراد آنست که
ما این باران را دهیم به انواع بعضی بزرگ قطره و بعضی خورد قطره و بعضی در
و بعضی طل و بعضی وابل بعضی طش و بعضی رذاذ و گفته‌اند که این ضمیر
راجع است با باد یکبار جنوب و یکبار صبا و یکبار دبور انگیزانیم غرض
گرد و گفته‌اند برای آن گردیم تا اندیشه کنند و استدلال سازند بر صحت قدرت
ما و نامعلوم شود ایشان را که این همه از ماست و به اختیار ماست چنانکه عرب
آن را نسبت با نو کردند و گفته‌اند مطرنا بنوء العقرب و بنوء السرطان او الجوزا
از این رجهد که آن را روح آبی خوانند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ مردم
مردمان ابا کردند الا کفران نعمت را ای انکار و گفته‌اند مطرنا بنوء کذا باران را و
رحمت خدای را با غیر او نسبت کردند انکه گفت ما خواستیم در هر شهری و دهی پیغمبری
و بفرستادیم که مردمان را از ساینده و بیم کرد چنانکه باران را قسمت کردیم تا همه
شهری و همه جایی برسد در شهری پیغمبری فرستادیم تا بر تو تحمل اعباء رسالت
ایشان نبود این نکردیم و ترا پیغمبری خواص و انس و جن کردیم و پیغمبری بر تو حصور
کردیم و ترا بر سایر انبیاء تفضیل دادیم و تجلیل را بقدر مقابل کن و آنچه که فرمان

بآن دعو

بآن دعوت کننده آنرا متابعت مکن و در فرمان ایشان مرو با ایشان جهاد
کن بقرآن جهادی بزرگ و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که جهاد کن با ایشان
بترک طاعت ایشان جهادی که جامع و شامل باشد مر همه را وَهُوَ الَّذِي
او ستآن خدایی که در آمیخت دو دریا را با یکدیگر یکی دریای شور و دیگری تلخ یکی
را شیرین و خوش و دیگری آب شور و تلخ کرد در میان ایشان برزخی
یعنی حایلی و مانعی از قدرت خود که ایشانرا منع کند از امتزاج و اختلاط وَحِجْرًا
مَحْجُورًا و بازداشتی بازداشته گفته‌اند ستراً ممنوعاً یعنی حایلی قوی که
هیچ جه اختلال نباشد آنرا وَحِجْرًا مَحْجُورًا حراماً محرّماً که دو خصم یکدیگر را
میگویند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا
وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا او ستآن خدایی که بیافرید
از آب آدمی را یعنی نطفه پس از آنکه آنرا دو قسم کرد خداوندان نسب مردانی
اند که بایشان نسبت کنند وَصِهْرًا و قسم دیگر زنانی که بسبب ایشان
مصاهرت کنند و داماد ان گیرند و خدای تو همیشه قادر و توانا بوده
و هست که از یک نطفه دو گونه آدمی آفرید زن و مرد و آمده از امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند که نسب آنست که حرام باشد
نکاحش و صهر آنست که حلال باشد نکاحش ابن سیرین گفته است این آیه در
شان امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شد که رسول علیه السلام دختر خود
فاطمه علیها السلام را با او داده بود که جامع بود هم نسب را و هم سبب را
از جهت نسب پسر عمش بود و از جهت سبب شوهر دخترش بود و بعضی
از صحابه این مرد و بیگانگی نبود و از رسول علیه السلام روایت کرده‌اند در این
آیه که خدای تعالی علیه نسبت بیافرید و در صلب آدم نهاد انگاه از صلب آدم به
صلب شیث علیهما السلام رسانید انگاه آنرا بیگر دانید از اصلاب طاهره بارحام
طاهرات تا به عبد المطلب و انگاه آنرا دو قسمت گردانید در صلب عبد الله نهاد

ویک نیمه در صلب ابوطالب و فاصله مرا آفرید که محمدم علیه الصلوة و
السلام و مرا نبوت و رسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر علی علیه السلام را آفرید
و او را طهارت و عبادت و وصیت داد فذلک قوله سبحانه و هو
الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان
ربک قدیرا   و انا و علی خلقنا من نور واحد مراد و علی
را از یک نور آفرید ابو احمد داود بن سلیمان از امام رضا علیه السلم
از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرد که رسول علیه السلم
مرا روزی گفت ای علی ترا سه خبر داده اند که مرا نداده اند ترا پدر زنی چون من داده
اند و مرا نداده اند و ترا جفتی چون فاطمه علیها السلام داده اند و مرا نداده اند
و ترا فرزندان چون حسن و حسین علیهما السلام داده اند و مرا نداده اند از صادق
علیه السلام روایتست که حسین علیه السلام گفت روزی برادرم حسن علیه
السلام در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک
پیش ما افتادند جابر بر لب خود بایستاد و در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما داد
انس او را ملامت کرد گفت چندین تواضع که بر تو است از رسول علیه السلم این مکنی
جابر گفت ای انس بسیار مگوی که آنچه من شنیده ام از رسول علیه السلم در حق
ایشان گمان نبرم که هرگز هیچ آدمی را باشد انس گفت آن چیست گفت شنیدم
از رسول علیه السلم که چون خدای خواست که مرا بیافریند نطفه بیافرید از نور سفید
و در صلب آدم نهاد آنگه مبارک داشت آنرا از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات
تا به صلب عبد المطلب رسانید آنگه آنرا دو نیم کرد و یک نیمه به عبد الله داد و یک نیمه
به ابوطالب از عبد الله من آمدم و از ابوطالب علی علیه السلام آنگه نور من با فاطمه
نقل کرد و از علی نیز به فاطمه علیها السلام و از او حسن و حسین آمدند و ایشان
طاهر و مطهر شدند از نطفه فاطمه به حسین انتقال کرد و نور علی به حسین علیه السلم
آنگه از او انتقال می افتد به ائمه تا به دامن قیامت در خبرست که رسول علیه السلم

روزی

روزی در شب نزدیک من آمد که پیش از آن نیامده بود چون در آمد مرا خطابی
کرد که پیش از آن کس نکرده بود گفت السلام علیک یا اول و یا آخر یا حاشر
گفتم ای درویش این چه خطابست گفت تو اولی بآن معنی که اول کسی که از خاک
سر برآورد در روز قیامت تو باشی و آخری بآن معنی که ختم پیغمبران و حاشری
بآن معنی که حشر قیامت بر خیزی گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم ای محمود
چکار آمده گفت حبیشک نزدیح النور من النور گفت آمدم تا نور بنور دهی گفتم
کرا گفت فاطمه را به علی که خدای تعالی این عقد را در آسمان بست گفتم چنین
کنم چون برخواست گشتن در میان دو کتف او نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بعلی و نصرته گفتم ای محمود چند گاه است تا این در میان دو کتف نوشته اند
گفت قبل از خلق آدم باربعه عشرین عام الف پیش از آنکه خدای تعالی آدم را
بیافریند به بیست و چهار هزار سال اما تزویج فاطمه بسیار احضار حکایت
کرد راویان اخبار روایت کرده اند از امیر المومنین علی علیه السلم و عبد الله عباس
و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله الانصاری و انس بن مالک و ام سلمه که
ایشان گفته که چون فاطمه علیها السلام بالغ شد اکابر صحابه از اهل سابقه
اسلام و شرف و مال خواستگار فاطمه بر خواستند رسول علیه السلام هر یکی را
جوابی میداد و از جمله یکی ابوبکر بود بیامد و گفت یا رسول الله تو اسلام و سابقه
نصیحت من میدانی و آنگه بهترین دوستم و شنیده ام از تو که گفتی کل نسب و سبب
ینقطع الا نسبی و حسبی هر نسب و سبب که هست منقطع میشود مگر حسب و نسب من
مرا رغبت افتاده است که فاطمه را به من دهی رسول علیه السلام از او اعراض کرد و
جواب داد دیگر بار گفت اعراض کرد سیوم بار گفت فرمود که ای ابوبکر کار دختر
پیش من نیست کار او با خدا است خدای دهد به آنکس که خواهد ابوبکر بیرون آمد و
این با عمر گفت و گفت میترسم که رسول از من کراهت بوده باشد و از من
خشم گرفته باشد عمر گفت اعراض وی برای آنست با پیش تو نروم و خطبه کنم اگر با

نیز همین گوید تو امین باش از آنچه اندیشه کرده انگه ساعده همان سخن گفت که با ابوبکر
گفته بود و برا همان جواب داد رسول را آمده و ابوبکر را گفت همان جواب که از گفت
اما گمان چنانست که وی را برای روستای نفقی خوب باز گرفته که او را خدا دو
شوکتی باشد تا باد منقضی شود و ایشان درین سخن بودند که عبدالرحمن عوف
اندر رسید و گفت شما در چه سخن اید قصه با وی بگفتند گفت برای فاطمه علیها السلام
گفت من روم و بخواهم گمان چنانست که اجابت کند و به من دهد عمر گفت چرا
گفت برای آنکه مال بسیار دارم و رسول علیه السلام مردی درویش است و درویش
ممکن است که اجابت کند و مال در سبب بخشش شود انگه برخاست و جامهای نیکو
و فاخر پوشید و عطر خود کرد و پیاده و خطبه کرد رسول علیه السلام جواب نداد
عبدالرحمن گمان برد که رسول علیه السلام برای آن توقف کرد تا مهر معین کند گفت
یا رسول الله مهر چند شتر و چند گاو و چند گوسفند و چندین زر رسول علیه
السلام خشم گرفت و دست دراز کرد و کفی سنگریزه برداشت و در کنار عبد
الرحمن ریخت و گفت این بردار تا مالت بیشتر شود آن سنگریزه در دست رسول
علیه السلام تسبیح کردند و چون در دامن عبدالرحمن رسید در و یاقوت و مرجان
گشت انگه گفت یا عبدالرحمن نه چند بار گفتم که کار فاطمه به من تعلق ندارد بخدای تعلق
دارد و او را خدای به کسی دهد که خواهد و الله که اگر دیگر بار و از بهشت کسی او را از من
خواهد من شکایت او را به خدای خواهم کرد عبدالرحمن از آنجا بیرون آمد خجل شده
و دیگر بار ابوبکر و عمر آمد و آنچه رفته بود باز گفت پس از آن روزی ابوبکر و سعد معاذ
انصاری و عمر حاضر آمده بودند و این حدیث کردند و گفتند که رسول علیه السلام
سادات قریش را رد کرد در باب فاطمه و هر کس رغبت کردند و علی ابن ابی طالب
هیچ رغبت نکرد و همانا منع از او آنست که مالی ندارد و گمان چنانست که خدای
و رسول فاطمه را برای او باز گرفته اند بیایید تا برویم و از او بپرسیم اگر گوید که منع از درویشی
و قلت مالست آنچه ممکن بود او را یاری دهیم طلب او کردند او را در خرماستان

بعضی از انصار ریان بافتند که آن را آب میداد به اجرت چون ایشان را دید
بنشاند و از آن رطبی چند که حق او بود در پیش ایشان بنهاد و از آن بخوردند
و آن حدیث در میان نهادند ابوبکر گفت یا ابوالحسن خدای تعالی مجامع شرف
و فضل در تو جمع کرده است و ترا به انواع کرامت مخصوص کرده و هیچ خصلت
از خصال حمیده نداریم الا که در تو موجود است و مکان تو از رسول علیه السلام از قرابت
و محبت سابقه پوشیده نیست و اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه علیها
السلام کردند و تو نکردی ترا از این چه مانع بود و شرف دنیا در مثل او است و گمان
چنانست که خدا و رسول او را از برای تو باز گرفته اند چون ایشان این سخن بگفتند
امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب در دیده بگردانید و گفت به هر حال رغبت
است و اما مانع تنگی دست است و تنگی اندک شرم شرم میدارم که مواجهه با
رسول خدای این سخن بگویم ایشان گفتند به هر حال این خطبه باید کرد و او را بر این
تحریض کردند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا حجره
رسول علیه السلام و رسول در حجره ام سلمه بود در بزد رسول او را زدن او را بشناخت
پیش از انکه گوید من علیم و تا به حجره رسول علیه السلام در آید رسول گفت ای ام
سلمه برخیز و در بگشای که او رجل یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله این
مردیست که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام
سلمه گفت این کیست که او این منزلت دارد و تو مرا میفرمایی که در بگشایی
تا او در آید و خدا ما را فرموده است تا حجاب کنیم رسول علیه السلام فرمود یا ام
سلمه بالباب رجل لیس بالخرق و لا بالنزق بیرون در مردیست که احمق و
سبکسار نیست و هوا نجوی و ابن عمی و احب الخلق الی و او برادر و ابن عم من
است و دوستترین خلقان نزدیک من ام سلمه گوید من برفتم و در بگشادم
بخدای خدای که وی در بدست بیداشت تا انگه بدانست که من در حجاب شدم و
انگه در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول علیه السلام

بعض از

گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته درپیش رسول رفت و سر در پیش رسول
افکنده میخواست تا سخن گوید شرم داشت رسول علیه السلام گفت ألک
حاجة آیا حاجتی داری گفت آری یا رسول الله گفت بگوی هر حاجتی که تو خواهی مقضی
است امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله تو دانی که مرا از مادر و پدر برگرفته و به
جای فرزند داشته و از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده و تربیت کرده و ادب آموخته
و بوده است که ذخیره من در دنیا و آخرت تویی و حق من و قرابت و سابقه من
بر تو پوشیده نیست و من شنیده ام که فرمودی کل سبب و نسب
منقطع الا سببی و نسبی رسول علیه السلام گفت اما النسب فقد
ثبت الله و اما السبب فقد قربک الله امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول
الله مرا رغبت افتاده است به فاطمه و من به خطبه او آمده ام و مرا امید است که او را
به علی و فرزندان باشند رسول علیه السلام شکفته شد و در روی وی نشسته و
در روی وی بخندید و گفت یا علی چیزی داری که او را به آن بدهیم گفت یا رسول
احوال من بر تو پوشیده نیست که مرا در جهان جز اسبی و شتری آبکش و
تیغی و زرهی نیست رسول فرمود که اسپ ترا به کار آید تا بدان سواری کنی و تیغ را بکار
تا به آن دفع دشمنان کنی از دین خدای و شتر به کار آید تا از نخل چیزی بر وی ببرد و
درع را ببرد پس امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش رسول بیرون آمده و به بازار
گاه خود رفت و بفروخت و بدو رسول سلمان را فرستاد و گفت برو علی را بخوان
سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول خدای را علی پیش
رسول علیه السلام آمد چون در آمد رسول گفت ابشر یا علی فان الله قد زوجک
من السماء قبل ان زوجک فی الارض بشارت باد که خدای تعالی فاطمه را
به تو داد در آسمان پیش از آنکه او را به تو دهند در زمین و در این حال فرشته
بر من آمد که پیش از این ندیده بودم مرا گفت ابشر یا محمد باجتماع الشمل و طهارة
النسل من گفتم ای فرشته نام تو چیست گفت سیطائیل یکی از حمله ...

به جانم از تو ام خوشتر و من آن بشارت را از خدای خواستم و جبرئیل از من
می آید به تفصیل این حال و روایت کرد جابر بن عبدالله انصاری از رسول علیه السلام
و محمود الملک چنانچه ذکر او کرده شد که رسول گفت که آمده ام تا نور را به نور دهی
رسول علیه السلام سخن آن فرشته به تمام نگفته بود که جبرئیل علیه السلام آمد و
مرا بشارت داد و گفت خدای این عقد فرموده در آسمان و حریری از خزینهای بهشت
بر دست من نهاده و در آنجا نوشته از نور گفتم یا جبرئیل این نوشته چیست گفت اینجا
نوشته است که خدای اطلاع کرده بر زمین و ترا برگزیده به رسالت دیگر اطلاع کرده و
برادری و صاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا به وی داد گفتم آن کیست گفت برادر
در دین علی و پسر عمت و خدای تعالی فرمود خازنان بهشت را تا بهشت را بیاراستند
حور و قصور و غرفه و درخت و منازل او را فرمود تا بیاراستند و درخت طوبی
گرفت به انواع حلی و جواهر و حلل و حور العین را بفرمود تا یس و طه و طواسین
و حوامیم میخواندند و بادهای بهشت را بفرمود تا انواع عطر و طیب بر داشتند و
در بهشت پراکنده کردند و فرمود تا فرشتگان تمامت در آسمان چهارم حاضر
آمدند بر نزدیک بیت المعمور و در آنجا منبریست که آدم علیه السلام در آنجا خطبه
خوانده بود چون خدای تعالی او را اسماء بیاموخت و آن منبریست از نور و فرشته
را فرمود نام او راحیل که در میان فرشتگان از او فصیح تر نیست او را گفت تا
خطبه کند و حمد خدای خواند و بعضی از خطبه راحیل اینست الحمد لله الاول
قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده
اذ جعلنا ملائکته و روحانیین و بربوبیته مذعنین
وله بما انعم علینا الشاکرین جل عن الحاد اهل
الارض من المشرکین وتعالی بعظمته عن افک
الملحدین وکان عن اتباع همته وانعام
فضیلته ان ترکب الشهوات فی بنی آدم ان خصهم

بالامر لنبیّ لهم الاولاد ومهیّئی لهم البلاد ومجعل الحبوة
سبباً لالفتهم والموت غایة فرقتهم والی المصیر اجداد
الملک الجبار صفوة کرمه وعبید عظمته لامته
سیدة النساء بنت خیر النبیین وسید المرسلین و
امام المتقین صاحب المقام المحمود والیوم المشهود والحوض
المورود وفصل حبل بحبل رجل من اهله وصاحب المصدق
دعوته المبادر الی کلمته علی الوصول بفاطمة
البتول الرسول قال الله عز وجل زوجت عبدی
من امتی فاشهدوا واملاک کتبی خدای تعالی عقب خطبه این و
گفت من برستاره بود در امیسنده خود دادم گواه باشید ای فرشتگان من
گفت استوارها از خرمی بخشید و خدای تعالی فرمود مرا که عقد بندم عقد بستم
و فرشتگان را گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست بر این حریر و خدای
مرا فرمود تا بر نوعی کردم و مهری از مشک بر سر او نهادم و به رضوان سپردم
خازن بهشت و خدای تعالی درخت طوبی را با آنچه داشت از حلی و حلل نثار
کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل افشاندند و حور العین برچیدند و به یکدیگر
میدهند و بدان فخر میکنند تا به روز قیامت و میگویند که این از نثار
تزویج فاطمه است الگه فرمود تا ابرها لولو بار نثار کردند به مهر مشک و فرشتگان
گفتند بار خدایا این چیست گفت این ودیعتهایی است بمهر فاطمه و علی
نزد یک شما تا روز قیامت بر صراط باشد و هر که بشما نگرد که شغل حب از حب
علی در دل داشته باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز دهید بهشت و مرا نیز
از دوزخ و او را بهشت برید بی حساب این چنین باشد که من کرده ام پیش
از آنکه خلق را آفریدم الگه گفت چون روز قیامت باشد بر صراط بایستیم و این
فرشتگان با من آن طوامیر در دست گرفته چون یکی از شیعه یابید دستان بدو دهند

این نامه بدست راست او دهند در عنوانش نوشته که برات من العلی
الجبار شیعه علی و فاطمه من النار الگه رای ایشان جنتها بیارایند از نور
با لالها بر دری نهاده از یاقوت سرخ به درخش جرود جای سبز او لباسی بار
آن جنتها بنشینند و فرشتگان در پیش ایشان بهر مجلس بر سند الا
که از او ایشان دور شوند به اجلال و اکرام ایشان از آنچه تا در بهشت بنشینند
آن طوامیر را بر افرازند و گویند بیایید ای خلایق و جوار خدای رخواهند
رضوان و خزنه گویند ایشان را او لیا اند ادخلوها بسلام آمنین
در ها برایشان بگشایند و هیچ کس ایشان بار ندارد و ناله اعلا درجات
و ایشان در درجه با باشند در اعلا علیین الگه گفت هر که خواهد که خدای او را حیات
زنده دارد که ما او در قیامت با حشر کند الحمد و با ما در درجه ما باشد باید که
ما را تولا کند و از دشمنان ما تبرا کند و دوستان ما را دوست دارد و دشمن
ما را دشمن دارد و لعنت بر دشمنان ما کند خدای تعالی دشمنان ما را
لعنت کرده است به زبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان الگه گفت
منادی ندا کرد از عرش که یا ملائکتی و سکان جنتی بارکوا علی
تزویج فاطمة من علی فقد بارکت علیهما ای فرشتگان من و ساکنان بهشت مرا
مبارک باد گویید بتزویج فاطمه و علی که من ایشان را برکت کرده ام ای جبرئیل
گفت که ام باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را
به بهشت و ایشان هنوز در دنیا اند خدای تعالی گفت یا جبرئیل از برکت
من ایشان را بسیار است و آن آنست که من ایشان را از محبت خود جمع کرده
ام و از فرزندان ایشان امامانی کرده که عالمیان را دعوت کنند به من من
و به ایشان حجت کرم بر خلقان تا به روز قیامت الگه جبرئیل گفت خدای
مرا فرموده است تا بر آنکه بوم که فاطمه را به علی دهی و ایشان را بشارت دهی به دیگر
زکی نجیب و طاهر خیر و فضل در دنیا و آخرت یا علی این نوشته ازپیش من رفت

و من در حال گریستن و بیتاب شدم و عزم مصمم کردم برآنکه فرمان خدای پیش گیرم
در این کار علی علیه السلام گفت یا رسول الله کار من بدانجا رسیده است که خدا
مرا یاد کند و در ملأ اعلی در بهشت بهر حدیث من گویند و عقد و نکاح من در آسمان
بندند بحضور فرشتگان رسول علیه السلام فرمود یا علی چون خدای تعالی
ولی خود را اکرام کند آن دهد او را که هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ
گوش چنان نشنیده باشد و در خاطر هیچ بشر چنان نگذشته باشد و
علی گفت من گفتم اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت
علیّ یا رب خدایا مرا توفیق ده تا شکر نعمت تو گذارم رسول علیه السلام
گفت آمین آنگه گفت یا علی برخیز و به مسجد رو که من برابر تو می آیم تا آنچه خدای در تو
است بجای آورم در حضور مهاجر و انصار و ذکر کنم از فضل تو آنچه چشم تو بدان روشن
شود و چشم دوستان تو در دنیا و آخرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت
من از نزدیک رسول بیرون آمدم و از آن خرمی نمی دانستم تا چگونه می روم در راه ابوبکر
و عمر پیش افتاده گفتند ما را بگو چه خبر است گفتم رسول علیه السلام فاطمه را
بمن داد و گفت خدای تعالی او را بتو داد و عقد در آسمان بسته اند و رسول برابر
من می آید تا این حدیث تمام کند ایشان نیز شادمان شدند و با من بمسجد
آمدند برابر رسول علیه السلام رسید و روی از خرمی و شادی تازه بود
و شکفته گفت بلال کجاست بلال را بخواند و گفت برو و آواز ده مهاجر و انصار
را و برفت و همه را جمع کرد و رسول علیه السلام نزدیک منبر نشست تا
مردم جمع شدند آنگه بر منبر شد و این خطبه بر خواند که الحمد لله المحمود
بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرغوب الیه
فیما عنده المرهوب من عذابه النافذ امره فی ارضه
و سمائه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم باحکامه
واعزهم بدینه واکرمهم بنبیه محمد علیه السلام

ثم ان

ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا وامرا مفترضا
وشج بها الارحام والزمها الانام فقال تبارک
اسمه وتعالی جده وهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا فامر الله
یجری الی قضائه وقضائه یجری الی قدره ولکل
قضاء قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله ویثبت
وعنده ام الکتاب ثم ان الله امرنی ان ازوج
فاطمة من علی فاشهدکم انی قد زوجتها
اياه علی اربعمائة مثقال فضة آنگه گفت ای مهاجر
و انصار بدانید که جبرئیل علیه السلام نزدیک من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی
فرشتگان را به نزدیک بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گفت گواه باشید که من
پرستار خود فاطمه را به بنده خود علی دادم آنگه منبر شد و گفت ای علی برخیز
و برای خود خطبه کن علی علیه السلام برخاست و این خطبه بر خواند که الحمد
لله الذی قرب من حامدیه ودنا من سائلیه ووعد
الجنة من یتقیه وانذر بالنار من یعصیه نحمده علی
قدیم احسانه وایادیه حمد من یعلم انه خالقه وباریه
ومحییه وسائله عن مساویه ونستعینه
ونستهدیه ونؤمن به ونستکفیه ونشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له شهادة تبلغه وترضیه وان
محمدا عبده ورسوله صلوة تزلفه وتحظیه وترفعه
وتصطفیه ان خیر ما افتتح به واختتم قول الله
تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم

الامر والنکاح مما امر الله به ورضیه واجتماعنا لما اقدره
الله واذن فیه وقد زوجنی رسول الله ابنته فاطمه
فاسالوه واشهدوا فانی قد رضیت بذلک فقال
المسلمون ارضیت بذلک یا رسول الله فقال نعم و
زوجتها منه ونعم الختن والاخ لی وهو السید فی
الدنیا والاخرة وهو من الصالحین انگه رسول علیه السلام دختر
را فاطمه علیها السلام بمن داد پرسید از گواهان شنیده که من راضی شدم
مسلمانان گفتند یا رسول الله راضی شدی گفت شدم و نیک دامادیست
علی مرا و نیک برادر دا و سیدیست هم در دنیا و هم در آخرت و از جمله صالحین
علی برخواست و سر بر زمین نهاد به سجده و شکر خدای را گفت که الحمد لله
الذی حبانی الرتبة محمد صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان
گفتند بارک الله فیکما وعلیکما وجمع شملکما
واسعد جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب
انگه رسول و مردمان طبقی پر بیاوردند و بنهادند و بردند در رسول علیه السلام
در حجره زنان رفت و گفت بدین خرمی برای فاطمه دف زدند انگه علی را گفت
یا علی برو و درع را بفروش در این کار صرف کنی علی گفت من رفتم و درع
برگرفتم تا به بازار برم در راه اعرابی پیش راه من آمد و گفت یا علی این درع
را بهای بست گفتم آری گفت به چند میفروشی گفتم پانصد درم دست در آستین
کرد و صره برگرفت پانصد درم در وی بمن داد و من درع بوی دادم و درویش
رسول علیه السلام آوردم مرا گفت چه کردی گفتم فروختم به پانصد درم و انگه
درم را رسول علیه السلام گفت به که فروختی گفت به اعرابی گفت آن اعرابی را شناختی
گفتم نی یا رسول الله گفت او جبرئیل علیه السلام بود و درویش از انکه تو با آن درع باز

آورد و بمن داد حضرت رسول علیه السلام ابوبکر را بخواند و مشتی از آن درم
برگرفت و بوی داد و گفت یا ابا بکر به بازار رو برای فاطمه چیزی بخر که بکار آید
ایشان را و سلمان و بلال را با وی همراه کرد تا او را یاری کنند در
حمل آن و مشتی از آن برگرفت و به اسمای بنت عمیس داد و گفت برو و از
برای فاطمه علیها السلام طیب بخر ابوبکر گفت آن درمها که رسول علیه السلم
بمن داد شصت و سه درم بود به آن درمها بستری بخریدم از خیش مصر
پشم در آن اکنده و نطعی ادیم و مخده ادیم لیف در آکنده و عبای قطوانی
و قرابه و کوزه چند و سبوی چند و مطهره از برای وضو و پرده پشمین و چیزی
دیگر پیراهنی سنبلانی بچهار درم بخریدم و مقنعه به چهار درم بخریدم و بحنی و فرش
و سازه و حصیری هجری و آسیابی و مجمر برای شیر و سبوی پس ابوبکر گفت
از آن متاع بعضی من برگرفتم و بعضی سلمان و بعضی بلال و پیش رسول آوردیم
و رسول علیه السلام در حجره ام سلمه بود چون نگریست بگریست و سر سوی
آسمان کرد و گفت اللهم بارک لقوم اکثر آنیتهم الخزف بار خدایا برکت کن
قومی را که بیشترین آوانی ایشان سفالست اللهم بارک لآل محمد فی جهازهم
بار خدایا برکت کن آل محمد را در جهاز ایشان و باقی درم را به ام سلمه داد و گفت
نگاه دار تا به وقت حاجت امیر المومنین علی علیه السلام رفت از اینجا و یک ماه
توقف کرد و همه دل مشتاق و متعلق آن کار و لکن شرم میداشت و هر وقت
که رسول علیه السلام او را دیدی بخلوت گفتی یا علی میدانی که من بهترین زنان جهان را
بتو دادم مبارکت باد و چون یک ماه بر این برآمد عقیل گفت ای برادر چه
فاطمه را بخانه نمیخواهی تا چشم ما روشن شود به اجتماع شما علی گفت ای برادر دانسته
که رغبت من از این بیش است و لیکن شرم مانع است گفت بیا تا برویم و این حدیث
با رسول علیه السلام بگوییم برخاستند و برفتند در راه ام ایمن را دیدند مولاة
رسول علیه السلام گفت کجا میروید گفتند پیش رسول میرویم باین حاجت گفت شما

بسلامت باز گردید بلکه چه شی باشد که بر زبان شما راست آید تا بگویم اگر رفت به
نزدیک ام سلمه و این حدیث وی گفت او کس فرستاد و زنان رسول علیه السلام
را حاضر کرد چون رسول در آمد پرسید که از برای چه جمع شده اید گفتند یا رسول الله
از برای کاری که اگر خدیجه علیها السلام در حیوة بودی چشم وی بدان روشن شدی
رسول علیه السلام چون نام خدیجه بشنید بگریست آنگه گفت آه خدیجه کجا باشد
تصدیق کرد مرا آنگه که تکذیب کردند و انیس من بود آنگه که مردمان مرا وحشت
کردند و قوت داد مرا او دین خدا را و مواسات و مساعدت کرد با من بنفس و
مال خود و مادر و خدای مرا فرمود تا او را بشارت دهم بخانه در بهشت از زمرد
سبز زنان گفتند یا رسول الله هر چه تو گفتی از خدیجه علیها السلام همچنین است جز از
این مدت که او به رحمت خدای پیوست و خدای ما را و وی خشنود کناد یا رسول الله
برادر و پسر عم تو میخواهد که فاطمه علیها السلام را به وی دهی رسول علیه السلام فرمود چرا
وی بخفت این حدیث گفتند یا رسول الله وی را حیا مانع شد رسول علیه السلام
فرمود که ای ام ایمن وی را بخوان او رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را بخواند
و علی علیه السلام منتظر نشسته بود تا جواب چه آید ام ایمن آمد و گفت یا علی رسول خدای
ترا میخواند علی علیه السلام برخواست و پیش رسول صلوات الله علیه رفت و شرم زده
نشست و سر در زمین افکند رسول علیه السلام فرمود که ای علی میخواهی تا خفت ترا به
تو دهم گفت بلی یا رسول الله گفت اجبناك كرامة امشب یا فردا شب
ان شاء الله تعالی آنگه ام ایمن ام سلمه را گفت آن درهمهای فاطمه که ترا دادم بیار
بیاورد از آنجا مشتی برگرفت و به علی داد و گفت بدین روغن گاو و خرما و پنیر
بخر رفت و بخرید و مشتی دیگر برداشت و عمر را داد و گفت بدین جامه و طیب بخر
رفت و بخرید سعد معاذ آمد و دو گوسفند و گاو و دو شتر آورد سعد بن الربیع آمد و پنج
گوسفند آورد و دو شتر سعید بن خیثمه آمد و دو شتر آورد ابو ایوب انصاری
آمد گوسفندی و خرواری خرما آورد و خارجه بن زید شتری آورد و گاوی و چهار

کوسفند

گوسفند عبد الرحمن عوف پنج خروار خرما آورد عثمان بن عفان آمد و پنج خروار
خرما و هشت گوسفند آورد و مشکی روغن گاو و هر کس از صحابه آمدند و هدیه آوردند
و رسول علیه السلام همه بپذیرفت و عوض هدیهای آن را رسول فرمود که آنچه
گندم بود نان آن را آرد کردند و هر کس از صحابه بعضی از آن بیاوردند و آرد کرده
نان بپختند و علی علیه السلام را گفت امشب مرا و ترا به آن مشغول می باید بود که
گاوان و گوسفندان و شتران را بکشیم امیر المومنین علی علیه السلام
میکشت و پوست می کند رسول علیه السلام آن را پاره میکرد و چون روز شد
تمام کرده بودند امیر المومنین علی علیه السلام گفت بر دست رسول از خون هم
چون روز شد رسول علیه السلام کس فرستاد و صحابه را بخواند و گفت امروز روز
خرمی و زفاف فاطمه است مرا یاری دهید به تن خود و مال خود تا ولیمه علی بسازیم
صحابه همه جمع شدند و دیگها بر بار نهادند و آتش کردند و گروهی گوشت پاره میکردند
و گروهی گوشت می شستند و گروهی آتش میکردند رسول علیه السلام چون چنان
بدید گفت اللهم اعنهم طاعتك علی و لا تولهم من جهد
و لا تخلهم من فضلك و چون یکساعت از روز بگذشت همه طبخها
ساخته بودند و طعامها مستعد کرده رسول علی علیه السلام را گفت برخیز و جمع
مهاجر و انصار را و اهل مدینه را حاضر کن و هیچکس را در مدینه رها مکن و همه را
بخوان از مردان و زنان و کودکان و موالی و بنده گان علی علیه السلام گفت چگونه
کنم که این قوم پراکنده اند بعضی در شهر اند و بعضی در بیرون شهر در کشت زارها و در نخلستانها
من چگونه برسم به ایشان همه گفت یا علی تو برو بر بام این خانه و آواز ده و بگوی که
یا ایها الناس اجیبوا رسول الله ای مردمان اجابت کنید رسول
خدای را که خدای آواز ترا بگوش ایشان برساند و اگر چه بهری بمشرق و
بهری بمغرب باشند از کرامت من بر خدای همچنانکه آواز ابراهیم چون خلق را
بحج دعوت کرد بگوش همه خلایق رسانید چنانکه گفت اذن فی الناس بالحج

علی علیه السلام بر بام سرای رفت و آواز داد خدای تعالی آواز او را بگوش آنکه
در مدینه و خارج مدینه بودند برسانید تا همه جواب دادند و گفتند
لبیک لبیک یا داعی النبی وسعدیک و مردم سر در نهادند و
شتابان می آمدند رسول علیه السلام امر نمود تا در مسجد نطعها بیفکندند و طبقها
بیاوردند و مردمان را وا داشتند تا در بیست سی کس بنشستند که طعام بخوردند از
مردمان کوچک و بزرگ و پیر و جوان الا که از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هم
که خواست طعام برداشت و طعام بسیار بماند از برکت رسول علیه السلم که مردم سه
روز بماندند و طعام بخوردند روز سیوم هیچ طعام نماند جز گوسفند ابو ایوب
گفت یا رسول الله این گوسفند را چه افتاده است که روی خشم گرفته اندر ای
انکه سنخریست با گوشتش حرام است والله که من خبر این نداشتم والا فدا کردم
رسول علیه السلم گفت یا ابا ایوب دانکه علی علیه السلام خواست تا او را بکشد
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت او را از آن نگهدار که او را بشان و کاری خواهد بود
آنکه زید بن جبیر انصاری را بخواند تا آن گوسفند را بکشت و گوشتش بپخت پس
فرمود که این گوسفند را پاره پاره مکن و استخوانهاش مشکن چنان کردند رسول علیه
السلام فرمود تا استخوانها را همه جمع کردند و در پوست نهادند رسول علیه السلام
دعا کرد تا خدای آن گوسفند را زنده کرد انگه جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
خدای تعالی میفرماید که اگر امروز از من بخواهی که دنیا را از مشرق تا مغرب و سهل و
جبل و بر و بحر زایل کنم بکنم و اگر خواهی هر چه که گذشته است از آدم از بزرگی
و بزرگواری این نا همار رسول علیه السلم فرمود طالب احیای این گوسفندم تا هم
تا به ابا ایوب دهم که درویش است خدای تعالی آن گوسفند را زنده کرد انگه
و رسول علیه السلام آن را به ابو ایوب داد و خدای تعالی ابو ایوب را از آن گوسفند
نسل بسیار داد و برکت بی شمار مسلمانان چون آن دیدند بعضی ایشان بر آن
شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ایوب بنگر تا گوسفند ما حال است ابو ایوب

گفت یا رسول اله

گفت یا رسول الله والله که همانست چه گوسفند من یک چشم سیاه و یک چشم ازرق
داشت و این همانست و خدای تعالی شیر او را سبب شفای بیماران کرد
تا هر بیماری که از آن بخورد شفا یابد و تندرست شود و آن گوسفند را ام دهان
مدینه میخواندندی و عبدالرحمن عوف درین معنی بیتی چند گفت در کشتن
و پختن این گوسفند را و استخوان او نا شکستن و خلقی بسیار از آن طعام سیر
شدن و آن استخوانها را در پوست نهادن و دعا کردن رسول علیه السلام و
زنده شدن آن را نظم کرده و بیتی دو سه از آن جمله اینست ابیات

بآیات اثبات العظیم اجود ◦ دعجل له فیها مناک بمهود ◦ فخلا بازدهم دعا به
ولم یک من رب السما بعید ◦ فحیا له ذو العرش والله قادر ◦ فعاد کحال الشاة
بعید

عثمان بن عفان از رسول علیه السلام پرسید که چه دعا کردی که
خدای تعالی این گوسفند را زنده کرد ابن گفت گفتم الهی انت خلقتها و انت
افنیتها وانت قادر علی اعادتها فاحیها یا حی لا اله الا انت چون مردم
متفرق شدند رسول علیه السلام ام السلمه را بخواند و ام ایمن و سوده و حفصه را و
زنان مهاجر و انصار را و گفت به کار فاطمه قیام کنید و او را بیارایید
عایشه گفت و ام ایمن که چون ما نزدیک شدیم فاطمه را تا او را بیاراییم نوری دیدیم
از میان دو چشم او تابان چون نور آفتاب و جمالی و حسنی دیدیم که مثل آن ندیده
بودیم بنشستیم و او را آراستن و بی قیاس بودیم و آن جامهای خدیجه را درویش را بیاوردیم
و در وی پوشانیدیم و آن طیب که خریده بودند برو کردیم او گفت مرا پاره طیب است
آن را بیارم برفت و پاره گلاب آورد که مانند آن ندیده بودیم و چیزی دیگر آورد
مانند ریحان مرغ لطیف تر هزار بار از مشک و خوشبوتر ام السلمه گفت
این چیست یا فاطمه گفت رسول الله گفت این آب عرق رسول است که در وقت کرما از او
در آمدی من او را بگرفتمی و در جای جمع میکردم و اما این رنگ مردی نزدیک
پدرم آمدی که او را دحیه الکلبی گفتندی چون برخواستی از او چیزها بیفتادی و من بر

گرفتمی امروز که مرا کرامت پیش آوردم رسول علیه السلام این سخن بشنید گفت
یا بنیه آن دحیه الکلبی بود جبرئیل علیه السلام بود ولکن خنک تر آنکه طیب تو
از جبرئیل علیه السلام است و عرق پیشانی سید المرسلین آنکه گفت این عجب است
که خدای تعالی او را از میوه بهشت آورده روزی جبرئیل امین علیه السلام مرا [illegible]
و سیبی آورد از بهشت و گفت این سیب را بخور و با اهلیت مواقعه کن که خدای
تعالی ترا روزی خواهد کرد پس نه زنان اولین و آخرین من آن سیب بخوردم و با
خدیجه علیها السلام خلوت کردم به فاطمه بار گرفت او حوراء انسی است و اصل و
از بهشت عنبر سرشت و مرجع او بهشت خواهد بود امیر المومنین علی علیه السلم
گفت من عازم دیگر روز رسول علیه السلم رفتم رسول علیه السلم استغفار و تسبیح میکرد
مرا گفت ای علی سازی که میباید کرد بکن که امشب اهل ترا بخانه تو خواهند آورد گفت
من بخانه رفتم و پاره ریگ نرم سا آوردم و بگستردم انجا و چوبی فرا گرفتم و از این
دیوار بدان دیوار بنهادم که جامه بروی می افگند و پوست گوسپندی بود بیاوردم
و مخده از لیف خرما بود بنهادم و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه بخانه من نقل کردند رسول
علیه السلم اسمای بنت عمیس را فرستاد به دختران عبد المطلب و زنان مهاجر و انصار
و گفت ایشان را از من سلام رسانید و بگویید که رسول علیه السلام میگوید
که امشب فاطمه علیها السلام بخانه شوهر میرود حاضر آیید رسول علیه السلام نماز شام
و خفتن کرد و بخانه آمد و آن زنان جمله حاضر آمدند ایشان را گفت امشب
در صحبت فاطمه بروید و او را بخانه علی علیه السلام برید و خرمی کنید و رجز خوانید
و دف زنید و فحش مگویید و چیزی که خدای نپسندد و تکبیر و تمجید خدای گویید
ایشان پایه نهادند و فاطمه را بیاراستند و حلی که او را بود از میراث خدیجه علیها السلام
بروی کردند و چادر در سر او گرفتند و از بهشت هفتاد حور العین آمدند و گرد
گرد او بایستادند و می گفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهل بیته علی الله جاء اکرمی
اند محمد و آل محمد و اهل بیت او نزد خدای تعالی جابر بن عبد الله انصاری گفت که رسول [illegible]

دربستند و با شتر شهبا رزرین کردند و او را برنشاندند و سلمان را فرمود
تا عنان او را گرفت و رسول خدای با ایشان برفت و اهل بیت رسول از حمزه
و عقیل و جعفر رضی الله عنهم از پیش می رفتند با سلاح و دو رو و ابن جابر بن
عبد الله انصاری آنکه جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته در صحبت ایشان
بود و میکائیل با هفتاد هزار فرشته و زنان رسول علیه السلم در پیش می رفتند
و رجز می گفتند اولین کسی از ایشان که رجز گفت ام سلمه بود و میگفت

سرن بعون الله جاراتی   واشکرنه فی کل حالاتی   واذکرن ما انعم رب العلی
من کشف مکروه و آفاتی   فقد هدانا بعد کفر وقد   انعشنا رب السموات
وسرن مع خیر النساء الوری   تفدی بعماتی وخالاتی   یا بنت من فضله ذی العلی
بالوحی منه والرسالاتی
ام سلمه بگفت اول و زنان می گفتند رسول علیه السلام
چون این بشنید خوشدل شد و خدای را شکر کرد و او را دعا کرد عایشه پیش
آمد و این رجز بگفت
یا نسوة استرن بالمعاجر   واذکرن رب
الناس اذ یخصنا   بدینه مع کل عبد شاکر   فالحمد لله علی افضاله   والشکر
لله العزیز القادر   سرن بها فالله اعلی ذکرها   وخصها منه بطهر طاهر
و زنان دیگر مخمس بیت اول باز می گفتند و چون عایشه خاموش شد حفصه
آغاز کرد و این رجز بگفت
فاطمة خیر نساء البشر   ومن لها
وجه کوجه القمر   فضلک الله علی کل الوری   بفضل من خص بآی الزمر
زوجک الله فتی فاضلا   اعنی علیا خیر من فی الحضر   فسرن جاراتی بها فانها
کریمة بنت عظیم الخطر   اعنی النبی المصطفی محمدا   اکرم مبعوث اتی بالسور
آنکه سعد بن معاذ پیش آمد عبد الاشهل و این رجز میخواند   قول فلا حجة
فیه   واذکر الخیر وابدیه   محمد خیر بنی آدم   ما فیه من کبر ولا تیه
بفضله عرفنا رشدنا   فالله خیر یجازیه   فالشکر لله وسبحانه   سبحانه
جل بلا شک ایادیه   نحن الذین اختارنا ربنا   من بین الخلق نوالیه ونفدیه

الدین باپیمانها ونقیع الکفر وتخشیه صیوبحانی فاپسموا اولی اولها
ارضیه وارجی الفرا بعضاله من خالق الخلق ومنشیه فنحن مع بنت
نبی الهدی ذی الشرف قد مکنت فیه فی ذروة شامخ اصلها
فاری شیشها بدابیت انگه تکبیر کرد و زنان با وی تکبیر کردند و چون به در
سرای رسیدند مردان برگشتند و زنان در سرای شدند و اشعار میخواندند و دف
میزدند و رسول علیه السلام در سرای دیگر شد و علی علیه السلام در مسجد بود رسول
کس فرستاد و او را بخواند پیش رسول آمد سر در پیش افکنده از فرط حیا رسول او
را در پهلوی خود بنشاند و ام ایمن را گفت برو فاطمه را بیار او بیامد و گفت صبی
رسول الله رسول خدای را اجابت کن فاطمه و نمود و پیش رسول گریست گفت
علی علیه السلام فاطمه گفت واحیاآه چگونه آیم که مردی دیگر با دست ام
گفت تن و جانم فدای تو باد در یگانه … شوهر تو … عم تست … و دیگر
مرد … تو … انگه دستش او بگرفت او می شد شرم زده چون پیش
رسول علیه السلام آمد بگریست رسول علیه السلام او را بر ران راست خود نشاند
و در بر گرفت و گفت ای جان پدر گریه مکن که این هنگام فرح و شادیست انگه
دست علی را بگرفت و دست فاطمه را در دست او نهاد و گفت بگیر که تو سزاوار اوی
مردی نعم الختن ونعم الاخ ونعم المصاحب لی وانت انگه گفت …
… مرحبا به دو دریا که بهم رسیدند و دو ستاره که بهم پیوستند
انگه فاطمه را گفت پیش او چون پرستاره باش تا او ترا چون بنده باشد انگه بعلی
گفت نیک رفیقست ترا زن تو و فاطمه را گفت نیک شوهریست شوهر تو انگه گفت
بارک الله علیکما واسعد جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب انگه بیرون آمد و در فرا
کرد و عصا در دست گرفت و گفت طهرکما انا سلم لمن سالمکما وحرب لمن
حاربکما استودعکما الله واستخلفه علیکما خدای تو پاک کرداند شما را و دل
شما را من بصلحم با انکه با شما بصلح است و بجنگم با انکه با شما بجنگ است

شما را به خدای میسپارم انگه زنان را گفت باز گردید که رحمت خدای بر شما باد
و زنان برفتند جمله رسول علیه السلام باز گردید یک زن بر فاطمه علیها السلام
بود و نمیرفت رسول فرمود که این کیست که نمیرود گفت من اسمای بنت عمیسم
گفت چرا نمیروی گفت یا رسول الله تا وصیت خدیجه بجای آرم گفت آن چه
وصیت بود گفت روزی نزدیک خدیجه حاضر بودم فاطمه پیش او بود
در او نگریست و بگریست گفتم برای چه گریه میکنی که انچه خدای تعالی ترا داده است
هیچکس را نداده گفت چنین است و خدای را بر آن شکر میکنم و لیکن اندیشه
من از آنست که من با پیش خدای شوم و فاطمه تنها ماند و در وقت انکه او را به شوهر دهند
کسی نباشد که تعهد او کند و پیش او باشد وصیت میکنم ترا و سوگند
میدهم بر تو به خدای عز و جل که اگر تو در حیات باشی تیمار فاطمه را نگهداری رسول علیه
السلام بگریست و او را دعا کرد و گفت اللهم استر اسماء واحفظها فی لیلها
ونهارها واسترها فی دنیاها وآخرتها واقض لها حاجتها انگه گفت یا اسما
نیکو اندیشه کردی سه روز با فاطمه پیش و با پیش تا او تنها نباشد چون
رسول علیه السلام برفت فاطمه چراغ خاموش کرد از شرم اسما گفت خدای بینی
نور از روی فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بتافت که خانه روشن شد
علی فرمود من در وی نگاه کردم مرا هستی بگرفت از انکه فاطمه نیک مانند بود
رسول به روی و قامت و روش و شمایل و اشارات اسما گفت به گوشه خانه
بنشستم علی گفت یا بنت رسول الله مرا دستوری ده تا وضو کنم ازم فاطمه گفت
صواب باشد و فاطمه نیز برخواست و در پی او بایستاد و نماز میکردند تا صبح
برآمد چون روز شد رسول بیامد و در بزد در زدنی نرمی و گفت السلام علیکم ادخل
رحمکم الله اسما گفت برخواستم و در بگشادم و ایشان از سر وی بدادند در زیر
یک گلیم بودند چون رسول علیه السلام در آمد خواستند تا برخیزند رسول سوگند داد
مر ایشان را که بر حال خود باشید انگه پای در برابر ایشان نشست و پایهای

مبارک خود در میان ایشان گرد بکشادی پس را علی علیه السلام در بر گرفت و
بکجا برا فاطمه علیها السلام انگاه علی را گفت چگونه یافتی اهلت را گفت
نعم العون هی علی طاعة الله چنانکه یاری دهد او بر طاعت خدای فاطمه را نیز پرسید
همین جواب داد انگه پس علی را گفت کوزه آب بیار بیاورد رسول علیه السلام اباتی
از قرآن آنجا خواند و باد در دمید و علی را گفت بپوش بنشین رسول همچنان
کرد رسول علیه السلام آن آب را بر روی و سینه علی بریخت و گفت اذهب الله
عنک الرجس وطهرک تطهیرا انگه بار دیگر آب بخواست و آیاتی از قرآن
بر وی خواند و باد در دمید و فاطمه را گفت بپوش و با وی رها کن چنان کرد رسول
علیه السلام آن باقی آب را بر روی فاطمه ریخت و گفت اذهب الله عنک
الرجس وطهرک تطهیرا انگه ایشان را دعا کرد و بیرون آمد و کمان برد که
ایشان در شب همچنان با یکدیگر خفته بودند جبرئیل علیه السلام آمد و او را
از کار ایشان خبر داد و این آیه آورد که تتجافی جنوبهم عن
المضاجع الاخر روز دیگر رسول علیه السلام نزد ایشان رفت مرعلی را
در گوشه دید نشسته دست ایشان بگرفت و بیاورد ایشان را و بر مهدی از
آن خدیجه بنشاند و گفت باید که هیچکی باشید خدیجه را ای انگه فاطمه را دوست
داشتی از دیگر دختران حلی و متاعی که داشت برای فاطمه نهاد چه او کهتر بود
و او را دو دختری دیگر بود زینب و رقیه مرد و را در حیات خود به شوهر داده بود در مکه
رقیه را به عتبه بن ابی لهب داده بود و زینب را به ابو العاص بن ربیع و رسول
علیه السلام شب دیگر نزدیک ایشان آمد چون شب خفته شدند و هیچکی بی
بگو زنده‌ور رسول علیه السلام ایشان را بخواند پس رو به مسجد آمد و نماز
میکرد و تا روز ایشان را دعا میکرد و در شب سوم وقت سحر بیامد و در زد
اسما در باز کرد و ایشان در زیر عبا بودند خواستند تا جدا شوند رسول علیه السلام
گفت علی حالکما انگه علی را گفت یک ساعت به مسجد رو بیرون رفت فاطمه را گفت

چگونه یابی

چگونه می یابی شوهرت را گفت چه نیکو بهترین شوهر است الا آنست که زنان
قریش مرا طعنه میزنند و میگویند پدر تو ترا به مردی داد درویش که مر او را
مال نیست رسول علیه السلام گفت ای فاطمه پدرت درویش نیست و خدای
تعالی خزاین و گنجهای زمین بر من عرضه کرد از زر و سیم من قبول نکردم و آخرت
را اختیار کردم اگر تو از آنها ای که پدرت میداند دنیا در چشم تو
حقیر و زشت آید انگه این زنان آنچه میگفتند از طریق شفقت میگفتند من ترا به مردی
داده ام که به اسلام از همه پیشتر و به علم از همه بیشتر و به حلم از همه عظیم تر به انگه
خدای تعالی ترا در آسمان به علی داد من ترا در زمین به علی دادم انگه خدای تعالی
در زمین دو مرد را اطلاع کرد و برگزید یکی را اندر تو کرد دیگری را شوهر تو گرد نیک شوهر
این شوهر تو در عصیان مکن آنچه ترا فرماید انگه ایشان را دعا کرد و گفت بار خدایا
ایشان را با یکدیگر الفتی ده و فرزندان ایشان را وارثان بهشت گردان
در نسل ایشان برکت کن و ایشان را فانی گردان که فرزندان نور اسمانها
بندگان تو باشند انگه علی علیه السلام را گفت یا ابوالحسن نعم الزوج زوجک
او از حوریان بهشت است او را از میوه بهشت آفریده اند و بدار اکن فانها
بضعة منی او پاره ای است از من انگه او را برنجاند مرا رنجانیده باشد انگه
او را شاد کردانند مرا شاد کرده باشند و خدای تعالی از خشم او خشم کرد و
از رضای او راضی شود انگه گفت یا ابوالحسن باید که فردا ترا بیم در نواز عروس
طاهر باشد فاطمه گفت یا رسول الله شرم میدارم از اسما بستی شد که خدمت
من میکند و من نمیتوانم خدمت کردن برای من خادمه فرست پس رسول علیه السلام
گفت خادمه خواهی یا از چیزی که خادمه بهتر باشد گفت آن چیست یا رسول الله گفت
هر نمازی سی و چهار بار الله اکبر بگویی و سی و سه بار الحمد و سی و سه بار تسبیح
که بر زبان صد است و در ترازو هزار یا فاطمه کس نباشد که هر بامداد و شبانگاه این
تسبیح بگوید الا که خدای تعالی او را مهمات دنیا و آخرت کفایت کند انگه رسول علیه السلام

اسما را گفت تو نیز به سلامت و جزاک الله خیرا اسما باز گشت و ایشان
تنها ماندند و امیر المومنین به فرمان و اشارت رسول علیه السلام خلوت ساخت
با فاطمه علیها السلام روز دیگر رسول در آمد و دیدار ایشان را دید و خوشدل و روشن
چشم گشت فاطمه گفت یا رسول الله آن شب که مرا اینجا آوردند زنانی دیدم که بجمال
و صورت زنان دنیا نبودند رسول علیه السلام گفت ایشان حور العین بودند
که خدای تعالی ایشان را به عروسی تو فرستاد تا کرامت ترا و کرامت شوهر ترا تماشا
کنند ایشان در این بودند که کسی آمد و گفت یا رسول الله زنان قریش تهنیت
فاطمه علیها السلام می آیند با حلیها و حلها رسول علیه السلام گفت این زنان
همین ساعت این زنان در آیند آراسته با حلیها و این دختر ایشان را بینند
باز ماند و تشویر خورد یا رب خدایا حله فرست از برای فاطمه که ایشان همه آن
دیده باشند تا این شماتت نکنند جبرئیل علیه السلام آمد و برای او حله
آورد از بهشت که قیمت او هر چه در دنیاست نرسیدی فاطمه آن حله را در پوشید و زنان
چون ایشان در آمدند آن حله را دیدند متحیر ماندند گفتند یا فاطمه این حله از کجا آوردی
که همانا در دنیا مانند این نباشد و ما ندیده ایم و نشنیده گفت هذا من
عند الله چون پاسی از شب بگذشت هر کاری که در خانه بود فاطمه را اسباب
کرد یکی در حجره بیش و گفت امیر المومنین علی علیه السلام بر سرای آمد و در
زد کسی جواب نداد آواز آسیا می آمد که میگردید و گهواره حسین علیه السلام
می جنبید عجب آمد از شکاف در نگاه کرد فاطمه را خوابیده دید آسیا میگردید
و گهواره می جنبید عجب داشت بیامد و رسول را خبر کرد رسول علیه السلام گفت اما
علمت ان الله فی الارض ملائکة موکلین بمعونة
آل محمد یعنی ندانستی که خدای را در زمین فرشتگانند موکل بمعونت آل محمد امیر
المومنین علی علیه السلام گفت که والله که هرگز دل ایشان را نیازردم و خشم ایشان را
نکردم و او هرگز بر من عاصی نشد و چیزی دیگر نکرد که رضای من در آن نبود و باشد تا به

جوار رحمت حق رفت و هرگاه در وی نگه کردم هر غم و المی که مرا بود برفت و تا او را
دیدار رفت من هرگز شادمان نبودم ابن حنبل از قصه تزویج فاطمه صلوات الله
علیها و علی ابیها و علی بعلها بود ویعبدون من
دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان
الکافر علی ربه ظهیرا وما ارسلناک
الا مبشرا و نذیرا قل ما اسئلکم علیه من
اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا
و توکل علی الحی الذی لا یموت و سبح بحمده
و کفی به بذنوب عباده خبیرا الذی خلق
السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام
ثم استوی علی العرش الرحمن فاسئل به خبیرا
و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن
انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق تعالی بیان
حال مشرکان کرد و گفت میپرستند این مشرکان بدون خدای چیزی را
که ایشان را منفعت نتواند کرد و نکند ضرر از آنکه جمادست و کافر یار
شیطانست و یار اوست بر مخالفت فرمان خدای و گفته اند معنی
اینست که کافر همیشه بر خدا ذلیل و حقیر بوده است و خوار داشته اند چنانکه
گویند فلان کسی که او را پس پشت افکنند و بدو ننگرند آنگه رسول خود را گفت
وما ارسلناک و ما ترا نفرستادیم الا بشارت دهنده و ترساننده
و کار تو اینست که کافران را از دوزخ بترسانی و مومنان را به بهشت
بشارت دهی ایشان گفتن تو نمی شنوند و متابعت تو نمی کنند بگوی
ایشان را که من از شما چیزی نمیخواهم و مزدی طمع ندارم و این دعوت را بی مال
شما می کنم که من دعوت میکنم لیکن هر کس که خواهد که از مال خود در راه رضای خدا دهد

او عفو کند و به این خدای تو اب او را جوید او را باشد که به خدای رای کرد انگه گفت
ای محمد صلوات علیه توکل و اعتماد کن بر خدای که زنده است که هرگز نمیرد
در دفع کردن شر این کافران از نفس خود و تسبیح کن خدای را به حمد و ثنای و
ستایش او و بگوی الحمد لله علی آلائه وحسن بلائه والحمد
لله علی نعمائه واحسانه وعظیم شانه کما هو اهله
ومستحقه در خبر است که چون بنده بگوید که الحمد لله کما هو
اهله فرشتگان از نوشتن باز ایستند خطاب آید که آیا چرا نمی نویسید
گویند خداوندا ما چه دانیم که حقیقت انچه تو اهل آنی از شکر تا آن را بنویسیم
خدای تعالی گوید همچنین است که او گفت بنویسید که جزای آن من دهم وکفی
به و بسنده است خدای آگاه و دانا به گناهان بندگان خود و او ایشان را
از تو کفایت کند و جزای گناه ایشان به ایشان رساند الذی
خلق السموات آن خدای که بیافرید آسمان و زمین را و آنچه در میان
آسمان و زمین است در مدت شش روز وانگه بر عرش مستوی شد او خدای
مهربان و بخشاینده است فاسئل به پس سوال از او کن که دانا و آگاه
است ترا خبر دهد از انچه پرسی از او و باء بمعنی عن باشد و گفته اند که معنی آنست
که الرحمن نامی است از نام خدای مذکور در کتب پیغمبران گذشته از کسی که عالم باشد
بدین پرسش تا ترا خبر دهد واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن گویند
ایشان را که سجده کنید مر رحمن را گویند رحمن چیست انکار اطلاق این
نام کنند بر خدای از انکه در کلام ایشان مستعمل نبود و گویند که رحمن کذاب
یمامه را شناسیم یعنی مسیلمه را او لقب خود را رحمن کرده بود انسجد لما تامرنا سجده
کنیم آن را که ما را میفرمایی به سجده کردن او و این که ایشان را فرمودند که سجده کنید
نفور و رمیدن ایشان زیادت کرد از دین و قبول حق آورده اند که چون
سفیان ثوری این خواندی سر با آسمان داشتی و گفتی الهی زادنی لک خضوعا ما زاد اعدائک

نفورا

نفورا فزود مرا خضوع و فروتنی افزود   تبارک الذی جعل
فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا
وهو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان
یذکر او اراد شکورا   وعباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما   والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما
والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان
عذابها کان غراما   انها ساءت مستقرا ومقاما
و بزرگوار است پادشاه خدای که در آسمان برجها کرد و آن دوازده برج است حمل
و ثور جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
دلو و حوت و این دوازده برج را خانهاست و منازل این هفت ستاره گردنده
که زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه و حمل و عقرب خانه مریخ است
و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت خانه مشتری
جدی و دلو خانه زحل سرطان خانه قمر اسد خانه آفتاب و این دوازده
برج دوازده منزل چون منزل ستارگان است و در آنجا آمد و شد دارند تشبیه
کرد آن را به کوشکهای عطیه عوفی گفت مراد بروج کوشکهاست که کارها
را نگاهبان و حرس از دشمنان دور باشند گفت بیانش ولو کنتم
فی بروج مشیدة ابو صالح گفت بروج ستارگان بزرگند
وجعل فیها و کرد در این آسمان چراغی یعنی آفتاب و ماه تابان و روشن
و اوست انکه گردانید شب و روز را خلفه شب و شب را خلفه روز تا هر کسی
که دینی و دنیایی او را فایت شود به شب تلافی آن کند به روز و اگر به روز فایت
شود قضای آن کند در شب شقیق گفت مردی نزدیک علی رضی الله عنه آمد و

گفت مرا دوش نماز فایت شد گفت امروز قضا کن قال الله تعالی
جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد
شکورا لمن اراد هر کس که خواهد ذکر خدای کند و شکر گوید گفته
اند که معنی اینست که خدای تعالی شب و روز را متعاقب گردانید برای کسی که
خواهد تا نظر کند و بداند که این روز را گردانیده‌اند و میبایدش نقل
کننده از حالی بحالی یا خواهد که شکر کند مر خدای را بر توالی و تتابع
نعمتش و آن است که روز می آید تا طلب روزی و معاش خود کنند و شب
می آورد تا ساکن شوید و آرام گیرید و بیاسایید و به آسایش مشغول
شوید انگه وصف بندگان خدای کرد و گفت بندگان خدای آنانند که
در زمین با وقار و آرام و سکون روند با تواضع و خشوع نه بر سبیل تجبر و تکبر
و خیلا و چون جاهلان با ایشان خطاب کنند ایشان گویند سلامت
باد از شما مجاهد گفت سلامت باد شما را از وزر و وبال و گفته اند که این
عبارت از متارکه است یعنی یکدیگر را گذاشتن و وداع کردن و از انجا
این را اسلام وداع خوانند یعنی ما شما را با شما بگذاشتیم و در معرض جواب
شما نمی ایستیم و خطاب جاهلان سفاهت باشد و بی ادبی ابو برزه اسلمی
روایت کرد که رسول علیه السلام گفت قومی باشند از امت من و ایشان را
هنوز نزاده اند پس از این خواهند بود گویی که من می بینم و ایشان را
می بینم مر ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند ایشان
نصیحت کننده یکدیگر باشند و آنچه دارند بر یکدیگر بخشند دل دارند و نور خدای
روند در میان مردمان بر خفیه و تقیه روند از مردمان پوشیده و کناره گرفته
مردم از ایشان بسلامت و صابر و حلیم باشند و دلهای ایشان در
خدای بود و مسجدها را به نماز آبادان کرده اند بر کوچکان رحمت کنند و
بزرگان حرمت دارند و با یکدیگر مواسات کنند توانگران ایشان را

درویشان

درویشان بذل کنند و بزرگ ایشان بر ضعیف ایشان رحمت کند و بیمار
پرسیدن بر پای دارند و از پس جنازها روند و در میان انکه رسول این سخن می
گفت یکی از آن حاضران میگفت یا رسول الله بر بنده و ار فی کنند گفت کلام
ایشان را بنده و بنا شد ایشان خدمت بنفس خود کنند و ایشان
بر خدای ازان گرامی تر باشند که دنیا بر ایشان کند انگه رسول این آیه
بخواند وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
حسن بصری چون این روایت بخواندی گفتی که این صفت روز ایشانست
و صفت شب ایشان اینست والذین یبیتون لربهم سجدا و
قیاما در روز با مردمان چنین معامله کنند و معاشرت چون شب در
آید بخدمت خدای خود چنین قیام کنند که همه شب در نماز باشند
گاهی در قیام و گاهی در سجود عبدالله عباس گفت هر که او در شب دو رکعت
نماز کند یا بیشتر از جمله آنان باشد که داخلند درین آیه و از جمله مبایت
کنندگان باشد و بعضی گفته اند مراد نماز شام و خفتنست والذین
یقولون و آنان که گویند بر سبیل تضرع و خشوع بار خدایا عذاب دوزخ را از
ما بگردان که عذاب دوزخ هلاکت دائم و لازم باشد حسن بصری گفت غرم
اگرچه الحاح کنند و ملازم باشند آخر هم مفارقت کنند اما دوزخ غرمی است
که هیچ نوع مفارقت نکند محمد بن کعب گفت خدای تعالی با کافران انواع نعمت
کرد و شکر آن نگذاردند بر ایشان غرامت کرد و عذاب دوزخ را غرم ایشان
کرد و دوزخ بد جای قراری و مقام گردانست دوزخیان را
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین
ذلک قواما والذین لا یدعون مع الله الها اخر و لا
یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و
من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب

یوم القیامة و یخلد فیه مهانا الا من تاب
و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما
و آنان که چون نفقه کنند اسراف نکنند و بسیار تنگ نگیرند نفقه را بر خود و بر
عیال خود و بعضی از مفسران گفته اند اسراف نفقه کردن آن باشد که در معصیت
صرف کنند اگرچه اندک باشد و اقتار منع حق خدای بود و این قول عبد الله عباس
است و بعضی گفته اند که اسراف آن باشد که تغییر کنند صفت مومنان است
که ایشان میان کوشش دارند نه اسراف کنند و نه تقتیر عیال را گرسنه
و برهنه بگذارند و چندان نیز خرج نکنند که مردمان گویند او مسرف است تا
گفت ایشان آنانند که کسب از حلال کنند و نفقه میانه کنند و آنچه فاضل آید
تقدیم کنند برای آخرت از پیش فرستند زید بن ابی حبیب در وصف اصحاب
رسول علیه السلم گفت ایشان طعام بلذت و شهوت نخورند و جامه از برای
جمال و زینت نپوشند و از طعام بسد جوع قناعت کنند چندانکه ایشان را
قوت عبادت باشد و از لباس چندانکه عورت بپوشد باشد و سرما و گرما
باز دارد و الذین لا یدعون و آنان که با خدای دیگر نخوانند دون خدای را
بپرسید عبد الله مسعود گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که کدام گناه
عظیم ترست گفت آنکه با خدای انباز گیرند و او آفریدگار خلق است گفتم پس
کدام گفت آنکه فرزند را بکشد از ترس درویشی گفتم پس کدام گفت آنکه
با زن همسایه زنا کند خدای تعالی این آیه فرستاد به تصدیق او و لا
یقتلون النفس التی و نکشند نفس را که حرام کرده است خدای کشتن او
مگر بحق یعنی در قصاص و حدود و لا یزنون و زنا نکنند تمام حسبکم ترس
را گفت بگذار تا زنا نکنی که اولش مخافت است و آخرش پشیمانی و ندامت
و من یفعل ذلک و هر که این بکند که گفته شد به جزای آن اثام رسد

و نزدیکی این تپیده ابو امامه باهلی گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت
اگر سنگی گران از کنار دوزخ در دوزخ اندازند هفتاد سال فرو رود و به قعر دوزخ
نرسد ابو امامه گفت این مدت بغی و آثام رسد ما گفتیم یا رسول الله غی و اثام چیست
گفت آنکه خدای میگوید فسوف یلقون غیا و قوله یلق اثاما
عبد الله عمر گفت اثام نام وادیست در دوزخ ابو عبیده گفت اثام عقوبت
اثم است یضاعف له العذاب او را عذاب افزون کنند
روز قیامت در دوزخ جاوید بماند ذلیل و حقیر انگه استثنا کرد و گفت
الا آنکس که توبه کند از گناه و ایمان آورد و از پس ترک عبادات شرع بجای
آورد عبد الله عباس گفت دو سال در عهد رسول ما این آیه میخواندیم از پس دو
سال این آیه آمد الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا
رسول علیه السلام به هیچ خبر چنان خرم نشد که بدین آیه و قوله انا فتحنا
لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر فاولئک یبدل الله ایشان آنانند که خدای
تعالی سیئات ایشان را بحسنات مبدل کرد قبایح شرک بمحاسن
اهل اسلام بدل کند چون اسلام آورند و به قتل مومنان قتل مشرکان
و بزنا عفت و احصان بعضی گفته اند معنی آنست که سیئاتی که در اسلام
کرده باشند به حسنات بدل کنند چون توبه کنند ابو هریره گفت که رسول
علیه السلام روزی گفت روز قیامت جماعتی کنند که آرزو کنند که
کاشکی سیئات ایشان به حسنات بدل کنند ابو ذر غفاری روایت کرد
که رسول علیه السلام گفت روز قیامت بنده را در عرصات قیامت آرند
و صحیفه او به دست او دهند و در آن صحیفه که گناهان صغیره باشد بنویسد
و از گناهان کبیره خود نبیند چون همه بخواند گناه بسیار بیند گوید که هر آن گناهان
که من می‌بینم او را گویند که آن را به حسنات بدل کردند رسول علیه السلام

حدیث میکرد و از خرمی میخندید چنانکه دندانهای مبارک او در اثر دهان میدیدند
عبد الرحمن جبیر میگفت مردی بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چه
گویی مردی را که هیچ گناه نماند که نکرده باین راه حاجیان که رفتندی و آمدندی را بزن
زدی او را توبه باشد گفت این مرد مسلمان شده و گوینده کلمه شهادتین باشد
و مومن باشد و خیرات کند رسول علیه السلام گفت بلی او را توبه باشد و هم
گناهان او را بدل کنند بخیرات مرد شاد شد و گفت الله اکبر الله اکبر
و تا آفتاب فرو شدن تکبیر میکرد در خبر است که یک روز سایل
آمد و از رسول علیه السلام چیزی خواست رسول فرمود که بنشین تا خدای
تعالی چیزی برساند در حال مردی آمد و کیسه پیش رسول علیه السلام نهاد و گفت
رسول الله این چهارصد دینار است بر گیر و به مستحق ده رسول علیه السلام هم
سایل را گفت بگیر که این چهارصد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درست
دینار نیست رسول را خشم گرفت و گفت لا تکذبنی فان الله صدقنی
بر دروغ زن مگوی که خدای مرا راستگو کرده است آنگه سر کیسه بگشادند
بر شمردند چهارصد دینار بود مرد در عجب ماند و گفت یا رسول الله بخدایی که ترا
بحق بخلقان فرستاد که من درم درین کیسه کرده بودم گفت راست میگویی
چون بر زبان من چهارصد دینار آمده بود حق تعالی درم را به دینار مبدل کرد
اینجا اشارتیست و در آن اشارت بشارتی که اگر خدای تعالی بواسطت
گفتار رسول علیه السلام درم را در کیسه زر گرداند چه عجب باشد اگر که از
برای موافقت گفتار خود گفت فاولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات سیئات را بحسنات در صحیفه گردانند وکان الله
غفورا رحیما و خدای آمرزنده و مهربانست ومن
تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا
والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا

کراما والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا
علیها صما وعمیانا والذین یقولون ربنا هب
لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا
للمتقین اماما اولئک یجزون الغرفة بما
صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما خالدین
فیها حسنت مستقرا ومقاما قل ما یعبؤا
بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم
فسوف یکون لزاما و هر که توبه کند و عمل صالح کند
او با خدای رجوع کرده است و به او گریخته یعنی ترک معاصی کرده و در عمل
صالح شروع کرده او به خدای گشته است و با ثواب او آمده و بازگشتی نیکو
داشته باشد و آنان که ایشان حاضر نباشند به مجالس فساق که در آنجا بفسق
و فجور مشغول باشند و از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده اند
که مراد به زور سرود گفتن و سماع کردن باشد علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت
گواهی به دروغ است مجاهد گفت عید مشرکان است دلیل قول آنان که گفته اند
غنا و سرود و مزامیر در زور داخل است آنست که از رسول علیه السلام روایت
کرده اند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید کجا اند آنان که خویشتن را
منزه داشته اند و استماع خود را از لهو و مزامیر شیطان ایشان را در صحن
مشک برید آنگه فرشتگان را گوید که بشنوانید بدیشان که مرا حمد کنند و بگوی
ایشان را که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و اصل زور آراستن چیزی باشد بظاهر که در باطن بر خلاف آن باشد و
باطل بصورت نمودن واذا مروا باللغو چون بگذرند بلغو کرام وار بگذرند
مقاتل گفت ار گفتار دشنام بشنوند اعراض کنند و روی بگردانند
بایشان واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه کلبی گفت مراد بلغو

معاصی است یعنی چون به اهل لهو و معاصی بگذرند کام بر گرفته بگذرند و به شتاب
روند و نفس خود را از ایشان دور دارند از آنکه توقف کنند و با ایشان در آن کار
شروع کنند از بسم بن مسعود نقل است که عبدالله مسعود جایی بگذشت
که قومی به لهو مشغول بودند از آنجا به شتاب بگذشت رسول علیه السلام گفت
ابن ام عبد صبح کرد و شام کرد که مسعود بزرگوار گشت وَالَّذِينَ إِذَا
ذُكِّرُوا و آنان که چون پند داده شوند ایشان را آیات خدائی را در
وی در نیفتند بر آن در حالی که کران و کوران باشند
یعنی چون ایشان را وعظ گویند به آیات قرآن و مواعظ دهند
آن ایشان از حرصی که دارند بر استماع قرآن بسر در آیند و به گوشها یاد
گیرند از آن شنوند و به چشمها نگاه دارند و آن را بشنوند چون کافران که از
شنیدن و دیدن حق کور و کر باشند پس مراد از آیه نفی کوری و کری است
از ایشان نه نفی خرد و حرص وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنان که گویند بار خدا
ما را عطا ده و ببخش از زنان ما و فرزندان ما آنچه چشم ما بدان روشن باشد
و ما از ایشان خوشدل و شاد باشیم عبدالله عباس گفت این
فرزندی باشد که مر پدر را بیند که به نوشتن فقه و تحصیل علم دین
مشغول باشد و قرة در وضع لغت معنی خنکی و سرما باشد و این کنایه
است از شادی برای آنکه آب چشمی که از شادی آید سرد باشد و آب
که از اندوه باشد گرم وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و ما را امام و
پیشوای متقیان گردان یعنی ما را لطفی کن که ذکر متقیان رود مقدم
و پیش آهنگ ما باشیم و گفته اند معنی چنین است که ما را در سوی جنان
گردان که دیگران بما اقتدا کنند ابو بصیر گفت در پیش امام جعفر صادق
علیه السلام گفتم وجعلنا للمتقین اماما صادق علیه السلام گفت
کاری بزرگ خواستی چنین است که وَاجْعَلْ لَنَا لِلْمُؤْمِنِينَ إِمَامًا

للمتقین

برای ما از متقیان امامی و پیشوایی گردان که به وی اقتدا کنیم و این تمامت
در معنی که بعضی گفته اند که این از مقلوب کلامست یعنی وَاجْعَلِ الْمُتَّقِينَ
أَئِمَّةً لَنَا متقیان را پیشوای ما گردان آنگه گفت أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ
الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشان را پاداش دهند جایهای بلند باشد
در بهشت به آن صبری که کردند بر طاعات و ترک معاصی امام محمد
باقر علیه السلام گفت به آن صبری که کردند بر درویشی و امام ازادی در دنیا
وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا و به استقبال ایشان روند در بهشت غرفهای بهشت
تحیت و سلام و فرشتگان را ایشان سلام کنند و با ایشان تحیت
گویند که به آن خوشدل شوند و دعا کنند ایشان را به این کلمه که
حیاکم الله و گفته اند که ملکی عظیم ایشان را دهند و خلود وی با
سلامت از جمله امتثال آنکه رسول را خطاب کرده فرمود که ای محمد بگوی که خدا
هیچ مبالات نکند به شما و باک ندارد از شما و در هیچ حساب نیارد
شما را اگر نه دعای شما باشد او را یعنی آنچه شما را نزدیک او جاهی و قدری
است دعای شماست می به گفت معنی آنست که ما یصنع بکم ربی من چگونه
شما را بکار دارد اگر نه عبادت شما باشد بعضی دیگر گفته اند که معنی آنست که شما را به
نزدیک خدای منزلت به دعاست و اگر دعای شما نباشد خدای تعالی به شما
مبالات نکند و باک ندارد از آنکه شما را هلاک کند دیگری گفت معنی
آنست که خدای تعالی بندگان را گفت که من شما را بدان آفریدم که مرا به شما
حاجتی بود ولیکن از برای آن آفریدم تا از من بخواهید و دعا کنید تا شما
را اجابت کنم و حاجت شما را روا کنم و معنی آنست که گفته اند خدای تعالی هیچ
باک ندارد به شما اگر نه دعوت کردن شما بودی به اسلام و قبول
کردن شما اسلام را و شما قبول کردید و پیغمبر را دروغ داشتید پس زود باشد
که عذاب لازم شما شود در دنیا بتیغ مسلمانان در بدر یا در آخرت عبدالله

عباس پس گفت مکذب شما که خوانده بود ابن جریر گفت جزای کفر شما عذاب دایم خواهد
بود دست بعون الله

ما اینجا که در الشعرا آیت یتبعهم الغاوون و از اینجا تا آخر سوره مدنیست دویست و
بیست و شش آیه است انس بن مالک روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت
خدای تعالی مرا این سوره در از جای توریت داده و طواسین بجای انجیل و
مفصل داد مرا و پیش از آن سبع پیغمبری را نداده بود ابو امامه روایت
کرد از ابی بن کعب که رسول علیه السلام گفت هر که او سوره الشعرا بخواند خدا
تعالی او را ده مرکه به نوح ایمان آورده و انکه به وی کافر شده و بهود و شعیب
و صالح و ابراهیم و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند یا
کافر شدند او را ده حسنه بنویسند و الله اعلم و احکم بالصواب

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
طٰسٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ لَعَلَّكَ
بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ
إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ فَقَدْ كَذَّبُوا
فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
زَوْجٍ كَرِيمٍ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ابی از عبد الله عباس روایت کرد که طسم نام از نامهای
خدای تعالی است که خدای تعالی قسم به این نام کرده است و سوگند

به این خورده می یعنی گفت نام سوره است ابو روق گفت طا اشارت از نامهای
قرآن محمد بن کعب گفت طا طول خداست و سین سنای اوست و میم
ملک وست خدای تعالی قسم یاد کرده است به طول و سنا و ملک خود
محمد حنفیه از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که رسول علیه السلام
گفت طا طور سیناست و سین اسکندریه و میم مکه خدای قسم یاد کرده
به این جایگاهها و صادق علیه السلام گفت طا درخت طوبی است و سین
سدرة المنتهی و میم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سوگند به این نامها یاد
این جایگاه دگر آیات کتاب مبین هویدا و روشن یا این سوره آیات کتاب مبین
که آن لوح محفوظ است هویدا و روشن است آنچه بوده و خواهد بود کشتنی
را که آن را بیننده دارد نوشته او خواهند یا آیات قرآنست که هویدا و روشن
کننده حلال و حرام و شرایع و احکامست آنگه خطاب کرد با رسول و گفت ای
محمد دل در ایمان این کافران بسته و در غم ایشان افتاده تا بحدی که هم آنست
که تو نفس خود را هلاک کنی از آنکه ایشان ایمان نمی آرند تو خوش باش که بر تو جز
رسانیدن پیغام نیست اگر ایشان ایمان نیارند وبال آن راجع به ایشان
خواهد بود سبب نزول این آیه آن بود که رسول علیه السلام اهل مکه را دعوت
میکرد و ایمان نمی آوردند ایشان رسول علیه السلام دلتنگ می
شد و اثر رنج بروی ظاهر میگشت خدای تعالی گفت خویشتن را هلاک
خواهی کرد برای آنکه ایشان نمی آرند آنگه گفت إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ
السَّمَاءِ آيَةً ما اگر خواهیم از آسمان آیتی و معجزی فرستیم که گردنهای
ایشان برای خاضع و خاشع و ذلیل کرد و ببینی اگر خدای خواهد ایشان را
آیتی فرستد که ایشان ملجا شوند به ایمان آوردن و گفته اند که مراد به اعناق روسا
و مهتران ایشانند ابو حمزه ثمالی گفت این آیه آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان
از آسمان بیاید و در خبر اهل البیت است که آیه منادی باشد در

آخر زمان که از آسمان ندا کند الا ان الحق مع شیعة علی حق با علی است و
با شیعه او عبد الله عباس گفت آیه در ما آمد بنی امیه که دولت بنی امیه را
باشد خدای تعالی از ایشان بستاند و بیاورد که دهنهای ایشان
ذلیل و خاضع کرده ما را و در تواریخ آورده اند که چون دولت از بنی امیه
به بنی عباس افتاد منصور بنی العباس اندیشناک میبودند از بنی
امیه و ایشان را اکرام میکردند و در سراهای خود بر کرسیهای
زرین و سیمین مینشانیدند تا در ایام منصور را عم خود عبد الله علی را به
شام فرستاد او برفت و به دار الاماره شام فرود آمد پس
فرستاد و وجوه و اعیان بنی امیه را حاضر کرد فرستاد و مردار از ایشان
حاضر آمدند و همه بر کرسیهای سیمین و زرین نشستند در پایشتهای
سدیف بن میمون شاعر در آمد و این قصیده آغاز کرد اصبح
الملک ثابت الاساس بالبهالیل من بنی العباس میخواند تا به آنجا
رسید که لقد ساءنی و ساء سواسی قربها من نمارق و کراسی
انزلوها بحیث انزلها الله بدار الهوان و الاتعاس او اشارت کرد
و گفت علیکم بالکلاب ذکوبات ایشان عمودهای آهنین در نهادند
و همه را خورد و بزرگ درهم شکستند و در میان سرای افکندند آنگه فرمود تا
سماط بیاوردند و بر سینه ایشان بگستردند و هر دم را نان میدادند و بعضی از
ایشان هنوز جان نداده بودند جان میدادند و مینالیدند در زیر
آن بساط و خاص و عام برای آن گفت که مرا از اصحاب عاقبت و نیز هر
عرب را عادت است که فعل با اعاضر است اسناد کنند و مراد جمله
باشد چنانکه گویند چشمش دید گوش شنید بحقیقت خلق از
برای آنست که عیب کردن محل نگریست و بینی جای اند وَمَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ ذِكْرٍ و نیاید به ایشان نبیی را این ذکر و عظی از خدای ایشان

یعنی به این ذکر و عظی از خدای ایشان یعنی کاوان ذکر و عظی از خدای
ایشان آنکه آن ذکر را صفت کرد محدثی که هنوز قدیم نبشده الا
که ایشان از آن ذکر محدث یعنی قرآن عدول کنند و اعراض نماینده
فَقَدْ كَذَّبُوا به درستی که به دروغ داشتند آیات ما را زود بود
که به ایشان آید خبرهای آنچه ایشان به آن افسوس میکنند از بعث و
نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب آنگه رسول ذکر نعمت خود فرمود أَوَلَمْ
يَرَوْا آیا نمی بینند و نگاه نمیکنند تا چند نوع نبات نیکو و بسیار
منفعت بر دیانیدیم از زمین هر آنچه آدمی را شاید در طعام و شراب و
دارو و بهر آنچه چهارپایان را شاید بود از انواع نباتی کریم باشد
و محبوب بر مردمان برای کثرت منافعش شعبی را این آیه پرسیدند گفت
مردمان از نبات زمین اند که اصل ایشان از زمین است و در ایشان
کریم و لئیم هست هر که به ایمان و عمل صالح به بهشت شود او کریم است
و هر که به کفر و عمل بد به دوزخ رود او لئیم است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
به درستی که در این جمله که ذکر او رفت آیتی بود لا بد له و عبرتیست کسی را که
تامل کند بر وجود من و قدرت و حکمت من اما بیشتر ایشان اندیشه نمی
کنند و ایمان نمی آورند و خدای تست که عزیز و غالبست همه چیز را و با این
رحمت و بخشاینده و مهربانست و مجموع این دو صفت نشان کرامت
والعفو عند قدرة فضل من الکرم وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ
مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا
يَتَّقُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ
وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ
إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ
يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا

معکم مستمعون فأتيا فرعون فقولا انا رسول
رب العالمين أن أرسل معنا بني اسرائيل قال
الم نربك فينا وليدا ولبثت فينا من عمرك
سنين وفعلت فعلتك التي فعلت وانت من
الكافرين قال فعلتها اذا وانا من
الضالين ففررت منكم لما خفتكم
فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين
وتلك نعمة تمنها علي ان عبدت بني اسرائيل
و یاد کن ای محمد صلوات الله علیه چون ندا کرد خدای تو موسی را و گفت ای
موسی نزدیک این گروه ظالمان رو و گذار آن آی که قوم فرعون اند و ایشان
دیدند و این ندا که موسی را کرد از درخت بود چون به آتش شد و ندا این
بود انا الله رب العالمين و پس از آن موسی را گفت به این گروه
ستمکاران رو یعنی قوم فرعون و ظلم وی آن بود که بر خود به کفر و
عصیان و دیگر بر بنی اسرائیل بستم و بندگی گرفتن ایشان و
کشتن کودکان ایشان الا یتقون آیا ایشان نمی ترسند
و وقت آن نیامد که از خدای و عذاب وی حذر کنند قال رب
موسی علیه السلم بار خدایا گفت من می ترسم که ایشان مرا به دروغ دارند
و باور م ندارند ويضيق صدري و دل من تنگ شود از آنکه مرا
به دروغ زن دارند و زبان نگردد و روان نشود در سخن گفتن برای عقده
که در زبان منست فأرسل الى هرون بار خدایا جبرئیل را نزد
هرون فرست اگر صلاح میدانی و این رسالت وی را فرمای که او را
این موانع نیست و با همه ایشان را بر من گناهی هست که آن قبطی را
کشته ام خداوندا می ترسم که مرا بکشند بقصاص آن قبطی قال کلا

خدای تعالی وی را گفت از این حدیث باز ایست و این گمان مبر که کار بر
خلاف این خواهد بود کس بر تو ظفر نیابد و ترا نکشد انگاه امر کرد موسی
را و هرون را گفت شما هر دو بروید به آیات ما و معجزات ما که شما را این
حاجت باشد چون دعوی نبوت کنید و از این معانی اندیشه مکنید
که من با شما ام شنونده سخن ایشان باشم آنچه گویند شنوم و آنچه کنند
بینم و دانم و شما را فرو نگذارم یاری و یاوری شما کنم فأتيا فرعون پیش
فرعون روید و او را گویید که ما رسول خدای عالمیانیم ما را فرستاده اند
تا ترا بگوییم که دست از بنی اسرائیل بداری و ایشان را با ما فرستی و با
ما گذاری و این اسیر و بندگی از ایشان برداری گفته اند که موسی
علیه السلام گفت ایشان را با ما فرست به فلسطین بروم چهار صد سال بود
تا فرعون و قبطیان ایشان را بندگی میداشتند و گفته اند در عهد
بنی اسرائیل سیصد هزار بودند غیر از زنان و کودکان و چون خدای تعالی
موسی و هرون را بایکدیگر این رسالت فرمود ایشان متحیر آمدند و به در سرای
فرعون یکسال مقام کردند که به او رسیدند و کس سخن ایشان به فرعون
نگفت آخر بکروز دربانی سرای رفت و گفت دو مرد یکسالست که بر در سرای
می نشینند و می گویند که ما رسولان خدای جهانیم فرعون گفت در آرید هر
ایشان را تا بر نادانی بر ایشان بخندیم و گفته اند که یکسال بر در مقام کردند
کس به ایشان التفات نکرد و می گفتند که اینان مرد دیوانه اند و سخن
ایشان را اعتباری نیست تا روزی فرعون را منخره بود او را سخن میگفت
شخصی در میانه سخن گفت فلان کس هزار بار دیوانه تر است از این دو دیوانه
که مدت یکسالست که بر در اند و دعوی پیغمبری میکنند چون این سخن بشنید گونه
او بگشت و گفت چه میگویی گفت آنچه میشنوی اینک مرد بر در نه گفت در
آرید اینها را که چه کسند و چه میگویند ایشان را در آوردند رسالت و

پیغام بگذاردند فرعون در نگریست موسی علیه السلام را بشناخت چه در کنار
وی بزرگ شده بود در روی وی آورد و گفت أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا
ای آیا تو نه آنی که من ترا بپروردم و تو کودکی خرد بودی و در میان
ما سالها زندگانی کردی مفسران گفته اند سی سال بود و آنگه بکردی کار
و کردار خود که آن قبطی را بکشتی و تو از جمله کافران کافر نعمتی کردی به
من و بعبادت من و الهیت من و این قول بعضی است از آنکه وی دعوی خدایی
کرد و موسی علیه السلام منکر آن بود و آنگه فرعون روی بوی آورد و او را
ملامت کرد و گفت این حق نعمت منست و جزای تربیت من که وی را
آن بکشتی و بگریختی و اکنون در سرای من آمدی که من پیغمبرم موسی علیه
السلام از کشتن آن قبطی عذر خواست و دفع کردن نقص خویش را آن
بگفت که فرعون وی را گرده بگیرد آنگه گفت من آن فعل بکردم ندانستم که آن
مشت بر مقتل وی خواهد آمد و مرد از آن مشت که بزدم مردن و قصد کشتن
وی نکردم آن فعل که افتاد خطا افتاد و عمدا نبود چه غرض من خلاصی
بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی و این فعل چون به پیمان بود و خطا نه
به عمد بنا بر آن مستوجب ملامت نباشد و ضلالت بمعنی نسیان
آمده است چنانکه گفت أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ
إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ چون قصد من کردند
که مرا بکشند بدانکه قتل قبطی بخطا حاصل شد من بترسیدم از خود و
بگریختم چون قوت ایستادن نداشتم و از اینجاست که مثل شده است
این حدیث الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين گریختن
از آنچه طاقت آن ندارد و از سنت پیغمبرانست من چون بگریختم و رفتم
خدای مرا حکمت داد و فهم داد و علم داد و از جمله پیغمبران کرد و این جواب
آنست که فرعون گفت أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا چون این سخن

بر سبیل تحقیر و تعجب گفت که تو کودکی و کوچک بودی امروز کار تو بدینجا رسید که
گویی من پیغمبرم موسی علیه السلام گفت این چه جای تعجب است چون خدای
مرا علم و حکمت داد و از من صلاحیت دانست این شناخت جای انکار نباشد
آنگه گفت وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا در گفت این اقرار است از وی بنعمت او گفت
بلی این نعمتی است از من که تو بنی اسرائیل را بنده گرفتی و کودکان ایشان بکشتی
و با من این نکردی مفسران گفته اند که این انکار نعمت و منت است گفت این کی نعمتی
باشد که تو بازبر من منت نهی چون بنی اسرائیل بسنده کردی و
ایشان را اسیر خود میکردی و آنچه با ایشان کردی بحقیقت که با من
کردی و با هر چه با قومی بکنند از نیک و بد به وی کرده باشند بعضی گفته
اند معنی آنست که موسی گفت اگر بنی اسرائیل را نکشتی مادر و پدر من مرا پروردندی
چه نعمت باشد ترا بر من به این مادر و پدر مرا بابست کردن و ایشان را
نترسانیدن تا ایشان تربیت من قیام کردندی و گفته اند مراد بدین که جابر
است گفت نعمت یاد میکنی و جنایت فراموش میکنی به تعبد بنی اسرائیل و
بندگی گرفتن ایشان حسن بصری گفت معنی آنست که مال از بنی اسرائیل آوردی که بنی اسرائیل را
به بندگی گرفتی و مال ایشان را بستدی و مرا بدان پروردی آن نعمت نه از
مال تو بود از بنی اسرائیل بود پس این نعمت نباشد قَالَ
فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قَالَ
لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قَالَ رَبُّكُمْ وَ
رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ
الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ

مِنَ الْمَسْجُونِينَ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ
قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ
يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ چون موسی علیه السلام این
سخن بگفت فرعون باز بر سبیل سخن گفت و گفت آنکه دعوی میکنی که من رسول
خدای جهانیانم خدای جهانیان چه باشد به سؤال لفظ ما کرد ازانچ
که او اعتقاد کرده بود که معبودانی که جز او باشند جماد باشند موسی جواب
داد که بآن چیزی که بدو استدلال توان ساخت را بگذار این چیزها که شاید
و محسوسات از اجسام و اعراض خدای نیست و به خدای نشاید خدای آن
شاید که او مخالف اجسام و اعراض باشد و آن آفریننده آسمان و
زمینست و مبدع و نو آینده ایشان لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اگر شما عقل میدانید که این چیزها محدث
و محدث را از محدثی و آفریننده چاره نیست و او آفریننده و محدث
آسمان و زمینست و آنچه درمیان آسمان و زمین است فرعون چون این جواب
شنید بر سبیل تعجب و تغافل گفت آنان را که پیرامون او بودند أَلَا تَسْتَمِعُونَ
آیا می شنوید که چه میگوید و غیر مرا خدای میخواند و خدا جز من دیگری اثبات
میکند عبدالله عباس گفت که آن جماعتی که در گرد وی نشسته بودند
از اشراف قوم و ارکان او که حاضر بودند خاصگیان او بودند آنگه موسی علیه
السلام گفت بر سبیل استظهار رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ
الْأَوَّلِينَ او خدای شماست و خدای پدران گذشته شما و این را ای آن گفت
تا معلوم ایشان کند که فرعون در روزگار پدران پیش ایشان نبود تا او خدای
ایشان باشد پس خدای آنان که فرزندان ایشان باشند چون بگ
پس خدای آنان که فرزندانند خدای پیش ایشانست نه فرعون چون موسی

دوم با بدین تهور کرد فرعون او را نسبت بجنون کرد و اضافت تهور با ایشان
بر سبیل طنز و افسوس که این رسول که بشما فرستاده اند دیوانه است و عقل ندارد چون موسی
علیه السلام تهور سیوم کرد و حجت بر ایشان لازم کرد و ایدگفت خدای
شما خدای مشرق و مغربست و آنچه درمیان آنهاست اگر شما عاقلید و خرد کار می
فرمایید که با وضوح آیات و دلالات بر هستی آفریننده جهان دیگری را
خدای خواندن از عقل خارج باشد و از خرد دور درین وقت که موسی علیه السلام
این سخن گفت فرعون را جوابی نبود در خشم شد و از سر تجبر و تکبر گفت اگر تو خدا
گیری جز از من ترا در زندان کنم و از جمله زندانیان گردانم کلبی گفت برای آن او را
بزندان تهدید کرد و به قتل نکرد که زندان از کشتن سخت تر بود چه زندان او
تنگ و تاریک بود با بندهای گران و انواع عذاب موسی علیه السلام
گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ و اگر چنان باشد که من آیتی و دلیلی روشن
آورده باشم تو که دلیل باشد بر صدق دعوی من ایمان نیاوری
بمن و مرا بزندان باز داری فرعون ازانجا که پسندید داشت آن را که هم
موسی وی را گفت بیار آن دلیل و برهان را اگر راست میگویی و از جمله
راستگویانی موسی علیه السلام عصا را که در دست داشت بینداخت
چون نگاه کردند اژدها گشت هویدا و روشن که پس در اژدها بودن وی
هیچ شکی نبود و دست در گریبان کرد و بیرون آورد از گریبان چون
نگاه کردی در دست او سپیدی بود نورانی و روشن که بر شعاع آفتاب
غلبه کردی بگزندگان که نگاه کردند روشنی دست او را به غایت روشن
دیدند و آن اژدها چاند دهن برگشاد و خواست که با تخت فرعون را فرو
برد فرعون زنهار خواست موسی علیه السلام دست برد و اژدها را بگرفت
در دست او عصا گشت فرعون چنان دید گفت ما را مهلتی ده تا در این کار
نظری کنیم و ببینیم تا چگونه است قَالَ لِلْمَلَإِ

حوله ان هذا لساحر علیم یرید ان یخرجکم
من ارضکم بسحره فماذا تامرون قالوا ارجه
واخاه وابعث فی المداین حاشرین یاتوک بکل
سحار علیم فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم
وقیل للناس هل انتم مجتمعون لعلنا
نتبع السحرة ان کانوا هم الغالبین فلما
جاء السحرة قالوا لفرعون ائن لنا لاجرا ان کنا
نحن الغالبین قال نعم وانکم اذا
لمن المقربین فرعون گفت مر آن جماعت را که گرد وی بودند این
مرد جادوی دانست و هرچه میکند و مینماید همه جادویست و میخواهد
که بجادوی شما را از زمین شما و شهر شما بیرون کند و شهر بدست فرو گیرد
اکنون شما که بزرگان اید رای و تدبیر شما درین چیست و چه میفرمایید گفتند
که فرعون این سخن را از سر حیرت گفت چون خبر آن یافت که ملک او خراب
خواهد شد و پادشاهی از دست وی بخواهد رفت و اگر نه از دهشت
بودی چگونه ایشان را امر خود کردی و خود را مامور ایشان بکس
که دعوی خدایی کرده باشد چگونه در فرمان غیری درآید ایشان جواب دادند
که رای آنست که او را دور گردانی و در شهری فرستی که گرد کنند کاهنان را تا
جادوان هر شهری و ولایتی که یابند بیارند تا از آن جادوان هر جادویی
که در جادوی نیک استاد و دانا بود فرعون فرمود تا جادوان را جمع کردند بهای
میقات روز معلوم و آن روز عید ایشان بود عبدالله عباس گفت
چنان اتفاق افتاد که روز شنبه بود و روز اول نوروز و سال بود ابن زید
گفت اتفاق اجتماع ایشان در اسکندریه بود وقیل للناس مردمان را
گفته شد که شما بسیج جمع خواهید شد و گرد خواهید آمد تا بنگریم و بینیم

باشد که متابعت دین جادوان کنیم اگر ایشان غالب باشیم فرعون
گفت آری شما را بر نزدیک من اجری و مزدی باشد و شما نزد من از جمله
مقربان و خاصگان باشید قال لهم موسی
القوا ما انتم ملقون فالقوا حبالهم وعصیهم
وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون فالقی موسی
عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون فالقی السحرة
ساجدین قالوا امنا برب العالمین رب
موسی وهرون قال امنتم له قبل ان
اذن لکم الذی علمکم السحر فلسوف
تعلمون لاقطعن ایدیکم وارجلکم
من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل
اجمعین قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون
انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ان کنا اول
المومنین موسی علیه السلام جادوان را گفت که جادوهای خود را
بیفکنید آنچه شما راست اندازنده آن را یعنی آنچه میخواهید بیفکنید
وانچه دارید از جادوی بیارید انگه سوگند خوردند بعزت فرعون که
ما غالب باشیم و غلبه ما را خواهد بودن فالقی موسی عصاه
موسی علیه السلام عصایی که داشت بیفکند اندر حال که بیفکند آنچه
ایشان بروزگار دراز ساخته بودند از چوبها و ریسمانها همی خوردی
و اژدها بصورت همه را فرو برد جادوان چون آن بدیدند بدل بدانستند
که آنچه موسی علیه السلام کرد نه از جنس جادویست و نه بعلم آن توان کرد چه ایشان
اسرار دقایق جادوی نیک میدانستند و در آن واقف بودند حالی روی در افکندند
سجده کنان و گفته شد که ما ایمان آوردیم به خدای موسی و هرون فرعون این سخن

که خدای عالمیانست و این از برای آن گفتند تا کسی پندارد که ایشان
به این فرعون را خواسته‌اند فرعون این سخن از ایشان بشنید گفت آیا
ایمان آوردید و تصدیق کردید موسی را پیش از آنکه من شما را دستوری
دهم او مهتر شماست و استاد شماست جادوئی و سحر شما را تعلیم کرده است
زود بود که بدانید آنچه کردید و بچشید وبال آنکه بر آن اقدام کرده‌اید هر آینه
ببرم دستهای شما و پایهای شما را بر خلاف یعنی یکی دست راست
و پای چپ و پای راست و دست چپ و شما را همه بردار کنم ایشان گفتند
لَا ضَيْرَ هیچ باکی و گزندی نداریم هر آنچه خواهی بکن که ما برگشتیم و منقلب
با خداوند خود و بسوی او بازگشته‌ایم و در جوار رحمت او نزول می‌کنیم
إِنَّا نَطْمَعُ ما طمع میداریم که بیامرزد خدای ما گناهان ما را و از سحر که ما را
در کرده را برای آنکه ما اولین مومنانیم از قوم فرعون و اهل زمان خویش
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي
إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ
حَاشِرِينَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ
لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ فَأَخْرَجْنَاهُم
مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَتْبَعُوهُم
مُّشْرِقِينَ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ
مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ما وحی کردیم بموسی و او را گفتیم
که بندگان مرا شب بیرون بر از زمین مصر بیرون شو و چنین در وقت رفتن کسی
از فرعونیان خبر باشد که ایشان از پی شما می‌آیند ابن جریج گفت درین
آیه که خدای تعالی وحی بموسی کرد که بنی اسرائیل را بفرمای تا هر چهار خانه یک خانه
شوند و در سرای که ایمان باشند [illegible] و در سرای [illegible]

که من فرزندان ایشان را خواهم فرستاد که دکان آل فرعون هلاک کنند و علامت
ایشان آنست که در سرای زنند که در سرای این خون باشد آنکه نور
تا آن در بسته شوند و همچنین قطره [illegible] باشد آنکه تو با بنی اسرائیل
برو یکی در [illegible] تا من بفرمایم که چه باید کرد موسی علیه السلام چنان کرد چون
شد فرعون گفت [illegible] تا موسی چه کرد که بنی اسرائیل پنهان شدند و
فرزندان ما را بکشتند آنکه بفرمود تا لشکر او را از شهر بیرون بردند و بر
ایشان لشکری کرد هزار هزار سواره با پانصد هزار با پادشاه و هر یکی
در دست [illegible] زرین داشتند [illegible] پادشاه هزار مرد بود آنکه
فرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و گفتند إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
این جماعت گروهی اندکند و ایشان ما را به خشم آوردند عبدالله [illegible]
گفت این [illegible] ششصد هزار مرد بودند و ایشان ما را به خشم آوردند
که مخالفت ما کرده‌اند در دین و مالهای ما را بردند و [illegible] زنان ما [illegible]
بی دستوری ما رفتند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه تمام سلاحیم و با قوت و
شوکت تمام و [illegible] که میخوانند حَاذِرُونَ معنی این باشد که ما همه [illegible]
[illegible] کننده‌ایم [illegible] آن را که اگر کسی بر ما بیرون آید [illegible]
[illegible] او را دفع کنیم و این از برای آن گفت تا ایشان
حذر بودند از لشکرگان [illegible] که او را از این [illegible] و سستی [illegible]
فَأَخْرَجْنَاهُم ما بیرون کردیم فرعون و قوم او را از بوستانها و چشمه
آب که ایشان را بود و از گنجها و مقام نیکو و جای [illegible] که ایشان را
بود و این جایهای نشست امیران و بزرگان ایشان بود که نشستندی [illegible]
و حشم ایشان گرد ایشان بودندی [illegible] كَذَٰلِكَ این کار همه
چنین بود که ذکر کرده شد و ما ایشان را از این همه مال و ملک و پادشاهی
بیرون آوردیم و آن همه میراث به بنی اسرائیل دادیم آنکه گفت فَأَتْبَعُوهُم

فرعون با لشکر از پی بنی اسرائیل رفتند در وقت آفتاب بر آمدن پس انکه
هر دو لشکر با هم رسیدند ویکدیگر را دیدند یاران موسی علیه السلام گفتند
انا لمدرکون ما را دریافتند چون موسی به کنار دریا رسیدند وقت آن بود
که آفتاب بر آید فرعون ولشکرش برسیدند وقوم موسی نگاه کردند از پیش
دریا واز پس لشکر گفتند یا موسی ما را دریافتند دیگر رفتند اکنون از این
خدا می چگونه یابیم وراه گریز از کی جوییم قال
كلا ان معي ربي سيهدين فاوحينا الى
موسى ان اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان
كل فرق كالطود العظيم وازلفنا ثم
الآخرين وانجينا موسى ومن معه اجمعين
ثم اغرقنا الآخرين ان في ذلك لآية
وما كان اكثرهم مؤمنين وان ربك
لهو العزيز الرحيم موسی علیه السلام گفت مرا ایشان را
در پیش دریا غالب نشوند خدای من است مرا راه ایشان کند واو نجات
نماید خدای تعالی خبر داد از آن وگفت در حال ما وحی کردیم به موسی وگفتیم او را که
عصای خود را بزن ازو دریا را بزن موسی علیه السلام عصا را بر دریا زد دریا
شکافته شد وپاره های آب در هوا رفت وراه در میان پدید آمد هر پاره از
آن آب چنان بود در بزرگی که گویی کوهی بزرگ است عبد الله بن سلام گفت
چون موسی علیه السلام به کنار دریا رسید وخواست که در دریا شود این دعا
بخواند یا كائنا قبل كل شيء ويا كائنا
بعد كل شيء واجعل لنا فرجا ومخرجا خدای
تعالی وحی کرد وی را که عصا را بر دریا زن عصا را بر دریا زد راه در دریا پدید آمد
چنانکه این است دعا که گذشت موسی از دریا گذر کرد و فرعون به کنار دریا رسید

چنانکه گفت وازلفنا ثم نزدیک گردانیدیم آن جایگاه دیگران را یعنی
فرعون وقومش را تا آنان که با موسی بودند همه را رهانیدیم پس انکه دیگران را
در دریا غرق کردیم ان في ذلك لآية بدرستی که در این آیتی و دلالتی
هست وچگونه آیتی که صفت آن نتوان کرد همگنان آن آیه را شناختند که دیدند و
معاینه دیدند وبیشترین ایشان ایمان نیاوردند ومؤمن نگشتند وخدای تو ای
محمد عزیز است ورحیم است وغالب وبخشاینده است واتل
عليهم نبأ ابراهيم اذ قال لابيه وقومه ما
تعبدون قالوا نعبد اصناما فنظل لها
عاكفين قال هل يسمعونكم اذ تدعون
او ينفعونكم او يضرون قالوا بل وجدنا
اباءنا كذلك يفعلون قال افرأيتم
ما كنتم تعبدون انتم وآباؤكم
الاقدمون فانهم عدو لي الا رب العالمين
الذي خلقني فهو يهدين والذي هو ٥
يطعمني ويسقين واذا مرضت فهو يشفين
والذي يميتني ثم يحيين والذي اطمع
ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين ای محمد بخوان برایشان
خبر ابراهیم را یعنی چون به پدر خود در گفت یعنی عمش را آذر و قوم خود را ما
تعبدون که چه می پرستید شما اگر چه ابراهیم علیه السلام میدانست
که ایشان چه پرستند درپوشیده و خواست که برای آن پرستیدن ایشان
نماید که آنچه ایشان پرستند استحقاق عبادت ندارد تا پند گیرند و منتبه
شوند واز آن باز گردند ایشان جواب دادند که ما بتان را می پرستیم

و همه روز در عبادت و پرستیدن ایشان مقیم شده ایم گفته اند و بتی
بیان جنس و نوع آنست که صنم آن باشد که او صورتی نباشد و لفظ
ظل برای آن آورد که ایشان بتان را هر روز پرستیدندی نه شب و بر کار
حمل کردن اولیتر است قال هل یسمعونکم ابراهیم
علیه السلام گفت این بتان که شما می پرستید چه کنند برای شما چون
ایشان را بخوانید بشنوند و جواب دهند یا شما را سود کنند یا ضرر
رسانند یعنی عبادت کسی باید کرد که چون وی را بخوانی بشنود و اگر از وی چیزی
بخواهی بدهد و کسی را باید پرستیدن که چون وی را پرستی ترا نفع کند و سود دهد
و اگر نپرستی ترا ضرر رساند و گرد کند و از بن که شما می پرستید هیچ کدام نیست
چرا باید پرستیدن ایشان را بت پرستان در پرستیدن بتان وجوه
فاسد گفته اند فاز جمله آنست که گفته اند عبادت ما آلوده است
با تقصیر خدای را نشاید عبادت ما از مخلوقات او چیزی اختیار
کردیم تا ما را به خدای نزدیک گرداند چنانکه گفته اند ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی و بعضی دیگر گفته اند که هر چیزی را خاصیتی است
و خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند نزدیک خدای چنانکه گفته اند
هؤلاء شفعاؤنا عند الله و شبهه بزرگترین در این باب ایشان را
تقلید است چنانکه گفته اند و ابراهیم علیه السلام را جواب دادند که آنچه تو سؤال
میکنی در این بتان هیچ چیز منفعت جز آنست که پدران خود را همچنین یافتیم
و ایشان برین بودند و این بتان را می پرستیدند ما نیز به ایشان اقتدا کردیم
و آنچه ایشان کردند ما نیز همان کنیم قال افرایتم ابراهیم
علیه السلام گفت هیچ میدانید که شما چه کرده اید و چه پرستید و پدران
شما در روزگار گذشته پرستیدند از این بتان و معبودان ایشان همه دشمن
منند جز معبودی که خدای جهانیانست و این از برای آن گفت تا سخن او به قول

ازکرن

نزدیک باشد از اینکه در این نصیحت بغض و ایست و آنچه نصیحت وی باشد
نصیحت غرضی و اگر گفتی که ایشان دشمنی شما اند با این مشابهت بنودی و در
عداوت ایشان چند وجه گفته اند یکی آنکه اگر من ایشان را عبادت کنم ایشان
فردای قیامت دشمن باشند و به عبادت من کافر شوند چنانکه گفت کلا
سیکفرون بعبادتهم و اگفت معادات از ایشان دو کس است
چون او دشمن ایشان باشد ایشان دشمن او باشند الذی خلقنی
آن خدای که مرا بیافرید و در دنیا مرا هدایت کند به الطاف و توفیق و بهشت
معنی آنست که آنکه مرا بیافرید در دنیا بر فطرت او در راه نماید مرا در آخرت راه بهشت
و آن خدای که مرا طعام و شراب میدهد و به انواع نعمت می پرورد چنانکه مصلحت
میداند روزی می رساند حجاج بن عبد الکریم گفت از بلخ بیامدم و طلب
ابراهیم ادهم را در مجلس نشان دادند به مجلس رفتم او را در کلوخ گرمابه یافتم
که کلوخ میشکافت ساعتی با او نشستم و از پسندیدن خویشان خود در اگر در بلخ
بودند آن روز با او بودم نزدیک او هیچ طعام ندیدم گفتم از اینجا روم و کسی
را بینم و سؤالی کنم و چیزی مرا گفت دانم که گرسنه شده گفتم بلی گفت
پیش من طعام نیست گفتم بروم و چیزی خواهم تا من و تو بیکی بخوریم او دست خواهم
فراز کرد و پاره خاک برگرفت و با خاک برآمیخت و پیش من افکند و روی
بمن کرد و گفت و اخلط التراب بالزاد وکل و ازجر النفس
عن مقام السؤال و اذا شئت ان تقنع بالذل قوم ما جهته اندی ارحل
گفت از پیش او برون آمدم و چندی روز پیش او نشدم روزی برخاستم و پیش
وی رفتم و بنشستم در کار هیچ سخن نگفت گفتم چرا سخن نمی گویی گفت منع الکلام
فانه سبب الردی قوم ما جهته معادن الآفات و اذا نطقت فکن
لربک ذاکرا و اذا سکت فکن متفکرا در خبر است که سقایی بود در
مدینه روزی در مسجد رسول علیه السلام این آیه میخواند که وما من دابة

الا علی الله رزقها او شکم سپید اخت و گفت چون خدای
روزی کرده است مرا انکار کردن هرزه باشد و برفت و در شبان روز
دست میکرد و چیزی نیافت که بخورد و بخفت چون بخواب رفت در خواب دید
وی را شربتی آب دادند پس از آن هشت ده سال نیست طعام و شراب
بشهوت نخورد و آورده اند که در عهد حجاج زاهدی بود او را عبدالرحمن بن نعیم
گفتندی او در هر ماه یک بار طعام خوردی حجاج را گفتند او را بگرفت
و در خانه کرد و شکم نگه کرد او هر دو باشد چون در بگشادند او نماز میکرد
او را گفت ای فاسق نماز بی طهارت میکنی گفت آنکس محتاج طهارت باشد
که طعام و شراب خورد من بر وضوی اوّلم که اینجا در آمدم گفته اند در ایام سیف
الدوله دیلمی را اهل روم بگرفتند و بروم بردند آن زن از ایشان بگریخت
بیت و از روم به بغداد در رفت بی زاد و طعام سیف الدوله وی را گفت چون
آمدی گفت هر گاه که گرسنه میشدم سه بار قل هو الله احد میخواندم سیر میشدم
و قوتم پدید می آمد برفتن و چون رکوع [illegible] شفیع او هم [illegible] اگر چه بیماری
مرده از پوست [illegible] گوش داشت و بیماری را حواله بخدا کرد و شمار را
حواله بوی کرد تا هر کجا فتاح و قضایی باشد بوی حواله کنی یکی از جمله
بزرگان گفت بیمارستان فرو شدم مردی طبیب را دیدم نشسته و جماعت
بیماران بر وی جمع شده و هر کسی شرح علت خود میکرد و او هر کسی را دوای
میفرمود در خور او بزنانی نیز دیک آمد [illegible] آمده وی زرد گشته و اثر عبادت و استما
صلاح بروی پیدا او را گفت ای استاد تو طبیب زیرکی مرا بیماری است
دوای آن توانی گفت آن چیست گفت بیماری گناه را دوا چیست گفت بشنو برو
هلیله صبر بگیر با بلیله تواضع و در هاون ندم و شکستگی فکن و بدست هوای
عشق را خوب بکوب و در تابه صحت عزم [illegible] و آب حیا و شرم بر در ریز
و با آتش محبت بجوشان و به کفچه عصمتش بگردان تا حباب حکمت بر آید رد

دادی

در رواق صفا [illegible] سترداد آن را یاد کن و در وقت سحر از آن
شربتی نوش کن و دیگر کرد گفته اند که مرا احیانی والذی یمیتنی
ثم یحیین آن میراند مرا و زنده میکرداند اشاره کرده اند یمیتنی بالعدل ویحیینی
بالفضل بالفراق ویحیینی بالتلاق یمیتنی بالخذلان ویحیینی بالتوفیق
الایمان و آن خدای که طمع میدارم که گناه مرا بیامرزد در روز حساب و جزا
و شعبی از عایشه روایت کرد که رسول را گفتم عبدالله جدعان صلهٔ رحم
کردی و مهمان را طعام دادی و اسیران را از بند رها کردی او را هیچ
سودی کند گفت نه برای آنکه او هرگز نگفت رب اغفر لی خطیئتی
یوم یعنی مسلمان نبود و به قیامت ایمان نداشت رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی
لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة
جنة النعیم واغفر لابی انه کان من
الضالین ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع
مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
بار خدایا مرا حکمت بخش و علم و فهم ده کلبی گفت بحکم نبوت خواست و مراد از
صالحان گذشته و پیغمبران در رسان از پیغمبران و بمنزلت درجه ایشان
رسانند عبدالله عباس گفت مراد جنت که مراد اهل بهشت در رسان و
اجعل لی لسان صدق فی الآخرین و مرا زبان راست
گردان در میان جمعی نا رسیدگان گفته اند مراد ذکر جمیل است و ثنای
جمیل و قبول عام در جمله امت خدای تعالی دعای او را اجابت کرد این عار[illegible]
تا همه امم از ملت که باشند او را نیکو گویند بعضی دیگر گفته اند که مراد این است که
از عقب من پیغمبری کن صادق یعنی محمد علیه الصلوة والسلام واجعلنی و مرا
از جمله وارثان بهشت گردان که بهشت میراث گیرند پدر مرا یعنی عم

مرا که از جمله گناهکاران و گمراهان بود از دین تو و مراد به ضلال اینجا کفر است
و این آمرزش خواستن او برای آن بود که او وعده داده بود ابراهیم علیه السلام را
که ایمان آرد چنانکه گفت وَكَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ
إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ وَلَا تُخْزِنِي و مرا
رسوا مگردان و عذاب مکن آن روز که خلایق را بگیرند یعنی روز قیامت و آن
روز که سود نکند در وی مال و نه فرزند الا مردی را که دل او به سلامت باشد
با مال او از آنجا که نفقه کند در طاعت خدای و با پسرانش از آنجا که هدایت
یابد بدین خدای صادق علیه السلام گفت که دلی سلامت باشد از محبت دنیا و
مفسران گفته اند از شرک و شک و سعید بن المسیب گفت قلب سلیم
دلی باشد درست آن دل مرد مومن باشد زیرا که دل مرد منافق بیمار
بود که قوله فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَأُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَ
قِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا
فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ
قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ بِاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي
ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ
بهشت را نزدیک کرده شد برای متقیان و پرهیزکاران و از حجاب بیرون آرند
تا ایشان مشاهده کنند و به دیدار آن خوشدل و شادان باشند و دوزخ
را از برای گمراهان کشف کنند و به صحرا آرند تا عذاب و اهوال او را مطالعه کنند
و معاینه ببینند و آنچه کرده باشند تاسف و تحسر خورند و در آن وقت ایشان را
گویند کجا شدند آنان که شما ایشان را می پرستیدید بدون خدای تا امروز

شما را یاری کنند و انتقام شما بکشند و به فریاد شما برسند فَكُبْكِبُوا
فِيهَا بیفکنند در اندازند ایشان را در دوزخ و آن غاویان و کافران را
یعنی عابد و معبود و ضال و مضل همه را با هم در دوزخ اندازند و جنود
ابلیس را با کافران یعنی جن به دوزخ اندازند قَالُوا وَهُمْ فِيهَا
گویند حال ایشان و حال آن باشد که در دوزخ با یکدیگر خصومت
کنند که به خدای که در گمراهی بودیم و ظاهر بودیم و این کلام اتباع و سفله است
که رؤسا و شیاطین را گویند إِذْ نُسَوِّيكُم چون ما شما را
راست میکردیم و یکسان میگردانیدیم با خدای جهانیان در عبادت
و شما را انباز او کردیم آنگه گویند وَمَا أَضَلَّنَا و ما را گمراه نکردند
مگر مجرمان یعنی شیاطین انس و جن از عادت باطل ابو العالیه و عکرمه
گفتند ابلیس است و قابیل زیرا که او اولین کسی بود که خون ناحق ریخت و قاعده
معاصی نهاد فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ما را نیست از شفاعت کنندگان
هیچ شفیعی و نه دوستی آنگه این گویند که بینند که مومنان گناهکاران را
شفاعت کنند جابر بن عبدالله الانصاری گفت که رسول علیه السلام گفت
چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند یکی از ایشان گوید بار خدایا حال فلان
دوست من چون است حق تعالی گوید که در دوزخ است گرفتار به گناه خود این مرد
گوید بار خدایا اگر مرا تو روزی داری او را به من بخش حق تعالی گوید بخشیدم وی
او را از دوزخ بیرون آورند در آن وقت کافران گویند فَمَا لَنَا
مِن شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ در اثر است که هیچ جایی
نباشد که جمع مومنان گرد آیند و ذکر خدای رود و در میان ایشان بنده
باشد از اهل بهشت و الا شفاعت او در حق ایشان قبول کنند و اهل
ایمان شفیع باشند یکدیگر را و از صادق علیه السلام روایت است که گفت
وَاللهِ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا بخدای که ما شیعه خود را شفاعت کنیم

سه بار باز گفت تا انکه دشمنان ما گویند فَما لَنا مِن شافِعینَ وَلا
صَدیقٍ حَمیمٍ فَلَوْ اَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ
مِنَ المُؤمِنینَ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً وَما کانَ
اَکْثَرُهُمْ مُؤمِنینَ وَاِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ العَزیزُ
الرَّحیمُ کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ المُرْسَلینَ اِذْ
قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلا تَتَّقُونَ اِنّی
لَکُمْ رَسُولٌ اَمینٌ فَاتَّقُوا اللهَ وَاَطیعُونِ
وَما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ
اِلّا عَلی رَبِّ العالَمینَ فَاتَّقُوا اللهَ وَاَطیعُونِ
انکاه ایشان تمنای محال کردند و گویند ای کاشکی ما را به دنیا باز
گشت بودی تا از جمله مومنان باشیم و ایمان آریم انکه حق تعالی در عقب این
قصه گفت به درستی که درین قصه که رفت آیتی و دلالتی هست کسی را که اندیشه
کند تا ایمان آرد و نبودند بیشترین ایشان مومنان از بهر انکه نظر و اندیشه نکردند
تا حق را بشناسند و خدای تو ای محمد صلی الله علیه و آله عزیز و رحیمست و غلبه کننده
با رحمت است انکه قصه نوح را و انچه وی گفت حکایت کرد گفت قوم نوح پیغمبران
را که مرسل بودند دروغ داشتند گویند که ایشان یک پیغمبر بیش نیافتند
چرا که پیغمبران را تکذیب کردند در جواب اینست که انچه پیغمبر آورد دیگر پیغمبران
جمله آن آوردند و آن گفتند از توحید و عدل پس هر که او را حق بس تکذیب یکی از ایشان
تکذیب همگنان باشد اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ چون گفت
ایشان را برادر ایشان نوح برادر نسبی بود نه برادر دینی چنانکه امیرالمومنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت اِخْوانُنا بَغَوْا عَلَیْنا اَلا
تَتَّقُونَ آیا از خدای نمی ترسید من شما را رسولم از خدای و امانت
معتمد استوار و وحی و ادای رسالت از خدای نترسید از طاعت ایشان

من و فرمان برید آنچه شما را می فرمایم و به آن دعوت میکنم من شما را از ادای
رسالت مزدی نمی خواهم و عطایی طمع ندارم و مزد من بر خدای جهانیان
از خدای بترسید و فرمان من برید و تکرار این برای آن کرد تا نفس ایشان را
متقرر کردانند با انکه هر یکی را آن تعلق عملی دارد و علت اول آن کرد که او امین بود
در میان ایشان و علت دوم طمع او را از مال ایشان قطع کرد
قالُوا اَنُؤمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الاَرْذَلُونَ قالَ وَما
عِلْمی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ اِنْ حِسابُهُمْ اِلّا عَلی
رَبّی لَوْ تَشْعُرُونَ وَما اَنَا بِطارِدِ المُؤمِنینَ
اِنْ اَنَا اِلّا نَذیرٌ مُبینٌ قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ
لَتَکُونَنَّ مِنَ المَرْجُومینَ قالَ رَبِّ اِنَّ قَوْمی
کَذَّبُونِ فَافْتَحْ بَیْنی وَبَیْنَهُمْ فَتْحاً وَنَجِّنی
وَمَنْ مَعِیَ مِنَ المُؤمِنینَ فَاَنْجَیْناهُ وَمَنْ مَعَهُ فِی
الفُلْکِ المَشْحُونِ ثُمَّ اَغْرَقْنا بَعْدُ الباقینَ اِنَّ فی
ذلِکَ لَآیَةً وَما کانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤمِنینَ وَاِنَّ
رَبَّکَ لَهُوَ العَزیزُ الرَّحیمُ ایشان نوح را جواب دادند
گفتند آیا تصدیق کنیم و به راست گوی داریم ترا و حال آنست که متابعت
کردند ترا جمعی فرومایگان که حسب ندارند و نسب عبدالله عباس گفت
جولاهکان را خواستند عکرمه گفت کفشگران را خواستند نوح گفت
وَما عِلْمی و من چه دانم که ایشان چه کنند و مرا با این چه شغل است
با حساب احوال و ذات یکی ایشان چه کار است مرا با دعوت ایشان
کار است و ظاهر عمل ایشان اِنْ حِسابُهُمْ شمار ایشان بر نیست
بر خدای منست اگر شما بدانید که شمار ایشان با خداست ایشان را
از خدای که از نیم و من این مومنان را از نزدیک خود نرانم و دور نکنم

برای این علت که شما گفتید از قلت ذات الید یا از دنائت ملک إن أنا
نیستم من الا بیم کننده و بیان کننده قالوا لئن لم تنته گفتند اگر نوح را
تهدید کردند و گفتند از این که میگویی باز نایستی و دست از او بدار که اگر باز
نایستی تو از سنگسار کردگان باشی در رجم معنی قتل است الا آنک در سوره
مریم است که لئن لم تنته لأرجمنك اگر باز نایستی ترا دشنام
دهیم و این رجم معنی شتم است نوح علیه السلام از ایشان دلتنگ
شد پناه به خدای داد و گفت خداوندا این قوم مرا دروغ زن میدارند میان
من و ایشان حکم کن و مرا و کسانی مرا که باشند از مومنان از این
قوم رهانی و خلاصی ده فأنجيناه حق تعالی گفت در انجات دادیم و آن
کسانی را که با وی بودند از حیوانات از هر نوعی و بارهای گران پس هلاک
کردیم و غرق کردانیدیم پس از آن آن کافران را که مانده بودند و با نوح در کشتی
نشسته اند بدرستی که درین آیتی و دلالتی است آن را که متعظ شوند و لیکن بیشترین
ایشان ایمان نیاوردند و مومن نبودند و خدای تو ای محمد علیه السلام عزیز
رحیم است به عزت غلبه کند و به رحمت خود بخشاید كَذَّبَتْ
عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ
الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ
وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا
بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَاتَّقُوا
الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ
وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ

تعلمون بر

تکن

تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ
وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ عاد که برادران
هود بودند به دروغ داشتند پیغمبران مرسل را إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسب هود بود أَلَا تَتَّقُونَ
آیا از خدای نمی ترسید که بوی شرک می آرید و در وی عاصی میشوید إِنِّي لَكُمْ
من شما را رسول استم و پیغمبر معتمد و این نام پیش شما برابر امانت و دیانت
شناخته اند پیش از این حکو نه است که مرا درین معنی متهم میدارید فَاتَّقُوا اللَّهَ
از خدای بترسید و مرا اطاعت آرید و من از شما مزد طمع ندارم و از شما نمی
خواهم منت مزد من مگر بر خدای جهانیان و ثواب مرا وی دهد و مزد مرا وی سازد
بر تبلیغ رسالت أَتَبْنُونَ خطاب کرد ایشان را و گفت آیا بر هر بالای
بر شته نشانی و آیتی بنا می کنید عبث و به زوانی بنی میکنید که شما را
به آن بنا احتیاجی باشد مقاتل ابن سلیمان گفت ایشان در بلندیها
بستارها رفتندی و در راه به ستاره ره بردی و رفتندی در راه بیابان
میلهای دراز بنا کردند بعبث و به آن محتاج نبودند و گفته اند مراد بنا
راهها را اما و خانهاست که در بلندی ایشان بنا کرده بودند و ایشان را
بدان هیچ احتیاج نبودی و هر کاری که کسی کند و او را به آن احتیاج
نباشد عبث باشد از پیغمبر علیه السلام روایت کرده اند که هر بنا که بنهند
آن وبالی باشد بر خداوندش روز قیامت مگر بنا که وی را از آن گزیر نباشد
مجاهد گفت کبوترخانها که ساخته شدی و به آن بازی کردندی وَتَتَّخِذُونَ
مَصَانِعَ و فرا میگیرید و مجاهد گوشکهای بلند و گفته اند حوضهای
کبوتران و گفته اند قلعهها آبدانها که ساخته اند و این از برای آن می گفتند

تا باشد که همیشه بمانید باین بناها حمایت کنند و مرگ از شما باز دارند
وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون فرا میگیرید بهیشه یا به تازیانه جبار روا رو
می کشید و میزنید جبار از آدمیان کسی باشد که از غضب مردم را بزند و بکشد
و به عذاب تعجیل کند بی آنکه عاقبت اندیشد فَاتَّقُوا اللّٰهَ از خدای بترسید
از آن خدای که با شما نعمتها کرد و مدد فرستاد به آنچه میدانید و می شناسید
مدد فرستاد شما را بچهارپایان و پسران و بوستانهای بسیار درخت
و چشمهای آب روان خدای را شکر کنید و در دل اندیشید که بر شما از عذاب
روز بزرگ که روز قیامت است میترسم ایشان گفتند خود از رحمت بود در عظ
گفتن ما که یکسانست اگر وعظ گویی ما را و اگر وعظ نگویی و از جمله واعظان
نباشی یا نباشی که ما به وعظ تو متعظ نخواهیم شد و سخن تو قبول نخواهیم کردن
انکه گفتند إِنْ هَٰذَا نیست این که تو میگویی از قیامت و بعث و نشور
الا دروغ و از پیشگان سخن یافته ایشان یا نیست این آنچه پیش ما و بودیم در دین
الا عادت و خوی گذشتگان ارزند کاسبی و مرگ روزی چند زنده باشیم چنانکه
ایشان بودند انکه میمریم چنانکه ایشان مردند اما آنکه تو دعوی میکنی پس از
مرگ از بعث و نشور و حساب و کتاب آن را اصلی نیست وَمَا نَحْنُ
بِمُعَذَّبِينَ ایشان عمر خود هود علیه السلام را به دروغ داشتند الا از پس
هلاک کردیم بسبب تکذیب ایشان بحقیقت که درین آیتی و دلالتی هست بر
آنکه نظر و اندیشه کنند و از آنچه ایشان کردند بپرهیزند تا آنچه ایشان را
رسید از عذاب بایشان نرسد و بیشترین ایشان مومن نبودند خدای عزیز
و رحیمست اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد ببخشد كَذَّبَتْ
ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَ
لَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا
اللّٰهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا
هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ
وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ مِنَ
الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُونِ
وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا إِنَّمَا
أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا
فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ
هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ
يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ
فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ثمود پیغمبر خود را که صالح
علیه السلام باشد تکذیب کردند و تکذیب او در آنچه ایشان را به آن
دعوت میکرد تکذیب جمله پیغمبران بود از آنکه همه به این دعوت کردند
پس چنان است که ایشان تکذیب همه کرده باشند إِذْ قَالَ
لَهُمْ چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسب صالح علیه السلام
که ای قوم از خدای نمیترسید از خدای بترسید که من شما را رسولم از قبل خدا
به امانت و طاعت من دارید در آنچه شما را میفرمایم و من از شما مزدی طمع ندارم
به ایت شما بی طمع میکنم طمع مزد خدای مراست و مزد من روی است و او
خدای عالمیانست انگه روی به ایشان کرد و زبان وعظ دراز کرد و گفت
آیا شما می پندارید و گمان میبرید که شما را بگذارند که ایشت ایمن در آنچه اینجا

از نعمت دنیا آنکه بیان کرد و گفت فی جنّات بوستانها و
چشمها و کشت زارها که شمار است و درخت خرما که شکوفه او نیکو و
لطیف باشد و بار او تر و تازه و نرم می باشد گفت نرم باشد چنانکه دست
برو رسد شکسته گردد و آنکه تازه و تر بود هضیم بود چون خشک شود
هشیم بود ابو العالیه گفت در دهن بود که باز شود مقاتل گفت متراکم
بود بر روی هم چون رسیده شد بعضی بشکند وتنحتون و میتراشید
و میکاوید از کوهها خانها فارهین که نیک زیرکید و استاد
در تراشیدن سنگ و ساختن خانها از آن و گفته‌اند فرهین
بطر کنندگان ابو عبید گفت فرهین شادمان و خوشدلان
این نعمتست که بر شما کرد خدای بترسید از زوال نعمت و طاعت من دارید
آنچه شما را میفرمایم که رضای خدا در آنست و صلاح دنیا و آخرت ولا
تطیعوا و فرمان مبرید این مسرفان را که تعدی میکنند و از حد میبرند
آن مسرفانی که در زمین فساد میکنند و در خرابی آن بمعصیت سعی میکنند
و کار خود به صلاح نمی‌آرند و صلاح زمین به طاعت و فرمان برداری
میجوید قالوا انما انت صالح علیه السلام را گفتند ای صالح
به حقیقت تو از جمله آنهایی که با ایشان سحر کرده باشند و ایشان را
فریفته و عقل و خرد ایشان برده و این چگونه باشد که تو پیغمبری باشی
و تو بشر آدمی همچون ما اگر راست میگویی آیتی بیار و معجزه بنمای صالح گفت
آیه و معجزه این ناقه است او را از این آب نصیب و شما را نصیبی روزی
معلوم تعرض او مکنید و دست بدی به او میازید و قصد کشتن او منمایید
که بگیرد شما را عذاب روز بزرگ ایشان نصیحت صالح نشنیدند و قصد کشتن
ناقه کردند فعقروها پس پی کردند ناقه را و بکشتند و در بامداد
آمدند چون عذاب بدیدند از کرده خود پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی

ایشان سودی نداشت و آن وقت مشاهده عذاب بود فاخذهم
العذاب پس بگرفت ایشان را عذاب و همه هلاک شدند
و بنیاد اصل کنده شد بدرستی که درین قصه آیتی و دلالتی هست و اعتباری
عاقلان را که اعتبار گیرند و از مثل آن بپرهیزند و ایمان آرند وما
کان اکثرهم و بیشترین ایشان ایمان نیاوردند و مومن
نگشتند و خدای تو عزیز و با رحمت است کذبت
لوط المرسلین اذ قال لهم اخوهم لوط الا
تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله
واطیعون وما اسالکم علیه من اجر ان
اجری الا علی رب العالمین اتاتون الذکران
من العالمین وتذرون ما خلق لکم ربکم
من ازواجکم بل انتم قوم عادون قالوا
لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین قال
انی لعملکم من القالین رب نجنی و
اهلی مما یعملون فنجیناه واهله اجمعین
الا عجوزا فی الغابرین ثم دمرنا الاخرین
وامطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین ان
فی ذلک لایة وما کان اکثرهم مومنین
وان ربک لهو العزیز الرحیم قوم لوط پیغمبران مرسل
تکذیب کردند تکذیب لوط تکذیب ایشان بود اذ قال لهم
چون گفت ایشان را لوط علیه السلام که برادر ایشان بود در نسب ای
قوم از خدای نمی‌ترسید از خدای بترسید و از عذاب خدا بترسید
من شما را پیغمبری ام امین و با امانت و دیانت و متهم نبوده ام و همیشه صلاح

کار شما خواسته‌ام از خدای بپرستید و طاعت من دارید که صلاح دنیا
و آخرت شما در آنست وما اسألکم و من شما را برین سخن میگویم
و پندی که میدهم مزد نمیخواهم و ثواب حساب نمی‌سازند الکه بعز تنبیه
و توبیخ و ملامت ایشان گرفت بر آنچه میکردند از ناشایست و کارهای
زشت و گفت اتأتون الذکران آیا بر دیگر مردان می آیید
و با مردان خلوت میسازید چنانکه باز زنان دوست نمی‌دارید و ترک می
کنید آنچه خدای بر شما آفریده است از زنان شما نه شما گروهی مردید از
حد درگذرنده و بیداد کرده و ستم کننده از آنچه حلالست در میگذرید بآنچه
حرامست می‌کنید ایشان چون از لوط بشنیدند وی را تهدید کردند و گفتند از
این که میگویی باز آییت که اگر باز نایستی و دست ازین نداری ترا ازین
شهر بیرون کنیم و از جمله بیرون کردگان باشی لوط گفت من عمل شما را دشمن میدارم
و از جمله آنم که عمل شما را بغایت دشمن دارند الکه لوط دعا کرد و از خدای نجات
خود خواست گفت ای خداوند ما را و اهل مرا از عقاب و عذاب این کار که ایشان
می‌کنند نجات ده و ما را در عذاب شریک ایشان مگردان و از دیدن افعال
ایشان رهان چه من ازین بستوه آمده‌ام و ایشان و غلط و بیهده من میشنوند
خدای تعالی گفت دعای او را اجابت کردیم و او را و اهل او را نجات دادیم از عذ
که ایشان را فرستادیم مگر پیرزنی را که زن او بود که کافره بود از جمله آنان شد
که گذشته شدند و هلاک شدند یا در عذاب بماندند الکه دیگران را هلاک کردانیدیم
و ما را از ایشان برآوردیم و باریدیم بر سر ایشان باران یعنی از آسمان سنگ
باریدیم پس آنکه شهرهای ایشان را زیر و زبر کردیم و بد بارانی بود باران بیم
کردگان عذاب و گفت آن سنگ که بر ایشان بیارانیدند سنگ کبریت
بود و آتش ان فی ذلک لآیة بدرستی که درین آیتی و دلالتی هست
کسانی را که نظر اعتبار کنند وما کان اکثرهم مؤمنین

و نبودند بیشتر ایشان مؤمن و خدای تست که او عزیز و در حسیب غالبست بر
کافران و عذاب ایشان و مشفق و مهربانست بر مؤمنان
كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ
لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ
مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ
نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا
مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي
أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ
يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ بدروغ داشتند خداوندان
بیشه و آنکه نام مدینه ایشانست یا آنکه نام بیشه است ایشان پیغمبران را
بدروغ داشتند خاصه نام پیغمبر خود شعیب را الکه ایشان را گفت پیغمبر
من شما را رسولم امین و رسانندهٔ رسالت با امانت و آنچه گفت برادر
ایشان را نگفت شعیب را الکه ایشان را برادر نخواند شعیب از ایشان
نبود و از شهر ایشان او از مدینه بود نه بیشه که ذکر مدین کرد و گفت
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَاتَّقُوا اللَّهَ شعیب گفت

ایشان را که از خدای بترسید و طاعت دارید و من از شما مزدی نمی‌خواهم
مزد من نیست مگر بر خدای جهانیان دعوت پیغمبران را برای آن بر یک لفظ و یک
معنی آمد که ایشان همه دعوت بر یک چیز میکردند از دین خدای عز و جل و
توحید و عدل و امر معروف و نهی منکر و طاعت خدای و رسول او و اخلاص
عبادت و امتناع از طمع اجرت بر دعوت و ادای رسالت آنگه شعیب ایشان را فرمود
که چون پیمان راست دارید و تمام پیمایید و تمام دهید و مباشید
از جمله آنان که کم میپیمایند و کم می‌سنجند و چیز مردمان کم کرده‌اند
و حق ایشان ببرند و در زمین فساد مکنید و بترسید از آن خدایی که شما را
بیافرید و گروه گروه پیشینیان را و فساد ایشان را که گفتند آن بود
که راه زدندی و مال مردمان بردندی و زراعتها و مردمان را هلاک کردندی
ایشان شعیب علیه السلام را گفتند تو از جملهٔ فریشتگانی و از آدمیانی
که ایشان جادو کرده باشند و عقل ایشان را تباه کرده باشند و
نیستی تو مگر آدمی همچون ما و ما ترا از جمله دروغ زنان پنداریم درین باب
که دعوی میکنی پس اگر راست میگویی و از راست گویندگانی فرو افکن بر
ما پاره از آسمان یعنی دعا کن تا خدای تو پاره از آسمان بر ما اندازد و ما را هلاک
گرداند اگر تو راست میگویی شعیب گفت خدای من عالم‌تر است بآنچه شما میکنید
تا شما را جزا دهد بر حسب استحقاق فَكَذَّبُوهُ ایشان شعیب را بدروغ داشتند
پس بگرفت ایشان را عذاب سایه‌بان آنچنان بود که خدای تعالی هفت روز باد
از ایشان باز داشت و گرما بر ایشان مسلط کرد و اسیند چنانکه دم
نتوانستند زدن در سردابها میرفتند و جایهای خنک طلب میکردند هر
کجا که میرفتند به صحرا آمدند ابری برآمد ایشان بیامدند و در سایهٔ آن ابر
رفتند تا ساعتی از آن گرما بیاسایند از آن ابر نسیمی میدمید و
ایشان از آن راحت یافتند یکدیگر را آواز دادند و همه بیامدند و

در آن سایه

در آن سایه جمع شدند خدای تعالی از آن ابر آتشی بباریدند تا همه بسوختند قتاده
گفت خدای تعالی شعیب علیه السلام را بدو گروه فرستاد به اهل مدین
و اصحاب ایکه اهل مدین به صیحه هلاک شدند جبرئیل علیه السلام بانگی
بانگ بر ایشان زد همه هلاک شدند و اصحاب ایکه به ظله هلاک شدند
بعضی دیگر گفته‌اند عذاب ظله آن بود که هفت شبانروز گرما بر ایشان مسلط
کرد تا ایشان را دم باز گرفت آنگه کوهی پدید آمد در ولایت ایشان آنجا
رفتند تا در سایهٔ آن استراحت کنند در پیرامن آن کوه چشمه‌های آب و درختان
بسیار بود آنجا بیاسودند و آب و میوه بخوردند و چندانکه خواستند برگرفتند
آنگه برخواستند و به خانه‌های خود آمدند و اهل بیت و دوستان خود را خبر دادند
ایشان نیز رفتند و بعضی بر داشتند و باز آمدند اهل شهر همه برخاستند
و آنجا رفتند و آنجا جمع شدند و هیچکس نماند الا که در آنجا حاضر گردیدند خدای
تعالی آن کوه را بر سر ایشان در آورد و همه را در آن زیر هلاک گردانید إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این آیتی و دلالتی و علامتی و پندی هست و بیشتر
ایشان مومن نبوده‌اند و خدای تعالی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم غالب است
و بخشاینده غلبه کند و بخشد وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ
لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ وَإِنَّهُ
لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً أَن
يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ
الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ
كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَيَأْتِيَهُم
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ بدرستی و حقیقت که قرآن تنزیل خدای
جهانیانست و تنزیل بمعنی منزلست نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ
فرود آورد این قرآن را بر دل تو ای محمد صلوات الله علیه و آله جبرئیل امین علیه السلام
با این قرآن در دل تو فرود آمد و در حفظ و فهم تو قرار گرفت تا تو از جمله پیغمبران بیم
کننده باشی خلایق را به زبان فصیح عربی و بود او آنان که به این زبان که عربی
است اندرز کردند چون بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلوات الله
علیهم و گفته اند معنی آنست که این معنی قرآن به لغت عرب فرستاد تا تو به
این زبان اندرز کنی و هر پیغامبری قوم خود را که ما هر پیغمبری که فرستادیم به زبان
قوم او فرستادیم چنانکه گفت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ و فرستادن قرآن بر وجه فرستادنست بر دل تو
زیرا که چون لغت قوم تو بود باشد تو و قوم تو یکی فهم کنید آن را و دریابید
و دل شما از آن باخبر باشد و اگر به زبان دیگر نازل بودی بر سمع تو و بر دل تو بودی که
از آنجا که اصوات و حروف او شنیدی و معانی او فهم نکردی و منذر نبودی و
گفته اند عَلَىٰ قَلْبِكَ برای آن گفت که محمد صلی الله علیه و آله خواننده نبود
و جبرئیل علیه السلام آن را خواندی و او دل آن را یاد گرفتی وَإِنَّهُ
این قرآن یعنی ذکر او و صفت او در کتبهای پیشینان بوده است و پیغمبران ره
بشارت از آن خبر داده اند با ایشان امت خود را به محمد و قرآن بشارت
دادندی أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي
إِسْرَائِيلَ بل آمدن محمد علیه الصلوة و السلام و دانستن ایشان او را
دلالتی و حجتی نبود در صحت نبوت او و این علما چون عبدالله سلام و اصحابی
او و غیر ایشانست عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان
مکه کس فرستادند به جهودان مدینه که چه گویید در محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و نعت او ایشان گفتند وقت بعثت اوست و ما در تورات دیده ایم نعت

و صفت او را خدای تعالی گفت نه این آیتی و دلالتی نیست بر صدق نبوت و دعوی
پیغمبری او وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما این قرآن را بر بعضی عجمیان و فارسی زبان فرو فرستادی
و آنگه رسول او را بر ایشان خواندی عجمیان به آن ایمان نیاوردندی گفتندی
که ما نمیدانیم او چه میگوید و ما این زبان نمیدانیم اعجمی مرد باشد که پارسی
نتواند گفتن با فصیح نباشد در گفتن و اگر چه از عرب بود و عجمی کسی را گویند
که منسوب بود به عجم اگر چه فصیح زبان باشد و ما در عرب كَذَٰلِكَ
سَلَكْنَاهُ همچنانکه قرآن را به زبان عرب و به لغت ایشان
فرستادیم آن را در دل کافران اندر آوردیم تا آنگه رسول ما آن را بر ایشان خواند
و معنی این سلک اخطار او با لباطل باشد یعنی به دل ایشان که ذهن ایشان
چه اگر به معنی خلق علم ضروری بودی ایشان به آن عالم بودندی و شک
نبودی ایشان را در آن و صحت آن و خدای تعالی القای آن در دل ایشان
بر طریق اقامت حجت کند بر ایشان متوجه شود و نوعی از لطف باشد
که بعث کند مکلف را بر نظر هر کس که آن نظر کند به معرفت رسد و هر که
نظر نکند در ضلالت بماند و حجت بر او متوجه شود آنگه خبر داد و گفت لَا
يُؤْمِنُونَ ایشان به قرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیارند
تا آنگه عذاب دردناک مشاهده کنند و معاینه ببینند و ملجا شوند آنگه ایشان را
ایمان سود ندارد و اگر ایمان آرند از ایشان نپذیرند فَيَأْتِيَهُمْ
بَغْتَةً ناگاه به ایشان آید عذاب خدای دردناک و ایشان را خبر نباشد
و ایشان ندانند فَيَقُولُوا این کافران گویند چون عذاب ببینند
پس ایشان گویند که ما را هیچ مهلت خواهند داد تمنای مهلت کنند اما هیچ
مهلت نباشد و گفته اند که معنی آنست که چون عذاب به این کافران
آید ایشان را سود نکند درازی عمر ایشان و خوشی عیش و ندانند که
ایشان در آن وقت گویند آیا ما را هیچ مهلت دهند تا تلافی حال و

کفته را

تدارک کار خود کنیم الله گفت أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا این
کافران به عذاب ما استعجال می کنند و شتاب زدگی می نمایند که این عذاب
کی خواهد بود و چرا زود نمی آید مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که کافران
گفتند ای محمد صلی الله علیه این عذاب که ما را به آن تهدید می کنی کی خواهد
بود و این بر سبیل استهزا و انکار گفتند أَفَرَأَيْتَ إِن
مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ
مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا
مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ذِكْرَىٰ وَمَا
كُنَّا ظَالِمِينَ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا
يَنبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ
لَمَعْزُولُونَ آیا هیچ می بینی و می دانی که اگر ما این کافران را برخوردار
کنیم سالهای دراز به آنچه ایشان را داده ایم از نعمت پس آنگاه
ایشان آید آنچه ایشان را به آن بیم کرده ایم و وعده داده از عذاب
ایشان را هیچ سود نکند و عذاب از ایشان باز ندارد آنچه کسب کرده
باشند و آنچه جنت ایشان را به و نیاد رسد وَمَا أَهْلَكْنَا
مِن قَرْيَةٍ و ما هیچ شهری و دهی هلاک نکردیم الا که ایشان را
بیم کنندگان بودند یعنی از پیش رسولان فرستادیم تا ایشان را
بترسانیدند و پند دادند چون نشنیدند و پند نگرفتند ایشان را
هلاک کردیم و در ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان خود ظلم کردند به کفر و
عصیان خود مستوجب عذاب گردیدند و ما هرگز ظالم و ستمکار
نبوده ایم تا سبقت عذاب نموده ایم و حجت تا ایشان تمام نکنیم تعجیل عذاب
نکرده ایم وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ سبب نزول این آیه آن بود که
کافران گفتند آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می شود از جنس آنست که

شیاطین فرود می آرند و بر کاهنان القا می کنند تا ایشان خبر میدهند
خدای تعالی این آیه فرستاد و تکذیب ایشان کرد و گفت این قرآن را خود
شیاطین نیاورده اند بلکه جبرئیل علیه السلام آورده است از نزدیک
خدای جهانیان و نشاید ایشان را یعنی شیاطین را و نتوانند و نیابند
که مثل این قرآن را بیاورند از آنجا که علم این نظم ندانند و به نزدیک ایشان
معزولند از آنکه چیزی بشنوند از درشتکان و از استراق سمع و شنودن
سخن اهل آسمان ممنوعند و چنانکه پیش از این شنیدندی اکنون نتوانند
و اگر خواهند که بشنوند رجوم ستارگان و شهب از آن باز داشته
شوند فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتَكُونَ
مِنَ الْمُعَذَّبِينَ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ
حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حق سبحانه و تعالی دانست که رسول
علیه السلام قصد آن نکند و نخواهد که با خدای دیگری را پرستد و وی را نهی
کرد از آن تا وی را در حرکت آرد برای زیادتی اخلاص و تقوی و گفت
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم با خدای که الله است خدای دیگر مخوان و با او
در عبادت دیگری را شریک مگردان که اگر بخلاف این کنی و با وی
دیگری را خوانی از جمله عذاب کردگان باشی و گفته اند اگرچه خطاب
به رسول است مراد به او نیست بلکه مراد به خطاب امت اوست آنگه وی را
فرمود و گفت بیم کن و بترسان خویشان نزدیک خود را ابتدا به نزدیکتر
خویشان کن آنگه به دوران آنگه بیگانگان براء بن عازب گفت در وقتی

کرد که چون این آیه آمد رسول علیه السلام کس فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را
در سرای ابوطالب حاضر کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فرمود
تا از برای ایشان کوسفندی با مدی گندم طعام ساختند و صاعی از شیر آن
نهاد و برای ایشان چهل مرد بودند یکی بیش یا کم و هر مردی از ایشان معروف
بوده بآنکه اشتری بخوردی که آن را جذعه خوانندی و آن شیر نیز بسیار
با فرقی از شیر و آن سه صاع باشد و چون طعام پیش ایشان بنهادند
ایشان از خنده آمد بر آن طعام گفتند ای محمد این طعام که خواهیم خورد این یکی را
بس نباشد رسول علیه السلام گفت باسم الله بخورید یعنی بنام خدای
خدای را یاد کردند و بعد از آن دست بطعام دراز کردند و آن طعام بخوردند همه سیر
شدند و از آن صاع شیر باز خوردند و سیراب شدند و حق تعالی
این را آیتی و معجزه ساخت بر صدق دعوی وی آنگه رسول علیه السلام
بر پای خواست و گفت یا بنی عبدالمطلب ان الله بعثنی الی الخلق کافة و
الیکم خاصة فقال وانذر عشیرتک الاقربین وانا ادعوکم الی کلمتین
خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان وتملکون بهما العرب والعجم
وتنقاد لکم بهما الامم وتدخلون بهما الجنة وتنجون بهما من النار شهادة
ان لا اله الا الله وانی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوازرنی علیه
القیام به یکن اخی ووصیی ووزیری ووارثی وخلیفتی من بعدی
ای پسران عبدالمطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان فرستاده
است بعموم و بشما فرستاده است بخصوص و این آیه فرستاده است
بمن که وانذر عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت
میکنم بر زبان سبک و آسانست و در ترازو سنگین و گرانست
شما را بآن دو کلمه عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را امت
شوند و بدان به بهشت رسید و از دوزخ نجات یابید

وآن آنست

وآن آنست که خدای یکی است و من رسول اویم هر که مرا اجابت کند درین کار
و معاونت نماید برادر من باشد و وزیر و وصی و خلیفه من از پس من از
ایشان هیچکس جواب نداد علی ابن ابی طالب بر پای خواست و گفت
انا اوازرک علی هذا الامر من ترا برین کار یاری کنم وکان
اصغرهم سنا واحمشهم ساقا وارمضهم عینا
و او بسال از همه کهتر بود و ساق از همه باریکتر و چشم از همه
دردمندتر رسول علیه السلام گفت بنشین او بنشست رسول علیه
السلام دیگربار این سخن ادا کرد هیچکس جواب نداد او برخاست و گفت یا رسول
الله من ترا درین کار معاونت کنم رسول علیه السلام گفت بنشین بار سیم
رسول علیه السلام همین سخن ادا کرد کس نخاست الا او رسول علیه السلام
وی را گفت بنشین یا علی فانک اخی ووصیی ووزیری
ووارثی وخلیفتی من بعدی تو برادر منی و وصی منی و
وزیر و وارث منی و خلیفه منی از پس من آن قوم از آنجا برخاستند و
بر طریق استهزا ابوطالب را گفتند مبارکباد ترا که در دین پسر برادرت
رفتی تا پسرت را بر تو امیر کرد و این خبر مشهورست ثعلبی امام اصحاب الحدیث
در تفسیر خود آورده و بدین وجه در خبرست که گفت یا بنی عبدالمطلب یا بنی
عبد مناف یا فاطمه بنت رسول الله یا عباس ابن عبدالمطلب یا صفیه
عمه رسول الله لا اغنی عنکم من الله شیئا من شما را از خدای هیچ غنا
نکنم اگر از مال من چیزی خواهید بدهم شما را اما کار شما با خداست از اینجا حسنه
روید سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که چون خدای تعالی
این آیه فرستاد وانذر عشیرتک الاقربین رسول علیه السلام
بر کوه صفا شد و گفت یا صباحاه مردم همه روی بوی آوردند و آنکه نتوانست
رفتن کس فرستاد تا بداند که وی را چه رسیده است چون مردم جمع شدند

گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی فهر اگر چنان باشد که من شما را خبر دهم که در پس
این کوه لشکری حاضرست و بر شما غارت خواهد کرد مرا راست دارید گفتند
داریم گفت اکنون بدانید که من شما را میترسانم از عذابی سخت ابولهب
گفت تبا لک زیان باد ترا امروز همه روز ما را برای این میخواندی خدای تعالی
در جواب وی فرستاد که تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا
أَغْنَى الخ رسول فرمود وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ بال خود فرو نه و جانب
خود نرم دار و تواضع کن مومنان را و ایشان را دعوت به نیکویی و سهو
و نرم جانی که پس اگر در تو عاصی شوند و فرمان تو نبرند بگوی من بیزارم از آنچه شما
میکنید و اگر با تو عداوت آغاز کنند توکل بر خدای کن که غالب است کس او را غلبه
نتواند کرد مهربانست بر بندگان خویش بر ایشان رحمت کند الَّذِي
يَرَاكَ الخ آن خدای که میبیند آنکه برخیزی برای نماز کردن و فا و امین که
در میان سجده کنندگان و گفته اند بر آن بیند در تصرفاتی که کنی و هر کار
که بدان قیام نمایی و نیز میبیند گردیدن تو در میان ساجدان عبد الله عباس
گفت میبیند ترا در نمازی که حال بحالی میگردد از قیام به رکوع و از رکوع
به سجود عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که معنی آنست که میبیند گردیدن
تو از پشت پیغمبری با پشت پیغمبری دیگر تا آنکه به پشت عبد الله رسید و اصحاب ما به
این استدلال کرده اند در آنکه پدران رسول علیه السلام مومن بوده اند که خدای
تعالی گفت من نگریستم گردیدن تو در پشت ساجدان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ اوست خدایی که شنوا و داناست همه مسموعات را شنود و همه
معلومات را شناسد و داند هَلْ أُنَبِّئُكُمْ
عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ
أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي

کل واد

كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم کسانی را که میگویند این قرآن را به محمد علیه السلام
شیطان القا میکند من شما را خبر دهم با کدام کس شیاطین بر که فرود آید
آنکه بیان کرد و گفت تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ شیاطین بهر
دروغ زنی بزه کاری فرود آیند به این کاهنان و اخترگویان اند مقاتل گفت
چون مسیلمه کذاب و طلیحه يُلْقُونَ السَّمْعَ این شیاطین استماع سمع
میکنند و گوش فرا میدارند تا از فرشتگان چیزی شنوند و آنگه
اولیای خود را از کاهنان و غیر ایشان خبر دهند پیش از آنکه
شیاطین را به رجم از استماع منع کردند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان
شنیدندی و بعضی از آنچه ایشان را بر آن اطلاع دادند از غیب
شیاطین بدانستی از زبان فرشتگان بیامدی و کاهنان را چون
شق و سطیح و غیر ایشان را خبر کردی و این گفته دیگران را گفتندی خدای
تعالی گفت شیاطین بر چنین کسان نازل شوند و بیشترین ایشان
دروغ زنان باشند آنچه گویند و خبر دهند از آن بر خلاف آن باشد
و این برای آن باشد به آنچه شنیده باشند چیزی دیگر از خود ضم کنند
و امروز ایشان محجوب و ممنوع اند از استراق سمع آنکه گفت وَ
الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شاعران را متابعت
غاویان و جاهلان کنند عبد الله عباس گفت شیاطین اند و ایشان
بر شیاطین را تابع شعرا می خوانند و در جاهلیت گفتندی که شعر از
شیاطین می کنند و گفتندی که هر کرا شیاطین او قوی تر باشد

شعرا او بهتر باشد و از اینجا از شاعران نشان گفته‌اند انّ لکل شاعر من البشر
شیطانه انسی و شیطانی ذکر ضحاک گفت در عهد رسول علیه السلام
دو شاعر با یکدیگر نزاع کردند و یکدیگر را هجا کردند یکی از انصار بود و دیگری
از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پی ایستاده بودند و معاونت میکردند
خدای تعالی این آیه فرستاد صادق علیه السلام گفت مراد شاعران کفارند
چون عبد الله الزبعری و ابو سفیان بن الحرث و امیه بن الصلت و غیر ایشان
که رسول علیه السلم را هجو کردند و مردم در پی ایشان افتادند در خواندن آن
شعرها ابو عصفر روایت کرد که چون رسول علیه السلم گفت من احدث
هجاء فی الاسلام فاقطعوا لسانه هر که در احداث هجو کند زبانش ببرند
سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که چون رسول علیه السلام مکه را
بگشاد ابلیس علیه اللعنه نعره زد و ناله کرد و سخت اصحاب او برو جمع شدند
و گفتند چه شده است گفت پس از امروز طمع مدارید که کفر را رونقی باشد ولکن در
عرب شعر و نوحه منتشر گردانید آنگه وصف شاعران کرد و گفت نبینی که ایشان
در هر وادی سر در نهند و در هر نوعی خوض کنند چون مدح و هجو و غزل و وصف
تشبیه و مبالغت فتاده گفت قومی را بباطل مدح کنند و گروهی را بناحق
هجو کنند و خبرها گویند که نکنند آنگه از میان شعرای اسلام را استثنا کرد
و گفت الا الذین امنوا مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و ذکر
خدای کردند و انتقام کشند از گروهی که بر ایشان ظلم کرده باشند یعنی اگر
شخصی ایشان را هجو کند جواب آن گویند چنانکه گفته‌اند الشر بالشر والخیر بالخیر
والبادی اظلم رسول علیه السلام گفت المستبان ما قالا فعلی البادی
مالم یعتد المظلوم دو دشنام دهنده که یکدیگر را دشنام دهند هر چه
گویند وبال آن بر کسی باشد که ابتدا کرده باشد تا مظلوم از حد در نگذرد در خبر آمد
که چون مشرکان عرب رسول صلوات الله علیه و آله را هجو کردند صحابه را گفت

ما منع الذین

ما منع الذین نصروا رسول علیه السلام بسیوفهم ان ینصروه بالسنتهم چرا منع می‌کنند
کسانی را که رسول خدای را به شمشیرهای خود نصرت کردند و کنند از آنکه او را
بزبانهای خود نصرت کنند حسان بن ثابت و عبد الله رواحه و کعب ابن مالک
گفتند یا رسول الله ما این کار را و این کار را کفایت کنیم رسول علیه السلام
گفت اهجوهم و روح القدس معکم هجو کنید ایشان را که جبرئیل علیه السلام
با شماست یاری میکند پس این مومنان که خدای تعالی ایشان را استثنا کرد
مومنانی باشند که ذکر خدای و خواندن قرآن بر ایشان غالب‌تر باشد از شعر
خواندن و گفتن و توحید و وعظ و حکمت گویند و مدح رسول علیه السلام و اهل بیت
او کنند و هجو و مذمت مشرکان گویند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا
زود بود که بدانند که آنان که ظلم و ستم کردند که به چه جای بازگشتن باز گردند
یعنی جایی که از پس مرگ ایشان را روی نجات نباشد و مورد آیه تهدید و وعید
ظالمان را در قرائت اهل بیت وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و این قرائت جعفر
بن محمد الصادق علیه الصلوة و السلام و گفته‌اند صادق علیه السلام

شاید که این تنزیل

اول خوانده باشد

تمت الکتاب بعون الله

نود و سه آیت است در عدد کوفیان و چهار در عدد بصریان ابی کعب از رسول علیه
السلام روایت کرد که هر که سوره طس بخواند خدای تعالی او را ده حسنه
بنویسد و هر که به سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و التحیة
و الاکرام ایمان داشته است و هود علیه الصلوة و السلام و شعیب
علیه السلام و صالح علیه السلام و ابراهیم صلوات الله علیه و بعدد آنانکه کافر
شدند ایشان روز قیامت از گور برخیزد و می‌گوید لا اله الا الله

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
طٰسٓ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ هُدًى
وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ
فَهُمْ يَعْمَهُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ الْعَذَابِ
وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ
وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ
ابن عباس گفت طس نامی است از نامهای خدای که او سوگند یاد کرده است که
این آیات کتابی است روشن و گفته اند طا از لطیف است و سین از سمیع
و گفته اند طا از طهارت است و سین از سر است و این اشارت است الی طهارت سر الحبیب
و معنی طاسین اینست که این حروف مقطعه که طا و سین است آن آیات قرآنی است که ذکر آن
کردیم در این کتب انبیای سابقه صلوات الله علیهم و آیات کتابی است روشن
کننده و هدایت است و لطفی است که به او راه یابند و به طاعات نزدیک شوند
و از معصیت دور شوند و بشارت دهنده است مومنان را به معاد کبری و بهشت جاودان
مومنان را که نماز بپای دارند و زکوة بدهند و به آخرت و ثواب و عقاب یقین دارند
اگر صفت کافران کرد و گفت آنان که به آخرت ایمان ندارند ما مزین کردیم و اعمال ایشان را
یعنی الخ ایشان را فرمودیم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن و ایشان
و نهی فرمودیم از بدی و وعده و وعید دادیم اعمال ایشان را است آن اعمال
کرد که ایشان را فرموده ایم کار ایشان است و اگر چه ایشان نا پسندیده و جه
دیگر آنست که ما مزین کردیم اعمال ایشان را از قبایح بخلاف شهوت در ایشان
بر سبیل امتحان و تشبیه تکلیف پس ایشان غافل شدند و متحیر از آنکه اندیشه
کنند تا راه ببرند از فساد شناسند ایشانند از آنکه جزای ایشان است

عذاب بد و عقاب سخت که آن را انقطاع نباشد و ایشانند که در قیامت زیانکارانند
و بدرستی که ای محمد صلوات الله علیه ترا القا کنند و پیش تو باز آورند قرآن را
از نزدیک خدای درست کار و درست گفتار و دانا إِذْ
قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم
مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَن بُورِكَ مَن فِي
النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و یاد کن ای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون موسی اهل خود را گفت آنگاه که بادیه بوده
چون از نزدیک شعیب بازگشت و در آن بیابان گرفتار شده بود تاریک و برف
حامله بود و درد زادن روی بنهاده بود و ابری سیاه درآمد و رعد و غرید و برف
گرفت و گوسفندان رمیده و باران می بارید و سنگ آتش و آهن
آتش زن آواز داد که هر چه فرمان شد از آتش برنداریم موسی علیه السلام
فرو ماند ساعتی نگاه کرد از دور آتشی دید اهل خود را گفت إِنِّي آنَسْتُ نَارًا
من آتش از دور دیدم بروم و زود به شما خبری از آن آتش بیاورم و اهل آن آتش
را راه بجویم یا پاره از آن آتش بشما آرم تا بود که بتابید آن گرم شوید موسی علیه السلام
چون نزدیک آن آتش رسید آتشی دید بر درختی سبز دید که درخت و برگ او
سبز خفت و برگ بر شد و دمی گشت عجب داشت است تا نگاه کند آن آتش
بگیرد از سر درخت به پایین درخت آمد چون به زیر درخت آمد آتش بار به
درخت رفت موسی علیه السلام فرو ماند از میانه آتش ندا آمد که برکت
کناد آن را که در میانه آتش است و آنکه گرد بر گرد او است ابن عباس و سعید
جبیر گفته اند مراد به نار نور است و مراد به من خداست جل جلاله و معنی نور
قدس او است یعنی مقدس و منزه است آنکه در این نور است نه به معنی مکان و جهت

بل معنی علم و حفظ و معنی اِنَّکَ موسی را از الحب اندا کرد و کلام خود را ادراک
آورد موسی علیه السلام از آنجا شنید بعضی گفته اند که در کلام محذوفی هست تقدیره
اِنَّکَ مَن بُورِکَ مَن فِی النّارِ قدرته و سلطانه و آیاته و گفته اند
که ای بورک من فی النار ای طلبها یعنی موسی علیه السلام می جست
از ابن عباس که من زایدست ای بورک فی النار و من حولها و این وجه
ضعیف است و وجه دیگر است آنکه من بمعنی ما باشد چنانکه گفت فَمِنْهُمْ
مَنْ یَمْشِی و چون مراد به ایشان فرشتگان باشند این تاویل احتیاج
نباشد وَسُبْحانَ اللّهِ و منزه است آنکه خدای جهانیانست ای
موسی آن خدایم که عزیز و غالبم و حکیمم انچه کنم از روی صواب کنم
وَأَلْقِ عَصاكَ فَلَمّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جانٌّ
وَلّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسى لا تَخَفْ إِنّي لا
يَخافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ إِلّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ
بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنّي غَفُورٌ رَحِيمٌ
وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضاءَ
مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آياتٍ إِلى فِرْعَوْنَ وَ
قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمًا فاسِقِينَ والق
عصاک از جمله کلام خداست با موسی علیه السلام گفت ای موسی علیه السلام
راکه بیفکند از عصای خود را موسی علیه السلام عصا بیفکند در حال ماری
گشت حکمت درین آن بود تا موسی را دلیل باشد برآنکه این کلام که میشنود
کلام خداست که قادرست برآنکه چوبی را ماری گرداند نه کلام شیاطین
است و نیز ایشان و وجه دیگر آنست که خدای تعالی خواست تا منبسط شود
شود و بدان تا چون پیش فرعون آید و معجز نماید از و خایف نشود فَلَمّا رَآها
موسی علیه السلام چون بدید عصا را که ماری متحرک شد و بدید شاطر میرفت

چنانکه

چنانکه گفتی ماریست کوچک و سبک و موسی علیه السلام پشت بکرد و بگریخت
و باز پس نگشت و عقب خود باز پس ننگرید درین آیه چنان گفت و در آیه دیگر ثعبان گفت
و در دیگر حیه گفت و این متناقض نیست برای آنکه این سه صفت در وی
بود یکی آن و دیگری در پیش فرعون و سوم در پیش جادوان و خداوند تعالی
ایشان و حق تعالی خطاب کرد و گفت مترس که پیغمبران نترسند پیش من نترسند
ترس موسی از شک نبود از هول منظر و غرابت آن کار بود اِلّا مَنْ ظَلَمَ
هر که ظلم کرد و آنکه بدل کرد بدی و ستم را بنیکوئی من او را ببخشایم که من
آمرزنده ام و بخشاینده وَأَدْخِلْ يَدَكَ و ای موسی دست
خود در گریبان خود فرو کن تا بیرون آید سپید و درفشان بی بدی و آفتی
و برصی و مراد بد این سو برص است به اتفاق مفسران و این معجزه دیگر بود موسی
علیه السلام را که دست در گریبان کردی آنگه که بیرون آوردی چندان
نور از وی بتافتی که آفتاب را غلبه کردی فِي تِسْعِ آياتٍ
در نه آیت و معجزه که موسی را بدان فرستاد به فرعون و قوم او و آن نه آیه عصا بود
و ید بیضا و فلق و [illegible] غده و خون و شکافتن دریا و کوه و طوفان إِنَّهُمْ
بدرستی که اشراف فرعون و اتباع او قومی بودند از فرمان خدای بیرون رفته
و در وی عاصی گشته فَلَمّا جاءَتْهُمْ آياتُنا
مُبْصِرَةً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا
بِها وَاسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ
كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ چون آمد ایشان را
آیات و معجزات ما روشن و هویدا ایشان آنرا گفتند که این جادوی
روشنست وَجَحَدُوا بِها آنرا انکار کردند و از ظلم و تکبری که ایشان را
بود و حال آن بود که پیش ایشان آنرا یقین شده است یعنی در دل ایشان
و می شناختند و به زبان انکار میکردند و از ظلم و تکبر که ایشان را بود و پیش

شکر و ببین که عاقبت کار مفسدان چگونه بود از عذاب و هلاک
و غرق کردن ایشان وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَ
سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ
كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ
دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ
الْفَضْلُ الْمُبِينُ بدرستی که داود و سلیمان را علم دادیم
باحکام و شریعت و گفته‌اند علم بزبان مرغان ایشان هر دو گفتند که
سپاس و ستایش آن خدای را که ما را فضل داد بر بسیاری از بندگان
مومن خود بعلم نبوت وورث میراث گرفت سلیمان از پدر خویش
داود آمده در لغت [illegible] از پیغمبران که میراث گیرند بخلاف آنکه محدثان روایت
کنند که نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث و جهت میراث
در مال باشد نه در علم و نبوت خود میراث نباشد وقال و گفت
سلیمان بر سبیل شکر نعمت و نشر احسان و کرامت که ای مردمان ما را آواز و
سخن مرغان آموخته‌اند و سخن مرغان را منطق خوانند برای آنکه از عذاب آواز سخن
سلیمان علیه السلام را چیزی مفهوم میشد چنانکه از آواز آدمیان واوتینا
و داده‌اند ما را از هر چیزی بهتر دنیا و زینت مراد کثرت است ان هذا
بدرستی که این فضیلت از فضل خدای ظاهر و روشن ذوقه نبی گفت روزی
بلبلی به سلیمان علیه السلام بگذشت و صفیری زد سلیمان گفت میگوید
اکلت نصف تمرة و علی الدنیا العفا من نیم خرما خورده‌ام خاک بر سر
دنیا کعب الاحبار گفت روزی مرغی که او را ورشان گویند بر دیگ سلیمان
آواز داد سلیمان علیه السلام گفت میگوید که لدوا للموت وابنوا للخراب
بزهید از برای مرگ و بنا کنید از برای خرابی و [illegible] بر دیگ سلیمان

آواز داد سلیمان علیه السلام گفت میگوید من لا یَرحم لا یُرحم
هر که او رحمت نکند بر او رحمت نکنند وَحُشِرَ
لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ
يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ
نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ
لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا
وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ
نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ
أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي
عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ و گرد کرده است برای سلیمان
علیه السلام لشکرهای وی از آدمیان و پریان و مرغان و ایشان را
الهام دادند و هر گروهی از ایشان را رئیسی بود که ایشان را منع کردی
ان تتفرق یوزعون من الوزع باشد و وزع باز داشتن بود
محمد بن کعب گفت که ما را روایت کردند که لشکرگاه سلیمان صد
فرسنگ بود بیست و پنج آدمیان را و بیست و پنج پریان را و بیست و
پنج وحوش را و بیست و پنج مرغان را و او را هزار خانه بود از آبگینه بر چوب
نهاده و سیصد زن آزاد بودند و هفتصد کنیزکان و بفرمودی تا باد بر
خاصه ایشان را برگرفتی و باد نرم ایشان را بنهادی و ببردی مقاتل
گفت جنیان از برای وی بساطی بافتند از زر و ابریشم و فرسنگ در
فرسنگ و او را سریری بود زرین آن را در میان بساط بنهادند و سه هزار
کرسی زرین و سیمین پیرامن آن نهاده بودی پیغمبران دیگر بر آن کرسیهای
زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان از انس

بودی و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر کشیده
چنانکه آفتاب بر بساط ایشان نتافتی و باد صبا بر داشتی ایشان را
بامداد یک ماه راه بردی و نماز شام یک ماه راه باز آوردی یک روز سلیمان
بدین مرتبه بر مزرعه برزگری بگذشت و او زمین را شیار میکرد برزگر سلیمان را
دید بدین حالت گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا
عظیما حق تعالی آواز او را به گوش سلیمان علیه السلام رسانید
سلیمان باد را فرمود تا بساط را بنهاد و برزگر را بخواند و گفت آیا تسبیح
من رسید آنچه گفتی گفت آری گفت تا تمنای این نکنی که ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن
از دل بگوید بهتر و نیک جزای تعالی پیش از این باشد آن مرد گفت حق تعالی
همت برادر چنانکه غم از دل من بردی بدین بشارت حتی اذا
اتوا اتینا الکه آمد بدیه وادی مورچگان وهب گفت چون سلیمان علیه
السلام برنشستی جمله خدم و حشم با خود بردی و در پیش بساط
ایشان و ایشان را بپا بالی بودی که بر آنجا هر یکی بکار خود مشغول بودندی
از نان پختن و طبخ کردن بگرد باد را فرمود تا او را از اصطخر بر گرفت و تا
یمن برد در راه بمدینه رسید چون بگذشت گفت این سرای هجرت پیغمبر آخر
الزمانست خنک آنکه او را دریابد و بوی ایمان آورد و چون بمکه رسید در حرم
کعبه بت پرستیدند کعبه بخدای بنالید یعنی فرشتگانی که در آنجا بودند گفتند
بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو بگذشت و اینجا نماز نکرد و در پیرامن بت را
سجده می کنند حق تعالی فرمود که زود بود که در آخر الزمان پیغمبری بفرستم
و ترا قبله او کنم که او و امت او هر کجا که باشند در نماز روی بتو آرند و از
آنجا بگذشت بوادی السدیر آمد در طایف و از آنجا بوادی النمل فتاده و
مقاتل گفتند که وادی النمل در شامست و سلیمان علیه السلام چون بدانجا
رسید بر بساط بود بر زمین میرفت بر پشت اسب قالت نملة مورچه

گفت که او در پیش و پیشوای مورچگان بود و در گوشه قدی بزرگی بود و دو پر داشت
ضحاک گفت نام او طاحیه بود در بالای بلندی بر آمد و آواز داد مورچگان را
که در خانهای خود در روید تا سلیمان و لشکر شما را پی سپر نکنند و در زیر پا
در نیاورند و ایشان بی خبر باشند از شما و ندانسته باد سخن مورچه را بگوش
سلیمان رسانید سلیمان از گفتار وی بخندید و کس فرستاد و وی را بخواند
و گفت این سخن چرا گفتی گفت من مهترم و بر مهتر نصیحت رعایا واجب باشد
و من عذر خواستم و گفتم وهم لا یشعرون او براء کرد گفت مورچه
سلیمان را گفت من حطم عیش نخواستم حطم دل خواستم ترسیدم که دلهای
ایشان گرفته گردد به نظر کردن در ملک تو و از تسبیح که ایشان را است
باز مانند سلیمان گفت وعظی و عظنی ای مورچه مرا وعظی گوی گفت دانی
که چرا پدرت را داود نام نهادند گفت نه گفت لانه داوی جرحه فود برای آنکه
وی مداوای جراحت خود کرده و وی مودود بودی یعنی دوست داشته گشت
و گفت دانی که چرا باد را در فرمان کردند گفت نه گفت برای آنکه تو بدانی که ملک
دنیا را دنیا و مدار دنیا بر باد خواهد بود و هیچ قرار نباشد سلیمان ازین گفتها
وی بخندید و گفت بار خدایا مرا الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمت تو کنم
از نعمتی که بر من کردی و بر پدر و مادر من به آنکه تو ما را برگزیدی و نبوت و مملکت
دادی و توفیق ده تا عمل صالح کنم که آن را بپسندی و بدان راضی شوی و برحمت
خود مرا در میان بندگان صالح خود بر تا من از جمله صالحان باشم
وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ
أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا
أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَمَكَثَ
غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ
مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً

و آن گاه هدهد راست زمینی دید خوش درخت و سبزی بسیار آنجا فرود
آمد و خواست تا نماز کند و طعام خورد آب طلب کردند نیافتند هدهد را طلب کردند
حاضر نبود گفت ما لی لا اری الهدهد عبد الله عباس گفت
سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که جای هدهد بر او از چشم سلیمان
بود اگر وی از جای خود برفتی آفتاب بر چشم حضرت سلیمان افتادی چون
هدهد برفت و سبب دیگر آن بود که گفت سلیمان نشسته بود من یک ساعت در
هوا بلند بر رفتم و طول و عرض دنیا را نگاه کردم در هوا رفتم از چپ و راست
بنگریستم بوستانی دیدم از آن بلقیس آن بوستان رفتم هدهدی دیدم
او هدهد را گفت از کجایی و از کجا می آیی گفت از شام با سلیمان علیه السلام
بودم گفت سلیمان کیست گفت سلیمان پادشاه جن و انس و وحش
و طیر و باد تو از کجایی که سلیمان را نمی شناسی گفت من از این ولایتم
گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنی بلقیس نام و او را ملکی عظیم است
دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی را صد هزار سوار مقاتل گفت اگر خواهی پادشاه
ملک در این بنگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلب کند و من حاضر نباشم گفت
چون این خبر ببری ملک وی بری همانا که وی را خوش آید هدهد با وی برفت و ملک
و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس را بدید و باز گشت چون سلیمان هدهد را ندید
معروف مرغان را گفته اند کرکس بود و بعضی گفته اند عقاب بود وی را بخواند و گفت
هدهد را از بهر ما بجوی عقاب در هوا رفت و در نگریست هدهد را دید که از جانب
یمن می آید آهنگ او کرد خواست که چنگال در وی زند هدهد زینهار خواست
عقاب گفت وای بر تو سلیمان سوگند خورده است که ترا عذاب سخت کند
یا بکشد گفت چیزی دیگر نگفت گفت بلی گفت اگر حجتی نیارد روشن گفت
باکی نیست که من حجتی روشن دارم بر نشست عقاب او را پیش آورد گفت اینک
آوردمش سلیمان فرمود که بیاورش هدهد را پیش تخت سلیمان آوردند

تملکهم واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم

سلیمان علیه السلام مرغ را باز جست چون نیافت وی را گفت چیست مرا
که وی را نمی بینم یعنی هدهد را آیا حاضر است و ساتر می نبینمش آمده یا خود از جمله
غایبانست آنگه گفت لاعذبنه من او را عذابی کنم عذاب سخت در
این عذاب خلاف کردند بعضی گفتند که پرهایش بکنم و در پیش خانه مورچگان
اندازم تا وی را گزند رسانند و گفته اند که گفت جمع کنم میان او و میان جنس
دیگری گفت جدا کنم میان او و میان دوستش یا بیارد حجتی روشن و عذر
واضح و سبب تفقد سلیمان علیه السلام هدهد را آن بود که وی آب را در زمین
بدیدی چنانکه روغن را در قاروره بینند و سلیمان او را نزدیک خود
داشتی تا هر وقت نماز که آب نبودی در بیابان وی را بنمودی آنجای بکندی
و آب برآوردندی این روز وقت نماز درآمد آب نبود سلیمان علیه السلام
وی را طلب کرد حاضر نبود وی را تهدید کرد و قصه این بود چنانکه علمای
سیر گفته اند که چون سلیمان علیه السلام از بنای بیت المقدس فارغ شد
خواست که به زمین حرم آید باد را فرموده تا وی را با لشکر به زمین حرم آورد
و در آنجا مدتی مقام کرد هر روز پنج هزار اشتر و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسفند
می کشت اشراف قوم خود را گفت این جاییست که در آخر الزمان پیغمبری عربی
از او بیاید عربی بدین صفت و بدین سیرت خدای تعالی او را بر همه دشمنان
نصرت دهد و در پیش او هیبت همه را او برد و گفتند او به کدام دین خواند مردمان را
گفت بدین حنیفی خنک آنکه وی را دریابد و بوی ایمان آورد گفتند
یا نبی الله میان ما و او چند مدت باشد گفت هزار سال هر که حاضر است
باید که به غایبان رساند که سید انبیا و خاتم پیغمبرانست سلیمان علیه السلام
مدتی در مکه بود تا مناسکی که بود بگذاشت آنگه از مکه بیرون آمد و روی به یمن نهاد
در وقتی که سهیل بر می آمد و آنگه به صنعا رفت از مکه دو ماهه راه بود آنجا رسید

پر در پای افکنده و در زمین کشان تواضع و مذلت سلیمان علیه السلام سر
هدهد گرفت و نزد وی کشید و گفت کجا بودی من امروز ترا عذابی کنم که جهانیان
عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن از روزی که ترا در پیش خدای بدارند سلیمان
علیه السلام چون این سخن بشنید رحمش بر دل گشت و دست از وی بداشت و
گفت آخر کجا بودی فمکث غیر بعید پس درنگ کرده دیری نه
هدهد پس گفت من بدانستم و علم من محیط شده بدانچه تو ندانستی و ندانی
و آورده ام ترا از شهر سبا خبری یقین و راست که در ان هیچ شکی نیست و آن
شهر را سبا خوانند و سبا نام مردی بود که او را ده پسر بود و شش از ایشان
به یمن نشستند و چهار به شام سلیمان گفت آن خبر چیست گفت من در زمین سبا
زنی یافتم که او ملک و پادشاه ایشانست و او را داده اند از هر چیزی که هر
پادشاهان را بکار آید و او را تختی بزرگست و این زن را بلقیس نامست و نام
پدر وی شرح بوده او پادشاهی بزرگ بوده و او را کودکی نبود آخر زنی
خواست نام او ریحانه و گفته اند این زن از جمله جنیان بوده و بلقیس از وی
در وجود آمد و چون پدرش بمرد ملک او به بلقیس رسید قوم بعضی طاعت او داشتند
و بعضی نداشتند و مردی را اختیار کردند و او را قهر کردند و آن مردی
ظالم و بد سیرت بوده دست بر عصمت و زنان ایشان دراز کردی بلقیس را
ازین غیرت آمد و خواست که او را هلاک کند کس فرستاد و گفت مرا رغبت افتاده است
که زن تو باشم گفت این رغبت مرا بیشتر بود اما این دلیری نتوانستم کرد و گفت
پیش ازین رغبت نبود اکنون برای این که مرا فرزندی میباید رغبت افتاده است
آن عقد بسته شد بلقیس برخواست و لشکری گران برداشت و به شهر وی رفت و
همه به سرایها فرود آمدند چون شب درآمد همه به یکی بنشستند و طعام کردند و خمر
خوردند که وی مست شد سرش ببریدند و بر در سرای وی بردار کردند و چون روز شد
مردم پادشاه را کشته یافتند بدانستند که عوض وی این بود همه منقاد شدند

و او را تختی بود ساخته وی از مرصع به انواع جواهر از یاقوت زرد و سرخ و
زمرد سبز و پیرامون وی از سیم مکلل به انواع جواهر از یاقوت سرخ و آن را چهار پایه
بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و دیگری از زمرد سبز و یکی از در
سفید و صحیفهای آن از زر بود مرصع به جواهر و هفت خانه بود وی در هر خانه
دری بسته چنانچه گفته اند سی گز بود درازی وی و سی گز پهنای وی سی گز بلندی
مقابل گفته شد که در شهر سبا دیگر نبود وجدتها
وقومها یسجدون للشمس من دون الله وزین لهم
الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم
لا یهتدون الا یسجدوا لله الذی یخرج
الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون
وما تعلنون الله لا اله الا هو رب العرش
العظیم هم از سخن هدهد است میگوید که یافتم من آن زن را و
قوم او را که آفتاب را سجده می کنند بدون خدای و عبادت او را بجای می
آورند و شیطان اعمال ایشان را مزین کرده است و در چشم ایشان
بیاراسته و از حق باز داشته پس ایشان راه نمی یابند برای آنکه سجده
کردندی آن خدای که بیرون آورد آنچه پوشیده و پنهانست که در آسمان و زمین
از باران و نبات و میداند آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکارا میکنند و آن
خدای که جز او نیست خدای و خداوند عرش عظیم است و بزرگوار و گفته اند
مراد به عرش ملک و پادشاهی است قال سننظر
اصدقت ام کنت من الکاذبین اذهب
بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول
عنهم فانظر ماذا یرجعون قالت یا ایها
الملؤا انی القی الی کتاب کریم انه

مِن سُلَيمانَ وَانّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ
اَلّا تَعلُوا عَلَيَّ وَأتُونِي مُسلِمِينَ سلیمان علیه السلام
چون سخن هدهد بشنید گفت بنگرم که این سخن که تو میگویی راست است یا نه
یعنی تو راست میگویی یا از جملهٔ دروغ زنانی اول مرا آب کن که ما و لشکر ما
تشنه ایم هدهد آب فرو چاهها کند تا آب بر گرفتند چندانکه حاجت
بود انگه نامه نوشت من عبد الله سلیمان ابن داود علیهما السلام الی بلقیس
ملکة سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا
علی واتونی مسلمین چون نامه نوشت و مهری از مشک بر وی
نهاد و نگین خود بر مهر نهاد و هدهد را پیش خواند و گفت تو رسول منی ترا جعبه
باید دست مبارک بر سر وی فرود آورد آن الوان مختلف در وی
آمد و نامه به منقار او نهاد و گفت اذهب بکتابی هذا
نامه من ببر و به ایشان افکن پس برگرد از ایشان و بنگر تا چه جواب میگویند
هدهد نامه بستد و هوا گرفت و پیش از آنکه عادت بود برفت هدهد دیگر نگریست
وی را دید گفت این چه ترنج و بگریست گفت چرا ترنجم بگریم که رسول خداوندم
و خلعتها و در تربیت و نامه او در منقار رفت زرفت نزدیک بلقیس و او
در خواب بود که بر سبیل است از رسم عادت بلقیس در کوشک بود و درها بسته
و کلیدها در زیر سر نهاده و به قتل رخنه هدهد چاهد آن نامه بر سینهٔ وی نهاد
این زنده و رب گفته که سوراخی بود که از آنجا آفتاب به کوشک بلقیس افتادی چون
برآمدی بلقیس آفتاب را بدیدی و سجده کردی هدهد بیامد و پرها باز کرد و سوراخ
چنان گرفت که آفتاب در وی نیفتاد چون آفتاب برنمی آمد او نگریست مرغی را دید
راه آفتاب را گرفته نامه در منقار دارد از آن حال شگفت ماند هدهد بیامد
نامه را به وی بینداخت بلقیس نامه برداشت و او خواننده بود و نبشته
و تازی زبان بر مهر نگاه کرد نام سلیمان علیه السلام را دید و دانست که آن نامه

پادشاهی است و ملکی عظیم رسیت از ملک وی چه او را که مرغ مسخر وی باشد
و رسولی وی کند او پادشاهی عظیم الشان باشد هدهد بجای رفت و برگشت
بلقیس برخواست و بر سر ملک نشست و کس فرستاد و اعیان لشکر خود را
بخواند و هر یکی را به جای خود بنشاند و گفت یا ایها الملا ای جماعت
وجوه و اعیان لشکر هدهد که نامه بزرگوار به من انداخته اند ابن عباس
گفت برای شرف صاحبش کریم خواند ضحاک گفت برای آنکه مهر بر نهاده بود و در
حدیث رسول است کرم الکتاب ختمه و گفته اند که نامه نویسد و آن را مهر نکند
استخفاف کرده باشد و از این سبب گفته اند که الختم ختم مهر نامه واجب
و نیز کریمش از برای آن خواند که در اول آن نام خدای بود و در نامه این بود که این
نامه ایست از بنده خدای سلیمان ابن داود بنزدیک ملک سبا بلقیس باید که بر
من گردن کشی و بزرگی نکنید و همه پیش من آیند گردن نهاده و به اسلام
آورده
قالَت يا اَيُّهَا المَلَأُ اَفتُونِي فِي اَمرِي
ما كُنتُ قاطِعَةً اَمرًا حَتّى تَشهَدُونِ قالُوا نَحنُ
اُولُوا قُوَّةٍ وَاُولُوا بَأسٍ شَدِيدٍ وَالاَمرُ اِلَيكِ فَانظُرِي
ماذا تَأمُرِينَ قالَت اِنَّ المُلُوكَ اِذا دَخَلُوا قَريَةً
اَفسَدُوها وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهلِها اَذِلَّةً وَكَذلِكَ
يَفعَلُونَ وَاِنِّي مُرسِلَةٌ اِلَيهِم بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ
بِمَ يَرجِعُ المُرسَلُونَ بلقیس چون نامه را بخواند به مشورت در آمد و قوم
را گفت ای جماعت اشراف و بزرگان درین کار چه فتوی میدهید و چه مصلحت
می بینید من هرگز هیچکار قطع نکردم و هیچ کار عزم نکردم تا آنکه شما را حاضر
نکردم شما حاضر شده اید و با شما مشورت کرده ام اکنون بگویید تا چه میباید کرد
ایشان جواب دادند و گفتند ما خداوندان قوتیم و شجاع و مردان کارزاریم و
فرمان تراست بنگر تا چه می فرمایی تا امتثال آن کنیم چون بلقیس سخن ایشان

شنید گفت رای من صلح کردن و دفع شر کردن است چه شنیده باشید که پادشاهان
چون بشهرها و دیهها داخل شوند به قهر و غلبه تباه کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل و
منکوب گردانند و قتل و غارت کار ایشان همین است و از این بگذرد و
اکنون رای من آنست که من هدیه راست کنم و نزدیک ایشان فرستم و احوال
ایشان بدین امتحان کنیم که سلیمن هدیه قبول کند پادشاهست و اگر قبول نکند
پیغمبرست انگه صد غلام و صد کنیز راست کرد و همه را بیک جامه اندر پوشانید از
برای امتحان تا سلیمن علیه السلم داند که غلام کدام و کنیز کدامست ثابت البنانی
گفت صحیفها از زر با آن هدیها راست کرد در جامه دیباچه و چون این خبر به
سلیمان علیه السلام رسید بفرمود تا جنیان خشتها زدند و گفتند تا خبری آوردم
که ایشان را برابرها اندر ساخته اند و ب گفت پانصد غلام و پانصد کنیز فرستاد
و غلامان را جامها و حلیهای زنان پوشیدند تا بر وی مشتبه شود و ایشان
تازی بار نهادند و پانصد خشت زرین و سیمین و تاجی مرصع به انواع جواهر و
مبلغی مشک و عنبر و دری یتیم ناسفته در حقه و مهره سیمین که سفته این همه
دست مردی از اشراف قوم که او را منذر بن عمرو گفتندی بفرستاد و نامه
نوشت و این نامه و هدیها در اینجا بعضی یاد کرد و گفت اگر تو پیغمبری
فرق کن تا غلام کدامست و کنیز کدام و بگوی تا در این حقه چیست و ناسفته را سوراخ
کن و انچه سفته است رشته در وی کش و رسول را گفت چون داخل شوی اگر بخشم و کبر
در تو نگرد پادشاهست ما او را غلبه کنیم و اگر برافت و رقت در تو نگرد پیغمبرست
سخن او نیک بشنو و جواب نامه باز آور و رسول بپا رز فتن کرد و هدیها را پیش
بیامد و سلیمان علیه السلم را خبر کرد از آن هدیها که او ساخته بود و بفرمود مر
جنیان را تا خشتهای زرین و سیمین راست کردند که فرش میدان را از
آن خشتها نهادند و فرش میدان از آن بگسترانیدند و بفرمود تا از دریا بسیاری
مختلف الوان که از آن نیکوتر نباشد بیاوردند و خشتهای زرین بنهادند و بر

صف در میان میدان بداشته و بفرمود تا لشکر از جن و انس و وحوش و
طیور حاضر آمدند و تخت سلیمان بمیدان بردند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین
بر دست راست او بنهادند و چهار هزار بر دست چپ و وزرا و علما و اعیان بنشستند
و لشکر صف برکشیدند چهل فرسنگ در چهل فرسنگ در پیش او و آدمیان
بایستادند و از پس ایشان جنیان و از پس ایشان سباع و از پس ایشان
وحوش و مرغان در هوا پر در پر کشیدند چون رسولان برسیدند و ایشان را
بدیدند که بر سر خشتهای زرین و سیمین بودند و چون بسباع برسیدند از ایشان
بیارامیدند که نشستن موکلان گفتند که مترسید که اینها جز بفرمان خدای و فرمان
سلیمان کار نکنند چون بشیاطین برسیدند بنگریستند گشاده روی
و خندان و ایشان را بشفقت و مرحمت پرسیدند تا پیش قوم پیش آمدند و نامه
بلقیس بداد سلیمان علیه السلام گفت تا آن حقه را بنهادند او برگرفت و جنبانید
جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد که در این درج دری یتیم است ناسفته
و مهره سیمین که سوراخ سلیمان علیه السلام گفت رسول گفت راست میگویی
اکنون بفرمای تا ناسفته را سوراخ کنند و که سوراخ را رشته کشند سلیمان
گفت کیست که این کار بکند آدمیان عاجز آمدند و پریان هم شیاطین گفتند
این کرمک سوراخ تواند کرد سلیمان علیه السلام وی را بخواند و او موی در دهان
گرفت و از این جانب رفت و از دیگر جانب بیرون آمد سلیمان گفت چه خواهی
گفت از خدای بخواه تا روزی من میوه کند سلیمان گفت کرد و شد انگه گفت که
غلامان و کنیزان را پیش من آورید پیش وی آوردند بفرمود تا آب بیاوردند
گفت دست بشوئید آنان که کنیزک بودند آب از انا برگرفتند و بر دیگر دست
ریختند و انگه بر روی زدند و غلامان آب یکبار بر روی زدند و کنیزکان آب
بر باطن ساعد نهادند و غلامان بر ظاهر بدین فرق کرد میان ایشان و آن هدیها
را باز پس فرستاد فلما جاء سلیمن قال اتمدونن

بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم
بهدیتکم تفرحون ارجع الیهم فلنأتینهم
بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة
وهم صاغرون چون رسول با هدیه پیش سلیمان علیه السلام
آمد هدیه را قبول نکرد و گفت آیا امداد می کنید آنچه خدا مرا داده است بهتر از
آنکه شما را داده است شما باشید که بهدیه خود شادان و خوشدل بوید ارجع
الیهم ای رسول بازگرد و نزدیک ایشان رو و بگو غرض اینست که ایشان بدین
و اطاعت من در آیند اگر آمدند خود خوب و اگر نه با ایشان لشکری در کشم
که طاقت آن لشکر نیارند و ایشان را از شهرهای ایشان بیرون کنم و ایشان
ذلیل و خوار چون رسولان نزدیک بلقیس شدند و پیغام بگزاردند بلقیس گفت
من میدانستم که این مرد پادشاه نیست پیغمبرست و ما طاقت او نداریم کس
نزدیک سلیمان فرستاد که من می آیم تا سخن تو بشنوم و بدانم که این دین و
ملت چیست که مرا به آن دعوت میکنی الحکم فرمود تا تخت او را بهفتم خانه
نهادند در حصن و تا در کوشکی بلند و بر آن گماشت و نگهبانان را و کل آن گرد و
نواحی مملکت ولایت به دست سپرد و در خواست با دوازده هزار سپه
و روی به لشکر گاه سلیمان علیه السلام نهاد قال
یا ایها الملأ ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی
مسلمین قال عفریت من الجن انا آتیک
به قبل ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی
امین قال الذی عنده علم من الکتاب
انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما
راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی
لیبلونی أأشکر ام اکفر ومن شکر

فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم
چون سلیمان علیه السلام خبر یافت که او در راه است گفت ای جماعت کیست از
شما که عرش بلقیس را بمن بیارد پیش از آنکه ایشان بمن رسند و اسلام را
گردن نهند گفته اند که سلیمان از برای آن گفت که پیش از آنکه عرشش را آید را یاد دهد
که او دانست که او چون بدو اسلام آرد مالش حرام شود بر وی خواست تا پیش از او
بدو از به سبیل غنیمت او کافر باشد این نیز گفت برای آن گفت که تا عقل
بلقیس را امتحان کند تا او آن بشناسد یا نه و درست آنست که این از برای تجربه
کرد تا معجزه باشد خارق عادت و دلالتی بود بلقیس را بر نبوت و صدق او
یکی از جمله جنیان که وی قوی بود و داهی بود گفت من بیاورم پیش از آنکه تو از
مقام خود برخیزی و من بر آنچه میگویم توانا و استوار و قوی ام بر آوردن آن
و امینم بر آنچه بر وی است از زر و جواهر سلیمان گفت زودتر از این میباید آصف گفت
که نزدیک او یکی از علم بود از کتاب که من بیارم نزدیک تو پیش از آنکه چشم بر هم زنی
تا این که بود گفته اند که جبرئیل امین علیه السلام بود و گفته اند آصف بن برخیا
بود و او وزیر سلیمان بود و وصی و نام مهترین خدای نزدیک او بود و بعضی گفته اند که
این سلیمان خود بود چه در عهد او فاضلتر از او و بهتر کسی نبود و بشنو آنچه آصف
بود سلیمان را گفت تا چشم بر هم نهاد آصف دعا کرد پیش از آنکه سلیمان چشم باز
کشاید سریر بلقیس را پیش او حاضر کرد از رسول علیه السلام روایتست که وی
خدای را به این نام خوانده یا حی یا قیوم بزبری گفت این بود که یا الهنا
واله کل شیء لا اله الا انت فلما راه چون سلیمان علیه السلام
بدید سریر را که نزدیک وی قرار گرفته بود و [illegible] بود گفت این از فضل خداست
تا مرا ابتلا و امتحان کند تا من نعمت وی را شکر خواهم گفت یا کفران نعمت
وی خواهم کرد و هر که او شکر نعمت خدای کند برای خود کرده باشد نفع او بجای
کرده نشده باشد و هر کس که او کفران نعمت کند بدرستی که خدای از آن و شکر

او مستغنی است و افضال و انعام ربّ بر کافر نعمت
قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ
مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا
عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا
وَكُنَّا مُسْلِمِينَ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ
سلیمان علیه السلام گفت تخت بلقیس را منکر و متغیر گردانید از زیادت و با
زیادت و نقصان و تقدیم و تاخیر و از شکل وی بگردانید تا ببینیم و
ببینیم که بلقیس آن را می‌شناسد یا از جمله آنهاست که راه نشناسد و گفت
سبب این آن بود که سلیمان در آن وقت زن نداشت جنیان ترسیدند که
مبادا بلقیس را سلیمان رغبت کند که او را بزن کند و از او فرزند در وجود آید
و ایشان از قهر و اسیر رهایی نیابند سلیمان را گفتند که بلقیس ناقص
عقل است و در عقل وی خللست و پایش پای خر ماند سلیمان عقلش خواست که
امتحان کرد و پایش را به بنای صرح ممرد چون بلقیس نزدیک سلیمان آمد او را
گفت أَهَكَذَا عَرْشُكِ آیا تخت تو چنین است و هیچ بدین ماند
بلقیس گفت كَأَنَّهُ هُوَ پنداری که این آنست و گفته‌اند سلیمان این
برای آن کرد تا وی را دلیل باشد بر صدق دعوی نبوتش یعنی بلقیس را و را
باید به رسالت و معجزی او و برای آن گفت كَأَنَّهُ هُوَ بر وجه تشبیه که
سؤال هم بر وجه تشبیه بود و نیز برای آن گفت تا دلیل باشد بر رجاحت عقل او
از آنکه در موضع احتمال قطع نکرد انگه بلقیس گفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و مرا
داده‌اند به یگانگی خدای و نبوت سلیمان علیه السلام پیش از این معجزه
و این طالب آن آیات که دیدم در راه و خبر دادن سلیمان از آن هدهد
و مان زدن خبیسه امانت لایعقل وی را و ما مسلمان بودیم و گردن نهنده و گفته

این شخص سلیمان علیه السلام است وَصَدَّهَا و باز داشت و بگردانید
بلقیس را پرستیدن آفتاب را از پرستیدن او در میان کافران از آنکه تحدی
ایمان آورد و بدرستی که او از قوم کافران بوده است قِيلَ
لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ
عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ
قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مفسران گفته‌اند سبب آن بود که
جنیان سلیمان را گفته که پای بلقیس چون پای خر ماند تا وی را از چشم
سلیمان زشت کنند سلیمان فرمود تا جنیان از برای او کوشکی ساختند
از آبگینه سفید به رنگ آب و فرمود تا آب در زیر آن کردند و ماهی و حیوانات
که در آب باشد آنجا جمع کردند انگه سریر او در صحن آن کوشک بنهادند و بلقیس را
فرمود تا در آوردند چون در آمد وی را گفتند ادْخُلِي الصَّرْحَ در آن کوشک
رو چون آن حالت بدید پنداشت که آن آب عظیم است جامه از ساق
خود بر داشت سلیمان نگاه کرد ساق وی چون ساق آدمیان بود
و این دلیل است بر آنکه چون زن خواهد خواست وی را روا باشد که چنین
وی ببیند سلیمان علیه السلام چون بدید روی بگردانید و گفت این کوشکی
است نیکو کرده از آبگینه گفته‌اند که چون سلیمان ساق وی دید و بر آنجا موی
وی را خوش نیامد به آدمیان رجوع کرد در علاج آن بعضی گفته‌اند با تیغ پاک
باید کرد گفت مبادا اعضای خود مجروح گرداند با شیاطین رجوع کرد از بهر وی
گرمابه ساخته شد و آهک و دارو درست کردند چون سلیمان به گرمابه
پیش از آن کس گرمابه نساخته بود وی را خوش آمد گفت به آواز که آتش
پشتش بسوخت اوه من عذاب الله بلقیس نوره استعمال کرد موی از ساق
وی برفت گفته‌اند بلقیس روزی سلیمان را گفت مرا خبر ده که کدام آب

که نه از آسمان و نه از زمین است گفت آن عرقست که از تن آدمیان است
گفت راست گفتی گفت مرا خبر ده تا خدای تو چگونه است سلیمان چون بشنید
بانگ بروی زد از تخت بزیر آمد و روی بر خاک نهاد و بلقیس بترسید و لشکر
سلیمان متفرق شدند حق تعالی بسلیمان وحی کرد که بلقیس و لشکر را باز
خوان و بلقیس را بگوی که تو چه چیز پرسیدی سلیمان چنان کرد و گفت
ای بلقیس چه پرسیدی گفت از آن جائی که نه از زمین و نه از آسمانست گفت
دیگر چه پرسیدی گفت هیچ با لشکر رجوع کرد همه این گفتند خدای تعالی
از یاد ایشان ببرد انگه سلیمان ایشان را به اسلام دلالت کرد و ایشان
اسلام آوردند و ذلک قوله رب انی ظلمت نفسی بلقیس گفت
بار خدایا بر خود ستم کردم اکنون پشیمان شدم و گردن نهادم با سلیمان
و خدای عالمیان بعد از آنکه بلقیس ایمان آورد کار او چون بود علما در این
خلاف کرده اند بعضی گفته اند سلیمان او را بزن کرد و فرزندان آورد
و ملک و ولایت او داد و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن کرد
بزمین یمن که آدمیان و جنیان نتوانند کردن یکی سلحین و دیگری بینون
و سیوم غمدان داد به ولایت وی فرستاد و در هر ماه یکبار به زیارت
او رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام بیامدی و نماز شام
بیمن بودی بعضی گفته اند که سلیمان وی را گفت که اختیار کن کسی را تا
ترا به وی دهم گفت مرا رغبت نیست گفت روا نباشد که در اسلام
کسی از نکاح رغبت نکند گفت چون چاره نیست طبع را که ملک همدانست اختیار
کردم بوی داد و به یمن فرستاد و زوبعه را که امیر جن بود در فرمان وی
کرد تا از برای وی حصنی چند ساخت چون سلیمان فرمان یافت و جنیان
بدانستند از کارها باز ایستادند یکی از ایشان بیامد و بر سنگی بزرگ
نقش کرد که ما بنا کردیم سلحین و صرواح و مرداح و بینون و هنده

و قلوم را او حشمهاست به من که عمل شیطانست و
لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا
الله فاذا هم فریقان یختصمون قال یا
قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة لولا
تستغفرون الله لعلکم ترحمون قالوا
اطیرنا بک و بمن معک قال طائرکم عند الله
بل انتم قوم تفتنون حق تعالی در این آیه خبر میدهد که
ما فرستادیم به قبیله ثمود برادر ایشان را صالح به رسالت و پیغمبری تا دعوت
کند ایشان را به عبادت و گوید که ای قوم خدای را بپرستید صالح ایشان را
دعوت به عبادت کرد ایشان دو گروه شدند گروهی مومن و گروهی کافر
و با یکدیگر خصومت کردند و گفتند هر یکی از ایشان که حق با ماست و تفصیل
خصومت ایشان آنست که در سوره الاعراف گفته قال الملأ
الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا
لمن آمن منهم الی قومه یا صالح قد کنت فینا
مرجوا قبل هذا صالح ایشان را گفت ای قوم چرا تعجیل میکنید
به بلا و عقوبت پیش عافیت و رحمت و آن جواب آن بود که ایشان گفتند
مر صالح را که آنچه تو آورده اگر حق است ما را از خدای خود عذاب خواه صالح گفت
لولا تستغفرون الله چرا از خدای استغفار نمیکنید و آمرزش
نمیخواهید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما نمیکنید و آمرزش نمیخواهید
تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما نمیکنید و آمرزش نمیخواهید تا باشد
و شما را بهم زنند و در دنیا عذاب کنند ایشان گفتند ما بتو فال بد گرفتیم
کسی که با تست و بتو ایمان آورده است و این از برای آن گفته اند که در آن سال
ایشان را باران نیامد گفتند که این از شومی صالح است صالح گفت فال

شما نزدیک نه است یعنی که خیر شما و شر شما از آنست و آن نزدیک است
جز خدای و آن قدر خدای و قسمت اوست و شما که طایر را یعنی عمل بد
خیال گفت وكل انسان الزمناه طائره في عنقه
یعنی آن عمل که کرده اید از کفر و معاصی نزدیک خداست و شومی آن بود اگر
مرسید بل انتم یعنی که شما گروهی هستید که ابتلا و اختبار
می کنند شما را به خیر و شر چنانکه گفت ونبلوكم بالشر والخير
فتنة وكان في المدينة تسعة
رهط يفسدون في الارض ولا يصلحون قالوا
تقاسموا بالله لنبيتنه واهله ثم لنقولن لوليه
ما شهدنا مهلك اهله وانا لصادقون ومكروا
مكرا ومكرنا مكرا وهم لا يشعرون
و در شهرستان صالح پیغمبر علیه السلام که حجر است نه تن بودند از اشراف قوم
که فساد آن ولایت از ایشان بود که او اصلاح نمی پذیرفتند ناقه صالح را
ایشان پی کردند و کشتند و نام ایشان غدار بود و مصدع و اسلم و رمی
و رهیم و دعمی و دعیم و قبال و صداق و ایشان گفتند که سوگند خورید بخدای
و عهد کنید که همه اتفاق کنیم و شبیخون بر صالح بریم و او را و اهل او را بکشیم
اگر ولی او طلب خون کند گوییم که ما حاضر نبودیم بکشتن و هلاک کردن
او و ما در قول خود راستگوییم ومكروا مكرا ایشان
می سگالیدند در حق ایشان به عذاب فرستادن و هلاک کردن ایشان
و کار ایشان و ایشان از این خبر نداشتند و توقع کردند
فانظر كيف كان عاقبة مكرهم انا دمرناهم
وقومهم اجمعين فتلك بيوتهم خاوية
بما ظلموا ان في ذلك لآية لقوم يعلمون

وانجينا الذين امنوا وكانوا يتقون پس بنگر که عاقبت
و سرانجام مکر ایشان چگونه بود که ما ایشان را هلاک کردیم و قوم ایشان را
و این نه کس بودند از جباران ایشان در سرای صالح رفتند شبیخون کردند
خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا ایشان را به سنگ هلاک کردند
سنگ می دیدند که از اطراف و جوانب می آمد و آدم معلوم نبود مقاتل گوید
که ایشان بر این کوه که وعده گاه خود کرده بودند که آنجا جمع شوند و چون جمع شدند
کوه بر سر ایشان آمد و همه هلاک شدند و قوم ایشان را بصیحه کرد خدای
تعالی هلاک فتلك بيوتهم پس آن سراهای ایشان از ایشان
خالی ماند پس از هلاک به سببی که ظلم کرده بودند بدرستی که در این آیات
علامات هست که گروهی از ایشان عبرت گیرند و دانا باشند و بر یاد ندارند
آنها را که ایمان آوردند و متقی و پرهیزکاران بودند و از آن صیحه و صرخ که از
و رسیدهای که از آن پدید آمد مقاتل گفت وقت هلاک ایشان جراحتی از تن
ایشان پدید آمد بمقدار نخودی و روز اول سرخ بود و در روز دویم زرد شد
و در روز سوم سیاه شد و در روز چهارم شکافته شد و در عقب آن جبرئیل
علیه السلام بانگ بر ایشان زد و همه هلاک شدند و بر جای ماندند و
مومنان که نجات یافتند چهار هزار کس بودند صالح ایشان را بحضرموت
برد و صالح در آنجا به جوار رحمت ایزدی پیوست فعلل حضرموت
آنجای را حضرموت نام کردند ولوطا اذ قال
لقومه اتاتون الفاحشة وانتم تبصرون ائنكم
لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل
انتم قوم تجهلون فما كان جواب قومه
الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قريتكم
انهم اناس يتطهرون فانجيناه واهله الا

أمرأته قدرناها من الغابرين وأمطرنا عليهم
مطرا فساء مطر المنذرين و لوط را نیز فرستادیم برسالت
و پیغمبری چون گفت قوم خود را که ای قوم شما می آیید بکار زشت یعنی
لواطه می کنید و زشتی لواطه میشناسید و می بینید که آن فعل زشت
و کاری منکرست و گفته اند که از برای آن گفت وأنتم تبصرون که
ایشان آن کار را در مقابل یکدیگر کردندی و شاید که معنی این بود که
و حال آنست که شما آثار عصیان می بینید که پیش از شما بودند آیا شما بر مردان
می آیید بشهوت و با ایشان موافقت می کنید و شهوت میرانید
جز از زنان یعنی محل شهوت زنانند زنان را فرو گذاشته اید و مردان
از زنان گزیده اید شما قومی جاهل و نادانید و عاقبت و انجام
کار خود نمی شناسید چون لوط پیغمبر این سخن بگفت جواب ایشان جز این
نبود که لوط و قوم او را از شهر بیرون کنید که ایشان مردمانی اند که از این
کار خود را پاک میدارند و آنچه ما میکنیم نمی کنند ابن عباس گفت که این
بر سبیل استهزا گفتند پس لوط و اهل او را نجات دادیم مگر زن او را که او
از ایشان نبود یعنی بر مذهب ایشان نبود تقدیر چنان کردیم که از جمله
باقیان باشد در عذاب و بباراندیم بر ایشان سنگ بارانی پس
بد بارانی بود آن باران آنان که ایشان را بترسانیدند بعذاب
خدای و ایشان نترسیدند قل الحمد لله وسلام
على عباده الذين اصطفى آلله خير أما يشركون
أمن خلق السموات والأرض وأنزل لكم من
السماء ماء فأنبتنا به حدائق ذات بهجة ما
كان لكم أن تنبتوا شجرها أإله مع الله
بل هم قوم يعدلون اگر معترضان را آید که این

خطاب

خطاب محمد صلی الله علیه و آله راست میگویند که ای محمد علیه السلام بگوی
که سپاس مر خدای راست بر نعمتها بهلاک کافران و دشمنان و منت و سلام
بر بندگان او آنان که خدای ایشان را برگزید و نبوت و امامت داد بعضی
گفته اند که ایشان اصحاب رسول اند و از جمله ائمه علیهم السلام را دانست
که محمدست و علی و فاطمه و ائمه طاهره صلوات الله علیهم اجمعین و در بعضی
آنکه در سخن گفتن ابتدا به حمد خدا و سلام و صلوات رسول علیه السلام
کنند تا مبارک باشد و برکت این سخن از نزدیک سامعان قبول بود
آنکه گفت بر سبیل الزام و حجت بر صورت استفهام که آیا خدای بهترست
کسی را که خدا را پرستید یا آنچه شما آن را با خدای شریک میگردانید در خبرست
که رسول علیه السلام این آیه خواندی و گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم
أمن خلق السموات آنکس که آسمانها و زمین را بیافرید بهترست
وأنزل و فرو فرستادیم برای شما از آسمان آبی و برویانیدیم
بدین آب خرما بستانهای خداوند بهجت و زیبا که نباشد شما را دشوار که
درخت آن را برویانید آیا خدای دیگر هست با خدایی که قادرست و توانا بر این
افعال نه که ایشان قومی اند که از حق میگردند و عدول می کنند
أمن جعل الأرض قرارا وجعل خلالها
أنهارا وجعل لها رواسي وجعل بين البحرين حاجزا
أإله مع الله بل أكثرهم لا يعلمون أمن يجيب
المضطر إذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم
خلفاء الأرض أإله مع الله قليلا ما تذكرون
أمن يهديكم في ظلمات البر والبحر ومن يرسل
الرياح بشرا بين يدي رحمته أإله مع الله تعالى
الله عما يشركون پس بنگر که زمین را جای قرار شما گردانید

بر وجهی که در وی این تصرفات می‌کنند و در زمین جویهای آب روان گردانید
تا از آن میخورند و زراعت می‌کنند و برای ثبات و قرار زمین کوهها را
میخ زمین او گردانید و بلند آورد تا نجنبند و میان دو دریا یکی شور و یکی شیرین
منعی و حاجزی بنهاد تا بهم آمیخته نگردد و بعضی گفته‌اند این حاجز جزیره باشد
در میان دریا آیا با این خدای خدای دیگرست که در کارسازی مدد نماید بلکه بیشتر
ایشان نمیدانند یا آنکس خواهیست بهتر است که وی اجابت کند بیچاره و در
مانده را که وی را بخواند تا بدو و بگرداند از وی رنج گشنگی سدی گفت مضطر آن
باشد که او را حول و قوت نباشد ذوالنون گفت آن باشد که علاقه که از
میان وی و جز خدای باشد منقطع گرداند سهل ابن عبدالله گفت آن باشد
که چون دست بخدای بردارد او را از طاعت وسیلتی نباشد و نخواهد بود
وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ و شما را خلفای زمین
گرداند تا هم گروهی را ببرد و شما را بجای ایشان بداشت آیا با این خدا از
که با شما این نعمت کند خدای دیگرست اندکی یاد می‌کنید یعنی هیچ یاد
نمی‌کنید و اندیشه را کار نمی‌بندید و کار نمیفرمائید أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ
آیا کیست آنکس که راه نماید شما را در تاریکیهای بیابان و دریا چون بسفر
میروید و کیست که بادها میفرستد برای پراکنده گردانیدن ابر پیش رحمت
خویش یعنی باران آیا با این خدای که قادر باشد بر این خدای دیگر هست
تعالی و بزرگوار است او از آنچه شریک می‌آورند
أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یا آن کسی که ابتدای خلق آفرید آنکه مرانرا

و به فنا برد و بعد از فنا اعاده کند دو نوعست یکی آنکه تکرار وی روا باشد
چون علم و اراده و غیر آن و آنچه از آن ابقا باشد غیر آنرا اعادت
کند و آنچه از آن ابقا نباشد مثل آن عادت کند و آنکس که روزی میدهد
شما را از آسمان بفرستادن باران و از زمین برویانیدن گیاه و نبات
آیا با این خدای خدای دیگرست یعنی نیست بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
هیچکس از آنان که از آسمان و زمین‌اند غیب ندانند مگر خدای تعالی
در آسمان باشد یا در زمین غیر از وی کسی دیگر غیب نداند وَمَا يَشْعُرُونَ
و ندانند ایشان که ایشان را کی زنده کنند و برانگیزند
بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ
وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
بَلِ ادَّارَكَ نه که علم و دانش ایشان ادراک کرد و دریافت
در کار آخرت و معلوم ایشان گردید ابن عباس گفت این بر سبیل
تحکم و سخریت است ایشان را چنانکه یکی از ما گوید آری تو از بهری من میدانی
و خوانده‌اند بَلْ أَدْرَكَ و بنزدیک بعضی بل بمعنی ام است معادل
همزه استفهام بر سبیل جحد و انکار یعنی علم ایشان ادراک نکند
مجاهد گفت معنی آنست که علم ایشان در آخرت متتابع شود و انجا بدانند
انجام ذو مینه اینند برای آنکه آنجا ضروری شود مومن و کافر را ثواب
و عقاب آنکه گفت نه که ایشان در شکند از کار آخرت و از دانش
آن کورند و گمشده از آنکه کافر شدند بر سبیل انکار که آیا چون ما بمیریم و خاک

بشویم هم ما و پدران ما را زنده و خواسته گردد و از خاک بیرون خواسته اورده
یعنی این چه سببست از عقل دور بدرستی که ما را این وعده کردند پیش ازین این اصل
ندارد مگر این الا افسانه پیشینگان اگر رسول علیه السلام را قرمود که
بگو این منکران بعث و نشور را که در زمین بروید و ببینید تا عاقبت کار
و سرانجام گناه کاران چگونه بود که کار ایشان به کجا رسید از آن
اعتبار گیرند وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ
فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا
الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ
رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَشْكُرُونَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ
فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
ای محمد صلوات الله علیه بر ایشان اندوهگین مباش که بتو ایمان
نمی آورند و متابعت تو نمی کنند و مباش در تنگدلی از آن مکر که با تو
می کنند که ما آن را از تو دفع میکنیم و کید ایشان را از تو باز داریم این آیه
در حق مستهزیان آمد وَيَقُولُونَ و می گویند این کافران که این وعده
که شما میدهید و بیم که شما می کنید کی خواهد بود اگر راست میگویید
یعنی وعده عذاب قیامت و بعث بگو ای محمد صلوات الله علیه و آله که شاید
نزدیک باشد شما را یعنی از آنچه شما بدان استعجال می کنید نزدیک بود که به
شما رسید و خدای تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند فضل و رحمت
بر مردمان بتاخیر عذاب ولیکن بیشتر ایشان حق نعمت او نمی شناسند
و شکر نعمت او به جای نمی آورند و خدای تو میداند آنچه در سینهای ایشان

پوشیده و پنهان دارند و آنچه ایشان آشکارا می کنند ظاهر و باطن
ایشان می شناسد و نیست هیچ چیز او را از غیبتی و خفایی باشد
در آسمان و زمین الا که آن در کتاب روشنست یعنی لوح محفوظ
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَإِنَّهُ
لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ فَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بدرستی و حقیقت که این کتاب
قصه می کند و باز می گوید پسران یعقوب را بیشترین ایشان درین خلاف
می کنند از امور دینی و انکار عیسی بن مریم و غیر این از احکام و این
و آن رحمت و هدایت مومنان را و لطف و بیان ایشان را به
درستی که خدای تعالی حکم کند در میان ایشان بحکم و حکمت خود و
اوست خدای که غالب و داناست پس تو ای محمد صلوات الله علیه توکل کن
و اعتماد نمای بر خدای ما ترا کفایت کند و شر این کافران را از تو باز
دارد که تو بر حقی و صاحب حق تیز او را باشد و نصرت خدای دایم
باشد إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ
الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ
بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ
يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ
عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ حق سبحانه
و تعالی رسول را تسلی می گوید رسول خود را که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
تو نتوانی شنوانید سخن خویش مرده کاران را و نه کسانی را که گوش گران اند

یعنی ایشان بمثابت مردگانند و کرانند چنانکه ممکن نیست مردگان را و
کران را سخن شنوانیدن ایشان را هم ممکن نیست از آن سبب که نظر و
تأمل نمیکنند در راه معرفت من تا که این معنی را موکل گردانیده اند تا بگه
گفت چون برگشتند چه آنکه شنوا باشد چون روی بگردانید شنود و گفت اگر
نابینا چنانکه گر از او توانی شنوانیدن مگر کسی که او ایمان آورد به آیات
و تصدیق کند معجزات و دلالات را و طالب هدایت باشد پس آن بنا که این
چنین باشند و اسلام آورند و گردن نهند انکه گفت وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ
عَلَيْهِمْ چون واقع شود بر ایشان گفتاری که وعده داده ایم و گفته ایم
ایشان را از علامات قیامت و نزول عذاب بیرون آریم برای ایشان
جانوری از زمین تا با ایشان گفتاری کوید که مردمان را به آیات ذکر ما
یقین نمیشوند و بی گمان نمیگردند از ابو سریحه انصاری روایت است که رسول
علیه السلام فرمود که این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار به اقصای
یمن بیرون آید و خبر او در بادیه فاش شود و به مکه نرسد خبر او انگه یکبار دیگر
مردمان در مکه و مسجد الحرام باشند از جانب مسجد بیرون آید مردمان بترسند
و بگریزند جماعتی که دانند که از خدای نتوان گریخت پیش او شوند رویهای ایشان
روشن شود چون ستاره رخشان انگه روی در زمین نهند کسی که او را جوید
بوی نرسد و کسی که از وی گریزد از وی فایت نگردد انکس که دشمن او باشد
از او بترسد پناه به نماز دهد و چنان نماید که نماز میکند از پس پشت وی
در آید و گوید اکنون نماز میکنی در وی مهر کند و داغی بر روی وی نهد باز
مردمان مجاورت کنند در سفر و حضر با ایشان باشند و در مالهای ایشان
مشارکت نمایند و مومن را از کافر شناسند چه نقل دارد ابو هریره روایت کرده
که عصای موسی با وی باشد و انگشتری سلیمان با وی بود و به انگشتری روی
مومن را نقش کند و به عصا داغ بر پای کافر نهد مومن را گوید ای مومن و کافر را گوید ای

قصه دابة الارض

کافر بالا

ای کافر بالای شصت ارش باشد از امیر المومنین علی علیه السلام
پرسیدند که دنبال دارد یا نه گفت دنبال ندارد و بر دوش موی نیست و ریش
دارد چنانکه مردمان و این اخبار است که از طریق عامه مخالفان و بعضی از
اصحاب ما روایت کرده اند که دابه کنایت است از صاحب الزمان علیه السلام
که مهدی امت خداوند تعالی گفت رسول علیه السلام را پرسیدم که دابه از
کجا بیرون آید گفت از مسجدی که از آن مسجد بحرمت تر نباشد نزدیک خدای
تعالی یعنی مسجد الحرام عیسی علیه السلام طواف میکند و مردمان با وی طواف
می کنند زمین در زیر قدم ایشان بجنبد و کوه صفا شکافته شود و دابه سر
از کوه صفا بر آورد و مردم را نشان ایمان و کفر بگذارد و مومن را نقطه سفید بر روی
نهد و روی خود از آن نور روشن گرداند و کافر را نقطه سیاه که همه روی او
سیاه گردد و عبد الله عمر گفت از شکاف کوه صفا بیرون آید سه روز سر
می آید که تمام زانوی او بیرون نیامده باشد حسن بصری گفت موسی علیه السلام
از خدا درخواست تا دابه را به وی نماید سه شبانه روز بیرون می آید در هوا
بیشود و خلقی و منظری قطیع دید گفت بار خدایا فرمان ده تا بجای خود شود
وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا
مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى اِذَا
جَاؤُا قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا
عِلْمًا اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَوَقَعَ الْقَوْلُ
عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ یاد کن ای محمد از روزی
را که حشر کنیم و برانگیزیم از هر امتی گروهی را از آنان که آیات ما را به دروغ دارند
پس ایشان باز داشته شوند تا آخریان با ایشان رسند تا آنگاه که همه
به دوزخ برند اصحاب ما بدین آیه تمسک کنند به صحت رجعت که الله این روز
نه روز قیامت است برای آنکه در آن روز همه را حشر کند چنانکه گفت وَحَشَرْ

نانم

فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا و درین روز بهری را زنده کنند پس از
این روز خلاف قیامت باشد و صادق علیه السلام را پرسیدند در
رجعت خدای تعالی که را درین روز زنده کند گفت دو گروه را زنده کند من محض
الایمان محضا ام محض الکفر محضا یعنی آنکه او ایمان محض دارد یا کفر و از آل محمد علیهم
السلام روایت کنند زیاده برین و آن است که خدای تعالی زنده گرداند
در وقت قائم آل محمد علیه السلام جماعتی را که دشمنان ایشان را
که در دشمنی و ستم بغایت رسیده باشند و جماعتی از دوستان
مخلص ایشان را زنده گرداند که در محنت و بلا بوده باشند در دولت دوستان
او را داد از ایشان بستانند و هر یکی را ازین دو گروه بعضی از آنچه مستحق
آن باشند از ثواب و عقاب ایشان برسانند و این در عقل محال نیست
و در آن هیچ طعنی نه مانند این در داستان گذشته بوده است چنانکه گفت
كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ
الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و پیغمبر
خدای علیه السلام گفته است که روا باشد که باشد در امت من
هرانچه در بنی اسرائیل بوده است حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة
حَتَّى إِذَا جَاءُوا یعنی تا آنگه که پیش خدای آیند ایشان را گویند از سبیل
تقریع و ملامت که آیا آیات ما را تکذیب کردید و علم بدان حاصل نکردید
خود شما چه میکردید نظر نکردید در آیات خدای وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واجب
باشد و واقع گشت بر ایشان عذاب خدای به سبب ظلم و کفر ایشان
پس ایشان سخن نگویند یعنی حجتی که ایشان را از آن حجت باشد باز
رانی که زدهن ایشان مهر نهاده باشند چنانکه گفت الْيَوْمَ نَخْتِمُ
عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ
لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيات

[illegible]

لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ
اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ وَتَرَى الْجِبَالَ
تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ
اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَفْعَلُونَ آیا نمی بینند و نمیدانند که من شما را آفریدم و شب را
آن دادم تا ایشان در وی بیاسایند و روز را روشن گردانیدم
تا در وی حرکت کنند و راه بکار بست بشناسند بدرستی که درین
که گردم و گفتم آیاتی و دلالتی هست گروهی را که ایمان آرند و اندیشه
کنند و اعتبار گیرند و روزی که صور را دمند تا جمله مردگان زنده شوند
ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که خدای تعالی چون از خلق آسمان
و زمین بپرداخت صور بیافرید و به اسرافیل داد بستد و در دهن گرفت
و چشم در زیر عرش [illegible] که فرمایند تا در صور دمد گفت من گفتم یا رسول الله
صور چه باشد گفت سروی دو و بزرگ و دور او چون آسمان و زمین
اسرافیل سه بار در دمد یکی نفخه فزع باشد و آن آنست که درین آیه گفت و
دوم صعق باشد و سیوم نفخه احیا اول که اسرافیل را فرمایند که در دم در دمد
صور را هرچه در آسمان و زمین باشند بترسند الا آنکس که خدای خواهد که هر
ایشان را از ترس نگاه دارد و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام باشند و گفته اند که شهیدان باشند چون صور در دمند
کوهها در جنبش آیند و در هوا روند چنانکه ابر رود و زمین بجنبد جنبیدن سخت
که ساکن نشود به مانند کشتی بر روی آب یا قندیل آویخته که آن را باد سخت بجنبد
و این آن حال باشد که خدای تعالی خبر داد يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ و در آن روز هول فرزند از سینه

خوار و زار و کداز نه و زنان آبستن بار بنهند و کودکان از ترس پیر شوند و مردم
مدهوش و متحیر کردند و یکدیگر را آواز کنند چنانکه گفت یوم التناد یوم
تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم ایشان
در این باشند که خدای تعالی فرماید تا زمین شکافته شود از کنار تا کنار عظیم
بپیچند که پیش از آن ندیده باشند در آسمان نگرند آسمان را چون پس
کنده ببینند و آسمان شکافته گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه
گرفته شود ... و گفت که ایشان که اندک خدای ایشان را استثنا کرد
گفت شهیدانند که فزع به ایشان نرسد فزع به زندگانی رسد که انجا
باشند ایشان زندگانند که نزدیک خدایند بل احیاء عند
ربهم و این عذابی باشد علی شرار خلق الله آنگه زین چند گاه باشد
چندانکه خدای خواهد آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرماید تا بار دیگر صور در دمد
و این نفخه صعق باشد هرچه در آسمان و زمین باشد بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام خدا گوید که مانده است جبرئیل گوید
بار خدایا تو عالمتری جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل بفرمان
زنده ام و تو که خداوندی و مرگ بر تو روا نیست و حاملان عرش مانده اند
جبرئیل و میکائیل را خطاب آید که بمیرید حاملان عرش را گوید بمیرید همه بمیرند
اسرافیل را گوید صور به عرش ده و تو نیز بمیر چنانکه ایشان مردند اسرافیل
صور را به عرش سپارد و جان بدهد و ملک الموت را گوید که مانده است داور
عالمتر باشد گوید بار خدایا تو از خلقان عالمتری که جز من کسی نمانده است
در این خطاب رسد که مت کما موتوا تو نیز بمیر چنانکه ایشان
مردند عزرائیل بمرد آنگه ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار آنگه زمین را یکسره راست چنانکه گفت لا تری فیها
عوجا ولا امتا آنگه فرمان در دهد تا چهل روز که باران نیارد باشد

آب روان تا از بالای زمین دوازده گز برآید چنانکه نبات بروید نهالهای
خلقان در آن برویند آنگه حاملان عرش را زنده کند جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل را باز آورند اسرافیل را گوید صور را بردار و در دم
در دمد حق تعالی فرماید تا خلقان از جایگاه خویش باز آیند ارواح مومنان
چون نور درخشنده میان آسمان و زمین و ایشان زنده باشند و در پی
مردمان شوند و در تن ایشان روند آنگه فرمان شود تا زمین شکافته شود و ایشان
از گورها برخیزند برهنه سر و برهنه پای ختنه ناکرده و ذلک قوله
مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم
عسر وکل اتوه داخرین همه ایشان آیندگان باشند
و مطیع و منقاد و خوار و حقیر وتری الجبال و تو بینی ای محمد
صلوات الله علیه و آله کوهها پنداری ایستاده بر جای خود و از خود همی برود
که ابر اندر هوا و همچنین باشند اجرام گشته چون رود کسی بیند پندارد که
استاده به بزرگی صنع الله فعل خدای که نیکو کرد و محکم بر وجه حکمت
هر چیزی که کرد از دست آن خدای که به آنچه شما می کنید آگاه است و دانا
من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من
فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت
وجوههم فی النار هل تجزون الا ما کنتم
تعملون انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة
الذی حرمها وله کل شیء وامرت ان اکون
من المسلمین وان اتلوا القرآن فمن اهتدی فانما
یهتدی لنفسه ومن ضل فقل انما انا من المنذرین
وقل الحمد لله سیریکم آیاته فتعرفونها وما
ربک بغافل عما تعملون هر که نیکویی کند او را باشد خیر

آن بهتر از آن این چیست گفت لا اله الا الله است قتاده گفت مراد اخلاص
حضرت امام زین العابدین علیه السلام گفت مردی بغزای قوم رفته بود او را
عادت بود که چون خالی بودی او از بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک
له روزی در مرغزاری میرفت این کلمه گفت سواری از آن مرغزار بیرون آمد و
او را گفت چه گفتی گفت آنچه شنیدی گفت والله که کلمه ایست که خدای تعالی
گفت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ
يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ابو عبد الله الجدلی گفت که امیر المؤمنین علی علیه
السلام گفت مرا که ای عبد الله ترا خبر دهم بچیزی که هر که آن را بکند به
بهشت رود و او را بهتر از آن دهند و بچیزی که هر که آن را کند به دوزخ شود و
هیچ عمل از آن قبول نکنند گفتم بلی یا امیر المؤمنین گفت الحسنة حب
اهل البیت والسیئة بغضنا چیزی دوستی ماست که اهل بیتیم
و سیئه بغض ما و از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که پیغمبر خدای گفت
یا علی لو ان امتی صاموا حتی صاروا کالاوتاد و صلوا حتی صاروا کالحنایا
ثم ابغضوکم لاکبهم الله علی مناخرهم فی النار یا علی اگر امت من روزه دارند
تا از نزاری همچو لاغری چون زه کمان شوند و نماز کنند تا انکه از کوژی مانند
کمان شوند و آنان که ترا دشمن دارند خدای تعالی ایشان را ابدرو در
اندازد در آتش دوزخ عکرمه گفت فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا معنی این آنست
که بهتر از آن چیزی باشد برای انکه بهتر از ایمان و کلمه توحید هیچ چیز نباشد
معنی آنست که او را از آن چیزی خیر و ثواب باشد و گفته اند که ایمان فعل بنده
است و ثواب فعل خدای و فعل خدای بهتر باشد از فعل بنده و دانش
که این چیز کنند از ترس روز قیامت ایمن باشند و هر که بدی آرد و مراد
بدی شرک است بقول مفسران ایشان را اندر دوزخ در روی افکنند سرنگون
و گویند ایشان را که شما را خبر دادند بدانچه کردید انکه رسول او فرمود که بگو ای قوم

که مرا فرموده اند که خدای این شهر را پرستم یعنی مکه آن خدای که این شهر را حرام
کرده است و ما من گردانیده و تا در وی هیچ چون حرام نزنند و صید نکنند
و درخت نبرند و او راست هر چه هست ملک ملک اوست و مرا فرموده اند که از جمله
مسلمانان و گردن نهندگان باشم و مرا فرموده اند که قرآن خوانم پس
هر که او را راست یابد و در خبرها ایمان و طاعت کند برای خود کند و هر که
گمراه شود ضلال و وبال بر نفس خود کند یعنی نفع طاعت او بکسی دیگر نرسد
و عذاب معصیت او بر دیگری نخواهد شد و بگوی که من از جمله واعظان و
ترسانندگان باشم از بیم و پیش از عذاب و اند از بیست و گفته اند این
آیه به آیه قتال منسوخست انگه وی را فرمود که بگوی الْحَمْدُ لِلَّهِ سپاس خدای را
آنچه داد نعمت و نبوت و بشده اعدا آ ... و ... گفت زود بود که بشما نماید آیات
خود را چنانکه مجازی و مضطرب شوید معرفت دادن لا انرا بشناسید و لیکن
آن معرفت در آخرت بود و شما را سود نکند یا خود در دنیا به شما نماید آیات
و دلالات معرفت خود در آفاق و انفس چنانکه گفت سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا
فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ وَمَا رَبُّكَ و نیست خدای
تو ای محمد علیه السلام غافل از آنچه ایشان می کنند جزای بد بکی به سزای
ایشان
رسانند

ابن عباس گفت یک آیه مدینه آمده است و گفته اند جحفه
و هو قوله إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ
هشتاد و هشت آیتست از ابی کعب روایتست که رسول علیه السلام
گفت هر که این سوره بخواند هیچ فرشته نماند الا که بر صدق وی گواهی
دهد در روز قیامت که او صادق بود فی قوله كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُوا
عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا
يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ
نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي
الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ حق سبحانه و تعالی
درین سوره قسم یاد کرده است و سوگند خورده بحرمت طا و سین
و بجلال میم که آیات و آن کتابست روشن و روشن کننده با خود خطاب
مر جهود ان را است ایشان را خبر میدهد که این حروف که طا و سین و میم
است آنست که من شمار خبر داده ام که کتاب پیغمبر آخر الزمان را بعضی از او
وی حروف تهجی خواهد بود نَتْلُوا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بعضی از خبر موسی علیه السلام و فرعون بحقیقت و راستی
برای قومی که ما میگرویم که ایشان آورند و بشنوند انگه آغاز قصه فرعون
کرد و گفت إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ فرعون در زمین علو
و تجبر کرد یعنی در مصر و اهل آن زمین را حزب حزب کرده گروهی را از ایشان
ضعیف گرفت و آن بنی اسرائیل بودند که پسران ایشان را می کشت بجهت
موسی و زنان و دختران ایشان را زنده میگذاشت و فرعون از جمله مفسدان
بود وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ و ما خواستیم تا منت نهیم بر آنان که ایشان را

ضعیف کرده بودند در زمین مصر از بنی اسرائیل و ایشان را امامان گردانیم که مردم بایشان
اقتدا کنند در خیرات و پادشاهان و والیان گردانیم و وارثان فرعون
و قوم او پس از آنکه ایشان را هلاک کرده باشیم و اصحاب ما روایت
کرده اند که آیه در شان مهدیست که خدای تعالی وی را و اصحاب او را پس
از آنکه ضعیف کرده باشند ایشان را بر ایشان منت نهد و مراد به زمین جمله
روی زمین است و ایشان را امامان و وارثان گرداند و این اولی است
برای آنکه وارث باید اولی نیست از آنکه بار پس امامت و مانند این آیه در
قول خداست وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ
أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ و از علی بن الحسین
علیه السلام روایت کرده اند که او گفت وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا
بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا بحرمت آن خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد
تا بشارت و بیان کند که نیکوکاران از ما اند که اهل بیتیم و شیعه ایشان
منزلت موسی اند و شیعه دشمنان ما و پیروان ایشان منزلت فرعونند
و اتباع او وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و بنمائیم فرعون و هامان را
بعد از آنکه این مستضعفان را تمکین کرده باشیم و قوت و قدرت و غلبه داده از
مستضعفان آنچه ایشان را از آن حذر میکردند و میترسیدند و همه را از دست
ایشان هلاک کردیم وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ
مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ
فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا
رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَالْتَقَطَهُ
آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ
و وحی کردیم بموسی یعنی الهام دادیم و در دل وی افکندیم مادر موسی

بر جنابت لاوی بن یعقوب علیه السلام بود در وی افکندیم و گفتیم که وی را
یعنی موسی را شیر ده و چون بر وی بترسی وی را در رود نیل افکن و هیچگونه
مترس و اندوهگین مباش که ما او را به سلامت بتو رسانیم و او را از جمله
پیغمبران مرسل گردانیم و درین آیه دو خبرست و دو امر و دو نهی و دو بشارت
دو خبر واوحینا و خفت و دو امر ارضعیه و القیه
و دو نهی لا تخافی و لا تحزنی و دو بشارت انا
رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین مفسران گفته اند
که فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس بیرون آمد و گرد مصر درآمد قبطیان
و سراهای ایشان را بسوخت و بنی اسرائیل را تعرض نکرد علمای قوم خود را بخواند
و تعبیر این خواب از ایشان پرسید گفتند که ازین شهر مردی بیرون آید که هلاک
تو و قوم تو بر دست او باشد و این زمان ولادت اوست فرعون فرمود تا
جماعتی زنان را بر زنان آبستن بنی اسرائیل موکل کردند تا زاینده آنچه پسر زاید
بکشند و آنچه دختر باشد رها کنند عبدالله عباس گفت چون بنی اسرائیل
در مصر بسیار شدند معاصی آشکارا کردند و جباران و ستمگران ایشان از امر
معروف و نهی منکر دست بداشتند خدای تعالی قبطیان را بر ایشان
گماشت تا ایشان را ضعیف کردند و بنده گرفتند و بکار می فرمودند تا آنکه خدای
تعالی ایشان را برهانید به موسی ابن عباس گفت که چون علامت حمل مادر موسی
ظاهر گشت فرعون را خبر کردند فرعون زنان دیگر فرستاد تا ببینند ببینند هیچ
اثر حمل نیافتند هر که دست بر شکم وی نهادندی کودک به پشت باز گشتی
فرعون را گفتندی که هیچ اثری پیدا نیست چون حمل گران شد و وقت وضع
حمل آمد مادر موسی یکی ازین قابلگان که گماشته بودند دوستی داشت کس فرستاد
و وی را بخواند و گفت حال چنین است که مشکل باشد مرا یاری ده در
این وضع و این حدیث پوشیده دار گفت چنین کنم و با خود گفت اگر پسر

فرعون را خبر کنم چون مادر موسی بار بنهاد دید موسی نوری از میان چشمهای وی
بتافت که چشمهای وی را مسخر گردانید و دوستی او در دل قابله افتاد با مادر موسی
را گفت همه عزم من آن بود که اگر پسر باشد بکشم یا فرعون را خبر کنم اکنون
دوستی او در دل من کار کرد و این نور دلیل من می کند که این کودک دست
که هلاک باید داشت او را از فرعون نگاه دار چون قابله از سرای
بیرون آمد جاسوسان بدیدند که نگهبانان را خبر کردند بیامدند تا بنگرند
کسی مادر موسی را خبر کرد موسی را در خرقه پیچید و در تنور نهاد و تنور را بتافت
تا نان پزد قوم فرعون درآمدند و سرای را بجستند هیچ کودک ندیدند
تنور دیدند که آتش در وی زبانه میزد برفتند مادر موسی علیه السلام با
آمد خواهر گفت کودک را چه کردی گفت ندیدم گفت آخر من کودک را در تنور
نهادم چون تنور را در نگریستند موسی را دیدند در میان تنور و آتش گرد او
میگردید و او را هیچ گزند نبود دل خوش کردند و او را برگرفتند
و خدای تعالی برای آن کرد تا چون وی را گوید فالقیه فی الیم
او را در آب فکن و مترس که آن خدای که وی را در آتش نگاه داشت
در آب نگاه دارد چون خبر وی متواتر شد فرعونیان در
تفحص و تجسس افتادند طلب میکردند خدای وی را وحی کرد و الهام داد یعنی
مادر موسی را که وی را در تابوتی نه و بدریا انداز او بیامد و درودگر را گفت
تابوتی می باید بدین اندازه درودگر قبطی بود گفت چه میخواهی کرد گفت
مرا به کار می آید درودگر الحاح کرد مادر موسی علیه السلام نخواست دروغ
گوید گفت کودکی هست مرا میخواهم تا او را در آن تابوت پنهان کنم که از فرعون
بر وی میترسم تابوت ساخت و بر اثر آن برفت و خانه او را نشان کرد
و بشناخت آنگه بیامد تا گماشتگان را خبر کند خدای تعالی زبان او را ببست
چنانکه خواست سخن گوید نتوانست اشارت میکرد و مینمود اندیشه که چه میگو

چون بسیاری اشارت کرد هیچ مفهوم نشد گفتند دیوانه است برانیدند
وی را نیز چون هنگام آمد زبانش گشاده شد دیگر باره رفت تا خبر دهد زبانش
بسته شد و چشمش مکفوف گشت چیزی نتوانست گفت و شوانست دید دیگر باره
وی را بزدند و بیرون کردند او می‌آمد در اندیشه افتاد و با خود گفت این مولود
که مطلوب فرعونست و این آیات علامات آنست که او بر حقست اگر خدای تعالی
دیگر باره زبان و چشم برد به من بدو ایمان آورم خدای تعالی صدق او دانست
و چشم و زبان به وی باز داد او چاه بدر سرای مادر موسی علیه السلام رفت و این
قصه با وی گفت و به موسی ایمان آورد او مومن آل فرعون بود حبیب
نجار نام مادر موسی در تابوت را قیر گرفتند و طفل موسی را در وی نهادند و به رود نیل
انداخت که در مصر میرود و از آن رود شعبه یعنی شاخی بزرگ برگرفته
بودند و به سرای فرعون آورده فرعون بر کنار آب تخت نهاده بود و با آسیه
نشسته بود که آب تابوت را در آورد فرعون در نگریست تابوتی دید به قیر گرفته
گفت بگیرید بگرفتند و پیش وی آوردند قفلی بر وی بود چندانکه خواستند
که بشکنند یا بگشایند ممکن نبود آسیه گفت بر دست بنده وی دادند
قفل بگشاد در نگریست کودکی دید که نور از میان دو ابروی وی میتافت
و انگشت در دهان وی نهاد از وی می‌مکید خدای تعالی دوستی وی در دل
آسیه انداخت او را پیش فرعون برد و او را بدو خوش آمد آنرا دوست
گرفت اما جماعتی که او را دیدند گفتند ای ملک ما را چنین گمانست که
این آن کودکست که مطلوب تست این را باید کشت فرعون قصد آن کرد که او را
بکشد آسیه گفت قرة عين لي اهل اشارة گفته‌اند که برکت این گفت
آسیه را هدایت داد و اگر فرعون همین بگفتی وی را نیز هدایتی دادی آسیه
را گفتند چه نام نهی این را گفت موشا مو بآن زبان آبست و شا درخت
برای آن او را این نام نهادند که در میان آب و درخت یافته شد نه لقطه

برکو

میگوید که اتباع فرعون وی را بر گرفتند تا عاقبت و سرانجام دشمن ایشان باشد
و اندوهی و خرابی بر ایشان به درستی که فرعون و هامان و لشکر ایشان گناهکاران
بودند وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي
وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ
فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا
عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گفت زن فرعون آسیه
بنت مزاحم این کودک روشنی چشم منست و روشنی چشم تو او را مکشید
شاید که ما را سود کند یا به فرزندی گیریم او را که در وی سیمای دوستان وی
هست و نشان آن است که نفع کند و لایق آنست که فرزند پادشاهان گیرند
و حال آن باشد که ایشان نمیدانستند که آنچه مطلوب ایشانست یافته‌اند و
نمیدانستند که عاقبت کار او و کار ایشان به کجا خواهد رسید وَأَصْبَحَ
فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا و گشت دل مادر موسی فارغ و پرداخته شد از
اندوه و خوف بر موسی علیه السلام بآن وحی و الهام که وی را داده بودند و گفته‌اند که
چون مادر موسی موسی را بدریا انداخت شیطان وی را گفت که این کار را
چرا کردی اگر فرعون فرزند ترا بکشتی ترا بهره آن بودی که مزد و ثواب
بودی اکنون تو فرزند خود را بکشتی و هلاک کردی و مستحق عقوبت
شدی خدای با وی لطف کرد که اندوهی که بسبب وسواس شیطان وی را
بود از دل وی برفت إِنْ كَادَتْ به درستی که نزدیک بود که اظهار
کند اندوهی را که در دل داشت و گویند و این جا مقاتل گفت چون دید که موج
آن تابوت را بر بالا میبرد و می‌آورد خواست تا جزع کند داستان را آگاه کند
کلبی گفت چون فرعون موسی را به فرزندی گرفت مردم می‌گفتند موسی بن فرعون
وی را خوش می‌آمد خواست که گوید موسی بن عمران الا آنکه آنستی که ما دل او بر

جای داشتیم به الطاف تا او از جمله مؤمنان و مصدقان باشد به وعده
خدای که گفت انّا رادّوه الیک وقالت لاخته
قصّیه فبصرت به عن جنب وهم لا یشعرون
وحرّمنا علیه المراضع من قبل فقالت هل ادلّکم
علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له
ناصحون فرددناه الی امّه کی تقرّ عینها ولا
تحزن ولتعلم انّ وعد الله حقّ ولکنّ اکثرهم
لا یعلمون مادر موسی دختر خود را که خواهر موسی علیه السلام بود
مریم نام گفت در پی او برو و ببین تا حال موسی بکجا رسید خواهر موسی رفت
پس بدید او را از دور که آل فرعون تابوت را از دریا بیرون آوردند و موسی را از
تابوت بیرون آوردند و ایشان ندانستند که وی خواهر اوست و ما حرام
کردیم روی پستانها یعنی باز داشتیم وی را از آن پستانها زنان تا شیر
هیچکس قبول نکرد حق تعالی منع کرد موسی را از آنکه شیر ناپاک خورد
و چگونه روا باشد من قبل پیش از آنکه خواهر موسی آمد و آنچنان بود
که چون موسی علیه السلام را برگرفتند و دل بر وی نهادند برای وی دایگان
آوردند بر هیچ زن نگرفت خواهرش از دور بدید چندان حالت گفت
هل ادلّکم آیا من شما را راه نمایم بر خاندان که او را تکفل کنند
و بروی شفقت و ناصح باشند هامان چون سخن وی بشنید گفت وی میداند که این
فرزند از آن کیست گفت من این که گفتم آن خواستم که ایشان ناصح ملک باشند
و آنکه وی را گفتند که کیست این زن را حاضر کن وی برفت و مادر موسی را خبر کرد و
احوال موسی باز گفت مادر بیامد در است که کودک بوی مادر شنید در وی
آویخت و پستان وی در دهان نهاد و شیر گرفت فذلک قوله فرددناه
الی امّه ما او را با مادرش دادیم و با وی دادیم تا چشمش روشن گردد

داند و بیکس نباشد و بدانند که وعده خدای حقست ولیکن بیشترین
مردمان نمیشناسند و نمیدانند برای آنکه نظر و وجه نمیکنند و گفته اند که چون
موسی علیه السلام شیر وا گرفت فرعون گفت تو که باشی این کودک را
و کیستی تو گفت من زنی ام که مرا شیر پاک و خوش بوده است مرا هیچ کودک
نباشد که شیر قبول نکند فرعون موسی را به وی داد و اجرت وی معین کرد
مادرش وی را بخانه برد و وعده خدای وی را با وی رسانید
ولمّا بلغ اشدّه واستوی آتیناه حکما وعلما
وکذلک نجزی المحسنین ودخل المدینة
علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین
یقتتلان هذا من شیعته وهذا من عدوّه
فاستغاثه الذی من شیعته وهذا من عدوّه
علی الذی
فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل
الشیطان انّه عدوّ مضلّ مبین قال ربّ
انّی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له انّه هو
الغفور الرحیم وچون موسی به غایت قوت خود
رسید و تمام گشت مفسران گفته اند اشدّه سی و سه سال باشد و استوی
چهل سال و از عمر که خدای به وعده را گفته شصت سال باشد گفت چون
موسی به کمال رسید و مستحکم گشت ما او را شرایع و نبوت دادیم
و کتاب توریة و همچنین جزا دهیم نیکوکاران که موسی را دادیم ودخل
المدینة و موسی در شهر مصر رفت سدی گفت که مدینه منف بود از زمین مصر
هنگام غفلتی از اهل آن شهر یعنی در وقتی که ایشان مشغول و غافل بودند
و آن وقت قیلوله بود که مردم در خانه بودند به قیلوله مشغول و گفته اند که میان
نماز شام و خفتن بود و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که روز عید

بود و ایشان همه بلهو و لعب مشغول بودند سدی گفت چون موسی علیه السلم
بزرگ شد وی همچنین جامه پوشیدی که فرعون و هم کسان خاص فرعون بر
نشستی و امر موسی را فرعون کوچک خواندندی یکروز فرعون برنشست و موسی
علیه السلم غایب بود چون باز آمد پرسید که فرعون کجا رفت گفتند فلان
جای فلانست برنشست و از پی وی برفت وقت قیلوله بدان ده رسید
بود و در آنجا رفت شهری خالی بود و مردم همه به قیلوله مشغول بودند این گفت
چون موسی علیه السلام در حال صغر سن طپانچه بر روی فرعون زده بود فرعون گفت
این آن دشمن منست که بطلب او بسیار کودکان را بکشتم و خواست تا او را بکشد
آسیه گفت او کودکست و طفل و نادان نداند که چکرد بر دست او باید گرفت گفت
چنین نیست گفت خواهی تا بدانی بفرمای تا یاقوت بیاورند و پاره آتش تا او
دست بکدام کشد بیاوردند موسی علیه السلام دست فراز کرد و پاره آتش
برگرفت و در دهان نهاد و زبانش بسوخت و در زبانش بندی افتاد و فرعون بخود
تا او را از سرای بیرون کردند و از شهر دور بود نزدیک ایشان شد تا آنکه بزرگ شد
در شهر شد در وقتی که مردم به قیلوله بودند و از و غافل شده بودند و او را اثر
کرده فَوَجَدَ فِيهَا دو مرد را یافت در شهر مصر که با یکدیگر در آویخته بودند و جنگ
میکردند یکی از شیعه وی بود سامری و دیگری از دشمنان وی قبطی بود
طباخ فرعون که هر دو را گرفته بود تا هیزم بار کند و به مطبخ برد سعید جبیر گفت
چون موسی علیه السلام بزرگ شد بنی اسرائیل بر وی جمع آمدند و در حمایت وی
بودند و کسی نبودست که با ایشان خطائی کند به حضور وی از آنکه وی قوتی تمام
داشت و شیعه خوانده فرعون بود و وی فرعونی بنی اسرائیلی را گرفته بود چون
موسی او را دید و فریاد خواست موسی گفت دست از وی بدار گفت نه از آنم که هیزم بمطبخ
می برم موسی بر سبیل امتحان مشتی بر وی زد و گفت دست از وی بدار و گفته اند
سر انگشتان بر وی زد و مرد وی بینداخت فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ یعنی مشت زد فَقَضَىٰ

عَلَيْهِ الْأَجَلُ یعنی بکشت وی را و چون وی کشته شد موسی بترسید
و پشیمان شد و گفت این خصومت بسبب وی قتل حاصل شد از عمل دیو
بود و دیو دشمن گمراه کننده و هویدا است آنکه وی را در زیر ریگ پنهان کرد
و برفت آنکه بر سبیل رجوع و خضوع و انقطاع با خدا بار من بر خود ستم کردم
بدین که کردم و اگر قوم به ... که این قبطی را من کشته ام مرا بکشند و گفته اند که
شاید که خدای وی را الهام کرده باشد که او مستحق کشتن است لیکن وی را ... بوده
باشد بر سبیل ذنب که تا خبر قتل کردی وی را تعجیل کرد و ترک مند و کرد
برای این گفت که بار خدایا بر خود ظلم کردم یعنی نقصان ثواب خویش کردم
فَاغْفِرْ لِي بیامرز مرا پس خدای بیامرزید وی را او خدا است آمرزنده و
مهربان قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ
خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ
يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ
فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ
يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ
وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ موسی علیه السلام
گفت بار خدایا بدین نعمت که با من کردی عهد کردم که هرگز یار مردم گناهکار نباشم
و این برای آن گفت که اگر چه آن مرد اسرائیلی بود کافر بود و نیز در خصومت با
قبطی متعدی بود عبد الله مسلم به عطای بن ابی رباح کس فرستاد و گفت
خواهم که تا عطای مال تجار در دست تو کنم ناحق یکی مر این عبد الله امیر خراسان
بود عطا گفت نخواهم وی را گفتند ترا از این چه زیان باشد چون تو خزینه
نگاهی کنی گفت نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان در خبر است

کردد ای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی ندا کند از قبل
رب العزت که این الظلمة واعوان الظلمة یعنی اند ظالمان و یاران ظالمان را همه
جمع کنند حتی من بری لهم قلما او لاق لهم دواة
آنکس که برای ایشان قلم تراشیده باشد یا دواتی را سیاهی کرده همه را
جمع کنند و بدوزخ اندازند آورده اند که یکی از صالحان در دیوان رفت تا دفع ظلمی از
مظلومی کند صاحب دیوان گفت که قلمی بنه تا بنویسم که از او
چیزی نخواهند قلم نیک کرد نوشت او نهاد احب که از وی چیزی نخواهند و کتابی
که رفته اند باز کردند چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را برگرفت و سر قلم را
بشکست گفت چرا چنین کردی گفت میترسم که تو بدین قلم ظلم چیزی بر کسی نویسی
و از جمله آنان باشم که ترا بظلم یاری کرده باشند فاصبح فی المدینة
پس موسی در بامداد در آن شهر در آمد خایف و ترسناک از آنکه خبر آشکارا شود
و وی را بگیرند و به قصاص قبطی بکشند و چشم میداشت که در اثنا نگاه بکس
بوی میرسد پس چون نگاه کرد همان مرد را دید که دی از وی نصرت خواسته بود بر قبطی
دیگر باره فریاد میکرد و بانگ میداشت و از وی فریاد میخواست موسی علیه السلام
از حادثه دیروز دلتنگ بود و خایف روی بدی آورد و وی را گفت انک
لغوی مبین یعنی که تو مرد جاهل و نادانی هر روزی من بر فرو برای تو با کسی دشمنی و
خصومت خواهم کرد آنگه روی بدیشان آورد برانکه اسرائیلی را از قبطی
خلاص کند اسرائیلی نگاه کرد موسی را دید از اول ملامت وی بترسید و زخم دینه
وی دیده بر خود بترسید شتاب کرد پیش از آنکه موسی دست بقبطی کند او را دو
کند روی بموسی آورد و گفت اترید ان تقتلنی ایا میخواهی مرا بکشی چنانکه دی
مردی بکشتی تو میخواهی الا آنکه جباری باشی در زمین و میخواهی که از جمله مصلحان باشی
چون اسرائیلی این سخن گفت موسی باز ماند و دست کوتاه کرد و بر اسرائیلی
انکار کرد ایشان را از آنجا رها کرد و برد و قبطی چون این بشنید دانست که آن مرد

قبطی را موسی کشته است که دیروز در قبطیان پیش فرعون آمده بودند و تظلم کرده
که اسرائیلیان مردی را از ما کشته اند و فرعون ایشان را گفته بود که بی حجت و
بینه بیگناه را نتوان کشت بروید و تفحص کنید ایشان از پیش فرعون مانده
و در تفحص افتادند چون آن مرد از زبان آن اسرائیلی آن سخن بشنید دانست که
کشنده موسی بوده است بیامد و فرعون را خبر کرد و فرعون کسان خود را
فرستاد تا موسی را بگیرند یکی از جمله یاران موسی آن خبر دانست بیامد و موسی را خبر کرد
وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی قال
یا موسی ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
انی لک من الناصحین فخرج منها خائفا یترقب
قال رب نجنی من القوم الظالمین و بیامد مردی که
از اقصی شهر بود و میشتافت و تعجیل میکرد در آمدن و این مرد مومن آل فرعون
بود نامش حزبیل بن صبورا و جباری گفت شمعون بود چون بموسی رسید گفت
ای موسی این قوم با یکدیگر مشورت میکنند در کشتن تو و قصد تو دارند و طلب تو
میکنند بگریز و از این شهر بیرون رو که من ترا از جمله نصیحت کنندگانم
موسی چون این بشنید رخود بلرزید و بترسید از آن شهر بیرون رفت خایف
و ترسان مترقب و منتظر آن را که در طلب وی بودند در پس و پیش نگاه
میکرد و پناه بخدای داد و گفت بار خدایا مرا از این ظالمان نگاه دار و نجات
ده ولما توجه تلقاء مدین قال عسی
ربی ان یهدینی سواء السبیل ولما ورد ماء
مدین وجد علیه امة من الناس یسقون و
وجد من دونهم امرأتین تذودان قال
ما خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء
وابونا شیخ کبیر فسقی لهما ثم تولی الی

الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ
فَقِيرٌ موسی علیه السلام از آن شهر بیرون رفت و چون روی به راه آورد
بجانب مدین و راه ندانست اعتماد بر کرم خدای کرد و هدایت از وی خواست گفت
شاید که خدای من مرا راه نماید و با وی زادی و راحله نبود و رفیقی نبود و زاد
از برگ درختان داشت سعید بن جبیر گفت پای برهنه بود و از مصر تا مدین هشت
روز راه است چون از خدای هدایت خواست خدای تعالی فرشته را بفرستاد
بر اسپی نشسته نیزه در دست گرفته گفت ای موسی کجا میروی گفت بمدین گفت
راه دانی گفت نه گفت برو که من همراه توام موسی علیه السلام برفت و در راه
طعام وی برگ درخت بود وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ چون بمدین
رسید بر آب ایشان و آن جایی بود که ایشان از آنجا آب میبردند و چهارپایان
را باز آب میدادند فرود ایشان دو زن را دید که گوسفندان خود را باز
میراندند و منع کردند تا ایشان را از آب خمت ندهند به گوسفندان دیگر
آمیخته نشوند تا آنکه مردمان فارغ شوند ایشان گوسفندان خود را آب دهند موسی
علیه السلام چون ایشان را دید گفت چیست کار شما و حال شما چرا گوسفندان خود را
آب نمیدهید گفتند ما گوسفندان خود را آب نتوانیم داد تا آنکه شبانان گوسفندان
خود را آب ندهند و باز نگردند گفت چرا چنین است گفت برای آنکه ما دو زن ضعیفیم
و با مردان فراهم نتوانیم کرد گفت شما را هیچ مردی نیست گفتند ما را پدری
داریم که او پیر بزرگ است موسی علیه السلام گفت در اینجا چاه دیگر هست گفتند بلی
چاه دیگر هست ولیکن سنگی بزرگ بر سر آن چاه نهاده است
آن را چهل مرد بر گیرند موسی گفت بنمایید بوی نمودند بیامد و دست فراز کرد و سنگ
از سر چاه برگرفت و گفت دلو و رسنی دارید گفتند پاره آب دارید
کشند ای آب در این مشک ماند است از ایشان بستد و در دهن
گرفت و از دهن در چاه ریخت آب تا سر چاه برآمد گوسفندان ایشان خود در

آمدند و آب خوردند و سیر شدند و پستانها پر شیر کردند و روایت دیگر آنست
که دلو و رسن از ایشان بستد و مردمان را از سر چاه دور کرد و گوسفندان را
آب داد وَسَقَى لَهُمَا یعنی آب داد گوسفندان را او گرسنه و مانده و گفت
بار خدایا من برای آن که فرود آورده به من از گرسنگی محتاجم بانچه تو فرستادی
از رزق من بآن محتاجم در خبرست که در آن حال که او این دعا کرد سبزی گیاه از
بیرون شکم ظاهر بود مفسران گفتهاند که در وقتی که او این دعا کرد از خدای
نان جوین خواست محمد باقر علیه السلام گفت که این آنگاه گفت که محتاج نیم
خرما بود چون ایشان بخانه رفتند پدرشان گفت چونست که امروز زود
آمدید که هر روز دیر گوسفندان را آب ندادید گفتند دادیم و قصه باز گفتند
مجاهد و ضحاک و دیگر ایشان گفتند که پدر ایشان شعیب بود سعید بن
جبیر گفت که برادرزاده شعیب بود نام او ثیرون شعیب گفت چه مردی
بود او گفتند مردی صالح بود در حسب شعیب یکی از ایشان را گفت برو و او را
بخوان تا مزد دستش دهیم فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا
تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ
لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ
الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ
اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ پس یکی از ایشان بنزدیک
موسی آمد در حالتی که شرم زده بود و روی بسته و گفته اند که آستین بر روی
افکنده و گفت پدرم ترا میخواند تا مزد دهد بدان آب که گوسفندان ما را
دادی و موسی چون این سخن بشنید برخاست و در پی وی برفت و آن که تیز در رفت باد بی
زن فتنی و کهنی مرد نمیخواهم زن در پیش میرفت بادی برآمد و جامه در تن آن زن
در پیچید گفت ای دختر باز پس ایست تا من از پیش میروم گفت او به انی گفت

هرگاه که من راه غلط کنم سنگی از آن جانب که راه است بیندازم تا از آنجانب
بروم آنگاه موسی نزدیک شعیب آمد و قصه خود با وی گفت شعیب دختر خود را به او
داد و گفت هر کس که از دست ظالمان نجات یافتی چه خوف و غم داری بیم
دستی نباشد قالت احدیهما یا ابت آن گفت و او بزرگ
تر بود که از پس موسی رفته بود و شعیب او را به موسی داد و گفت ای پدر او را
بنده بگیر که بهتر مردیست که وی را بمزد گیری مردی باشد با قوت و امانت
پدر گفت از کجا شناختی قوت و امانت وی گفت قوت وی از آنجا شناختم
که سنگی که جمعی کثیر نتوانستند برداشت وی تنها برداشت و پسندیده است
و امانت وی از آنجا شناختم که در راه او میرفت هوا باد پس داشت تا در اندام
من ننگرد و مانند این معجزات امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و آنچنان
بود که چون وی روی به صفین نهاد در بعضی منازل فرود آمد آب نبود مردم
چهارپایان سخت تشنه بودند و آب طلب کردند نیافتند امیرالمؤمنین علی
علیه السلام را خبر کردند حضرت برنشست و لشکر با او برفتند امیر
المؤمنین از راه عدول کرد دیری پدید آمد در میان بیابان آنجا رفتند امیر
المؤمنین علی علیه السلام راهب را گفت آواز دهید آواز دادند بر کنار
در آمد امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت ای راهب بدین نزدیکی آب هست
گفت از اینجا تا به آب دو فرسنگ بیش است قوم گفتند یا امیرالمؤمنین
اگر صواب بینی آنجا رویم که هنوز قوت مانده است گفت حاجت نیست
آنگه بجانب قبله نگاه کرد و اشارت کرد و گفت اینجا را بکنند بیل و کلنگ بر
گرفتند و زمین را بکندند سنگی سفید بزرگ پدید آمد بر سر آن سنگ باز کردند
و خواستند که آن سنگ را از آنجا بردارند نتوانستند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
این سنگ بر سر آب است جهد کنید هرچند کوشیدند ممکن نبود گفتند یا امیرالمؤمنین
این به قوت ما راست نمی آید امیرالمؤمنین علیه السلام پای مبارک از رکاب

برآورد



برآورد و انگشتان پای مبارک در زیر سنگ زد و بجنبانید و برگرفت
و چند گام بینداخت آبی پدید آمد از یخ سردتر و از شکر شیرین تر و از
شیر سفیدتر آب بیاشامیدند و چهارپایان را آب دادند و مشکها را
پر آب کردند و راهب از بالای دیر نگاه میکرد امیرالمؤمنین علی علیه
السلام بیامد و سنگ را بر جای خود نهاد و بفرمود تا خاک بر سر آن کردند
اثر آن ناپدید کردند راهب چون آن را بدید گفت ایها الناس انزلونی
انزلونی مرا فرود آرید فرود آوردند او پیاده و در پیش امیرالمؤمنین
علیه السلام بایستاد و گفت انت نبی مرسل تو پیغمبر مرسلی گفت
نه گفت فملک مقرب تو فرشته مقربی گفت نه و لکن وصی رسول الله محمد بن
عبدالله خاتم النبیین وصی خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله صلوات علیه
راهب گفت دست بیار تا ایمان آرم آنگه دست برآورد و گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله و
احق الناس بالامر من بعده امیرالمؤمنین علیه السلام عهود و شرایط اسلام
بر وی واکند و گفت ترا چه بر مسلمانی داشت پس از آنکه مدتی بر خلاف
ملت اسلام مقام کردی گفت ای امیر این دیر که بنا کرده است بر طلب و امید تو
بنا کرده اند و عالمی از پیش رفته اند و این کرامت نیافته اند و خدای تعالی
روزی من کرد و سبب آن بود که در کتب ما نوشته اند که اینجا چشمه ایست
و سنگی بر سر وی پیدا نشود مگر بدست پیغمبری یا وصی پیغمبری و چون این آیه
بدست تو پیدا شد دانستم که آن وصی توئی بر دست تو اسلام آوردم
و بولایت تو معترف شدم امیرالمؤمنین علیه السلام بگریست چنانکه محاسن مبارکش از آب
چشم تر گشت آنگه گفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله الذی
ذکرنی فی کتبه سپاس آن خدای را که فراموش نکرد و در کتب اوایل مرا یاد کرد
مسلمانان چون این بشنیدند شکر خدای بجای آوردند و راهب با امیرالمؤمنین ع

بشام رفت و کار زار کرد و در پیش او شهید شد و امیر المؤمنین علیه السلام
بروی نماز کرد و هر گاه که ذکر کردی بروی ترحم کردی چون از آنجا رفتند
حضرت فرمود که کیست از شما که راه بدان چشمه برد گفتند ما همراه توایم و در راه
بودیم چه این دیر علامت اوست گفت بروید و بجویید رفتند چندانکه
جستند نیافتند و گفته اند این چشمه ظاهر نگردد تا قیام الساعه
قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ
عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا
فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي
إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ
بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ
عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ شعیب گفت
موسی را که میخواهم که یکی از این دو دختر را بتو دهم موسی علیه السلام گفت من
چیزی ندارم که به مهر وی کنم و بدهم گفت من از تو چیزی نخواهم تو مزدوری من ورا
بود هم را بانکه هشت سال مزدوری من کنی و آنچه اجرت آن باشد مهر او کنی
پس اگر چنان بود که ده سال تمام کنی آن تبرعی باشد از تو و اگر نکنی
واجب نباشد و من میخواهم که بر تو رنجی و مشقتی نیارم ان شاء الله
که تو مرا از جمله صالحان و شایستگان یابی موسی گفت آن میان من و تست از
این دو اجل هشت سال یا ده سال هر کدام که بسر برم بر من حرج نباشد و در
نگویند و خدای تعالی بر آنچه گوییم وکیل است یعنی گواه و این دو دختر یکی را صفورا
نام بود و دیگری را الیا و گفته اند که صغیر بود و دختر مهین صفورا به وی داد و عقد
نکاح وی بسته و موسی را قبول کرد آنکه شعیب را گفت چون شبانی مرا میباید
مرا عصایی بده تا گوسفندان را از آن و سباع را از گوسپندان دور کنم شعیب
دختر را گفت برو در آن خانه که عصاها نهاده است یکی را بیار و به وی ده دختر رفت

و عصایی برگرفت و بیاورد و بابه داد چون شعیب بدید گفت این عصا را رها
کن و دیگری بیار او همان عصا را نهاد پس برد و آورد همان گفت من
قصد بهتر نکنم و جز این چوب در دست من نمی آید گفت بده و دختر وی
چون موسی رفت شعیب پشیمان شد و گفت این عصا را روزی مردی به
من داد و این ودیعت روا نباشد سدی گفت همچنین بود که روزی
فرشته آمده بصورت مردی و آن عصا پیش شعیب نهاد و برفت شعیب بر
خواست و از پی موسی برفت و گفت این عصا ودیعت منست و دیگری عوض بده
دهم موسی گفت این عصا از آن منست و هر امینی باید که این را از دست ندهم
آنگه هر دو اتفاق کردند که اول کسی که پدید آید او را حاکم کنیم حق تعالی فرشته
را فرستاده بصورت مردی او را گفتند میان ما حاکم باش و قصه را با وی
گفتند وی گفت حکم من آنست که عصا را بگذارید هر که عصا را از زمین برتواند
برداشت آنگه عصا بستد و بر نهاد و گفت بر دارید شعیب خواست بر دارد نتوانست
موسی علیه السلام از زمین برگرفت و به دوش نهاد حاکم گفت ترا است موسی
برفت و عصا به وی بماند بحکم آن حاکم که گفته گفت آن عصای آدم بود که از بهشت
بیاورد چون آدم از دنیا برفت جبرئیل علیه السلام آن عصا را برگرفت و چون
موسی از شعیب عصا خواست جبرئیل علیه السلام بیامد و آن عصا را به شعیب داد
و گفت به موسی ده و ابو صالح از عبد الله گفت شعیب را خانه بود که هیکل در آنجا
نشستی مگر او و آن دختر که موسی را داد و در آن خانه سیزده عصا بود و او را ده پسر
بود هر کس که بالغ شدی ویرا یکی بدادی از آن عصاها یکی دادی او برفتی تا یکی را از آن شبی
و بیامدی و آن آن سه را ابو سینحی با جمله هلاک شدند چون دختر را گفت برو
عصا را بیار رفت و عصا را بیاورد و آن هیکل از آتش رسیده بوی گفتا ای دختر
ترا بشارت باد که این شوهر تو به پیغمبری خواهد رسید داد و را در این عصا نشانی
و کاری باشد چون عصا موسی را داد موسی را گفت چون از اینجا بروی بمفرق الطریق ری

دو را او بدید آید در دست چپ برد اگرچه بر دست راست گیاه بیشتر باشد
لیکن در آن مرغزار اژدهایی عظیم است هر دو را او چهار پاره هلاک کند چون
بدانجا رسید گوسفندان روی بجانب راست نهادند و موسی هر چند خواست
باز نتوانست داشت موسی نیز دنبال گوسفندان رفت مرغزاری دید در وی گیاه
بسیار گوسفند را فراخ کرد و او بخفت و عصا را بر زمین زد اژدها بیامد و آهنگ
گوسفندان کرد عصا جانوری گشت و با اژدها درآمیخت و او را بکشت موسی
از خواب برخواست عصا خون آلوده و اژدها کشته شادمان شد و بیامد و شعیب
را خبر داد شعیب دختر را گفت این شوهر تو همی خواهد بود و او را در بن عصا
شانی بود شعیب چون بدید که موسی مرد مبارک است و حسن رعایت وی در گوسفندان
بدید خواست که با وی نیکویی کند گفت هر بچه که آید ازین گوسفندان امسال ابلق
ابلق باشد و سیاه و سفید راست خدای تعالی وحی کرد به موسی در خواب که
این عصا را در آب زن که این گوسفندان می‌خورند عصا را در آب زد گوسفندان آن
آب را خوردند امسال نتاجی که آمد همه ابلق بود شعیب بدانست که آن روزی
وسیست که خدای تعالی به وی داده است همه را به وی تسلیم کرد

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ
الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ
نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ
الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ
أَن يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ
أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ موسی علیه السلام چون اجل را بسر برد ابن عباس از
رسول علیه السلام روایت کرده که کدام اجل بسر برد گفت آن اجل که دورتر بود یعنی
معنی ده سال بعد چنانکه گفت چهار سال از زمین رسیدند در کوه که موسی ازین دو

اجل کدام سپری کرد من ندانم چون سپری کردم من گفتم که من ندانم مگر که خواهم رفت
از حبر امت عبدالله عباس پرسیم چون رفتم و از وی پرسیدم گفت
اکثرهما و اطیبهما بیشترین و نیکوترین و هیچ پیغمبران خلاف وعده نکنند چون
براق آمدم جهود را گفتم گفت راست گفت وَالَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ
عَلَىٰ مُوسَىٰ می‌گوید چون موسی اجل ده سال بسر برد شعیب دختر خود را
به وی داد ده سال دیگر نزدیک شعیب مقام کرد آنگه دستوری خواست که به مصر رود
به زیارت مادر و خواهر و برادر شعیب وی را دستوری داد اهل خود را برگرفت و
مال و گوسفندان خود را روی به مصر نهاد و راه راست رها کرد که از ملوک شام
احتراز میکرد فصل زمستان بود زن وی حامله بود و تنها در بیابان مگر شب
بر کوه طور بجانب راست افتاد شبی بود تاریک و سرمای سخت زن را درد زادن
گرفت خواست که آتش زند هرچند زد آتش بیرون نیامد بجانب طور نگاه کرد
آتشی دید اهل خود را گفت شما درنگ کنید که از جانب کوه طور آتشی دیدم روم
خبر آورم یا پاره آتش آورم اینجا آتش کنید و گرم شوید موسی چون قصد آن
کرد به آتش رسید در آواز نی دادند از کناره وادی از جانب راست در آن
بقعه مبارکه از درخت عوسج این بود گفت درخت سپره بود درخت سبز
و تازه و آواز داد و ندا این بود که منم خدای که آفریدگار عالمیانم و آنکه عصای خود
بیفکند ازین آیه دلیل است بر آنکه کلام خدای محل نیست و متکلم محل کلام
نه آنکه کلام به وی قایم باشد زیرا که خدای تعالی گفت موسی را از درخت ندا کردند
و اگر کلام بر درخت قایم شود بمعنی حلول موسی از وی شنید چون چنین بود
کلام کلام درخت بوده باشد چون از درخت شنید إِنِّي أَنَا اللَّهُ و
پس خدای درخت بوده باشد و این باطل است پس نماند الا آنکه
کلام کلام خدای بود و درخت محل کلام بود که خدای در وی آفرید و چون چنین
متکلم محل کلام بود نه آنکه کلام به وی قایم بود فَلَمَّا رَآهَا

تهتز كانها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى
اقبل ولا تخف انك من الآمنين اسلك يدك في
جيبك تخرج بيضاء من غير سوء واضمم اليك
جناحك من الرهب فذانك برهانان من ربك الى
فرعون وملائه انهم كانوا قوما فاسقين
موسى عليه السلام را چون خطاب آمد كه عصا بيفكن موسى عليه السلام عصا بيفكند
مار شد چون بديد ويرا كه حركت مى كند حركت سريع چنانكه مار كند پس از ترس
بود برگشت و پشت كرده روى بگريز آورد و نگاه بازپس نكرد وى را خطاب
كردند كه اى موسى اقبل روى فرا كن و مترس كه تو از جمله ايمن شوندگانى اسلك
يدك في جيبك در گريبان خود كن دست خود را تا بيرون آيد سپيد و
نورانى بى آنكه سپيدى باشد چون برص كه آن بد باشد واضمم اليك
جناحك وبا خود گير دست خود را يعنى دست در زير بازوى خود كن از ترس
كه بود سپيد از جهت رد و گفته اند كه معنى اينست كه چون تو دست خود از گريبان بيرون
آوردى ترسى و خوفى در دل تو رسيد ديگر باره دست در گريبان در زير بغل آورد
تا چنان شود كه بود تا خوف زايل شود و بعضى گفته اند كه چون ترا خوفى در دل آيد دست
بر دل نه تا خوف ساكن شود و گفته اند اين كنايت از آنكه با خود باش و خود را ساكن
گردان اصمعى گفت اعرابى را ديدم كه مى گفت اعطنى ما في
رهبك گفتم رهب چه باشد گفت آستين و اين لغت حمير است پس
معنى اين باشد كه اى موسى دست از آستين بيرون كن گفت موسى چون عصا را
گرفت دست در آستين كرد فذانك پس اين هر دو يعنى عصا و يد بيضا دو معجز
است ترا از خداى تو بفرست بفرعون و قوم او كه ايشان گروهى اند فاسق و كافر
و از فرمان بيرون رفته اند قال رب انى قتلت
منهم نفسا فاخاف ان يقتلون واخى هرون

هو افصح منى لسانا فارسله معى ردءا يصدقنى
انى اخاف ان يكذبون قال سنشد
عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا
يصلون اليكما باياتنا انتما ومن اتبعكما
الغالبون موسى عليه السلام را چون خطاب آمد كه پيش فرعون و قوم او
رو بدين دو معجزه ايشان را دعوت كن گفت بار خدايا من از ايشان يكى را كشته
ام از قبطيان مى ترسم كه مرا بكشند و برادرم هرون را كه از من فصيح تر است
و زبان آورتر او را همراه با من بفرست تا مرا يارى و معينى باشد
دارنده همراه او به تصديق آنست كه او چون فصيح تر بود با كافران مجادله كند و حجت
بگويد و دليل و برهان نمايد يا تصديق كند بواسطه وى گفتى كه از تكذيب وى
بترسيد و چون سبب تصديق وى بود اسناد با وى كرد بر سبيل استعاره
انى اخاف همى ترسى كه من مى ترسم كه ايشان مرا دروغ زن دارند
حق تعالى دعاى وى مستجاب كرد و گفت سنشد عضدك دست
تو قوى كنيم با برادر تو يعنى وى را در نبوت قرين تو گردانيم و شما را غالب و
مسلط گردانيم و براى شما حجت و برهانى كنيم كه ايشان بشما نرسند بسبب
معجزات و آيات ما و شما و هر كه متابعت شما كند غالب باشيد كس را بر شما غلبه نباشد
فلما جاءهم موسى باياتنا بينات قالوا
ما هذا الا سحر مفترى وما سمعنا بهذا في اباءنا
الاولين وقال موسى ربى اعلم بمن جاء بالهدى
من عنده ومن تكون له عاقبة الدار انه لا يفلح
الظالمون وقال فرعون يا ايها الملا ما علمت
لكم من اله غيرى فاوقد لى يا هامان على الطين
فاجعل لى صرحا لعلى اطلع الى اله موسى وانى

لأظنه من الكاذبين پس انکه که موسی علیه السلام به ایشان
آمد به آیاتی ظاهر و معجزاتی باهر ایشان گفتند نیست این که تو آورده الا
جادویی فرا بافته و دیگر ساخته از قبل خود و نه از قبل خدای ما انچه تو میگویی
در زمان پدران خود آنها که گذشته اند نشنیده ایم موسی علیه السلام در جواب
ایشان گفت ربي أعلم خدای من عالم و داناتر است بحال انکسی که او را آلت
نبوت باشد و او را بحق فرستاده باشد با هدی و راه از نزدیک وی و نیز عالم
ترست بحال انکسی که او را عاقبت و سرانجام سرای آخرت وی را باشد به
ثواب و نعیم و هر آینه حقیقت که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر نیابند
انکه حکایت کرد از فرعون و گفت فرعون این حال قوم خود را که ای
اعیان و اشراف من نمیدانم شما را خدای غیر از خویش انکه وزیر خود را گفت
ای هامان برافروز برای من را گل آتش یعنی برای من خشت پخته کن و آجر
کهشت اندازد پس کسی که خشت پخته زد او کوشک بلند کرد فرعون بود گفت برای
من کوشک بلند بنا کن تا باشد که من از آن کوشک خدای موسی اطلاع شوم
من پندارم که موسی از جمله دروغ زنانست این که میگوید من پیغمبرم از دروغ
زنانست اهل سیر گفته اند که هامان فرمود تا از جهت او کوشک بنا کردند پنجاه
هزار مرد بنا و استاد از اهل صنعت از درودگر و آهنگر بیاوردند بجز
مزدوران و آن را چندان برهوا بردند که ممکن بود و در روی زمین هیچ بنایی
از آن بلندتر نبود چون فارغ شد فرعون بر بام او برآمد و تیر اندر کمان
نهاد و بینداخت برای امتحان و فتنه و تیر خون آلوده برگشت او گمان برد که
خصم را کشته گفت فارغ شدم از خدای موسی الحال جبرئیل علیه السلام
را خدای فرستاد تا پر بر آن کوشک زد و آن را سه پاره کرد یکی را بر لشکر
گاه فرعون زد و هزار هزار مرد را بکشت دیگر پاره در دریا افتاد و یکپاره را به
مغرب انداخت و از انکه در کوشک عمل کرده بودند کس نماند که آنها هلاک شدند

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ
ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ
فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الظَّالِمِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ
الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
فرعون و لشکر او در زمین استکبار کردند و تکبر و فخر و بزرگی نمودند بنا حق
خدای عز و جلت که او را گردن کشی و جباری باشد به حق و گمان بردند که ایشان
با ما نخواهند آمد و مرجع ایشان با ما نخواهد بود پس ما او را گرفتیم و
لشکرش را به یکبار در دریا انداختیم قتاده گفت که آن دریائیست در راه
مصر که آن را اساف گویند فانظر پس بنگر ای محمد صلوات الله علیه
که عاقبت کار ظالمان و کافران کجا رسید و چگونه بود وجعلناهم
و خواندیم ایشان را و نام نهادیم ائمه که مردم را با آتش دوزخ دعوت میکنند
و روزی که ایشان را یاری و ناصری نباشد که یاری ایشان کند واتبعناهم
و در عقب ایشان داشتیم لعنتی یعنی بر ایشان لعنت کردیم لعنتی که از ایشان
مفارقت نکند و روز قیامت ایشان از جمله زشت رویان و ملعونان باشند
عبدالله عباس گفت روبهای ایشان را سیاه کنند و چشمهای ایشان
ازرق و آتش مغار و زبان باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ
الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ
إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ
الشَّاهِدِينَ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ

عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ
تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
و ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریت پس از آنکه هلاک کردیم دشمن را
کتب ایشان را حجتها و رهنماها ایشان باشند و هدایتی و رحمتی
مرکسانی را که بوی ایمان آرد تا باشد که اندیشه کنند و پند گیرند آنکه رسول را احتجاج
کرد بر سبیل تشبیه و تعجب گفت تو بجانب غربی از کوه طور حاضر نبودی چون ما
وحی کردیم و خبر دادیم او را او امر و نهی و عهد کردیم با وی تو از جمله حاضران نبودی
آنجا تا معاینه کردی و مشاهده دیدی آنچه آنجا رفت ولیکن ما انشا کردیم
و بیافریدیم بعد از آنکه وحی کردیم به وی تا زمانی کردها و دراز شد بر ایشان
عمر منقطع شد وحی یعنی جای آن و علم شد پس گفت آنکه ترا فرستادیم و
قصص پیغمبران ترا حکایت کردیم به وحی و قصه موسی را با تو باز گفتیم و
مَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ و تو مقیم نبودی در میان
اهل مدین که شعیب است و مومنان آن وقت آیات ما را بر ایشان میخواندی
بر سبیل تعلم و از ایشان استفادت میکردی ولکن ما ترا فرستادیم از جهة
و ترا اعلام کردیم تا ایشان را خبر دهی   وَمَا كُنتَ
بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ
لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ   وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا
رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ   و تو ای
محمد بجانب کوه طور نبودی چون ما ندا کردیم موسی را در شب مناجات و
ما ترا تعلیم کردیم و از آن خبر دادیم و سبب ... گفته‌اند این بود که چون
موسی در مناجات گفت بار خدایا امت محمد را به من نمای گفت تو ایشان را

در نیابی و اگر خواهی ندا کنم ایشان را تا جواب دهند ترا و از ایشان بشنوی
گفت خواهم خدای ندا کرد و گفت یا امت محمد صلوات الله علیه از اصلاب
پدران و ارحام مادران آواز دادند که لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ   از رسول
علیه السلام روایت است که حق تعالی گفت که یا امت   ان رحمتی سبقت
غضبی   ای محمد رحمت من پیشی گرفت بر غضب من کرد من شما را بدادم پیش
از آنکه بخواستید و بیامرزیدم پیش از آنکه استغفار کردی هر کس که پیش من آید
از شما و گواهی دهد که جز از من خدای نیست و محمد رسول منست او را به بهشت برم
وَلَٰكِن رَّحْمَةً تو بیاموختیم از اخبار و علوم تا رحمتی باشد از خدای
تو برای آنکه تا بترسانی و بیم کنی کردی را که نیامد به ایشان پیش از تو در زمان
فترت میان تو و میان عیسی علیه السلام و آن پانصد و پنجاه سال از ...
پیغمبری یعنی تا اهل مکه تا باشد که ایشان متذکر شوند و پند گیرند و اندیشه کنند و اگر
آن نبودی که مصیبتی بایشان رسد بانچه دستهای ایشان تقدیم کرد از گناه و
بسبب آن پس آنکه ایشان گویند و حجت خود کنند که چرا نه ای بار خدایا
رسول نفرستادی تا متابعت آیات تو کردیم و از جمله مومنان بودمی اگر نه از
بهر این بودمی اگر نه ترا نفرستادمی بایشان پیغمبری ولیکن ترا فرستادم تا ایشان را
حجت نماند و عذر منقطع گردد   فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ
عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ قَالُوا
سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ
قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا
أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ   فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا
لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ
مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا

فطرت

یهدی القوم الظالمین پس اگر که آید به ایشان حق یعنی محمد
صلی الله علیه وآله وسلم با معجزات قالوا گفتند ایشان چرا محمد را ندادند از
معجزات مانند آنکه موسی را دادند از عصا و ید بیضا آیا نه ایشان کافر شدند آنچه
موسی علیه السلام را دادند پیش ازین یعنی موسی و هرون را بالکلی گفت این
مقالت آنگاه گفتند که جماعتی از کفار قریش جانب مدینه و احبار جهودان را
رسیدند از حدیث محمد ایشان گفتند نعت و صفت وی در کتاب ماست
ایشان بازآمدند و اهل مکه را گفتند ایشان دو جادو اند یعنی موسی و محمد
و ما به همه کافریم از توریت و قرآن و موسی و محمد قل فأتوا بگو ای محمد
بیارید شما که کفار مکه اید کتابی از نزدیک خدا که آن کتاب راهنماینده تر
باشد از توریه و قرآن تا من آن را متابعت کنم اگر شما راست میگویید
فان لم یستجیبوا لک پس اگر ترا اجابت نکنند و آنچه التماس کردی
بجای نیارند بدان که ایشان متابعت هوای خود می کنند و با شد گمراه
تر از آنکس که او متابعت هوا کند بی هدایتی و بیانی از خدای و خدای هدایت
نکند یاری و ننماید بهشت و ثواب کسانی را که ایشان ظالمان و ستمکاران
باشند ولقد وصلنا لهم القول لعلهم
یتذکرون الذین اتیناهم الکتاب
من قبله هم به یؤمنون واذا یتلی علیهم
قالوا امنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله
مسلمین اولئک یؤتون اجرهم مرتین
بما صبروا ویدرءون بالحسنة السیئة
ومما رزقناهم ینفقون واذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولکم اعمالکم
سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین بدرستی که

بپوشانیم راهای ایشان گفتار را و پیاپی کردیم وعده و وعید و عبر و امثال
قرآن تا باشد که ایشان متعظ شوند و پند گیرند آنان که ما ایشان را کتاب
دادیم پیش از محمد صلوات الله علیه وآله که ایشان با او ایمان می آورند یعنی
مؤمنان اهل کتاب و چون بر ایشان خوانند از قرآن آیتی گویند که ما
با ایمان آوردیم به او به درستی که او حق است از خدای ما و ما پیش ازین
مسلمان و گردن نهنده بوده ایم و گفته اند که ایشان چهل تن بوده اند با جعفر بن ابی
طالب از حبشه بیامدند و هشت از شام بودند همه اهل انجیل بودند و ذلک
تو را اولئک یؤتون ایشان را بدهند مزد ایشان دوباره یکی
برای ایمان به پیغمبران گذشته و کتاب ایشان دوم برای ایمان ایشان
به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن بما صبروا به صبر ایشان کرده اند
بر رنجی که از جهودان دیده اند و باز میدارند و دفع می کنند به نیکوی
بدی را به توبه معصیت را و به سخن نیکو گفتن را و از آنچه ما ایشان را
روزی کردیم نفقه می کنند و چون بشنوند سخن ناخوش و دشنام و بیهوده از آن اعراض
کنند و روی بگردانند و با ایشان خصومت نکنند و گویند عمل ما ما را و کردار
شما شما را در گردن شما سلام بر شما باد ما جاهلان نمیجوییم و سخن با ایشان
نمیگوییم انک لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء وهو اعلم بالمهتدین
وقالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا
اولم نمکن لهم حرما امنا یجبی الیه ثمرات
کل شیء رزقا من لدنا ولکن اکثرهم
لا یعلمون وکم اهلکنا من قریة
بطرت معیشتها فتلک مساکنهم لم تسکن
من بعدهم الا قلیلا وکنا نحن الوارثین

حق تعالی باز نمود چه آنچه که لطف باشد و اسباب که مقرب بود با بنا رو طاعت
و آلت باشد در وجود چون قدرت و عقل و تمکین و از آلت علی و [illegible]
آن به رسول تعلق ندارد چه او بر بعضی از این چیزها قادر نباشد و بعضی آنست که اگر چه
مقدور او بود نه گفته اند که آن کداست که مکلف را لطف باشد و مقرب
گفت این هدایت تو نتوانی کردن آن را که خواهی بلکه این نوع هدایت
خدای تعلق دارد و گفت وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
و مخالفان با ما اختلاف کرده اند در حق ابوطالب کافر بود و گفته اند که آیه در
شأن او آمده است و در ظاهر آیه ایشان را تمسک نیست اگر مسلم
دارند که آیه در شأن ابوطالب آمده و در آیه بیش از این نیست که تو این نوع
هدایت توانی کردن این نوع هدایت به من تعلق دارد و ممکن است که من هدایت
ندارم او را و اگر تسلیم کنند که مَنْ أَحْبَبْتَ مراد ابوطالب است
دلیل نمیکند بر ایمان او زیرا که لفظ اثبات محبت رسولست ابوطالب را و محبت
و موالات کافر روا نیست چنانکه گفت لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي
وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ پس باید که وی مؤمن بوده باشد تا محبت او
خدای لازم نیاید رسول را و رسول خدای گفت أوثق عرى الايمان الحب في
الله والبغض في الله استوارترین رکنی از ارکان ایمان دوستی است
با دوستان خدای و دشمنی با دشمنان خدای و از حضرت امام زین
العابدین علیه السلام روایت است که او گفت الحمد لله الذي لم يجعل
الفاجر على يدي كيلا يرزقه في قلبي مودة فان مودة الفجي تجر الى
النار سپاس آن خدای را که هیچ کافر را بر من دست نعمت نکرد
تا او را در دل من دوستی کافران مردم را به دوزخ برد پس که ام غافل
مسلمان روا دارد که پیغمبر دوستدار کافران باشد و اخباری که آمده است
بر ایمان او از طرق خاصه و عامه بیش از آنست که بتوان شمرد از جمله باقر

از بهر آنستی

ازبهر آنکش صلوات الله علیهم اجمعین روایتست که جبرئیل علیه السلام رسول را
گفت إن الله عز وجل حرم على النار صلبا حملك و
بطنا حملك وثديا أرضعك وحجرا كفلك
گفت خدای حرام کرد بر آتش پشتی را که ترا بر داشت و شکمی که ترا بر [illegible]
و پستانی که ترا شیر داد و کناری که ترا در کنار گرفت و کفالت کرد آن پشت
را که ترا حمل کرد عبدالله بود و آن شکمی که او را برداشت آمنه علیها السلام
بود و آن پستانی که او را شیر داد حلیمه بود و کناری که او را پرورد و کفالت
کرد ابوطالب بود و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین روایت
کرد که او گفت والله ما عبد أبي ولا جدي عبد
المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط گفت
بخدای که پدرم و جدم و عبد مناف هرگز بت پرستیدند گفتند چه پرستیدندی
گفت خدا را پرستیدندی و در نماز روی به قبله کعبه کردندی و متمسک بودند
بدین ابراهیم و هم از وی روایت کرده اند که وی در رحبه نشسته بود یکی
وی را گفت یا امیرالمؤمنین انت بالمكان الذي انت به و ابوک
یعذب بالنار امیرالمؤمنین علیه السلام وی را گفت فض الله فاک
خاموش باش که خدای تعالی دهنت بشکند والذي بعث
بالحق محمدا بشيرا لو شفع أبي في كل مذنب
وجه الأرض لشفعه الله فيهم بدان خدای که محمد را فرستاد
براستی بخلقان که اگر پدرم شفاعت کند در جمله گناهکاران گناهکاران روی
زمین خدای شفاعت او قبول کند أبي يعذب بالنار
وابنه قسيم الجنة والنار و از امام رضا علیه السلام
روایت کرده اند از پدرانش که نقش نگین انگشتری ابوطالب این بود
که رضيت بالله ربا وبابن أخي محمد نبيا وبابني علي له

وصیّنا و از صادق علیه السلام روایتست که او گفت اولین نماز جماعتی که در اسلام
کردند آن بود که ابو طالب بگذشت رسول علیه السلام را دید که نماز میکرد و
علی علیه السلام بر دست راست او ایستاده و جعفر با ابو طالب و جعفر را گفت
صل جناح ابن عمک او بیامد و بر دست چپ رسول علیه السلام بایستاد و رسول علیه السلام
با ایشان نماز کرد و ابو طالب این بیتها گفت و اشعار او دلیل است بر ایمان او
ان علیا و جعفر ثقتی   عند ملم الزمان والکرب   واللّه لا
اخذل النبی ولا یخذله من بنی   ذو حسب لا تخذلا وانصرا ابن عمکما   اخی لامی
من بینهم وابی   ام تعلموا انا وجدنا محمدا   نبیا کموسی خط فی اول الکتب
وان علیه فی العباد محبة   ولا حیف ممن خصه اللّه بالحب   و در قصیده دیگر
گفت   قل لمن کان من کنانة فی العز   واهل الندی واهل الفعال   قد
اتیکم من الملیک رسول   فاقبلوه بصالح الاعمال   وانصروا آل محمد فان من
اللّه   رداء علیه غیر مذال   و چون ابو طالب را هنگام وفات رسید وصیت
کرد پسران و اقربای خود را بیاری کردن محمد علیه السلام و گفت   اوصی
بنصر النبی الخیر مشهده   علیا ابنی وشیخ القوم عباسا وحمزة   الاسد الحامی
حقیقته   وجعفر ان یذودا دونه الناس   کونوا فدی لکم نفسی وما ملکت
فی نصر احمد دون الناس اتراسا   اما شبهه در مخالفان از آن افتاد که او ایمان
پنهان داشت و اظهار نکرد برای آنکه رسول را حمایت تواند کرد به علت خویشی و علت
هم ملتی چه اگر چنین نبودی نتوانستی نصرت کردن از غلبه کفار و کثرت ایشان
و چون در او وفات رسید جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدای تعالی میگوید
که از مکه برو که ترا در مکه ناصری نیست پس از رحمت ابو طالب پس معلوم شد از
این جهت ایمان او و مراد بهدی درین آیه ایمان نیست اما طریق ایمان است و
ثواب ایمان و اما حکم و بعثت و خدای تعالی میگوید رسول خود را که تو نمی
توانی که دربرین و جه کسی را که دوست داری لیکن خدای تعالی هدایت کند
دانکه

آن را که خواهد و او عالم‌تر است بآنان که راه یابند وقالوا ان نتبع
الهدی معک مشرکان گفتند این آیه در شان حارث عثمان ابن نوفل
آمد که او رسول علیه السلام را گفت اگر ما متابعت دین اسلام کنیم ترا عرب غلبه کنند
و ما را از مکه و از این زمین بر اندازند و بر ما غارت کنند که ما جهانی دشمن کنیم
در خلاف دین تو اند خدای تعالی جواب گفت اولم نمکن لهم آیا
نه ما ایشان را تمکین داده ایم در حرم امن که ایشان در این حرم امن بودند
و گرد بر گرد آن عرب یکدیگر را می کشتند و غارت میکردند و کسی تعرض ایشان نکرد
چون ما ایشان را نگاه داشتیم در وقتی که کافر و بت پرست بودند چگونه نگاه ندارم
در وقتی که موحد باشند یجبی الیه باین حرم می آورند و جمع میکردند
میوه‌های هر چیز روزی از نزدیک ما ولیکن مشرکان ایشان نمیدانند که روزی از
خداست و اگر دانستند وکم اهلکنا بسیار که هلاک کردیم از شهری
که اهل آن شهر که بطر کرفته بودند در معیشت و نعمت خویش و طاغی و کافر نعمت
گشته‌اند و این تخویف است اهل مکه را از بد انجام فتلک پس این مسکنها
و جایهای ایشان مسکون نگشت و کسی در آن آرام نگرفت پس از هلاک ایشان
الا اندکی به آنکه مسافران آنجا رسند و اندکی مقام کنند آنگه بروند و وارثان
ایشان بودیم یعنی ایشان هلاک شدند و از ایشان هیچ وارثی نماند
وما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی
امها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا وما کنا مهلکی
القری الا واهلها ظالمون   وما اوتیتم من شیء
فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها وما عند اللّه خیر
وابقی افلا تعقلون   آنگه طریق اعتذار گفت که خدای تو
ای محمد هیچ شهر هلاک نکرد و خراب نکرد است تا آنکه رسول فرستاد در معظم
ترین آن شهرها یعنی مکه که اهل آن است تا حجت بر ایشان لازم شود آنگه عذاب

دوستند و هلاک گردانند و این دلیلست بر تنزیه خدای تعالی از ظلم از انجا که ظالمان
را هلاک نمیکند تا انکه حجت بر ایشان موکل میکرداند به فرستادن رسولان
یتلوا علیهم میخواند بر ایشان رسول آیات ما را و ما نیستیم هیچ شهری هلاک
کردیم و لحسنهم الا که اهل آن شهرها ظالمان باشند انکه وعظ گفت و زجر کرد از اختیار
کردن دنیا بر آخرت و گفت هر که شما را دادهاند متاع دنیا و زینت و آرایش
دنیاست آن را بقای نباشد انچه نزدیک خداست بهترست و باقی تر ای
عقلها ازی که فانی را بر باقی اختیار می کنند افمن وعدناه
وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة
الدنیا ثم هو یوم القیامة من المحضرین و یوم
ینادیهم فیقول این شرکای الذین کنتم
تزعمون قال الذین حق علیهم القول ربنا
هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک
ما کانوا ایانا یعبدون آیا کسی که ما او را وعده نیکو
دادیم از ثواب بهشت پس او بآن بهشت رسد و آن را بیند همچنین کسی که
او را برخورداری دادیم متاع دنیا پس او در روز قیامت از جمله حاضر کردگان
برای حساب میباشد گفت آیه درشان رسول علیه السلام آمد و ابوجهل محمد بن
کعب گفت در شان حمزه و علی علیهما السلام آمد و ابوجهل سدی گفت در عمار
و ولید مغیره و یوم ینادیهم در روزی که ایشان را ندا کند گوید که کی اند
انبازان من آنان که شما دعوی میکردید و می گفتید که انبازان خدا اند گویند
آنان که گفتار و کلمه عذاب بر ایشان نازل شد بار خدایا اینان را که ما گمراه کردیم
و هرگاه تو آمدیم ایشان ما را نمی پرستیدند هوای نفس خود را می پرستیدند و
بر حسب شهوت ها اطاعت میکردند ما ایشان را اجبار نکردیم ایشان باختیار
خود کردند و قیل ادعوا شرکاءکم فدعوهم

واجب

فلم یستجی

فلم یستجیبوا لهم و رأوا العذاب لو انهم
کانوا یهتدون و یوم ینادیهم فیقول
ماذا اجبتم المرسلین فعمیت علیهم الانباء
یومئذ فهم لا یتساءلون روز قیامت کافران
و مشرکان را گویند انبازان خود را و خدایان خود را اجابت کنند ایشان
بخوانند اما هیچ جواب نشنوند و پاسخ ندهند ایشان را و ببینند
عذاب را معاینه و دوزخ را آشکارا اگر ایشان توانستندی در
دنیا و یافتندی بوجهی از وجوه حیلت عذاب را از خود دفع کنندی
خواستند و راه نیافتند انکه ایشان را توقع و توبیخ کنند در آمدن رسولان
و اجابت کردن رسولان را سؤال کنند سؤال عز و یوم
ینادیهم در روزی که ندا کنند ایشان را و گویند چه جواب دارید پیغمبران
مرسل را خبرها بر ایشان پوشیده شود یعنی او حجت نبینند و عذر نتوانند آورد در
آن روز برای انکه عذری و حجتی نباشد ایشان را و حجت خدای بود بر ایشان
پس ایشان از یکدیگر نپرسند و سؤال نکنند برای انکه ایشان همه متحیر
باشند در انکه جواب ندارند و عذر نباشد که بیاورند
فاما من تاب و عمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین
و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة
سبحان الله و تعالی عما یشرکون و ربک یعلم
ما تکن صدورهم و ما یعلنون و هو الله
لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و الآخرة
و له الحکم و الیه ترجعون اما کسی که توبه کرد
و ایمان آورد و عمل صالح کرد شاید که نزدیک وی از جمله مفلحان و
صالحان و رستگاران باشند انکه گفت و ربک یخلق و خدای

تو می‌فرمایند آنچه می‌خواهد ایشان را اختیاری نیست برای آنکه عالم مصالح
خلقان خدا است ایشان ندانند که مصلحت در چه چیز است و مفسده در چه
چیز حق تعالی درین آیه خلق و اختیار بخود حواله کرد و خلق از غیر خود
نفی کرد چه خلق خاص او است چنانکه گفت وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ
و اختیار از خلقان نفی کرد مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ خواجه
بخلاف این کرد آنجا که گفت خلق مثبت و به دیگران هم باشد گفت
لَا خَالِقَ إِلَّا اللهُ و آنجا که اختیار آن خلق نفی کرد خواجه خلق را
اختیار داد تا هر که ایشان را باید مقدم و پیشوا کردانند سُبْحَانَ
اللهِ وَتَعَالَى خدای تبارک و تعالی منزه است از آنکه ویرا شریک
آورند و خدای تو ای محمد صلوات الله علیه میداند آنچه در سینهای ایشان است
و آن را می‌پوشند و آنچه آن را آشکارا می‌کنند یعنی سر و علانیه هر دو یک
او یکی است و اوست آن خدای که جز او خدای دیگر نیست حمد و سپاس و
ثنا او را است درین سرای و در آن سرای بر انواع نعمت که با بندگان کرد
و حکم او را است هم در دنیا و هم در آخرت و مرجع و بازگشت جمله خلقان
وی است قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ
اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ
بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ
عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ
إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا
تُبْصِرُونَ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ رسول علیه السلام میفرماید
که بگو این کافران را آیا می‌بینید و میشناسید اگر خدای تعالی شب را

بر شما همیشه کرداند تا روز قیامت همچنانکه شب باشد کیست خدای بجز
خدای عز و جل که روز روشن آرد تا شما در آن روز روشنایی تصرف کنید
در معاش و طلب روزی خود یعنی هیچکس نباشد که برای ایشان روز روشن
آورد آیا نشنوید این دلایل و بیان را و تفکر و اندیشه نمی‌کنید آنگه هم بدین
طریق دلیلی دیگر فرمود و گفت بگوی ایشان را که آیا می‌بینید شما اگر
خدای تعالی روز را دایم بر شما سرمد و همیشه گرداند هیچکس هست بجز خدای
که شما را شبی آرد که در آن شب ساکن شوید و آرام گیرید آیا نمی‌بینید و نمی‌دانید
که همه نعمت از او بر شما از رحمت و کرم و فضل اوست نه با استحقاق و سابقه
که شما را بوده آنگه گفت و از جمله رحمت وی بر شما آنست که از برای شما شب
و روز آفریده است تا در شب آرام گیرید و به آسایش مشغول باشید و در
روز طلب فضل و نعمت کنید و تا باشد که شما شکر نعمت وی کنید
در دنیا شب آفرید و روز برای آنکه دنیا سرای محنت و رنج است تا چون کلفتی
و مشقتی در روز برسد در شب از آن آسایش و راحتی یابید و در آخرت
شب نباشد برای آنکه آن سرای رنج نیست تا با آسایش شب محتاج باشد
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا
أَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
و روزی که ندا کند ایشان را خدای عز و جل و گوید کجا اند انبازان من که
شما دعوی کردید که انبازان من‌اند حق تعالی درین آیه دو بار ذکر کرد این
تا اعلام کند که جمع کننده ترین خبرها است مر خشم خدای را چنانکه توحید
جمع کننده ترین اشیاست مر رضای خدای را آنگه گفت وَنَزَعْنَا
و بیرون آوردیم از هر گروهی گواهی و از هر امتی پیغمبری که برای ایشان گواهی

ده بر آنچه کرده اند و گفته اند که ایشان گواهان عدل آخرت که هیچ زمانه از
ایشان خالی نباشد فقلنا پس گفتیم ما مر این امتان را که بیارید
حجت و برهان خود در آنچه بوده و بر آنچه رفته پس آنگه که ایشان را هیچ
حجتی نباشد و برهانی بدانند که حق خدای است و رسول وی را
و گم شود از ایشان آنچه افترا کرده باشند و دروغ نام خدای بر آن نهاده
از زبان ان قارون کان من قوم موسی
فبغی علیهم وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه
لتنوء بالعصبة اولی القوة اذ قال له قومه
لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین وابتغ فیما
آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک
من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ
الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین
حق تعالی قصه قارون می گوید قارون از قوم موسی علیه السلام بود و از قوم
موسی نبی و پسر عم ... مفسران گفته اند که قارون پسر عم موسی علیه السلام بود
برای آنکه او قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بود و موسی



ابن عمران بن قاهث بود و قتاده گفت او را منور گفتندی از نیکویی
صورت او و در توریة خواندی اما منافق بود به کثرت مال و فرزندان بر ایشان
ظلم کردی و کبر نمودی و گفته اند که وی پسر خاله موسی علیه السلام بود و
وآتیناه و دادیم او را از گنجها چندانی که کلید آن گنجها خداوندان قوت را
گران بار کردی و پشت ایشان دوتا کردی از گرانی بار گران و گفته اند که مراد
مفاتح خزاین است و عصبه از پنج تا ده باشد قتاده گفت از ده تا چهل ابن
عباس گفت از سه تا ده و خیثمه گفت در انجیل است که کلیدهای گنجهای
قارون بر شصت شتر نهادندی و هر کجا رفتی با خود بردی اذ قال له

چون گفتند او را قوم او که ای قارون شاد مباش بدین گنجها و تکبر مکن که خدای
تعالی متکبر را دوست ندارد و بطر از غرور باشد به نعمت و ناکردن
شکر وی وابتغ و بجوی در آنکه خدای تعالی ترا داده است از مال و نعمت
برای آخرت و ثواب آن را و بهره خود از دنیا فراموش مکن آنچه ترا
کفاف باشد بردار مجاهد گفت تقصیر مکن در طاعت تا ترا بود آخرة
از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند که گفت نصیب خود
فراموش مکن از تندرستی و قوت و جوانی و نشاط و توانگری من
آلات طلب آخرت کنی واحسن و نیکویی کن با خلقان چنانکه خدا
با تو نیکویی کرده و طلب فساد مکن در دنیا که خدای تعالی مفسدان را
دوست ندارد قال انما اوتیته علی
علم عندی اولم یعلم ان الله قد اهلک من
قبله من القرون من هو اشد منه قوة و
اکثر جمعا ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون
فخرج علی قومه فی زینته قال الذین
یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما
اوتی قارون انه لذو حظ عظیم قارون
گفت این مال که مرا داده اند بر علمی داده اند که مرا هست و این علم مرا
خدای داده است و باین علم مرا تفضیل نهاده گفته اند این علم کیمیا بود
سعید بن مسیب گفت موسی علیه السلام علم کیمیا دانست ثلثی از آن یوشع
بن نون آموخت و ثلثی کالب بن یوفنا را و ثلثی قارون را هم
در صنعت تمام بود چه قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث را
از ایشان بیاموخت و ثلث قارون را هر یک تمام بودند در
صنعت چون این او را تمام بود از آن مال عظیم حاصل کرده بود

و بعضی گفته اند که موسی علیه السلام خواهر خود را کیمیا آموخت و خواهر موسی
علیه السلام پسر خود قارون را کیمیا آموخت و گفته اند مراد بدین علم علم
تجارت و علم وجوه مکاسب است و گفته اند علی علم عندی یعنی
این علم و مال که داده اند باستحقاق داده اند و به علمی داده اند که از آن دیگران فاضلتر
شده ام و داناترین بنی اسرائیل ام به توریة آیا قارون ندانست و در علم او
نبود و در توریة نخوانده که خدای تعالی هلاک کرد پیش از وی قومی را که از او
به قوت سخت تر بودند و بمال بیشتر و این بر سبیل تهدید و وعید است و لا
یسئل و نپرسند گناه کاران را از گناه ایشان بلکه بحساب ایشان را
به دوزخ برند مجاهد گفت برای آن نپرسند که ایشان را به سیما بشناسند ٥
فخرج پس بیرون آمد قارون بر قوم خود به زینتی که او را بود ابن زید گفت
که چون قارون بر نشستی هشتاد هزار سوار با او بودندی با زنان معصفری
و ارغوانی با سیصد کنیزک با جامها و حلیها بر استران اشهب نشسته قال
الذین چون آن حال بدیدند گفتند کسانی که زندگانی دنیا خواستندی کاشکی
ما را نیز بودی آنچه قارون را بود داد خداوند بهره عظیمست از مال دنیا
وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ
اللهِ خَيْرٌ لِمَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰهَا اِلَّا
الصَّابِرُوْنَ فَخَسَفْنَا بِهٖ وَبِدَارِهِ الْاَرْضَ فَمَا
كَانَ لَهٗ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوْنَهٗ مِنْ دُوْنِ اللهِ وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِيْنَ آنانکه ایشان را علم داده بودند بجواب ایشان
که طالبان بودند گفتند ویلکم وای بر شما ثواب خدا بهتر و نیکو
تر کسی را که ایمان آورد و عمل صالح کند از آنچه قارون کرده است جمع و تلقین
نکنند و پیش ما نرسد این کلمه و وصیت که علما گفته اند مگر صابران را
فخسفنا به ما به زمین فرو بردیم قارون را و سرای او را و سبب

آن بود که چون موسی علیه السلام دریا را قطع کرد و فرعون و قومش هلاک
شدند موسی علیه السلام ریاست امامت و ولایت مذبح قربان به هارون
علیه السلام داد و هر کار و بانی بود که هارون علیه السلام دادی تا هارون
آن را بر مذبح نهادی و آتش آمدی و آن قربان را بسوختی قارون را حسد آمد
گفت ای موسی نبوت ترا و ریاست برادرت را و مرا ازین هیچ نصیبی نیست
موسی علیه السلام گفت این در دست من نیست تعلق به خدای دارد آنرا
دهد که خواهد قارون گفت من ترا باور ندارم تا آیتی بمن ننمایی موسی علیه السلام
گفت تا مهتران و روسای سبط بنی اسرائیل را جمع گردانیدند و گفت هر یک عصای
خود را در عبادتخانه بنهید چنان کردند قارون و هارون نیز چنان کردند
موسی علیه السلام گفت امشب بگذارید تا معلوم شود و فضل که را باشد چنان کردند
روز دیگر نگاه کردند عصای هر یک بر حالت خود بود و عصای هارون برگ
آورده بود و بار آن عصا از درخت بادام بود جمله گفتند که ما را فضل هارون
معلوم بود و پیدا شد قارون گفت این هم از آن سحرهاست که میکنی
انگه برخاست و از موسی جدا شد و موسی و اتباع او را میرنجانید و موسی
تحمل میکرد برای قرابتی که میان ایشان بود و او هر روز بر موسی دشمن زیاده
تر میشد و هر روز عداوتی زیاده کردی و در سرای را از زر کرده بود و دیوار
آن را در صحیفهای زر گرفته بنی اسرائیل پیش او میرفتند و او هر دم را به
بامداد و شبانگاه طعام دادی چون طعام بخوردندی با یکدیگر حدیث کردندی
و مضاحکت کردندی چون خدای زکوة واجب کرد موسی علیه السلام قارون را
فرمود که خدای تعالی زکوة واجب کرده است از مال کو تو می باید داد گفت
این که تو میگویی مبلغهای عظیم است و نمیتوانم داد خدای تعالی
وحی کرد که ای موسی قارون را بگو تا زکوة بدهد و او تعلل میکرد دو بار گفت
و بسیار زد گفت اگر میخواهی با او مسامحتی بکن موسی علیه السلام منع کرد گفت که

چیزی کمتر از تو بستانم کم می کرد و می آمد تا آنکه گفت از هزار دینار
یک دینار بده و از هزار درم یک درهم بده و از هزار گوسپند یک گوسفند
بده گفت باز اندیشه کنم اندیشه کرد بسیار شد گفت نتوانم که بسیار است
آنکه کس فرستاد و بنی اسرائیل را حاضر کرد و گفت موسی مردمان را هر روز
بار بلایی و تکلیفی دیگر می کند آمده اند تا از مالها طمع کنند و مالها را
میخواهند تا ما را درویش کنند درین چه رای است گفتند تو مهتری
بهتر میدانی گفت فلان زن بدکار را پاره ای بدهم و او را مال بدهیم تا
او با موسی علیه السلم آویزد و او را متهم کند بنی اسرائیل چون این را
بشنوند بد و بیرون آیند یا وی را بکشند یا بازار وی شکسته
شود و وی را رها کنند آنکه کس فرستادند و آن فاجره را بخواندند و گفتند
ترا هزار دینار بدهیم این کار بکن وی قبول کرد آنکه قارون بر
خواست و به جمع بنی اسرائیل آمد و این خلق را وعظ میگفت و صحرایی
بود و جمعی کثیر از بنی اسرائیل در انجا حاضر بودند موسی علیه السلام
بر خواست و وعظ میگفت که هر که دزدی کند دستش باید برید و هر
که قذف کند هشتاد تازیانه حدش باید زد و هر که زنا کند و زن دارد
سنگسار باید کرد قارون گفت اگر همه تو باشی گفت بلی اگر همه من باشم قارون
گفت پس بنی اسرائیل دعوی می کنند که تو با فلان زن فاحشه فاجره زنا کرده
موسی گفت اگر وی گوید بر قول وی اعتماد کنیم کس فرستادند و آن زن را حاضر
کردند موسی روی به آن زن کرد و گفت ای فلانه قوم من دعوی می کنند از من
و من سوگند میدهم ترا بدان خدای که دریا را بشکافت از برای بنی اسرائیل
و ما را از آب بیرون آورد و اهل فرعون را غرق کرد باید که راست در این حال بگوی
آن زن اندیشه کرد که اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم همانا که خدای از من
رحمت کند گفت لا والله تو ازین متبرایی و لیکن این میگوید دروغ میگوید و قارون

مرا چیزی داده است تا تو این دروغ بگویم و ترا متهم سازم بخود موسی روی
به زمین نهاد و گفت اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی بار خدایا اگر
من پیغمبر توام برای من خشم گیر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت که خدای
میگوید که من زمین را در فرمان تو کردم زمین را فرمای آنچه خواهی در حق او موسی
علیه السلام گفت بدانید که خدای تعالی مرا به قارون فرستاده است
چنانچه به فرعون که او طغیان کرد و خدای او را هلاک کرد و قارون نیز طاغی
شده هر که را هوای وی است با وی باشد و هر که با من است از وی دور شود همه
بگریختند و با وی جز دو کس نماند موسی علیه السلام گفت یا ارض خذیهم
ای زمین بگیر ایشان را ایشان تا به زانو به زمین فرو شدند درین میانه
دیگر بار گفت ای زمین بگیر ایشان را تا میان فرو شدند دیگر بار گفت
یا ارض خذیهم تا بگردن بر زمین فرو شدند درین میانه تضرع و زاری
میکردند و فریاد میخواستند و سوگند میخوردند و سوگند میدادند به حق رحم
و خویشی موسی علیه السلام سخت خشمناک بود اجابت نکرد و گفت
یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را همه زمین فرو شدند در خبر
که هفتاد بار از موسی امان خواستند و زینهار ایشان نداد بجلال عزتی که
اگر یکبار از من زینهار خواستندی زینهار ایشان دادمی و چون قارون
بزمین فرو شد تا به قیامت بقعر زمین رسید بنی اسرائیل گفتند موسی
دعا کرد تا قارون هلاک شد که ملک وی او را باشد موسی علیه السلام
چون بشنید گفت بار خدایا مال و ملک او را نیز به زمین فرو بر فذلک قوله
فخسفنا به وبداره الارض به زمین فرو بردیم قارون و
سرای وی را و او را هیچ گروهی و لشکری نبود که یاری کنند و از خدا
و او از جمله آن نبود که انتقام تواند کشید
واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس یقولون ویکان الله یبسط

الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر لولا ان من الله
علینا لخسف بنا ویکانه لا یفلح الکافرون
تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
و آنها که تمنا کردند حالت قارون را و منزلت و مال او را به آرزو میخواستند
چون این حالت دیدند و عذاب قارون را مشاهده کردند گفتند که اکنون
بدانستیم که خطا کردیم که منزلت قارون خواستیم حال قارون بآن میماند که خدای
تعالی کسی را که مال میدهد آن دلیل نیکند بر کرامت وی نزدیک خدای ورزق
می گستراند آنرا که میخواهد وتنگ میکند برانکه میخواهد لولا ان من الله
علینا اگر نه آنستی که خدای تعالی منت نهاد بر ما ما را ابزمین فرو بردی
چنانکه قارون را ویکانه وچه ماند این حال را انکه نیست فلاحی
وظفر ... بود کافران را به ثواب خدای ونجات از عذاب وی تلک
الدار الآخرة از سرای آخرت یا سن که سرای ثواب است برای
آنان گردانیم وشناخته که در زمین فساد نکنند ونخواهند و استکبار
وعلو نکنند ونجویند چنانکه قارون جست از امیر المومنین علی علیه الصلوة
والسلام مرویست هر که خواهد که تا دوال نعلین او بهتر بود از صاحبش در اول نظر
داخل این آیه بود و فضیل چون این آیه بخواند گفت جمله آرزوها نابود و منت
گشت و عاقبت حمیده و سرانجام پسندیده پرهیزکاران را خواهد بود که از
معاصی حذر کنند و به طاعت خدای قیام نمایند
من جاء بالحسنة فله خیر منها ومن جاء بالسیئة
فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا
یعملون ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد قل ربی اعلم من جاء بالهدی ومن

هو فی ضلال مبین هر که حسنه آرد و نیکویی کند او را باشد
بهتر از آن یعنی ثواب و نعیم بهشت وچگونه بهتر از آن نباشد که آن رنج
منقطع او منقطع شد و بهشت با نعیم و تجمل ابد او وی را حاصل شد
و هر که سیئه و کار بد آرد جزا آن مقدار آن کند که آن کرده باشد و
مقادیر ثواب و عقاب و جنت استحقاق نزد خدای نه اند ان الذی
فرض علیک القرآن ابن عباس گفت این آیه نه مکی است و نه مدنی
بجحفه فرود آمده است میان مکه و مدینه و آن چنان بود که رسول علیه السلام
به شب از مکه بیرون آمد و به غار رفت و هم در شب از غار بیرون آمد و نه راه
راست یعنی بی راهه بر دی مدینه نهاد و چون به جحفه رسید مشتاق
وطن شده بود و مکه بر دی ... شد که مولد او و پدران او بود جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که ترا از ...
کما اندوه و ... مباش من ترا بمکه برم با فتح و ظفر و اکرام و اعزاز و این آیه
اورد به ... یعنی که آن خدای که بر تو فریضه کرد یعنی امتثال او امر و نواهی
او و آن خدای که او فرستاد بتو قرآن را فضل فضل و آیه آیه ترا باز
خواهد برد به شهر خود ... یعنی مکه ابو صالح و ابو مالک گفتند که مراد به
معاد بهشت است قل ربی اعلم بگوی ای محمد که خدای من عالم است
و او بهتر داند کسی را که او راه راست یابنده و ره او راست و آن را که او را
ره و ضلالت و گمراهی باشد ... روشن وما
کنت ترجوا ان یلقی الیک الکتاب الا رحمة
من ربک فلا تکونن ظهیرا للکافرین ولا
یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک
وادع الی ربک ولا تکونن من المشرکین
ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل

ظهیرا للکافرین ولا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک وادع الی ربک ولا تکونن

شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و تو ای محمد علیه السلام امید نداشتی و در خاطر نبود که این کتاب قرآن بتو
القا کنند و بتو وحی فرستند و ترا پیغمبر جهانیان کردانند لیکن اسباب
رحمتی بود که بر تو کتاب فرستادند تا تو قصص و احوال سالفه را اهل مکه
بخوانی و تو آن نا دیده و از کسی نا شنیده و در کتاب نا خوانده پس مکر
تا یار کافران نباشی و دوستی ایشان نکزینی مراد آنست که پیغمبر خدای دشمنی
یار ایشان باشد یا در خاطر می کردید یعنی امت او را از آن نهی کردند چه
کر نهی درست باشد از فعل که هرکز از آن نکرده باشد و کفته اند اکر چه
خطاب برسولست مراد امتست وَلَا يَصُدُّنَّكَ و نباید که این کافران
ترا باز کرداننده و مانع شوند از آیات خدای بعد از آنکه نازل شده بر تو فرود
آمد وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ و خلقان را دعوت کن بسوی پروردکار
خود و بخدای خود خوان و از جمله مشرکان مباش و با خدای جهان خدای
دیگر را مخوان که جز او خدای دیگری نیست هر چه هست همه هلاک خواهد شد
و نیست خواهد شد مکر ذات جل جلاله و صادق علیه السلام کفت
الا دینه و ما ارید به وجهه یعنی مکر آن طاعتی که برای او کرده باشد شهر بن
حوشب روایت کرده که روز قیامت اعمال خلایق عرض کنند خدای تعالی
فرمان دهد که هر چه است برای من کرده اند جدا کنند الکه فرموده تا آنچه مانده باشد
در دوزخ افکنند ابن کیسان کفت الا ملکه له الحکم حکم او راست و
هیچکس را حکم نرسد از حکم قضا و تقدیر و اوست در عقوبات اکر سزای
بازدارد و در رسول فمن نازعنی لباس العظمة و رجعت خلقان و معاد ایشان
با دوست جزای هر کسی آنچه کرده باشد بوی رسید والله اعلم بالصواب

مجاهد کفت جمله مکیست قتاده کفت عشر اول مدنیست و باقی مکیست شصت
و نه آیه است و از رسول علیه السلام روایتست که هر که سوره العنکبوت
بخواند خدای او را به عدد هر مومن و کافر که باشد تا بروز قیامت ده حسنه بنویسد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ
لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ
اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ
إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ قتاده و شعبی کفته اند این آیه در
حق کروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند مشرکان از پس ایشان آمدند
ایشان باز کشتند و بمکه شدند چون این آیه آمد ایشان بشنیدند بیرون آمدند
و باشد کافران در راه ایشان رسیدند کروهی کشته شدند و بعضی باز نشستند و کفته اند در حق
عمار یاسر آمد چون مشرکان او را عذاب کردند بمکه و وی صبر کرد الم
منم خدای بینا أَحَسِبَ النَّاسُ مردم می پندارند که ایشان را
رها کنند و بکذارند به این که ایشان کویند که ما ایمان آوردیم و ایشان را
امتحان نکنند و نیازمایند به تکالیف شاقه از مفارقت وطن و فاقه و بی
اعدای دین و ابتلای بسلطان بلکه ایشان را امتحان کنند تا ظاهر شود
مکار و مومن از منافق و موحد از مشرک ممتاز کردد روایت کرده که عباس
پیش حضرت امیر المومنین آمد و کفت بیا تا دم بتو بیعت کنم امیر المومنین
کفت پس کجا شد قول خدای الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا
الآیه وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بحقیقت که بیازمودیم

کسانی را که پیش از ایشان بوده اند از امتان گذشته و بعضی و شدائد
و بلیات یاد در حدیث آمده است که پیش از شما کسی بوده است که اره بر فرق
وی نهادندی و گوشت وی و پوست از پی استخوانش جدا میکردند تا از دین خود بر
گردد بر نگردید و چون امتحان برای آن بود که تا چیزی که نداشته بدانسته
که بر سبیل مناسبت مجاز گفت تا بداند خدای آنان را که صادق اند و
راستگوی و آنان که در دعوی زنان اند و حقیقت این بر خدای روا نباشد و
گفته اند که مراد اینست که جزای آن کرد تا آنچه میدانست از ایشان پنهان کرده که
آن خواهند کرد آشکار گردد و موجود شده بد اند برای آنکه خواسته کرده
أم حسب الذين یا پندارند که آنان که سیئات و معاصی میکنند که بر
ما پیشی نگیرند و از عذاب ما در گذرند بد حکمی است که میکنند و غلط کار
که پندارند آنگه گفت من كان يرجوا هر کس که امید میدارد ثواب
خدای را یا میترسد از عقاب وی باید که عمل صالح کند تا به ثواب خدای
رسد و از معاصی اجتناب کند تا به عذاب وی مبتلا نگردد که اجل
خدای در رسیدن هر که به ثواب و عقاب آمدنیست آینده و هر آینه رسنده
اوست آن خدای که شنوا و بیناست هر کس را بر داده جزا دهد
آنگه گفت هر که مجاهده کند با نفس و شیطان و اعدای دین آن جهاد برای
خود کرده باشد نفع آن بوی راجع باشد و ثمره آن بوی رسد که خدای جهانیان از
طاعات بندگان مستغنی و بی نیاز است والذين امنوا
وعملوا الصالحات لنكفرن عنهم سيئاتهم و
لنجزينهم احسن الذي كانوا يعملون ووصينا
الانسان بوالديه حسنا وان جاهداك لتشرك
بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي مرجعكم
فانبئكم بما كنتم تعملون والذين امنوا

وعملوا الصالحات لندخلنهم في الصالحين
و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند سیئات و معاصی ایشان
کردانیم و آن را باطل گردانیم تا چنان باشد که گویی ایشان هیچ بدی
نکرده اند و این به فضل و کرم خود کنیم که خط عفو بر جریده اعمال ایشان
کشیم و جزا و پاداش دهیم ایشان را به نیکوترین آنچه ایشان کرده
باشند تا در این فضل و عدل ما آشکار گردد آنگه گفت و وصینا و وصیت کردیم آدمی را در
حق مادر و پدرش به نیکویی و وصیت از خدای امر باشد و یا نهی و
ان جاهداك با تو مجاهده کنند و جهد نمایند تا آن تا به من شرک
آوری و با من انباز گیری چیزی را که ترا بدان علم حاصل نباشد و آن از آن است
برای آنکه آن خود نباشد یعنی انباز من ایشان را یعنی مادر و پدر را اطاعت
مدار و فرمان مبر ام حمیله بن ابی سفیان بن امیه او را گفت که ای سعد
صبا لی بخدای که هیچ مرا سایه نکند از آفتاب و باد یعنی در هیچ سایه ننشینم
و طعامی و شرابی نخورم تا آنگه به محمد کافر شوی سعد گفت نشوم مدت سه روز
و در شش هیچ طعام نخورد و مردم او را ملامت کردند که مادرت هلاک خواهد
شد سعد چاره در رسول علیه السلم را خبر کرد گفت با وی بهم خیر بساز و رضای
او نگاه دار مگر در این یک چیز که خدای تعالی را رضا نگاه داری و رضای خدای
نگاه باید داشت و رضای مادر و پدر را باید کرد آنگه بر سبیل تهدید گفت
الي مرجعكم بازگشت شما با منست شما را خبر دهم بدانچه کرده باشید
یعنی جزا دهم شما را به کرده شما و آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند
ما ایشان را در میان صالحان آوریم در دنیا از صالحان باشند و در آخرت
در بهشت با صالحان باشند از انبیا و اولیا و شهدا
ومن الناس من يقول امنا بالله فاذا اوذي
في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله ولئن

جاء نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم
اوليس الله باعلم بما في صدور العالمين و
ليعلمن الله الذين امنوا وليعلمن المنافقين
حق تعالی درین آیه وصف منافقان میکند که ایشان باشند که هیچ
که با ایشان رسد در دین از دین بر گردند میگویند که از جمله مردمان
کس هست که میگویند که ایمان آوردیم بخدای و این بزبان میگویند
بدل برای آنکه چون او را در راه خدای دین او رنجی رسد فتنه و رنج مردمان را
چون عذاب خدای میکند و چنانکه عذاب خدا را از کفر و معصیت باز
دارد مومنان را عذاب مردم چون عذاب خدای نصرت و ظفر گویند
که ما با شما بودیم در کارزار ما را چندان نصیب باید از غنیمت که شما را
هست آنکه خدای تعالی فرمود آن جماعت را که گروندگان ایشان اند
و گفت ایشان را این میدانند که خدای تعالی عالم تر و داناتر است بانچه در
سینه عالمیانست آنچه ایشان در دل دارند از نفاق ایشان را می
شناسد و میداند آنکه گفت هر آینه خدای میداند مومنان را و میشناسد
منافقان را مومن و منافق بروی پوشیده نیست از ابن عباس روایت
است که آیه در شان گروهی آمد که مومنان ایشان را از خود بغزای میبردند
بودند چون [illegible] و [illegible] شدند و ایشان آنان بودند که در حق
ایشان آیه الذين توفيهم الملائكة ظالمي انفسهم
وقال الذين كفروا للذين
امنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياهم من شيء
انهم لكاذبون وليحملن اثقالهم واثقالا
مع اثقالهم وليسئلن يوم القيمة عما كانوا يفترون
حق تعالی حکایت میکند از کافران با مومنان که ایشان میگویند که گفت

آنانکه کافر شدند مر آنانرا که مومن باشند که بیایید در راه ما که روید و متابعت ما
بکنید تا ما گناهان شما را بر داریم و عقوبت آن بکشیم حق تعالی تکذیب کرد
ایشان را و گفت ایشان دروغ میگویند از گناهان ایشان هیچ بر ندارند
و بارهای گناهان ایشان را هیچ بر ندارند و بر نگیرند آنکه گفت وليحملن اثقالهم
ایشان گناهای خود بر گیرند و بارهای گران گناه خویشتن عقوبت گناه
خود و مثل عقوبت گناه کسی که ایشان را ضلال کرده باشند دلیل برین که
قوله من سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيمة من
غير ان ينقص من اوزارهم شيء وخدای تعالی درین آیه گفت ليحملوا
اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار
الذين يضلونهم بغير علم الا ساء ما يزرون
و حسن بصری از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت ایما داع دعا
الى هدى فاتبع عليه وعمل به فله مثل اجور الذين اتبعوه لا ينقص ذلك
من اجورهم شيء وايما داع الى ضلالة فاتبع عليها وعمل بها فعليه
مثل اوزار الذين اتبعوه لا ينقص ذلك من اوزارهم شيء هر داعی
که دعوت کند براه راست و او را بدان متابعت کنند او را باشد مثل
مزد آنانکه عمل کرده باشند بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم شود و هر داعی
که دعوت کند به ضلالت و او را بدان متابعت کنند و بر آن عمل کنند
بر وی بود مانند گناه ایشان و از آن هیچ کم نشود و هر پیشوا از ایشان
آنچه اقرار کرده [illegible] که بر خدا و رسول او نهاده ولقد
ارسلنا نوحا الى قومه فلبث فيهم الف سنة
الا خمسين عاما فاخذهم الطوفان وهم
ظالمون فانجيناه واصحاب السفينة وجعلناها
اية للعالمين وابرهيم اذ قال لقومه اعبدوا
ها
الله

وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ
إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ
لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ عبد الله عباس گفت

خدای تعالی نوح علیه السلام را فرستاد و او چهل ساله بود و هزار کم پنجاه سال
پیش از طوفان دعوت کرد و پس از طوفان چندان بماند که مردم از
نسل وی بسیار شدند و شیخ ابو جعفر بن بابویه در کتاب النبوة
آورده است که نوح علیه السلام را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون
وقت وفاتش بود ملک الموت وی را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت
الدنیا گفت چگونه یافتی دنیا را گفت چون خانه که دو در دارد از دری در شدم
از یک در درآمدم و به دیگر بیرون رفتم میگوید که ما نوح را به قوم خود فرستادیم
فرستادیم به رسالت و او در میان ایشان دو هزار کم پنجاه سال مقام
کرد و پیغام گذارد و چون قبول نکردند ایشان را طوفان بگرفت و همه هلاک
شدند و حال آن بود که ایشان ظالمان و کافران بودند و ما برهانیدیم
نوح و اصحاب کشتی را که با وی در کشتی بودند و آن را آیتی و علامتی گردانیدیم
برای عالمیان تا بدان اعتبار گیرند و هر و یک طوفان هشتاد آخر از آن در
کشتی نجات یافتند پس رسول علیه السلام فرستادیم و ابراهیم علیه السلام
را نیز فرستادیم در وقتی که ابراهیم بمقام رسید که قوم خود را وعظ توانست
گفت و با ایمان دعوت توانست کرد قوم خود را گفت ای قوم خدای را پرستید
و از خدای بترسید که این شما را بهتر است اگر شما چیزی میدانید و نیک اندیشی
توانید کرد و بت پرستی که شما بدون خدای بتان را می پرستید و دروغ نام می
بافید یعنی ایشان را خدای میخوانید و شرکا و شفعا میگویید آنان را که شما

ام ابسن

می پرستید بدون خدای ایشان مالک روزی شما نیستند و شما را روزی
نتوانند داد روزی از خدای جویید و خدای را پرستید و نعمتهای
خدای را شکر گویید که مرجع و بازگشت شما با وی خواهد بود

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ أَوَلَمْ يَرَوْا
كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ
الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

و اگر ای کافران شما دروغ زن میدارید مرا شما را خبری شود رسالت
به تکذیب که پیش از شما امتان گذشته پیغمبران خود را تکذیب کرده اند
و دروغ زن داشته اند و بر پیغمبر جز رسانیدن رسالت نباشد آیا نمی بینند
ایشان که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را پس اعاده کند و باز
آفریند ایشان را چنانکه بار اول آفرید و این بر خدا آسان است انگه گفت بگو ای
محمد مر این مشرکان را و متکبران را که بروید در زمین اندیشه کنید
تا خدای چگونه ابتدا کرد خلقان را یعنی در دیار و آثار امتان گذشته نظر
کنید تا بدانید که ایشان چه مردمان بودند و چه شوکت داشتند من
ایشان را پیدا کردم و انگه هلاک کردم تا بدانند که انکس که ابتدا بر وی متعذر
نباشد اعادت بر وی متعذر نباشد ثم الله پس خدای باز آفریند
آفرینش دیگر بار و او بر همه چیز قادر و توانا است عذاب کند آن را که خواهد از
مستحقان عذاب و آن را که خواهد رحمت کند از مستحقان رحمت چه عقاب
حق اوست و قبض و بسط شان اوست و در پیشگاه تعلق دارد و

و را استعاطتش و اسقاط حق غیری نیست باید که استعاطتش نیکو بود چون
واهم که اسقاط کردنش پسندیده است و محمود وَمَا
أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا
لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا
مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و شما خدا را
عاجز نتوانید کرد در زمین و در آسمان یعنی اگر در زمین شما را عذاب کند نتوانید
از وی توانید گریخت اگر در آسمان باشید هم از قبضه و قدرت او نتوانید
جست و شاید که معنی این بود در امر وی در آسمان و زمین نتوانید
نتوانید گرفت یعنی از بلایی که از آسمان فرستد و مصیبت و عذابی که از زمین
پدید آید فرا گفت معنی اینست که نه شما خدای را در زمین عاجز توانید کرد و
نه آنانکه در آسمانند وی را عاجز توانند کرد و چون بلایی به وی رسد شما
را بدون خدای هیچ یاری و نصرتی نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
کافر شدند به خدای و به آیات وی مکلفان را چون به آخرت رسند ایشانند
که از رحمت من که خدایم ناامید گردند و ایشانند که ایشان را باشد
عذابی دردناک بنده باید که از رحمت خدای ناامید نباشد و از عذاب
خدای ایمن نباشد و ایمان میان خوف و رجا باشد تا از اهل این آیه نباشد
که يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا
اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم
مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم

بعض

بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ
وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ نبود قوم او را جوابی الا آنکه گفتند
ابراهیم را بکشید و به آتش بسوزانید آنچه گفتند بکردند و اسباب آلات
آن بساختند خدای تعالی او را نگاه داشت و از آتش برهانید و آتش را بروی
سرد و سلامت گردانید و آتش از وی هیچ نسوخت مگر بندی که بروی نهاده
بودند به درستی که در این آیات دلالات است قومی را که ایمان آرند و به
خدای بگروند وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام ایشان را که شما
جز از خدای بتان گرفته اید در عبادت ایشان با یکدیگر ساخته اید از بهر
این دوستی شما در دنیا باشد در روز قیامت از یکدیگر بیزار گردید و به یکدیگر
کافر شوید و یکدیگر را لعنت کنید و جای شما آتش دوزخ باشد و شما را
ناصر و یاری نباشد فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي
مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَوَهَبْنَا
لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ
وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ایمان آورد و تصدیق کرد
ابراهیم علیه السلام لوط را و او خواهرزاده ابراهیم بود و اول کسی که تصدیق
کرد لوط علیه السلام بود چون دید که آتش بر او سرد شد و سلامت گشت و گفت
یعنی ابراهیم که من هجرت خواهم کرد تا جایی که خدای مرا فرموده است و هجرت از
سواد کوفه بود تا حران از زمین شام و از حران به فلسطین و لوط با وی بود و در آن
تو بهار؟ و او در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود إِنَّهُ به درستی که او
خدایست غالب هیچکس بر او غالب نتواند کرد حکیم است آنچه کند و فرماید
بر وجه حکمت و صواب باشد وَوَهَبْنَا لَهُ و بداده ایم ابراهیم را و
اسحق و از اسحق یعقوب فرزند فرزند وی نهادیم در فرزندان وی پیغمبری و کتاب

چه جمله پیغمبران بنی اسرائیل از اسحق بوده‌اند و بعد از آدم او را فرزند داد و در دنیا یعنی ثنا
و نیکویی و فرزندان صالح چنانکه گفت آنچه خدای فرموده است مکلفان را
از تعظیم انبیا و شاید که خدای تعالی در دنیا ثواب اعمال ایشان دهد برای
آنکه حق ثواب آنست که خالص باشد از شوایب و در سرای تکلیف این نبود و دیگر
آنکه ثواب نفع عظیم است که بالای آن نفع دیگر نبود اگر در دنیا این نفع دهد
مکلفان را همه ملجا شوند و تکلیف نبود و مراد به کتاب توریة و انجیل و زبور
و فرقانست وَاِنَّهُ و به درستی که او در آخرت از جمله صالحان باشد
وَلُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ
الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ
وَتَاْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ
قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى
الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ و لوط را دو فرستادیم به نبوت و پیغمبری چون گفت
قوم خود را که شما کاری می‌کنید زشت و ناشایست که هیچ کس پیش از شما نکرده
است از جمله عالمیان پیش از شما هیچکس این نکرده است آنکه دوست آن
کس که نخست آن فاحشه کرد گفت آیا شما بمردان می‌آیید و با ایشان خلوت
می‌سازید چنانکه با زنان سازند و راه می‌زنید و در انجمنهای مردمان می‌نشینید و در انجمن
خود کار منکر می‌کنید ام هانی بنت ابی طالب گفت رسول علیه السلام
را پرسیدم که منکر چه بود که ایشان کردندی گفت راهها می‌نشستندی و
سنگ بر مردمان انداختندی و بر ایشان فسوس کردندی قاسم بن محمد
گفت بر یکدیگر تیز دادندی مجاهد گفت در حضور خود بیکدیگر غلامان لواطه کردندی
مکحول گفت ده خصلت است که در قوم لوط بود و در این امت است کندر خاییدن

و انگشت شکستن و ازار پای گشادن و سر انگشتان خضاب بستن و سیلی
زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ انداختن و لواطه کردن و بر یکدیگر
ضراطه کردن و صفیر زدن فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود آن
گفتن که عذاب خدای بجا آری اگر تو از جمله راستگویانی لوط علیه السلام
گفت بار خدایا مرا نصرت ده بر این جماعت مفسدان و
لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا اِنَّا
مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَهَا كَانُوا
ظَالِمِينَ قَالَ اِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا
لَنُنَجِّيَنَّهُ وَاَهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
و چون رسولان آمدند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام
به بشارت فرزند اسحق و یعقوب قالوا گفتند آن رسولان ما اهل آن شهر را
هلاک خواهیم کرد برای آنکه ایشان ظالمان و ستمکاران بودند چون رسولان
این سخن بگفتند ابرهیم گفت لوط در میان ایشان است که شما هلاک خواهید
شد گفتند ما عالمتریم بآنکه در آنجا کیست ما او را برهانیم و از هلاکت نجات
دهیم مگر زن او را که از جمله ماندگانست در عذاب خدای
وَلَمَّا اَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ
ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ اِنَّا مُنَجُّوكَ وَاَهْلَكَ
اِلَّا امْرَاَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى اَهْلِ
هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
و آن رسولان چون به ابرهیم علیه السلام بشارت دادند و از هلاک کردن
قوم لوط خبر کردند از پیش او بیامدند و به شهر قوم لوط رسیدند و بنزدیک آمدند
چون لوط ایشان را بدید سِيءَ بِهِمْ بسبب ایشان دلتنگ شد و بگریست

برای آنکه ایشان بصورت پسران ساده بودند و خوب روی و خوش صورت
فعل قوم لوط با غربا پیشه ساخته شده و گفته اند سبب دلتنگی آن بود که ایشان کشنده
ما به هلاک ایشان آمده ایم و او در میان ایشان بود و امت او از مومنان
ایشان وی را گفتند مترس و اندوه مبر که ما ترا رهانیم مگر زنت را او از
جمله آنانست که در عذاب بمانند إِنَّا مُنْزِلُونَ ما به اهل این شهر عذابی فرو
آریم به آن فسق که ایشان می کنند و آن عذاب سنگ بود که از آسمان بر ایشان
بیارید و ما بگذاشتیم از آن شهر علامتی روشن و دلالتی و عبرتی روشن و دلالتی
واضح از آثار و منازل ایشان و آب سیاه از منازل ایشان بر آمده مر قومی
را که ایشان دریابند و عقل را استعمال کنند وَإِلَىٰ
مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ
ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ
مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ
عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و به مدین فرستادیم
برادر ایشان را شعیب ایشان را گفت خدای را پرستید و کاری کنید که به
آن امید روزگار بازپسین باشد یا بترسید از روزهای بازپسین و در زمین
فساد مکنید فَكَذَّبُوهُ ایشان شعیب را به دروغ داشتند و گفتار
وی قبول نکردند تا در گرفت ایشان را زلزله سخت پس گشتند ایشان در
شهر و مقام خویش در زانو افتاده و مرده و هلاک کردیم عاد را که گروه هود
بودند و ثمود را که قوم صالح بودند و شما را ظاهر شد آنچه وصف کرده شد
از هلاک ایشان از جهت مساکن و منازل ایشان چون بنگرید در آن وقت
گذر کردن شما بر آن و بیاراست ایشان را دیو اعمال بد ایشان از کفر و فسق و بگردانید

ایشان را از راه حق با آنکه ایشان عاقلان و مستبصران بودند در کفر و ضلالت
وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ
وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ
أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ
مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و همچنین هلاک کردیم قارون را و فرعون
را و هامان را که موسی بایشان آمد پیغمبری به آیات و معجزات و ایشان تکبر
کردند در زمین چون ما ایشان را به عذاب گرفتیم ما را پیشی نبردند و
از عذاب نجستند آنکه بیان کرد که هر قومی را آنچه هلاک کردیم گفت هر یکی از ایشان را
به گناه وی بگرفتیم بعضی از ایشان را به باد هلاک کردیم بادی که آنرا حاصب
خوانند و آن بادی باشد سخت که سنگریزه آورد و خدای سنگ بارید بر ایشان
و ایشان قوم لوط بودند به قول عبد الله عباس رضی و ایشان بعضی آن بودند که
ایشان را صیحه گرفت یعنی آوازی و آن آواز جبرئیل علیه السلم بود و ایشان
ثمود بودند و قوم صالح علیه السلام و از ایشان کس بود که ما او را به زمین فرو
بردیم و آن قارون بود و قومش و از ایشان کس بود که ما او را غرق کردیم و
آن فرعون بود و اتباعش و قوم نوح آنکه گفت وَمَا كَانَ لِيَظْلِمَهُمْ و خدای
تعالی باین بر ایشان ظلم نکرد برای آنکه ایشان مستحق آن بودند ولیکن ایشان
بر خود ظلم کردند به کفر و فسق و نافرمانی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

وهو العزيز الحكيم وتلك الأمثال نضربها
للناس وما يعقلها الا العالمون خلق السموات
والارض بالحق ان في ذلك لآية للمؤمنين
مثل آنکه دون خدای دوستان و معبودان گرفتند از اصنام و اوثان
چون عنکبوت که او خانه کرد و ضعیف ترین خانها خانهٔ عنکبوت باشد
اگر بدانند یعنی اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که ایشان گرفته اند در
ضعف بخانهٔ عنکبوت ماند که بهر بادی پاره شود یعنی بخفته دلیلی مذهب و
معتقد ایشان خراب کرده و صادق علیه السلام از پدرانش و پدرانش
از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که خانه را از نسج عنکبوت پاکیزه دارید
که آن درویشی آرد آنگه گفت خدای میداند آنچه شما آن را میپرستید بدون خدای
از هر چه هست از جمله معبودان شما و او خداییست غالب و قاهر و محکم کار و نیکو
کردار آنگه گفت وتلك الأمثال و ما این مثلها میزنیم و این مثالها
می آوریم تا مردمان متعظ شوند تا در آن اندیشه کنند و بدانند وما يعقلها
و در نیابند این مثلها را مگر آنان که عالمان و دانایان باشند جابر بن عبد الله
انصاری گفت العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه عالم
آنکس باشد که او از خدای بداند امر و نهی وی و به طاعت او عمل کند و از خشم
او بترسد و اجتناب کند بیافرید خدای آسمانها و زمین را و حکمت نه باطل و
بازیگر بندگان و عبرت معتبران باشد از آنکه آیتی و دلالتی باشد هست
بر وحدانیت خدای و کمال قدرت وی مؤمنان را اتل
ما اوحي اليك من الكتاب واقم الصلوة ان
الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله
اكبر والله يعلم ما تصنعون ولا تجادلوا اهل
الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم

وقولوا

وقولوا آمنا بالذي انزل الينا وانزل اليكم و
الهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون بخوان ای
محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه وحی کردیم بتو از کتاب قرآن و نماز بپای
دار که نماز نهی کند و باز دارد از معاصی ناشایست ابن عمر گفت مراد به
صلوة قرائت است لقوله ولا تجهر بصلوتك ای بقرائتك و
پیغمبر خدای گفت اقرأ القرآن ما نهاك فاذا لم ينهك فلست تقرأ
قرآن میخوان مادام که ترا نهی میکند و چون نهی نکند ترا تو قرآن نخوانده باشی
و دیگر مفسران گفته اند نماز است حمل بر ظاهر باشد قول رسول علیه السلم
من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنكر لم يزدد من الله الا بعدا هر
که نماز او را از منکر و ناشایست باز ندارد او را نیفزاید از خدای مگر دوری
انس مالک گفت که رسول علیه السلام را گفتند که فلان کس با توبیخ نماز به
جماعت میکند ولیکن هیچ معصیت نیست که او ارتکاب نکند گفت نماز او را
منع کند انس گفت بس روزی برنیامد که توبه کرد از معاصی ولذكر الله
اكبر یعنی یاد کردن خدای را چه ذکر او مر او را تفضیل و تشریف باشد
ذو کرما او را تذلل و تعبد دیگر آنکه ذکر او را از سر احتیاج ذو النون گفت
برای آنکه ذکر او ما را یاد کرد و ما او را یاد کردیم ذکر او ما را پیش بقیه است و
ذکر ما او را مسبب به لطف توفیق بعضی مفسران گفته اند که ذکر خدای بزرگتر
و بزرگوارتر است از همه چیزها معاذ جبل گفت یا رسول الله در بعضی از راهها میرفتیم
مرا گفت ای معاذ این سابقون کجا اند سابقان گفتم یا رسول الله یاران
از پیش رفتند و ما از پس ماندیم گفت ای معاذ کجا اند سابقان که بر
ذکر خدای حریص بودند آنگه گفت هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که
ذکر خدای بسیار کند ابو الدرداء گفت خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما
و دوستترین بنزدیک خدای و تمامتر در درجات و بهتر از جهاد کردن در راه

درم می‌شود و دون گفته است آن که گفت ذکر خدای لقوله وَلَذِكْرُ اللّٰهِ
أَكْبَرُ معاذ گفت از رسول علیه السلام پرسیدند که از عملها کدام بهتر
فاضل‌تر است گفت آنکه مرگ بتو رسد و زبان تو بذکر خدای تر باشد
ابوسعید خدری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هیچ مجلس نباشد
که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند الا که فرشتگان گرد ایشان در آیند
و رحمت ایشان را باز پوشند و خدای ذکر ایشان کند در ملأ اعلی وَاللّٰهُ
يَعْلَمُ و خدای میداند آنچه شما می‌کنید از خیر و طاعت بر آن ثواب
دهد و جزا رساند وَلَا تُجَادِلُوا و جدل مکنید با اهل کتاب الا بر وجه
نیکوتر قتاده گفت این آیه منسوخست بآیه قتال و دیگران گفته‌اند که منسوخ
نیست و حکمش بر جای خود است باول بدعوت باید کرد تا ایشان بایمان
نزدیک شوند و اصل جدل فتل خصم است یعنی باز گردانیدن خصم از مذهب
بطریق محاجه مجاهد گفت معنی آنست که اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نکو
گوی الا که ایشان آشنا کرده گفت از ایشان جماعتی او گفت مگر آنها که ظلم کنند
از ایشان بابتدا کردن با تو و در حجت گفتن و شنیدن تن در ندهند و از نرمی
و لطف را با ایشان فایده نبود آنکه گفت بگوئید در مجادله که ایمان داریم بکتاب
ما که قرآنست و بکتاب شما که توریه است و انجیل و خدای شما یکی است و ما ورا
گردن نهنده‌ایم ابوسلمه روایت کرد که چون جهودان توریه میخواندند بعبرانی
و تفسیر آن بتازی میکردند برای مسلمانان رسول علیه السلام گفت اهل
کتاب را در آنچه میگویند تصدیق مکنید و تکذیب مکنید که شما ندانید که
ایشان راست میگویند یا دروغ اما شما این گوئید که آمَنَّا بِالَّذِي
أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَكَذٰلِكَ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ

بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ
قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْ
الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ
و همچنین فرستادیم کتاب را یعنی قرآن را چنانکه پیغمبران پیش از تو را
کتابها چون توریه و انجیل و زبور پس آنها که ایشان را کتاب دادیم
باین کتاب قرآن ایمان می‌آرند چون عبد الله سلام و اصحاب او
وَمِنْ هٰؤُلَاءِ و از اینان یعنی اهل کتاب کسی هست که باو ایمان
می‌آرد و گفته‌اند که هر دو گروه اهل کتاب‌اند آنانکه پیش از او بودند و نعت
و صفت او خواندند و بدون اهل عصر او خواست آنکه گفت که جحود
انکار کنند آیات ما الا کافران وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و تو ای
محمد علیه السلام پیش از قرآن کتاب میخواندی و هست خود هیچ کتاب
نوشتی که اگر چنین بودی مبطلان در تو و نبوت تو بشک افتادندی و
گفتندی که در کتاب خوانده‌ایم که پیغمبر آخر الزمان خواننده و نویسنده نباشد
اکنون وی خواننده و نویسنده است این آن پیغمبر نیست و دیگر آنکه اگر خواننده
و نویسنده بودی ممکن بودی که ایشان را شک آمدی گفتندی
این کتاب اندر آموخته است چه او مردی کتاب خوان و کتاب نویس
بوده است و چون مردی امی باشی تهمت زایل شود و آنکه اما آن اعراب کرده
گفتند که این قرآن آیاتست روشن در سینها آن که ایشان را
علم دادند و ایشان پیغمبرانند و ائمه و علما که از یاد کرده شد و معانی
آن در دل ایشان ثابت و راسخ گشت و این دو چیز از خصایص قرآنست
یکی آنکه معجزست دوم آنکه محفوظ است یاد میکنند و از یاد میخوانند و این
دو چیز هیچ کتاب را از کتابهای خدا نبوده است و آیات ما را جحود نکنند

تاب

مگر ظالمان [illegible] وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ
آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا
نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ
وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ جهودان
و ترسایان گفتند چرا بر این محمد صلی الله علیه و آله و سلم آیتی نفرستادند
چنانکه بر پیغمبران دیگر فرستادند مانند ناقه صالح و مایده عیسی حق تعالی گفت
بگو ای محمد علیه السلام در جواب ایشان که آیات و معجزات من بدست من
و از نزدیک من نیست نزدیک خدایست فرمان وی باشد و من ترساننده
و بیم کننده ام شما را و پیدا کننده آنچه را فرموده اند بر من نیست اختیار
کردن آیات او ایشان را کفایت نکرد و نپسندید و نیابد آنکه بر تو کتاب قرآن
فرستادیم که بر ایشان میخوانند و این معجزه ایست دائم که مستغنی میکند از
آیات دیگر بدرستی که در آن نعمتی عظیم است و رحمتی بی پایان و موعظتی و پندی
قومی را که ایمان آرند ابن جریج گفت سبب نزول آیه آن بود که جمعی مسلمانان نزد
جهودان رفتند و از ایشان درخواست کردند تا چیزی بنوشتند آنکه آن از دیگر
رسول علیه السلام آوردند تا بگذارد رسول علیه السلام آنرا بینداخت و گفت و
كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا حماقت قوم بس است و حماقت قومی که رها کنند آنچه
پیغمبر ایشان از نزدیک خدای بایشان آورد و آن را رها کنند و از
قومی دیگر چیزی بگیرند و بنویسند و خدای آیه فرستاد که أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ
أَنَّا أَنزَلْنَا انگه گفت بگو ای محمد علیه السلام بس است گواه میان من و شما خدای
در آنکه من رسول خدایم و قرآن کتاب اوست و میداند آنچه در آسمانست و در زمین و

مطلع است

مطلع است بر کار من و شما رسیده اند که رسانیده ام رسالت شما را و شما انکار کرده
و آنانکه ایمان آوردند بباطل یعنی بتان و پرستیدن ایشان و کافر شدند به
خدای زمین و آسمان ایشانند زیان کاران که کفر را بایمان خریدند
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ
الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ
أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ
فَاعْبُدُونِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا
تُرْجَعُونَ تعجیل میکنند ترا بعذاب و از تو عذاب عاجل میخواهند
برسبیل استهزاء و انکار گفته شد در نضر بن الحارث که او گفت أَمْطِرْ
عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ و اگر نه اجلیستی که ایشان را وقت نام برده که
آن وقت عذاب ایشان فرود آید و آن روز بدر است ابن عباس گفت
معنی آنست که اگر نه اجلیستی که من وعده دادم ترا در عهد تو ایشان را عذاب استیصال
نکنم و عذاب کافران عهد تو بقیامت افکنم چنانکه قوله تعالی بَلِ السَّاعَةُ
مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً
و هر آینه بایشان آید عذاب خدای ناگاه و ایشان ندانسته و از آن بی خبر و
تعجیل میکنند ترا بعذاب و بحقیقت که دوزخ هلاک کننده کافران و محیط
و گرد در آمده است بایشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ روزی بود محیط بایشان عذاب
رسیده و ایشان را باز پوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان و
گویم ایشان را که بچشید و بکشید جزای آنچه در دنیا میکردید از معاصی انگه گفت
يَا عِبَادِيَ ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من فراخست مرا

پرستید اگر در زمین باشید که اینجا اطاعت نتوانید کرد آن را بگذارید و به زمین
دیگر روید اینجا مرا نتوانید پرستیدن مجاهد گفت زمین فراخست هجرت کنید
از رسول علیه السلام روایتست که هر که دین خود بگریزاند از زمین به زمینی دیگر رود
و اگر همه به یک بدستی باشد او را بهشت واجب باشد و رفیق من باشد در بهشت و
رفیق ابراهیم علیه السلام صادق علیه السلام فرمود که چون در زمینی باشی که
اینجا خدای عاصی باشند آن زمین را بگذار و از مرگ مترس که کار او بست
و هر نفسی تلخی مرگ بچشد اگر در زمین خود بود و اگر در زمین غربت پس اینکه مرگ
بچشیده باشد مرجع و بازگشت با من خواهد بود وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ
إِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ و آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح
کردند ما ایشان را جا دهیم و مقام سازیم از بهشت در زیر غرفهای بلند و
درجهای رفیع که میرود جویهای آب روان در اینجا باشند خالد و جاودان چه
نیکو مزدیست بهشت مر عاملان را به طاعت خدای آن مومنان و عاملان
که صبر کردند و کنند بر مفارقت اوطان و رها کردن خویش و قبیله و
خان و مان و توکل کنند در کارها با خدای خود و نباشند از فقر و فاقه در تشویش
از آن سبب که دانند آفریدگار رحمانست و روزی رساننده خلقانست چنانکه
گفت وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ و ای بسا
جانور و حیوان که خدای سست گرد که او روزی خود برنتواند گرفت و کم تواند داشت

که خدای

که خدای وی را روزی میرساند و او خدا ایست شنونده گفتار شما و داننده
کردار شما و گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که چون رسول علیه السلام هجرت
فرمودندی از مکه بمدینه بعضی گفتند که ما را اینجا سرا ایست و ملکی و عقاری اینجا نان
از کی آریم و وجه معاش از کی سازیم خدای تعالی این آیه فرستاد وَكَأَيِّنْ
مِنْ دَابَّةٍ عبد الله عمر گفت با رسول در حایطی رفتیم از آن بعضی انصار
رسول علیه السلام آن خرما که در زیر درختان افتاده بود بر میگرفت و میخورد و مرا گفت
یا ابن عمر اگر از من خدای بخواهم مرا مانند ملک کسری و قیصر بدهد و بیش
از آن ولکن اختیار من آنست که روزی سیر باشم و روزی گرسنه و لیکن
حال تو چگونه باشد اگر تو بمانی تا به روزگاری که اهل آن روزگار رختاله و نفاقه
باشد روزی یکساله بنهند و نفس ایشان ضعیف بود خدای تعالی این آیه فرستاد
وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ سفیان گفت هیچ جانور ذخیره ننهد مگر آدمی و موش
و مورچه وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر پرسی تو از ایشان که آسمان و زمین که آفرید
و ماه و آفتاب را که مسخر کرد است تا در فلک خود میروند جواب دهند و
گویند که خدای آفرید و ایشان را مسخر خدای کرد است پس ایشان را چگونه
گردانند و از راه چگونه میبرند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ خدای روزی میدهد و فراخ میگرداند آن را که میخواهد
از بندگان خویش و تنگ میگرداند بر آنکه میخواهد بر حسب مصلحت چه او به همه
چیز عالمست و به عواقب مصالح بندگان داناست و اگر پرسی از ایشان که

و شکان اهل مکه که از آسمان فرستاد و کُلّه میفرستد آبی که بآن زنده
میکرداند پس از آنکه مرده بود و خشک گشته ایشان جواب دهند و اقرار کنند
که خدای میفرماید که بگو ای محمد که سپاس مر خدای را بر آنچه توفیق داد از توحید
او و نفی آن داد از و آنکه خراب کرد و گفت بیشتر ایشان نمیدانند آنچه میگویند
و آنچه در دست از دلالت بر بطلان شرک و صحت توحید آنکه گفت بر سبیل وعظ
وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و نیست این زندگانی دنیا مگر لهو و لعبی و لهو آن بود
که جوانان کنند از سر نشاط از برای قضای شهوت و لعب بازی کودکان بود و این
دو را هیچ عاقبت نبود و نباشد و سرای بازپسین سرای زندگانیست که در او
مرگ نباشد اگر دانند جز آنست که نمیدانند که اختیار حیوة فانی می کنند بر
حیوة باقی فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ
النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ
این کافران آنکه خبر نداد از شرک و عناد چون در کشتی نشینند و در مضطر
شوند و بادهای مخالف جستن گیرد و ایشان مشرف به هلاک شوند و از جان و مال
امید کردند خدای را بخوانند با خلاص و طاعت و بر اخلاص کردانند و شرک
از پیش گیرند باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگار شوند رستن چنین
بکری باز با سر کفر و شرک روند لِيَكْفُرُوا این چرا کنند برای آنکه تا کافر
شوند به نعمتهای که ایشان را داده ایم و تا برخوردار شوند بآنچه ایشان را داده
ایم و شاید که لام امر باشد بر سبیل تهدید و وعید یعنی کو کافر شوید بآنچه ما
داده ایم و از آن تمتع و برخورداری گیرند که زود بود که بدانند وقتی که جزا بایشان
رسانند آنکه بر سبیل حکایت و تذکیر نعمت گفت نمی بینند ایشان و نمیدانند یعنی اهل

مکه

مکه که مکه را حرم کردیم آنکه در این حرم باشد ایمن باشد چنانکه ایشان ایمن بودند
از قتل و غارت و عربانی که گرد بر گرد مکه بودند یکدیگر را می کشتند و مال و زن و فرزند
یکدیگر را اسیر بودند و به غارت میبردند آیا با این نعمت که خدای تعالی به ایشان
روزی کرد بخدای کافر میشوند و به نعمت او و به باطل که عبادت بت پرستی
ایمان می آورند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي
جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ و
کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که او بر خدای دروغ نهد به اضافت
فواحش او و حوالة امر به قبایح چنانکه از ایشان حکایت کرد وَإِذَا
فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا
و حق را آنکه نپذیرد آنکه که حق به وی آید آیا در دوزخ جای کافران نیست یعنی
درست گشته است که دوزخ جای کافران باشد تا ایشان این دلیری
کردند و آنها که مجاهده کردند به آن واجب است از شیطان و نفس اماره و اعدای
دین در راه ما و از برای ما لَنَهْدِيَنَّهُمْ نمایم ایشان را راههایی که به
ثواب ما پیوندند و توفیق ایشان دهیم به جماعت که رضای خدای و خشنودی
ماست در زیادت کردن فضل گفت آنان که در طلب علم جهد کنند ما ایشان را
توفیق دهیم تا ایشان به علم خود عمل کنند دیگر گفت می بود آنست که به آنچه
دانند کار کنند تا ایشان را هدایت کنیم به آنچه ندانند تا بدانند آورده اند
که روزی عمر بن عبد العزیز کلمه ای میگفت جمعی علما حاضر بودند یکی از ایشان
گفت این علم تو از کی آمد گفت یا شیخ این قصور ما در علم از قصور ماست در عمل چه
هر که عمل کند به آنچه داند آن عمل علم و برا به کمال رساند حسن ابن الفضل گفت
در کلام تقدیم و تأخیری هست تقدیرش آنست که وَالَّذِينَ هَدَيْنَاهُمْ سُبُلَنَا

و آنانکه ما ایشانرا توفیق هدایت دهیم ایشانرا در طاعت می یاری کنند و خدای
تعالی با نیکوکارانست در دنیا به نصرت و معاونت و در عقبی به ثواب و مغفرت

وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ

شصت آیتست از رسول علیه السلام روایتست که هر که سوره روم بخواند خدای
تعالی او را ده چندانکه عدد هر فرشته که خدا را در میان آسمان و زمین
تسبیح کنند و هر طاعت که در آن روز و شب کنند موفق قبول افتد ابو بصیر
از صادق علیه السلام روایت کند که او گفت هر که در شب بیست و سیوم ماه
رمضان سوره والعنکبوت و سوره الروم بخواند بخدای که او از اهل بهشت باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّوْمُ فِیْ اَدْنَی الْاَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ
غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُوْنَ فِیْ بِضْعِ سِنِیْنَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ
قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِنَصْرِ اللّٰهِ
یَنْصُرُ مَنْ یَّشَآءُ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ وَعْدَ اللّٰهِ لَا
یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ
یَعْلَمُوْنَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ
هُمْ غَافِلُوْنَ مفسران گفته اند که در پارس زنی بود که فرزندان او همه
شجاع بودند و پادشاه کسری آن زن را بخواند و گفت من میخواهم که لشکری به
روم فرستم و بر ایشان یکی از فرزندان تو امیر کنم با من بگوی تا لایق این کار
که باشد گفت فلان پسر من از گرگ با حذرتر باشد و از روباه محتال تر و
او را فرخان نامست از تیغ و سنان در کار رباید و دیگر پسر دیگر را
شهریراز نامست و بغایت حلیم است کسری گفت من این حلیم را اختیار کردم
وی را امیر کرد و لشکری بدو داد و به جانب روم فرستاد و آنجا رفتند

و قتال

و قتال کردند و ظفر یافتند و قتل بسیار کردند و شهرها را خراب کردند و این کار را
با درعات و بصری کردند و آن دیگر زمینیست از شهرهای شام به زمین
عرب و عجم و چون خبر غلبه بر روم پارسیان بمکه رسید مؤمنان دلتنگ شدند برای آنکه
رومیان اهل کتاب بودند و پارسیان گبر و ایشانرا کتاب نبود مشرکان شاد
شدند و این را فال گرفتند و گفتند پارسیان را که شمارا کتاب نیست و ما را هم
کتاب نیست ایشان بر رومیان که اهل کتابند غلبه کردند ما نیز بر شما غلبه
کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد ابو بکر کافران را گفت شما بدین شاد شدید
بسی بر نیاید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند گفتند ابی بن خلف الجمحی بر
خواست و گفت کذبت یا ابا فضیل ابو بکر گفت ای دروغ تو میگوئی یا عدو الله
ابی گفت اگر راست میگوئی وقتی معین کن تا گرو بندیم اگر همان وقت رسد
و چنان باشد که تو گفتی من گرو دهم و اگر نباشد من گرو بدهی گرو بسته به
سال و ده شتر ابو بکر باید و رسول علیه السلام را خبر داد رسول علیه السلام
فرمود که خطا کردی بضع سنین سه تا نه باشد و باشد در گرو بیفزای
و در اجل نیز بیفزای و مدت اجل نه سال کرد و به صد شتر ابو بکر از مکه بخواست
رفتن ابی خلف گفت ترا رها نکنم تا ضامنی بدهی پسرش عبد الله را به ضمان بداد
چون ابی خلف خواست که بجنگ احد رود عبد الله ابا بکر گفت ترا نکنم تا ضمان
بدهی ضمان بداد و به احد رفت و بمکه آمد مجروح و از آن جراحت بمرد ابو سعید
خدری گفت روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همان روز خبر آمد که
رومیان غلبه کردند بر پارسیان مسلمانان شاد شدند بدان فتح ابو بکر گرو
ببرد و پیش رسول علیه السلام آورد رسول فرمود که این را به صدقه بده
و این پیش از تحریم گرو بود و سبب غلبه روم بر پارسیان آن بود که شهریراز
چون بر روم غالب شد و ولایت ایشان خراب میکرد روزی در مجلس
برادر خود فرخان نشسته بود فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر شام

این سخن گوش کسری پسند نامه نوشت بشهریراز که برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن
و سر پیش من فرست او جواب نامه باز نوشت و گفت یا ایها الملک فرخان مرد
شجاعست و ما در زمین دشمنیم از مرگ چون گریز نباشد تعجیل مفرمای که این مرد
که خواهی توانی کسری همچنین سه بار نامه نوشت و شهریراز عذر نوشت بار چهارم رسول
فرستاد و گفت لشکرگاه که من شهریراز را معزول کردم و فرخان را والی گردانیدم
و طلاطه به رسول داد و گفت چون کار فرخان راست گردد این طلاطه باو ده او
برفت و پیغام بداد شهریراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة و فرخان بجای
وی بنشست چون کار وی مستقیم شد رسول طلاطه کسری را بدوی داد در آنجا
نوشته بود که برادرت را بکش و سر پیش من فرست بفرمود تا برادر را بیاوردند
و تیغ حاضر کردند و خواست که برادر را گردن زند برادر او را گفت تعجیل مکن تا من ترا
کاری معلوم کنم کس فرستاد و آن نامها که کسری بمن نوشته بود بیاورد و
عرض کرد و گفت من سه نامه در کشتن تو بازگشتم تو مرا بیک نامه بخواهی کشت
فرخان در حال از تخت فرود آمد و تخت و ملک را با برادر داد و شهریراز رسول
به قیصر فرستاد که مرا با تو سری هست و جز مشافهه است نیاید جایی معین کن
که من و تو آنجا ایستیم هر یکی با پنجاه مرد برفتند و خیمه زدند و هر دو تنها بدان خیمه
رفتند و میان ایشان ترجمان بنشست و با هر یکی از ایشان کاردی بود شهریراز
گفت بدانکه دشمنی که شهرهای ترا ویران کرد من بودم و کسری بر ما حسد کرد و مرا و
تا برادر را بکشم فرمان نبردم مرا معزول کرد و برادرم را والی کرد وی را فرمود
تا مرا بکشد اکنون ما خلع طاعت او کردیم و به طاعت تو در آمدیم ما را لشکر ده
تا با وی جنگ کنیم انگه اشارت کرد و گفت سر در میان دو کس باشد چون سه
کس گشت آشکارا گردد ترجمان را باید کشت وی را بکشتند و قیصر لشکر بوی
داد با برادر بیامدند و کارزار کردند و شهر را بسوختند و بکندند در میان
کسری کرانه شد و ایشان ملک فارس را بگرفتند به رسول و خدیجه خبر آمد

و برادرم

رسول علیه

رسول علیه السلام و مسلمانان شاد شدند فذلک قوله الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ
فِي أَدْنَى الْأَرْضِ منم خدای میدانم که بر رومیان غلبه کردند در نزدیک
ترین زمینی یعنی زمین شام که نزدیک بود به زمین فارس جایی که آن
اذرعات گویند مجاهد گفت زمین جزیره است وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
این رومیان پس از آنکه برایشان غلبه کردند زود بود که بر پارسیان غلبه
کنند در مدت هفت سال ابو عمرو شیبانی روایت کرد از رسول علیه السلام
که پارس یک دو نطحه باشد و بعد از آنکه دیگر دولت نبود ایشان را و
روم ذات القرون بودند هر گاهی که قرنی برود قرنی بیاید تا آخر روزگار
بِنَصْرِ اللَّهِ یعنی مومنان شاد شوند به نصرتی که خدای دهد رومیان را بر
پارسیان و او یاری کند آنرا که خواهد به حسب مصلحت و او عزیزست و غالب
و با قهر و غلبه و رحیمست و بخشنده وَعْدَ اللَّهِ وعده داد خدای مومنانرا
نصرت کردن رومیان بر پارسیان وعده داد و فی داد و وعده خویش را
خلاف نکند و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند که خدای وعده خویش را
خلاف نکند انگه مذمت کرد مردمان را آنکه ایشان بکار دنیا دانا و بینا ام
ظاهر زندگانی دنیا میدانند و از باطن دنیا و سرانجام او و کار آخرت غافل و نادانند
یعنی اسباب معیشت از زراعت و تجارت و غیر آن عالمند حسن گفت که
علم ایشان بجایی رسیده است که در ظاهر دنیا اگر یکی درمی را بر سر ناخن گرداند
بگوید که چندست و شواهد ما از خود را چنانکه فرموده اند بجای آورد
أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا
مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ أَوَلَمْ يَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَ

عمروها اکثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم
بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا
انفسهم یظلمون   در آیه اول چون باز نمود که جهل مظلم که از دنیا
تجاوز نکنند و به آخرت نرسند مشاهده نمود در این آیه استحکام کرد و گفت
آیا ایشان تفکر نمیکنند در نفس خود که نزدیکترین مخلوقاتست بایشان تا بدانند
آنچه خدای در نفوس ایشان ودیعت نهاده است از غرایب صنعت و عجایب
قدرت تا خدای را بشناسند و نمی‌بینند که خدای زمین و آسمان را و آنچه در میان
زمین و آسمانست نیافریده مگر بحق و بتقدیر اجلی نام برده چون آن اجل برسد
معدوم گردد و آن وقت قیام ساعتست آنگه گفت وان کثیرا یعنی که
بسیاری از مردمان به لقاء خدای و ثواب خدای و عقاب او کافرند آنرا انکار
می‌کنند و ایمان نمی‌آرند اولم یسیروا آیا سیر نکردند در زمین تا در نگرند و ببینند
که چگونه بود عاقبت و سرانجام کسانی که پیش از این بودند به قوت سخت‌تر و
بیشتر از ایشان بودند چون قوم عاد و ثمود زمینها شوراندند بعمارت
و زراعت زمین بیشتر از اینان کردند پیغمبران بایشان آمدند و ایشان را دعوت
کردند و معجزات نمودند ایشان ایمان نیاوردند تا خدای تعالی ایشان را
هلاک گردانید و بر ایشان در هلاکت ایشان ظلم نکرد لیکن ایشان ایمان
نیاوردند تا مستوجب و مستحق خشم خدای و عقاب او شدند
ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوای ان کذبوا
بآیات الله وکانوا بها یستهزءون   الله یبدؤا الخلق
ثم یعیده ثم الیه ترجعون   ویوم تقوم الساعة
یبلس المجرمون   ولم یکن لهم من شرکائهم
شفعاء وکانوا بشرکائهم کافرین   پس عاقبت
و سرانجام آنانکه بدی کردند در خدای و رسولان او عاصی شدند و آیات

خدای را تکذیب کردند و به آن استهزاء و افسوس داشتند سرانجام آن بود مر
ایشان را که در دار دنیا هلاک شدند و در آخرت به سخت‌ترین عقوبتی و عذابی
مبتلا گشتند گفته‌اند سوای تأنیث اسوأ است از نامهای دوزخ چنانکه طوبی و شاید که
معنی چنین باشد آنکه بدی کردی آنکه بدی ایشان را چنان کرد و گفت آن است
که ایشان آیات خدای را به دروغ داشتند و به آن استهزا کردند عاقبت کار
ایشان هلاکت بود در دنیا آنگه بر سبیل ذکر نعمت گفت که خدایست که به
ابتدا خلق آفرید پس آنکه اعادت کند و باز آفریند چون بمیراند و باشد
آنکه همه باز نزدیک وی رجوع کنند و به درگاه وی روند و در آن روز که قیامت
برخیزد و حشر و نشر بدید آید مجرمان که کافرانند از کردار خود ناامید
و پشیمان گردند و از شریکان خود یعنی معبودان ایشان را هیچ شفیعی و خواهش
گری نباشد و به خدای ایشان در آن وقت کافر شوند و گفته‌اند که شریکان
ایشان بایشان کافر بوده باشند و از ایشان تبرا کرده و گفته اند که ما از
عبادت شما بیزاریم و این محمول باشد بر معبودان احیا چون عیسی ابن مریم و عزیر
ویوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون
فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضة
یحبرون   واما الذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا ولقاء الآخرة فاولئک فی العذاب
محضرون   در روزی که قیامت برخیزد مسلمانان از کافران متفرق
گردند و کافران نیز از یکدیگر جدا شوند چنانکه در دنیا بر باطل مجتمع بودند در آخرت
متفرق شوند اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند در مرغزارهای بهشت
شادان و خوشدل باشند و حبره شادی بود و رسول علیه السلام گفته است
ما امتلات دار حبرة الا امتلات عبرة   گفته‌اند معنی یحبرون یلذذون
بالسماع است لذت دهند از آواز سماع و سوال کنند این معنی گفتن هیچ خلق

بیافریند خدای تعالی خوش آوازتر از اسرافیل چون او به سماع در آید به زبان هفت
تسبیح برود ابوهریره گفت رسول خدا صفت بهشت میکرد مردی برپای خواست
و گفت یا رسول الله مردی ام که آواز خوش دوست دارم در بهشت آواز خوش
باشد گفت ای والذی نفسی بیده خدای را در بهشت درختی است چون آن درخت
وحی کنند که سماع بشنوان بندگانی را که در دار دنیا خود را از استماع ملاهی و معازف
باطل دور داشته اند درخت به آواز در آید به تسبیح و تهلیل آوازی که خلایق هرگز مانند
آن نشنیده باشند و در اثر آمده است از مغیره از ابراهیم که او گفت در بهشت
درختان باشد که چون اهل بهشت را سماع باید خدای تعالی از زیر عرش بادی در فرستد
تا بر آن درختان آید و برگهای آن بجنباند و بر یکدیگر زنند از آن آوازی آید که اگر اهل دنیا
بشنوند از طرب بمیرند آنگه ذکر حشر او آمال کافران کرد و گفت اما آن کسانی که کافر
شدند و آیات ما را تکذیب کردند و آخرت و ثواب و عقاب ایشان بیاورد
ایشان را در عذاب خدای حاضر کرده اند و از آنجا غایب نشوند

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ میفرماید که تا

کنید آنگه که در شب آیید و آنگه که در میان روز آیید نافع ابن الازرق عبدالله
عباس را پرسید که در پنج نماز تسبیح جای در قرآن است گفت بلی قوله
فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ از رسول علیه السلام
روایت است که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی هر عبادت باشد که از وی
فایت شده باشد یعنی از نوافل و دعوات و تسبیحات و هر که در عقب نماز
فریضه این آیه بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی زمین را
ده حسنه نویسند انس مالک روایت کرد که هر که خواهد تا فردای قیامت وی را کیل

منزه

تمام بپیمایند باید که این آیه بخواند تا آنجا که وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ و خاتمه
سوره والصافات سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ
تا آخر سوره ضحاک روایت کرد که هر که این آیه بخواند ثواب او برابر ثواب کسی
باشد که دویست بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل ع
فَسُبْحَانَ اللَّهِ ای صلوة نماز کنید خدا را چون شبانگاه آید کهنه
مراد بدین نماز دیگر خواست و نماز شام وَحِينَ تُصْبِحُونَ و هنگام
آنکه در بامداد آیید یعنی نماز بامداد آیید و او راست حمد و ثنا در آسمان و
زمین وَعَشِيًّا و در شبانگاه و این نماز خفتن خواست وَحِينَ تُظْهِرُونَ
و چون هم در آیید یعنی نماز پیشین يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ از مرده زنده
بیرون آرد و زنده گرداند زمین را پس از مردن همچنانکه زمین مرده را زنده گرداند
پس از مردن و همچنان زمین مرده به نبات زنده میکند شما را نیز زنده کرده
و از خاک برآورد وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا
إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَا نِكُمْ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ از آیات و دلالات و
بینات او آنست که شما را بیافرید از خاک یعنی پدر شما آدم را یا خود اصل
شما از خاک آفرید از آنجا که نطفه از غذا تولد کند و غذا از آب و خاک باشد
ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ پس آنگه که آفریده شدید شما را بگذارد منتشر در زمین بعضی
بر روی زمین به که آدم و فرزندانش را بیافرید و ایشان را از زمین پراکنده
ساخت تا هر جا برای خود وطن ساختند و از آیات و دلایل او آنست که تا

برای شما هم از نفس شما زنانی که با ایشان آرام گیرید و میان شما و ایشان شفقتی
بنهاد و تا با یکدیگر شفقت می‌برند و گفته‌اند از نفس شما یعنی هم از آب شما و هم از جنس
شما روایت کرده‌اند که مردی نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
مرا کاری عجب است و آن جای تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را ندیده و چون میان
ایشان مناکحتی رود دیگر روز با یکدیگر صحبت کنند چنان دوست یکدیگر شوند
که عظیم‌تر از آن ممکن نباشد رسول علیه السلام گفت آن از فضل خداست و این آیت
برخواند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ بدرستی که درین آیاتی و دلالتی هست
کسانی را که اندیشه کنند در آن و دلالات او آفریدن آسمان و زمین است و اختلاف
زبانها و لغتهای شما از تازی و پارسی و هندی و رومی و اختلاف الوان از
سرخ و سفید و سیاه و غیر آن و هر یکی رنگی دیگر و همه از یکدیگر جدا از یک پدر و مادر
از آدم و حوا بدرستی و حقیقت که درین دلالتی هست عالمیان را
وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم
مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ وَ
مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَن
تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ
مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ
و از آیات و دلالات او آنست که شما را بخسپانید و کرد تا بخوابید و آرام گیرید و روز
پا خیزید تا از پی روزی و معاش طلب کنند بحقیقت درین آیاتی و علامتی
هست کسانی را که بشنوند و از آیات و دلالات او آنست که بنماید شما را
برق را برای خوف و طمع یعنی تا خایف باشید از صاعقه او و امید دارید

بباران او و میوه‌ها پیش شده از آسمان آب باران را پس زنده میکرداند به آن آب
زمین را پس از آنکه مرده شده باشد بامر و فرمان او و قیامت و بقدرت او بر
پایست پس آنگه بخواند شما را یک خواندنی و گوید یا اهل القبور اخرجوا
ای اهل گورستانها از گورها بیرون آیید همه گاه شما اجابت کنید و بیرون
آیید از گورها برای حساب و جزای نیک و بد بی‌شک آنگه گفت او راست هر چه در
آسمانها و زمینهاست و هرچه هست او را مطیع و فرمان بردارند
وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ
عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ
أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم
مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ
كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم
بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَن يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُم مِّن
نَّاصِرِينَ او است خدای که ابتدا پیدا کند خلق را و هیچ نبود و باز
او اعادت کند پس از آنکه نیست گرداند و اعادت کردن و باز آفریدن آسان‌تر
باشد از ابتدا از آنکه از کاری که یکبار کرده باشد دوم بار کردن آن آسان‌تر
باشد یعنی گفته‌اند أَهْوَنُ عَلَيْهِ من حيث الصورة برای آنکه در ابتدا
نطفه آفرید آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه حیات در او آفرید و اعادت یکبار
بود به نفخه اول اسرافیل علیه السلام و نفخه در صور و این نوع باشد و
این معنی ابو صالح از عبدالله عباس روایت کرده است وَلَهُ الْمَثَلُ
الْأَعْلَىٰ و او راست مثل و عالی‌ترین صفات بزرگ او را آن صفت کنند در آسمان
و زمین و آن آنست که او حی و قادر و توانا است عاجز نگردد و او راست آنچه در آسمان و زمین است

واو عاجز نکرد در هیچ چیز فتاده گفت وصف اوست وحده اینست آن گفتار
لا اله الا الله است وهو العزیز الحکیم و اوست غالب که
کسی او را غلبه نکند حکیمی که همه افعال او بر وجه حکمت واقع آید ضرب
لکم مثلا مثلی زد و از استانی پیدا کرد برای شما تا بآن مثل شما را
معلوم شود که خدای را تبارک و تعالی شریک نیست و آن مثل اینست که میگوید
هل لکم هیچ هست شما را از آنچه مالک شده دستهای شما آن را از
بندگان و پرستاران از شریکان که با شما شریک باشند در آنچه ما شما را روزی
کرده ایم و شما و بندگان شما در آن یکسان باشید از آن بندگان بترسید که ایشان
با سبب او خویش در آن تصرف کنند از امثال خود که آزاد باشند بترسند
یعنی چون شما هیچ نمی پسندید که در آنچه من شما را روزی کرده ام بندگان شما
با شما در آن شریک باشند چگونه روا میدارید که در آنچه آفریده ام کسی با من شریک
باشد از بندگان و آفریدگان من اینکه گفت همچنین تفصیل کنیم و جدا گردانیم آیات
و دلالات برای قومی که خود را کار فرمایند اینکه گفت که آنانکه ظلم کردند متابعت
هوای نفس خود کردند و متابعت هوای شیطان بی دانشی و علمی یعنی از نادانی و جهل و
علم اگر هوای نفس را پیروی کنند باشد که علم وی منع کند وی را و جاهل را هیچ چیز
منع نشود اینکه گفت فمن یهدی کیست که راه نماید آن را که خدای گمراه کند
و کی باشد که ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد   فاقم
وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها
لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر
الناس لا یعلمون   منیبین الیه واتقوه واقیموا الصلوة
ولا تکونوا من المشرکین   من الذین فرقوا دینهم
وکانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون
و راست گردان روی خود را برای این دین خود به راستی این آوردن از جهت حب

التفات

التفات مکن و ملازم و متابع دین خدای و مسلمانی باشد که خدای تعالی ترا
آفریده است ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرد که   کل مولود یولد علی
الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه کما تنتج البهیمة هل تحسون فیها من جدعاء
گفت هر مولودی و فرزندی که زاید بر فطرت زاید مادر و پدر او را جهود و ترسا
و گبر گردانند چنانکه بهیمه از مادر در وجود آید گوش وی بریده نبود خداوندش
گوش وی ببرد اسود بن سریع گفت یا رسول الله جهاد و غزا کردم قومی از کودکان
مشرکان می کشتند رسول علیه السلام فرمود چرا کودکان را می کشید و ایشان
اطفال می کشند گفتند یا رسول الله مشرکزاده اند گفت   والذی
نفسی بیده ما من مولود الا یولد علی فطرة الفطرة فیما یزال علیها حتی یبین
عنه لسانه فابواه یهودانه و ینصرانه   و در خبر دیگرست که رسول علیه السلام
گفت که خدای مرا فرموده است که بیاموزم شما را آنچه ندانید و خدای گفت من
آنچه به بندگان داده ام حلالست ایشان را من بندگان خود را مسلمان آفریده ام
شیطان می آید و ایشان را از دین میفریبد و بر ایشان حرام میکند آنچه من بر
ایشان حلال کرده ام و میفرماید ایشان را تا بمن شرک آرند لا تبدیل
لخلق الله خلق خدای را تبدیل و تغییر نیست صورة نفی است و معنی نهی است
یعنی خلق خدای را از آنچه آفریده بر آن مگردانید بخصی کردن و گوش چهارپایان
بریدن از فطرت اسلام بجهودی و ترسایی بردن ذلک الدین القیم
این دین راست و درست است ولیکن بیشترین مردمان نمیدانند منیبین
الیه یعنی ملازم فطرت باشید در حالتی که راجع باشید و بازگردنده باشید و بترسید
از خدای و اجتناب کنید از معاصی واقیموا الصلوة و نماز بپای
دارید و بترسید از خدای و اوقات و ارکان و شرایط آن بجای آرید و از جمله مشرکان
مباشید که با او شرک آرند از آن کسانی که دشمن کنند و دین مفارقت
کردن اسلام و شریعت را یکبار گذاشتند و گروهان مختلف و پراکنده گشتند هر قوم

دینی و هر طایفه طریقه اختیار کردند و هر طایفه بدانچه نزدیک ایشانست خرسند
گردانند شادان و خرم‌اند عمر خطاب روایت کرد که رسول علیه السلام عایشه
را گفت که این جماعت هم اهل البدع والاهواء لیست لهم توبة انا منهم بری
منی براء گفت ایشان اهل عجب و ضلالت‌اند ازین امت و هر گناه و کاری که
است جز ایشان را که صاحب بدعت‌اند و تبع هوای نفس خود من از ایشان
بیزارم و ایشان از من بیزارند وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ
دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ اِلَيْهِ ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ
رَحْمَةً اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا
بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ اَمْ اَنْزَلْنَا
عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ
وَاِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَاِنْ تُصِبْهُمْ
سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ اِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ
اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و چون به آدمی رسد
سختی و بیماری و درویشی بخدای گروند و خدا را به اخلاص خوانند پس انگاه چون
بچشانند ایشان را از رحمتی و راحتی و آسایشی از عافیت و نعمت و بعد از سختی
یعنی چون آن محنت گذرانده شود و نعمت آید گروهی از ایشان بخدای خود شرک
آرند و کافر شوند لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تا کافر شوند بدانچه دادیم ایشان را
پس تمتع گیرید که زود بود که بدانید عاقبت خود و کردار و جزای خود را اَمْ
اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ یا ما فرو فرستادیم بر ایشان حجتی و بینتی از کتاب
ناطق یا رسول علیه السلام که او سخن میگوید برای ایشان به صحت آنچه با و شرک
می آرند یعنی ما نفرستادیم و در هیچ کتابی ایشان را به شرک نفرمودیم چرا باید که بی
علت و بهانه مشرک شوند اگر گفت یا چون او بچشانیم از رحمتی و آسایشی چنانچه سبب

ایشان را

ایشان به آن خوشدل شوند و چون بدی و محنتی و نکبتی به ایشان رسد
بسبب آنچه کرده باشند و مستحق آن گشته ایشان از رحمت من ناامید
شوند اَوَلَمْ يَرَوْا ایشان نمی‌بینند و نمیدانند که خدای روزی یکی را
فراخ کرده اند آن را که خواهد و تنگ کرداند بر آنکه خواهد به حسب مصلحت اِنَّ
فِي ذٰلِكَ بدرستی که درین آیتی و دلالتیست گروهی را که ایمان آورند
فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَ
ابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ
وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ بوا
فِي اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا آتَيْتُمْ
مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ
از ابو سعید خدری روایت کرده اند که چون این آیه آمد که فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ
حَقَّهُ رسول علیه السلام فدک را به فاطمه علیها السلام داد خطابست
رسول علیه السلام را که خاص و جمله امت علم همیکویند که به خداوندان قرابت
و خویشی خود حق دهی را یعنی حق ایشان را به ایشان ده و به ایشان
مروت و نیکویی کن و صله رحم بجای آور و هرچه باز جوع کنند دست
ایشان کیر و حق درویشان و راه گذریان بده و از آنچه ایشان مستحق‌اند از
زکوة و صدقات و نفقات و وجوه بر و احسان ذٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر و
نیکوترست کسانی را که وجه خدای را یعنی رضای خدای را خواهند و ثواب
خدای را جویند و ایشان مفلحان و ظفریافتگان باشند وَمَا آتَيْتُمْ
مِنْ رِبًا و آنچه بدهید از ربا بفزاید و افزون کند مال مردمان آن نفزاید
نزدیک خدای گفته اند مراد به این ربا حلالست چنانکه هدیه به کسی دهند تا عوض
بیش ازین باز دهد و گفته اند که رباست که خدای تعالی آن را حرام کرده اگر کسی
مال بدهد و بیش از آن باز بستاند در آن هیچ خیری نباشد در دنیا و آخرت

پستی عقاب کرده وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ و آنچه بدهید به وجه زکوة
و بآن رضای خدا و جواب وجوییه آن مال در زیادت کرده و برکت خیزه
سعید جبیر و مجاهد و طاوس گفته‌اند این مرد باشد که عطا به کسی دهد به طمع آنکه
زیادت از آن بستاند این ربا حلال باشد خدا و بدشش انه در آن مرد ثوابه
دهد بزود این معنی رسول علیه السلام بکردی و او را نشایستی کردن لقوله
وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ می گفت آیه در بنی ثقیف آمد که ایشان ربا
دادند خدای تعالی گفت آن ربا نزدیک زیادتی نباشد و قوله فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُضْعِفُونَ یعنی هم اصحاب ضعف آن که زکوة دهند خدا و بدان
ضعف افزونی باشند اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ
ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ
مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ
الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ
الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ اوست آن خدای که شما را
بیافرید و روزی ساخت در میانه میراند و زنده گرداند در آخرت پس هیچکس هست
از همه شرکان از آنکه با خدای شریک گرفته‌اند که از این چیزی بکند که خدای
میکند یا قادر باشد به بعضی ازین چیزها سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
منزه است و متعالی آن خدای که این جمله از افعال اوست از آنچه با وی شریک
گیرند المکگفت ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکار شد فساد در بیابان و دریا
بسبب آنچه میکنند از معاصی و کفر و فساد و بیابان به قحط اندک باران هست
و فساد در بیابان بود که منافع از وی گسسته بود قتاده گفت این پیش
از مبعث رسول علیه السلام بود چون خدای تعالی رسول علیه السلام را فرستاد
اهل بیابان پر از خیر و برکت و خصب شدند و اهل دریاها از دزدها به شهرهای

که بر کنار دریا باشد همه در نعمت و خیر افتادند عبدالله عباس و عکرمه و مجاهد
گفته‌اند که فساد آشکار شد در زمین به قتل قابیل بود هابیل را و در دریا به
به غصب آن پادشاه بود که کشتیها بغصب میگرفت و نام او جلندی
بود از قبیله ازد فی قوله وَكَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ
سَفِينَةٍ غَصْبًا لِيُذِيقَهُم تا بچشانیدم ایشان را بعضی از آنچه کرده
باشند یعنی وبال عقوبت کردار ایشان در دنیا تا باشد که ایشان رجوع کنند
و از معاصی ناشایست باز ایستند قُلْ سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن
قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ فَأَقِمْ وَجْهَكَ
لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بگوای محمد صلعم کافران را که بروید در زمین و بنگرید
تا چگونه شد عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از شما بودند از کافران که بیشترین
ایشان مشرک بودند و هلاک و عقاب بسبب کفر و شرک بود پس است
گردان روی خود را برای دین راست که دین مسلمانانست پیش از آنکه روزی آید
که آن را هیچ مردی و بازگردانیدنی نباشد از خدای و از جهت وی یعنی کسی آن را
دفع نتواند کرد زیرا که آنچه از قبل خدای بود دفع آن ممکن نبود و آن روز قیامت
در آن روز متفرق و پراکنده شوند گروه بهشت و گروه دوزخ مَن كَفَرَ هر که
کافر شد کفر بر اوست و وبال و مضرت آن راجع به اوست و هر که او کار نیکو
کند برای خود کند و بسیار کار خود کند برای نفس خود جای ممهد کنند و ست
که معنی این بود که شفقت برای نفس خود میبرند و بر نفس خود مهربانی میکنند از آنکه

عرب گویند ام فرشت فانامت مادر که از سر شفقت فراشش بگسترد و
بخوابد لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد خدای کسانی را که عمل صالح کردند
از آنچه تفضل کند ایشان را و تمام گرداند از فضل خویش زیاده بر ثواب
ایشان که هر کسی که او دوست ندارد کافران را ومن
آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم
من رحمته ولتجری الفلک بامره ولتبتغوا من فضله
ولعلکم تشکرون ولقد ارسلنا من قبلک
رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فانتقمنا
من الذین اجرموا وکان حقا علینا نصر المؤمنین
و از دلایل آیات و علامات او آنست که میفرستد بادها را مژده دهنده به باران
تا مژده دهد شما را و بچشاند از رحمت خود یعنی باران و تا روان شود کشتیها
به واسطه باد به امر و فرمان وی و تا بجوئید و طلب دارید بعضی از فضل و روزی
یعنی بسبب تجارت آن راه دریا تا باشد که شکر نعمت او گویید انگه گفت
ای محمد ما پیش از تو پیغمبران فرستادیم هر یکی را به قوم او ایشان آمدند و حجتهای
روشن آوردند آن قوم به ایشان ایمان نیاوردند و کافر شدند و ما انتقام از
کافران و مجرمان بستدیم و مؤمنان را نصرت و یاری کردیم و بر ما حقست و واجب
یاری کردن مؤمنان را ابو الدردا گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت
هیچ مردی نباشد از عرض برادر مسلمان دفع کند الا بر خدای واجب بود که
آتش دوزخ را از وی دفع کند روز قیامت انگه این آیه برخواند وکان حقا
علینا نصر المؤمنین الله الذی یرسل
الریاح فتثیر سحابا فیبسطه فی السماء کیف
یشاء ویجعله کسفا فتری الودق یخرج من
خلاله فاذا اصاب به من یشاء من عباده اذا هم

یستبشرون وان کانوا من قبل ان ینزل علیهم
من قبله لمبلسین فانظر الی آثار رحمة الله کیف
یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو
علی کل شیء قدیر اوست آن خدای که فرستاد بادها را از
جای خود شمال و جنوب و صبا و دبور پس آن بادها ابر را برانگیزد پس
بگستراند ابر را در آسمان چنانکه خواهد و گرداند آن را پاره پاره و چنانکه نگاه کنی
هر جای را پاره بینی پس بینی باران بزرگ قطره را که بیرون می آید از میان
او و چون باران را برساند به کشت زارها آنکس که خواهد از بندگان او
و باغها و بستانهای ایشان همی چون بنگری ایشان را خرم و شادان بینی
هر چند که پیش از آن که بر ایشان فرو فرستادیم نومید بودند فانظر
الی آثار رحمة الله بنگر باثرهای رحمت خدای که آن بارانست تا
از جنبه چگونه نعمتها و ریاحین به واسطه آن ظاهر گردانید و از میان خاک
بیرون آورد و زمین را زنده گردانید پس از مردن و بدرستی که آن خدای
که زمین مرده را زنده گردانید و صد هزار انواع ریاحین و شکوفها بدو ماند او
مردگان را زنده گرداند و از خاک بیرون آورد و او بر همه چیزها قادر و تواناست
ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا
لظلوا من بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی
ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین وما
انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من
یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون الله الذی خلقکم
من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل
من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما یشاء وهو
العلیم القدیر و اگر بفرستیم ما بادی بر آن نبات و زرع که پس از آن

باران رویانیده باشیم زرد و خشک کردانیم پس انکه زرد و خشک ببینند
هر آینه کافر شوند پس از آن و آن نعمت را شکر نکنند انکه این کافران را مثلی
زد به مردکان و گفت ای محمد ایشان مانند مردکانند تو مرده را شنوانی نتوانی
و نه کر از آواز به گوش رسانید خاصه چون بر گردند و پشت بر تو کنند و تو کور را
و نابینا را باز راه نتوانی نمودن از ضلالت و کمراهی ایشان اِن تُسْمِعُ
نتوانی شنوانید الا کسی را که آیات ما را ایمان آورد انکه حدیث تو بشنوند و بر
آن منقطع شوند و آنانکه چنین باشند ایشان مسلمان باشند و این همه بر سبیل
مثلست انکه گفت اَللهُ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ خدای آنست که بیافرید
شما را از ضعف و سستی مجهول کردانید شما را از نطفه ضعیف آفرید انکه از پس ضعف
قوت داد و جوانی داد انکه بعد از قوت و جوانی ضعیف آفرید و پیر کردانید
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند انچه میخواهد و او دوست آن خدای که عالمست و
قادر و توانا و دانا بر کمال وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ
يُقْسِمُ الْمُجْرِمُوْنَ مَا لَبِثُوْا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوْا
يُؤْفَكُوْنَ وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيْمَانَ
لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِيْ كِتَابِ اللهِ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ
فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُوْنَ و آن روز که قیامت برخیزد کافران سوکند خورند
که ایشان در دنیا مقام نکردند مگر یک ساعت و این بر سبیل مبالغت کویند
نه بر طریق حقیقت مقاتل گفت یعنی ما در گور مقام نکردیم مگر یک ساعت چه ایشان
کمان برند که یک ساعت در گور بوده اند هر انکه ایشان مرده باشند از هر چه بر
خبر دارند و این خبر از کمان و اعتقاد خود دهند كَذٰلِكَ كَانُوْا يُؤْفَكُوْنَ
آری در دنیا همچنین دروغ گفته اند که امروز میکویند وَقَالَ الَّذِيْنَ

گفتند آنانکه ایشان را علم و ایمان داده اند که شما درنک کردید در کار خدای که لوح
محفوظ است و در حکم و علم وی تا روز بعث که قیامت است ولیکن شما ندانستید
که شما را زنده خواهند کرد و ایمان نیاوردید به بعث و نشور فَيَوْمَئِذٍ پس
آن روز سود نکند آنان را که کافر و ظالم شده اند عذر خواستن ایشان و ایشان را
راضی و خوش نکردانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِيْ
هٰذَا الْقُرْاٰنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ لَيَقُوْلَنَّ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُبْطِلُوْنَ كَذٰلِكَ
يَطْبَعُ اللهُ عَلٰى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ فَاصْبِرْ اِنَّ
وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ لَا يُوْقِنُوْنَ
برای مردمان درین کتاب که قرآنست از هر نوعی مثلی زدیم و داستانها نهادیم
تا کار بر ایشان آسان کردد و راه روشن شود و اگر تو که محمدی هر آیتی و دلیلی
که ممکن باشد بیاری این کافران کویند که شما نیستید الا بر باطل
آری همچنین که ایشان را خذلان کرد و فرو گذاشت تا چنانند که کویی بر دل
ایشان مهر نهاده اند خدای تعالی خذلان و مهر نهد بر دلهای آنانکه نمیدانند
و علم ایشان حاصل نیست پس تو ای محمد علیه السلام صبر کن بر رنج و بلای
این کافران و واثق باش بوعده که ترا داده ایم و بدرستی که وعده خدای
حق است و نباید که سبکبار کردانند ترا آنانکه یقین نمیدانند کار آخرت را

سی و چهار آیتست از ابی بن کعب روایتست از پیغمبر صلوات الله علیه که هر که سوره لقمان
بخواند در قیامت رفیق لقمان باشد و به عدد هر که امر معروف و نهی منکر کرده باشد
حق سبحانه و تعالی به عدد هر یک او را ده حسنه بنویسد ان شاء الله تعالی
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الم تِلْكَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ هُدیً وَ
رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ اُولئِکَ عَلی هُدیً
مِنْ رَبِّهِمْ وَاُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمِنَ النّاسِ
مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللهِ بِغَیْرِ
عِلْمٍ وَیَتَّخِذَها هُزُواً اُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ
منم خدای میدانم این آیات کتابیست محکم یعنی قرآن راه نمای و رحمتست
و بیانی و لطفی است بیانی را که نیکو کارانند آن کسانی که نماز را بپای میدارند
و زکوة میدهند و به ثواب آخرت یقین باشند ایشان بر راه راستند از خدای
خود و ایشانند که رستگاری دارند و ظفر یافته کانند وَمِنَ النّاسِ مَنْ
یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ از جمله مردمان کسیست که او میخرد باطل سخن را
سخنی که از شنیدن آن از خیر مشغول میگرداند برای آن میخرد تا مردمان را
گمراه گرداند بی علمی و دانشی مقاتل و کلبی گفته‌اند در شان نضر بن الحارث آمد این آیه که
او به پارس رفتی به تجارت آنجا کتابهای اخبار و قصص پارسیان و سیر ملوک
و دروب ایشان بخریدی و بمکه آوردی و بر مشرکان میخواندی و میگفتی که
آنچه محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگوید هم ازین جنس است از قصه عاد و ثمود
و رستم و اسفندیار و عرب را آن خوش آمدی از آنکه غریب بود و بدان مشغول
میشدند و سماع قرآن رها میکردند مجاهد گفت مراد آنست که کنیزکان مطرب
خوش آواز میخریدند و بعضی کنیزکان علم اغانی و سرودی آموختند ابو امامه از
رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت حلال نباشد تعلیم مغنیان و زنان نیی
که غنا آموزند و بیع ایشان روا نباشد و بهای ایشان حرام باشد آنکه گفت هیچکس
نباشد که آواز به غنا بردارد الا دو شیطان بیایند و بر دو شانهای ایشان نشینند
و او را به پای میزنند و مضطرب باشد تا خاموش شدن غنا که گفت مفسده و ملامت

ومفسده و ذلت و سخط خدا است ابن عباس گفت آیه در حق مردی آمد که او کنیز
خنیاگر خرید تا برای او غنا میکرد و پوشیده و هر حدیثی که ترا از ذکر خدای مشغول کند
آن لهو باشد ابو امامه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی مرا
بفرستاد تا به رحمت عالمیان باشم و مرا فرمود که تا مزامیر و آثار بتان را
محو کنم و خدای من سوگند خورد به عزت خود که هر که شربتی خمر خورد به وقت
من او را مانند آن شربت دهم از صدید در قیامت و هر که او خورد وحشم
رها کند من او را از حوضهای کوثر و خود پس آب دهم محمد بن المنذر گفت در
اخبار چنان شنیدم که روز قیامت خدای تعالی گوید کجایند آنانکه سمعهای
خویشتن از لهو و مزامیر شیطان منزه میداشتند ایشان را در ریاض مسک
برید و حمد و ثنای من بشنوانید و بگویید ایشان را لاخَوْفٌ عَلَیْکُمُ
الْیَوْمَ وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ وَیَتَّخِذَها هُزُواً و فرا گیرد آیات خدا
را افسوس و سخریت آنانکه چنین کنند ایشان را عذابی بود خوار کننده ٥
وَاِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلّی مُسْتَکْبِراً
کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَاَنَّ فِی اُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ
اَلِیمٍ اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ
النَّعِیمِ خالِدِینَ فِیها وَعْدَ اللهِ حَقّاً وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ
خَلَقَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَاَلْقی فِی الْاَرْضِ رَواسِیَ سی
اَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَبَثَّ فِیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ وَاَنْزَلْنا
مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ
هذا خَلْقُ اللهِ فَاَرُونِی ماذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ بَلِ
الظّالِمُونَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ چون روی خوانند آیات ما را
پشت برگشته روی بگرداند از تکبر و نخوت پنداری که نشنیده اند آن را که با
در سر دو گوش آوازی شنیده اند آن کری و گرانی است چون حدیث لهو شنود

و سماع گوشش یکی دو شود و چون آیات ما بر وی خوانند خویشتن را کر سازند مانند آن که در گوششان گرانی هست چنانکه شاعر گفت صمّ اذا سمعوا خیرا
ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا کسانی را که بر این باشند ایشان را
بشارت ده به عذاب دردناک اکنون ذکر مؤمنان کرد و گفت آنانکه ایمان آرند و
عمل صالح کنند ایشان را بهشتها باشد با نعمت که در آنجا مخلد و جاوید باشند
وعده کرد خدای مؤمنان را وعده کردنی بحق و اوست آن خدای که عظیم و حکیم آفرید
خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان را و برداشت بی ستون شما
آن را بیند اخت در زمین کوههای بیخ آور و ثابت تا زمین شما را نجنباند و مضطرب
نگرداند و فرستادیم از آسمان آبی پس برویانیدیم از باران از هر نوع نبات
نیکو و بزرگوار اکنون بر سبیل تقریع فرمود هٰذَا خَلْقُ اللّٰهِ این آفریده خدا
پرستیده تا استحقاق بر سبیل ایشان معلوم شود انکه ما از بتان اخراب کرده
گفت نه که ایشان را استحقاق پرستیدن نیست این ظالمان و کافران در
ضلالت و گمراهی ظاهرند وَلَقَدْ اٰتَيْنَا لُقْمٰانَ الْحِكْمَةَ
اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ
وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ وَاِذْ قٰالَ لُقْمٰانُ لِابْنِهِ
وَهُوَ يَعِظُهُ يٰا بُنَيَّ لٰا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ
عَظِيمٌ وَوَصَّيْنَا الْاِنْسٰانَ بِوٰالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا
عَلٰى وَهْنٍ وَفِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي
وَلِوٰالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ ما لقمان را دادیم حکمت یعنی علم و فهم و
عقل و اصابت و پیدا از رای داود لقمان بن باعور بن ناحور بن تارخ بود و وهب
گفت پسر خواهر ایوب بود و مقاتل گفت پسر خاله اش بود و علما اتفاق کرده اند بر
حکمتش و عکرمه گفت که او پیغمبر بود و عبدالله عمر گفت از رسول علیه السلام شنیدم
که گفت حقا اقول حق نمی گویم لقمان پیغمبر نبود و لکن بنده بود خدای را احب

فاحبه خدا او را دوست داشت و خدای او را دوست داشت و بنماز و در حضرت بود
این شنیده که او را گفتند یا لقمان اگر خواهی تا خدای ترا خلیفه کند در روی
زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق جواب داد که اگر خدای مرا مخیر گرداند من
اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا و اگر مرا فرماید و ایجاب کند بسمع و طاعت
برابر کنم چه من دانم که مرا معاونت کند و عصمت دهد نگاه دارد وی را که چرا
یا لقمان گفت برای آنکه حاکم را دشوار آید و باشد که در ظلمات شبهات افتد
اگر مدد توفیق و معاونت حق او را دریابد از آن و اگر خطا کند در آن راه بهشت
خطا کرده باشد و من دوستر دارم که در دنیا ذلیل باشم از آنکه در دنیا شریف
باشم و در آخرت ذلیل و دانسته ام که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند دنیا از
و آخرت از او فایت شود و فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او و آنکه نگاه پیدا
چون برخواست خدای او را حکمت داده بود و خلافت پس از آن بر داود عرضه کرد
قبول کرد و در محنت افتاد و از کلمات لقمان است لیس مال
لصحه ولا نعیم کطیب النفس هیچ مالی چون تندرستی نیست و هیچ نعمتی
چون دلخوشی ابوهریره گفت که لقمان را دیدم که مردم بر و جمع شده و حکمت می
گفت و ایشان می شنودند و می نوشتند یکی گفت تو فلان نیستی که فلان جایگاه
شبانی میکردی گفت آری گفت پس بدین جا چه رسیدی گفت بصدق الحدیث
و ادای الامانت و ترک ما لا یعنینی بدین رسیدم براستی در سخن و ادای در امانت
و ترک کردن آنچه در کار نباید خالد ربعی گفت لقمان بنده بود حبشی روزی خواجه
او را گفت گوسفندی بکش و از وی آنچه بهتر و نیکوتر و پاکیزه تر باشد بیاور رفت
و گوسفند را بکشت و دل و زبانش را بیاورد و دیگر بار او را گفت بز دیگری را
بکش و آنچه پلیدتر است بیاور برفت دل و زبانش بیاورد خواجه گفت این چگونه است
گفت چون دل و زبان پاک باشند از این دو پاکتر هیچ نباشد و چون پلید باشند از
ایشان پلیدتر نباشد عکرمه گفت روزی خواجه او گرو بست در حال مستی که آب

بچره و باز خورد و چون شب تار شد به دانست که بد کرده لقمان نالیده و گفت که این را
چه نیز هست گفت باش تا بیاید و مطالبه کند چاهد لقمان گفت که او گفته
که من آب بچره و باز خوردم شما آنجا که در بچره می آید ارزود خانها باز بنشیند تا وی
آب بچره و باز خورد گشته ما این شوانیم کرد گفت او نیز شوانید کرد چون دیگر آب
در وی آید عبد الله دینار گفت لقمان از سفر باز آمد همسایه را دید در راه
از پدر خود پرسید گفت فوت شده گفت ملکت امری مالک کار خود شدم از
زن خود پرسید گفت بمانده گفت تجدد فراشی بستم نو شد از برادر پرسید
گفت دیر مانده است گفت انقطع ظهری پشتم شکسته شد دریده گشت گفت
ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم شکر کن خدا را بر خود کرده باشد در دنیا نعمت
بر ور زیاده شود و در آخرت ثواب شاکران یابد و هر که کافر شود وبال آن با وی
راجع باشد از آنکه خدای تعالی بی نیاز و ستوده است یعنی مستحق شکر است
اگر شکر وی بجای آرند آنگه گفت ای محمد یاد کن چون لقمان پسر خود را گفت
در آن حال که وی را پند میداد و اولین وعظ و پند وی این بود که ای پسر گرامی
مگر تا به خدای شرک نیاری که شرک آوردن به خدای ظلم عظیم است و ظلم را زرگرا
عذاب باشد مفسران گفته اند که پسر را نام انعم بود ووصینا الانسان
ما آدمی را وصیت کردیم نیکی را در حق مادر و پدر که مادر او را حمل کرده بار وی
داشت ضعفی بر ضعفی و سستی بر عقب سستی چنانکه هر روز که روی میکرد
سستی و ضعف زیادت میشود و گفته اند به ضعف نطفه خواست و گفته اند به ضعف
فرزند خواست اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه تا آخر آیه وفصاله فی عامین
و از شیر باز کردن او دو سال است این آیه دلیل است بر آنکه رضاع شرعی
در مدت دو سال باشد ان اشکر لی ای جهاز باز آن وصیت کردم گفت
که شکر کن مرا و پدر و مادر را که بازگشت شما و همه خلقان با من خواهد بود
وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به

علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا واتبع
سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم
تعملون یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت
بها الله ان الله لطیف خبیر واگر مادر و پدر تو جهد کنند و کوشند
تا به من که آفریننده کار توام شرک آری و با من شریک گردانی چیزی را که ترا به
آن علم نبود ایشان را طاعت مدار و با ایشان در دنیا مصاحبت به نیکویی کن و
راه کسی را متابعت کن که با من رجوع کرد پس از آنکه از دنیا مفارقت کنید
رجوع شما با من خواهد بود من شما را خبر دهم و پاداش دهم بدانچه شما کرده باشید
گفته اند آیه در سعد ابو سعد ابو وقاص آمد و مادرش که او نذر کرده بود که طعام نخورد تا
که سعد از مسلمانی باز گردد آنگه باز به حکایت وصیت لقمان رفت پسرش
را خبر داد که لقمان پسر خود را گفت که ای پسرک من اگر چنانچه و سیئه باشد
همسنگ دانه از سپندان و آنگه در میان سنگ باشد یا در آسمان یا در زمین
به وقت جزا و حساب خدای تعالی آن را بیارد و بر آن حساب کند و جزا دهد
مقاتل گفت که لقمان این سخن پسر را گفت که اگر من در نهان گناه خورد کنم خدا
از آن را بار وی من آرد او به جواب او آن سخن گفت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
گفت ایاکم والمحقرات من الذنوب فان لها من الله طالبا لا یقولن احدکم
اذنب واستغفر فان الله یقول انها ان تک الآیه گفت بر شما باد که حذر
کنید از گناههای صغیره که آن را سبک خدای جوید نشاید که کسی از
شما گوید که گناه کنم و استغفار کنم که خدای میگوید انها ان تک مثقال
حبة من خردل تا آخر عبد الله عباس گفت مراد به صخره آن سنگ است
که در زیر زمین هفتم است که اعمال فجار بر آن نویسند و آن سنگ سبز است که از
آسمان از وی است ان الله لطیف خبیر به درستی که خدای لطیف است دانا

ولطف کننده — یا بنی اقم الصلوة وامر
بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک
ان ذلک من عزم الامور ولا تصعر خدک للناس
ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال
فخور واقصد فی مشیک واغضض من صوتک
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر ای پسرک من نماز
را به پای دار در اوقات خود با ارکان و شرایطش و مردمان را به نیکویی فرمای
و از بدی و ناشایست باز دار و بر آنچه به تو میرسد از رنج و محنت و دشمنان
صبر کن چون این کارها از جمله کارهای واجب کرده شده است عبدالله عباس
گفت من عزم الامور از هشیاری و احتیاط کارهاست ولا تصعر
خدک للناس تکبر مکن بر مردمان و روی خود مگردان از ایشان به تکبر
در آن وقت که با تو سخن گویند و به زمین به نشاط و تکبر مرو که خدای دوست
ندارد هر متکبر نازان و نازندگان را فخر کنند کار عبدالله عمر گفت در جاهلیت
مردی بیرون آمد از پیرایه و به تجبر میرفت خدای تعالی زمین را فرمود تا ویرا فرو
برد و او تا روز قیامت به زمین فرو میشود واقصد فی مشیک در
رفتار خود میانه نگاه دار شتاب مرو و تجبر مکن میانه این و آن رفتن
گزین عبدالله عمر گفت که رسول علیه السلام گفت شتاب کردن در رفتن
بهاء جمال مرد ببرد واغضض من صوتک و فرو کن بعضی از آواز خود یعنی
آواز خود بلند مگردان چه منکرترین بانگها بانگ خرست که اولش نعره باشد
و آخرش شهیق سفیان گفت آواز همه چیز تسبیح باشد مگر آواز خر که آن بی فایده
باشد ام سعد روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت خدای تعالی سه
آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز نوحه گر — الم تروا
ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض

واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ومن الناس
من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب
منیر واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل
نتبع ما وجدنا علیه اباءنا اولو کان الشیطان یدعوهم
الی عذاب السعیر — آیا نمی‌نگرید و نمی‌بینید که خدای مسخر
گردانیده برای شما آنچه در زمین و آسمانست از ماه و آفتاب و ستارگان و ابر
و باد و باران و در زمین از جمادات و دریا و کشتی و غیر آن و تمام کرده شده
بر شما نعمت آشکارا و نعمت نهان باطن نه دانند مگر بدلیل ابن عباس گفت
نعمت ظاهر دین است و حسن الحال و نعمت باطن آنچه خدای باز پوشیده از
گناه بنی آدم ضحاک گفت نعمت ظاهر اسلامست و حسن خلق و روزی و نعمت
باطن آنکه در گذرد بر گناه تو و در گذاشت آنکه گفت با من رسول الله خدای تعالی مومن
را سه چیز داده یکی آنکه پس از انقطاع عملش دعای مومنان با او صرف
کنم تا کفارت گناه او باشد و بر در مرگ ثلث مال او را دهم تا به خیرات
صرف کند تا کفارت گناهان او باشد سیوم پرده بر او پوشم و گناهان
بر وی بپوشانم حارث بن اسد گفت نعمت ظاهر نعمت دنیاست و نعمت باطن
نعمت عقبی اهل اشارت گفته اند نعمت ظاهر تحقیق شرایع است و نعمت باطن صفت
صنایع و نعمت ظاهر تسویه ظواهرست و نعمت باطن تصفیه سرایرست و نعمت
ظاهر تنعیم است فی قوله انعمت علیهم و نعمت باطن تعلیم است ویعلمکم
ما لم تکونوا تعلمون و نعمت ظاهر دعوتست والله یدعوا الی
دار السلام و نعمت باطن هدایتست ویهدی من یشاء الی
صراط مستقیم نعمت ظاهر ذکر او به زبانست و نعمت باطن ذکر او در دل
و جان نعمت ظاهر تلاوت قرآنست و نعمت باطن علمیت آن نعمت ظاهر الوان
عطایات و نعمت باطن غفران خطایا ومن الناس و از مردمان کس است که

که جدل میکند و خصومت در کار خدای بی علمی و بی دانشی و بی هدایتی و کتابی روشن
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند او را و امثال او را که متابعت کنید او را
که خدای فرو فرستاده از قرآن گویند که ما پیروی آن کنیم که پدران خود را بر آن
یافته‌ایم بگو ایشان را آیا پیروی پدران خواهید کرد اگر چه ایشان را دیو براند
دوزخ و عذاب آتش سوزان عذاب کند وَمَنْ يُسْلِمْ
وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ
إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى
عَذَابٍ غَلِيظٍ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
و هر که روی بخدای آورد و گردن نهد فرمان وی را و او نیکوکار و مخلص بود
خاص و خالص برای وی کند هر پرستی که اوست در آن کلمه محکم و دست آویزی
استوار زده باشد که هرگز شکسته نگردد و منقطع نشود و در سرانجام همه کار
با خدا است اکنون رسول را گفت تا دلخوش گردد ای محمد هر که کافر گردد و ترا
اندوهگین کرده اند که مرجع و بازگشت ایشان با ماست ما ایشان را خبر دهیم
بانچه کرده باشند حساب ایشان بکنیم و جزای ایشان بدهیم که خدای تعالی
عالمست و آگاه بانچه در سینهای ایشانست نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا برخوردار
دهیم ایشان را زمانی اندک و آن مدت حیوة دنیاست و آنگه مضطر گردانیم
ایشان را به عذاب دوزخ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی از ایشان که
زمین و آسمان را که آفرید گویند خدای آفرید چون ایشان مقر شوند بگوی
که شکر و سپاس مر خدای را که اقرار کردند و حجت بر ایشان لازم است
یا خود بیشتر ایشان بینا اند که آسمان و زمین را خدای آفرید از آنجا که نظر

نمی کنند

نمی کنند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ
وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ
اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ
إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ خدا راست آنچه در
آسمانها و زمین است از ملک و ملک و در دست هر که هست آنچه از و عاریتست
و او خدائیست بی نیاز و ستوده و وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مفسران
گفته سبب نزول آیة آن بود که رسول علیه السلام را از روح پرسیدند
خدای تعالی این آیه فرستاد وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ
مِنْ أَمْرِ رَبِّي چون رسول علیه السلام بمدینه آمد احبار جهودان پیش او
آمدند و گفتند ای محمد صلوات الله علیه و آله تو میگویی وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و باین ما را میخواهی نه در کتاب تو هست که ما را
توریة دادند و در آنجا همه علم هست رسول علیه السلام گفت با آنکه در و علم بسیار
است به اضافت با علم خدای اندکست گفتند نه تو میگویی وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا هر که او را حکمت دادند و او را خیر
دادند این در علم اندک نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
اگر هر چه در زمین باشد از درخت قلم گردد و دریا که محیط است عالم را مداد
و هفت دریای دیگر پس از وی مداد دهد او را به مداد تا منقطع گردد و کلمات
خدای مینویسند قلمها شکسته گردد و دریا تمام گردد و کلمات خدای

نوشته نکردد و این کلمات عبارتست یا منتهای ثنای وی هرگز نرسد و خدا
عزیز و حکیم است غالبست در وجود و حکمت از او دایم مَا خَلْقُكُمْ وَلَا
بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ردّ کرد بر قومی که گفتند خدای چندین خلایق
را چگونه زنده گرداند و نداند پس گفت او است آن خدای که قلیل و کثیر نسبت با قدرت
وی یکسانست و فعلی از فعلی وی را مشغول نگرداند و کاری از کاری دیگر وی را منع نکند
گفت صفت آفریدن شما و صفت باز آفریدن و برانگیختن شما از گور الا چون آفریدن و برانگیختن
یک نفس از آنکه وی را آفریدنی منع نکند و بر وی هیچ چیز دشوار نیاید چه او شنوایست
و همه مسموعات را شنود و همه مبصرات را ببیند و هیچ یکی از دیگری وی را منع نکند
همچنین جمله خلایق را به یکدفعه زنده گرداند که یکی از دیگری وی را مشغول نگرداند آنگه
گفت أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نمیدانی که خدای شب را به روز می‌آورد و در نور شب
می‌آورد و روز را در شب نهان میکند و شب را در روز و آنکه از میان شب روز
بیرون می‌آورد و همچنین روز از میان شب چون قادر است شاید که خلایق را از
میان زنده بیرون آورد یا از شب در روز می‌افزاید و از روز در شب و آفتاب
و ماه را مسخر کرده است هر یکی از ایشان میروند در فلک خویش تا به وقتی معین
آفتاب مدت سی روز کشند تا آنکه مدت قیامت باشد و خدای تعالی آگاه است
به آنچه میکند این صفت کرد از آثار صنعت و بدایع حکمت خود برای آن کرد تا بدانید
که او خدای به حق است و آنچه شما پرستید از دون خدای از معبودان همه باطلند
و او است خدای بلند و بزرگوار أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي
فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ
دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ
مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ
آیا نمی‌نگری و نمیدانی و نمی‌بینی که کشتی در دریا میرود به امر و فرمان و تسخیر وی برای

و به نعمت

و به نعمت و احسان وی تا به شما نماید بعضی از آیات بر کمال قدرت و عجایب صنعت
خود به درستی که در آن آیات و علامات هست هر صبر کننده را بر بلا و شکر
کننده را بر نعمت و گفته‌اند هر مومنی را چه ایمان مشتمل است بر این دو خصلت
که صبر است و شکر لقوله علیه السلام الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر
آنگه ذکر ایشان کرد که در دریا نشینند چون بلا به ایشان رسد صبر کنند و چون
نعمتی به ایشان رسد شکر کنند و کفران نیارند گفت چون ابرها به ایشان رسد
در دریا موجی و باز پوشد ایشان را موجها چون کوهها کلبی گفت چون ابرها که سایه
افکنند ایشان درین حال با خدای گروند و به اخلاص وی را خوانند و وی را عبادت
خالص کرده باشند پس آنگه که خدای ایشان را نجات دهد و از دریا ایشان را به بیابان
و صحرا برد بعضی از ایشان هم بر آن اخلاص که بوده‌اند باشند و برخی آیات ما را
جحود و انکار کنند و بعضی نکنند الا هر غدر کننده کافری یا
أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ
عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ
بِاللَّهِ الْغَرُورُ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ
الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا
تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ خَبِيرٌ ای مردمان از خدای خود بترسید و از معاصی اجتناب
کنید که در آن روز هیچ پدری فرزند را جزا نتواند داد و عذاب از او دور نتواند
کرد و هیچ موجود فرزند پدر را چیزی جزا نتواند داد این وعده خدا حق است
در وی هیچ شکی و خلافی نباشد نباید که حیوة دنیا و زندگانی این جهان شما را
مغرور و فریفته گرداند و نباید که شیطان فریبنده شما را بخدای فریبد و
گوید که او خدای کریم و آمرزنده است تا شما بر معصیت دلیر گردید و با معصیت

تمنای مغفرت و آمرزش خدای کنید انکه گفت إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
السَّاعَةِ مفسران گفته اند مردی پیش رسول علیه السلام آمد نام او حارث بن
عمرو از اهل بادیه بود و رسول علیه السلام را پرسید که قیامت کی خواهد بود و
جز دو که امسال چند باران خواهد آمد که دل ما در آن بسته است برای چهارپایان
و زن حامله است بگو تا چه خواهد زادن و بگو حال فردا چه خواهد بود و بگو تا من به کدام
زمین خواهم مردن خدای این آیه فرستاد و گفت به درستی که نزدیک خدا
علم قیامت که کی خواهد بود و این علم مخصوص باشد و آنکه باران کی بارد و چند
بارد و آنکه در رحم زنان فرزند نرینه است یا ماده و هیچکس نمی داند که فردا
چه کسب خواهد کرد و خدای داند و هیچ نفس نداند که کی خواهد مرد و آن خدای داند
که او داننده داناست عمرو بن سعید گفت رسول علیه السلام را گفتم یا رسول
الله هیچ علم هست که ترا نداده اند گفت مرا علم بسیار داده اند و بسیار
که مرا نداده اند انگه این آیه بخواند و گفت این پنج چیز را جز خدای تعالی جل جلاله
و عظم شانه نداند و نخواهد
دانست والله اعلم
واحکم بالصواب

سی و نه آیه است ابی بن کعب از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که سوره سجده
بخواند چندان ثواب بدهند او را که شب قدر در عبادت روز آورده باشد
جابر بن عبد الله الانصاری گفت رسول علیه السلام هیچ شب نخوابیدی تا این
سوره و سوره الملک نخواندی و گفتی که این دو سوره بر سورتهای دیگر هفتاد حسنه
زیادت است هر که این دو سوره را بخواند هفتاد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند
و هفتاد حسنه محو کنند و هفتاد درجه رفع کنند والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا
مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ
دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ این
که اول و این حروف مقطعه است تنزیل کتاب یعنی کتاب فرو فرستاده
آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت در اوقات مختلف از جمله آیات آنست
که در وی شکی و ریبی نیست از قبل حق تعالی است و آن نزدیک دست نه که این
کافران میگویند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم این قرآن را و افترا کرده است
و از خود میگوید دروغ میگویند بلکه کتاب حق است و راست از قبل خدای
تو بتو فرستاده است تا بترسانی و بیاگاهانی بگروهی را که پیش از هیچ پیغمبری بیم
کننده و بیناده به ایشان و مراد قریشند که پیش از تو هیچ پیغمبری با ایشان نیامد
ترا فرستادیم به ایشان تا باشد که ایشان مهتدی شوند در راه راست بعد
از آن گفت خدا است آنکه بیافرید آسمان و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است
در مقدار زمانی که آن شش روز است چه پیش از خلق آسمان و زمین ماه و آفتاب
نبود تا شب و روز باشد آنگه مستولی شد بر عرش ما لکم نیست شما را
جز از وی هیچ یاری و شفاعت خواهی آیا شما هیچ اندیشه نمی کنید تا حال شما
چگونه خواهد بود يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى
الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ
سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ
بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ
سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا
تَشْكُرُونَ تدبیر میکند کار وحی را و میفرستد از آسمان بزمین بدست
جبرئیل علیه السلام پس باز میگردد و بنزدیک وی میشود آنچه او راست از قبول
کردن امر وحی و رد کردن وی در روزی از روزهای دنیا که مقدار هزار سال مسافت
آن روز باشد پانصد ساله فرود آمدن و پانصد ساله بر شدن یعنی اگر کسی از بنی
آدم خواهد که مسافت کند هزار سال قطع تواند کرد و گفته اند که خدای تعالی تدبیر میکند
کارهای دنیا را از آسمان تا زمین در مدت مقام بقای دنیا آنگه مرجع کارها با وی بود
پس از انقضاء آن و انقطاع ایام در روزی که مقدار او هزار سال بود و آن روز
قیامت است و روا باشد که این خبر وارد شده است و اهوال قیامت بر طریق مبالغه
چون عرب ایام شدت را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر ذَلِكَ عَالِمُ
الْغَيْبِ اوست که دانای نهان و آشکارا و عزیز و بخشاینده است آن خدایی که نیکو
واند هر چیزی را از آفرینش او همه را محکم و متقن آفرید و هر یک را صورتی داد بحسب
مصلحت و ابتدا خلق آدم کرد از خاک آنگه نسل فرزندان او بیافرید از سلاله
آب حقیر و خوار آنگه راست کرد او را و در دمید در وی جان او را آنگاه التفات
کرد و گفت وَيَجْعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و بیافرید شما را شنوا و بینا و گوش
شنونده و چشم بیننده و دل داننده با این همه نعمت اندک شکر میکنید خدا را
قَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ
جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ
الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ
وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا
أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ این منکران
بعث و نشور گفتند بر سبیل انکار آیا چون ما نیست شویم و پوسیده گردیم در زمین
ما را دیگر بار در خلق نو خواهد آفرید و اعاده خواهد کرد نه که با ایشان بلقای خدا

ثواب و عقاب او کافران باز گشت بسرای آخرت منکرند بگو ایشان را ای
محمد علیه السلام که شما را بردارد ملک الموت که او را بر شما موکل کرده اند برای قبض
ارواح شما در خبر است که رسول علیه السلام گفت که شب معراج که مرا به آسمان بردند
همه فرشتگان در روی من میخندیدند با طلاقت و بشاشت فرشته را دیدم
با سهم و هیبت که لوحی در دست گرفته در و مینگریست بر وی سلام کردم
جواب داد و در روی من ننگریست گفتم با جبرئیل این فرشته کیست گفت این ملک
الموت است تا آفریده است او را خدای نخندیده است من بنزدیک وی رفتم
و گفتم تو بیک ساعت همه جهان چگونه رسی گفت این جهان در پیش من چنان
که خوانی در پیش کسی نهاده باشد دست بهر کجا که خواهد برسد و نیز مرا اعوان باشند
از فرشتگان رحمت و عذاب آنجا که خواهم ایشان را فرستم گفتم این لوح چیست
گفت برین لوح نام آنانست که آجال ایشان درین سال خواهد بود من بنگرم هر را
خواهم ایشان را فرستم تا آنکه وقت او رسیده جان او بردارم خبر چون
گفت بگو ملک الموت پیش سلیمان علیه السلام شد از همنشینان او یکی را چند
بار نگه کرد چون برفت آن مرد گفت یا رسول الله این مرد که بود گفت ملک الموت گفت
در روی من بسیار مینگریست بترسم که مرا اجل نزدیک رسیده باشد باد را
فرما که مرا به زمین هند برد سلیمان فرمود باد را که تا وی را بدریای هند برد روز دیگر
ملک الموت پیش سلیمان علیه السلام حاضر آمد سلیمان گفت یا ملک الموت دیروز در
فلان مرد بسیار نگریستی چرا گفت تعجب آنکه خدای فرموده بود که جان او بزمین هند
قبض کنم من او را بنزد تو دیدم گفت پس چه کردی گفت جانش برداشتم نه اما با چون
رسید بحدیث نزدیک آنچه و هو قوله علیه السلام اذا اراد الله قبض روح عبد
بارض جعل له فيها حاجة چون خدای تعالی خواهد تا جان بنده بزمینی برد او را
در آن زمین حاجتی پدید کند وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ و اگر ببینی ای محمد علیه
السلام چون گناهکاران نزدیک خدای سر در پیش افکنده باشند از شرم گناهان

که گرد و باشند گویند بار خدایا بدیدیم و بشنیدیم ما را باز دنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را یقین
علم حاصل شد اگر این حال ایشان ببینی کاری عظیم و واقعه سخت دیده باشی
ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها ولكن حق القول
مني لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين فذوقوا
بما نسيتم لقاء يومكم هذا إنا نسيناكم وذوقوا عذاب
الخلد بما كنتم تعملون إنما يؤمن بآياتنا الذين إذا
ذكروا بها خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لا
يستكبرون اگر خواهیم هر نفسی را هدایت دادن بر سبیل قهر و
تا همه آن جا رسیده ایمان ولکن مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا میکند چه مکلف
باید که به اختیار خود ایمان آورد تا مستحق مدح و ثواب باشد ولکن گفتار من
سابق شده است و واجب شده که دوزخ را پر کردانم از آدمیان و پریان و مؤول
اینست لأملأن جهنم منك وممن تبعك منهم أجمعين و تقدیم
این قول برای آن بود که عالم بود به استحقاق عذاب ایشان فذوقوا پس
اهل دوزخ را گویند که بچشید جزای آنکه فراموش کردید فرمان خدا را که ما نیز شما را
فراموش کردیم در دوزخ رها کردیم تا از جمله فراموش کاران شوید یعنی با شما معامله
فراموش کاران کنیم و این کنایت بود از طول عذاب چنانکه یکی از ما گوید فلان نزد من
فراموش است چون او را مخلد در زندان دوزخ کرده باشند وذوقوا و بچشید
عذاب جاودانه به آنچه کردید در دنیا از معاصی کعب الاحبار گفت روز قیامت
چون خلایق را در صعید سیاست بدارند و حساب باز کنند اهل دوزخ را به دوزخیان
بسپارند و بهشتیان بر خیزند و شفاعت کنند مقبول باشد و گروهی را به شفاعت
بهشت دهند و گروهی را به شفاعت مؤمنان آنکه رحمت بیاید و گوید بار خدایا هر آنکه
شفاعت میرسید گوید بلی شفاعت کن گوید در حق گوید در حق بنده که در پیشتر که
مرا یاد کرده باشد در مقام یا از من بترسید یا به من امید داشتگان باشید

در همه عمر یکبار بخواند به خوف یا به رجا او را از دوزخ برآرد تا که در دوزخ نماند مگر
کسی که خدای تعالی با او مسابرات کند آنکه بفرماید تا در دوزخ بنشیند پس آنکه هیچ
راحت در نشوند و هیچ غم از او بیرون نیاید و بهشتیان در آن وقت گویند
فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم الآية إنما يؤمن بآياتنا
به حقیقت ایمان آنان آرند به آیات ما که چون ایشان تذکیر کنند و ذکر ما یاد
آید بروی در افتند به سجده و تسبیح کنند به حمد و ثنا و ستایش خدای خود
و استنکاف نکنند و گردن کشی ننمایند نزدیک اصحاب تا اینجا سجده بر خواننده
و گوشنده دارنده و بر سامع واجب میشود تتجافى جنوبهم
عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم
ينفقون فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين
جزاء بما كانوا يعملون أفمن كان مؤمنا كمن كان
فاسقا لا يستوون أما الذين آمنوا وعملوا الصالحات
فلهم جنات المأوى نزلا بما كانوا يعملون و از صفت
مؤمنان آنست که پهلوهای ایشان از بستر نیارامد مالک ابن دینار گفت انس
مالک را پرسیدم که این جماعت که بودند و عبادت ایشان چه بود گفت جماعتی
از اصحاب رسول از میان نماز شام و خفتن نماز کردند آیه در حق ایشان آمد عبدالله
عمر گفت که رسول علیه السلام گفت که هر که او تعقیب خواند میان نماز شام و خفتن
خدای تعالی از برای او دو کوشک بنا کند هر یکی یکسال راه و آن نماز که در وی کنند
ناپیدا باشد و آن را غفیله گویند و هر دعا که میان نماز شام و خفتن کنند
مستجاب گردد هشام بن سالم از صادق علیه السلام روایت کند که هر که میان نماز
شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول الحمد بخواند و آیه وذا النون
إذ ذهب مغاضبا تا آنجا که وكذلك ننجي المؤمنين و در دوم
رکعت الحمد و آیه وعنده مفاتح الغيب تا آخر آیه آنکه دست بر دارد و بگوید

اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت
ان تصلی علی محمد وآل محمد اللهم انت ولی نعمتی
والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد
وآل محمد ان تقضی لی کذا و هیچ نخواهد الا که روا
شود آن را معاذ جبل از رسول علیه السلام روایت کرد که آیه در حق آنان آمد که
نماز شب کنند و گفت من با رسول در سفر بودم در بعضی سفرها وی را گفتم یا رسول
الله مرا عملی بیاموز که بهشت مرا نزدیک گرداند گفت ای معاذ از چیزی پرسیدی
که این سهل است برای آنکه خدای تعالی سهل گرداند به راستی پرست و به او شرک
میاور و نماز به پای دار و زکوة مال بده و ماه رمضان روزه بدار و حج خانه
بکن آنگه گفت ترا اعلام کنم بر ابواب خیر روزه سپر است و صدقه خشم خدای بنشاند
و نماز شب در میان شب آنگه این آیه برخواند تتجافی جنوبهم آنگه ترا خبر دهم
به قوام این جمله گفتم بلی زبان خود بدست خود گرفت و گفت الکف پس آنگه
زبان خود نگاه دار من گفتم یا رسول الله ما را به گفتار زبان مؤاخذه کنند
معاذ ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم الا حصائد السنتهم
مردم را در دوزخ افکنند الا آفت زبان ایشان اسماء بنت عمیس گفت از
رسول علیه السلام شنیدم که گفت چون روز قیامت باشد و خلایق را در موقف
عرض دهند منادی ندا کند و گوید لیقم الذین کانت تتجافی جنوبهم
عن المضاجع باید که برخیزند آنان در دنیا برخیزند جماعت اندک برخیزند
و ایشان را به بهشت برند آنگه در حساب خلایق گیرند یدعون ربهم خدای
خود را خوانند به خوف و طمع گاه از عذابش ترسیده و گاه به رحمتش امید
دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کردیم نفقه کنند آنگه خدای تعالی برای ترغیب
و تحریص مؤمنان را گفت فلا تعلم نفس پس ندانند که چه نهاده اند
و چه ساخته اند برای ایشان و پوشیده کرده از چیزی که چشم بدان روشن گردد

جزا

عبدالله مسعود گفت که در توریة نوشته است لقد اعد الله للذین تتجافی
جنوبهم عن المضاجع ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب
بشر ولا یعلمه ملک مقرب خدای تعالی بساخت برای آنانکه پهلو از بستر
بر دارند برای خدای آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان
نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته از آن آگاه نه و این معنی در
قرآن است قوله تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
آنگه بیان کرد که جزا و مکافات بود بر آنچه کرده اند در دنیا از طاعت یعنی به
واجب و استحقاق افمن کان مؤمنا آیا آنکس که مؤمن بود همچنان
بود که آنکس که فاسق و نافرمان بود لا یستوون هرگز یکسان نباشند مفسران
گفته اند که در امیر المؤمنین علی علیه السلام و ولید بن عقبة بن ابی معیط
که برادر عثمان بود از مادر میان ایشان چیزی رفت ولید علی علیه السلام را
گفت که تو کودکی و انا ابسط منک لسانا واحد سنانا واملأ منک حشوا
فی الکتیبة من از تو به زبان فصیح‌ترم امیر المؤمنین علیه السلام گفت
اسکت فانک فاسق خاموش باش که تو فاسقی خدای تعالی این آیه فرستاد
لا یستوی گفت و لا یستویان نگفت اگرچه آیه در شان دو تن آمد تا
عام باشد در جمله مکلفان فاسق با هیچ مؤمن برابر نباشند و نظم کلام نیز
اقتضای آن میکند که فاسق در آیه به معنی کافر است زیرا که جمع میان ایمان و
فسق درست باشد و میان کفر و ایمان درست نباشد چه یک شخص هم مؤمن باشد
هم فاسق اما مؤمن کافر نتواند بود و این ولید عقبه آنست که از دست عثمان
کوفه والی بود شبی از شبها خمر خورده و به مسجد آمد و در محراب رفت و نماز
بامداد را چهار رکعت کرد آنگه به قوم نگاه کرد هم در نماز و گفت لا ازیدکم
فانی نشیط بر چهار رکعت بگزارم که بر نشاطم مردم این بیند کرد او سخت نامه
نوشتند به عثمان تا او را بخواند جماعتی از صالحان کوفه برخاستند و گواهی دادند که

او خمر خورده و مست در نماز بامداد چهار رکعت کرد و کفت لازیدکم فانی نشیط
عثمان با علی علیه السلام مشورت کرد فرمود که او را حد باید زد و هشتاد تازیانه
عثمان وی را هشتاد تازیانه زد و این حال در کوفه شایع شد و این قصه را
در اشعار آوردند یکی از کوفه کفت تکلم فی الصلوة وزاد فیها علانیة
وجاهر فی النفاق وفاح الخمر من فی المصلی وانادی والجمیع الی فراق
ازیدکم لکیما تحمدوا ونحن فما لکم ومالی من خلاق فیوما للولید واماما
الی یوم التغابن والتلاقی واین ولید چون مهاجر و انصار را امیر المومنین علی
علیه السلام بیعت کردند و با مروان بن حکم وسعید بن العاص بیعت نکردند امیر المومنین
ایشان را بخواند و کفت چرا بیعت نمی کنید ولید کفت برای آنکه تو ما را بکشتی
اورا دی و در مرا و پدر سعید را روز بدر بکشتی و مروان را چون عثمان به مدینه
آورد تو وی را عتاب کردی و ما را شرط آن بیعت کنیم که ما را در انچه خواهیم
بر دیگران فرصت نمی دهم آنکه چون از تو ترسیم به شام رویم پیش معاویه سوم
آنکه کشندکان عثمان را بکشی امیر المومنین علیه السلام جواب داد و کفت انچه کفتی که
تو ما را به کینه آزردی من نیازردم که خدای و رسول و دین حق شما را به کینه آزرد
اما انچه کفتی که ما را فرصت باید شما را جز انچه شرع داده نباشد و اما پیش شما
از من توانم کرد که شما را این کردانم و اما کشندکان عثمان را انچه شرع داده
با ایشان کنم تا در بیعت مسلمانان یکسان شوند چون این بشنیدند بیعت کردند
الکه حق تعالی انچه جزای هر دو قوم بود کفت اما الذین امنوا اما آنکه ایمان آوردند
وعمل صالح کردند ایشان را بهشتها ماوی باشد و این جنات الماوی باشد نوعی از
بهشت که ارواح شهدا آنجا ماوی کیرند و از جانب راست عرش است نزلا آن ماحضر
که پیش آینده نهند بما کانوا یعملون بجزای انچه ایشان کردند در دنیا از
طاعت و فرمان برداری واما الذین فسقوا فماویهم
النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و

وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم
یرجعون ومن اظلم ممن ذکر بایات ربه ثم اعرض
عنها انا من المجرمین منتقمون واما آنانکه فاسق شدند و
از فرمان خدای بیرون رفتند جای ایشان آتش دوزخ است هر کاه که خواهند
که بیرون آیند از انجا که ایشان را عادت کنند و باز پس برند و کویند
ایشان را که بچشید عذاب آتش دوزخ که شما به آن عذاب تکذیب میکردید و
به دروغ میداشتید آن را عادت کنیم از انکه کفت ولنذیقنهم هر آینه
بچشانیم از عذاب نزدیکتر عذاب ادنی رنج و مصایب فی بیانات عبد الله مسعود
کفت قتل بدر وزید رست مقاتل کفت قحط است که در مکه بود و هفت سال در مکه مردم سکها
را میخوردند و عذاب الاکبر عذاب دوزخ است محمد باقر علیه السلام کفت
خروج مهدی آل محمد بود بر ایشان لعلهم یرجعون امید برای آن کنیم
تا بود که باز آیند و توبه کنند و ایشان را ایمان و طاعت کنند تا عذاب
اکبر از ایشان دفع شود آنکه کفت ومن اظلم کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس
که کویند او را وعظ دهند به آیات خدای پس آنکه از وعدل کنند و روی
بکردانند و کناه کنند و کفر آورند آری ما از کناه کاران انتقام کشیم و کینه
باز خواهیم ولقد اتینا موسی الکتاب
فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل
وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا
بایاتنا یوقنون ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیامة
فیما کانوا فیه یختلفون اولم یهد لهم کم اهلکنا من
قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی
ذلک لایات افلا یسمعون موسی الکتاب توریة دادیم پس

العذاب

ای محمد در شک مباش در لقاء تو آب و جزاء آنسه ی گفت شک مکن از توریه از خدا
تلقین کرد به قول و رضا و گفته شده که ضمیر راجعست با موسی علیه السلام یعنی شک
مکن در آنکه موسی را خواهی دید در شب معراج در خبرست که رسول علیه السلام
گفت موسی بن عمران را دیدم مردی دراز بالا و جعد موی بود گویا از مردمان
شنوءه است و ما موسی را هادی و رهنمای بنی اسرائیل کردیم و از ایشان امامان
و مقتدایان پیدا کردیم که ایشان را راه نمایند بدانچه در توریه است از دین و شریعت
با مر و فرمان ما آنگه که صبر کردند بر رنج و مشقت یعنی اگر شما نیز صبر کنید از شما نیز
امامان کنیم چنانکه از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند و ایشان با آیات
ما به یقین بودند و شک نبودند آنگه رسول علیه السلام خود را گفت که ای محمد خدا
تو فصل کند و جدا کند و حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان
خلاف میکردند اَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و معلوم نکرده است بسیار
از امتان که ما ایشان را هلاک کردیم از امتان گذشته و در سراها و مسکنهای
ایشان میروند و آثار و علامات ایشان می بینند که چون بودند و چند و امروز
چرا خالی مانده است هر آینه که در این آیاتی و علاماتی و عبرتی هست آیا نمی شنوند
آیات خدا را و اخبار ایشان را متعظ و منزجر شوند اَوَلَمْ یَرَوْا
اَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ اِلَی الْاَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا تَاْكُلُ
مِنْهُ اَنْعَامُهُمْ وَاَنْفُسُهُمْ اَفَلَا یُبْصِرُونَ وَیَقُولُونَ
مَتٰی هٰذَا الْفَتْحُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ
لَا یَنْفَعُ الَّذِینَ كَفَرُوا اِیمَانُهُمْ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ آیا نمی بینند
و نمیدانند که ما آب باران و ابر به زمین خشک و درشت میرانیم آنگاه به کمال قدرت
خویش بسبب آن آب از زمین زرعی و گیاهی بیرون می آریم که ایشان و چهار
پایان ایشان از آن میخورند چشم ندارند و نمی بینند و یقولون و میگویند

کافران این فتح که محمد علیه السلام وعده میدهد کی خواهد بود اگر شما راست میگوئید
مفسران گفته اند مراد به فتح حکم است یعنی این روز فصل و قضا و حکم که روز قیامت
کی خواهد بود و کلبی گفت که مکه خواهد شد سدی گفت روز بدر خواهد شد قُلْ یَوْمَ
الْفَتْحِ بگوی ای محمد علیه السلام بگو که این کافران را ایمان آوردند هیچ سود نکند
آنانکه گفته اند مراد روز قیامت است عند آن حال که عذاب معاینه ببینند و گرفتار
شوند بر وجهی دانند که مجمل نیست چراین مثل آلت الحاج باشد و وجهی دیگر
آنست که مراد فتح مکه را و روز بدر را که شما را ظفر باشد انکار میکنید و
فردا که آن را معاینه ببینند یقین خواهید شد و راست دارند آن ایشان را نفعی
نکند و سودی ندارد و نه ایشان را مهلت دهند و بر ایشان رحمت کنند
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ از ایشان روی بگردان و منتظر عذاب ایشان باش
که ایشان نیز میپایند هلاک ترا و غلبه ظفر یافتن را بر تو انشاء الله تعالی

هفتاد و سه آیه است بو امامه از ابی بن کعب روایت کرد که رسول خدای صلی
الله علیه و آله و سلم گفت که هر که او سوره احزاب را بخواند اهل و زیردستان
را بیاموزد و ایشان را تعلیم کند او را از عذاب گور امان دهند انشاء الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّٰهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیمًا حَكِیمًا وَاتَّبِعْ مَا یُوحٰی اِلَیْكَ
وَكِیلًا مِنْ رَبِّكَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا
وَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیلًا حق تعالی خطاب می
کند رسول را و مراد رسول علیه السلام است و نیز دیگران و میگوید که ای محمد برگزیده و رفیع
منزلت از خدای بترس و طاعت کافران و منافقان مدار و فرمان ایشان مبر

و آیه در شان ابوسفیان حرب آمد و عکرمه بن ابی جهل و ابو الاعور سلمی چون
بمدینه آمدند و به خانه عبد الله بن ابی سلول بایستادند و بگویند و بشنوند عبد الله بن
ابی سرح و طعمه بن ابیرق با این کافران و منافقان بر خواستند و نزدیک
رسول علیه السلام آمدند و گفتند که ای محمد علیه السلام دست از خدایان ما
بدار که ایشان شفاعت کنند و عبادت ایشان را بگذار تا ما نیز دست از تو
بداریم رسول علیه السلام را سخت آمد و صحابه گفتند که یا رسول الله دستوری ده
تا همه را بکشیم گفت نشاید که ایشان را امان داده ام و لیکن ایشان را
از مدینه بیرون کنید و ایشان را گفت که اخرجوا فی لعنة الله و غضبه و اگر چه
آیه خاص است بر عموم حمل کنند ان الله كان براستی که خدای همیشه
بود دانا و خواهد بود دانا و درست کار و درست گفتار در خبر آمده
که مصلحت در آنست واتبع ما یوحی متابعت آن کن که به تو وحی کرده از
خدای تو که آنچه او به شما می کند دانا و آگاهست و آنچه کافران و منافقان می
کنند دانا و آگاه است و بعضی دیگر گفته اند جمعی از ثقیف آمدند و گفتند
ای محمد علیه السلام ما را دستوری ده تا یکسال دیگر به خدایان خود مشغول
باشیم آنگاه تو را مردمان منزلت و احتشام زیاده باشد الکه پس از سالی
به تو ایمان آریم رسول خدای را توقف کرد و با خود گفت اگر خدای دستوری
دهد ایشان را مهلت دهم خدای تعالی آیه فرستاد که بگزار فرمان ایشان بری که
دروغ میگویند و توکل کن بر کار خود و آگه بر خدای خود توکل کن که او بسنده است
وکیل و یار وما جعل الله لرجل من قلبین فی
جوفه وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون
منهن امهاتکم وما جعل ادعیاءکم ذلکم
قولکم بافواهکم والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله فان

لم تعلموا آباءهم

لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی الدین وموالیکم
ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به ولکن
ما تعمدت قلوبکم وکان الله غفورا رحیما
مفسران گفته اند آیه در مردی آمد نام او جمیل بن معمر و او مردی بود عاقل
و با رای و حافظه مردم گفتندی همانا که این مرد در سینه یکدل بیشتر
شاید که او را دو دل باشد او باور کرده گفت مرا دو دلست و این سخن همی
میگفت خدای تعالی این آیه فرستاد روزی که روز بدر این مرد را دیدم
که بهزیمت میرفت یک پای در نعل و یک نعل در دست من ویرا گفتم چرا نعل در دست
داری و در پا نمیکنی گفت مرا خبر نبود ازین که در دست دارم گفتم تو دعوی آن
میکردی که مرا دو دلست اکنون از ترس چنین شدی که ندانی که نعل در
دست داری یا در پای بعضی دیگر گفته اند که کافران چون حفظ رسول علیه السلام
را بشناختند گفتند همانا او را دو دلست زهری گفت این مثلی است که خدای
تعالی زد و بنوعی ابوالکه با زن ظهار کردند و کسانی را که پسر خوانده کان کردندی
گفت چنانکه محالست که مرد را دو دل باشد محالست که شخص هم زن او باشد
و هم مادرش و یا پسر او باشد و پسر دیگری الکه این را چنان محقق کرده شده و
گفت خدای تعالی یک مرد را دو دل نکرده است در شکم او و آن زنان را که شما با ایشان
ظهار میکنید و در آن شما نکرده و پسر خوانده گان شما را پسر نکرده آیه او را
در اوس بن الصامت آمد و زنش خوله بنت ثعلبه و دوم در زید بن حارثه کلبی
و او بنده رسول علیه السلام بود او را آزاد کرد و پسر خود خواند پیش
از وحی و در اسلام میان او و میان حمزه برادری داد و چون زید زن خود زینب
بنت جحش اسدی را رها کرد رسول علیه السلام او را زن کرد جهودان و منافقان طعنه
زدند و گفتند محمد علیه السلام ما را نهی میکند از آنکه زن پسر را به زن بکنید و
خود زن زید را به زنی کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان فرمود که پسر خوانده پسر نباشد

برحقیقت ذلکم قولکم این گفتاریست که شما بزبان میگویید و آنرا
حقیقتی نیست پسر کسی پسر دیگری نمی شود خدای تعالی حق میگوید و خلقانرا
راه راست مینماید ادعوهم لآبائهم ایشانرا نسبت با پدران
کنید که ایشانرا زاده باشند که آن نزدیک خدای به عدل و راستی
نزدیکتر است پس اگر پدران ایشانرا ندانید ایشان برادران شمااند در دین
و آزادکردگان شمااند ولیس علیکم جناح و بر شما حرجی و بزه نیست
در آنچه خطا کنید چون بر فی الحال کسی را به پدر باز خوانید و او در حقیقت پدر او
نباشد و وارث او نباشد و شما ندانید بر شما در آن حرجی نباشد و لیکن
بزه در آن باشد که دلهای شما دران قصد کند و خدای تعالی آمرزنده است و مهربان
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و
ازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا
ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک
فی الکتاب مسطورا رسول علیه السلام اولیترست
به مومنان از ایشان بنفس ایشان یعنی حکم او در ایشان روانترست
ازانکه حکم ایشان بر خود مقاتل گفت طاعت داشتن رسول اولیترست از
طاعت یکدیگر ابن زید گفت فرمان رسول علیه السلام را امت روانترست از فرمان
خداوند بر بنده گفته اند برای آنکه فرمان رسول علیه السلام اولیترست از فرمان
خود که رسول ایشانرا به نجات خواند و هوای ایشان ایشانرا بهلاک و
دوزخ خواند گفت قرآن عبدالله چنین است النبی اولی بالمؤمنین
و هو اب لهم آورده اند که عمر ابن الخطاب به غلامی گذشت مصحفی در کنار
میخواند که النبی اولی بالمؤمنین و هو اب لهم عمر گفت ای غلام
از مصحف میخوانی گفت آری گفت حک کن او گفت این مصحف ابی راست

گفت چرا چنین نوشتی گفت ازانکه شما در بازار دادوستد میکردید همت من مصحف
بود و طلب علم قرآن کردن وازواجه امهاتهم و زنان رسول
مادران شمااند یعنی در حرمت بعضی مفسران گفته اند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی
منافقان گفتند ما به آل محمد علیه السلام تزوج مینا و لا نتزوج مینا
چرا او زنان ما را بزنی می کند و ما زنان او را بزنی نکنیم والله که اگر او را وفات
رسد ما زنان او را بزنی کنیم حق تعالی این آیه فرستاد و گفت زنان رسول
مادران شمااند یعنی نکاح ایشان بر شما حرامست دلیل این تاویل آنست که زنی
عایشه را گفت یا امه ای مادر عایشه گفت لست لک بام انما انا ام الرجال
من مادر تو نیستم مادر مردانم دلیل بر آنکه امومه حقیقی نیست آنست که مادر را در
شرع حجاب نفرموده اند از فرزند و به اتفاق نشاید که بیگانگان زنان رسول را
خواستن واولوا الارحام و خداوندان رحم برخی برخی اولیترند
در کتاب خدای بعضی مفسران گفته اند میراث فرمود و گفت مسلمانان بهجرت میراث
گرفتندی و بمواخات و چون خدای تعالی این آیه فرستاد آن حکم منسوخ شد
و آیه دلیل است بر آنکه با وجود مادر و دختر هیچکس را از برادران و خواهران
میراث نباشد ازانکه ایشان نزدیکترند و آنچه روایت کرده اند درین الحقوا
الفرائض فما بقی فلاولی عصبة ذکر خبر واحد است برای وی ظاهر قرآن و آیه محکم دست ندارند
خویشان اولیترند برخی از ایشان برخی از مومنان بمواخات و از مهاجران
بهجرت و مواخات الا ان تفعلوا مگر که کنید با خویشان دوستان
خود نیکویی از وصیت و غیر آن کان ذلک بود این در کتاب نوشته
یعنی در لوح محفوظ و گفته اند مراد به کتاب توریة باشد و بر این آیه استدلال کرده اند
بر امامت امیرالمومنین علی علیه السلام و وجه استدلال چنین است گفته اند که حق
تعالی گفت النبی اولی بالمؤمنین رسول به مومنان اولیترست ازانکه
ایشان بخود انگه گفت واولوا الارحام یعنی خویشان او بعضی به بعضی

اولیتر اند ازانکه خویشان او را دعوت کرده بودند و چنین به ایمان و هجرت پس چون که
اندیشه کردیم ولایت او نیز موقوف آمد بر سه چیز یکی قرابت و یکی ایمان و یکی هجرت
و امر امامت دعوی در سه کس کردند در علی علیه السلام و ابابکر و عباس و
ابابکر اگرچه مؤمن بود و مهاجر قرابتی نداشت و عباس اگرچه ایمان و قرابتی داشت
مهاجرت نبود و طلیق بود پس نماند الا امیر المؤمنین علیه السلام
وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرٰهِیمَ
وَمُوسٰی وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ مِیثَاقًا غَلِیظًا
لِیَسْئَلَ الصّٰادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَاَعَدَّ لِلْكٰافِرِینَ عَذٰابًا
اَلِیمًا یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ
جٰاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَاَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَجُنُودًا لَمْ
تَرَوْهٰا وَكٰانَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرًا اِذْ جٰاؤُكُمْ
مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ وَاِذْ زٰاغَتِ الْاَبْصٰارُ
وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا یاد کن
ای محمد چون فرا گرفتیم ما از پیغمبران عهد و پیمان به رسانیدن رسالت و گذاردن
وحی و به آنکه بعضی بعضی را بشارت دهند و یکدیگر را تصدیق کنند خاصه از نوح و
ابرهیم و موسی و عیسی ابن مریم پنج پیغمبر را برای آن تخصیص کرد که ایشان اصحاب
شرایع و کتب بودند و ناسخ پیغمبری و امامان بودند و این برای آن تخصیص کردیم تا
صادقان را از صدق ایشان بپرسیم و از پیغمبران بپرسیم که چه ام رسانیده اید به
آنچه رسانیده به قصد شما چه بود خدا را بر پاینده یا نیز او را صادق علیه السلام
گفت چون راستگوی را بپرسند که بر کدام وجه راست گفتی تا و را جزا دهند
حال دروغگو را چه باشد وَاَعَدَّ لِلْكٰافِرِینَ و بساخت از برای ایشان
ای کافران عذابی دردناک آنکه خطاب کرد مؤمنان را و گفت یاد کنید نعمت
خدا را چون به شما آمد لشکرهای کفار ما بر ایشان باد فرستادیم و لشکرهای

که ایشان را

که ایشان را ندیدند از فرشتگان و این در جنگ احزاب بود چون مدینه را حصار دادند
و رسول فرمود تا خندقی بکنند گرد مدینه به اشارت سلمان و قصه این آن بود که
جماعت جهودان در کارزار مجتمع شدند و رؤسای ایشان سلام بن ابی الحقیق بود و حیی
ابن اخطب و کنانة بن الربیع با جماعتی بنی النضیر و بنی وائل بیامدند بمکه و قریش را
دعوت کردند بحرب رسول علیه السلام و گفتند بیایید تا دست یکی داریم و
محمد علیه السلام را استیصال کنیم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتابید
بگویید تا دین ما بهتر است یا دین محمد علیه السلام گفتند که دین شما بهتر است
ایشان را خوش آمد و خدای تعالی این آیه فرستاد اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ
اُوتُوا نَصِیبًا مِنَ الْكِتٰابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطّٰاغُوتِ
وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ كَفَرُوا هٰؤُلٰاءِ اَهْدٰی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا
سَبِیلًا تا آخر آیه آنگه بیامدند به قبیله غطفان و ایشان را به حرب رسول
دعوت کردند ایشان اجابت کردند و قریش از مکه بیرون آمدند قاید ایشان
ابوسفیان بود و غطفان را قاید عیینة بن حصین بود و حارث بن عوف با قبیله
بنی مره و مسعر بن رخیله با قوم خود بیرون آمد چون رسول علیه السلام بشنید که
ایشان جمع شده اند و عزم قتال دارند از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد در پس
سلع فرود آمدند و سلع با پس پشت او بود و میان او و میان دشمن خندق بود و
قریش و احزاب بمجمع الاسیال بر کناره وادی با ده هزار مرد فرود آمدند و بنی
غطفان از جانب احد فرود آمدند و رسول علیه السلام زنان و کودکان را و
اهل مدینه را به حصاری فرستاد که آنجا بودند و حیی بن اخطب به حصن کعب ابن
اسید قرظی آمد و میان کعب و رسول علیه السلام عهدی بود حیی گفت ای کعب در
بگشای که از غزای دهر آورده ام گفت برو که تو مرد شومی و میان من و محمد علیه السلام
عهدیست و من عهد نشکنم حیی بسیار بگفت چون فایده نبود گفت تو در حصن از
بخل میگشایی تا مرا طعام نباید داد کعب را خجلت آمد در بگشاد و بسیاری

حیی کفت ای عجب تو پنداری که محمد علیه السلام و لشکر او ایشان مقاومت کنند
قریش با اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی مره و بنی فزاره و ما که جهودانیم همه جمعیت
شده ایم و عهد کرده ایم ربع ما را ایشان تو چکونه با ما درین کار دست نداری از این
نوع میکفت تا دل او بکردانید و او عهد رسول علیه السلام را بشکست و با او
عهد بست که اکر محمد را دست باشد من با تو به قلعه آیم تا آنچه به تو رسد به ما هم همان
رسد چون رسول علیه السلام خبر یافت کس فرستاد تا احوال معلوم کنند و بیا
آیند اکر همچنان باشد آشکارا نکویند تا مومنان دل شکسته نکردند و اکر برخلاف
آن باشد آشکارا کنند چون باز آمدند و از نقض عهد جهودان خبر دادند آن لشکر خبر
داد رسول بکریست و تسبیح کرد و صحابه پنداشتند که کار سهل است خوشدل شدند
چون خبر متواتر شد به قوت مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند
و خوف سخت شد تا معتب بن قشیر کفت عجب آنست که محمد علیه السلام ما را وعده
ملک کسری و قیصر میدهد و امروز ما چنانیم که به قضای حاجت نمی آریم شدن
و ذلک قوله ما وعدنا الله الا غرورا همچنین بر این حالت بیست روز
دیکر می ماندند که میان ایشان کارزار نبود جز سنک و تیر انداختن و چون
کارزار سخت شد رسول علیه السلام سعد معاذ را و سعد عباده را کفت اندیشه کنیم
که این شهر را باز خرید به ثلث میوه مدینه تا غطفان با این قبایل از ما باز کردند شما را
در این چه رای است کفتند یا رسول الله اکر این کاریست که خدای میفرماید جان و مال
خدای و رسول خدای راست رسول علیه السلام کفت در این باب وحی نیامده ولیکن
من میکنم و نیکو میکنم عرب همه جمع شده اند میخواهم که دفع ایشان کنم از این
شهر سعد معاذ کفت یا رسول الله در جاهلیت هرکز این قوم را طمع نبود که ما از میوه خود هم
ایشان را چیزی دهیم مکر به قیمت یا به مهمانی امروز که خدای ما را به اسلام بزرک
کردانیده و تو دست داد را ایشان مال خود به ایشان دهیم والله لا نعطیهم
الا السیف بخدای که ایشان را به جز شمشیر ندهیم رسول علیه السلام این سخن به

امتحان کفت

به امتحان کفت تا ایشان را چکونه یابد چون این بشنید شاد کشت و بدانست که
ایشان دل قوی دارند روز دیکر عمرو بن عبدود برنشست با جماعت سواران
قریش چون عکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی لهب و نوفل بن عبدالله و غیر
ایشان سلاحها پوشیده و پیاده کرد لشکر کاه برآمدند بنی کنانه عامر را کفتند
ساز کارزار کنید که امروز پدید آید که سوار کیست آمدند به کنار خندق چون
خندق را بدیدند کفتند ان هذه لمکیده ما کانت العرب تعرفها این مکیده
که عرب نشناختند این را الا که تنکنای طلب کردند و اسب را بر زدند و بجهانیدند
مسلمانان چون آن بدیدند خوف در دل ایشان سخت شد و طاقتشان نماند و این
حالیست که خدای تعالی وصف کرد وَاِذْ زاغَتِ الْاَبْصارُ وَبَلَغَتِ
الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ تا آخر آیه امیرالمومنین علی علیه السلام با جماعتی
راه بر ایشان کرفت عمرو اسب از میان جهانید و مبارز خواست کس مبارزت
او نخست باز نکرد او در میان میدان اسب را جولان میداد و میکفت
ولقد بححت من الندا بجمعکم هل من مبارز و وقفت اذ جبن المشجع موقف القرن
المناجز امیرالمومنین علیه السلام پیش رفت و به جواب او کفت
لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیة و بصیرة والصدق منجی
کل فائز عمرو او را کفت تو کیستی کفت من علی ابن ابی طالبم کفت برو که من
نخواهم که تو بر دست من کشته کردی که مرا با پدرت صداقتی بوده است علی ابن ابی
طالب علیه السلام کفت من میخواهم که تو بدست من کشته شوی ولکن ای عمرو
شنیده ام که تو کفتی مرا اکر کسی با خصلتی از دو خصلت خواند الا آنکه اجابت کنم
و من ترا با یک خصلت میخوانم کفت آن کدام است کفت آنکه بخدای ایمان آری
و به پیغمبر خدای آن بدبخت کفت مرا بدین حاجت نیست کفت دیکر حاجت
داری کفت پیاده شو تا کارزار کنیم کفت ای علی مرا دریغ آید که تو کشته شوی
علی علیه السلام فرمود تو چرا کشته نشوی عمرو کفت تو مرا کشی کفت ان شاء الله

به نوبتی جدای عمرو خشم کرد و از اسپ فرود آمد و اسپ را پی کرد دیگر دو نوبت
بهم بر گردیدند او در آمد و علی علیه السلام را ضربتی زد علی علیه السلام سپر بر
کشید درق را بر بود و مغفر را بر برید و تیغ بر سر مبارکش رسید امیر المومنین علی
بکنار آمد عمرو گمان برد که او را کشت مبارز دیگر خواست امیر المومنین علیه السلام
جراحت ببست و باز پیش آمد گفت تو کیستی گفت همانکه اول بار دیدم گفت مرا گمان بستم
که پس از ضربتی چنین برپای علی علیه السلام گفت یا عمرو نوبت منست گفت بیاد عمرو
بایستاد علی علیه السلام را حمله برد عمرو سر در زیر سپر کشید امیر المومنین علی
علیه السلام ضربتی بر ران وی زد و رانش بیفکند عمرو از پای در آمد امیر المومنین
علیه السلام در جست و بر سینه وی نشست و سرش از تن جدا کرد و بدست گرفته
این بیتها میخواند   اردیت عمرا اذ طغی بمهند   صافی الحدید مجرب
قضاب   فصددت حین ترکته متجدلا   کالجذع بین دکادک وروابی
وعففت عن اثوابه ولو انّنی   کنت المقطر بزّنی اثوابی   محمد بن عمرو الواقدی
گفت باسناد از زهری که چون عمرو اسپ را از خندق بجهانید رسول علیه السلام
گفت من لهذا المسلمون کمیت او را علی برخواست   والمسلمون کانّما علی
رؤسهم الطیر   و پنداشتی مسلمانان هر یکی مرغی بر سر دارند نبی از آن شنید جنبید
رسول علی علیه السلام را پیش خود خواند و عمامه از سر او بر گرفت و عمامه خود بر سر
او نهاد و تیغ خود به او داد و گفت   امض لشأنک   گفت اللهم اعنه
بار خدایا یار او باش جابر انصاری گفت با علی علیه السلام برفتم تا ببینم حال
میان ایشان چگونه باشد علی علیه السلام چون بوی رسید گفت ای عمرو
ترا با یکی از سه خصلت میخوانم گفت آن چیست گفت آنکه اسلام آری گفت این بگذار
کن دیگر چه گفت آنکه پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت دیگر چه گفت آنکه تو برگردی و ما را
با ایشان گذاری تا زنان قریش گویند عمرو از علی بترسید گفت بکنم اما هرگز ندانستم که
در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند از اسپ بزیر آمد و اسپ را رها کرد و با هم

برانگیخ

برانگیختند از میان ایشان غباری و گردی پدید آمد و در آن میانه باید گشته آواز
شنیدم که گفت الله اکبر من دانستم که عمرو را علی بکشت آنانکه با عمرو بودند بگریختند
نوفل بن عبد الله در خندق افتاد و مسلمانان دست بسنگ بردند بر وی گشادند
علی علیه السلام گفت دور شوید به خندق فرو رفت و به او در آویخت و وی را
بکشت چون علی علیه السلام بازگشت عمر ابن خطاب گفت چرا درع عمرو را باز نکردی
که در همه عرب کس چنان درعی ندارد گفت نخواستم که کشف عورت پسر عم خود کنم
ابو عباس گفت دو ضربت زدند در اسلام ضربت زد علی عمرو را که اسلام
بدان عزیز شد و پسر ملجم علیه اللعنه ضربتی زد علی را بر سر که از آن شوم تر در جهان
ضربت نبود و سبب هزیمت شد کان علی علیه السلام بود که عمرو و نوفل را
بکشت رسول علیه السلام گفت   الآن نغزوهم ولا یغزوننا   اکنون ما به
غزای ایشان رویم و ایشان به غزای ما نیایند و حسان بن ثابت در
کشتن عمرو بیتی چند گفته   امسی الفتی عمرو بن عبد یبتغی   بجنوب یثرب
غارة لم تنظر   فلقد وجدت سیوفنا مشهورة   ولقد وجدت جیادنا لم
تقصر   چون این شعر به بنی عامر رسید جوانی از ایشان جوابی گفت ابیاتی
در معنی آنکه این کار انصار نکردند و بدست ایشان بر نیامد هم بر دست مردی هاشمی
بر آمد و بیتها اینست   کذبتم وبیت الله لا تقتلوننا   ولکن بسیف
الهاشمی فافخروا   فلم تقتلوا عمرو بن عبد ود ولا ابنه   ولکنه الکفو
الهزبر الغضنفر   علی الذی فی الفخر طال بناؤه   فلا تکثروا الدعوی علینا فتحقروا
فلیس لکم فخر علینا بغیرنا   ولیس لکم فخر یعد فیذکر   چون خبر کشتن عمرو
به خواهران او رسید گفتند کیست که روی این دلیری کرد گفتند علی ابن ابی
طالب علیه السلام گفتند هر کشنده کفو کریم بود تا زنده بود بسی غازیان را
کشت و کشتن او بدست وی بود   لا رقأت دمعی ان بکیت علیه   اگر
بر و بگریم از چشم من آب منقطع مباد آنکه این بیتها گفت   قاتل عمرو

برپای

غیر قاتله بکیته ما اقام الروح فی جسدی لکن قاتله من لا یعاب به
وکان یدعی قدیما بیضة البلد راویان اخبار گفته اند پیش از آنکه علی علیه
السلام عمرو و عبد ود را بکشد رسول علیه السلام از کار صحابه رنجور دل می بود
روزی نعیم بن مسعود پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله من بتو ایمان آورده ام
در سر و روی میندارد که آشکارا کنم اکنون مرا کاری فرمای که من اهل آن باشم
رسول الله فرمود که میتوانی که فتوری و خذلانی درین قوم اندازی در کارزار
بهتر خدمتست ابن مسعود پیاده و نزدیک بنی قریظه رفت و او را با ایشان
دوستی بود در جاهلیت ایشان را گفت یا بنی قریظه شما دوستی و نصیحت من
شناخته اید آنچه من میگویم بر سبیل نصیحت مرا در آن متهم مدارید گفتند لا
والله گفت بدانید که قریش و غطفان بحرب آمده اند و شما را از جای و حصن
خود برانگیخته اند حکم شما دیگرست و حکم ایشان دیگر ایشان در اینجا غریبند
و زنان و فرزندان و املاک شما در اینجاست اگر وقتی غنیمتی باشد ایشان
بربایند و ببرند و اگر کسری و هزیمتی باشد بروند و شما را با محمد علیه السلام بگذارند
و شما طاقت محمد علیه السلام ندارید مصلحت در آنست که از ایشان تا باستظهار
و وثیقتی نستانید هیچ حال دست با ایشان یکی نکنید در قتال محمد علیه السلام
گفتند نیکو گفتی و نصیحت کردی آنگه بیامد نزدیک ابو سفیان و جماعت قریش
و گفت شما نصیحت و دوستی من میشناسید و میدانید که من با محمد علیه السلام یکی نیم
من امروز سخنی شنیده ام اگر سر آن آشکارا نکنید تا بگویم ایشان عهد کردند
گفت جهودان از این کرده پشیمان شده اند و به محمد علیه السلام پیغام فرستاده
اند که از آنچه کردیم پشیمانیم و هم بر آن عهدیم که با تو کرده ایم اگر از ما راضی شوی ما به
علامت وثیقه و استظهار جماعتی از اشراف و اماثل قریش از شما بستانیم و پیش
تو فرستیم تا همه را گردن زنی آنگه با تو دست یکی داریم و همه را هلاک کنیم محمد علیه السلام
راضی شده و قرار میان ایشان اینست تا دانید و هشیار باشید و کودکی را به

ایشان ندهید که غدر خواهند کرد چون این بگفت و برفت جماعت قریش و
بزرگان غطفان بجهودان کس فرستادند که ما اینجا چند نشینیم اگر ما کاری را
آمده ایم آغاز باید کرد و بدین مرد قتال باید نمود جهودان جواب دادند که فردا
روز شنبه است ما وقتی که در شنبه کاری کنیم ما را آفتی رسیده و دیگر آنکه ما کارزار
نمی کنیم تا از شما وثیقتی بگیریم از مردان شما چند کس از پیش ما فرستید تا ما را وثیقتی
باشد تا شما را رفته و ما را در دست محمد علیه السلام بگذارید که ما را با محمد علیه السلام
مقاومت نباشد قریش و غطفان چون این بشنیدند گفتند نعیم بن مسعود راست
گفت جواب دادند که ما بر شما اعتماد نکنیم ایشان نیز گفتند ما با شما دست یکی نداریم
خذلان در میان ایشان افتاد و خدای تعالی آن شب بادی سخت فرستاد و خیمه
خیمهای ایشان را بکند و پاره پاره کرد و طنابها بگسیخت و ذلک قوله یا ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمة الله ای مومنان یاد کنید نعمت خدای را
بر شما چون آمد لشکرها یعنی احزاب و جماعت قریش و کنانه و غطفان و بنی قریظه و
بنی النضیر پس فرستادیم بر ایشان بادی و لشکری که شما ایشان را ندیدید مفسران
النضیر را
گفتند باد صبا بود لقوله علیه السلام نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور
مرا به باد صبا نصرت کردند و عاد را به باد دبور هلاک نمودند و صبا بادی بود
که چون روی بقبله داری برابر روی تو جهد و دبور آن بود که از پس پشت تو آید
چون روی بقبله باشی و آن لشکر فرشتگان بودند اهل سیر گفتند فرشتگان
فرود آمدند ولیکن جنگ نکردند چون خدای تعالی باد سرد فرستاد خیمهای ایشان
پاره پاره کرد و دیگهای ایشان را نگون ساخت و اسپان را رمانید و ترس و بیم در
دل ایشان افکند فرشتگان از جوانب لشکر در آمدند و آواز تکبیر برداشتند
ترس چنان شد که سید هر قبیله قوم خود را گفت که از پیش من فرار مروید و مرا
نگاه دارید ابو سفیان چون آن باد و سختی دید گفت ای معشر قریش ما درین زمین
نه برای مقام آمده ایم اسپان و چهارپایان ما سقط شدند بنو قریظه و بنی النضیر

وعده ما را خلاف کردند من بخواهم رفتن و از بس بیهوشی بر خواست و بر شتر خود نشست
عقال او ناگشاده و شتر را بر انگیخت و خواست تا براند نرفت چون شتر نرفت
بدانست که شتر عقال دارد عقال او بگشاد و بنو غطفان چون بدیدند که قریش رفتند
ایشان نیز برفتند و خدای تعالی بر ایشان انهزام گردانید فذلک قوله
فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها وکان الله تا آخر
و بود خدای تعالی و باشد بانچه شما میکنید دانا و بینا اذ جاءکم
یعنی یاد کنید نعمت خدا را چون آمدند بشما از بالای وادی ایشان مالک بن
عوف النضری و عیینة بن حصین الفزاری بودند با هزار مرد از غطفان و طلیحه
بن خویلد الاسدی با ایشان با بنی اسد و حیی بن اخطب از جهودان بنی قریظه و
من اسفل منکم و از زیر وادی و آن ابو سفیان بود با قریش و اذ زاغت
الابصار و چون کژ شد چشمها و برسید بپای ایشان گلوها و این کنایتست
از شدت خوف و گفته معنی آنست که عرب مر دل را گویند انتفخ سحره باد در شش
افتاد و چون باد در شش افتد ببالا بر آید زیرا که دل در میان شش است وتظنون بالله
الظنونا و بخدای گمانهای بد میبردید از خلف وعده و مانند آن و مراد بدین
منافقانند چه مسلمانان واثق بودند بوعده خدای تعالی و نصرت و ظفر از جهت ایشان
یا هنالك ابتلي المؤمنون وزلزلوا زلزالا شد
ويقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا
الله ورسوله الا غرورا واذ قالت طائفة منهم
يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا ويستاذن فريق
منهم النبي يقولون ان بيوتنا عورة وما هي بعورة ان
يريدون الا فرارا ولو دخلت عليهم من اقطارها
ثم سئلوا الفتنة لآتوها وما تلبثوا بها الا يسيرا
ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار وكان

عهد الله مسئولا آن جایگاه ابتلا کردند و امتحان مؤمنان را و
بجنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت اذ یقول المنافقون و
چون گفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان نفاق بود چون معتب بن قشیر
و اصحاب او گفتند که محمد علیه السلام ما را وعده میداد بگنجهای کسری و قیصر
و اکنون عاجز و درمانده شدیم ما را خدای و رسول جز غرور وعده ندادند و چون گفتند
طایفه گروهی از منافقان ای اهل مدینه شما را هیچ جای مقام ایستادن نیست
باینجا باز گردید بخانهای خود شوید ابن عباس گفت این سخن را جهودان گفتند
منافقان را چه مهم است ایستادن از برای محمد علیه السلام و خویشتن را علف
شمشیر ابو سفیان و قریش گردانیدن باز گردید و محمد علیه السلام را با ایشان بگذارید
ویستاذن فریق منهم جمعی از ایشان آمدند و از رسول علیه السلام
دستوری خواستند و ایشان بنو حارثه بودند میگفتند خانهای ما استوار
و دیواری و دربندی ندارد خدای تعالی تکذیب ایشان کرد و گفت خانهای شما
استوار هست یعنی استوارست ایشان میخواهند گریختن را و اگر درآیند بر
ایشان از جوانب و کنارهای مدینه و غارت و تاراج کنند انگه از ایشان
خواهند فتنه را یعنی کفر و شرک را لآتوها هر آینه بیایند بآن یعنی کافر
شوند و شرک آرند و بر آن کفر و شرک نیز مقام نکنند الا اندک و بعضی
گفته اند از آن فتنه درنگ نکنند الا اندک یعنی همه کافر شوند بزودی و بسرعت
حسن بصری گفت پس از کفر بمدینه مقام نکنند مگر اندکی انگه همه هلاک شوند
ولقد کانوا بدرستی که پیش ازین با خدای عهد کردند که روز احد قصد کردند که
بگریزند با بنی سلمه چون فرود آمدند اذ همت طائفتان منکم ان
تفشلا ایشان پشیمان شدند و با خدای عهد کردند که مانند آن نکنند خدای تعالی
با یاد ایشان داد آن عهدی که کرده باشید خواهند ازید که آنرا وفا کنند و از
آن سؤال کنند قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم

من الموت او القتل واذا لا تمتعون الا قليلا ۝ قل من
ذا الذي يعصمكم من الله ان اراد بكم سوءا او اراد بكم
رحمة ولا يجدون لهم من دون الله وليا ولا نصيرا ۝
قد يعلم الله المعوقين منكم والقائلين لاخوانهم
هلم الينا ولا ياتون الباس الا قليلا ۝ اشحة عليكم
فاذا جاء الخوف رايتهم ينظرون اليك تدور اعينهم
كالذي يغشى عليه من الموت فاذا ذهب الخوف
سلقوكم بالسنة حداد اشحة على الخير اولئك
لم يؤمنوا فاحبط الله اعمالهم وكان ذلك على الله يسيرا ۝
يحسبون الاحزاب يودوا لو انهم بادون في الاعراب
يسالون عن انبائكم ولو كانوا فيكم ما قاتلوا
الا قليلا ۝ بگوی ای محمد این منافقان سست اعتقاد را که هرگز شما را سود نکند
گریختن از مرگ اگر بگریزید یا از کشتن و انگه گر گریخته باشید شما را برخوردار ی
ندهند الا زمانی اندک ۝ آورده اند که در شهری که عبدالملک مروان بود دیواری
در افتاد و او برخاست و از شهر بیرون رفت و در راه گفتند چرا رفتی خدای میگوید
لن ينفعكم الفرار الآیه گفت من به طلب آن اندک میروم که در آیه قلیل
در آیه به وقت اجل و دنیا همه یکبار قلیل است انکه گفت بگوی ای محمد علیه السلام
کیست که شما را نگاه دارد از خدا اگر به شما می خواهد بهلاکت و نکبات یا رحمتی
خواهد و شما را نیابند بدون خدای ولی و یاری که روی اعتماد کنند قد يعلم
الله به درستی که خدای میداند آنها را از شما که مردم را از کارزار باز میدارند و ایشان
میترسانند و آنها میدانند و ایشان برادران و ابناء جنس خود را میگویند
از منافقان که بگذارید و نزدیک ما آیید و ایشان به کارزار حاضر نیایند
مگر اندکی از اوقات مقابل آن قول جهودان گفتند منافقان را ابن زید گفت آیه در

لم يذهبوا وان يات الاحزاب

شان

شان مردی آمد که روزی احزاب از پیش رسول علیه السلام بیامد برادر خود را
دید که نان میخورد و بریان و نبیذ در پیش نهاده و ویرا گفت تو اینجا به نشاط
مشغول شو که محمد صلوات الله علیه که پیغمبر خداست در میان تیر و شمشیرست گفت
ای ابله بیا و تو نیز بنشین و به نشاط مشغول شو که محمد علیه السلام هرگز باز نیاید
و از این لشکر خلاص نشود او گفت دروغ میگویی بیامد تا رسول را خبر کند
و جبرئیل علیه السلام آمده بود و این آیه آورده بود اشحة بخیلانند بر شما
به نصرت کردن و یاری دادن به مال و جان در راه خدای صرف کردن فاذا
جاء الخوف پس چون خوف آید در پیش کارزار تو بینی ایشان را که در تو
مینگرند و چشمهای ایشان میگردد از ترس و بددلی چون برگردیدن چشم کسی
که بیهوش شود از ترس مرگ و سکرات پس چون کارزار و ترس او بشود با
شما زبان آوری و دراز زبانی کنند و به زبان تیز با شما سخن گویند و وقت قسمت
غنیمت گویند که ما با شما بودیم در کارزار نصیب تمام دهید بخیلان باشند بر
مال غنیمت اولئك لم يؤمنوا ایشان ایمان نیاورده اند پس
خدای تعالی عمل ایشان را باطل گردانید و قبول نکند و این بر خدای آسانست
يحسبون الاحزاب می پندارند این منافقان که این لشکر که بر حرب
رسول جمع شده اند نرفته اند و این آنکه بود که ایشان رفته بودند و گریخته
و منافقان ندانسته و اگر این لشکر بحرب بیایند بار دیگر این منافقان تمنا
کنند و آرزو خواهند و دوست دارند که اگر در بادیه بودندی با اعراب و از حال
شما خبر میپرسیدندی تا چگونه است و به کی رسیده است و اگر میان شما بودندی
جنگ نکردندی مگر اندک ۝ لقد كان لكم في رسول
الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر
وذكر الله كثيرا ۝ ولما راى المؤمنون الاحزاب
قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله و

رسوله وما زادهم الا ایمانا وتسلیما من المؤمنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لیجزی الله
الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء
او یتوب علیهم ان الله کان غفورا رحیما بدرستی
که شما را در محمد علیه السلام که رسول خدا است اسوتی و اقتدای هست نیکو صبر
او و جرئت و معنی امر یعنی به رسول علیه السلام اقتدا کنید و در وی نگرید در ثبات
و ترک گریختن مقام کرد تا دندان او را شهید کردند و جراحتی بر بالای ابروش
کردند و عم نجیب و عمش حمزه را شهید کردند و عبیده حارث را و او هیچ جزع نکرد
پس در این باب جای اقتدا است شما را و آن را که امید دارد به خدای و روز بازپسین
یعنی قیامت ذکر خدای بسیار کند ولما رای المؤمنون و آن مومنان چون
آن لشکر را دیدند گفتند این آنست که خدای و رسول ما را خبر داده اند و خدا و پیغمبر او
راست گفتند در آن وعده که کردند و این آن بود که رسول علیه السلم خبر داده بود
از حدیث احزاب چون بدیدند گفتند هذا ما وعدنا الله ورسوله
یعنی گفتند این وعده آنست که خدا و رسول گفته اند ام حسبتم ان تدخلوا
الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا الآیه وما زادهم
و نفزود ایشان را الا ایمان که تصدیق است بدل و تسلیم که در مسلمانی است و در اقرار
آنکه تخصیص کرد و بعضی مومنان را به خصالی که در ایشان بود و گفت من المؤمنین
از مومنان مردانی هستند که راست گفتند در آن عهد با خدای کردند و بدان وفا
کردند و آنکه ایشان نذر کرده کرده و گفت بعضی از ایشان آنست که نذر و عهد
خود تمام کردند و به جهاد صبر کردند تا آنگاه که شهید شدند چو ایشان عهد بجا
کرده بودند مقاتل گفت که نحب اجل است یعنی عمر خود به سر بردن با جل قتل رسید
ومنهم من ینتظروا از ایشان کس هست که منتظر شهادت است و از این

هیچ تبدیل نکردند و عهد خدای خلاف نکردند عامه مفسران و جمهور اصحاب
اخبار برآنند که آیه در شان امیرالمومنین علیه السلام و عبیده حارث
و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر ابی طالب نازل شد فمنهم من قضی
نحبه عبیده حارث که او را در بدر شهید کردند و حمزه عبدالمطلب که او را
در جنگ احد شهید کردند و جعفر ابن ابی طالب که بموته شهید گشت چون رسول
نام زد این جنگ کرده و وصیت کرده به تقوی و احتیاط و حراست لشکر
و صبر کردن بر کارزار او برفت تا بموته رسید دشمن پیش آمد انجا و در کارزار
گرفتند چون خیمه تن از بزرگان لشکر کشته شد او رایت بدست گرفت و به
دست خود جنگ میکرد جبریل علیه السلام آمد و رسول را خبر داد حجاب
از میان برخواست حق تعالی شجاع او قوی کرد ایشنه تا او در معسکر است و
معرکه ایشان میدید و مبارزت شجاعان تا آنکه جعفر رضی الله عنه بیرون آمد و رایت
به دست گرفته کارزار میکرد تا چند مبارز از شجاعان بیفکند آنکه ملعونی درآمد و
تیغی بزد و دست راست او را بیفکند او رایت به دست چپ گرفته میگفت
لا باس لما قطعت یمنی مع شمالی وقوی دینی ملعون دیگر درآمد و دست چپ
او را بینداخت او طمع از جان برداشته روی به مدینه آورد و گفت السلام
علیک یا رسول الله سلام مودع و سلام زائر و این بیتها گفت
اقرا السلام علی النبی وقل له ابن عمک قد تری مقتولا
بالسنة الکفار تحت عجاجة تسفی علیه الریاح مهیلا قطعت یداه وصلت
اوصاله منه وزایلت الوصول وصولا آنگه کردوی درآمدند و او را شهید
کردند و نیزه بر وی زدند و به نیزه از زمین برداشتند و در هوا بردند خدای تعالی
وی را از نو کردانید و به جای دو دست دو پر داد تا در هوا پرید و به آسمان شد
و در بهشت با فرشتگان بسر میبرد و از اینجا وی را جعفر طیار خوانند رسول علیه
السلام دلتنگ و رنجور گشته به گشتن بسر عمش جعفر رضی الله عنه بدر سرای

جعفر آمد و در بر داسمای بنت عمیس زن جعفر گفت کجاست رسول علیه السلام
گفت رسول خدای ای اسما در بکشت در رسول علیه السلم فرمود ای اسما کودکان را
پیش من آر اسما کودکان را جامه پوشیده نزد رسول علیه السلم آورد رسول
یکی را بر ران راست و یکی را بر ران چپ بنشانید و دست بر سر ایشان فرو
می آورد و میگریست اسما گفت یا رسول الله این چیست که با فرزندان من میکنی
چنانکه با یتیمان کنند رسول علیه السلام گفت ای اسما خدای ترا مزد دهاد در
کشتن جعفر اما بشارت باد ترا که خدای تعالی وی را دو پر داد تا بر پرد اکنون
در بهشت با فرشتگان می پرد اسما تعزیه او بداشت و در مرثیه او گفت
یا جعفر الطیار خیر معرف   للخیل یوم تطاعن وصیاح   قد کنت
لی جبلا الوذ بظله   فترکتنی امشی باجرد ضاح   وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ
امیر المومنین است که گوش بر شهادت میداشت و منتظر می بود هرگاه
که دلتنگ شدی گفتی مَا يَنْتَظِرُ اشقاها ان یخضبها من فوقها
بدم   بدبخت ترین امت چه منتظر میباشد و چه منع میکند او را که این
و این محاسن را به خون خضاب کند تا آنکه در دست بدترین خلق عبد الرحمن
بن ملجم لعنه الله شهادت یافت راوی گوید که چون عبیده و حارث اندر بدر
کشته شد و حمزه را به احد و جعفر را به موته رسول علیه السلام گفت اللهم
انک اهلکتنی بعبیده بن الحارث   عبیده را به بدر کشته شد و حمزه را به احد
و جعفر را به موته یوم موته اللهم وهذا علی ابن ابی طالب
فَلَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ لِيَجْزِيَ اللهُ
الصَّادِقِينَ تا خدای جزا دهد راستگویان را به راستگویی ایشان
و عذاب کند منافقان را اگر خواهد یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند
و از کفر و نفاق باز ایستند و خدای تعالی همیشه آمرزنده و مهربان بوده
است   وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ

لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللهُ
قَوِيًّا عَزِيزًا   وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ
أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَؤُوهَا
وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا   رد کرد و باز گردانید خدا
کافران را به خشم و کینه که ایشان را بود یعنی کافران را که در مکه بودند بی مراد و مقصود
بخیر نرسیدند و مراد خود در نیافتند خدای کفایت کرد مومنان را قتال کافران
کردن به بادی که فرستاد و در قرائت عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود است
وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بعلی ابن ابی طالب علیه السلام
و خدای تعالی قوی و عزیز بوده است و باشد وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرو فرستاد
آنان را که با آن کافران یاری کردند و هم پشت ایشان یعنی احزاب گشتند و
ایشان اهل کتاب بودند آن جهودان بنی قریظه و بنی النضیر از قلعهای و
حصارهای ایشان و ترس در دلهای ایشان انداخت و خوف کرد و بعضی
ایشان را بکشتند و گروهی اسیر کردند و این چنان بود که رسول علیه السلام چون
از جنگ احزاب بازگشت و صحابه به مدینه آمدند و سلاحها بنهادند وقت نماز
پیشین رسول علیه السلام در حجره زینب بود و سر می شست جبرئیل علیه السلام
آمد عمامه از دیبا بر سر بسته و گفت یا رسول الله سلاح بنهادی خدای تعالی
میفرماید که همین ساعت به بنی قریظه روی و من نیز آنجا خواهم رفتن تا میخهای
خیمه ایشان را برکشم و درهای حصن ایشان بکشایم و ایشان را از آن خوف مضطرب
رسول علیه السلام فرمود تا منادی ندا کرد که هر کس که او سمیع و مطیع
خدای عز و جل میفرماید که نماز دیگر نکند الا به بنی قریظه رسول رایت را به امیر المومنین
علیه السلام داد و او را مقدمه لشکر فرستاد و رسول علیه السلام را از امیر المومنین

رفت تا به زیر حصن و ایشان رسول علیه السلام را ناسزا می گفتند برگردید
پیاده و گفت یا رسول الله به زیر حصن مرو که صلاح نیست گفت یا علی مگر چیزی شنیدی
که ترا خوش نیاید گفت بلی یا رسول الله گفت چون مرا ببینند هیچ نگویند آنگه به زیر
حصن آمد و گفت یا اصحاب القردة والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء
صباح المنذرین ایشان گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا و لا سبابا تو
هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی و رسول علیه السلام در راه از صحابه پرسید
که هیچکس در راه بر شما گذشت گفتند آری دحیة الکلبی بر استری نشسته برین نشان
گفت آن جبرئیل علیه السلام بود تا حصن ایشان را متزلزل سازد و
خوف در دل ایشان اندازد رسول علیه السلام بیامد و بر سر چاهی از چاههای
ایشان فرود آمد و مردم میرسیدند و فرود می آمدند بعضی از پس نماز خفتن
رسیدند نماز دیگر نا کرده از آنکه رسول علیه السلام فرموده بود که نماز دیگر مکنید
مگر به بنی قریظه نماز را قضا کردند و خدای تعالی ایشان را معذور داشت و رسول
علیه السلام ایشان را بیست و پنج روز در بند آن کرد تا کار بر ایشان تنگ گردد
حیی بن اخطب گفت ای قوم هیچ می بینید که ما چه در بلا افتاده ایم از سه کار
یکی اختیار کنید یکی آنکه بدین او ایمان آورید و او را تصدیق کنید که شما را
روشن است که او پیغمبر خدا است گفتند ما این نکنیم و از دین خود برنگردیم و دیگر آنکه
زنان و فرزندان خود را به دست خود بکشیم و آنگه مردان شویم و قتال کنیم اگر دست
ما را بود زن و فرزند را عوض بود و اگر ایشان را دست بود ما را دل مشغول
نباشد گفتند این بیچارگان را چگونه کشیم و کرا دل بر دهد که این کند دیگر آنکه امشب
شب شنبه است محمد و اصحاب او از ما ایمن باشند برای آنکه دانند که ما شنبه را
نکشیم بیرون شویم و بر ایشان زنیم باشد که کاری بر آید گفتند این نکنیم که شنبه
بر خود تباه کنیم و حرمت او برداریم گفت پس امشب احتیاط کنید تا فردا رای دیگر
زنیم به روز دیگر کس فرستادند که ابو لبابه را که جزو بنی عمرو است با ما فرست رسول

او را فرستاد

او را فرستاد و چون در حصن رفت زنان و کودکان پیش او باز آمدند و بسیاری
بگریستند دل او بر ایشان بسوخت او را گفتند روا باشد که ما بر حکم محمد علیه السلام
فرود آییم گفت روا باشد و به دست اشارت کرد به حلق که شما فرود آیید شما را بکشند
ابو لبابه گفت چون این خیانت کردم پشیمان شدم و باز پیش رسول علیه السلام
نرفتم و به مسجد آمدم و خویشتن را بر ستون بستم و گفتم که خود را نگشایم تا آنکه رسول علیه
السلام مرا بگشاید چون پیش او نرفت رسول از احوال او پرسید قصه او باز گفتند
گفت اگر پیش من آمدی برای او استغفار کردمی اکنون او را نگشایم تا خدای
توبه او را قبول کند پس از آن خدای توبه او بپذیرفت جبرئیل علیه السلام آمد و
رسول را خبر داد و او در حجره ام سلمه بود سحرگاهی ام سلمه گفت رسول علیه
السلام بخندید من گفتم دندانت خندان باد چرا خندیدی گفت خدای توبه ابولبابه قبول
کرد گفتم یا رسول الله روا باشد که بروم و او را بشارت دهم و این پیش از آیه حجاب
بود گفت روا باشد من رفتم تا به در مسجد که بر در حجره من بود آواز دادم که یا ابا لبابه
ابشر فان الله تاب علیک جماعتی که در مسجد بودند خواستند تا او را بگشایند
گفت نخواهم تا رسول الله مرا بگشاید رسول خدای چون به نماز صبح آمد او را بگشاد
چون روز شد بنی قریظه به حکم رسول فرود آمدند روسا ایشان گفتند یا رسول
الله اینان موالی و حلفاء ما اند توقع آنست که با ایشان چنان کنی که با حلفا و
موالی خزرج کردی پیش ازین رسول علیه السلام بنی قینقاع را حصار داده بود
و ایشان فرود آمده بودند و عبدالله ابی سلول ایشان را بخواسته بود و
رسول علیه السلام ایشان را بخشید ایشان همان معنی چشم داشتند از رسول
گفت راضی هستید به حکم مردی از شما که سعد معاذ است تا در ایشان حکم کند و آن
سعد است گفتند راضی باشیم و او درین وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل وی آمده
و بریده در غزای احزاب و او در مسجد رسول خیمه زده بود و زنی رفیده نام او را
مداوات میکرد او را پس بیاوردند و او را نشاندند و همه راه با وی می گفتند که رسول الله

ترا حاکم کرده است بر بنی قریظه و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن
چون بسیاری بگفتند گفت سعد را وقت آن نیست که از برای ملامت کنندگان
جانب خدای را بگذارد چون سعد نزدیک رسول علیه السلام رسید او را فرود
آوردند و گفتند رسول خدای ترا حاکم کرده است بر موالی بنی قریظه سعد گفت
عهد خدای بر شماست که از حکم من باز نیایید و از جانب رسول علیه السلام حیات
هم گفتند آری و رسول علیه السلام فرمود که تو از قبل من حاکمی بر ایشان حکم
آنست که تو گفتی چون چنین است لقد حکمت علیهم بقتل الرجال و سبی النساء
والذراری و قسم الاموال چون من حاکم حکم آنست که مردان ایشان را
بکشید و کودکان و زنان ایشان را بردگی برید و مال ایشان قسمت کنید
رسول علیه السلام فرمود لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارقعة
در ایشان آن حکم کردی که خدای کرد از بالای هفت آسمان انگه فرمود تا ایشان را
برآوردند و در سرای بنی ابی النجار باز داشتند و آنجا که بازار مدینه است
فرمود تا خندقی بکندند و ایشان را بیاوردند هفتصد مرد بودند امیر المومنین علی علیه
السلام را و زبیر را نصب کرد تا ایشان را گردن زدند و در آن خندق انداختند
حیی ابن اخطب حله پوشیده داشت و خویشتن پاره کرد تا کس از وی بیرون نکند
و پیش رسول علیه السلام بایستاد و گفت والله ما لمت نفسی فی عداوتک و
لکن من یخذله الله انگه روی به قوم کرد و گفت کتاب و قدر و ملحمه کتبت علی
بنی اسرائیل انگه پیش رفت تا گردنش زدند عروة بن زبیر از عایشه روایت
کرد که در آن میانه از جمله زنان زنی را بکشتند و او در پیش من بود و بازی میکرد
و میخندید یکی آواز داد که کجاست فلانه او گفت اینجاست گفت بیرون آی
داد و همچنان خندان برخاست گفتم که چیست این که ترا میخواهند و کجا میبرند گفت مرا
بکشتن گفتم چگونه گفت من مردی از شما را بکشتم به آسیاسنگی که از بام فرو انداختم
و نام او خلاد بود و او را بیرون بردند و به قصاص خلاد بکشتند چون از کشتن

ایشان فارغ

ایشان فارغ شدند مالهای ایشان را قسمت کردند سوار را دو سهم دادند
و پیاده را یک سهم دادند و خمس آن بیرون کردند و به مستحقان دادند
و زنان و فرزندان ایشان را بدست سعد بن زید دادند و به نجد فرستادند
تا بفروختند و بها اسب و سلاح دادند و پیش رسول علیه السلام آوردند
چون کار بنی قریظه تمام شد سعد بن معاذ را وفات رسید رسول علیه السلام
و صحابه بر وی بگریستند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده بود و سنه خمس من
الهجره بود و اورثکم و میراث داد به شما زمین ایشان را و سراها و
مالهای ایشان و زمین که شما به پای نسپرده اید آن را و آن زمین خیبر است
و گفته اند که کدام است حسن گفت که زمین فارس است که گشاده شود بر
مسلمانان و خدای تعالی همیشه توانا بوده است
يا ايها النبي قل لازواجك ان كنتن تردن
الحيوة الدنيا وزينتها فتعالين امتعكن واسر
سراحا جميلا وان كنتن تردن الله ورسوله حكن
والدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منكن اجرا
عظيما يا نساء النبي من يات منكن بفاحشة
مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين وكان ذلك
على الله يسيرا ومن يقنت منكن لله ورسوله
وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتين واعتدنا لها رزقا
كريما مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که زنان رسول
علیه السلام هر یک از وی آرزویی دیگر خواستند ام سلمه برده خواست
و زینب بنت جحش برد یمانی خواست و ام حبیبه جامه سحولی خواست و
حفصه جامه مصری خواست و جویره چادری خواست و سوده گلیمی و رسول
از اینها که ایشان طلب کردند نداشت ناخوش آمد و سوگند خورد که یک ده

بازنان مقاربت نکنند و از زنان هجرت کرد و از صحابه نیز و در نهوفت نه زن در
حکم رسول علیه السلام بودند پنج از قریش بودند و باقی از قبایل دیگر خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت ای پیغمبر بزرگوار بگوی زنان خود را که اگر رغبت
دنیا و متاع دنیا می طلبید بیایید تا من شما را متعه دهم یعنی چیزی بدهم و رها کنم
رها کردنی نیکو رسول علیه السلام بیامد و این آیه برایشان خواند و انگه
گفت که شتاب مکنید تا انکه با پدران خود مشورت کنید ایشان گفتند یا
رسول الله ما را درین باب با کسی مشورت نباید کرد خدای ما را مخیر گردانیده است
میان اختیار کردن دنیا و اختیار کردن خدا و رسول خدا و ما خدا و رسول
و آخرت را اختیار کردیم رسول علیه السلام شاد شد و خدای تعالی این آیه فرستاد
لا یحل لک النساء من بعد چون ایشان ترا اختیار کردند نیز بر
ایشان دیگری اختیار مکن وان کنتن و اگر میخواهید شما خدا و
رسول خدا را و سرای آخرت را بدرستی که خدای نهاده و ساخته است برای
زنانی که محسن و نیکوکارند از شما مزدی بزرگوار عایشه گفت رسول پس از
انکه سوگند خورده بود بیست و نه روز نزدیک من آمد من گفتم یا رسول الله
ما را سوگند خورده و امروز بیست و نه روز است در نزدیک من آمده فرمود یا
عایشه ماه بیست و نه روز می باشد و سی روز انگه برسبیل وعید گفت زنان
رسول را که ای زنان پیغمبر بزرگوار هر که از شما فاحشه کند پیدا و روشن عذاب
او افزون کرده شد و چند انکه عذاب دیگران باشد وی را عذاب کنند و در
معنی ضعف چیزی هم چندان باشد و بعضی گفته اند که دو چندان باشد و
کان ذلک و آن بر خدای آسانست انگه گفت هر که از شما که زنان رسول
خدای را و رسول او را طاعت دارد و عمل صالح کند مزدش دوباره دهیم و از
برای وی ساختیم مزدی کریم و ثوابی عظیم و عذاب ایشان برای آن در زیاد
که نعمت خدای برایشان بسیار است برای انکه پیغمبر در خانه‌های ایشان بود

و محل وحی منزل رسالت بودند و زیادتی قبح و معصیت با زیادتی نعمت است
و هر که قبح فعل او زیادت باشد عقاب در زیادت باشد
یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن
فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض
وقلن قولا معروفا وقرن فی بیوتکن ولا
تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة و
اتین الزکوة واطعن الله ورسوله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ای زنان
پیغمبر بزرگوار شما چون زنان دیگر نیستید در فضل و سابقه که شما راست اگر تقوی و
پرهیزکاری میخواهید خضوع و فروتنی مکنید در سخن گفتن یعنی سخن نرم مگوئید
که ایشان را در تهمت اندازد پس طمع در شما انکس کند که در دل او ریبی و تهمتی
باشد و بگویید گفتار نرم و درشت نیکو و دور از تهمت در خبر است که چون آیه
آمد بعضی از زنان صحابه کسی که در سرای او آواز زنی بیامدی منکر آنکه فرمود ایشان را
وقرن فی بیوتکن و قرار گیرید در خانه‌های خود و ملازم باشید و از خانه‌های
خود بیرون مروید اعمش روایت کرد که هر گاه عایشه این آیه خواندی چندان
بگریستی که مقنعه اش تر شدی سوده زنی رسول را گفتند که تو حج و عمره نمیکنی
چنانکه دیگران می کنند گفت یکبار واجب بود کردم پس از این حج و عمره من
آنست که از خانه بیرون نیایم چنانکه خدای فرموده و قوم من آنست که پای از خانه
که رسول مرا نشانده است بیرون ننهم تا به مردن و همچنین کرد و بیرون نیامد تا
انکه جنازه اش بیرون آوردند انگه گفت ولا تبرجن و آراسته پیش مردان
مروید تا جلوه می کنید خود را اظهار مکنید چنانکه زنان در جاهلیت اول
کردندی و درین جاهلیت خلاف کردند شعبی گفت میان عهد عیسی است و محمد ابو
العالیه گفت روزگار داود و سلیمان علیهما السلام است که در آن زنان

زنان جامه نازک و خنه داشته شدی و اندامهای ایشان ظاهر شدی کلبی گفت روز
ابراهیم پیغمبر است که زنان پیراهن خود را از در نظم کردندی و نپوشیدندی و بارها به مجمع
مردان درآمدندی عکرمه از عبد الله عباس روایت کرد که در جاهلیت میان ادریس
و نوح بود و آن هزار سال بود و دو بطن از فرزندان آدم یکی سهل بودند و یکی ساکن
مردان کوهستان خوبروی بودند و زنان زشت روی بودند ابلیس علیه اللعنه بر صورت
غلامی بیامد و در میان این جماعت نائی و بربطی بساخت و در دون گرفت آواز
بشنیدند که هرگز نشنیده بودند خبر در نواحی برفت مردم کوهستان بیامدند به
نظاره آن و عید ساختند و زنان ایشان را آراسته بیرون آمدند مردان کوهستان
ایشان را بدیدند به ایشان مایل شدند و فواحش ناشایست در میان ایشان
آشکارا شد فذلک قوله وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى
آنکه امر کرد زنان رسول را به نماز و گفت اقمن الصلوة نماز را به پای دارید و زکوة
بدهید و خدا و رسول را فرمان برید که خدای میخواهد که رجس از شما که اهل بیت
رسول اید ببرد و شما را پاک گرداند درین آیه دو قول است یکی آنکه در حق زنان پیغمبر
گفته اند که تعلق به پیغمبر داشت و ظاهر قرآن تابع است ازین زیرا که گفت و این خطاب
مردان باشد و دیگر آنکه مراد اهل البیت رسول اند و علی ابن ابی طالب و فاطمه و
حسن و حسین علیهم السلام ابو سعید خدری گفت آیه در حق ایشان آمد ام سلمه
روایت کرد عطا بن ابی رباح که این آیه در خانه من فرود آمد و آن چنان بود که
رسول علیه السلام در خانه من بود فاطمه درآمد و دیگی آورد رسول فرمود که علی را بخوان
و حسن و حسین را ایشان را بخواند و با رسول علیه السلام آن طعام را بخوردند و رسول را
بر گلیمی خیبری نشسته بود و آن گلیم را برگرفت و بر ایشان افکند و گفت اللهم
ان لکل نبی اهل البیت و ثقلا و اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
در حال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد من گفتم یا رسول الله من نیز با شمام گفت
تو با خیری و لیکن اینان اهل بیت منند مجمع ابن الحارث گفت نزدیک عایشه شدم

و کلثم با اتما و حرار و رجل از خانه بیرون آمدی و فرمان خدا را کار بستی فی قوت
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ گفت آن قدری بود از خدای که برفت کلثم حکوبی در علی
گفت از کسی میپرسی مرا که رسول خدای از او دوستر ندارد من رسول خدا را
دیدم که جامه گرد ایشان درآورد و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و خاصتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا خدای تعالی این آیه فرستاد انما
یرید الله الآیه من گفتم یا رسول الله من از اهل بیتم گفت فانک علی خیر دور
باش که تو بر خیری و لیکن اهل بیت من اینانند از عبد الله عباس روایت
کردند که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت خدای تعالی خلق را به دو قسمت
کرد و مرا در بهترین قسمت کرد و ذلک قوله وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ
الْيَمِينِ من بهترین اصحاب یمینم آنگه دو قسمت را به سه قسمت کرد و مرا بهترین
آن سه قسم گردانید و ذلک قوله تعالی وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ
الْمَيْمَنَةِ الی قوله أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ پس من بهترین سابقان
باشم آنگه آن ثلاث به قبایل کرد و مرا بهترین قبایل کرد و ذلک قوله وَ
جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ من بهترین قبایل و گرامی ترین فرزندان
آدمم آنگه آن قبایل را بیوت کرد و مرا از بهترین خانها کرد فذلک قوله
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ
فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
لَطِيفًا خَبِيرًا إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ
وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ
وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ

كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا
و یاد کنید ای زنان رسول آنچه در خانهای شما میخوانند از آیات خدای که
قرآنست و حکمت که شریعت اسلام است و احکام قرآن بدرستی که خدای
تعالی لطف کننده و نیکوکار و آگاه است و دانا بهمه چیزها وَالْمُسْلِمِينَ
وَالْمُسْلِمَاتِ مفسران گفته‌اند نزول آیه بسبب این بود که زنان رسول […]
گفتند یا رسول الله خدای تعالی مردان را در قرآن یاد کرد و ما را که زنانیم ذکر نکرد
همانا در ما چیزی نیست از طاعات مقبول نیست خدای تعالی این آیه فرستاد
و رسول علیه السلم این آیه بر منبر خواند و ما از شکاف حجره می‌شنیدیم بدر
درستی که مردان مسلمان و زنان مسلمان آنست که منقاد و مطیع است و
در وی عنادی نیست و مردان مومن و زنان مومنه آنست که تصدیق کرد
خدای و رسول او آنچه واجب باشد تصدیق کردن او و مردان فرمان برنده
و نماز کننده و زنان فرمان برنده و نماز کننده و قنوت آن باشد که بطاعت
قیام کنند و مردان راستگوی و زنان راستگوی و صادق آنست که در
گفتار و کردار و نیت صادق باشند و مردان شکیبا و زنان شکیبا و صبر
کننده بر محنت و بلا صابر آنست که بر طاعت صبر کند و از معصیت باز ایستد
و صبر کند و مردان ترسکار و خاشع آنست که متواضع بود بدل و زبان و مردان
صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه
دار و مردان که فرج نگاه دارند و زنان که فرج نگاه دارند و مردان که ذکر
خدای بسیار گویند و زنان که ذکر خدای بسیار گویند ساخته است خدای تعالی
از برای چنین مردان و چنین زنان آمرزش و ثوابی بزرگ ابو سعید خدری
و ابو هریره از رسول علیه السلام روایت کرده‌اند که هر که در شب برخیزد و بیدار شود
و اهل خود را بیدار کند و دو رکعت نماز کند ایشان را از ذاکر خدای نویسند از جمله
آنانکه ذکر خدای بسیار کنند از مردان و زنان عبد الله عباس گفت روزی

میکائیل علیه السلام نزد رسول آمد و گفت بگوی یا رسول الله سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما
علم و زنة ما علم و ملأ ما علم هر که این کلمات بگوید نام او در میان آنان نویسند
که خدای را بسیار یاد کنند و از فاضل‌ترین ذاکران باشد عطا ابن ابی رباح
گفت هر کار که با خدای تفویض کند داخل باشد فی قوله إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ
الْمُسْلِمَاتِ و هر که اقرار دهد بخدای و پیغمبر و ولایت امیر المومنین علیه السلم
و فرزندان ایشان و دلش موافق زبانش باشد داخل باشد فی قوله وَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و هر که طاعت خدای دارد در فریضه و طاعت
رسول در سنت داخل باشد فی قوله وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و هر که
زبان از دروغ نگهدارد داخل باشد فی قوله وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
و هر که او صبر کند از معصیت داخل باشد فی قوله وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ
و هر که نماز کند و از چپ و راست ننگرد داخل باشد فی قوله وَالْمُتَصَدِّقِينَ
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و هر کس که از هر ماه ایام البیض را روزه دارد داخل باشد
فی قوله وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و هر که فرج خود نگهدارد داخل باشد
فی قوله وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و هر که پنج نماز بوقت و
شرایط بجای آورد داخل باشد فی قوله وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ
وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ
يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا وَإِذْ تَقُولُ
لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ
وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا
وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي

أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ
اللَّهِ مَفْعُولًا   مفسران گفته‌اند آیه در زینب بنت جحش آمده و برادرش
عبد الله و این زینب بنت امیمه بود دختر عبد المطلب عمه رسول علیه السلام
رسول کس فرستاد به خواستن وی برای زید بن حارثه که آزاد کرده رسول
بود و فرزند خوانده وی رسول نه پنداشت که رسول علیه السلام وی را از برای خود میخواهد زینب
اجابت کرد چون بدانست که برای زید بن حارثه میخواهد ابا کرد و گفت من دختر عمه
رسولم و از اشراف زنان قریشم کی روا باشد که به زن مولای آزاد کرده باشم
و او زنی با جمال بود برادرش نیز چنین گفت خدای تعالی آیه فرستاد و گفت
که هیچ مرد مومن و زن مومنه که چون خدای و رسول حکمی کنند بر ایشان در آن
حکم اختیاری باشد و هر که در خدای عاصی شود و به رسول و بر پیشی کرد او گمراه
شد گمراهی هویدا و روشن زینب چون این بشنید گفت راضی شدم و کار
در دست تو کردم آنچه فرمان بفرمای رسول علیه السلام او را به زید داد و ده دینار
زر و شصت درهم و مقنعه و ازاری و چادری و پنجاه مد از طعام وی را صداق
کرد وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ چون
گفتی تو آنکس را که خدای بر وی نعمت کرد بآنکه توفیقش داد ترا تا آزادش کرد
و تو نیز نعمت کردی بر آنکه او را به خود تخصیص کردی و پسرش خواندی و سبب
نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام در سرای زید بن حارثه رفته زینب را دید که
خود را آراسته کرده محبت وی در دل حضرت افتاد و گفت سبحان مقلب
القلوب و الابصار   چون زید باز آمد زینب این حکایت با وی گفت زید دانست
که رسول علیه السلام را میل افتاده است خدای تعالی کراهت آن زن در دل او
انداخت زید آمد و رسول علیه السلام را گفت مرا این زن نمی‌باید میخواهم
که طلاقش دهم گفت مگر ترا تهمتی هست گفت نه جز خیر نیست رسول علیه السلام فرمود
که زن خود را نگاه دار و در دلش خلاف این بود میخواست تا زید طلاقش دهد تا

او را بخواهد به زنی زید او را طلاق داد و چون عده‌اش بسر آمد رسول علیه السلام
زید را گفت ترا می‌باید رفت و زینب را از برای من خواستاری کرد که مرا
بر کسی دیگر اعتماد نیست زید برفت و زینب را این حدیث بگفت و زینب در چشم
زید خلاف آن آمد که اول بود در وی نگاه نا کرد و گفت ای زینب ترا
بشارت باد که رسول علیه السلام ترا میخواهد گفت فرمان او راست رسول علیه السلام
او را بخواست و این همه روا باشد مگر آنکه نشاید که رسول علیه السلام عاشق
شود از آنکه عشق منفر باشد و خدای تعالی پیغمبران را از منفرات نگاه دارد تا
مودی نباشد به نقض غرض او از اجابت دعوت ایشان و نیز نشاید که
زن بیگانه را چندان نگاه کند که شهوت او در حرکت آید و عشق بر وی مستولی
شود اما آنچه در اخبار اصحاب ماست و مفسران در تفسیر آورده‌اند آنست که
رسول علیه السلام روزی در سرای زید رفت زینب در میان حجره نشسته
بود و طیب میسود چون چشمش بر وی افتاد گفت سبحان خالق النور
تبارک الله احسن الخالقین   و باز گشت چون زید در آمد زینب او را از
این خبر داد زید گفت شاید در دل رسول علیه السلام افتاده باشی میخواهی
که ترا رها کنم گفت می‌ترسم که تو رها کنی و او نخواهد که به زن کند هم زید پیش رسول
آمد و گفت میخواهم که زینب را رها کنم گفت چرا هیچ تهمت افتاده است گفت لا والله
من از او جز خیر ندیده‌ام ولکن او در من بزرگی می‌کند برای شرفی
که دارد رسول علیه السلم گفت امسک علیک زوجک زن خود را نگاه دار و از
خدای بترس وی را طلاق مده و پیشت مکن او را به رنجانیدن و دیگر بود و تخفی
فی نفسک خطاب با رسولست میگوید تو در نفس خویش پنهان میکنی آنچه خدای
آن را آشکارا میگرداند و این آن بود که در نفس رسول علیه السلام بود و در خاطر
که اگر زید او را طلاق دهد وی را نکاح کند و از ملامت مردمان میترسید که مردمان
گویند که رسول علیه السلام زید را فرمود که زن خود را طلاق ده چون طلاق داد

و را بجواست خدای تعالی از آنچه در ضمیر وی بود خبر داد و گفت از ملامت
مردمان میترسی و خدای اولیتر است از آنکه از او بترسی مراد به این خشیت خوف نیست
بلکه خشیت حیاست یعنی از مردمان شرم میداری در اظهار آن اولیتر است که
از خدای شرم داری در اظهار آن فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ پس آنکه زید حاجت
از و تمام کرده بکند از دو نفس او از او خوش گشت و طلاقش داد و زینب عده
بداشت زَوَّجْنَاكَهَا ما زینب را به تو دادیم به زنی چون عده زینب تمام
رسول علیه السلام زید را گفت که مرا بر کسی دیگر اعتماد نیست ترا باید رفت زینب خبر
کرد چون زینب را بدید چندین بزرگ در چشم وی در آمد که نتوانست در او
نگاه کرد پشت بوی کرد و گفت ای زینب بشارت باد ترا که رسول خدای ترا میخواهد
زینب خوشدل شد و گفت من هیچ نکنم تا به خدای مشورت کنم برخواست و بجای
نماز خود رفت خدای تعالی این آیه فرستاد که زَوَّجْنَاكَهَا رسول علیه السلام
ورا تزویج کرد و معانی ساخت که برای هیچکس نساخته بود و آنکه خدای تعالی بیان
کرد که مراد از این آیه آن بود تا بر مومنان حرج و بزه نباشد در حق زنان پسرخواندگان
چون ایشان زنان پسرخواندگان خود را بنکنند اگرچه دخول کرده باشند
پسرخواندگان ایشان را و بود دخول کردن آن زنان در جاهلیت چنان بود
زن کسی را که وی را به پسری گرفته بودند نخواستندی خدای تعالی خواست تا آن
حکم اهل جاهلیت برطرف کرد و فرمان خدای تعالی در نکاح زنان پسرخواندگان
نافذ گردد مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ
اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا
مَقْدُورًا الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ
وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا مَا كَانَ
مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بر پیغمبر گوار هیچ حرجی

نیست

نیست آنچه تقدیر کرد خدای تعالی از حلال کردن نکاح زینب که زن زید پسرخوانده
رسول علیه السلام بود سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَوْا طریقه خداست و نهاد
او در حق پیغمبران که پیش از و بودند آنچه حلال و مباح کرد است برای
ایشان زنان پسرخواندگان ایشان از او عبرا زیرا از نکاح کردن زیادت
بر آنچه دیگران کنند چنانچه داود را صد زن بود و سلیمان را سیصد زن بود
و هفتصد سریت و بر ایشان هیچ حرجی نبود و بر این پیغمبر که محمد است هیچ
حرجی نباشد در خبر است که عایشه و زینب با یکدیگر مفاخرت کردند عایشه
گفت من آنم که عذر من از آسمان فرود آمد زینب گفت من آنم که عقد من و نکاح
من از آسمان فرود آمد و باز زنان دیگر فخر کردند و گفتندی ان اکرمکم
ولیاً و سفیراً من از شما گرامیترم به ولی و سفیر شما را پدران و خویشان
دادند به رسول و مرا خدای داد فی قوله زَوَّجْنَاكَهَا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
و بودند فرمان خدای فرستادن پیغمبران خود و فرستادن قدری و مقدوری در قضای
مبرم الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آن پیغمبران که پیغام خدای رسانیدند و میترسند
و از خدای میترسند و از هیچکس بجز از خدای نمیترسند و بس است خدای حساب
کننده و نگاهدارنده خلقان آنکه رسول علیه السلام زینب را به زن کرد
منافقان زبان طعن دراز کردند و گفتند محمد علیه السلام ما را نهی میکند
از آنکه زن پسر خود را به زن گیریم و او زن زید را نکاح کرد خدای تعالی آیه فرستاد
و گفت محمد که رسول ماست پدر هیچکس نیست از مردان شما نه زید و نه غیر تحقیق
تا نکاح زن او بر او حرام باشد بعد از مفارقت از و او پدر قاسم بود و طیب
و مطهر و ابراهیم از صلب او و حسن و حسین است از بطن فاطمه علیها السلام
و رسول علیه السلام حسن و حسین را علیهما السلام پسر خود خواندی بر اطلاق
فی ابنای هذان ریحانتان من هذه الدنیا این دو پسر من از دنیا دو ریحان منند
و روزی امیر المومنین علی علیه السلام در صفین محمد بن حنفیه را گفت انت

ابنی حقا تو پسری نجی کفته با امیرالمؤمنین حسن و حسین پسران تو نیستند
کفت همه ابنا رسول الله ایشان هر دو پسران رسول خدایند و این از برای
آن کفت که رسول علیه السلام فرموده است الا ان کل بنی بنت ینتسبون
الی ابیهم الا اولاد فاطمه فانی انا ابوهم کفت هر پسری و دختری که باشد
او را نسبت با پدرش کنند الا فرزندان فاطمه فانی انا ابوهم کفت هر پسری
که پدر ایشان منم و دو آیت یکی منت کسانی را که کویند حسن و حسین
فرزندان رسول نیستند برای آنکه خدای کفت که محمد علیه السلام پدر کسی
نیست از مردان شما و حسن و حسین علیه السلام مردان ایشان نیستند مرد الا
رسول شد و لکن رسول الله و لیکن رسول خداست آخرین پیغمبران است
و با رسیدن ایشان محمد بن حسن روایت کرد از پدرش که رسول علیه السلام
کفت انا محمد و انا احمد و انا حاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب
الذی لیس بعدی نبی کفت من محمدم و احمد و من آن حاشرم که
خدای تعالی بر پی و اثر من خلق را حشر کند و آن عاقبم که از پس من دیکر پیغمبر
نباشد و کان الله و بود خدای و باشد بر همه چیزی عالم و دانا ۞
یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا
کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا هو الذی
یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات
الی النور و کان بالمؤمنین رحیما تحیتهم یوم
یلقونه سلام و اعد لهم اجرا کریما یا ایها
النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و
داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و بشر
المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و لا تطع
الکافرین و المنافقین و دع اذاهم و توکل علی

تحیتهم

الله و کفی بالله وکیلا ای مؤمنان و کرویدکان خدای را یاد کنید
جهد الله عباس پس کفت خدای تعالی بنده کان را به هیچ چیز نموده الا که آن را
حدی معین کرد و معذور داشت ایشان را به عذری باز بست الا ذکرا و را که آن را
خدای ننهاد و کفت در همه احوال مرا یاد کنید اذکروا الله ذکرا
کثیرا شب و روز و کاه و بیکاه و در سفر و حضر و در بیماری و تندرستی نهان
و آشکارا ابو سعید خدری کفت از رسول علیه السلام شنیدم که ذکر
کنندکان بسیار آنانند که چندانی ذکر او کنند که مردم کویند که ایشان
دیوانه اند و ذکر بر دو وجه باشد به دل و زبان آنچه به دل بود چنان باید که یک
لحظه فراموش نبود و اما ذکر به زبان هم شرطش آنست که علامت محبت ظاهر
باشد که احب شی اکثر ذکره و سبحوه و تسبیح او کنید بامداد و شبانکاه
و مفسران کفته اند که نماز بامداد و شام و خفتن خواسته است که سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
هو الذی اوست آن خدای که صلوات دهد بر شما و فرشتکان او صلوات
دهند صلوات خدای رحمت او باشد بنی اسرائیل موسی علیه السلام را
کفتند یصلی ربنا خدای ما صلوات دهد وحی آمد که ای موسی بکوی صلوة
من رحمت من باشد و رحمت من واسع است به همه چیز برسد و صلوة فرشتکان
استغفار باشد و آمرزش خواستن لیخرجکم تا بیرون آرد شما را
از تاریکی کفر و معصیت به نور ایمان و معرفت و او به مؤمنان بخشاینده
و مهربان باشد تحیتهم سلام ایشان روزی که به خدا رسند
یعنی به جوار رحمت او سلام بود از خدای تعالی و از فرشتکان برای ایشان
کفت مراد آنست که چون ملک الموت آید نشنود ملک الموت سلام کند از
پس و کفت چون ملک الموت نزدیک بنده مؤمن رسد کوید السلام
علیک ربک یقرئک السلام و اعد لهم و بساخت برای ایشان

مژدهی باکرامت و بزرگوار آنکه خطاب کرد رسول علیه السلام را و گفت
ای پیغمبر بزرگوار ما ترا فرستادیم تا گواه باشی بر خلقان و بر ایشان
گواهی دهی و مژده دهنده باشی مومنان را به بهشت عنبر سرشت و بیم
کننده باشی کافران را به دوزخ و بازخواننده باشی مردمان را به طاعت
خدای بامر و فرمان او و چراغی باشی روشن که به نور او راه یابند در ظلمت و
تاریکی و ضلالت و جهالت و تمامی باشد و از نبوت تو دیده های اهل بینش
را چنانکه چراغ مدد دهد نور چشمها را آنکه رسول علیه السلام را فرمود که
بشارت ده مومنان را به آنکه ایشان را است از خدای فضلی بزرگوار است و اطاعت
مکن مر کافران و منافقان را و دست از رنج ایشان بدار و توکل
و اعتماد بر خدای کن که او کافی و بسنده و وکیل و کارگذار است بندگان
خود را   یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المومنات
ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن
من عدة تعتدونها فمتعوهن و سرحوهن سراحا
جمیلا   یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی آتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما
افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات
خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و
امرأة مومنة ان وهبت نفسها للنبی ان یستنکحها
خالصة لک من دون المومنین قد علمنا ما فرضنا
علیهم فی ازواجهم و ما ملکت ایمانهم
لکیلا یکون علیک حرج و کان الله غفورا
رحیما   ای مومنان چون نکاح کنید با زنان مومنه پس آنکه طلاق
دهید ایشان را پیش از آنکه با ایشان خلوت کنید و شما را بر ایشان

هیچ عده نباشد و در حال شوهر تواند کرد و این دلیل است بر آنکه عده
حق است و واجب مرد را بر زنان و اگر با ایشان عقد و ذکر مهر نکرده
باشید ایشان را متعه دهید و متعه بر قدرت مرد باشد چنانکه گفت و
علی الموسع قدره و علی المقتر قدره و رها کنید ایشان را
رها کردنی نیکو چنانکه ضرر بر ایشان نرسد مفسران گفته اند که
سراح جمیل آن باشد که بپردن از مهر متعه نیمه بدهند بر سبیل استحباب
و در آیه دلیلست بر آنکه طلاق پیش از نکاح درست نیست برای آنکه گفت
نکحتم ثم طلقتم و ثم مهلت و تراخی باشد و حبیب بن ثابت روایت
کرد که پیش علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام نشسته بودم مردی
آمد و گفت یا ابن رسول الله من گفتم فلان دختر فلان به طلاق است از من اگر او
که بزنی نکاح کنم طلاق واقع شود گفت نه برای آنکه خدای ابتدا به
نکاح کرد آنگه به طلاق فی قوله اذا نکحتم المومنات ثم طلقتموهن
جابر بن عبدالله الانصاری از رسول علیه السلام روایت کرد که او گفت
لا طلاق قبل النکاح   نباشد طلاق پیش از نکاح و دیگر آنکه طلاق بطلان
نکاح باشد تا نکاح نباشد ابطال نباشد یا ایها النبی ای پیغمبر بزرگوار
ما حلال کردیم ترا زنان ترا آنکه ایشان را مهر بدادی از زنان آزاد و از زنانی
که دست تو مالک او باشد چون ماریه رومیه و جویریه و صفیه از آنچه
خدای تعالی غنیمت تو گردانیده و دختران عم و عمه از فرزندان عبدالمطلب و
دختران خال و خاله تو از زنان بنی زهره آنانکه با تو هجرت کردند ام هانی گفت رسول
مرا خطبه کرد و من اجابت کردم عقد نابسته این آیه آمد رسول علیه السلام
گفت ترا حلال نباشد برای آنکه تو با من هجرت نکردی وامرأة مومنة
اگر خود را هبه به رسول علیه السلام دهد بی مهر و نکاح به لفظ هبه خاص رسول
باشد آنکه رسول علیه السلام طلب نکاح او کند خالصة لک خاص

زاست این نکاح و قرابت حلال و مومنانرا حلال نیست تا رسول علیه السلام را
هیچ زن بود و خود را به هبه بی مهر داده بود و ابن عباس و مجاهد گفته‌اند نبود و
دیگران گفته‌اند بود و قتاده گفت میمونه بنت الحارث بود و شعبی گفت زینب بنت
خزیمه بود و زین العابدین علیه السلام گفت ام شریک بنت جابر الاسدیه بود
قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا دانستیم آنچه کردیم بر ایشان یعنی بر مردان در حق
زنان ایشان که چهار شاید و بیش از چهار نشاید و آنچه لازم باشد ایشان را
از نفقه و کسوه و غیر آن وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در آنچه مالک شده دستهای
ایشان از پرستاران لِكَيْلَا يَكُونَ و این از برای آن کردیم تا بر تو حرجی
نباشد در نکاح ایشان و خدای تعالی آمرزنده و مهربانست
تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ
مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ
أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ
مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا بعضی از مفسران
گفته‌اند آیه آنکه آمد که بعضی از زنان رسول علیه السلام بر یکدیگر رشک بردند و دیگر
از رسول علیه السلام آرزوی میخواستند رسول از ایشان هجرت کرد یک ماه
آیه تخییر آمد و خدای تعالی رسول را فرمود که ایشان را مخیر گردان در میان دنیا
و آخرت هر که از ایشان اختیار دنیا کند دست از وی بدار و هر که اختیار
آخرت کند یعنی خدا و رسول را او را نگاه دار و چون قبول شده باشد به آنکه در میان
باشد و از پس تو شوهر نکند و به حکم تو باشد و به قسمت تو راضی شود تا آنرا که خواهی
تفضیل نهی بعضی را بر بعضی ایشان را بر تو اختیاری نباشد رسول علیه السلام

بانکه خدا

به آنکه خدای رخصت داد او را از میان ایشان نوبت نگاه داشت در هم
جز مگر یک زن که رسول علیه السلم خواست طلاق او را حق خود از نفقه و کسوه و ترک
کرد و نوبت خود به عایشه داد و آن سوده بود و بعضی گفته‌اند چون این آیه آمد
رسول علیه السلام پنج زن را ارجا کرد و آن سوده و جویریه و صفیه و میمونه
و ام حبیبه بود و چهار را ایوا کرد و آن عایشه و حفصه و ام کلثوم و زینب بود
و میان ایشان در قسمت مساوات کرد تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ تا خیر کنی و باز
پس داری آن را که خواهی از ایشان و جای دهی با خود آنرا که خواهی وَمَنِ ابْتَغَيْتَ
و آنرا که خواهی از آنکه عزل کرده باشی بر تو حرجی و بزه نبود ذَلِكَ این که اختیار و
تفویض کرده آمد نزدیکتر است آنکه روشن شود چشمهای ایشان برای آنکه جز
میان ایشان در ارجا و ایوا و عزل و ابتغا تسویه کنی و دلهای ایشان به این خوش
باشد و آزرده نشوند و غمگین نباشند و آنچه به ایشان دهی همه راضی باشند
و خدای تعالی همه را میداند آنچه در دلهای شماست و این وعید است کسی را که
راضی نباشند به آنکه خدای آن را به مشیت رسول علیه السلم تفویض کرده و
خدای تعالی همیشه دانا و بردبار بود و دانست و حکمت و عقوبت کردن تعجیل
نکند لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ بعضی مفسران گفته‌اند که چون آیه
تخییر آمد زنان رسول علیه السلام را آنکه اگر خواستندی دنیا اختیار کنندی و رسول
ایشان را طلاق دهد و اگر اختیار خدای و رسول کنند رسول ایشان را طلاق
ندهد ایشان اختیار خدا و رسول کردند خدای تعالی این آیه فرستاد که چون
ایشان با تو ساختند و ترا اختیار کردند تو نیز کسی دیگر بر ایشان اختیار
مکن و ترا حلال نیست پس از این دیگر زنان آنکه ایشان را رها کنی و بدل ایشان
زنان دیگر خواهی و اگرچه حسن و جمال ایشان ترا عجب آرد و نیکو آید مگر آنکه
شود دست ترا و ملک یمین تو باشد آنکه ترا حلال باشد ضحاک گفت طلاق ایشان
حرام کرد برای حرمت آنکه در مومنانند و اختیار خدا و رسول کردند و سرای آخرت

از نکاح زنان دیگر و بر او حلال بود عطا گفت که عایشه گفت که رسول خدای از
دنیا نرفت تا زنان بر وی حرام کردند و گفته اند که حکم این آیه منسوخ است و تلاوت
بر جای ابو هریره گفت در جاهلیت عادت بودی که مبادله کردندی و یکی زن خود
به دیگری فرستادی تا وی زن خود پیش وی فرستادی خدای تعالی باین
آیه از این نهی کرد یک روز عیینه بن حصین در حجرهٔ رسول علیه السلام شد
بی دستوری و عایشه در پیش رسول بود گفت چرا دستوری نخواستی گفت
یا رسول الله من هرگز از هیچ قبیله مضر دستوری نخواستم انگه گفت این زن که
کیست که در پهلوی تو نشسته است گفت عایشه است عیینه گفت افلا
انزل لک عن احسن الخلق خواهی که برای تو من از نیکوترین فرود آیم رسول الله
گفت خدای تعالی این آیه معنی حرام کرده است چون بیرون شد عایشه گفت
این کیست رسول علیه السلام گفت هذا احمق مطاع و آنچه دیدی او
احمق است که فرمان او برند و او مهتر قوم خویش است با این که می بینی
وَكَانَ اللهُ و بود خدای بر همه چیزی درو حافظ و نگاه بان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ
يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ
إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ
فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ
مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ
لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا
رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا
إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ای مومنان
ای گرویدگان در سرا و خانهٔ رسول علیه السلام مروید الا وقتی که شما را دستوری دهند

بانکه

بی آنکه منتظر باشید وقت طعام خوردن رسول را و چون در روید منتظر
مباشید که طعام رسد مفسران گفته اند آیه در شان ولیمهٔ زینب آمد در خانهٔ
ام سلمه که جماعت آنجا پیش رسول علیه السلام بودند و طعام خوردند و مقام
کردند دیرگاه و رسول علیه السلام را از حضور ایشان رنج بود و شرم
داشت که ایشان را گوید که بروید خدای تعالی این آیه فرستاد وَلَٰكِنْ
إِذَا دُعِيتُمْ و چون شما را دعوت کنند در روید و چون طعام خورید برخیزید
و پراکنده شوید هر کسی به کاری و بهیچ حدیث انس مگیرید و برای سخن
گفتن در خانهٔ رسول علیه السلام منشینید که این پیغمبر را میرنجانید و او شرم
میدارد از آنکه گوید شما را که بروید و خدای تعالی در حق شرم ندارد یعنی او را
دریغ نباشد از گفتن حق چنانکه شما را دریغ باشد یکی از بزرگان گفت ادب
گران جانان بس که خدای گران جانی ایشان احتمال نکرد و گفت فَإِذَا
طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا انگه گفت چون از زنان متاعی و قماشی خواهید
از پس پرده خواهید گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که جماعتی به حجرهٔ
عایشه پیش رسول علیه السلام حاضر بودند رسول فرمود تا طعام پیش آوردند
در میان عایشه آمد شد میکرد و طعام می آورد و میداد دست مردی
بدست عایشه آمد رسول علیه السلام را خوش نیامد خدای تعالی این آیه
حجاب فرستاد ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ آن شما را یعنی سخن گفتن با زنان از
پس پرده پاک تر است دلهای ایشان را از ریب و تهمت وَمَا كَانَ
لَكُمْ و ممکن شما را و نباشد که رسول خدای را برنجانید و نه آنکه زنان
او را پس از او به زنی کنید و بدانید که ایشان ابدا بر شما حرام اند
چه این کار نزدیک خدای بزرگ است و گناهی عظیم مقاتل گفت که طلحه بن عبیدالله
گفت ما را نهی می کنند از آنکه با دختران عمان خویش سخن گوییم مگر در پس
پرده والله که اگر محمد بمیرد من عایشه را به زنی کنم خدای تعالی این آیه فرستاد

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ
وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ
وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا حق تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت اگر شما چیزی
آشکارا کنید و اگر پنهان دارید خدای همه چیز دانا است بر وی پوشیده نماند و
چون آیت حجاب آمد پدران و پسران و برادران گفتند یا رسول الله ما نیز از
پس پرده با دختران و مادران و خواهران خود از پس حجاب سخن گوییم خدای
تعالی این آیه فرستاد و گفت هیچ حرجی نیست بر زنان در آنکه در پیش پدران
و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان خود روند و با ایشان
سخن گویند و نه بر زنان ایشان و آنچه دست ایشان مالک گشت از
پرستاران ایشان معنی آن که ذکر عم و خال نکردند برای آنکه ایشان
منزلت پدر و مادر دارند و بعضی گفته اند که مکروه است در پیش ایشان رفتن برای آنکه
ایشان صفت کنند پسران خود را و لا نسائهن را آنکه گفت زنان بیگانه
صفت کنند برای شوهران و پسران خود و همچنین کنیزکان بیگانه پس به
ظاهر آیه روا نباشد زنان را پیش زنان بیگانه روند و نه در پیش کنیزکان بیگانه
آنگه وعظ کرد زنان را و گفت از خدای بترسید که خدای بر همه چیز گواه است ان
الله وملائکته بدرستی که خدای و فرشتگانش صلوات میدهند
و پیغمبر را صلوات از خدای ثنا باشد و رحمت از فرشتگان استغفار باشد
و رحم يا ايها الذين آمنوا ای مومنان و گرویدگان شما نیز صلوات
فرستید بر پیغمبر و گردن نهید و فرمان برید و فرمان امری او را گردن بنهید گردن

نهادنی و سلام کنید چون این آیه آمد گفتند یا رسول الله دانستیم که بر تو سلام
چگونه فرستیم گفت بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم
و آل ابرهیم انک حمید مجید آنگه گفت خدای تعالی بر من موکل کرد است
دو فرشته تا هر گاه که نام من برند بنده مومن بگوید یا بشنود بر من صلوات
دهد آن دو فرشته گویند غفر الله لک خدای تعالی ترا بیامرزد و خدای تعالی
و فرشتگان آمین گویند إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ
لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا
وَإِثْمًا مُبِينًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ
وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ
أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا آنانکه برنجانند خدای را و رسول خدای را برنجانیده باشند در
حق خدای صورت نبندد پس مراد آن باشد که فعلی کنند که اگر با غیری
بود از آن متوذی شود با این دوستان خدا را برنجانند و رنجانیدن دوستان
خدای رنجانیدن خدای باشد از آنجا که به رنج دوست دوست رنجور شود و
عبد الله عباس گفت مراد جهودان باشند که ایشان گفتند يد الله
مغلولة و ان الله فقير ونحن له اغنياء و ترسایان که
گفتند ان الله ثالث ثلثة و مشرکان که گویند الملائكة
بنات الله و عکرمه گفت که صورت گرانند از آنجا که میخواهند تا چون
صورتی که خدای آفرید و صورتی کنند در خبر است که رسول علیه السلام گفت
که خدای تبارک و تعالی گفته است که کیست ظالمتر از آنکس که میخواهد تا چیز
خلق من خلق آفریند که بر و پروانه را پا فرین با مور پیدا و رسول علیه السلام

لعن الله المعتدین به آنکه خدا و رسول را می‌رنجانند خدا ایشان را لعنت کرد
در دنیا و آخرت و بساخت و بنهاد برای ایشان خدای عذابی خوار کننده و
وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ و آنانکه می‌رنجانند مردان مومن و زنان
مومنه را به بهتان و دروغ و غیبت به آنچه نکرده باشند و نگفته احتمال
می‌کنند و برمیدارند آنچه در اثم و بزه مانند بهتانست و بزه هویدا و روشن
که آن رنجانیدن به زبانست مقاتل گفت آیه در حق امیرالمومنین علی علیه السلم
آمد که جماعت منافقان وبرا رنجانیدند از علی ابن ابی طالب علیه السلم
روایتست که روزی رسول علیه السلم یکبار موی خود بگرفت و گفت یا
علی من اذی شعرة منك فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله
فعلیه لعنة الله هر که تار موی ترا برنجاند از تو مرا رنجانیده باشد و هر که
مرا برنجاند خدای را رنجانده و هر که خدای را رنجاند خدای برو لعنت کند و از رحمت
خود دور کند ضحاک و سدی گفتند و جمع مفسران شب بیرون آمدندی چون
زنان به قضای حاجت شدندی بر عقب ایشان رفتندی و انگشت بر ایشان
زدندی اگر کسی بایستادی مراد خود حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی
بگریختندی زنان این حال با شوهران گفتند شوهران ایشان رسول را
ازین حال خبر دادند خدای تعالی این آیه فرستاد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر
بزرگوار قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان و دختران خود را و زنان مومنان را
تا فرو کذارند بر خود چادرهای خود را و رویهای خود را و گیسوهای خود را
آن بپوشند و خود را از کنیزکان ممتاز کردانند و چنانکه در جاهلیت عادت
ایشان بود بیرون روند ذَلِكَ أَدْنَى اگر نزدیکتر آنکه ایشان را بشناسند
و بدانند که زنان آزاده‌اند با ایشان این معامله نکنند از آنکه ایشان این
معامله را با پرستاران کردند و زنان آزاد در آن عهد احتیاط زنا نکردندی
از رشک وَكَانَ اللَّهُ و بود خدای و باشد آمرزنده و مهربان

لئن

لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مرض
ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَكَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا مَلْعُونِینَ أَیْنَمَا
ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلًا
یَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ
اللَّهِ وَمَا یُدْرِیكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِیبًا إِنَّ
اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِیرًا خَالِدِینَ
فِیهَا أَبَدًا لَا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَلَا نَصِیرًا اگر
منافقان باز نایستند از عداوت و دشمنی رسول خدای و مومنان و
آن کسانی که در دلهای ایشان مرضی و ریبتی هست از فاسقان از جور
و رنجانیدن زنان مومنان کسانی که خبرهای دروغ در مدینه می‌اندازند
از منافقان و این چنان بود که جماعتی به غزا رفتندی ایشان خبر در
افکندندی که آن قوم را بگرفتند و بکشتند و منهزم کردانیدند و مانند این
خبرها که سبب وهن و ضعف اسلام بود خدای تعالی فرمود که اگر
این منافقان از مثل این سخنان باز نایستند ما ترا که محمدی علیه السلم
بر ایشان مسلط کردانیم تا بکشی ایشان آنچه ایشان را اند و بکین کردانند
پس آنکه مجاورت تو نکنند در مدینه مگر زمانی اندک پس از آنکه هلاک و
مستاصل شوند آنکه وصف کرد ایشان را و بیان کرد حکم ایشان را و گفت
مَلْعُونِینَ ملعونان و رانده گشته و در لعنت خدای مانده کاشنده هر
کجا که ایشان را یابند بگیرند و بکشند کشتنی با لعنت قتاده گفت منافقان
خواستند تا نفاق خود را آشکارا کردانند چون این آیه آمد آشکارا
نیارستند کردن سُنَّةَ اللَّهِ نهادی و طریقه بدید کرد خدای تعالی
در حق آنان به آنکه هر کجا یابند ایشان را بگیرند و بکشند چنانکه سنت

طریقه او بود در حق آن که گذشتند از پیغمبران با منافقان از عهد ایشان
ولن تجد و هرگز نیابی سنت خدای را تغییر و تبدیل را که گفت یسئلك
الناس ترا می پرسند این کافران از قیامت و وقت او و پرسیدن الکار رد جهودان
بر سبیل امتحان بگوی که علم آن نزدیک خدا است و تو چه دانی که قیامت نزدیک بود
خدای لعنت کرد کافران را و بساخت و بنهاد برای ایشان دوزخ را و کهانه
که سعیر نامیست از نامهای قیامت خالدین فیها ابدا جاوید و مخلد باشند در
آن دوزخ و نیابند هیچ یاری که نصرت و یاری ایشان کند
یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله
واطعنا الرسولا وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرا ءنا
فاضلونا السبیلا ربنا اتهم ضعفین من العذاب
والعنهم لعنا کبیرا یا ایها الذین امنوا لا تکونوا
کالذین اذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند
الله وجیها روزی که بگردانند در آتش شریفترین عضوی از اعضای
ایشان را و آن روی ایشانست میگویند بر وجه تمنای ای کاشکی طاعت
خدا را و رسول خدا را داشتمی طاعت خدا و رسول خدا نداشتیم خداوندا ما فرمان
سادات و بزرگان خود بردیم و مطیع ایشان بودیم ایشان ما را گمراه کردند
خداوندا ایشان را عذاب دو چندان ده که دیگران را دهی که ایشان هم گمراه بودند
و هم گمراه کننده و لعنت کن ایشان را و از رحمت خود دور گردان لعنت کردنی
بسیار محمد بن ابی السری گفت در خواب دیدم که مردی مناظره میکردم من میگفتم
کبیرا و او میگفت کثیرا درین بودیم که رسول را علیه السلام دیدم از جای بجستم
و گفتم السلام علیک یا رسول الله استغفر لی او هیچ نگفت باری دیگر گفتم
هیچ نگفت گفتم یا رسول الله ما را از جابر بن عبد الله روایت کردند الکه ما سئلت
بسا قط فقلت لا که هرگز کسی از تو چیزی نخواست که تو گفتی نه رسول علیه السلام

بجنبید

بجنبید و لب مبارک بشرین کرد و گفت اللهم اغفر له گفتم یا رسول الله مرا این
مرد خلاف در این آیه ولعنهم لعنا کبیرا و میگوید کبیرا و من میگویم
کثیرا چگونه میباید گفت رسول علیه السلم گفت کبیرا میباید گفت الکه
غایب شد یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان مباشید همچون کسانی
که رنجانیدند موسی را خدای تعالی بیزار گردانید او را از آنچه در حق او گفتند
و او نزدیک خدای با جاه و منزلت بود تا ایذا موسی بچه وجه کردند از ابو هریره
روایت کردند که او گفت موسی علیه السلم هرگز در پیش کسی برهنه نشدی از حیا
و شرم قوم او گفتند همانا بر تن او عیبیست که میخواهد تا کسی اندام وی بیند
روزی برکنار آب غسل میکرد و جامه بر روی سنگی نهاد چون خواست که جامه برگیرد
سنگ از پیش وی بتاختن آمد موسی از پی سنگ میرفت برهنه تا بر همه
محافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که بر تن او آفتی نیست الکه سنگ بایستاد
تا او جامه برگرفت و بپوشید و چندان عصا بر آن سنگ زد که اثرها در آن
پدید آمد این قول و مانند این هیچ معتمد نیست برای آنکه نشاید که خدای تعالی
عورت خود را علی رؤس الاشهاد در میان خلق ظاهر گرداند ما او را [illegible]
که کمتر باشد نفرت او از نفرت کشف عورت بپراکند ما و تاویل درست آنست که سعید
جبیر از عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که
گفت که چون وی را پرسیدند که آن ایذا چه بود که ایشان موسی را کردند و خدای
تعالی تبرئه او چگونه کرد گفت ایذا او آن بود که یک روز موسی و هرون علیهما
میرفتند چون به بعضی کوهها رسیدند خدای تعالی قبض روح هرون کرد موسی
جنازه و بنی اسرائیل را خبر کرد او را گفتند هرون را تو زدی و بکشتی اگر نه
بازآمدی و گویی که مرد تو بردی چه کردی که ما ویرا از تو دوستر داشتیم و دوبا
ما پارساتر بود خدای تعالی تبرئه ساخت موسی را بگردانید فرشتگان را بفرستاد
تا هرون را برگرفتند و بر محفل بنی اسرائیل بگردانیدند تا او میگفت ما قتلنی اخی

کبیرا

وامانت حفظ آنچه برادر مرا گشت من مرگ خود مرده ام انکه و نشیکان
و برابر گرفتند و جای فن کردند که کسی بر آن مطلع نبود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا إِنَّا
عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ
فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ
كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ای مومنان بترسید از
خدای بترسید و گفتار به صواب گوئید عکرمه گفت لا اله الا الله است مقاتل گفت
حق گوئید در حق رسول و زینب بنت جحش يُصْلِحْ لَكُمْ خدای کارهای شما
به اصلاح آرد و گناهان شما بیامرزد و هر که خدا و رسول او فرمان برد بر مراد و مطلوب
خود ظفر یابد ظفری بزرگ و بزرگوار و چون طاعت خود و طاعت رسول خود را به ظفر
عظیم معلق کرد اینجا در عقب وی فرمود که ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان و زمین
و کوهها یعنی طاعت و فرمانبرداری را ایشان با این عظمت و بزرگی که ایشان را
هست مطیع و منقاد امر ما گشتند در ایجاد و تکوین چنانکه خواستیم هر یکی را از شکلی
دیگر در وجود آوردیم هیچکس را از این اجرام امتناع نکردند و اباء ننمودند و از آن
بترسیدند آدمی که او عاقلست و صالح بر تکلیف را ابا کرد و امتناع کرد اینست
از طاعت و انقیاد ما او ظالمی است بس جاهل و نادانی است بس غافل یا مراد
به امانت طاعت است برای آنکه لازمست ادای آن نباشد فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
ابا کردند از آنکه ادای امانت نکنند یعنی ادا کردند و آزاد کردند و بترسیدند و آدمی بر
داشت آن را و ادا نکرد و از آنکه او را صفت کرده به ظلم ترک امانت و نادانی برای آنکه

غافل

غافل شده از آنچه سعادت وی در آنست باز آنکه ممنون است که ادای
امانت کند تا به سعادت رسد و تاویل امانت رجاعت مشتمل است آن را
که مفسران گفته اند از مامورات و منهیات از نماز و روزه و غسل جنابت
زید بن اسلم گفت روزه و غسل امانتی است که خدای تعالی در گردن مکلفان
انداخته است اگر ادا نکنند جز خدای تعالی ندانند ابوالدرداء روایت کرد از رسول
که او گفت پنج چیز است که هر کس به جا آورد با ایمان به بهشت رود یکی آنکه پنج وقت
نماز به جای آورد به رکوع و سجود و ارکان و شرایط به وقت خود و زکوة مال
دهد به خوشدلی آنکه گفت بخدای که این جز مومن نکند و ماه رمضان روزه دارد
و حج خانه کعبه کند چون استطاعت دارد و ادای امانت کند گفتند یا
ابا الدردا این امانت چیست گفت غسل جنابت و بعضی دیگر گفتند امانت
هر دو امانت باید که هیچ مومنی و معاهدی به قلیل و کثیر خیانت نکند
سدی گفت این امانت هابیل است و این ایشان قابیل که آدم علیه السلم
به بعضی از سفرها میرفت و هابیل را دوست میداشت به غایت آسمان را
گفت او را به امانت می پذیری گفت نه زمین را گفت می پذیری گفت نه و کوهها
را گفت می پذیری گفتند نه قابیل را گفت او قبول کرد گفت او را به من سپار
تا باز به تو سپارمش صحیح و سالم او را به قابیل سپرد چون باز آمد قابیل
هابیل را کشته بود و بعضی از مفسران گفته اند حمل به معنی خیانت است بر این
قول تاویل این نباشد که ایشان ابا کردند بر داشتند گناه را و آدمی از گناه
برداشت چنانکه گفت وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ
و عرض امانت را آسمان و زمین با آنکه ایشان غافل نیستند دو وجه گفته اند
یکی آنکه مراد اهل آسمان و زمین است دوم آنکه این بر وجه تمثیل است یعنی اگر
آسمان با رفعت و زمین با بسطت و وسعت و کوه با صلابت را عقل بودی
امانت را به ایشان عرضه کردندی بترسیدندی از آن قبول نیارستندی کرد

آدمی از آنجا که ظلوم و جهولست قدر امانت نمی‌دانست برداشت و گفته‌اند این
اگرچه صورت عموم دارد خاصست به کافران بقرینه انّه كان ظلوما
جهولا ليعذّب الله المنافقين خدای تعالی این همه را برای آن کرد تا
عذاب کند به استحقاق آن را که در امانت خیانت کند از منافقان و مشرکان
که منافقان نهان کنند و مشرکان آشکارا کنند و تا بپذیرد توبه مومنان
از مردان و زنان به حفظ امانت و ادای آن به وجهی و خدای تعالی آمرزنده و مهربان
بیامرزد آن را که خیانت کردند در امانت و توبه کردند و ببخشد برای آنکه امانت
بجای آوردند والله اعلم
بالصواب و الیه
المرجع و المآب

پنجاه و چهار آیه است ابی بن کعب از رسول علیه السلام روایت کرد که هر که او
سوره سبا بخواند هیچ پیغمبری نباشد الا که او رفیق و یار او باشد روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض وله
الحمد فی الآخرة وهو الحكيم الخبير يعلم ما يلج
فی الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء
وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور شکر و
سپاس و ستایش مر خدای را که او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست به
ملک و ملک و خلق و تصرف در آن و او راست بی مانع و منازع و او راست
شکر و ستایش و سپاس خاص نعمت آخرت در آخرت و اوست خدای محکم کار
در کارهای دین و دنیا داننده و آگاه به آنچه بایست بود و داناست و میداند که
به زمین فرو میرود از آب باران و گنجهای روان و آنچه از زمین بیرون می‌آید از گیاه
و جواهر و حیوانات و آنچه از آسمان فرود می‌آید از باران و گنجهای روان و فرشتگان

و آنچه به آسمان میرود از اعمال بندگان و از فرشتگان و او به کمال فضلش
بر بندگان بخشایش و بخشاینده است بر بندگان و آمرزنده و مهربانست
وقال الذين كفروا لا تأتينا الساعة قل
بلى وربی لتأتينكم عالم الغيب لا يعزب عنه
مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض ولا اصغر
من ذلك ولا اكبر الا فی كتاب مبين ليجزی
الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة
ورزق كريم والذين سعوا فی آياتنا معاجزين
اولئك لهم عذاب من رجز اليم کافران که منکران
بعث‌اند بر طریق استهزا و افسوس که قیامت بما نخواهد آمد بگوی ای محمد صلی الله علیه
و آله و سلم در جواب ایشان که آری بحرمت خدای من هر آینه خواهد آمد بشما
آن خدای که داننده غیب است و در نشود و غایب نگردد از او و از علم او مثقال
ذره نه در آسمان و نه در زمین و خردتر از آن و نه بزرگتر از آن الا که از همه در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ خدای تعالی کاینات بر وی ثبت کرده است تا فرشتگان
بر آن مطلع شوند و ایشان را در آن لطف باشد این برای حکم و قیامت برای
چه آید برای آن تا جزا دهد آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و ثواب
دایم که لازم است برای ایشان و ایشانند که ایشان راست از خدای تعالی
آمرزش و روزی بزرگ یعنی بهشت و آنان که سعی کردند در ابطال آیات ما خود تقدیر
کرده که ما را عاجز گردانند یا آزمایش کردند در گذاردن ایشانند که ایشان راست
عذابی از عذاب رنجاننده ويرى الذين اوتوا العلم
الذی انزل اليك من ربك هو الحق ويهدی الى صراط
العزيز الحميد وقال الذين كفروا هل ندلكم
على رجل ينبئكم اذا مزقتم كل ممزق انكم

اَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ   اَفْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبًا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ
بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ
الْبَعِيدِ   اَفَلَمْ يَرَوْا اِلَى مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
مِنَ السَّمَاءِ اِنْ نَشَاْ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا وَالْاَرْضِ بِه
مِنَ السَّمَاءِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ

می پرسند و میدانند آنانکه ایشانرا علم داده اند یعنی صحابه رسول علیه السلام
مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب وی که آنچه بتو فرستاده شد
از خدای تو یعنی قرآن آن حق است و راه مینماید این قرآن که راه خدای که عزیز
است استوده و آن راه طریق اسلام است آنان که کافر شدند برسبیل
استهزا که آیا شمارا راه نماییم بر مردی که شمارا خبر دهد که چون بمیرید و پوسیده
گردید و خاک شوید بغایت ریزه گردید شمارا باز آفریده شوند و در خلقی نو
باشند و این مرد رسول علیه السلام را خواستند اَفْتَرَى آیا دروغ
گفت بر خدای یا او جنونی و دیوانگی وی را بر این میدارد خدای تعالی
نه از این معنی هیچ در وی نیست آنانکه به آخرت ایمان نمی آرند در عذاب بلاک
و دوزند چون عذاب از او اوزم ضلالت گویی که هر که قرین مکه بکرند آنکه شنید
گرد ایشانرا بر دلیل که راه نماید بر صحت بعث و نشور و گفت آیا نمینگرند
نمی بینند آنچه در پیش ایشان و در پس ایشانست از آسمان و زمین محیط بایشان
و هر دو معنه و در قدرت ویست انکه قادر باشد بر بعث و نشر و گفته اند که مورد
آیه مورد بهشت و وعیده است یعنی آسمان و زمین محیط ایشانست اگر خواهند
از اکناف و اقطار آن بیرون روند نتوانند ما اگر خواهیم ایشانرا به زمین فرو
بریم و اگر خواهیم پاره از آسمان بر ایشان اندازیم هر آینه در این نظر و تفکر
آیتی و علامتی است هر بنده را که زند و را با خدا   وَلَقَدْ آتَيْنَا
دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ اَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَاَلَنَّا لَهُ

الحد

الْحَدِيدَ اَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ   وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا
شَهْرٌ وَاَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ
بِاِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ
السَّعِيرِ   يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ
وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ
شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ   و داود را دادیم از

ورواحها

نزدیک خود فضل که آن نبوت و کتاب زبور و آواز خوش و جواب
دادن کوهها وی را و گفتیم کوهها را که با وی تسبیح کنید و آواز خود به آواز وی
یکی گردانید چنانکه آدمی گوید شما نیز همی گویید و مرغانرا نیز گفتیم و امر کردیم
بانچه کوهها را گفتیم و گفته اند که معنی اَوِّبِي آنست که با وی بروید و گفته اند
که معنی وی آنست که کوههای جماد را ادراک دادیم معنی آنست که کوههای همچنان
مسخر کردیم که بنده مامور را که او را بفرمایند و نداشنند طاعت دارد و
روا باشد که خدای تسبیح در کوهها آفریند و باشد چنانکه سخن در درخت برای
معجزه داود وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و ازبرای داود آهن را نرم گردانیدیم
چنانکه خواستی هر چه میکرد اینجی مانند موم بی آتش و خایسک و سندان
و سبب آن این بود که داود در سیاحت و سیر خود هر کس را که دیدی ناشناختی
او را از وی پرسیدی که این مرد که والی شماست چگونه مردیست گفتندی که نکو
مردیست خوش سیرت و عادل پادشاهیست او را آن خدای را شکر کرد
یکروز فرشته بر صورت مردی پیش او آمد داود بر عادت خود از وی پرسید که
والی شما چگونه مردیست او گفت نیک مردیست اگر در وی یک خصلت نبودی
گفت آن چیست که او گفت بیت المال میخورد بایستی که از کسب دست خود خوردی او
گفت بار خدایا طریقی کن که من از دست کسب خود خورم خدای تعالی آهن را برد

وی نرم کرد و او را صنعت زره‌گری بیاموخت او زره‌گری کردی و هر یک را به چهار
هزار درم فروختی چیزی به نفقه کردی و چیزی به صدقت دادی و این یکی از معجزات
وی بود اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ چون من آهن را به تو نرم کردم وی را گفتیم زره‌ها را
فراخ کن وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ و باندازه کن در زره بافتن و میانه گوش
دار نه درازی دراز و نه کوتاهی کوتاه گفته‌اند که معنی آنست که میخهای زره باریک
مکن تا بجنبد در حلقه و سطبر مکن تا حلقه بشکند و گفته‌اند که سر حلقه زره باید
یعنی این حلقها یک شکل کن تا ملایم باشد و زره داود را میخ نبودی برای آنکه به
دست او نرم بودی بر هم افکندی و در هم انداختی و در هم پیوستی آنگه داود و قومش
را گفت اِعْمَلُوا صالِحاً کار نیکو کنید و بدی مکنید که من به آنچه می‌کنید
بینا ام وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ و باد را مسخر سلیمان کردیم رفتن باد در بامداد یکماهه
راه بردی و شبانگاه رفتنش یکماهه راه بودی وهب منبه گفت در بعضی از
کتب خوانده‌ام که به ناحیت دجله بر سنگی نوشته دیدم که بعضی از صحابهٔ سلیمان
نوشته بودند که ما بامداد از اصطخر پارس بیامدیم و قیلوله در اینجا کردیم و در شب
ان شاء الله بشام باشیم و روایت کرده‌اند که سلیمان بامداد از زمین عراق
بیامد و قیلوله به مرو کرد و نماز دیگر به بلخ کرد باد او را برگرفتی و مرغان در هوا سایه
بر ایشان گستردی آنگه از بلخ به ترکستان آمد و از آنجا به چین رفت آنگه بر ساحل
دریا برفت آنجا که مطلع آفتاب است تا به زمین قندهار رسید و از آنجا بکرمان
رفت و از آنجا به زمین پارس آمد و چند روز آنجا بود و از آنجا بامداد برگرفت
به لشکرگاه آمد و نماز شام به مدینه تدمر که شهر او بود آمد ابن زید گفت که سلیمان
هزار کرسی ساخته بود از چوب که او را هزار زن بود و بر سر هر کرسی هزار خانه که لشکر او از
انس و جن آنجا بودندی و در زیر هر کرسی هزار شیطان بود که آن هر که برگرفتندی
و از زمین برداشتندی و آنگه باد نرم سایدی و یک ماهه راه بردی تا وقت
قیلوله آنگه فرود آوردی و قیلوله کردندی و نماز دیگر برگرفتندی و یکماهه را

بروی آنجا که سلیمان فرمودی که مردم ولایت خبر داشتند سلیمان آنجا فرود
آمده بود به لشکری عظیم وَأَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ و روان کردیم از برای
او چشمهٔ مس آنچنانکه سه شبانروز از معدن خود بر می‌آمد چنانکه سیلاب آید
و این به زمین یمن بود و آنچه امروز مردمان در دست دارند اصل همه از آنجاست
که در عهد سلیمان علیه السلام بیرون آمد وَمِنَ الْجِنِّ و از جنیان بعضی
آن بود که در پیش او کار کردندی به فرمان خدای و هر که سر از فرمان او پیچید در
کار او از ین جنیان ما او را از آتش دوزخ می‌چشانیدیم در دنیا اگر نافرمان
گشتندی بچشانیدیم او را عذاب دوزخ در آخرت آنانکه گفته‌اند در دنیا گفته‌اند
که آن چنان بود که خدای تعالی دو فرشته را موکل کرده بود برای جنیان و
تازیانه از آتش در دست گرفته هر کس که از فرمان سلیمان علیه السلام پای بیرون
نهادی او را آن تازیانه یکی زدندی و ویران سوختندی يَعْمَلُونَ لَهُ این جنیان
برای او میکردند آنچه او میخواست از محرابها گفته‌اند مسجدها و کوشکها
و صورتهای انگیخته آنکه گفته‌اند بر دو جانب تخت سلیمان دو شیر ساخته بودند
و بر بالای دستهای سریر دو کرکس ساخته بودند چون سلیمان علیه السلام پای بر سریر
نهادی آن دو شیر دستها بگستردندی تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر
نشستی و چون او نشستی آن دو کرکس پرها در هم گستردندی تا او را سایه
کردی از آفتاب و این جز سلیمان ندانستی که چگونه بر تخت میبایدشد چون
بخت النصر پس از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست تا بر جای سلیمان
نشیند ندانست که چگونه کند پای بر نهاد شیر دست بر آورد و ساقش را
مجروح کرد او بیفتاد و از هوش برفت او آن سریر را باز گردانید پس از آن
کس ندانست که بر آن سریر بنشیند و اصحاب سیر گفته‌اند از جمله آنچه جنیان
برای او بنا کردند بیت المقدس بود و آن چنان بود که خدای تعالی بر آل ابراهیم
برکت کرد تا ایشان به کثرت عدد به جایی رسیدند که عدد ایشان را

خدای داند چون نوبت به داود رسید ایشان به کثرت خود معجب شدند
بکبر از سر گرفتند و ظلم و معصیت آغاز نهادند خدای تعالی وحی کرد به داود که من
وعده داده ام به ابراهیم علیه السلم در فرزندان او که عدد ایشان
بجایی رسانم که کس نداند مگر من به آنچه او تسلیم کرد فرزند خود را به ذبح چون ایشان
وعده وفا کردم آن نعمت تمام کردم آن نعمت به کفران بدل کردند و در من
عاصی شدند اکنون بدان ای داود قسم کرده ام که ایشان را ابتلا کنم یکی از
سه چیز که عدد ایشان باز کم شود اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال یا ایشان را
به دشمن گذارم سه ماه و یا طاعون را بر ایشان مسلط کنم سه روز داود قوم را
خبر داد ایشان دلتنگ شدند و گفتند یا رسول الله تو اختیار کن از
این سه یکی از برای ما داود گفت لابد اختیار با شماست گفتند ما طاقت
قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کرد مرگ بر ما آسان تر باشد پس
مرگ پیش گرفتند و غسل کردند و کفن پوشیدند و به صحرا رفتند و زنان
و کودکان را با خود بردند و به خدای نالیدند و خروج ایشان به صعید بیت
المقدس بود پیش از آنکه آن را بنا کردند و داود به صحرا بیرون آمد خدای تعالی
بر طاغیان ایشان طاعون فرستاد و بسیار از ایشان مردند که بدو ماه دفن
نتوانستند کردن چون روز دیگر بود داود به صعید بیت المقدس آمد و روی
بر خاک نهاد و صالحان بنی اسرائیل زاری کردند و از خدای خواستند طاعون
از ایشان برداشت آنگه جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای داود بگو این بندگان
مرا تا در شکر نیز افزایند در این موضع که دعای شما اجابت کردم مسجدی بنا
کنید که شما و فرزندان شما در آنجا عبادت کنید چون خواستند که به بنای مسجد مشغول
شوند مردی آمد از بنی اسرائیل صالح درویش تا ایشان را امتحان کند گفت مرا در آنجا
حقیقت شما را حلال نباشد که ملک من بی رضای من مسجد کنید ایشان گفتند
این زمین حق بسیار است ایشان رها کردند تو نیز رها کن گفت من سخت

محتاجم اگر خواهید از من بخرید و اگر نه غصب کرده باشید نزد داود علیه السلام
آمدند و او را خبر کردند گفت رضای وی حاصل باید کرد ایشان آن را بها کردند
گفتند بدهیم چند آنکه می افزودند او میگفت ندهم و بیشتر خواهم به صد گوسفند
خواستند و به صد شتر و صد گاو خواست رضا ندادند به آنجا رسانیدند که گفتند
دیواری گرد اینجا برآریم و پر از سیم و زر کنیم و به تو دهیم گفت اکنون راضی
شدم چون بدید که ایشان دل بر این نهادند گفت نخواهم و جوی طمع نکنم
و این زمین خدا را دادم و غرض امتحان شما بود تا در این کار چه خواهید کرد
یا نه آنگه آغاز مسجد کردند داود علیه السلام با صالحان بنی اسرائیل سنگ بر
پشت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد را به بالای مردی کردند خدای
تعالی وحی فرستاد که نصیب تو از این مسجد بیت المقدس همین پس دست
رها کن که ترا پسری باشد سلیمان نام سلیم القلب باشد و بر دست او هیچ
خون ریخته نشود و تمامی مسجد بر دست وی بود و ذکر وصیت در عقب تو خواند
داود علیه السلم در آنجا نماز کرد و صالحان بنی اسرائیل و آن وقت داود را
صد و هفت سال بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات رسید و
سلیمان بجای او نشست و خدای وحی کرد به او و گفت ترا این مسجد تمام باید کرد
جن و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل در میان ایشان بخشید و هر یکی را آنچه
لایق کار او بود بداد او گذاشت شیاطین را و فرستاد تا هر کجا سنگی سفید
بود از رخام حاصل کردند و آن هر روز در مسجد نهادند و بعد از اسباط بنی اسرائیل
چون شهرستان تمام شد آغاز بنای مسجد کردند پس سلیمان جنیان را بفرستاد
تا زر و سیم و انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و انواع طیب از مشک و کافور
و عنبر چندان جمع کردند که در عدد در نیاید آنگه صنعتگران آنجا آمدند تا آن جواهر
را بسفتند و مرصع و مدور کردند بر ایشان دشوار بود از صلابت سلیمان
جنیان را گفت این را هیچ تدبیر دانید گفتند برای این سنگی بهتر از

صخره مانده‌اند و او مجبوس است نیز تا او را حاضر کنند سلیمان پس پاره بر
گرفت و به نگین خود مهر بر وی نهاد و از برای جنیان مهر از آهن نهادی و از برای
شیاطین از مس هر مارد را بلی دیدی که مهر سلیمان دید در حالی مسخر گشتی
چون رسول رفت و مهر بر گردن نهاد و برخاست و با رسول پیش سلیمان آمد
سلیمان پرسید که این عفریت در راه چه گفت و چه کرد گفتند هیچ نگفت
جز آنکه گاه‌گاهی بخندید و به مردمان فسوس داشتی صخره گفت یا رسول الله فسوس
نداشتم ولیکن چند عجب دیدم که از آن بخندیدم سلیمان گفت آن چه بود گفت در
راه بمردی رسیدم که موزه دوز بود و مردی موزه می فرمود و او را میگفت که
موزه چنان میخواهم که چهار سال پیش از این کرده بودم از آنجا گذشتم مردی
را دیدم که مردم را از غیب خبر میداد و از احوال ایشان و آنجا که او نشسته
بود گنج نهاده و نمیدانست برای آن مخبر اینهمه دروغ میگفت مرا از آن عجب آمد
از آنجا به شهری رسیدم که در بازارها پیر میشوراندند و به گزاف میفروختند
و از آن نافع‌تر هیچ چیز نیست و فلفل را میسوختند و از آن زیان کارتر
هیچ چیز نیست مرا از آن خنده آمد از آنجا به مجمعی رسیدم که جماعتی از آن در آنجا
تضرع و زاری میکردند و از خدای رحمت میخواستند ملول شدند بر ایشان برخواستند
گروهی دیگر بنشستند رحمت با ایشان فرود آمد از حکم قضا و قدر مرا عجب آمد
سلیمان گفت یا صخره هیچ دانی که این جواهر را بی زخم کردن و تراشیدن و
سوراخ کردن بر وی آسان شود گفت یا رسول الله سنگیست سفید که آن را
سامور خوانند ندانم تا به کدام معدن باشد و هیچ مرغی بر حیلت‌تر از عقاب
نباشد بفرمای تا صندوقی از سنگ بسازند و بچگان عقاب را در او
کنند در پیش او و سر او را ببندند چون راه نیابد برود و آن سنگ را بیارد
چنین کردند عقاب رفت بعد از یک شبانه روز باز آمد و آن سنگ را بیاورد
و بر آن صندوق زد و آن صندوق الماس سوراخ کرد و نزدیک بچگان

خود رفت دیگر نوبت سلیمان جمعی جنیان را با عقاب فرستاد تا از آنجا آن
سنگ را بیاوردند و آن الماس است هر جواهر و رخام را به کار آید و به کار برند
در نقش کردن نگینها و سفتن جواهرها همه از آنست آنکه سلیمان مسجد بیت
المقدس را بنا کرد به رخام سفید و زرد و سرخ و ستونهای رخام الواح یاقوت
و زبرجد در وی نشانده و دیوارها و سقفها مرصع کرد به جواهر و مروارید و یاقوت
و فیروزه و فرشها از فیروزه ساخته و بر روی زمین خانه نبود چون شب
درآمد از نور آن جواهر چنان روشن بودی که به چراغ احتیاج نبودی و آن روز
که تمام شد آن را عید گرفتند که از عجایبهای آن بود که اگر مردی مارب
اندرون خیال روی خود در آن سفیدی دیدی و اگر فاسقی در رو شدی خیال
روی خود سیاه دیدی و در گوشه‌ای از گوشه‌های مسجد عصای آبنوس نهاده بود
کی از اولاد پیغمبران دست در وی نهادی ویرا هیچ رنج نرسیدی و اگر کسی دعوی
کردی که از ایشانم و نبودی دستش بسوختی و سلیمان ده هزار مرد از عباد بنی اسرائیل
در وی نشانده تا عبادت بکردند چهار روز و چهار شب و آن مسجد بر آن سیرت
بود تا به روزگار بخت النصر او بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و مسجد بشکافت
و جواهر که در وی بود به عراق برد که دار الملک او آنجا بود و پس محاریب مسجد بیت
المقدس است و تماثیل فرشتگان و صالحان تا ایشان مشاهده آن اصلاح
نزدیک باشند و در عبادت حریص و جفان کاسه‌ها را چون حوضهای بزرگ
حسن بصری گفت جنیان برای سلیمان کاسه‌ها کردند از سنگ هر یک چند
حوض اشتران هر کدام که سه هزار هزار نشستی و دیگهایی که از جای نقل نتوان
کردن ثابت و استوار بودند بر جای و از اینجا کوه‌ها را راسی خوانند که از جای
نجنبند و این از من بود آنکه خطاب کرد ایشان را و گفت ای آل داود کار کنید
و عبادت خدای بجای آرید برای شکر نعمت او و آنکه گفت اندکست از بندگان
هر که شکر کنند که داود علیه السلام ساعت شب و روز بر آل خود قسمت

کرد و در عبادت بسیج از وفات نگذشت که بر ایشان الا که در آن وقت جمعی از
ایشان در عبادت بودند فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ
عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ
تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي
الْعَذَابِ الْمُهِينِ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ
آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ
وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ
جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ
قَلِيلٍ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا
الْكَفُورَ چون حکم کردیم سلیمان را به مردن مفسران گفته اند سلیمان را عادت
بود که در بیت المقدس رفتی و کس را به خود راه ندادی برای عبادت و طعامی و شرابی
که او را بایستی از وجه قناعت برگرفتی و هر وقت در بیت المقدس رفتی درختی
نو دیدی برسته رسیده که ای درخت تو چه نام داری خدای تعالی وی را در
سخن آوردی گفتی فلان گفتی چرا رستی گفتی فلان کار را بفرمودی تا قطع کردندی
و برای آن کار ذخیره ساختندی تا آن سال که فرمان خواست یافت در مسجد
درخت دید برسته نام وی پرسید گفت خرنوب سلیمان گفت ترا چرا خرنوب
خوانند گفت برای آنکه در پیش من خرابی بیت المقدس است سلیمان اندیشه
کرد که خرابی بیت المقدس خبر مرگ من میدهد تا من زنده باشم کس بیت المقدس
را خراب نتواند کرد و فرمود تا آنرا برکندند و در بوستان بنشاندند ابن زید گفت
سلیمان ملک الموت را گفته بود که پیش از آنکه اجل مرا نزدیک رسد مرا خبر ده
چند روز چون وقت مرگ او آمد او گفت که از عمر تو یک ساعت بیش نمانده است
سلیمان شیاطین را فرمود که از برای من کوشکی از آبگینه بنا کنید

که در دو

که در وی مردم را ببینم و مردم مرا نبینند برای او کوشکی ساختند در آنجا
رفت و نماز کرد و بر عصا تکیه کرد ملک الموت جان او برگرفت و او بر عصا
تکیه زده بود و بعضی مفسران گفته اند که خدای خواست که خلق را معلوم کند که
جنیان غیب نمیدانند سلیمان را کوشکی بود از بلور و در آنجا نشستی مردم
او را دیدندی و او مردم را دیدی و در آن کوشک ایستاده بود بر عصا تکیه
زده ملک الموت آمد و گفت اجابت کن دعوت خدای را او گفت یا ملک الموت
مهلتی ده مرا تا احوال خود را مطالعه کنم گفت دستوری نیست همچنان بر پای
ایستاده و بر عصا تکیه زده جانش برداشت و او هر یک جنیان را بر
کاری داشته بود و کار میکردند و در سلیمان نگاه میکردند و نمیدانستند
که او مرده است تا یک سال بر آمد پس از یک سال درخت سپنه عصا را بسفت
عصا از گرانی سلیمان بشکست و سلیمان در روی افتاد مردم بدانستند که
سلیمان مرده است چنانکه گفت مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ راه ننمود ایشان را
بر مردن سلیمان مگر درخت سپنه که میخورد عصای وی را فَلَمَّا خَرَّ پس
آنکه سلیمان بیفتاد جنیان بدانستند که اگر ایشان غیب دانستندی در
عذاب خوار کننده و رنج و تکلیف نماندندی اهل تواریخ گفته اند که عمر سلیمان
پنجاه و سه سال بود و مدت ملکش چهل سال و در سیزده سالگی پادشاه شد
لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ بدرستی که برای سبا یعنی قبیله سبا در مسکنها
و جایهای ایشان آیتی و علامتی و نشان بود آن دو بوستان بود یکی بر دست
راست و یکی بر دست چپ او گفته اند که آیت آن بود که در زمین ایشان نه
و در جامه وی چیزی بود از موذیات بمردی و اگر کسی سپری بر سر گرفتی و در زیر
درختان بگذشتی آن سپر پر شدی از میوه كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ
ایشان را گفتند یعنی پیغمبران ایشان را بخورید از روزی خدایتان و شکر نعمت
او کنید شهر شما شهری خوش است و خدای شما خدایست آمرزنده و مهربان ایشان

اعراض کردند و کفران آوردند و گفتند ما خدای را بر خود نعمتی نمی شناسیم اگر این
نعمت او کرده است بگویید تا باز گیرد حق تعالی گفت ما فرستادیم بر ایشان
سیل عرم را و سیل آبی باشد عظیم که آن را دفع نتوان کرد و عرم نام مسندیست که
بلقیس کرده بود در میانه دو کوه سنگ و قیر و آن را سه در کرده یکی از بالای
دیگر و در زیر آن برکه عظیم کرده و آب را در او گرد کرده و جویهای ایشان و سیلاب
و در پس آن سد جمع شدی انگه در بالایی بگشادی و از زیر که آب گردی و این همچنین
می بود تا آنکه بلقیس درگذشت و مدتی بر این برآمد ایشان طاغی شدند و از
حد درگذشتند خدای تعالی موشان بزرگ را بر ایشان مسلط کرد تا بیامدند و
آن سد را سوراخ کردند آب در افتاد و آن سد را خراب کرد و سیل در شهرهای ایشان
افتاد و بوستانها و سراهای ایشان را خراب کرد ایشان بعضی هلاک شدند
و بعضی در عالم پراکنده شدند و این در عرب مثل شده تا هر پراکنده را
مثل گشت تفرقوا ایادی سبا وَبَدَّلْناهُمْ
بِجَنَّتَیْهِمْ بدل کردیم به دو بوستان ایشان که هر یکی را از ایشان دو
بوستان خداوندان باری که آن خمط و حمط بار درخت اراک باشد و گویند
درختیست که بارش تلخ از دو اصل درخت شوره گز است و چیزی اندک از درخت
سدر ذلک جزیناهم ایشان را این جزا دادیم به کفری که آوردند و
سپاسی که کردند و هیچ جزا دهنده که مردم کافر نعمت را وَجَعَلْنا
بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتی بارَکْنا فیها قُرًی ظاهِرَةً
وَقَدَّرْنا فیها لَیالِیَ وَاَیّامًا آمِنینَ فَقالوا رَبَّنا باعِدْ
بَیْنَ اَسْفارِنا وَظَلَموا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ اَحادیثَ وَ
مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ
صَبّارٍ شَکورٍ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعوهُ
اِلّا فَریقًا مِنَ الْمُؤْمِنینَ وکردیم میان دهها و شهرهای ایشان

میان دهها که در وی برکه کردیم به آب و درخت و این دههای شام است و دهها
ظاهر که از این ده آن ده دیگر را توان دید گفته شده که چنان بود که زنی سبدی زنبیلی
بر سر نهادی و دوک بر دست گرفته میتافت و میرفت تا که مقصد رسیدی
زنبیل از میوه پر شدی از یمن تا شام چنین بود وَقَدَّرْنا و تقدیر کردیم
از اینجا رفتن منزل بمنزل همه آبادان و دهها و شهر و گفتیم ایشان را که بروید در
این دهها به مراد خود و در شبها و روزها ایمن از آفت و بیم دشمن صورت
امر است و مراد آن اباحت ایشان را از این حال بطر آمد طاغی و باغی شدند در نعمت
و عافیت صبر نکردند و محنت و رنج طلبیدند گفتند که ای خدای ما دور گردان
میان سفرهای ما و منزلهای ما و بیابانها پیدا کردان تا زاد و آب برگیریم
چنانکه دیگر مسافران ایشان بر نفس خود ستم کردند به کفر و معصیت ما
ایشان را حکایت گردانیدیم که مردم از آن باز گویند یعنی ایشان را مثلی و
عبرتی کردیم و عقوبت و نکال و پراکنده کردیم بعضی گفت از ایشان غسان شام
افتادند و انمار به مدینه و خزاعه به تهامه و ازد به عمان هر پستی که با ایشان کرده شد
و قصه ایشان آیتی و علامتیست هر صبر کننده شکر گوینده را وَلَقَدْ
صَدَّقَ به راستی که راست گردانید ابلیس گمان خود را در حق ایشان و گمان
خود را از آنجا که گفت لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلّا قَلیلًا و جای دیگر گفت
وَلا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ پس ایشان پیروی ابلیس کردند و از پی
وی رفتند و در طغیان و عصیان فرمان وی بردند مگر گروهی از مومنان
که ایشان این نکردند ایشان آنهااند که در وقت سوگند استثنا کرد و گفت
اِلّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصونَ وَما کانَ لَهُ عَلَیْهِمْ
مِنْ سُلْطانٍ اِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ یُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ فی شَکٍّ
وَرَبُّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ حَفیظٌ قُلِ ادْعُوا الَّذینَ زَعَمْتُمْ
مِنْ دونِ اللّهِ لا یَمْلِکونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمواتِ

وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ
ظَهِيرٍ و نبود مر ایشان را شرکتی از سلطنتی و قوتی که ایشان را
جبر تواند کرد بر ضلالت و کفر و لکن ما او را تخلیه کردیم و با مردمان گذاشتیم
و از دست او به ملکیت کردیم برای غرضی صحیح و آن آنست تا المکلف که به اختیار
ایمان آرد ممتاز شود از المکلف که او کار را اختیار به سبب [illegible] باشد و علم تعلق
گیرد به ایشان بر آن وجه که از ایشان واقع آید و خدای تو بر همه چیز نگاهبان
و به همه چیز دانا است الله گفت ای محمد بگوی این کافران را که بخوانید کسانی را
که دعوی کردند که ایشان بدون خدای خدایانند مالک نیستند مثقال ذره
را از خیر و شر و نفع و ضرر نه در آسمانها و نه در زمین و ایشان را به خدای
در آفریدن آسمان و زمین هیچ شرکتی و انبازی نیست و نه خدای را از ایشان
هیچ یاوری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ
لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ
رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ قُلْ مَنْ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا
أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
مشرکان بتان و معبودان خود را گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله
اینان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی گفته اند شفاعت سود نکند
نزدیک خدای مگر برای آنکس که دستوری دهند در شفاعت کردن او
پس شفیع آن باشد که به دستوری او شفاعت کند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ
آنکه ترس از دل ایشان باز برند و دل ایشان از خوف فارغ کنند یعنی
دل شفاعت کنندگان از فرشتگان و پیغمبران تا آنکه ایشان را دستوری
دهند در شفاعت کردن بعضی مفسران گفته اند که ترس ایشان از غشیه
که با ایشان رسد نزدیک آن که سخن خدای بشنوند عبدالله مسعود گفت چون خدای

وحی کند از وحی و از کلام صلصله آوازی شنوند چون آواز سلسله
که بر سنگ سخت بکشند ایشان از آن هول بترسند و بیهوش شوند چون
بدانند که وحی است ترس از دل ایشان بردارند و با یکدیگر گویند
مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ خدای شما چه گفت گویند که حق گفت بر قول
اول مراد به این حق دستوری دادن است به شفاعت و معنی دوم گفته اند حجت
در خبر است که رسول علیه السلام گفت چون خدای تعالی به وحی سخن گوید اهل آسمان
صلصله آوازی شنوند بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل علیه السلام را
ببینند با وحی بدانند که آواز چه بود ترس از دل ایشان ساکن شود جبرئیل
علیه السلام را گویند مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ جبرئیل علیه السلام
گوید الحق اهل آسمان یکبار آواز دهند الحق الحق جبرئیل علیه السلام
به زمین آید و وحی بگذارد و بعضی دیگر گفته اند که ترس ایشان از جهت الساعة
باشد کلبی گفت میان عیسی علیه السلام و رسول علیه السلام فترتی دراز بود
مدت پانصد و پنجاه و [illegible] سال خدای تعالی در آن پیغمبری نفرستاد و وحی از
آسمان به زمین نیامد چون خدای تعالی پیغمبر ما را بفرستاد اهل آسمان آواز
وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است از ترس بیفتادند و بیهوش شدند
چون جبرئیل علیه السلام بگذشت سر برداشتند و خوف ایشان زایل شده
بود با یکدیگر می گفتند مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ جواب میدادند یکدیگر
را و الحق این نهی است مشرکان را با آنکه فرشتگان با قرب و منزلت ایشان
و صلابت ایشان از ترس وحی خدای چنین ضعیف و ذلیل میشوند و ایشان از
شفاعت جز دستوری نباشد چون دستوری دهند از وحی کلام خدا
چنین بترسند معبودان ایشان که جماد اند در ایشان خیر و شر و
نفع و ضرر نباشد چگونه شفاعت کنند و گفته اند که مراد مشرکانند که عند
نزول مرگ فرشتگان به ایشان رسند بترسند آنگه خدای ترس از دل

ایشان باز دارد و اقامت حجت را تا آنچه می‌پسندند بدانند و شکار را
گویند ماذا قال ربکم چه گفت خدای شما گویند حق ایشان اقرار
دهند در وقت اقرار سود نکند برای آنکه آن وقت وقت امتحان باشد و
هو العلی الکبیر و اوست خدای بزرگ و بزرگوار آنکه گفت بگو
ای محمد صلوات الله علیه این مشرکان را بر سبیل پرسش که کیست که روزی میدهد
شما را از آسمان و زمین به باران و از زمین به نبات اگر ایشان جواب ندهند
تو جواب ده و بگوی که خداست که روزی دهنده است چه ایشان در این
خلاف نکرده‌اند و نخواهند کرد آنکه بر سبیل محاجه و طریق مناظره گفت
احوال ما و شما از دو بیرون نیست یا ما یا شما بر گمراهی و یا شما بر راه راستیم یعنی از
ما دو قوم یکی بر هدایت و یکی بر ضلالت چه ممکن نیست که با این دو قول متناقض
هر دو بر حق باشیم و یا هر دو بر باطل از طریق نظر و در اینجا شکی نبود نه خدای را
و نه رسول خدا را و این چنان بود که یکی با دیگری خصومت کند و او عالم باشد با
آنکه او بر حق است و به دعوی صادق آنکه گوید یکی از ما دروغ میگوید چه هر دو
قول راست نتواند بود و غرض آن بود که دروغ تو میگویی و این همچنانست که ابو
الاسود الدئلی گفت
یقول الارذلون بنو قشیر طوال الدهر لا تنسی علیا
احب محمدا حبا شدیدا و عباسا و حمزة و الوصیا
بنو عم النبی و اقربوه احب الناس کلهم الیا
فان یک حبهم رشدا اصبه و لست بمخطئ ان کان غیا
بنو قشیر که او را ملامت میکردند
بر دوستی اهل البیت گفتند که در دین خود شک کرده گفت افترون الله شک
پس خدای شک کرده باشد چون گفت و انا او ایاکم لعلی هدی او فی
ضلال مبین او در همسایگی بنو قشیر فرود آمده بود و ایشان مردم بدی بودند
ابو الاسود عدلی بود شب سنگ بر وی انداختند او گفت شرم میدارید که
سنگ می‌اندازید گفتند ما نینداختیم بل الله رماک سنگ نمی‌اندازیم مگر

خدای سنگ می‌اندازد گفت دروغ بر خدای می‌نهید که اگر خدای انداختی خطا
نشدی و بعضی دیگر گفته‌اند که او به معنی واو است و کلام بر لف و نشر و تفصیل و تقدیر
آنکه گفت و انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین ما بر راه راست
داشتیم و شما بر ضلالت چنانکه جریر گفت اثعلبة الفوارس او ریاحا عدلت
بهم طهیة و الخشابا این او به معنی واو است قل لا تسئلون عما
اجرمنا و لا نسئل عما تعملون قل یجمع بیننا بالحق
و هو الفتاح العلیم قل ارونی الذین الحقتم به
شرکاء کلا بل هو الله العزیز الحکیم و ما
ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و لکن
اکثر الناس لا یعلمون و یقولون متی هذا
الوعد ان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم
لا تستاخرون ساعة و لا تستقدمون بگو ای محمد علیه
السلام که از شما نپرسند و سؤال نکنند از آنچه ما کردیم از گناه و معصیت
و از ما نپرسند آنچنان می‌کنند بلکه هر یکی را از آن پرسند که کنند و جزا بد
دهند بگو که خدای تعالی جمع کند میان ما و شما روز قیامت آنگه حکم کند میان ما
حاکمی به حق او داوری داناست و عالمی عادلست آنکه گفت بگو ای محمد علیه السلام
که بمن نمایید آنان را که الحاق کردید به خدا و شریک خدای گفتید ایشان را تا
هیچ کرده‌اند و هیچ آفریده‌اند که بدان مستحق عبادت گردند آنگه ردع و زجر
کرد و گفت باز ایستید از این که چنین باشد بلکه او خدایست غالب بر جمله
اشیا محکم کار و درست گفتار و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد
مگر به جمله خلایق به عرب و عجم و ترک و هند و گفته‌اند الا بازدارنده مردمان را
به وعظ و زجر از معاصی و کفر و بشارت دهنده به بهشت و بیم کننده و از
ابن عباس از رسول علیه السلام روایت کرد که گفت مرا پنج چیز داده‌اند و بیان

فرمی آرم کی آنکه مرا به سفید و سیاه فرستاده اند دوم آنکه زمین را به طهور
و مسجد من کرده اند تا از خاکش تیمم کنم و هر کجا که خواهم نماز کنم و غنیمت مرا حلال
کرده و قبل از من پیش احلال نبود و مرا به ترس یاری کرده تا ترس من بجای
راه میرود از پیش من و مرا شفاعت داده و من آن را ذخیره کردم برای گناه
کاران امت خود و شفاعت من برسد انشاء الله به هر بنده که او شرک نیاورده
باشد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليکن بیشترین مردمان نمیدانند از آنکه اندیشه
نمی کنند و میگویند یعنی کافران که منکر بعث و نشور اند این وعده قیامت
کی خواهد بود اگر چنانست که شما راست میگویند بگو ای محمد علیه السلام شما راست
میعاد روزی که یک ساعت از آن تاخیر نکنند و پیش از آن و قال
الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ
يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا
مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ
إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ
نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ
وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا
هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ گفتند آنانکه کافر شدند
از توریة و انجیل و زبور و صحف و این مشرکان عرب بودند که گفتند ما
ما ایمان نیاوردیم به این قرآن و نه آنچه از قبل او فرستاده و نه که هیچ پیغمبر را این

نداشته اند که از حال ایشان حکایت کرد و گفت اگر تو ببینی ای محمد علیه السلام
هنگامیکه ظالمان و کافران ایستاده باشند نزدیک حکم خدای ایشان روز قیامت بعضی
از ایشان منکر داشتند گفتار بعضی یعنی با یکدیگر خصومت کنند و سؤال و
جواب کنند مستضعفان و اتباع گویند مستکبران و رؤسا را اگر شما نبودید ما مؤمن
بودیم شما ما را اغوا کرده اید و از راه بگردانیده اید مستکبران دیگر دادن
از رؤسا گویند مستضعفان و اتباع را آیا ما شما را بگردانیدیم و از راه به دین
پس از آنکه هدی و بیان شما آمد یعنی ما شما را جبر نکردیم بلکه شما خود گناه کرده و کافر
شده اید مستضعفان جواب دهند و گویند از ما نبود بلکه از مکر و کید شما بود
که با ما میکردید در شب و روز چون میفرمودید ما را که کافر شوید بخدای و مرا او را
انبازان و همتایان گیرید انکه گفت وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ مستکبران و
مستضعفان پشیمانی را ظاهر کردانند چون عذاب معاینه بینند انکه پشیمانی
ایشان سود ندارد گفته اند پنهان کنند پشیمانی را و غلها در گردن کافران
از اتباع و متبوعان و ایشان را جزا ندهند الا بر آنچه کرده باشند یعنی جزا بر
آن نهند وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ
مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ
أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ قُلْ
إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا
أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ
آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا
عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ هیچ شهری و هیچ
ده ی پیغمبری بیم کننده نفرستادیم الا که مشرکان و منعمان آن جایگاه گفتند
که ما کافریم به آنچه شما را فرستاده اند از کتاب و شریعت و معجزه و ادله و

کفتند که بیشتریم مال و فرزندان مالها و فرزندان ما بیشترست از مال و فرزندان
پیغمبران و ما را عذاب نکنند چه آن خدای که ما را سزای آن دهیم که در دنیا
نعمت داد اگر گفتار شما حق است در آخرت ما را عذاب نکنند قل ان ربی
بگوای محمد علیه السلام که خدای تعالی روزی بگستراند و فراخ گرداند آنرا که خواهد
و تنگ گرداند و باندازه دهد آنرا که خواهد بر حسب مصلحی کرداند ولیکن
بیشترین مردمان نمیدانند آنکه گفت وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا
أَوْلَادُكُمْ و نیست مالهای شما و فرزندان شما آنکه شما را نزدیک کند
و قربت دهد نزدیک ما به خدای جز عمل صالح کردن ایشان جزا و پاداش
دهد به آنچه کردند که دو چندان باشد در غرفهای بهشت ایمن باشند ٥
وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ
مُحْضَرُونَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ
يَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ
لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا
سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ
الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا
تُكَذِّبُونَ وآنان که سعی کنند در ابطال آیات ما خود تفسیر کرد
که ما را عاجز توانند گردانیدن و گفته اند که گمان بردند که از قبضه قدرت
ما بیرون روند و از ما فایت شوند ایشان را در عذاب حاضر گردانند یعنی در
دوزخ که جای عذابست بگوای محمد که خدا روزی من فراخ گرداند بر آنکس که
خواهد از بندگان خود و تنگ گرداند بر آن کس که خواهد و تکرار برای آنست

که اول خطاب

بدروغ زن نسبت دادند و ایشان به عشر آن نرسیدند که ایشان را دادیم از عمر دراز و مال
و دولت و تمکین پس ایشان با اینهمه نعمت که با ایشان کردیم پیغمبران مرا دروغ
کردند من ایشان را عذاب کردم پس انکار من و عذاب من ایشان را چگونه بود
یعنی چنان بود که میشناسید چرا حذر نمیکنند این جماعت از مثل آن عذاب در
خود نترسند از آن عذاب قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا
لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ
إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ
قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ
بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ
وَمَا يُعِيدُ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي
وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ
بگوای محمد علیه السلام من شما را وعظ میگویم و پند میدهم یک خصلت و می
فرمایم شما را به یک چیز و آن آنست که برخیزید برای خدای را و طلب رضای وی را
دو دو و یکیک و چون ازین مجلس برخیزید اندیشه و فکر کنید در کردار و
گفتار من تا بدانید که من که صاحب شمایم هیچ جنون و دیوانگی نیست مگر
پیغمبری و ترساننده شما را از پیش عذابی سخت که آن عذاب دوزخ باشد
اگر گفت بگوای محمد من از شما مزدی نخواهم و مزد من جز بر خدای نباشد و او بر همه چیز
گواه است بگوای محمد که خدای من حق را بر من می اندازد یعنی وحی بمن میفرستد و هیچ
چیز و هیچ کاری بر من پوشیده نمیماند از آنکه خدای مرا به وحی اعلام می کند و او
داننده غیبهاست بگو که حق آمد و باطل هیچ نکند نه ابتدا و نه اعادها
و این حق قرآنست یا اسلام محمد باقر علیه السلام فرمود مراد به حق شیع است
برای قتال و جهاد و مراد به باطل معبودیست که بدون خدای پرستند عبد

مسعود گفت رسول علیه السلام در مکه رفت و پیرامن کعبه سیصد و شصت بت
نهاده بودند او قضیبی که در دست داشت در بتان میزد و میگفت
جاء الحق و زهق الباطل و کان زهوقا الکه گفت بگو این کافران
که اگر من گمراهم بر خویشتن گمراهم و بال گمراهی من نه بر شما و اگر من مهتدی و براه راست
یافته‌ام که خدای من وحی کرد بمن و مرا هدایت کرد و گفت خود واو خدا شنوا
و نزدیک به بندگان خود هیچ از وفایت نشود و از علم او غایب نگردد
وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ
بَعِيدٍ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ
مُرِيبٍ و اگر ببینی تو ای محمد این کافران را آنگاه که ایشان بترسند در
وقت بعث و هیچ فوتی و در گذشتی نباشد ایشان را و گرفتنی از عذاب
خدای و بگیرند ایشان را از مکانی و جای نزدیک یعنی گور و گفته‌اند این فزع و ترس
وقت مرگ باشد و گرفتن ایشان در جای نزدیک باشد و گفته‌اند که حتی باشد
به بیدا حذیفه یمانی گفت از رسول علیه السلام شنیدم در وقتی که حدیث
فتنه آخر الزمان میکرد گفت سفیانی خروج کند از وادی خشک و بدمشق آید
و لشکر بمشرق فرستد و یکی به زمین بابل مدینه ملعونه و تبعه جنبشه لشکر
او اینجا بالای سه هزار مرد بکشند و صد زن شکم بدرند و سیصد معروف
از بنی عباس بکشند آنگه بکوفه آیند و نواحی کوفه را خراب کنند آنگه روی
بشام نهند در این باشند که رایت های کوفه بدید آید و بر عقب ایشان
روند و ورزه را او ایشان را دریابد و قتل عظیم کند و غنیمتی که داز بستانند
و بر دکان را از دست ایشان بستانند لشکر دیگرش بمدینه آید و سه شبانه روز

غارت کنند

غارت کنند و از آنجا بمکه آیند چون به بیدا رسند خدای تعالی جبرئیل علیه
السلام را گوید برو و ایشان را هلاک کن او بیاید و پای بر زمین نهد و ایشان را
یکبار به زمین فرو برد و ذلک قوله وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ
وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از ایشان دو کس بجهند یکی بشیر و یکی
نذیر و یکی بشارت دهد مردمان را بهلاک ایشان و آن مردم دان جهنیه بود
و از اینجا مثل شد و عند جهینة الخبر الیقین ایشان در آن وقت بر نیمه
اول که از گورها برخیزند گویند آمنا به ما ایمان آوردیم به محمد و به قیامت
و آنچه وی خبر داد و انی لهم و از کجا باشد و چگونه باشد ایشان را فرا گرفتن
محال باشد ایشان از مکان دور یعنی چون از مکان دور چیزی فرا گرفتن
محال باشد و ممکن نباشد ایمان آوردند ایشان در وقتی که از گور برخیزند
و عذاب معاینه ببینند ممکن نباشد که در محل قبول آید و سود مند بود وَقَدْ
كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ایشان کافر بودند پیش از این بمحمد و روز قیامت
انداختند به محمد کاهنها میبردند و در حق وی سخنها میگفتند که دیوانه است از
جای از حال او نه لایق با حوال او یکی میگفت ساحر است یکی میگفت شاعر
و دیگری میگفت دیوانه است و مراد به غیب اینجا ظن است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ
دور انداختند میان ایشان و آنچه اشتها و آرزوی ایشانست از قبول توبه
و زوال عقاب و رسیدن به ثواب چنانکه با اشیاع و اشباه ایشان
کردند که از مقصود و مراد خود ایشان دور گردانیدند بدرستی که ایشان در محمد و
کار قیامت در شکی
و تهمتی عظیم بودند شک
اندازنده والله اعلم
چهل و شش آیه است ابی بن کعب روایت کرد که هر که این سوره بخواند هشت در
بهشت او را میخوانند و میگویند از هر در که خواهی در آی و بی حساب بهشت شو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا
اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع یزید فی الخلق
ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر ثنا و ستایش خدای را که آفر
آسمان و زمین است و شکافنده و پدید آرنده است از کتم عدم بصحرای وجود آن خداست
که فرشتگان را رسولان و پیغام گذاران خود میکند تا وحی و پیغام او به پیغمبران میرسانند
فرشتگان که خداوندان بالها اند دو دو و سه سه و چهار چهار بعضی از ایشان زاید
بال آفریده در آفرینش بالهای ایشان انچه میخواهد و غیر این از درازی قامت و نکویی
صورت و روی و موی و آواز خوش و خدای تعالی بر همه چیز قادر و تواناست ابن
شهاب روایت کرد از رسول ص که گفت جبرئیل ع را میبایدکه بدان صورت که خدای
ترا داده است ببینم گفت طاقت نداری الحه بر بار کشاد من از هوش رفتم چون بهوش
آمدم تعجب کردم از بزرگی خلقت وی گفت تو اسرافیل را ببینی او را دوازده هزار بال است
یکی بمشرق و دیگری بمغرب و عرش بر دوش اوست و او از عظمت حق چون گنجشکی شکم گرد
و در خبری دیگرست که رسول ع گفت که فرشته ایست که او را هزار هزار سرست و در هر
سری هزار هزار روی است و در هر رویی هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و به
هر زبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت روزی بخاطر وی گذشت که تمام خدای را ستوده
باشد که تسبیح وی چون تسبیح من باشد حق تعالی گفت مرا بنده ایست که تسبیح
و تهلیل او بیش از تست گفت بار خدایا او چه میگوید گفت میگوید سبحان
الله کما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله والحمد لله کما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو
اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والله اکبر کما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر و
کما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

مبدء

جبرا

علی

که اول خطاب با فرانست و دوم وعظ مومنان و توانگر انست گردانیدن
کافران برای کرامت ایشان منت و توانگر گردانیدن مومنان شاید که
برای زیادتی سعادت ایشان باشد به انکه آن را در راه خدای نفقه کنند و
ما انفقتم من شیء وهرچه شما نفقه کنید از هر چیزی که باشد خدای
تعالی آنرا عوض دهد در دنیا یا در قیامت ابو هریره از رسول علیه السلام روایت
کرد که خدای گفته است عبدی انفق علیک ای بنده من نفقه کن در راه خدای تا
من نفقه کنم رسول علیه السلام گفت هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که به پهلوی
او دو فرشته باشند میگویند اللهم عجل لمنفق خلفا وللممسک تلفا بار خدایا
تعجیل کن هر نفقه کننده را به عوض و هر ممسک و بخیل را به تلف مال وی انس
مالک روایت کرد از رسول علیه السلام که هر شب فرشته ایست که ندا میکند
لدوا للموت بزایید از برای مردن و دیگری میگوید وابنوا للخراب بنا کنید
از برای خراب شدن و دیگری ندا میکند هب للمنفق خلفا نفقه کننده را عوض ده
و دیگری میگوید اعط الممسک تلفا تلف کن مال نگاه دارنده را و دیگری میگوید
کاشکی مردم نیافریدی و دیگری میگوید چون آفرید کاشکی بدانندی که از بهر
چه آفرید جابر ابن عبد الله الانصاری روایت کرد ما انفق المومن من نفقة فعلی الله
خلفها ضامنا الا ما کان من نفقة فی بنیان او معصیة هر نفقه که مومن کند
خدای تعالی ضمان کرد که عوض دهد الا آنچه در بنا یا در معصیت نفقه کند که آنرا
عوض ندهد ابو امامه گفت شاید تا شما در این آیه اسراف کنید که من از رسول
شنیدم والا گوشهای من کر باد که او گفت ایاکم والسرف بالمال والنفقة
وعلیکم بالاقتصاد فما افتقر قوم قط اقتصدوا از اسراف دور
باشید در مال و نفقه کردن بر شما باد که میانه نگاه دارید که هیچکس درویش
نشد هرگز که اقتصار کرد و میانه نگاه داشت وهو خیر الرازقین
و او بهترین روزی دهندگانست ویوم نحشرهم و یاد کن ای محمد آن روز

که ما خبر کنیم این کافران را انکه وثنها را گوییم اینان شما را می‌پرستند و این بر سبیل
تقریع است کافران را و فرشتگان گویند منزهی تو و پاک از آنچه نادانان به تو
حوالت کنند و به تو شرک آورند تو خداوند مایی نه ایشان تولای ما با تو ست
ایشان ابلیس را می‌پرستیدند و بیشتر ایشان بدوی ایمان آورده اند
گوینده ام فردا برخی از شما برای برخی مالک نباشند نفع را و نه ضرر را هیچکس را
قوت آن نباشد که غیری را زیان کند یا سود وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
گوییم مر ظالمان او کافران را بچشید عذاب دوزخ که آن را بدین سبب که شنیدید
چون شما را از آن خبر میدادند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ
قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ
يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا
سِحْرٌ مُبِينٌ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا
وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَكَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ
فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ چون آیات
بر این کافران خوانند آیاتی واضح و روشن گویند آن آیات قرآن نیست
این مرد الا مردی که میخواهد تا شما را بگرداند از آن مذهب که شما آن را می‌پرستیدند
و نیست آنچه او میخواهد یعنی قرآن الا دروغ فرا بافته و گفتند کافران مر این
حق واضح را و قرآن واضح و روشن را و ظاهر را چون بایشان آمد که نیست
این مگر جادویی و ندادیم ما ایشان را هیچ کتابی که آن را خوانند و درس کنند که
در او ابجی رهان باشد و دلیل بر صحت شرک و پیش از تو پیغمبری هم نفرستادیم
بایشان تا ایشان را بیم کند و بعتاب اگر شرک نیارند یعنی به شرک نفرمودیم و
دروغ داشتند کافران که پیش از این بودند پیغمبران خود را چنانکه ایشان

علی کل نعمة انعم بها علی و علی کل احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیامة ابن
شهاب گفت این زیارت آواز خوش است بشیم قاری آوازی خوش داشت و
قرآن خواندی گفت شبی رسول را بخواب دیدم گفت مرا ای بشیم القاری
تویی که قرآن را باواز خوش میخوانی گفتم آری یا رسول الله گفت جزاک الله خیرا مَا
يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا
مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ
مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ ك
فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
هرچه خدای تعالی بگشاید از انواع رحمت و اصناف نعمت هیچکس نتواند که
آن را نگاه دارد و هرچه باز گیرد و نگاه دارد هیچکس آن را رها نتواند کرد پس رحمت
از وی جویید و نعمت از وی طلب کنید او خداییست ارجمند و بی همتا و درست کار و
درست گفتار یاد کنید ای مردمان نعمت خدا را که بر شما کرده است و بنگرید
هیچ آفریدگاری هست که شما را روزی دهد غیر خدای تعالی از آسمان بباران که می‌فرستد
و از زمین به نباتی که می‌رویاند لا اله الا هو خدایست مگر او روزی دهنده و نظر
رساننده پس شما را چگونه از عبادت وی می‌بگردانند انگه رسول را تسلی داد و
گفت ای محمد اگر ترا بدروغ زن میدارند و گفتار ترا باور نمیدارند پیش از تو رسولان
و پیغمبران دیگر را بدروغ داشتند انگه رسل نهند بگفت مرجع و بازگشت جمله خلقان
و جمله کارها با خدای باشد وی حکم کند براستی يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ
الْغَرُورُ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا
يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

وَاَجْرٌ كَبِيرٌ اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَاِنَّ اللّٰهَ
يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
حَسَرَاتٍ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ای مردمان خدا وعده که
داده است شمارا حق است از بعث ونشور وثواب وعقاب نباید که فریفته گرداند
شمارا دنیا بنود وپسند و بدنیا فریفته مشوید و شیطان مغرور مکردید و او را دشمن
دارید او گروه خود را دعوت کند و با خود دارد تا ایشان اهل دوزخ باشند و آنانکه
ایشان از قیامت عذاب سخت باشد و آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند
ایشان را آمرزش و مزدی بسیار باشد از ثواب ابدی و نعمت مخلد انکه رسول خدا
گفت ای آنکس که کردار بد ویرا در چشم وی مزین بس کردار بد خود را نیکو داند و
نیکو پندارد آنکس که تفکر و اندیشه نکند او مانند آنکس باشد که نیک بیند و بد را
بد داند بس گوید که هم گفته ایشان هر دو برابر نباشند انکه خدای گفت
فَاِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ پس خدای گمراه کند آنرا که خواهد چون لطف را ازو دور
اثری نباشد بلکه با خویش گذارد تا در ضلالت سرگشته میرد قبیح را حسن پندارد
و نیکو را زشت داند وره نماید آنرا که خواهد به لطف چون لطف از وی اثری باشد
تا وی نیکو را نیکو بیند و زشت را زشت و چون حال چنین باشد نباید که نفس تو
از حسرت اندوه بر ضلالت او برود و جان تو در سر کار رود ویرا با وی گذارد که
خدای عالمست بانچه ایشان میکنند جزای ایشان بروفق استحقاق ایشان دهد
وَاللّٰهُ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ اِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ
فَاَحْيَيْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ مَنْ كَانَ
يُرِيدُ الْعِزَّةَ جَمِيعًا اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
فلله العزة
الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ وَمَكْرُ اُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ وخدای تعالی بحقیقت آنست
که باد ها فرستاد تا ابر ها را برانگیزد انکه از لفظ غیبت عدول کرد و به حکایت ابتدا از خود

بطریق التفات تا معلوم همگنان گردد که برانگیختن باد در امر اقتدار وی است یعنی بسیم
که بواسطه باد ابر ها را برانگیزیم و او را به زمین مرده بی نبات میرانیم پس انکه گفت
آن زمین مرده را باران زنده گردانید اگر کسی را در زنده گردن مردگان شکی و شبهتی
هست گو در این حال نظر کن که زنده گردانیدن مردگان و زنده شدن ایشان
چنین است چنانکه آنرا انکار نمیشد باید که این را نیز منکر نبود انکه گفت هرکه او عزت
منکر
خواهد از خدای خواهد عزت او را کافران به عبادت بتان طلب عزت کردند چنانکه
گفت اَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ به این آیه بایشان رد کرد و گفت
عزت همه خدا راست کسی که خواهد عزیز شود به طاعت او عزیز تواند شدن انکه گفت
بنزد او اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ سخن پاک و پاکیزه بوی رسد یعنی
بجایی که انجا حکم خدای را باشد و آن آسمانست مفسران گفته اند کلمه طیبه لا اله
الا الله است ابو هریره از رسول ص روایت کرد که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر است چون بزرگان این کلمات بگویند باید که این کلمات بآسمان
برد و بآن خدای را تحیت کند و چون عمل صالح آنرا یار نباشد از و قبول نکنند
و عمل صالح آنرا رفع کند در آسمان برد حسن بصری و قتاده گفته اند کلمه پاک ذکر خدا است
و عمل صالح ادای فریضه است هر که بزبان ذکر خدای بکند و فریضه را مهمل گذارد
آن ذکر از وی قبول نکنند و هیچ عمل بی نیت قبول نکنند دلیل این تاویل قول رسول
لا یقبل الله قولا ولا عملا الا بنیة خدای تعالی هیچ قول بی عمل قبول نکند
و شاعری درین معنی گفته است لا ترض من رجل حلاوة قول حتی یصدق ما
یقول فعال فاذا وزنت مقاله بفعال فتوازنا فاخاء ذاک جمال بعضی
اهل معانی گفته اند که عمل صالح یعنی اخلاص او را رفع کند و اند چه اخلاص سبب
قبول طاعت باشد طاعت با خلاص بر زنند و به ریا پس برند بعضی دیگر گفته اند خدای
تعالی عمل صالح رفع کند چه انکه بپذیرد و ثواب دهد و آنانکه بدیها می سگالند یعنی
کفار قریش که می سگالیدند تا رسول را در جایی حبس کنند یا بکشند یا از شهر مکه

بیرون کنند ابن عباس گفت اصحاب ریا اند که عمل ریا کنند ایشان را عذابی سخت باشد و مکر ایشان باز رونق باشد وَاللهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خدای تعالی بیافرید شما را از خاک ایکه از آب منی ایکه شما را جفت گردانید ماده و مرد و زن و هیچ زنی بار حمل ندارد و وضع حمل نکند مگر به علم او و هیچ عمر داده را عمر نه بخشند و از عمر هیچ کم نکنند الا که آن در کتابست یعنی لوح محفوظ سعید جبیر گفت اول بنویسند که او را عمر چندست ایکه هر روزی که میگذرد بنویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت و گفته اند که معنی اینست که در عمر بیفزایند و کم گردانند الا ایکه در کتاب محفوظ نوشته باشد که اگر فلان طاعت آرد تا فلان وقت بماند و اگر عاصی شود از آن کم گردانند و به آن وقت نرسد و از اینجاست که رسول علیه السلام گفت ان الصدقة وصلة الرحم یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار صدقه و صله رحم سراها را آبادان گردانند و در عمر بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آن بر خدای آسانست ایکه مثل مومن و کافر را به دو دریا یکی شور و یکی شیرین وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ آن دو دریا با یکدیگر راست نیاید که یکی شیرین باشد و آن خوش حلق فرو شود و دیگر شور و تلخ و از هر یکی ازین دو دریا گوشت تازه میخورند یعنی گوشت ماهی و بیرون می آورید از و زیوری یعنی لولو و مرجان و آن را میپوشید و زینت خود میسازید وَتَرَى الْفُلْكَ و بینی کشتیها را در دریا آب را می شکافد و میرود تا طلب کنید و جویید فضل خدا را یعنی روزی باشد که شکر نعمت خدای کنید مومن را و کافر را به دو دریای شور و شیرین

تشبیه کرد مومن را به دریای شیرین و کافر را به دریای شور و تلخ ایکه دریای شور را بر کافر تفضیل نهاد به ایکه در دریای شور منافع است و کافر خالیست از نفع در شفقتی منت يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ شب در روز میبرد و روز را در شب می آرد و از روز چیزی کم در شب می افزاید و آفتاب و ماه را مسخر کرد هر یکی از ایشان میرود در فلک خویش اجل و وقتی نامزد کرده و آن خدای که قادرست بر این چیزها اوست که خدای شماست ملک و پادشاهی او راست و آنها که شما ایشان را خوانید نه بشنوند آواز شما نشنوند و اگر تقدیرا که بشنوند اجابت نکنند برای ایکه ایشان دعوی میکنند برای خود آنچه شما برای ایشان دعوی میکنید از خدایی و در قیامت کافر شوند به شرک شما و عبادت شما وَلَا يُنَبِّئُكَ و ترا خبر ندهد کسی چنانکه آنکس که آگاهی و دانایی دارد و منم که دانا ام به حقیقت کارها پس این خبر که ترا میدهم حق است و راست يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ ای مردمان شما همه محتاجید بخدای و خدای اوست که او توانگر مطلق است و بی نیاز نی مفهم که نعمت میکند بر جمله خلایق بانواع

تکیه پشت وی است یعنی حمد و ثنا إِنْ يَشَأْ اگر خواهد شما را ببرد و از روی زمین
و نیست گرداند و تواند که ببرد و خلق نو بیارد و این بودی که قادر بر کمالست و سوار بیان
آنکه وصف عدل خود کرد و گفت هیچ نفسی گناه کار گناه دیگر را بر ندارد و کسی دیگری
بروی نهند و بگناه دیگری بگیرند و اگر نفس گران بار گناه غیر را بخواند تا گناه
او را بردارد او را اجابت نکنند و چیزی رنج از عذاب او برندارند و اگر چه آنکس را
خواند نزدیک‌ترین مردمان بود بوی از مادر و پدر و برادر و خواهر فضیل عیاض گفت
که مادر و فرزند را فردای قیامت در عرصات قیامت آیند هر دو گران بار باشند
به بار گناه مادر فرزند را گوید حق ولادت و حق رضاع من بجای آر و یک گناه از
این گناهان من بردار گوید ای مادر دور باش که من بخود درمانده‌ام إِنَّمَا
تُنْذِرُ الَّذِينَ بحقیقت ای محمد تو آن کسانرا ترسانی که ایشان از خدای
ترسند در حالی که عذاب نبینند و از آن غایب باشند یعنی بیم کردن در ایشان
اثر کند نه در غیر ایشان و از صفت ایشان آن باشد که نماز بپای دارند و پاک
شوند بطاعت و ترک کردن معاصی و هر که پاکیزه شود و پارسا باشد و برای خود
باشد و بازگشت همگان با خداست جزا و پاداش نیکویی و پاکیزگی باشد
وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ
وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ
إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ
إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ
فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ثُمَّ أَخَذْتُ
الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ حق تعالی زد
بر سبیل ضرب المثل گفت یکسان نباشد نابینا با بینا یعنی کافر با مؤمن

و نه تاریکی

و نه تاریکی با روشنایی یعنی کفر با ایمان و نه سایه با گرما یعنی بهشت و دوزخ و نه
مردگان با زندگان یعنی کافران با مؤمنان و جاهلان با عالمان بدرستی
که خدای تعالی بشنواند آنرا که خواهد و نه تو که محمدی شنوانی که بشنوانی آنانرا که در
گورها باشند یعنی این کافران همچون مردگان باشند شنوانیدن سخن
مردگان را معقد و در قدرت تو است خدا اگر خواهد بشنواند ایشانرا به آنکه
حیات و سمعشان بیافریند یعنی اگر خواهد ایشانرا به جبر و قهر بر ایمان دارد
اما تکلیف اختیاریست نه اجباری تو جز بیم کننده نیستی فرستادیم ترا و هیچ
امت و هیچ گروه نبودند الا که در میان ایشان پیغمبری بیم کننده گذشت
و اگر این کافران ترا بدروغ میدارند کافرانی که پیش از ایشان بودند به
دروغ داشتند پیغمبران خود را که بایشان آمدند با حجتهای روشن دلالت
کننده بر صحت نبوت ایشان از معجزات و با صحیفها چون صحف ابراهیم
و غیر او از پیغمبران و با کتاب روشن چون توریة و انجیل چون ایشان
تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ایشانرا بگرفتیم بعذاب آنگه بر سبیل
تعجب گفت پس چگونه بود انکار من بر کافران و عذاب من مر ایشان
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا
بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ
وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَ
الدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا
يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ
أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً
لَنْ تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ
غَفُورٌ شَكُورٌ آیا نمی‌بینی و نمیدانی که خدای از آسمان آبی فرستاد

انکه از غیب الغات کرد و کفت ما بآن آب میوه های کوناکون و رنکارنک بیرون
آوردیم جنس مختلف از انکور و انجیر و انار و غیر آن و به رنک مختلف بعضی
سفید و بعضی سرخ و بعضی سیاه و زرد و به طعم مختلف بعضی ترش و شیرین
و تلخ و از کوهها بعضی انست که خداوند ان طریقها و راهها است مختلف رنک ان
راهها سفید و سیاه و اکر حُمرٌ مختلفٌ الوانها بر ظاهر حمل کنند ... که
سرخی که الوان او مختلفست برای انکه سرخ بر انواعست اکر چه هر یکی را بنام دیکر خوانده
روا باشد وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان و جنبنده کان بر عموم یا بر انسان بر
خصوص و از چهار پایان چون شتر و کاو و کوسفند بعضی اندک مختلف است
رنکها او چون اختلاف میوهها و کوهها انکه کفت اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ بِجُنُده
از خدای عالمیان دانایان ترسند و نادانان و جاهلان از خدای نترسند
و چون که به رفع خوانند خشیت بمعنی علم باشد یعنی خدای عالمیان را شناسند
و رسول ع کفت اعلمهم بالله اشدهم له خشیة خدایرا انکس بهتر شناسد
که از وی بیشتر ترسد و از حضرت صادق ع روایتست که او کفت عالم انکست
که کردار تصدیق کفتار او کند و هر که کردار تصدیق کفتار او نکند عالم
نیست اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای غزیزست در انتقام دشمنان
و امرزنده است کناه مومنان را اِنَّ الَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ کِتَابَ اللّٰهِ آنانکه
میخوانند کتاب خدایرا و نماز بپای دارند و نفقه کنند انچه ما ایشان را روزی
کرده ایم در نهان و اشکارا امید بازرکانی میدارند که تباه نکردد تا تمام
به ایشان رساند مزد ایشان و بیفزاید بقدر استحقاق ایشان از فضل و
کرم خویش آنانکه صفت ایشان اینست بدرستی که خدای امرزنده کناه ایشانست
و سپاس دارنده اعمال و کردار ایشان مردی رسول را کفت یا رسول الله
چرا ما این چنین کاره مرکیم کفت قدم مالک فان قلت کل امرئ مع ماله
مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال ویست مردخواهد تا انجا بود که مال

او باشد وَالَّذِیْ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ
مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ بِعِبَادِهٖ لَخَبِیْرٌ بَصِیْرٌ
ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا
فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهٖ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِاِذْنِ
اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیْرُ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْ
فِیْهَا یُحَلَّوْنَ فِیْهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ خلون
فِیْهَا حَرِیْرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ
اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُوْرٌ شَکُوْرٌ الَّذِیْ اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ
مِنْ فَضْلِهٖ لَا یَمَسُّنَا فِیْهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیْهَا لُغُوْبٌ
انچه بتو وحی کرده ایم ای محمد ع از کتاب قرآن حقست و براستی دارنده انچه
پیش وی بوده است از کتابهای پیغمبران خدای به بندکان خود اکاهی
و بیناست پس انکه وحی کردیم قرآن را به تو آن کتاب قرآن را میراث
دادیم به آنان که ایشان را بر کزیدیم از بندکان خود کفت دادیم کرامت
ایشان را به لفظ اورثنا نکفتیم و رثوا الکتاب چنانکه در حق قوم موسی کفت معنی
کفت معنی آنست که از امت اول باز کرفتیم و به شما دادیم و این جماعت که
کتاب به ایشان دادیم کدام قومند اکثر مفسران کفته اند که مراد جمله امتند
و از ایمه علیهم السلام روایتست که مراد فرزندان علی ابن ابی طالب علیه السلام اند
آنانکه امامند و آنانکه امام نیستند در خبرست که جماعتی اعراب پیش امام زین العابدین
آمدند و کفتند ما را خبر ده از این آیه ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِیْنَ
اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا این جماعت کیستند امام کفت نه اکر چنین بودی
جمله اهل بهشت بودندی ایه در حق ماست که اهل بیتیم سه بار باز کفت یکی پرسید
پس ظالم از شما کیست یا بن رسول الله کفت انکه حسنات و سیئات را است بود
و او بهشت بود و کفت مقتصد که باشد کفت انکه در خانه نشیند خدایرا پرستند

نامرکب دی آمدن وسابق آنست که متبع بمردن آید و با سبیل خدای دعوت کند
واز صادق علیه السلام روایتست که آیه درا ولاد علی ع آمد سابقانند و مقتصد
آنانکه فروترند وظالم انکه گناه کار باشند وامام رضا علیه السلام در مجلس مأمون از
مردم از این آیه پرسیدند که عامست یا خاص گفت خاصست در عترت انکه گفت
نیامده که وارث بظاهر آیه متعلق است بگزیدگان چنانکه در این آیه و
لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ
وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ نبوت
وکتاب از جمله ایشانست در مهتدیان باشند نه در فاسقان فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ
لِنَفْسِهِ از ایشان کسیست که ظالم نفس خود و کسیست اقتصار میکند
ومیانه نگاه میدارد واز ایشان کسیست که پیش گیرنده است در خیرات
چرا ظالم را مقدم داشت وسابق را موخر گفتند تا ذکر او به بهشت نزدیکتر باشد
ودیگر انکه بزرگان چون ذکر چیزی کنند انچه کمتر و فروتر بود مقدم دارند چنانکه
شب را بر روز مقدم داشت خدای يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ و دختران را بر پسران
مقدم کند يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ و مرگ را بر زندگانی الَّذِي
خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ دیگر انکه از صادق علیه السلام روایت کرده اند که
او گفت ظالم را برای آن تقدم کرد تا بدانند که اعتماد بر کرم اوست انکه ذکر مقتصدان
کرد که میانه خوف و رجا اند انکه ذکر سابقان کرد تا کس از عذاب امین نباشد
ودیگر انکه ظالم را برای آن مقدم کرد تا از رحمت نومید نگردند وسابق را آخر
کرد تا به عمل خود معجب نشوند ابو بکر وراق گفت این ترتیب بر مرتبه مردم هست
اول آدمی ظالم باشد بمعصیت انگه مقتصد شود به توبه انگه سابق گردد بمجاهدت
واز رسول صلعم روایتست که سابق آنانند که بیحساب به بهشت روند و مقتصد
آنانند که ایشان را بدارند تا انکه عرق لجام در دهن ایشان آید انکه خدای رحمت
در یابد ایشان را و ایشان آنانند که گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

اذهب عنا

أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ و گفته اند که
ظالمان اصحاب مشئمه اند و مقتصدان اصحاب الميمنة اند و سابقان مقربانند
ابن عباس گفت سابق مؤمن مخلص است و مقتصد مرائی است و ظالم کافر است
و هرسه به بهشت باشند اسامه زید گفت از رسول صلعم از این آیه پرسیدند گفت
همه اهل بهشت اند سابق سابق و مقتصد ناجی و ظالم مغفور و جماعتی
گفته اند آیه خاصست باهل البیت و ایشان استدلال کردند در آیه در باب
امامت از وجه یکی انکه گفته اند که خدای تعالی گفته است ثُمَّ أَوْرَثْنَا
و میراث یا به سبب باشد یا به نسبت و امیرالمومنین ع هم سبب بود
و هم نسبت بود از نسب پیوند پدر دارد و سبب پیوند بدختر چون کتاب را اهل
برسول ع دادند پس از او میراث جز مستحقان نرسد و این حدیث که
نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث مخالف ظاهر قرآنست وَوَرِثَ
سُلَيْمَانُ دَاوُدَ و يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ بخبر واحد
ترک ظاهر قرآن نتوان کرد و خدای تعالی گفت من آنچه در جهان به کسی رسید
داده ام ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ واز انجا رسول ع مرد و را به هم معروف
کرد کتاب را و وارث او فی قوله إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وعترتی اهل بیتی إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ
أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ دیگر انکه گفت اصْطَفَيْنَا یا برگزیدیم
و آنرا که خدای برگزیند مصطفی باشد و این لایق نباشد مگر پیغمبر را و امام
را و آنرا که او برگزیند جز معصوم نباشد برای انکه او عالمست بظاهر و باطن
خلق یکی از ما چون اختیار کسی کند آنرا که ظاهرش صلاح باشد اختیار کند
اگر باطن دانستی آنرا که بظاهر و باطن هم صلاح باشد اختیار کردی دیگر آنکه
چنانکه خدای تعالی ایشان را به بهشت بشارت داد و بشارت دادن غیر معصوم
به بهشت اغرا باشد به قبیح و این از خدای روا نبود جواب آنست که ایشان آن

ظالمست که پیغمبران اقرار کرد آدم گفت ربنا ظلمنا و موسی گفت سبحانک
انی کنت من الظالمین و این ظالم ظلم لغویست که بمعنی نقصان باشد
چنانکه در صفت بوستان گفت و لم تظلم منه شیئا ذلک
این سبقت کردن باین میراث دادن و فضلی بزرگست جنات عدن
بوستانها و بهشتها اقامت کردن و مقیم شدنست یا ایشان را بوستانها
و بهشتها اقامت کردن و مقیم شدنست یا ایشان را بوستانها که در انجا روند
ایشان را محلی و مزین کردانند در بهشت مرتبه نجنها از زر و مروارید و لباس
ایشان در انجا حریر باشد ایشان در این نعمت گویند سپاس و ستایش
مر خدای را که غم واندوه از ما ببرد یعنی غم دوزخ و غم انکه ندانستند که اهل بهشتند
یا اهل دوزخ و تکلیف دنیا و دنیوی بدرستی که خدای ما آمرزنده گناهانست و سپاس
دارنده مطیعان طاعت عبد الله عمر گفت از رسول شنیدم که گفت لیس
علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم و لا فی محشرهم و لا منشرهم و کانی انظر الی اهل
لا اله الا الله یخرجون من قبورهم و ینفضون التراب عن وجوههم و یقولون الحمد
لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی
احلنا آن خدایی که فرود آورد ما را بسرای قامت یعنی بهشت از فضل
و کرم خود بما رسید در الخارج و نه فوتی و ماندگی ضحاک ابن مزاحم گفت چون
اهل بهشت در بهشت در شوند ولدان و غلمان باستقبال آیند و فرشتگان آیند با انگشتریها
برای اهل بهشت که خدای فرستاده باشد آن انگشتریها در انگشتان خود
کنند بر یکی نوشته باشد سلام علیکم طبتم و بر دیگری نوشته
ادخلوها بسلام امنین بر سوم نوشته سلام علیکم بما
صبرتم بر چهارم نوشته انی جزیتهم الیوم بما صبروا
انهم هم الفائزون و بر پنجم نوشته اولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الشهداء و الصالحین

انکه ز

انکه ایشان را بمنازل خود فرود آرند چون قرار گیرند گویند الحمد لله
الذی اذهب لی آخره و الذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی
علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها کذلک
نجزی کل کفور و هم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا
نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل او لم نعمرکم ما
یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین
من نصیر ان الله عالم غیب السموات و الارض انه علیم
بذات الصدور و آنانکه کافر شدند ایشان راست آتش
دوزخ بر ایشان حکم کرده نشود به مرگ و روزگار بر ایشان به سر نیاید
تا بمیرند و باز رهند و سبک نگردانند بر ایشان عذاب را همچنین جزا و پاداش
دهیم هر کافر و نعمت را و ایشان فریاد خواهند و آواز کنند در دوزخ
گویند ای خدای ما را ازین دوزخ بیرون آر و بدنیا فرست تا کنیم خلاف
انچه کردیم خدای تعالی ایشان را گوید من شما را زندگانی دادم آن مقدار که اندیشه
توان کرد و بتوان دانست اگر کسی اندیشه و تفکر کند در مقدار عمر خلاف کرده
شد و کفت هشتاد و سالست حسن بصری گفت چهل سالست از رسول علیه السلام
روایت کرد که او گفت روز قیامت ندا کنند که این ابناء الستین کجا اند انان
که عمر ایشان شصت سال بود انکه گفت آنان اینانند که خدای ایشان را گفت
او لم نعمرکم ما یتذکر فیه ابوهریره روایت کرد که رسول گفت
من عمره الله ستین سنة فقد اعذر الیه فی العمر هر که خدای وی را شصت سال
عمر دهد با او عذر انجخته باشد در باب عمر و جاءکم النذیر و بشما آمد بیم
کننده یعنی پیغمبر و گفته‌اند قرآن عکرمه گفت پیری و شاعری در این معنی گفت
رایت الشیب من نذر المنایا لصاحبه و حسبک من نذیر انکه گفت
فذوقوا بچشید عذاب را که ظالمان را امروز هیچ یاری و یاوری نخواهد بود

ان الله عالم غيب السموات والارض خداست كه داناست و داننده
غيب آسمان و زمينست داند آنچه پوشيده باشد و بشناسد غايب باشد او
داناست به اسرار دلها و ضماير سينها هو الذي جعلكم خلائف في
الارض فمن كفر فعليه كفره ولا يزيد الكافرين
كفرهم عند ربهم الا مقتا ولا يزيد الكافرين كفرهم
الا خسارا قل ارايتم شركاءكم الذين تدعون من دون
الله اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في
السموات ام آتيناهم كتابا فهم على بينة منه بل
ان يعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا اوست آن
خداي كه شما را خليفگان زمين كرد و بمقام پيشينگان گردانيد و اهل هر
عصر را خليفه عصري كه گذشته كرد پس هر كه كافر شود بر وي باشد جزاي كفر و
وكافران را نيفزايد كفر ايشان نزديك خداي الا دشمني سخت و ايشان را نيفزايد
كفر زيان كاري بگو اي محمد هيچ مي بينيد شريكان خود را آنانكه شما ايشان را
ميخوانيد و ميپرستيد بدون خداي كه من نمائيد تا چه آفريده اند از زمين به نفس خود تا
ايشان را در آفريدن آسمانها نصيبي و شركتي هست يا ايشان را كتابي داده ام تا او
با كه ايشان شريكان ما اند پس ايشان به حجتها باشند از خداي در پرستيدن ب
خداي انكه گفت اي محمد از ين هيچ نيست و ايشان كه ظالمانند وعده نميدهند
بعضي ايشان را الا غرور و فريب يعني روسا و بزرگان اتباع و پس روان را ميگويند
هؤلاء شفعاؤنا عند الله اين بتان شفيعان مايند نزديك خداي ان
الله يمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان
امسكهما من احد من بعده انه كان حليما غفورا
واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم نذير ليكونن
اهدى من احدى الامم فلما جاءهم نذير ما زادهم

الا نفورا استكبارا في الارض ومكر السيء ولا يحيق
المكر السيء الا باهله فهل ينظرون الا سنة
الاولين فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد
لسنة الله تحويلا خداي تعالي نگاه ميدارد آسمانها را و زمين را
از آنكه بشوند و از جاي خود بروند و اگر زايل شوند هيچكس ايشان را نگاه نتواند داشت
پس از وي بدرستي كه او خدايست حليم تحمل كننده به عقوبت بندگان و آمرزنده است
بيامرزد گناه مومنان را و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخداي غايت
سوگند خوردن كه اگر به ايشان آيد پيغمبري ايشان راه يافته تر باشند از هر يكي
از اين گروهان يعني جهودان و ترسايان و گفته اند سبب نزول آيه اين بود كه پيش
از بعث رسول ع گفت قريش مي شنيدند كه جهودان پيغمبر خود را تكذيب كردند گفتند
لعنت بر جهودان و ترسايان باد كه پيغمبر از تكذيب كردند بخداي كه اگر پيغمبري
بما آيد ما او را تصديق كنيم و از او راه يافته تر باشيم چون با ايشان
پيغمبر آمد تكذيب كردند و آن محمد عليه السلام بود نيفزود الا نفرت و رميدن
از حق براي استكبار كردن در زمين و مكر و كار بد سگاليدن در حق رسول مكر بد بيان
بكلي گفت اجتماع ايشان بود بر كفر و منع كردن اتباع خود را از ايمان و مكر بد
فرو نيايد و در نرسد مگر باهل او و اين آن بود كه ايشان در مكه خواستند
تا رسول صلعم را بكشند خداي تعالي مكر ايشان را به ايشان باز گردانيد تا روز بدر
همه بر دست مسلمانان كشته شدند كعب الاحبار گفت در توريه است كه من
حفر حفرة وقع فيها هر كه چاهي كند خود در وي افتد و پارسيان گويند
كه بد مكن كه در بد افتي زهري گفت ما را از رسول عليه السلام روايتست كه گفت
مكر مكنيد و با ماكران ياري مكنيد كه خداي ميگويد ولا يحيق المكر
السيء الا باهله بغي مكنيد و ستمكاران را ياري مدهيد كه خداي
ميگويد انما بغيكم على انفسكم و عهد مشكنيد و



وعهد شکستن زیاری کنند که خدای با ایشان کرده فمن نکث فانما ینکث
علی نفسه فهل ینظرون پس هیچ می‌نگرند ایشان مگر
و نظر نقد پیشینیان را از عذاب و هلاک تا با ایشان رسد چنانکه بایشان
رسید و تو ای محمد هرگز سنت خدای را تبدیل نیابی و نه تحویل یعنی عادت خدای
در هیچ باب تبدیل و تحویل نپذیرد از عذاب کفار یا در دنیا یا در آخرت تبدیل
بدل کردن چیزی باشد بچیزی دیگر و تحویل نقل کردن چیزی باشد بجایی از
جای دیگر أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ
قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي
الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ
النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ
وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا حق تعالی بر سبیل انکار میگوید
که ای محمد نمی‌روند در زمین این کافران تا بنگرند و ببینند سرانجام آن کافران
که پیش از ایشان بودند چگونه بودند ایشان از اینان بقوت سخت‌تر بودند
و نه چیز عذاب رسید دفع نتوانستند کرد و خدای را هیچ چیز عاجز نگرداند نه در آسمان
و نه در زمین اوست آن خدای که دانا و توانا است بکنه وصف خمه و کرم خود
کرد ولو یؤاخذ الله اگر خدای مواخذه کردی مردمان را و بگرفتی بآنچه کرده‌اند
بر پشت زمین اوست خدای [illegible] هیچ جانوری رها نکردی ولکن بلطف خود
تا خیر میکند عذاب را از ایشان تا بوقتی نام برده ابن ابی کثیر گفت
مردی امر معروف میکرد بر کسی مردی بگذشت او را گفت تا کن که ظلم جز ظالمان را
زیان ندارد ابو هریره گفت بشنید دروغ میگویی بخدایی که جان من با امر او
که مرغ در آشیانه از گرسنگی بمیرد از ظلم بنی آدم ابو حمزه ثمالی گفت معنی آیت

که خدای تعالی بشومی گناه آدمیان باران باز گیرد تا همه جانوران بمیرند
فاذا جاء اجلهم پس آنگاه که اجل
ایشان درآید خدای به بندگان خویش
بینا است میداند که مستحق
مستحق عذاب و کیست
و مستحق رحمت
مرزده
تمت
م

قد فرغ من تحریر هذه النسخة الشریفة فی یوم الاحد ثلث وعشرین شهر ذی قعدة الحرام
سنه سبع و خمسین بعد الالف من الهجرة النبویة حسب الامر بندگان نواب مستطاب
[illegible] الاعظم علامی میرزا [illegible] سلمه
[illegible] بید الفقیر الحقیر اقل عباد الله جعفر ابن [illegible]
اللهم اغفر لصاحبه و کاتبه
و قاریه بحق محمد و آله
الاطهار



